

اللَّهُمَّ
الْحَمْدُ لَكَ
الْحَمْدُ لَكَ
الْحَمْدُ لَكَ

عرفان مجلسی

پژوهشی در

احوال و افکار

فقیه ربّانی و عارف صمدانی

مولانا محمد تقی مجلسی

(م: ۱۰۷۰ق)

تألیف

رحیم قاسمی

فهرست مطالب

۹	الهی نامه
۱۵	پیشگفتار
۱۷	خاندان مولانا محمد تقی مجلسی
۲۰	درویش محمد عاملی نطنزی
۲۳	حافظ ابونعیم اصفهانی
۲۷	شیخ نورالدین عبدالصمد نطنزی
۲۹	اساتید محقق مجلسی
۲۹	۱. شیخ بهاء الدین محمد عاملی
۳۸	۲. مولانا عبدالله شوشتری
۴۲	۳. ملا حسنعلی شوشتری
۴۳	۴. میر محمد باقر استرآبادی داماد
۴۴	۵. میر ابوالقاسم فندرسکی
۴۹	مشایخ روایت محقق مجلسی
۶۵	امیر اسحاق استرآبادی و اجازه حرز یمانی
۷۱	محقق مجلسی از دیدگاه بزرگان
۷۷	شاگردان محقق مجلسی
۸۵	نقش محقق مجلسی در ترویج حدیث
۹۳	اعتبار کتب اربعه از دیدگاه محقق مجلسی
۹۹	نظر محقق مجلسی در ردّ و قبول حدیث
۱۱۳	محقق مجلسی و ترویج صحیفه سجادیه
۱۲۹	محقق مجلسی و اجتهاد و تقلید

۱۳۷ محقق مجلسی و نماز جمعه
۱۳۹ محقق مجلسی و مسجد جمکران:
۱۴۱ مقامات معنوی
۱۴۹ تألیفات
۲۱۵ مناظرات محقق مجلسی و محدث قمی
۲۳۹ عرفان مجلسی
۲۴۲ دفاع محدث نوری از عرفان مجلسی
۲۴۳ دفاع علامه بیدآبادی از عرفان مجلسی
۲۴۹ عرفان مجلسی از دیدگاه فاضل مبارکه ای
۲۵۷ مسؤولات عرفانی
۲۶۳ ابن عربی از دیدگاه محقق مجلسی
۲۷۱ مولوی از دیدگاه محقق مجلسی
۲۸۷ شیخ عبدالرزاق کاشانی از دیدگاه محقق مجلسی
۲۹۱ عرفای معاصر محقق مجلسی
۲۹۱ ۱. قاضی اسدالله کوپایی
۲۹۴ ۲. میرزا محمد محقق بیدگلی
۲۹۸ ۳. ملا عبدالباقی تبریزی
۳۰۰ ۴. شیخ أبو محمد بن عنایة الله بسطامی
۳۰۳ ۵. آخوند ملا رجبعلی تبریزی
۳۰۸ ۶. شیخ محمد علی مؤذن خراسانی
۳۱۰ ۷. میر محمد باقر اردستانی
۳۱۰ ۸. آقا محمد صالح لبنانی اصفهانی
۳۱۱ ۹. میر معز اصفهانی

۳۱۲	۱۰. سید المتبحرین امیر سید حسن طالقانی
۳۱۳	۱۱. شیخ خلیل الله طالقانی
۳۱۵	۱۲. آخوند ملا حسن گیلانی
۳۱۷	۱۳. آخوند ملا محمد صادق اردستانی
۳۱۸	علامه مجلسی و عارف اردستانی
۳۲۵	۱۴. آخوند شفیعا ابرو
۳۲۶	۱۵. شاه محمد دارابی
۳۳۰	۱۶. میر محمد تقی رضوی شهیر به میر شاهی
۳۳۳	۱۷. ملا محمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی کرباسی
۳۳۵	لزوم تهذیب نفس از دیدگاه محقق مجلسی
۳۳۹	جهاد نفس و طریق اخلاص و قرب الهی
۳۴۹	دستور العمل عرفانی
۳۵۹	دستور العمل اخلاقی
۳۷۹	مسئولات اخلاقی عرفانی
۳۹۱	گلگشتی در لوامع قدسیه
۴۳۵	اصول مقامات عارفان
۴۴۱	آداب دعا
۴۴۹	دیدگاه محقق مجلسی درباره غنا
۴۵۵	وفات و مدفن محقق مجلسی
۴۵۹	قصیده اشرف مازندرانی در مدح جدّ خود محقق مجلسی
۴۶۷	مرثیه اشرف مازندرانی در وفات محقق مجلسی
۴۷۵	اولاد و اعقاب محقق مجلسی
۴۸۱	میرزا محمد تقی اصفهانی شمس آبادی (الماسی)

۴۹۳	اجازه ملا حیدر علی مجلسی
۴۹۷	ملا عبدالله بن مولانا محمد تقی مجلسی
۵۰۳	علامه میرزا محمد بن حسن شیروانی
۵۰۹	مولانا محمد صالح مازندرانی
۵۲۱	مولانا محمد علی استرآبادی
۵۲۵	میرزا کمال الدین محمد فسائی
۵۲۹	علامه مولانا محمد باقر مجلسی
۵۳۹	گزارشی مهم از زندگی و وفات علامه مجلسی
۵۴۳	علامه مجلسی و فلسفه و عرفان
۵۵۱	عرفان فیض
۵۵۷	چند رؤیای شگفت
۵۶۷	فهرست اهمّ منابع
۵۷۵	یادی از یک عالم ربّانی

الهی نامه

علامه مولانا محمد باقر مجلسی

الهی! به ذات بی‌مثالت که عقل‌های مقربان در او حیران است،
الهی! به کبریای جلالت که دل‌های عارفان از آن لرزان است،
الهی! به رحمت بی‌زوالت که امیدگاه عاصیان است،
الهی! به زلال وصال که حیات بخش تشنه لبان وادی حرمان است،
الهی! به دریای احسانت که به قطره‌ای از آن عالمی مغفور است،
الهی! به یرتو جمالت که از آن جهانی پرنور است،
الهی! به پرده‌داری عفت که گناه مجرمان از آن مستور است،
الهی! به دلنوازی‌های لطفت که خجالت فرمان‌محرمان بدکردار است،
الهی! به وعده‌های عفت که مرهم نه‌جراحت سینه‌های فکار است،
الهی! به غفرانت که جهان را در کار است،
الهی! به لطفت که عاصیان را در انتظار است،
الهی! به خجالت عاصیان روسیاهت،
الهی! به قبول شفیعان درگاهت،

الهی! به سید انبیا و سرور اصفیا و شفیع روز جزا و محرم حریم کبریا، سلطان
ممالک وجود، فرمانروای عوالم غیب و شهود، پناه بیچارگان، و عذرخواه گناهکاران،
حاکم روز جزا، و مخصوص به شفاعت کبری، و مسند نشین «ولسوف یعطیک ربّک
فترضی»، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم.

اهلی! به سلطان سریر ارتضا، و پادشاه اقلیم اجتبا، صدرنشین ایوان خلافت، و شهسوار میدان شجاعت، محرم سُرَادِق «لو کشف الغطا»، مفخر گروه انبیا و اوصیا، مرهم نه جراحتهای سینه رسول، غمگسار خاطر حزین بتول، ضعیفان امت را پشت و پناه، گناهکاران امت را امیدگاه، حلال مشکلات درماندگان، مولای مؤمنان و پیشوای متقیان، اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب علیهما السلام.

اهلی! به مهد علیای عصمت و طهارت، و گوهر بی همتای عزت و جلالت، مخدومه ملایکِ سماوات و سرور سینه زبده مکوتات، و شفیع عرصات، سیّده نسا و بتول عذرا، فاطمه زهرا علیها السلام.

اهلی! به سرو جویبار امامت، و مهر سپهر خلافت، مردمک دیده عین الیقین، مصداق کریمه «کونوا مع الصادقین»، قرّة العین مصطفی، مردمک دیده علی مرتضی، و وارث علوم انبیا و اوصیا، و سرور نجبا و اصفیا، صدرنشین ایوان خُلت و صفا، میهمان خوان محنت و ابتلا، شهید مسموم مظلوم، حسن مجتبی علیه السلام.

اهلی! به گل بوستان رسالت، و غنچه گلستان ولایت، محرم اسرار خفیه ربّانی، مظهر انوار جلیّه یزدانی، سلطانی که شاهد محبتش را به گلگونه شهادت برداخت و به سرافکندن در راه دوست سر خویش را بر اوج رفعت بلند ساخت، به برکت شهادتش، زرد رویان امت تمام سرخرو، و به بین شفاعتش، مغفرت گناهکاران را در جستجو، گوشواره عرش رحمان و حلقه باب غفران، ثالث ائمه هدی، خامس اصحاب عبا، خوانسالار خوان شدت و بلا، سرور ارباب محنت و ابتلا، قرّة العین رسول ثقلین، ابا عبدالله الحسین علیه السلام.

اهلی! به رهروان شارع دین، و راهنمایان مسالک یقین، که در حریم عزت و جلال، بساط قرب و وصول بهر ایشان انداختی، و عوالم ملکوت را به نور هدایتشان منور ساختی، و کلید خزاین علوم ازل و ابد را به دست ایشان دادی،

و گروه انبیا و رسل را به نور تولّای ایشان روشن ساختی، و عرصه ضمیر شیعیان

را به برکت محبت ایشان از غبار شبهه پرداختی.

الهی! به گروه انبیا و رسل که زمام مهامّ ملت و دین در کف ایشان نهادی، و
گم‌گشتگان بّوادی حیرت و ضلالت را به نور ایشان هدایت دادی،
الهی! به پاکدامنان این تّه رواق که دامان عصمتشان را به غبار معصیت نیالوده‌اند،
الهی! به عندلیبان بساتین سبع طباق که جز نغمه تسبیح و تقدیس نسروده‌اند،
الهی! به محرمان حریم قربت،
الهی! به باریافتگان انجمن وصلت،
الهی! به تشنه‌لبان زلال وصال،
الهی! به نغمه عندلیبان گلشن جمالت،
الهی! به گمنامان که به غیر خود آشناشان نکردی،
الهی! به مجرمان که به لطف خویش رسواشان نکردی،
الهی! به آنان که به یک قطره از دریای عشقت مستند،
الهی! به آنان که قدم در راه محبت نهاده، از سر گذشتند،
الهی! به آنان که به نسیم گلشن جمالت مدهوش اند،
الهی! به آنان که به امید وصال در خروش اند،
الهی! به کیفیت زعفرانی که در بوستان چهره دوستان رسانیده‌ای،
الهی! به نشئه باده‌ای که در کام محبّانت چکانیده‌ای،
الهی! به شادابی آبله رهروان وادی شوقت،
الهی! به هشیاری مدهوشان صحرای عشقت،
الهی! به آن زمین‌ها که بر آسمانشان شرف دادی،
الهی! به آن غبارها که خاصیت اکسیر در آنها نهادی،
الهی! به آن کف‌ها که آشیان مرغ رحمت اند،
الهی! به آن دل‌ها که قندیل انوار معرفت اند،

الهی! به آن نداها که جز گوش دل محرمش نیست،
 الهی! به آن سینه‌های مجروح که جز لطفِ دلنواز تو مرهمش نیست،
 الهی! به ناله جرسی که حُدای سرای دوستان توست،
 الهی! به شور نفسی که نمک پرورده خوان عرفان توست،
 الهی! به آن راحت‌ها که لطفت رنجشان نام کرده،
 الهی! به آن دلنوازی‌ها که مال خویش را از گدایان خوان احسانش وام کرده،
 الهی! به دردی که تو اش دوایی، الهی! به رنجی که تو اش شفایی،
 الهی! به آن زندگی که شهادتش نام کردی،
 الهی! به آن کشته که همان لحظه، خونبهایش را انعام کردی،
 الهی! به آن دلی که بی‌خبر از درش به در آمده‌ای،
 الهی! به آن بیمار عشقی که به عیادت بر سرش آمده‌ای،
 الهی! به امیدی که پسندیده‌ای، الهی! به بیمی که برگزیده‌ای،
 الهی! به بی‌قدری که قدرش دادی،
 الهی! به اعتباری که در خاکساری نهادی،
 الهی! به آن سینه‌ها که از غبار اغیار پرداختی،
 الهی! به آن دل‌ها که خلوتخانه خاص خویش ساختی،
 الهی! به مهجوران قربت که پیوسته در امید وصال اند،
 الهی! به امید عاصیان که پیوسته چشم بر راهت رحمت بی‌زوال اند.
 الهی! به رحمی که با همه جرم از آن امیدها داریم،
 الهی! به عفوی که در جنب آن، گناه جهانیان را هیچ می‌انگاریم،
 الهی! از جور نفس خطاکار به جان آدمم؛ پناهم ده، واز مکر دیو غدار عاجز شدم؛
 خلاصم ده. الهی! از خود ناامیدم؛ از رحمت خود امیدوارم کن.
 الهی! به جرم خویش درمانده‌ام؛ لطف خویش را در کارم کن.

الهی! دردم را دوا تو دانی؛ به دیگری مگذارم.
 الهی! اگرچه گنهکارم جز تو کسی ندارم؛ به دیگری مسپارم.
 الهی! عادت کرده احسان خود را از درگاه خود مران، و خو گرفته رحمت‌های
 خود را ناامید مگردان.
 الهی! اگر بد کرده‌ام امید بخشش از چون تو کریمی دارم، و اگر خطا کرده‌ام چشم
 رحمت از چون تو خطاپوشی دارم.
 الهی! دلم را نور عرفان خود ده. الهی! سوز محبتی در سینه‌ام نه.
 الهی! دیده‌ای ده که جز ربوبیت تو نبیند.
 الهی! دلی ده که عبادت تو گزیند. الهی! سینه‌ام را مشرق انوار خود ساز، و دلم را
 به اسرار محبت اهل بیت بپرداز. از آن باده که شورانگیز عاشقان است قطره‌ای به کامم
 رسان، و از آن رحمت که امیدگاه عاصیان است بر سرم افشان. آتشین ناله معصیت
 سوزی در سینه‌ام نه، و آنچه لطف و احسان تو را سزد آنم ده.
 الهی! ره طلبانت را به راه دوستان خود برسان، و مکر دشمنانت را از دوستان خود
 دور گردان. ای خطاپوش گناهکاران! رسوا مکن، و ای عیب‌پوش مجرمان! پرده
 سترت را وامکن. ای پناه درماندگان! از درگاهت مران، و ای امید‌امیدواران! از روی
 احسان خود مگردان. ای مونس غریبان! غربت‌زدگان وحشت آباد قبر را تنها مگذار،
 و ای نوربخش زمین و آسمان! خفتگان غربت‌آباد لحد را در ظلمت مدار.
 الهی! دستگیری درماندگان را پسندیده‌ای؛ در روز جزا درماندگان را دستگیر، و
 بر عمد و خطای اسیران هواهای نفس اماره مگیر. الهی! رحیمی رحم فرما، کریمی
 کرم بنما، نامه گناه مجرمان را در دریای عفو محو فرما.^۱

۱. این اثر زیبا را جناب آقای سید جعفر نبوی با دو رساله دیگر از علامه مجلسی «مصیبت نامه و انشاء حدیث شوق به عتبات عالیات» تصحیح کرده که با نام «در حریم دل» چاپ شده است.

«ای عزیز! شیطان تو را وسوسه نکند و به آنچه داری قانع ننماید، قدری حرکت کن و از صورت بی مغز و قشر بی لب تجاوز نما، و ذمائم اخلاق خود را و حالات نفسانیه خویش را تحت مطالعه و مذاقه قرار بده، و با کلمات ائمه هدی علیهم السلام و کلمات بزرگان علما انس بگیر که در آن برکاتی است.

فرضاً که از عرفا کسی را به بزرگی نمی‌شناسی، از علمای بزرگ معرفت و اخلاق، آنها را که پیش همه علما مسلم اند پیروی کن؛

مثل جناب عارف بالله و مجاهد فی سبیل الله، مولانا سید بن طاوس رضی الله عنه،

و مثل مولانا عارف بالله و سالک الی الله شیخ جلیل بهائی قدس سره،

و شیخ ارباب معرفت مولانا محمد تقی مجلسی رضوان الله علیه،

و شیخ محدثین، فرزند بزرگوار او مولانا مجلسی رحمه الله.

کتاب شرح فقیه مولانا مجلسی اول، که یکی از کتاب های نفیس جلیل القدر است و فارسی، مطالعه نما، و اگر نفهمیدی از اهلش سؤال کن که در آن کنزهایی از معرفت است. و همین طور کتب عزیزه شیخان جلیلان نراقیان.

و از علمای معاصر، کتب شیخ جلیل القدر، عارف بالله حاج میرزا جواد تبریزی قدس سره را مطالعه کن؛ شاید این شاء الله از این تأبّی و تعسف خارج شوی، و چون نویسنده خالی از همه مقامات معرفت و انسانیت، عمر را به بطلالت نگذرانی؛ که خدای نخواستہ اگر با این حال از این عالم منتقل شوی، دنبال آن حسرت ها و پشیمانی هایی است جبران ناپذیر، و ظلمت ها و کدورت هایی است بی منتها.

بار خدایا! ما را از این خواب گران برانگیز، و از این خودخواهی و خودبینی، که منشأ همه مفاسد است، نجات ده و به صراط مستقیم انسانیت هدایت فرما.

إِنَّكَ وَلِيُّ الْهُدَايَةِ وَالتَّوْفِيقِ»^۱.

۱. سر الصلاة، حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه ص ۴۰.

پیشگفتار

- عالم ربّانی و عارف صمدانی و محدّث عالی قدر مولانا محمد تقی مجلسی (۱۰۰۳ - ۱۰۷۰) از مفاخر و اعلام نامدار مذهب شیعه است.
- برخی از امتیازات و برجستگی های این شاگرد پرافتخار مکتب اهل بیت علیهم السلام، که او را بر بسیاری از همگنانش برتری داده عبارت است از:
۱. سابقه درخشان علمی خاندان او.
 ۲. علم اندوزی از سنین کودکی، و رشد چشمگیر علمی و معنوی از همان اوان.
 ۳. راهیابی به محضر اساطین علم و معنی، همچون شیخ بهائی، میر داماد، میر فندرسکی و ملاّ عبدالله شوشتری، شاگرد برجسته مقدّس اردبیلی.
 ۴. اشتغال به تهذیب نفس و ریاضات شرعی جهت باریابی و تقرّب به محضر پروردگار از سنین نوجوانی.
 ۵. دستیابی به حالات و مکاشفات فراوان، و بهره وری از صحبت حضرت خاتم الأنبیاء و أئمه معصومین علیهم السلام در عالم کشف و شهود.
 ۶. توفیقات بزرگ در امتثال اوامر صادره از آن بزرگواران در عالم شهود.
 ۷. تلاش طاقت فرسا در مقابله و تصحیح و سپس نشر و ترویج احادیث اهل بیت علیهم السلام در مدّت پنجاه سال.

۸. اهتمام فراوان به دعا و مناجات، و ترویج صحیفه سجاده زبور آل محمد صلوات الله عليهم.
۹. تألیف آثار محققانه و ارجمند در شرح احادیث اهل بیت علیهم السلام به عربی.
۱۰. شرح علمی و روان روایات فقهی و اخلاقی معصومین علیهم السلام به زبان فارسی، که در آن گنج‌هایی از معرفت نهفته است.
۱۱. تدوین بخشی از احکام فقهی اهل بیت به زبان فارسی و مطابق با احتیاط، که تا سال‌ها پس از وفاتش مورد استفاده شیعیان بوده است.
۱۲. پرورش شاگردان فرزانه که بسیاری از آنان از مفاخر شیعه محسوب‌اند.
۱۳. تبیین معنای عرفان اسلامی، و مبارزه با جمود و قشری‌گری مخالفان عرفان.
۱۴. تربیت برخی نفوس مستعدّه در مسیر سیر و سلوک.

نگارش شرح حال مولانا محمد تقی مجلسی و شرح و تبیین مطالب فوق، کاری بس ارجمند و بایسته است؛ از این رو با قدردانی از زحمات محققان بزرگوار که قبلاً در این وادی تلاش کرده و قلم زده‌اند،^۱ نگارنده تحقیق جامعی در دو مجلد که مشتمل بر شرح احوال و آثار مولانا محمد تقی مجلسی و اساتید و شاگردان آن جناب و حاوی مطالب تازه یاب و قابل توجه فراوان است را تدوین نموده که هم‌اکنون خلاصه‌ای از آن را با تحقیق مفصل‌تری در آراء اخلاقی و عرفانی آن عارف کامل به پیشگاه مشتاقان معارف الهی تقدیم می‌نماید.

۱. از جمله: مرحوم سید مصلح الدین مهدوی در «زندگینامه علامه مجلسی»، مرحوم علی دوانی در «مفاخر اسلام»، آیه الله حاج شیخ رضا استادی در «سیصد و هفتاد و پنج نکته عرفانی، اخلاقی، حدیثی» و آقایان محمد رضا جدیدی نژاد و عبدالهادی مسعودی در «الأسس الحدیثیة والرجالیة عند العلامة الشیخ محمد تقی المجلسی». محقق‌گران قدر آقای سید جعفر اشکوری نیز تعداد زیادی از اجازات محقق مجلسی را جمع‌آوری کرده‌اند که در «میراث حوزه اصفهان» چاپ شده است.

خاندان مولانا محمد تقی مجلسی

مولانا محمد تقی فرزند ملا علی مجلسی،^۱ نواده دختری شیخ الفقهاء درویش محمد بن شیخ حسن عاملی نظری اصفهانی، در سال ۱۰۰۲ یا ۱۰۰۳ در نطنز متولد شد. به نوشته ولی قلی شاملو در قصص الخاقانی: وجه شهرت آن جناب به مجلسی آن است که والد ایشان به امر شاعری قیام داشته و مجلسی تخلص می کرده است.^۲ به نوشته آقا احمد اصفهانی کرمانشاهی: والد مرحوم آخوند، عارفی صاحب کمال و مقدّسی نیکو مقال بوده، و اشعار رنگین از کلک بدایع افکارش به ظهور رسیده، و در مجلس آرایبی ثانی خود نداشته، و تخلص به مجلسی می فرموده است، و لهذا این سلسله به مجلسی مشهور شده اند.^۳

میرزا حیدرعلی مجلسی نیز گفته: «ملا علی بسیار مقدّس بوده، چون گاهی خیال شعر می نموده خود را ملقب به مجلسی نموده بوده؛ بل والده آن جناب، مقدّسه ای

۱. مولانا محمد تقی در آثارش از خود با عنوان: محمد تقی بن مجلسی عاملی نظری اصفهانی، یا محمد تقی بن علی الملقّب بالمجلسی نام برده، شیخ حرّ عاملی نیز او را محمد تقی بن المجلسی نوشته، اما در برخی منابع، از جمله جامع الرواة و لؤلؤة البحرين نام پدر او را مقصود علی ذکر کرده اند.

۲. قصص الخاقانی ج ۲ ص ۳۸.

۳. مرآت الاحوال جهان نما ج ۱ ص ۵۸.

عارفه بوده، چنانچه نقل ورعی از او که از زنان این زمان مستعبد است، از عالی جناب مقدّس القاب فاضل علامه امیر عبدالباقی دام ظلّه مسموع شد.^۱

آقا احمد اصفهانی کرمانشاهی به نقل از میرزا حیدر علی، و او از امیر عبدالباقی خاتون آبادی امام جمعه اصفهان آورده است: [ملاً علی] والد آخوند مرحوم در وقتی از اوقات عازم سفری شد، و دو فرزند ارجمند خود، آخوند ملاً محمد تقی و ملاً محمد صادق را در خدمت علامه مقدّس آخوند ملاً عبدالله شوشتری به جهت تحصیل علوم دینیّه گذارده، سفارش ایشان را به آخوند مرحوم کرده، به سفر رفتند.

در آن اوان، موسم عیدی رسید. آخوند ملاً عبدالله مبلغ سه تومان نقد به آخوند ملا محمد تقی داده، فرمودند که به مصرف ضروریات خود برسانید.

آخوند عرض نمودند که بدون اذن و اجازه والده نمی توانم گرفت.

چون از خدمت والده استجازه نمود فرمودند که: والد شما دکانی دارد که کرایه او... را بر اخراجات خود تقسیم کرده ایم، و مدتی است که به این عادت شده است، و حال که این وجه را بگیریم توسعه به هم خواهد رسید، و یقین است که تمام خواهد شد و عادت اولی فراموش خواهد گردید؛ پس لابد باید اغلب اوقات، اظهار احوال خود به خدمت آخوند یا دیگری نماییم، و این صلاح ما نیست.

چون این معذرت به سماع آخوند رسید ایشان را دعا فرمود.^۲

در کتاب ها غزل زیر را به نام مجلسی ثبت کرده اند:

تا شد قدح کش از خم عشق آرزوی ما

بر دوش می کشند ملایک سبوی ما

۱. رساله انساب خاندان مجلسی، ضمیمه مرآت الاحوال به اهتمام علی دوانی ص ۲۶۰.

۲. مرآت الاحوال جهان نما ج ۱ ص ۵۹ - ۵۸.

ما بلبان گلشن عشقیم دور نیست
 گر گوش چرخ کر شود از های و هوی ما
 داریم حالتی ز محبت که لطف دوست
 هر دم دری ز غیب گشاید به روی ما
 از روی ما که پاک کند گرد معصیت
 گر آب مغفرت ندهد شستشوی ما
 از طیّ راه عشق بتان، مجلسی خوشیم
 کاخر به جای می رسد این جست و جوی ما
 غزل زیر را نیز عالم کامل آقا سید محمد شفیع جزائری اصفهانی در بیاض خود به
 او نسبت داده است:^۱
 سر مکش سر، که اسیر قد رعناش شوم
 جلوه کن جلوه که قربان سراپات شوم
 حلقه زن حلقه خم زلف که مجنون گردهم
 رخ نما رخ که هلاک رخ زیبات شوم
 خنده کن خنده که پیش لب لعلت میرم
 عشوه کن عشوه که سرگرم تماشات شوم
 ناز کن ناز که بر چشم سیاهت نازم
 غمزه کن غمزه که من واله و شیدات شوم
 لطف کن لطف به این مجلسی سوخته دل
 حرف زن حرف که حیران سراپات شوم

۱. زندگینامه علامه مجلسی، مهدوی، ج ۱ ص ۳۵۶.

درویش محمد عاملی نطنزی

زاهد ربّانی، ملاً درویش محمد اصفهانی از تلامذه افضل المتأخّرين شيخ زين الدين عاملی شهيد ثانی بوده است.^۱

پدرش: عالم ربّانی شيخ حسن نطنزی عالمی زاهد و عابد و صاحب کرامت، و از شاگردان فقيه محقق شيخ نورالدين علی محقق کرکی بوده و از او اجازه داشته است.^۲ مولانا محمد تقی مجلسی در اجازات خود از جدّ بزرگوار خویش با عناوینی چون: شيخ الفقهاء والمحدثين في زمانه الشريف،^۳ رئيس الفقهاء والمحدثين، شيخ فقهاء الزمان في عصره الشريف،^۴ و شيخ الطائفة في عصره الشريف،^۵ و از شيخ حسن نطنزی عاملی با لقب شيخ عالم زاهد بدل، صاحب الكرامات^۶ نام برده است.

به نوشته علامه مجلسی: درویش محمد اولين کسی است که در دولت صفویه به نشر احاديث اهل بيت عليهم السلام پرداخته است: «هو أول من نشر حديث الشيعة بعهد دولة الصفوية باصبهان».^۷ «وهو مدفون في نطنز، وله قبة معروفة».^۸

مولانا محمد تقی در شرح فارسی فقيه فرموده: «جدّ اين شکسته، کتب حديث را بر شيخ الطائفة نورالدين علی بن عبدالعالي خوانده بود و اجازات از او داشت، امّا

۱. مرآت الاحوال جهان نما ج ۱ ص ۵۸.

۲. قال: «إجازاته لجدّي موجودة الآن». الإجازات لجمع من الأعلام والفقهاء والمحدثين، ص ۲۷۵.

۳. نخستين دو گفتار، ص ۹۳ (اجازه به علامه آقا حسين خوانساری).

۴. اجازات الحديث ص ۲۷۵، ۴۳.

۵. بحار الانوار ج ۱۰۷ ص ۸۰ (اجازه به ملاً محمد صادق کرباسی همدانی).

۶. شرح الصحيفة السجادية ص ۴۰.

۷. اجازات الحديث ص ۲۷. و ص ۱۷ و ص ۱۵۳.

۸. مجمع الاجازات (مناقب الفضلاء) ص ۴۵.

چون رغبت مردمان در فقه بیشتر بود مدارش بر درس کتب فقهیه بود.^۱
 ملا محمد قاسم اصفهانی فرزند درویش محمد و دای مولانا محمد تقی است.
 شیخ اجل اعظم^۲ عالم زاهد عابد^۳ شیخ جابر بن عبدالله عاملی، داماد درویش محمد
 (شوهر خواهر او)^۴ است.
 محقق مجلسی از طریق دای خود ملا محمد قاسم، و پسر عمه مادر خود شیخ
 عبدالله بن جابر عاملی.^۵

از جد خود درویش محمد نطنزی روایت می کند.^۶
 ملا محمد صادق مجلسی برادر محقق مجلسی دارای سه فرزند فاضل بوده است:
 ۱. ملا محمد رضا مجلسی، از شاگردان محقق مجلسی و فرزندش صاحب بحار.^۷ له:
 الدعوات الکافیات ألفه سنة ۱۰۶۹. علیها إجازته للمولی محمد نسیم التبریزی.^۸
 ۲. ملا محمد کریم مجلسی. وی در ۱۱۱۶ مسار الشیعة شیخ مفید، و در ۱۱۲۰
 شرح الصحیفة میرزا محمد قمی مشهدی را کتابت کرده است.^۹

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۸ ص ۳۷.

۲. الإجازات لجمع من الأعلام ص ۲۷۵.

۳. شرح الصحیفة السجادية ص ۴۰.

۴. محقق مجلسی در اجازه ملا محمد مقیم اصفهانی، شیخ جابر را نسیب درویش محمد ذکر کرده است.

۵. «كان فاضلاً عالماً عابداً فقيهاً». أمل الآمل ج ۱ ص ۱۱۲.

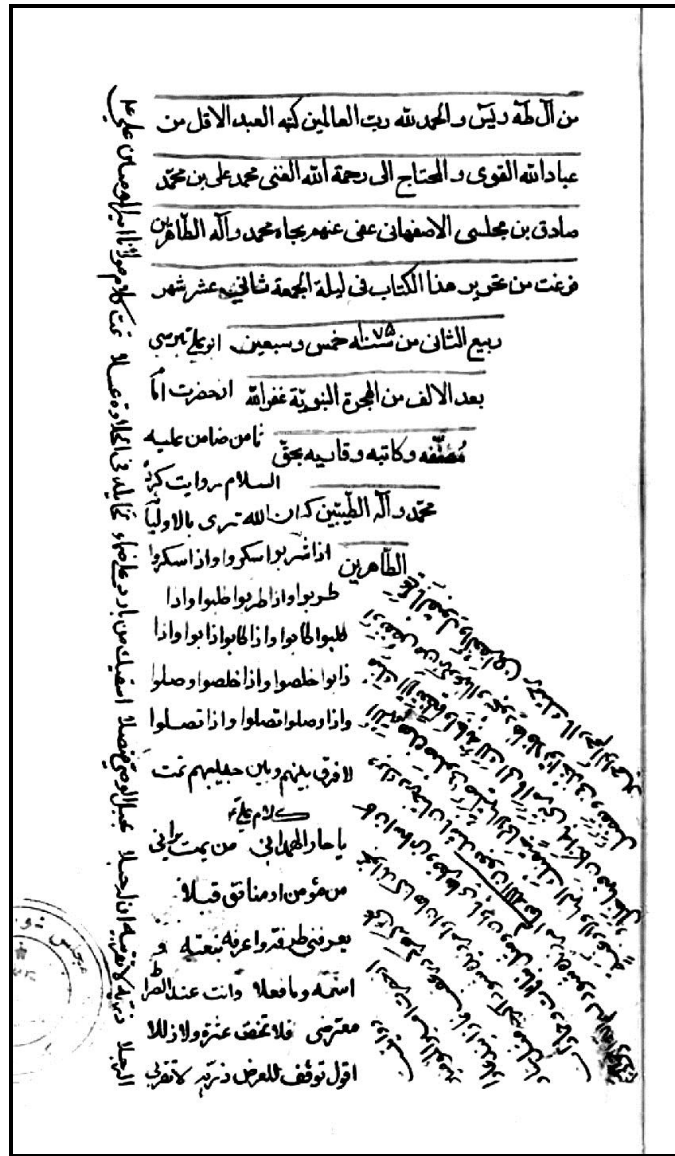
۶. ملا محمد قاسم از پدر خود و پدر شیخ عبدالله نقل حدیث کرده و شیخ عبدالله نیز از پدر خود و
 پدر ملا محمد قاسم روایت می کند. درویش محمد و شیخ جابر هر دو شاگرد محقق کرکی بوده اند.

۷. قرأ الاستبصار علی العلامة المجلسی، وکتب له فی آخره إجازة، قال: «استجازنی المولی الأولی
 الفاضل الكامل الصالح الورع التقی، أخی فی الله تعالی، وابن عمی فی النسب، مولانا محمد رضا ابن
 المولی محمد صادق الاصفهانی... بعد أن سمع من عمه الکریم والدی العلامة قدس الله تعالی روحه،
 ومنی شطراً من الأخبار المأثورة...». بحار الأنوار ج ۱۰۲ (الفيض القدسی) ص ۱۰۰ - ۹۹.

۸. الذریعة ج ۲۶ ص ۳۰۰.

۹. فهرست کتابخانه ارشاد اسلامی کاشان ص ۶۴. فهرست مرعشی ج ۲۴ ص ۲۷۵.

۳. ملاً محمد علی مجلسی. وی در سال ۱۰۷۵ لوامع صاحبقرانی را کتابت کرده، و برادرش ملاً محمد رضا آن را با نسخه اصل مقابله نموده است.



پایان لوامع صاحبقرانی به خط محمد علی بن محمد صادق بن مجلسی

حافظ ابونعیم اصفهانی

عارف محدّث نامدار حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران اصفهانی، متوفای ۴۳۰ از اجداد پدری مولانا محمد تقی مجلسی است. پدرش: ابومحمد عبدالله در ۲۳۱ متولّد شده و در ماه رجب ۳۶۵ وفات کرده «ودفن عند جدّه من قبل أمّه محمد بن یوسف البتّاء الصوفی بمقبرة روشاباذ».^۱ جدّش: مهران، غلام عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر طیار بوده است.^۲

۱. ذکر أخبار إصبهان ج ۲ ص ۹۳. «یعنی به المدفون فی محلّة خاجو من محلات اصبهان فی بقعة يعرف عند العامة علی ما یلحنون من كثرة الاستعمال بمقبرة شیخ سبنا». روضات الجنات ج ۱ ص ۲۷۴. صاحب ریاض که پدرش ساکن محله شیخ یوسف بوده می نویسد: «ومحلّة الشیخ یوسف بتّا من المحلّات الخارجة عن أصل بلدة اصفهان ومتّصلة بها، والعوام یقولون شیخسن بنا. وبالجملة الشیخ یوسف کان من کبار مشائخ الصوفیة، ویقال: إنّ اسمه الشیخ محمد بن یوسف البنا، فلاحظ. ویشتغل بالصنعة البنائیة، وکان أولاده كذلك أيضاً، وکان هو یسکن فی ذلك المحلّ، إلی أن مات بها ودفن فیها، ویقعته الآن بها مشهورة؛ ولذلك اشتهرت تلك المحلّة باسمه... ومن أولاده وأسباطه الوزير الجلیل آمیرزا شاه حسین الاصفهانی الذی کان وزیر السلطان شاه اسماعیل الماضی الصفوی، وکان وزیراً عاقلاً كاملاً مدبّراً عظیماً جلیلاً. وآل أمر هذا الوزير إلی أن قتله بعض خدام ذلك السلطان بغنة للعداوة والعناد... وکان بیت ذلك الوزير أيضاً فی تلك المحلّة متّصلاً ببقعة الشیخ یوسف البناء المذكور». ریاض العلماء ج ۴ ص ۳۰۹ - ۳۰۸. سید عبدالحجة بلاغی به نقل از مرحوم معلّم حبیب آبادی نوشته: مقبره را یکی از علمای اسمی اصفهان خراب کرده و از مصالح آن مسجدی در بازار اصفهان بنا نمود. بلاغی می نویسد: هم اکنون مسجدی در محلّه شیخ یوسف به نام مسجد شیخ یوسف موجود است که در این روزگار قبور مخروبه آن بزرگواران در جهت جنوبی مسجد و بیرون آن واقع شده است. گلزار حجّة بلاغی، ص ۱۳.

۲. ذکر أخبار إصبهان ج ۲ ص ۹۳. «وأسلم مهران مولی عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر». إشارة إلی أنّه أوّل من تشرف بالاسلام من جملة أجداده. روضات الجنات ج ۱ ص ۲۷۳.

ابونعیم سبط عارف مشهور محمد بن یوسف بن معدان بنّاء اصفهانی^۱ (استاد جناب علی بن سهل اصفهانی) است، كما قال: «علی بن سهل بن محمد بن الأزهر أبو الحسن الصوفی، أحد أعلام المتصوّفة من أهل إصبهان. كان من أصحاب جدّي محمد بن یوسف البتّاء، ثمّ بلغ من شأنه أنّه كان یکتب الجنید بن محمد وأقرانه. توفّي سنة ۳۰۷».^۲

ابونعیم از اجداد پدری محقق مجلسی بوده و ایشان در اجازه به فرزند خود علامّه مجلسی به این مطلب تصریح فرموده است: «عن الحافظ أبي نعیم جدّي أحمد بن عبدالله الإصفهانی صاحب کتاب حلیة الأولیاء».^۳

وی شاگرد ابوالقاسم طبرانی صاحب معاجم سه گانه،^۴ و خود دارای آثار فراوانی

۱. «محمد بن یوسف بن معدان بن یزید بن عبد الرحیم الثقفی الصوفی، توفّي سنة ستّ وثمانین ومائتین. کان یحدث عن عبد الجبار والمکین والاصبهانیین. زرته مع والدی مراراً کثیرة، ولم أکتب عنه، وکان یقال: إنّهُ مستجاب الدعاء، وکان رأساً فی علم التصوّف. صنّف فی هذا المعنی کتباً حسناً». طبقات المحدثین باصبهان عبدالله بن حبان ج ۳ ص ۴۳۹. وهو غیر محمد بن یوسف بن معدان بن سلیمان أبو عبدالله المعروف بعروس الزهّاد، وکان یسکن جورجیر، وکانوا ثلاثة إخوة: محمد وعبدالرحمان وعبدالعزيز بنو یوسف. مات محمد بن یوسف بالمصیصة، وقبر إلى جنب قبر مخلص بن الحسین. همان ج ۲ ص ۲۱. «له المناقب المشهورة والفضائل المذكورة. توفی سنة أربع وثمانین ومائة ولم یکمل أربعین سنة». ذکر أخبار اصبهان ج ۲ ص ۱۷۱. ومن تصانیفه: معاملات القلوب، وکتاب الصبر.
۲. ذکر أخبار اصبهان ج ۲ ص ۱۴. شیخ بهائی به علی بن سهل معتقد بوده و به زیارت قبرش رفته و خوابی که دالّ بر رفعت مقام اوست را در برخی از آثار خود نقل کرده است. تذکرة القبور گزی ص ۷۸. مزار علی بن سهل در محله طوقچی اصفهان قرار دارد و از آثار باستانی این شهر است.
۳. الذکری الألفیة للشیخ الطوسی ج ۳ ص ۱۳۴ - ۱۳۳.
۴. «سلیمان بن أحمد بن أبوب بن مطیر اللخمی، أبو القاسم الطبرانی. قدم اصبهان سنة تسعین ومائتین، فخرج منها ثمّ قدمها ثانیاً، فأقام بها محدثاً ستّین سنة. کان مولده سنة ستّین ومائتین، وتوفّي فی ذی القعدة للیلتین بقیتا منه سنة ستّین وثلاثمائة، ودفن یوم الأحد من غده إلى جنب قبر حمّة بیاب مدینة جی، وحضرت الصلاة علیه». ذکر اخبار اصبهان ج ۱ ص ۳۳۵. قبر طبرانی در محله طوقچی اصفهان بوده و اکنون در داخل حسینیه مقابل مرقد جناب صاحب بن عبّاد قرار گرفته است. مزارات اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی ص ۱۷۴.

است که نام آن‌ها در مقدمه کتاب الضعفاء او، تحت شصت عنوان بیان شده است. کان عامی المذهب، إلاّ أنّ له کتاب منقبة المطهّرين ومرتبة الطيبين، وما نزل من القرآن في أمير المؤمنين عليه السلام.^۱

مات ابونعیم يوم الاثنين العشرين من محرّم سنة ۴۳۰، ودفن بمرّدبان، ومولده في رجب سنة ۳۳۰. قاله ابن مندة يجبي.^۲

«وقبره الآن معروف بمحلّة درب الشيخ أبي مسعود من محلات اصبهان في مزارها الكبير المعروف بآب بخشان ومقبرة الشيخ المذكور أيضاً في جوار ذلك المزار.^۳

قال صاحب الروضات: «في بعض فوائد سيدنا الأمير محمد حسين الخاتون آبادی سبط العلامة محمد باقر المجلسی قال: ومّن اطّلت على تشييعه من مشاهير علماء أهل السنة هو المحافظ ابونعیم، المحدث باصبهان، صاحب كتاب حلية الأولياء، وهو من أجداد جدی العلامة، ضاعف الله إنعامه. وقد نقل جدی تشييعه عن والده عن أبيه حتّى انتهى إليه... ولما كان الولد أعرف بمذهب الوالد من كلّ أحد، لم يبق شك في تشييعه».^۴

چنانچه در روضات ذکر شده مقبره حافظ ابونعیم به دست سيّد ميرلوحی سبزواری که با مولانا محمد تقی مجلسی عداوت داشته تخریب گردیده است؛ «زعماً منه أنّ في ذلك العمل تخفيفاً بالمجلسی وإحراقاً لقلبه الشريف».^۵

محمد هادی بن لوحی موسوی حسینی سبزواری صاحب کتاب أصول العقائد که در

۱. معالم العلماء ابن شهر آشوب ص ۶۱.

۲. معجم البلدان ياقوت حموی ج ۱ ص ۲۱۰. از کلام ياقوت معلوم می شود که مزار آب بخشان اصفهان را سابقاً مرّدبان می خوانده اند؛ چرا که مضجع ابونعیم اکنون در گورستان آب بخشان است از محلّه درب شيخ ابي مسعود. گلزار حجّة بلاغی ص ۲۲.

۳. روضات الجنّات ج ۱ ص ۲۷۵.

۴. همان ص ۲۷۳.

۵. همان ص ۲۷۵.

۱۰۸۲ تألیف شده، نوشته: «از جمله علمای سنی که در این باب حدیث نقل کرده یکی حافظ ابو نعیم اصفهانی است که قبرش در بیرون دروازه باب الدشت اصفهان واقع بود، و مردم این شهر از جهت جهل به احوال او به زیارت او مشغول می شدند، و نمی دانستند که سنیان قدیم قبر آن را مزار خود کرده بودند، و در وقتی که شیعه در این شهر بسیار شدند سنیانی که از ترس اظهار تشیع کرده بودند به رسم عادت مشغول زیارت آن شقی بودند، و چون رفته رفته سنیان برطرف شدند از این شهر، شیعیان به گمان آن که صاحب آن قبر مرد خوبی است به زیارت او اشتغال می نمودند.

و در آخر کار، والد این بی مقدار، هدایت اهل اصفهان نموده، شیعیان این بلده را از زیارت آن دشمن خاندان اهل بیت رسالت علیهم السلام [!] منع نمود، و حالا اثری از آن قبر باقی نیست»^۱.

مؤلف گوید: آثار ارزشمند حافظ ابونعیم در فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام همچون: الأربعون حديثاً فی الإمام المهدي، و ما نزل من القرآن فی علی بن ابی طالب علیه السلام، مبین غرض ورزی میر محمد هادی بن میرلوحی است که او را به ناحق «دشمن خاندان اهل بیت رسالت» دانسته است.

میر محمد هادی در جای دیگری از کتاب خود نوشته است:

«شیخ ابوالفتوح عجلی شافعی که در مذهب شافعی هشت تصنیف دارد، و شاگرد ابوالوفای پسر حافظ ابونعیم مذکور است، و قبرش در قبرستان چنبلان اصفهان است، و مردم این شهر به زیارت او نیز مشغول بودند، و به هدایت والد این فقیر رحمه الله ترک زیارت آن شقی نمودند».

۱. اصول العقائد چاپ سنگی، ص ۲۹۴.

شیخ نورالدین عبدالصمد نطنزی

قطب العارفين شیخ نورالدین عبدالصمد از اجداد مادری محقق مجلسی است. ایشان در روضة المتقین با اشاره به تشیع سلطان محمد خدا بنده و تلاش او در رسمیت بخشیدن به تشیع در ایران فرموده: «والموجود الآن من تلك الآثار في اصبهان: في الجامع القديم الذي كتب في زمانه في ثلاث مواضع. وعلى منارة دارالسيادة التي تمّمها سلطان محمد بعد ما أحدثها أخوه غازان أيضاً. والأسامی موجودة الآن في بعض المعابد التي رأيتها: منها: معبد پیربکران، الذي في لنجان، وبنی في زمانه. وكذا في معبد قطب العارفين، نورالدین عبدالصمد النطنزی، الذي لى نسبة إليه من طرف الامّ»^۱.



محقق مجلسی در مناظره با ملا محمد طاهر قمی به تشیع شیخ عبدالصمد تصریح کرده و نوشته است: «شیخ عبدالرزاق کاشانی رحمه الله مرید شیخ عبدالصمد نطنزی است، و تشیع او [نطنزی] أظهر من الشمس است، و در کتبیبه خانقاه او که قریب

۱. روضة المتقین ج ۹ ص ۳۱.

سیصد سال است که نوشته شده است، اسامی ائمه اثنی عشر مکتوب است. و این فقیر احوال شیخ عبدالرزاق را از شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله پرسیدم. فرمودند که در تشیع او دغدغه نیست، و همچنین در فضیلت و کمالات او، و تشیع نورالدین عبدالصمد». «و ایشان از معظم علمای شیعه اند»^۱.

شیخ عبدالصمد در نظر ساکن بوده و در سال ۶۹۹ وفات کرده است. مقبره او از آثار باستانی به شمار می رود و کتیبه سردر خانقاه او مورخ به سال ۷۲۵ است. عارف بزرگ عزالدین محمود بن علی کاشانی (م: ۷۳۵) صاحب «مصباح الهدایة» و ترجمه عوارف و شارح قصیده تائیه ابن فارض نیز از تربیت یافتگان طریقت شیخ عبدالصمد است. او در اجازت نامه بعضی از تلامذه خود نوشته است:

«أنا أروی کتاب عوارف المعارف، عن شیخی ومولای نورالدین عبدالصمد بن الشیخ علی الاصفهانی ومن الشیخ العالم ظهیرالدین عبدالرحمان بن علی بن بزغش، وهما عن شیخهما الإمام العارف نجیب الدین علی بن بزغش الشیرازی، وهو عن شیخه قطب الأولیاء سید العارفين مصنف کتاب رحمة الله علیهم أجمعین. ولی فی کشف حقائقه و بیان معضلاته طریق خاص فی الروایة عن مصنفه بلا واسطة، وهو أئی رأیته فی مبشرة قرأت علیه کتابه المذكور، فنبهنی علی حقائقه ودقائقه...».

این رباعی مشهور از اوست:^۲

دل گفت: مرا علم لدنی هوس است

تعلیمم کن گرت بدین دسترس است

گفتم که الف، گفت: دگر؟ گفتم: هیچ

در خانه اگر کس است یک حرف بس است

۱. صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست ج ۲ ص ۶۳۲ و ۶۵۶.

۲. نفحات الأنس نورالدین عبدالرحمان جامی ص ۴۸۲.

اساتید محقق مجلسی

مولانا محمد تقی مجلسی از خردسالی به تعلیم پدر بزرگوار خود به کسب علم پرداخته و در پرتو عنایات حق تعالی به درجات بلندی از علم و معرفت دست یافت. ایشان در کتاب لوامع در باب نماز میّت فرموده: «بنده در چهار سالگی همه اینها را می دانستم، و نماز شب می کردم در مسجد صفا، و نماز صبح را به جماعت می کردم، و اطفال را نصیحت می کردم به آیه و حدیث، به تعلیم پدرم رحمه الله تعالی».^۱
برخی از اساتید ایشان عبارتند از:

۱. شیخ بهاء الدین محمد عاملی

محقق مجلسی قبل از بلوغ سنّ تکلیف در درس علامه ذوفنون شیخ بهائی شرکت می کرد و بارها در مجلس درس با استاد به بحث و تبادل نظر می پرداخت، و شیخ که اسوه فضیلت و تواضع بود در مواردی نظر شاگرد خود را می پذیرفت و از رأی خود باز می گشت، چنانچه در روضة المتقین فرموده: «فاستحسن [الشیخ] کلامی، ولم یتکلم بعده بما کان یتکلم قبله... وکان إنصافه فوق أن یوصف. مع أنى حین ما تکلمت بذلك أصغر تلامذته وأحقرهم، ومظنونى أئى لم أکن إذ ذاک بالغاً الحلم. وكثيراً ما کان یرجع

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۲ ص ۳۷۶.

عن اعتقاده بقولی وقول أمثالی. وفي ذلك الزمان كان يحضر أكثر فضلاء العصر في مجلسه العالی، مع أن إسکاتی كان في غاية السهولة؛ لكثرة تبحّره في جميع العلوم»^۱.

مولانا محمد تقی مجلسی از شیخ با عنوان والد معظم یاد کرده و چنانچه در حاشیه نقد الرجال نوشته: قسمتی از تفسیر و فقه و حدیث را نزد شیخ خوانده است. ایشان مشایخ زیادی را درک نموده، اما چنانچه در شرح مشیخه فقیه فرموده: احدی را به کثرت علوم و وفور فضیلت و علو مرتبه شیخ بهائی ندیده است. او شرح عربی خود بر من لا یحضره الفقیه موسوم به روضة المتقین را نیز از فوائد و برکات شیخ دانسته؛ چرا که شیخ در رؤیا او را به شرح احادیث اهل البيت عليهم السلام ترغیب نموده و به او امر فرموده که یک سال مباحثات را ترک کند و به شرح اشتغال ورزد. مولانا محمد تقی به خاطر رعایت حال شاگردان تدریس را رها نکرده، اما در تعطیلات توفیق شامل حال او گشته، و چنانچه شیخ فرموده بوده در یک سال چنان کار سترگی را به انجام رسانده است.

قال فی شرح مشیخة الفقیه: «هو شیخنا وأستاذنا، ومَن استفدنا منه، بل كان كالوالد المعظم. كان شیخ الطائفة في زمانه، جلیل القدر، عظیم الشأن، كثير الحفظ. ما رأيت بكثرة علومه ووفور فضله وعلو مرتبته أحداً. له كتب نفیسة منها: حبل المتین ومشرق الشمسین. بل هذا الشرح [روضة المتقین] أيضاً من فوائده. فإني رأيت في النوم وقال لي: لم لا تشتغل بشرح احادیث اهل البيت عليهم السلام؟ فقلت له: هذا شأنكم، وأنتم أهله. فقال: مضى زماننا، واشتغل، واترك المباحثات سنة حتى يتم... فاشتغلتُ بذلك. ولما كانت الطلبة مشغولين بالدرس كنت أدغدغ في ترك الدروس بالكلية، ولكن حصل في التعطیلات التوفیق من المنعم الوهاب. وحسبها كانت سنة، على ما قاله»^۲.

۱. روضة المتقین ج ۱۴ ص ۴۰۴.

۲. همان ص ۴۳۵ - ۴۳۴.

وقال في حاشية نقد الرجال: «شيخنا الأعظم، بل الوالد المعظم، بهاء الملة والحق والحقيقة والدين، علامة العلماء وشيخ الطائفة المحقة في عصره الشريف. قرأت عليه طرفاً من التفسير والفقه والاحاديث، وأجاز لي جميع كتب العلماء، سيما ما تضمنته الإجازة الكبيرة للشيخ زين الدين بخطه لأبيه، وذكر أباه أنه المترقى من حضيض التقليد إلى أوج الاستدلال، الحسين ابن الفاضل الصالح عبدالصمد ابن الشيخ الزاهد العابد البدل صاحب الكرامات شمس الدين محمد العاملي. وذكر شيخنا من جملة كراماته أنه كان الثلج، ولم يكن في بيته شيء من القوت، وكان أولاده يبيكون؛ فقال لجدتنا: أسكتيهم ببعض الحيل، وندعوا الله حتى يرزقنا. فأخذت جدتنا الثلج، وأوقعته في إجانة الخمير، وقالت لهم: هذا الخمير نهيأ ونخبز لكم. فذهب الأولاد إليه، وقالوا: يا أباه تهيأ الخمير!

فلما رآه رأى أن الله تعالى جعل الثلج لهم خميراً؛ فشكروا الله تعالى عليه.

فقال شيخنا: هكذا كان حالنا؛ فلما جئنا إلى العجم ذهب تلك الأحوال. ثم قرأ:

من ملك بودم وفردوس برين جايم بود آدم آورد در اين دير خراب آبادم

مير محمد صالح خاتون آبادی در حدائق المقربين نوشته است:

آخوند ملا محمد تقي مجلسي عليه الرحمة نقل می فرموده از شيخ، كه: آباء و اجداد ما در جبل العامل پيوسته به زهد و عبادت مشغول بودند، و صاحب مقامات و كرامات بودند. و از جد پدر خود شيخ شمس الدين [جباعى] نقل می فرموده كه: روزی برف عظيم باریده بود، و در خانه جد ما قوتی برای عيال و اولاد او نبود، و اطفال می گریستند و نان می خواستند. پس جد ما به جدّه ما فرمود كه اطفال را ساكت كن كه نگريند تا دعا كنيم كه حق تعالى به ما و ايشان روزی عطا فرمايد.

پس جدّه ما قدری از برف برگرفت و به نزدیک تنور برد، و گفت: اين نان است برای شما می پزم. و آتش در تنور افروخت، و برف را مانند گرده نان بر تنور می

چسبانید، و جدّ ما به دعا مشغول بود. ناگاه دیدند که گرده های نان از تنور بیرون آمد، و اطفال خوشحال شدند، و به نزد جدّ ما آمدند، و او را از واقعه خبر دادند. چون جدّ ما استجابت دعای خود را مشاهده نمود، شکر حق تعالی به جا آورد. پس بعد از ذکر این قصّه غریبه، شیخ فرمود که ما در جبل العامل صاحب چنین احوال بودیم، چون به بلاد عجم آمدیم آن حالت ها از ما سلب شد.^۱ در تذکره نصرآبادی در شرح حال شیخ آمده: بعد از درویشی، آلودگی - به اعتبار محبّتی که پادشاه به او داشت - به هم رسانیده، در شکوه آن گوید:^۲

از سمور و حریر بیزارم	باز میل قلندری دارم
تکیه بر بستر منقّش بس	بر تنم نقش بوریاست هوس
دل از این مهملات گشت ملول	ای خوشا ژنده و خوشا کشکول
گر مزعفر مرا رود از یاد	سر نان جوین سلامت باد
لوحش الله ز سینه جوشی ها	یاد ایام خرّقه پوشی ها

مولانا محمد تقی یک نمونه از مباحثات خود با شیخ را در لوامع بدین شرح نقل کرده است: «شیخ الطائفه بهاء الدین محمد عاملی... نقل فرمودند که در سلطانیه در زمانی که سلطان محمد خدا بنده رحمه الله تعالی مدرسه را ساخت در یک صفّه شیخ العارفین والواصلین والعاشقین شیخ صفی الدین محمد [اردیلی] حشره الله تعالی مع الأئمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین درس تصوّف می فرمودند، و در صفّه دیگر علامه حلّی شیخ جمال الدین مطهرّ درس می گفتند، و در صفّه دیگر درس حکمت می گفتند، و در صفّه دیگر درس صحیح بخاری می گفتند. و به این حدیث رسیدند که حضرت سهو فرمودند و سلام دادند، پس پرسیدند که آیا نماز کم شد یا فراموش

۱. حدائق المقرّبین ص ۲۴۴.

۲. تذکره نصرآبادی ص ۲۱۹.

کردید؟ حضرت فرمودند که: «کلّ ذلك لم یکن». تا آن که ذو الیدین گفت که واقع شد. حضرت برخاستند و دو رکعت را به جا آوردند.

شاگرد به استاد گفت که این چه معنی دارد، اولاً سهو کردن نبی در عبادت؟!

دویم: کذب نبی در کلّ ذلك لم یکن؟! البتّه بخاری سهو کرده است.

شیخش گفت: کلّ ذلك لم یکن؛ می دانم که نبی ﷺ سهو نکرده است، و می دانم

که بخاری دروغ نگفته است.

آن شاگرد به خدمت هر یک از علما که رفت همین جواب شنید، تا آن که به خدمت شیخ صفی الدین اسحاق رفت. شیخ فرمودند که: کلّ ذلك لم یکن؛ و لیکن چنین بود که چون نماز معراج مؤمن است، و تشهّد مقام شهود است، و سلام مقام حضور است، در آن روز سیر حضرت سیّد المرسلین ﷺ تند بود و زود به مقام حضور رسیدند، سلام کردند، و چون صحابه این رتبه نداشتند اکثر ایشان که این معافی را بفهمند، آن حضرت سهو را بر خود زدند و برخاستند و دو رکعت نماز دیگر به جا آوردند تا مردمان حکم سهو را بدانند.

و آن قاری مطمئن شد و باز به نزد همه رفت، و همه تحسین نمودند و اقرار کردند بر حقیقت کلام شیخ رضی الله عنه. پس شیخ بهاء الدین رحمه الله تعالی فرمودند که البتّه این حلّ از جمله الهاماتی است که حق سبحانه و تعالی به دوستان خود القا می فرماید. و بسیاری از تحقیقات شیخ [صفی] را با کرامات او مذکور ساختند.

یکی از فضلا در آن مجلس بود گفت که اینها تصوّف است، و این اخبار آحاد است، و البتّه شیخ صفی الدین اسحاق تقیّه فرموده اند. شیخ فرمودند که ما نمی توانیم ردّ این احادیث صحیحه کنیم، و قریب به ده حدیث صحیح در این باب واقع شده است، و اگر ما این احادیث را طرح کنیم امان بر می خیزد.

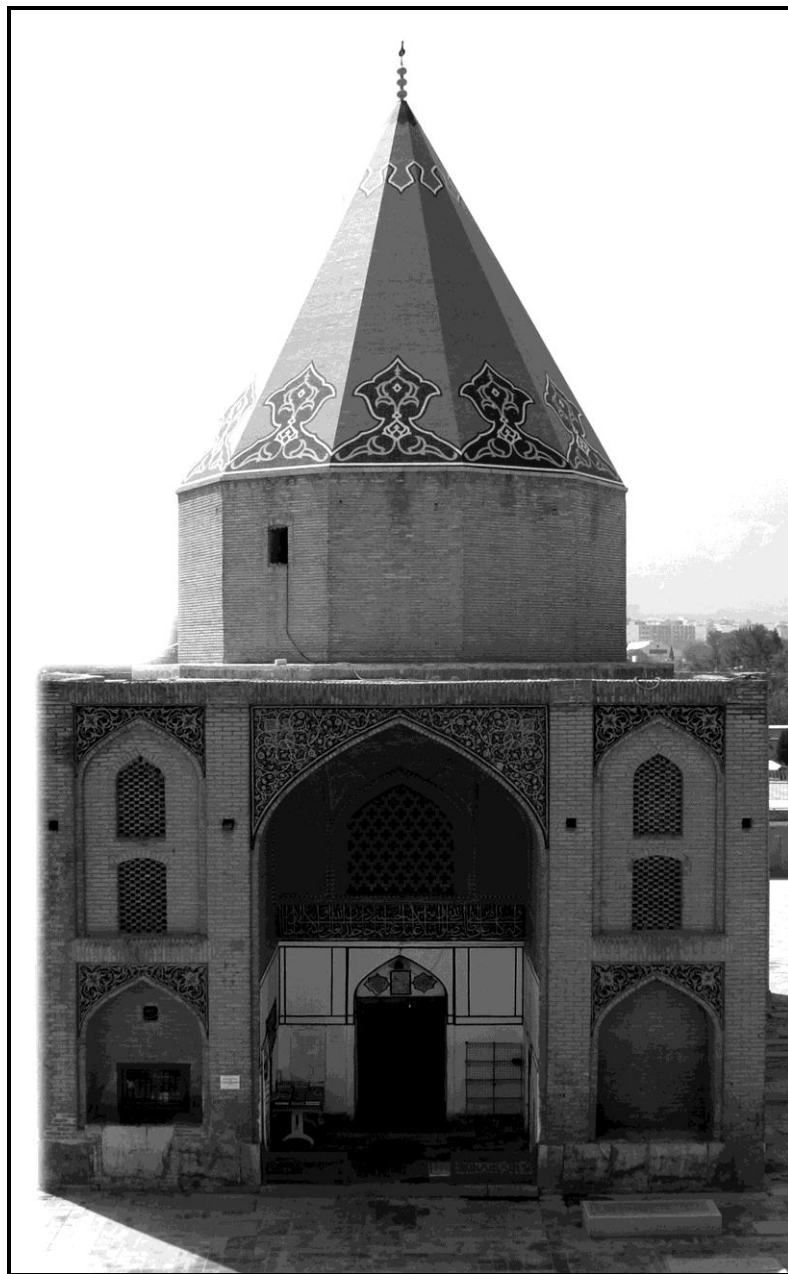
بنده عرض نمودم که: کلّ ذلك لم یکن. شیخ فرمودند که بگو، عرض نمودم که چون احادیث بسیار از ائمه وارد شده است، ممکن است که ایشان فرموده باشند و سهو واقع

نشده باشد، و چون سهو نبی مشهور بود حضرات معصومین تقیّه فرموده باشند. شیخ تحسین بسیار فرمودند، و همه فضلا که حاضر بودند تحسینات فرمودند، و شیخ فرمودند که چنین وجه ظاهری می بود و ما به این وادی نیفتاده بودیم. و بعد از آن عرض نمودم که شیخنا! تعجب دارم از شما و از اکثر علما که همه در کتب اصولی ذکر کرده اید که تعارض میان دو قطعی محال است و در تقیّه ممکن است: در این مرتبه تحسین بسیار فرمودند. و بنا بر این سخن شیخ صفی الدین اسحاق قدس سرّه الشریف محمول بر این است که اگر آن حضرت سهو کرده باشند چنین خواهد بود، چنان که در توجیه جمع بین الأخبار همیشه مدار بر این است»^۱.

مولانا محمد تقی تا پایان عمر ملازم شیخ بزرگوار بوده است:
 «وسمع [الشیخ] قبل وفاته بستة أشهر صوتاً من قبر بابا ركن الدين رضى الله عنه،
 و كنت قريباً منه، فنظر إلينا وقال: سمعتم ذلك الصوت؟ فقلنا: لا.
 فاشتغل بالبكاء والتضرّع، والتوجه إلى الآخرة. وبعد المبالغة العظيمة قال: إله
 اخبرت بالاستعداد للموت. وبعد ذلك بستة أشهر تقريباً توفى رحمه الله. وتشرّفت
 بالصلاة عليه مع جميع الطلبة والفضلاء وكثير من الناس يقربون من خمسين ألفاً»^۲.

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۴ ص: ۳۰۵ - ۳۰۴.

۲. روضة المتقين ج ۱۴ ص ۴۳۶ - ۴۳۵. عارف کبیر بابا رکن الدین شیرازی، متوفای ۷۶۹، از شاگردان شیخ عبدالرزاق کاشانی، شرف الدین داود قیصری و نعمان خوارزمی است، که شرح فارسی مبسوطی بر فصوص الحکم با نام نصوص الخصوص فی ترجمه الفصوص نوشته و مرقد مطهرش در تخت فولاد محلّ توجّه ارباب عرفان است. از آیه الله سید عبدالکریم کشمیری نقل است که ایشان مشکلات خود را با خواندن سوره یاسین و هدیه آن به روح بابا رکن حل می کرده است.



مرقد مطهر عارف کبیر بابا رکن الدین شیرازی

«ظاهر حالش به وفور دانش و علوم، آراسته و به درجات عالیّه اجتهاد و اخلاق حسنه، پیراسته، باطن فیض مواطنش به فقر و درویش نهادی موصوف و به سیر و سلوک معروف و با زمره اهل الله قرین بود... روزی در مقابر مشهور به تربت عارف ربّانی بابا رکن الدین اصفهانی به ادای صلات مشغول بود. آوازی از قبری به گوش شیخ رسید که در عالم روحانی، یکی از اهل قبور و آسودگان نهانخانه خاک با او به تکلم درآمده، گفته بود که این همه غفلت چیست؟ حالا [وقت] تیقّظ و هنگام آگاهی است. و قائل، اسم و نسب خود اظهار نموده بود، و از اسرار خفیه حرفی چند بر زبان آورده، اما حضرت شیخ تقریر آنها نفرمودند، و زیاده از حرف غفلت و ایماهی آگاهی و انتباه، اظهاری نکردند. بعد از واقعه [وفات] آن حضرت، یکی از احبّاء که محرم اسرار شیخ بود دو سه کلمه گفته بود. الحاصل، بعد از وقوع این واقعه غریبه، سر به جیب تفکر فرو برده، چند روز ترک معاشرت احبّاء و خلان و مباحثه طالب علمان نموده، آماده سفر آخرت می گردید، و مترصد ارتحال از این دار ملال، و متفحص ماه شوال بود، و لحظه ای به فراغ خاطر نمی غنود، تا آن که طلبه علوم که همه روزه از او مستفیض بودند، به براهین عقلیه و دلایل نقلیه، شیخ را ترغیب نمودند که در باطن با خدا بوده، به ظاهر، فیض القاء علوم از طلبه باز نگیرد، و مثوبات آن را علاوه طاعات و عبادات شمرد. از تکرار این گونه مقالات، خاطرش فی الجمله آرام گرفته، رفته رفته با خلق الله به دستور آمیزش نموده، تا سه ماه ظاهراً اوقات به مباحثه علوم و افاده تلامذه صرف نموده، در اتمام نسخه شریفه جامع عباسی اهتمام داشت، و باطناً با آسودگان عالم ارواح همراز و با روحانیون عالم اشباح دمساز بود.

تا آن که در ۱۴ شهر شوال این سال مریض گشته، هفت روز پهلو بر بستر ناتوانی داشت، و روز هشتم که سه شنبه ۱۲ شهر شوال بود، طایر روح شریفش از تنگنای قفس بدن بیرون خرامیده، به عالم قدس پرواز نمود... علما و فضلا بر آن جنازه محفوف به رحمت حیّ لا یموت نماز گزارده، در بقعه شریفه منسوبه به حضرت امام الساجدین

وقبله العارفين امام زين العابدين عليه السلام که مدفن دو امامزاده عالیقدر است گذاشته، از آنجا نقل به جانب مشهد مقدّسه رضویه، علی مشرفها الصلاة والتحية نموده، بر وفق وصیّتی که خود کرده بود در پایین پای مبارک در منزلی که در ایام اقامت مشهد مقدّس، مدرس شیخ بود مدفون گشت»^۱.

تاریخ وفات او از این مصرع یافته اند:

«افسر فضل او فتاد، بی سر و پا گشت شرع»^۲

محقق مجلسی سال ها در مجلس درس شیخ شرکت کرده، و از آنجا از عنفوان جوانی به ریاضات عظیمه و مجاهدات شاقّه جهت رسیدن به قرب الهی اشتغال داشته،^۳ بیشترین استفاده را از جناب شیخ در عرفان و سلوک برده و در روضة المتّقین فرموده:

«کان أكثر صحبتی مع الشيخ في التصوّف، وکان مائلاً إلیه»^۴.

علامه مجلسی نیز در جواب مسائل ملاّ خلیل نوشته است:

«بسیاری از علمای دین نیز این طریق مرضیه صوفیه حق داشته اند، و اطوار و اخلاق ایشان مباین طایفه صوفیه اهل سنت بود؛ مانند شیخ بهاء الدین محمد عاملی رضوان الله علیه که کتب او مشحون است به تحقیقات صوفیه، و والد مرحوم حقیر از جناب شیخ بهاء الدین علیه الرحمة تعلیم ذکر و فکر گرفته بودند، و هر سال یک اربعین می گرفتند؛ و جمع کثیر از تابعان شریعت مقدّسه را موافق قانون شرع به

۱. تاریخ عالم آرای عباسی ج ۲ ص ۱۱۸۲ - ۱۱۸۱.

۲. یعنی اگر حرف اول کلمه فضل و اول و آخر کلمه شرع را بیندازیم، باقی مانده آنها که سه حرف «ض ل ر» است تاریخ وفات شیخ می باشد (۱۰۳۰). و عجب آن که عکس این مصرع یعنی «افسر شرع او فتاد، بی سر و پا گشت فضل» تاریخ وفات مولانا محمد تقی مجلسی است.

۳. شرح الصحیفة السجادية ص ۳۴.

۴. روضة المتّقین ج ۱۴ ص ۴۲۰.

ریاضت وامی داشت، و فقیر مکرر اربعینات به سر آوردم»^۱.

۲. مولانا عبدالله شوشتری

از تلامذه مقدس اردبیلی که در زهد و عبادت و تقوی و ترک دنیا تالی استاد خود بوده، و عبادات او در این مرتبه بوده که هیچ نافله ای از او فوت نمی شده، و صائم الدهر بوده، و هر شب جمعی از اهل علم و صلحا در مجمع او حاضر می شده اند.^۲

محقق مجلسی در تعلیقه بر نقد الرجال از او با عنوان شیخ و امام خود یاد کرده، بلکه او را والد اعظم خود دانسته، و شیخ الطائفة عصر، و صاحب کرامات کثیره، و فرموده که اکثر کتب عقلی و نقلی را نزد او قرائت کرده است.^۳

ایشان اکثر فوائد کتاب روضة المتقین خود را از افادات این استاد دانسته و نوشته است: او برای من بلکه نسبت به همه مؤمنان به مانند پدری مهربان بود. مدت ۱۴ سال اقامتش در اصفهان صرف تدریس شد، و جمعیت طلاب که زمان ورود او به اصفهان پنجاه نفر نبود هنگام وفاتش به بیش از هزار نفر رسید.

برای تعلیم شاگردان می فرمود: من سی سال است که مباحی را انجام نداده ام مگر برای خدا. عمل به هیچ حدیثی را ترک نمی کرد ولو حدیث در نهایت ضعف بود.

قال فی حاشیة نقد الرجال: «شیخنا وإمامنا، بل والدنا الأعظم، وشیخ الطائفة فی عصره الشریف. كان عابداً زاهداً ورعاً، صاحب الكرامات الكثيرة، ثقة عيناً ثبتاً. قرأت عليه أكثر الكتب العقلية والنقلية، وأجازني كل الكتب، وإن كان اعتقاده أنه لا

۱. صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست ج ۲ ص ۵۹۸.

۲. حدائق المقربین ص ۲۴۰.

۳. نقدالرجال ج ۳ ص ۹۹. در لوامع به قرائت کتاب قواعد نزد او تصریح فرموده است. لوامع صاحبقرانی ج ۳، ص ۵۶۷.

يحتاج إلى الإجازة في الكتب المتواترة كما هو الآن من تواتر الكتب الأربعة بالنظر إلى المحدثين الثلاثة رضى الله تعالى عنهم. مات في العشر الأول من المحرم، وصليت عليه مع مائة ألف من الناس تقريباً، وكان يوم وفاته كيوم عاشوراء. رحمة الله عليه»^١.

«كان شيخنا وشيخ الطائفة الإمامية في عصره، العلامة المحقق المدقق الزاهد العابد الورع، وأكثر فوائد هذا الكتاب [روضة المتقين] من إفادته رضى الله عنه.

حقق الأخبار والرجال والأصول بما لا مزيد عليه. وله تصانيف، منها: التتيميم لشرح الشيخ نورالدين على [المحقق الكركي] على قواعد الحلي، سبع مجلدات، منها يعرف فضله وتحقيقه وتدقيقه. وكان لي بمنزلة الأب الشفيق، بل بالنسبة إلى كافة المؤمنين.

وتوفى رحمه الله في العشر الأول من محرم الحرام، وكان يوم وفاته بمنزلة العاشوراء، وصلى عليه قريباً من مائة ألف، ولم نر هذا الاجتماع على غيره من الفضلاء، ودفن في جوار إسماعيل بن زيد بن الحسن، ثم نقل إلى مشهد أبي عبدالله الحسين عليه السلام بعد سنة، ولم يتغير حين أخرج. وكان صاحب الكرامات الكثيرة مما رأيت وسمعت.

وكان قرأ على شيخ الطائفة، أزهده الناس في عهده، مولانا أحمد الأردبيلي رحمه الله، وعلى الشيخ الأجل أحمد بن نعمه الله بن أحمد بن محمد بن خاتون العاملى رحمهم الله، وعلى أبيه نعمه الله، وكان له عنهما الإجازة للأخبار...

ويمكن أن يقال: إن انتشار الفقه والحديث كان منه، وإن كان غيره موجوداً، لكن كان لهم الأشغال الكثيرة، وكان مدة درسهم قليلاً، بخلافه رحمه الله؛ فإنه كان مدة إقامته في اصبهان قريباً من أربع عشرة سنة بعد الهرب من كربلاء المعلّى إليه، وعندما جاء باصبهان لم يكن فيه من الطلبة الداخلة والخارجة خمسون، وكان عند وفاته أزيد من ألف من الفضلاء وغيرهم من الطالبين. ولا يمكن عدّ مدائحه في المختصرات»^٢.

١. نقدر الرجال ج ٣ ص ٩٩.

٢. روضة المتقين ج ١٤ ص ٣٨٢.

«كان شيخنا التستري رحمة الله عليه كثيراً ما يقول لتعليمنا: إني مذ ثلاثين سنة لم أفعل مباحاً، بل فعلتُ المباحات كلها لله. وهكذا ينبغي أن يكون دأب المتقين»^۱.

«مولانا وسيدنا التستري رضی الله عنه وأرضاه، كان من المحتاطين المتقين؛ فإنه مع عدم جزمه بحجّية خبر الواحد كان لا يترك العمل بأىّ خبر، ولو كان في نهاية الضعف. والغرض من ذكر هذا بيان حال المتقين؛ فإن أكثر الناس مائلون إلى الرخص»^۲.

در حدائق المقربین آمده: «عالم ربّانی مولانا محمد تقی مجلسی رحمة الله عليه نقل فرموده که روزی در خدمت او رفتیم به دیدن شیخ ابوالبرکات واعظ - که در مسجد عتیق اصفهان موعظه می نمود، و قریب به صد سال عمر داشت، و از شیخ علی کرکی مروّج مذهب اجازت داشت - چون آخوند به مجلس او داخل شد و با شیخ بعضی از مکالمات فرمود، شیخ گفت که چون من اجازت بی واسطه از شیخ علی دارم به شما اجازة دادم. پس گفت: شربت قندی به جهت آخوند بیاورند. آخوند فرمود که شربت قند را به غیر بیمار کسی دیگر نمی خورد. شیخ چون این سخن را شنید خواند این آیه کریمه را که: «قل من حرمّ زینة الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق قل هي للذين آمنوا في الحياة الدنيا»... پس شیخ گفت که شما رأس و رئیس مؤمنانید، و زینت ها و روزی های نیکو برای مؤمنان آفریده شده است.

آخوند معذرت خواست و فرمود که من تا حال چنین گمان می کردم که غیر بیمار، دیگری قند تناول نمی نماید. پس عذر فرمود که من صائمم و روزه نذر دارم.

و زهد او و احتیاط او در این مرتبه بوده که نقل می نمایند که روزی به دیدن شیخ بهاء الدین محمد عاملی علیه الرحمة آمد و ساعتی توقّف نمود. اذان ظهر گفتند، شیخ تکلیف نمود که نماز را اینجا بکنید تا ما نیز به شما اقتدا کنیم و فضیلت نماز جمعه را

۱. روضة المتقين ج ۱ ص ۳۰۱.

۲. همان ص ۲۱۳.

دریابیم. او تأملی فرمود و بعد از تأمل برخاست و به خانه خود مراجعت نموده و راضی به نماز کردن در خانه شیخ نشد.

یکی از مخصوصان او پرسید که چرا راضی نشدید به نماز در خانه شیخ با وجود اهتمام شما به نماز اول [وقت]؟ فرمود: برای آن که تأمل نمودم و رجوع به نفس خود کردم که اگر شیخ به من اقتدا کند تغییری در حال من واقع می شود یا او در نزد من مانند سایر ناس است؟ و چون این حالت را در نفس خود ندیدم راضی نشدم.

و ایضاً نقل می کنند که مولانا حسنعلی ولد او بیمار بود و مرض صعبی داشت، و او را علاقه و محبت عظیم به او بود. پس روز جمعه با تشویش حواس به نماز جمعه حاضر شد و در سوره جمعه چون رسید به این آیه کریمه که: «یا ایها الذین آمنوا لا تلهمکم أموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلک فأولئک هم الخاسرون»...

این آیه را سه مرتبه مکرر خواند. بعد از فراغ از او پرسیدند که چرا این آیه را مکرر خواندی؟ فرمود: برای آن که چون رسیدم به این آیه کریمه، حسنعلی به یادم آمد، پس با نفس خود مجاهده می نمودم، و مکرر این آیه کریمه را می خواندم، تا به حدی رسید که او را مرده فرض کردم، و جنازه او را در نظر انگاشتم، و از این آیه گذشتم. و وضع ماکول و ملبوس او در نهایت قناعت بوده، و با وجود آن که همیشه صائم بوده اکثر اوقات به مطبوخ بی گوشت قناعت می کرده، و ملبوس او نیز در نهایت پستی بوده. گویند: دستاری را به هفتصد دینار خریداری نموده، چهارده سال آن را بر سر می گذاشت. وبالجمله زهد و فضل او مسلم است، و در خدمت خاقان گیتی ستان انار الله برهانه بسیار مکرّم و محترم بوده، و مصنّفات بسیار دارد، و از جمله آنها شرح قواعد است.^۱

۱. حدائق المقربین ص ۲۴۳ - ۲۴۰.

۳. ملا حسنعلی شوشتری

محقق مجلسی پس از مولانا عبدالله شوشتری به درس فرزندش ملا حسنعلی شوشتری حاضر شده است. ولی قلی شاملو در قصص الخاقانی نوشته است:

«چنین مسموع محرر اوراق افتاده که حدیث را در خدمت علامه دوران مولانا حسنعلی خلف مولانا عبدالله شوشتری مقابله نموده، از مشاهیر روزگار گردیدند».^۱

ملا حسنعلی ۱۴ سال پس از فوت پدرش ملا عبدالله در ۱۰۳۴ به مولانا محمد تقی مجلسی اجازه نقل حدیث داده است و از او با عنوان «أخ فی الله، المصطفی فی الأخوة لله، المولی الفاضل الکامل العالم العامل، محرر قصب السبق فی مضمار الفضائل، الزکی الذکی التقی النقی مولانا محمد تقی» یاد کرده و گفته است که وی کتب بسیاری در فقه و اصول و حدیث را نزد او خوانده، از جمله:

شرح عضدی بر مختصر الأصول حاجی، اکثر قواعد علامه حلّی وإرشاد الأذهان او، وشرایع محقق، و جمله ای از قواعد شهید اول، و بسیاری از تهذیب الأحکام، و بیشتر کتاب من لا یحضره الفقیه، و کتاب های زیادی از کافی کلینی.^۲

مولانا حسنعلی در ۱۰۷۵^۳ یا ۱۰۶۹ وفات کرده است.^۴

برخی از شاگردان او عبارتند از: ۱. علامه ملا محمد باقر مجلسی ۲. ملا محمد باقر سبزواری ۳. ملا تاج الدین حسن اصفهانی پدر علامه فاضل هندی ۴. میرزا عیسی اصفهانی والد صاحب ریاض ۵. رشیدالدین محمد سپهری.

۱. قصص الخاقانی ج ۲ ص ۳۸.

۲. بحار الانوار ج ۱۰۷ ص ۳۸ - ۴۳.

۳. وقایع السنین والاعوام ص ۵۲۳.

۴. تذکره نصرآبادی ص ۷۴۰.

۴. میر محمد باقر استرآبادی داماد

«دخترزاده شیخ علی کرکی، که علم او و فضل او، خصوصاً در علوم عقلیه مستغنی است از ذکر و بیان».^۱ «برخی از فضلا امیر محمد باقر را معلّم ثالث می شمردند. با وجود شغل مطالعه کتب علمی، عبادات و ریاضتش به حدّی بوده که مقدور بشر نیست. ضعف جسم و قوّت روحش هر دو به مرتبه کمال بوده است».^۲

مشهور است که چهل سال شب پهلو بر بستر استراحت نگذاشته،^۳ بسیار متعبّد بوده، و مواظبت بسیار بر تلاوت و اوراد داشته، چنانچه شبی پانزده جزء قرآن تلاوت می نموده و در سال ۱۰۴۰ در مابین کربلای معلّی و نجف اشرف به رحمت الهی واصل شده و در نجف اشرف مدفون گردید.^۴

مولانا محمد تقی مجلسی نزد این عالم بلندپایه کتاب تقویم الإیمان و برخی دیگر از آثار او را خوانده، و در علم حکمت از او بهره برده است.^۵

چنانچه از برخی مکتوبات محقق مجلسی برمی آید ایشان اشتغال به کتب حکمت رایج در آن زمان را منافی با سلوک الی الله می دانسته، امّا به مبانی عرفا معتقد بوده و کلمات صوفیه را قابل تأویل به معانی صحیح می دانسته است.^۶

۱. حدائق المقرّبین ص ۲۴۵.

۲. تذکره خیر البیان، مخطوط.

۳. تذکره نصرآبادی ص ۲۱۷ - ۲۱۸.

۴. حدائق المقرّبین ص ۲۴۵. در سردابه شیخ علی [محقق کرکی] جدش مدفن ساختند. خلاصه السیر ص ۱۱۲ - ۱۱۱. در ریاض الشعراء (ج ۱ ص ۲۱۳) گوید: ملاّ عبدالله امانی تاریخ فوت آن قدوة فضلا را چنین یافته: «عروس علم و دین را مرد داماد (۱۰۴۱)».

۵. إجازات الحدیث ص ۲۲۷.

۶. گویا ایشان در این مورد نیز متأثر از استاد ارجمند خود شیخ بهائی است که در اشعار خود اشتغال به حکمت بوعلی را به شدّت نکوهیده، امّا برای عرفا مقامی شامخ قائل بوده، چنانچه در

۵. میر ابوالقاسم فندرسکی

أستاذ الفضلاء ورئيس الحكماء، استاد طریقت مولانا محمد تقی مجلسی. از اعظام سادات سماکی استرآباد،^۱ که در بدایت حال از تلامذه چلبی بیگ تبریزی بوده و بعد از وی نیز کسب بسیار نزد اشراف در دانش و بینش نموده،^۲ در فنون حکمت مانند طبیعی و الهی و طب و ریاضی و امثال آن گوی امتیاز از میدان اکفا و اقران ربوده، در مدرس افاده‌اش، مدار بر مباحثه شفا و قانون بوده، و بنابر احتراز و اجتناب از صحبت ارباب امتیاز، در گوشه عزلت و انزوا اقرار گرفته، در آمد شد بر روی ابنای زمان بسته داشته، و اکثر اوقات، جوپای صحبت خود را به تأدیب بذله‌های شیرین و چوب منع لطیفه‌های رنگین در پشت در می گذاشته».^۳

«حضرت میر را در جمیع علوم قدرتی کامل بوده، خصوص در حکمت و جفر و اعداد و کیمیا و سیمیا و تسخیرات. و خوارق عادات در حیات و ممات آن قدر از جناب میر سرزده که شرح نتوان داد.

حکیم ربّانی عارف صمدانی آخوند ملا محمد صادق اردستانی... می فرموده است که من بیست ماه هر روز بر سر قبر میر رفته، در خدمت او درس خوانده ام».^۴
میر عبدالحسین خاتون آبادی (شاگرد محقق مجلسی) در وقایع السنین نوشته:
«مؤلف ارقام، از جناب مولانا محمد علیا استرآبادی [داماد محقق مجلسی] که مسلم اهل

اربعین حدیث خود از شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی با عنوان عارف کامل یاد کرده و در کتاب کشکول او را عارف واصل صمدانی دانسته، و اشعاری در تجلیل از مولانا و مثنوی او سروده است.

۱. تذکره نصرآبادی ص ۲۲۲.

۲. عرفات العاشقین ج ۱ ص ۵۵۵ - ۵۵۴.

۳. خلد برین، واله قزوینی ص ۳۶۶ - ۳۶۵.

۴. ریاض الشعراء ج ۱ ص ۱۸۲ - ۱۸۱.

عصر خود بود در صلاح و سداد و عبادت و اخلاق خوب، با قدر و افری از علم فقه و تفسیر و حدیث، شنید که می‌فرمود: میر ابوالقاسم مردی بود در کمال دیانت و خوش مذهبی، و معنی به شأن تصلّب در ظواهر شرع و صاحب دین بود.^۱

حضرت میر را در سخنوری نیز دستگاه عالی بوده است. ومن شعره: ...

دندان چه تیز کرده به قصد من آسمان!

آخر چه لذت است در این خشک استخوان!

تن را به او گذاشتم از ترس جان خویش

تن را بخورد پاک و گرفته است پای جان

سرد و گران مرا شده بر جان هوای تن

چون مرد گرمسیری را باد مهرگان

در من اگر به چشم حقیقت نظر کنی

معنی عقل بینی در لفظ غم نهان

بر من بلا موکل و بر من هوا امیر

بخت سیاه زندان و اندوه پاسبان

کافر شده ام به دست پیغمبر عشق جنت چه کنم جان من و آذر عشق

شرمنده ز عشق و روزگارم که شدم درد دل روزگار و درد سر عشق

شیخ محمد باقر ابوالفقراء گزی^۲ در کتاب کنز الفقراء (نسخه خطی) نوشته است:

«إمام السالکین وخیر العاشقین وکنز العارفین، الطائر فی فضاء اللاهوتیة، والسرائر

۱. وقایع السنین والاعوام ص ۵۱۵-۵۱۴.

۲. عالم کامل و عارف حکیم شاعر، در اصفهان انجمن ادبی داشته، از آثارش کنز الفقراء در عقائد و سلوک است که آن را به نام میرزا آقا خان صدر اعظم نوری در دو جلد تألیف کرده و نسخه آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. وی در تهران نزد قطب الحکماء مولانا میر محمد حسین تحصیل کرده و کتاب اسفار را نزد او آموخته است. ابوالفقراء در ۱۲۸۶ وفات کرده است.

فی هواء الملکوتیة، و مصداق آیه شریفه «تلك الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقياً»^۱ جناب مولانا آخوند ملا محمد تقی مجلسی که خاصه و عامه و اهل طریقت و شریعت آن جناب را از اولیاء بزرگ می دانند، و در کرسی نامه، نام نامی و اسم گرامی ایشان را ثبت و ضبط نموده، از فرزندان طریقت من عجز اللسان عن توصیفه سیّد العرفاء و سند الأصفیاء الحبر الملیّ مولانا میر ابوالقاسم الفندرسکی است».

تاریخ وفات میر بر سنگ مزارش ۱۰۵۰ کنده شده، ولی در پایان رساله صنایعیه او نسخه شماره ۸۸۷ کتابخانه آستان قدس رضوی ۱۰۴۹ قید گردیده، و این رباعی که شامل ماده تاریخ فوت اوست از آنجاست:

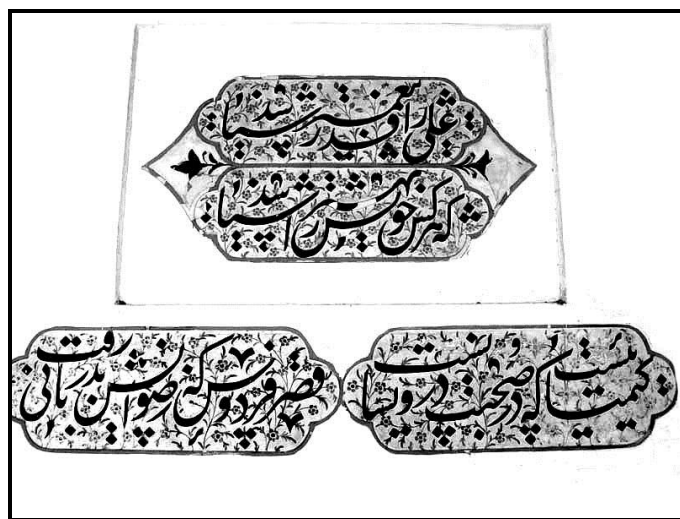
تا شد ز جهان خسرو فوج دانش شد بحر جهان تهی ز موج دانش
تاریخ وفاتش ز خرد جستگفت: «صد حیف ز آفتاب اوج دانش»
محقق خوانساری، محقق سبزواری و میرزا رفیعا نائینی^۲ از شاگردان میر بوده اند.
حکایت: عالم ربّانی آیه الله سید ابوالقاسم دهکردی در کتاب منبرالوسیلة به نقل از رساله خطی علامه میر محمد حسین خاتون آبادی امام جمعه اصفهان، جریان وفات میر فندرسکی را به نقل از جدّ مادری خود علامه مجلسی چنین آورده است:
جناب میر وصیت فرمودند در مرض موت خود، که جنازه مرا بگذارید در مقبره بابا رکن الدین در لب نهری که در آن جاست، و کسی متعرض نشود از برای تغسیل و صلات و دفن، بلکه جنازه را در حریم نهر بگذارند، و خدای یکی از اولیای خود را می فرستد که متصدی شود تغسیل او را، و نماز و دفن او را.

پس به وصیت او عمل کردند، و گذاشتند جنازه او را در حریم آن نهر، که ناگاه علامه تقی نقی^۱ ملا محمد تقی مجلسی پیدا شده، به تقریب این که شب را در قریه

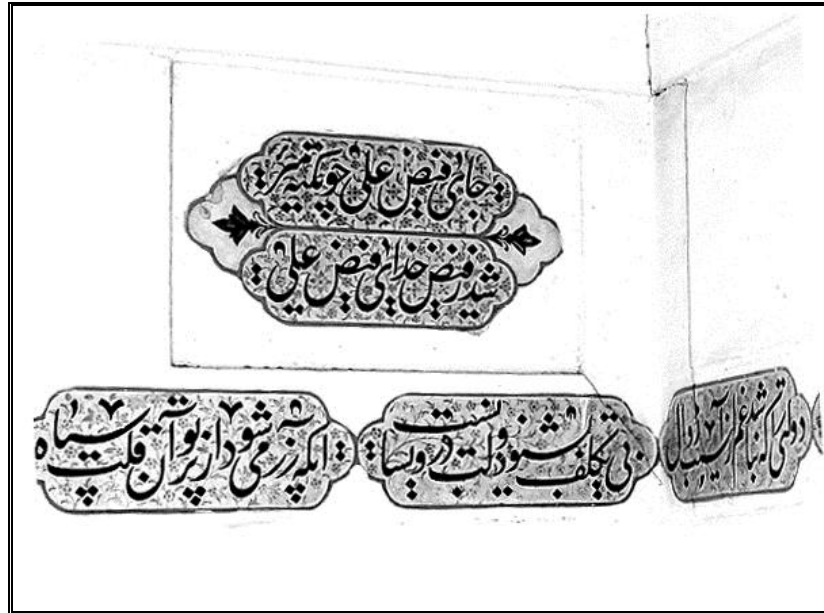
۱. مریم: ۶۳.

۲. ریاض العلماء ج ۵ ص ۴۹۹.

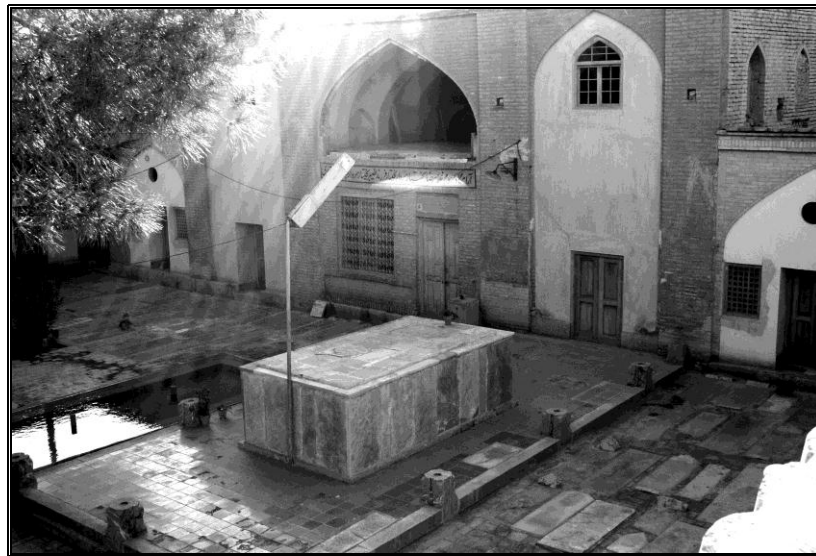
شهرستان بودند، صبح آن شب از آن قریه سوار شدند به جهت معاودت به شهر اصفهان، و عادت ایشان بر این بود که از طریق دیگری که عبور ایشان به آن مکان [تخت فولاد] نمی‌افتاد عبور می‌کردند. آن روز را به قلب ایشان افتاد که عبور کنند از طریق دیگری که عبور ایشان به تخت فولاد، آن محل مخصوص می‌افتاد. پس از آن راه آمدند، دیدند ازدحام مردم را در آن مکان، سؤال نمودند از کثرت و ازدحام مردم، پس گفتند به ایشان که: جناب میرفندرسکی وفات فرموده، و این جنازه اوست در این مکان. پس پیاده شد جناب مجلسی، و مشغول شد به غسل دادن جنازه میر، و بر او نماز گزارد، و او را دفن نمود در همین موضعی که الآن مدفون است، در قرب همان نهر آب. و بعضی از مؤمنین آن زمان، اراضی حول قبر ایشان را وقف نموده، تکیه‌ای مشتمله بر حجرات متعدده که الآن موجود است بنا نمودند... تاریخ وفات آن سید بزرگوار را بعضی شعرا به فارسیه گفتند: «فاضل حق ز بند دنیا جست»^۱.



خط منسوب به میر عماد الحسنی در اطاق تکیه میر فندرسکی



خط منسوب به میر عماد الحسنی در اطاق تکیه میر فندرسکی



مشایخ روایت محقق مجلسی

محقق مجلسی از بسیاری از علمای زمان نقل حدیث کرده، چنانچه در اجازات خود می نویسد: «أخبرنا وأنبأنا جمٌّ كثير من الفضلاء الأعيان».^۱
نام و وصف برخی مشایخ مولانا که در اجازات ایشان آمده چنین است:

۱. شیخ بهاء الدین محمد عاملی

«الشیخ الأجلّ الأعظم، والوالد الأفخم المعظم، شیخ علماء الزمان، ومرّی الفضلاء الأعیان، علامة الزمان، بهاء الملة والحقّ والحقیقة والدين محمد».^۲

یروی عن: ۱. والده العلامة شیخ الإسلام والمسلمین الشیخ حسین بن عبدالصمد الحارثی ۲. علامة العلماء الشیخ عبدالعالی ابن العلامة نورالدین علی المحقق الکرکی.

۲. ملاّ عبدالله شوشتری

«الشیخ الأعظم، والوالد المعظم، شیخ فضلاء الزمان ومرّی العلماء الأعیان، قدوة المحققین، وإمام المدققین، وأسوة المتعبّدين والزاهدين».^۳ «الشیخ الجلیل، والإمام النبیل، ذوالنفس الطاهرة الزکیة، والأخلاق الزاهرة الملكية، المجتهد فی العلم والعمل»^۴

یروی عن: ۱. الشیخ أحمد بن نعمة الله بن الشیخ شهاب الدین احمد بن الشیخ شمس

۱. الاجازات لجمع من الأعلام والفقهاء والمحدّثین ص ۲۷۵.

۲. همان ص ۴۳.

۳. همان ص ۴۳.

۴. روضة المتقین ج ۱ ص ۲۲.

- الدين محمد بن خاتون العاملي ٢. الشيخ نعمة الله بن أحمد المذكور، عن المحقق الكركي.
 ٣. ملا حسنعلي بن ملا عبدالله شوشتری
 يروي عن: ١. والده العلامة ٢. الشيخ البهائي ٣. القاضي معز الدين محمد الاصفهاني.

بسم الله الرحمن الرحيم
 أما بعد فقد سألني
 المولى الفاضل الكامل الذي
 الذي التقى النقي الملا المعلى البليغي
 من الأماحين حفظ الله تعالى وأبائه
 جعل الله أخوه خير من أوليائه
 لدره وابه لا صلوات الله على عليهما
 في هذه الأعصارا عن الكافي ومن
 الغنيه والتهذيب والاستبصار
 فاجبت مسئولته ^{عليه} ما عني يا سائدا
 الواصلة الى مشايخي رضوان عليهم
 المنتهيه الى ارباب العصمة صلوات
 الله تعالى عليهم حرره العبد
 المذنب الخاسر الى رحمة ربه
 الغني فاسم الحسني الحسيني
 في واسط شهر ربيع الثاني
 من شهر سنة ثلث وخمسين
 بعد الف

ان الله عز وجل خلقنا من طين
 والكرم اولياء فقد فاء على الخلق
 بغير العاوم وسمع كثر منها وسالني
 ان اجيز له رواب الكتب لا بد لي من
 روايتها عن من شاخني بندي المتصل
 المعصوم من المطهرين صلوات الله
 عليهم فليروها عن شروط الرواية
 الدرابة اخذا عابرها اخذت من
 جادة لا حياط اليها لايضال الكفا والام
 مسالكها وان لا يناني في الجوار والحوار
 بما نسخ من الدعوات الصالحات
 وكسب سد الحائنه الفاسه افعل الكلفه
 عفوانه عن علي بن ابي طالب في
 الاخر من شهر ربيع الثاني
 ص ١٠٠

اجازه ملا حسنعلي شوشتری به ملا حسين نظزی

۴. میر محمد باقر داماد

محقق مجلسی در اجازات خود به روایت از میر اشاره نکرده، اما علامه مجلسی در اجازه به میر محمد اشرف علوی سبط میر نوشته است: «عدّة من الأفاضل الفخام والعلماء الأعلام، منهم: والدي، رفع الله في الجنان درجاتهم، عن السيد الجليل والواقف على رموز التنزيل والتأويل، فحل فحول العلماء المتبحّرين ومفخر الحكماء المتأهلين... الأمير محمد باقر الشهير بالداماد، حشره الله مع أجداده يوم المعاد؛ فإنّ والدي قدس سرّه قد كان قرأ عليه كتاب تقويم الإيمان وغيره من تصانيفه وغيرها»^۱.

یروی عن: ۱. خاله الشيخ عبدالعالی بن علی العاملی الکرکی ۲. الشيخ حسین بن عبدالصمد الحارثی ۳. الشيخ عبد علی بن محمود الخادم الجابلقی ۴. السيد نورالدين علی بن حسین بن أبی الحسن العاملی، تلميذ الشهيد الثاني وصهره، والد صاحب المدارك منها، ووالد السيد نورالدين من أمّ صاحب المعالم.^۲

۵. علامه قاضی معزالدین محمد اصفهانی.

علامه فهامه^۳ محقق^۴ قاضی معزالدین محمد بن قاضی جعفر اصفهانی.
«من أجلة علماء عصر السلطان شاه عباس الماضي الصفوي، بل أعلم علماء عصره في جميع الفنون، فائقاً على أهل عصره في علم الإلهي والطبيعي والرياضي»^۵.
یروی عن الشيخین الأجلین الأعظمین: ۱. العلامة الفهامة الشيخ عبدالعالی ۲. الفاضل الكامل الشيخ إبراهيم الميسي، وهما عن الشيخ نورالدين علی المحقق الکرکی.

۱. اجازات الحديث ص ۲۲۷ طبع جديد.

۲. ذکر المير الداماد مشايخه الأربعة في إجازة السيد محمد محسن بن علی أكبر الحسيني الرضوي المؤرخة ۱۰۲۳ كما في الروضة النضرة ص ۴۹۰.

۳. الاجازات لجمع من الأعلام ص ۴۳ (اجازه به محمد مقیم).

۴. بحار الانوار ج ۱۰۷ ص ۶۸. (اجازه مولانا محمد تقی به میرزا ابراهیم یزدی).

۵. ریاض العلماء ج ۲ ص ۳۸.

- ملاً حسنعلی شوشتری استاد محقق مجلسی نیز در سال ۱۰۳۵ از قاضی معزّ اجازة نقل حدیث گرفته و او را چنین توصیف کرده است: «سلطان الحكماء وبرهان العلماء، معزّ الدولة، قاضی معزّالدین محمد، أدام الله تعالى بقائه».^۱
- ملاً محمد باقر محقق سبزواری نیز از شاگردان قاضی معزّ بوده است.^۲
۶. شیخ یونس بن حسن جزائری.
- فقیه معظم،^۳ شیخ فاضل متقی.^۴ «كان عالماً فاضلاً عابداً».^۵
- یروی عن: ۱. العلامة الشيخ عبدالعالی ۲. الفاضل الكامل الشيخ إبراهيم الميسی.
۷. أستاذ الفضلاء^۶ قاضی ابوالشرف اصفهانی.
- یروی عن: ۱. رئیس الفقهاء والمحدثین مولانا درویش محمد ۲. الشيخ الأجل الأعظم جابر بن عبدالله؛ وهما عن الشيخ نورالدين على المحقق الكرکی.
۸. شیخ صالح کامل فاضل^۷ شیخ عبدالله بن جابر عاملی.^۸
- یروی عن: ۱. مولانا درویش محمد ۲. الشيخ الأجل الأعظم جابر بن عبدالله.
۹. ملا محمد قاسم بن درویش محمد اصفهانی.
- یروی عن: ۱. مولانا درویش محمد ۲. الشيخ الأجل الأعظم جابر بن عبدالله.

۱. رک: بحار الانوار ج ۱۰۷ ص ۲۲.

۲. تذکره نصرآبادی ص ۲۲۰.

۳. بحار الانوار ج ۱۰۷ ص ۸۰ (اجازة به ملاً محمد صادق کرباسی همدانی).

۴. الذکری الالفیة ج ۳ ص ۱۱۳.

۵. أمل الآمل ج ۲ ص ۳۵۰. «کتب بعض تلامیذ البهائی تاریخ وفاة یونس بما لفظه: «وفاة الشيخ الزاهد العابد الفقیه الشيخ یونس الجزائری يوم الأربعاء ثالث جمادی الآخر ۱۰۳۷»». طبقات اعلام الشیعة ص ۶۴۷.

۶. الإجازات لجمع من الأعلام ص ۲۷۵ (اجازة به سید عبدالحسین خاتون آبادی).

۷. نخستین دوگفتار ص ۹۳ (اجازة به آقا حسین خوانساری).

۸. «كان فاضلاً عالماً عابداً فقیهاً». أمل الآمل ج ۱ ص ۱۱۲.

۱۰. شیخ ابوالبركات واعظ اصفهانی.

«عالم فاضل محدث واعظ باصفهان في الجامع العتيق. أدركته في الصغر، وأخبرنا عن الشيخ الأجل الأعظم علي بن عبدالعالي بكتبه ورواياته. وكان معمرًا قريباً من المائة، ومع هذا كان شعوره تاماً، ويعظ في المسجد، ويضرب يده على المنبر ضرباً مع القوة الشديدة. وذهب مولانا عبدالله التستري لزيارته، فقال: أخذت عن الشيخ علي بن عبدالعالي إجازة الأحاديث، وأخبركم بها لتنام الضيافة، مع صحبة طويلة»^١.

۱۱. امير شرف الدين علي شولستاني.

«السيد الفاضل الكامل المحقق المدقق»^٢. «من خيار علماء أهل زمانه وأورعهم وأتقاهم... توفي... في أرض الغرى أيام سكناه بها، سنة ستين بعد الألف تقريباً»^٣. قال في إجازته المؤرخة ١٠٣٦ للمحقق المجلسي: «إني وجدت المولى العالم العامل الفاضل الكامل الورع التقى النقى اللوذعي الأملعي، مولانا شمس الملة والحق والدين، محمد تقى ابن المرحوم المغفور مولانا مجلسي الاصفهاني، عامله الله بلطفه الخفى والجلى، قد صرف عنفوان شبابه في تحصيل العلوم العقلية والنقلية، مهذباً للأخلاق النفسانية، ملازماً للتقوى والمروة والأعمال المرضية، ملتزماً صرف باقى عمره في ازدياد العلوم، وإرشاد الأنام، وهداية البرية، وانتشار الأحاديث النبوية، والآثار الإمامية، وترغيب الناس إلى اتباع الشريعة الغراء النبوية، والملة البيضاء الاثني عشرية»^٤.

يروى عن: ١. الأمير فيض الله التفرشى ٢. الشيخ محمد سبط الشهيد الثاني ٣. الميرزا

محمد بن علي الاسترآبادى صاحب منهج المقال في تحقيق أحوال الرجال.

١. نقد الرجال ج ٥ ص ١٢٣ (پاورقى، تعليقات مولانا محمد تقى مجلسي).

٢. الذكرى الالفية (اجازه محقق مجلسي به علامه مجلسي) ج ٣ ص ١١٤.

٣. رياض العلماء ج ٣ ص ٣٩٢ - ٣٨٨.

٤. بحار الانوار ج ١٠٧ ص ٣٧ - ٣٢.

١٢. شیخ جابر بن عباس نجفی.

«الشیخ الأعظم الجلیل الزاهد الورع العالم الفاضل البدل.^٣

یروی عن: ١. الشیخ الأکمل الأفضل الشیخ عبدالنبي الجزائري ٢. الشیخ حسن بن

الشهید الثاني ٣. السيد المحقق محمد صاحب المدارك.

ویروی عنه ابنه: العالم الفاضل الكامل الشیخ محمد بن جابر، شیخ إجازة الطریحی.

١٣. سيد ظهیرالدين إبراهيم حسنی همدانی.

«قدوة المحققین، سید الحكماء المتألهین والمتكلمین. أمره فی علو قدره وعظم شأنه

وسمو رتبته أشهر من أن يذكر، وفوق ما یحوم حوله العبارة». ^٤ «توفی سنة ١٠٢٦».

«نقل أن بین السيد وبن شیخنا البهائی من المؤاخاة والمصافاة ما یفوق الوصف. وكان

الشیخ البهائی یدح هذا السید، ویصف علمه وفضله، ويرجّحه على السید الداماد.^٥

مولانا محمد تقی مجلسی در اجازات خود به روایت از او اشاره نکرده، اما علامه

مجلسی در اجازات خود به آن تصریح فرموده است: «ومنها: ما أخبرنی به والدی رحمه

الله، عن السید المدقق النحریر المبرّز فی فنون العلوم، ظهیرالدين إبراهيم بن الحسين

الحسنی الهمدانی، حشره الله مع آبائه الطاهرين، عن شیخه الجلیل محمد بن أحمد بن نعمة

الله بن خاتون العاملی...». «وعن والدی وجماعة من الأفاضل، عن السيد الحسیب

التجیب المدقق الفاضل ظهیر الدين إبراهيم بن الحسين الحسنی الهمدانی قدس سرّه».^٦

١. الاجازات لجمع من الأعلام ص ٢٧٥.

٢. نخستین دوگفتار ص ٩٤ (اجازه به آقا حسین خوانساری).

٣. الذکری الالفیة ج ٣ ص ١١٣.

٤. جامع الرواة ج ١ ص ٣٠.

٥. أمل الآمل ج ٢ ص ٩.

٦. ریاض العلماء ج ١ ص ١٠.

٧. إجازات الحدیث ص ١٦٨ و ٤١٦. و رک: بحار الأنوار ج ١٠٧ ص ١٣٧.

۱۴. میر علاء الدین حسین مرعشی خلیفه سلطان.

وزیر کبیر، معروف به خلیفه سلطان، و ملقب به سلطان العلماء.

«من وجوه هذه الطائفة وثقاتها وأثبتها وأعيانها... كان عالماً بالعلوم العقلية والنقلية... ولد سنة إحدى والألف، وتوفى رحمه الله سنة أربع وستين بعد الألف». ^۱ وقد نقل نعشه إلى الغرى. وقد قال الآميرزا صايبا في تاريخ وفاته في جملة مرثية بالفارسية:

«آه از دستور عالم، وای از سلطان علم» ^۲

در سند روایتی سید جمال الدین واعظ عاملی (مجموعه شماره ۸۴۰۳ کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی) ^۳ به روایت مولانا محمد تقی مجلسی از خلیفه سلطان اشاره شده که در منابع متقدم نیامده است. «أخبرني إجازة الشيخ الأجلّ الأعلم، رئيس المحذّين، الحاج ميرزا حسين النورى الطبرسى، أدام الله بقاءه، وجعلنى فداه، فى داخل حرم المولى أبى الأئمة أمير المؤمنين عليه السلام، وقت السحر، ليلة الجمعة، الحادى والعشرين من شهر شوال المكرّم ۱۳۱۸، عن خاتم الفقهاء والمجاهدين، الشيخ مرتضى الأنصارى، عن المولى أحمد التراقى، عن أبيه المولى مهدى بن أبى ذر، وأيضاً عن شيخه الأجلّ الأعلم الأقدم صاحب جواهر الكلام... عن العلامة صاحب الكرامات العالية السيد مهدى الطباطبائى بحرالعلوم، عن أستاذ الأساتيد آغا محمد باقر المروّج، عن أبيه المولى محمد أكمل، عن سبط المجلسى السيد الفاضل الأمير محمد حسين ابن امير محمد صالح الحسينى الحسنى الاصفهانى الخاتون آبادى، عن أبيه أمير محمد صالح صهر المجلسى، وآقا جمال الدين الخوانسارى، عن أبيه أستاذ الكلّ فى الكلّ عند الكلّ آقا حسين الخوانسارى و...

۱. جامع الرواة ج ۱ ص ۵۴۴.

۲. رياض العلماء ج ۲ ص ۵۵.

۳. فهرست نگار نسخ خطی کتابخانه آیه الله مرعشی او را به اشتباه «سید جمال الدین نائینی» معرفی کرده است. وی همان سید جمال واعظ اصفهانى شخصیت معروف و جنجالى دوره مشروطه است.

مروج مذهب الأئمة الأطهار المولى محمد باقر المجلسی، عن أبيه... محمد تقی بن مقصود علی، عن السيد السند الوزير علاء الدين الحسين... الملقب بحليفه سلطان، ختن السلطان العادل الماضي الشاه عباس الصفوی، عن شيخه إمام المحققين وخلاصة المجتهدین، بهاء الملة والحق والدين... جمال الدين الواعظ الموسوی العاملي كتبه في مشهد أميرالمؤمنين عليه السلام في يوم الثامن والعشرين من شهر شوال المكرّم من شهر ١٣١٨هـ.

١٥. سيد عبدالكريم عاملي

«السيد التقى النقى، العالم العامل»^١ يروى عن صاحب المدارك.^٢

١٦. شيخ محمد بن علي تبينى عاملي

صاحب جامع الأقوال في أحوال الرجال، و سنن الهداية في علم الدراية، وأشجار هداية المجيزين في طرق الرواية للمحدثين.^٣

«كان عالماً فاضلاً فقيهاً صالحاً زاهداً عابداً ورعاً. قرأ... على الشيخ البهائي».^٤

«له مصنّفات جليلة تدلّ على تبحّره. تخرّج على المير فيض الله التفريشى والشيخ حسين التبينى الشهير بابن سودون».^٥

مولانا محمد تقی در اجازة به سيد عبدالحسين خاتون آبادى به روايت از او تصريح فرموده است: «وعن الشيخ الفاضل محمد العاملي التبينى، عن الأربعين عن الأربعين عن الأربعين إلى الشيخ الطوسى، وكان الكتاب عندنا».^٦

١. الذكرى الالفية ج ٣ ص ١١٣.

٢. نخستين دوگفتار ص ٩٤ (اجازة به آقا حسين خوانسارى).

٣. نسخه ای از آن به خط محمد بن احمد بن عمران شامى نجفى شاگرد مؤلف در ١٠٤٣ کتابت شده است. فهرست دانشکده ادبيات مشهد ص ١٧١.

٤. امل الآمل ج ١ ص ٦٢.

٥. تکملة امل الآمل ج ١ ص ٣٣٢.

٦. بحار الانوار ج ١٠٧ ص ٧٦، الاجازات لجمع من الأعلام ص ٢٧٥.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اجازنا في طرق الناقلين
 للرواية واجازنا في طريق الولايه والهدايه وصلى الله على محمد وعترته المخصوصين
 بالعناية وهم فأنه لا يخفى على الفضلاء المحققين أن طريق الاجازة قد ندرست
 وصادرت من آثاره وأخلفت اشجاره وغارها نهاراً وإبانة من الأثر خالته وإبانة دارسه بالبرهان
 ما قاله السيد الجليل والعالم النبيل رضي الله عنهما في كتابه المشهور
 بكتابات الاجازات لكشف طرق الاجازات **الحمد لله** أنه كان من عادة جماعة من السلف
 أن يلقوا كتب اصولهم معلومة عند من يروونها عنه وعند الناقل وجماعة يخطون كتابها
 يروون ويفرقون بين المعتدلين والكلاب وبين الخاملين الرواة والمعاد فما اختلف
 على وجه الدواعي أكثر من نقله الاثر واضاعوا مزاياها وأضاعوا من الأثر وتلو بقصور الفهم ودرت
 عوائد التوفيق في الرواية وقوي الخفق إلى الرواية وصار الأمر كما تراه يروى الإنسان
 الجاهل ما لم يحقق أثر معناه وما لا يعرف ما رواه ويفيد في المعاني ما كان يعرفه من أهل الاسلام
 وصار ضاهاً هذه الطرق سبها الظلام فتقلوا ما يجدوه من حلة الكلام وطالبوها على ضعف
 بدون ما كان من الكشوف فنعموا بالدون فيما يروون فإنه جل جلاله يغشاهم ما هم
 مسلمون^١ عندهم من كونهم والبرهان والبرهان هذا والحال ان أولئك كانوا عنواناً شباك الزمان
 وقبل مشيد العصر والاولاد وما في أيها الخاملون فقد تفرقت احساننا واستقبلنا
 عدوانهم ولم يبق لنا شيء الا صانين لهيئة الانا وموطة لبيس فيها سوى الشفقة
 والعناية فلم قد شدت ناظرنا الخبز في الاقطار وركبتنا جبال العزم والنفوس على
 ذلك في البلدان والامصار فلم نجد عند علماءنا المتأخرين ولا مع فضلاء بنا المعاصرين
 ما يصلح زاد المسافر ولا ما فيه كفاية لما ضرت فاطقت عنان الانظار في مراجعة الكتب
 والرسائل وقيدت جبال الأفكار في استخراج البرهان والبرهان
 فوجدت في كتابنا اصحابنا المتقدمين رضى ما يشبع القانع
 والسائل ويفيض المحرف والمال فاضرت بها من اختصاص الكافي
 اذها نشر الناظرين وبرزت على اغصان اشجار شهيل الكفين واوردتها
 في

وَباقِي اجازات الصحاب التي لم اطلع عليها من اجازات المقدمين
والمناخير برضوان الله عليهم اجمعين . وخصوصا كتاب الاجازات

السيّد الجليل بن طاووس قدس
اسمها الله تعالى ونعمه
دو فقه سماعي سوره العاكي هذا اخر ما تشرى
الترديه في هذا المقام والله والاحسان
الع الاسعد الا والافاقم والحمد لله رب العالمين انتهى
محدث المحرر خطه
الله تعالى في مجلس موامه اعلم الله مقامه وسننا الله
ببقائه وطول ايامه بحمد الله
منفردة واثبات الايام شحنا واستاذنا ومفتدنا
منفردة مع فهم وثقافت محمد شيخ علي النبي العالم
ومعصو وبعان فكان اصلا والحمد لله
دلك في اواخر شهر ذي القعدة في وائل
سنة القوي وايعبوا ربحا من الزهره
السويبه على مشرف هذا الفصل الصلوه وكل
وكنب سوره القابنه الرابعي بمصنفه للمفرد
والعرفان في النوافل على محمد علي
السني العام في غي الزعنه
والحمد لله رب العالمين

١٧. سیّد حسین بن سیّد حیدر حسینی کرکی

المعروف بالسید حسین المفتی باصبهان. مولانا محمد تقی در اجازات خود به روایت از او اشاره نکرده، اما علامه مجلسی در اجازات خود به آن تصریح فرموده است: «ومنها: ما أخبرني به جمّ غفير من الأفاضل الكرام، منهم والدي العلامة والمولى محمد شريف الرويدشتي والسيد الفاضل الأمير فيض الله بن السعيد غياث الدين محمد القهبائي طيب الله أرواحهم عن السيّد الحسيب النسيب الفاضل الكامل [البارع الرضى]،^١ السيّد حسين بن السيّد حيدر الحسيني الكركي المفتي باصبهان طاب ثراه».^٢

«صورة روايتنا حكاية في رؤية الجنّ عن المشايخ وفيها محاكمة لبعض قضاة الجنّ». وأقول: هي رواية غريبة أخبرني والدي العلامة قدّس الله روحه عن السيد حسين بن حيدر الكركي، قال: حدّثنا المولى الجليل تاج الدين حسن الاصفهاني الفلاورجاني، قال: حدّثنا المولى المحقّق خواجه جمال الدين محمود السلماني، قال: حدّثنا مولانا جلال الدين محمد بن أسعد الدواني.

وعن السيد حسين، عن السيد الفقيه السعيد شاه أبوالولي ابن شاه محمود الأنجو الحسيني الشيرازي، عن خواجه جمال الدين محمود، عن المحقّق الدواني.

وعن السيد حسين، عن المولى الكامل ميرزا تاج الدين حسين بن شمس الدين محمد الصاعدي، عن الشيخ منصور الشهير براستگو شارح تهذيب الأصول، عن واحد، عن المحقّق الدواني قال: أخبرني مشافهة السيد الإمام صفى الدين بن عبدالرحمان الحسيني الإيجي حديث الجنّ عن رسول الله ﷺ:

«من تزىّ بغير زيّه فقتل فلا قود له ولا دية».^٣

١. إجازات الحديث ص ٢٢٦.

٢. همان ص ٤١٦.

٣. بحار الأنوار ج ١٠٧ ص ١٢٢ - ١٢٣.

سید حسین کرکی از شاگردان شیخ بهائی و مدّت چهل سال ملازم او بوده است. قال عنه: «كان أفضل أهل زمانه، بل كان متفرداً بمعرفة بعض العلوم الذي لم يحم حوله أحد من أهل زمانه ولا قبله، على ما أظنّ، من علماء العامة والخاصة. يميل إلى التصوّف كثيراً، وكان منصفاً في البحث. كنت في خدمته منذ أربعين سنة في الحضرة والسفر، وكان له معي محبة وصدقة عظيمة»^۱.

سید حسین از قریب به چهل تن از مشایخ بلاد نقل حدیث نموده است، از جمله:

۱. شیخ بهائی ۲. میر داماد ۳. شیخ محمد سبط شهید ثانی ۴. شیخ نجیب الدین علی بن محمد مکی عاملی ۵. میرزا تاج الدین حسین صاعدی ۶. شیخ ابو محمد بن عنایة الله بسطامی شهیر به بایزید ثانی ۷. سید شجاع الدین محمود حسینی مازندرانی ۸. سید حیدر بن علاء الدین بیزوی سبزواری ۹. میر ابوالولی بن شاه محمود شیرازی ۱۰. شیخ نورالدین محمد بن حبیب الله نسّابه اصفهانی ۱۱. مولانا غیاث الدین علی اصفهانی ۱۲. ضیاء الدین محمد بن محمود کاشانی ۱۳. شاه مرتضی کاشانی ۱۴. قاضی حبیب الله بن علی طوسی کاشانی ۱۵. مولانا حسین بن سعد الدین محمد کاشانی ۱۶. سیّد المحققین سید حسین بن حسن موسوی کرکی ۱۷. شیخ لطف الله عاملی میسی ۱۸. شیخ عبداللطیف بن اَبی جامع عاملی ۱۹. شیخ عبدالعالی کرکی ۲۰. شیخ محمد بن احمد بن نعمة الله بن خاتون عاملی صاحب برهان السداد فی شرح الإرشاد ۲۱. سید ظهیرالدین ابراهیم حسنی همدانی ۲۲. سید رحمة الله بن عبدالله بن فتال نجفی معروف به پیشنماز ۲۳. قاضی صفی الدین محمد بن قاضی غیاث الدین علی زواره ای ۲۴. شیخ محمد بن احمد اردکانی ۲۵. مولانا معانی تبریزی ۲۶. ملا محمد علی بن عنایة الله تبریزی.

۱. روضات الجنّات، ج ۷ ص ۵۹ - ۵۷.

شیخ محمد بن شمس الدین دستجردی استاد قرائت و تجوید محقق مجلسی در اجازه به فرزندش علامه مجلسی در بیان اسناد خود به کتب قرائت نوشته: «وَأَمَّا كِتَابُ الْقِرَاءَاتِ، فَإِنَّا نَرَوِي كِتَابَ التَّيْسِيرِ لِلشَّيْخِ أَبِي عَمْرٍو الدَّانِي... عَنْ شَيْخِنَا الْأَجَلِّ، بهاء الدین محمد العاملی، عن شیخ الفقهاء والقراء فی زمانه الشریف، مولانا عماد الدین الاسترآبادی،^۱ بسنده المذكور فی کتبه إلی الشیخ أبی عمرو. وعن شیخنا الأجل الأكمل الحافظ الضریر محمد بن شمس الدین الدستجردی، عن أستاذہ، عن مولانا عماد الدین، بسنده».^۲

شیخ محمد مزبور گویا محمد بن شمس الدین قاری کاظمی است که در مسجد جامع عتیق اصفهان علم قرائت و تجوید را از سعیدای قاری اصفهانی فراگرفته و به این مطلب در رساله قاسمیه که به نام شاه سلیمان صفوی نگاشته تصریح کرده است.^۳

«ذکر فی الباب السابع من الفصل الأول طریق قرائته عن جمع من القراء فی عصره.

۱. «فاضل عالم فقیه محدث قاریء متکلم ورع تقی، وكان من العلماء والصلحاء المشهورین فی عصر السلطان شاه طهماسب الصفوی، وله مؤلفات سیما فی علم القرائة، منها: رسالة التحفة الشاهیه فی القرائة بالفارسیة، جیده الفوائد، حسنة المطالب، متداولة، ألفه للسلطان المذكور، ورأیت منها نسخاً، ووجدت فی استرآباد نسخة منه بخط السید الأید الفاضل الأمیر شرف الدین علی الشولستانی المشهور...». ریاض العلماء ج ۴ ص ۱۵۳. «یروی الخلاصة عن العلامة بواسطة السید محمود والشیخ حسین تلمیذی الشیخ زین الدین الشہید سنة ۹۶۶ عن أستاذهما الشہید بأسناده إلی المؤلف، ومراده السید الأمیر نظام الدین شاه محمود الشولستانی والشیخ عزالدین حسین ابن عبدالصمد العاملی المتوفی سنة ۹۸۴ والد الشیخ البهائی. وذكر أيضاً أنه یروی عن المولی عبدالله عن الشیخ إبراهیم المیسی، عن والده الشیخ علی بن عبدالعالی المیسی، ومراده المولی عبدالله بن محمود التستری الشہید ببخارا سنة ۹۹۷...». الذریعة، ج ۳، ص ۳۷۳ - ۳۷۱. وحفیده: محمد أمين الاسترآبادی قد قرأ القرآن علی جدّه عمادالدین علی الشریف القاری المذكور، وقرأ علی محمد أمين: الحاج محمد رضا السبزواری القاری فی الروضة الرضویة بخراسان المتوفی ۱۰۵۵. الروضة النضرة ص ۵۵.

۲. الذکری الالفیة ج ۳ ص ۱۳۱ - ۱۳۰.

۳. طبقات اعلام الشیعة ص ۲۴۲.

منهم: الحاج محمد الشهير بحكيم زاده في بغداد. وسعيد القارى الاصفهاني في الجامع العتيق. والحاج محمد من أحفاد الشاه طهماسب. والسيد الأجل المير أبو القاسم المشهدى الخراساني بشيراز. والمولى على رضا القارى ابن المولى حيدر القارى بشيراز.^١

له: ١. الرسالة السلیمانية في بيان الآيات والرسوم القرآنية، ألفها باسم الشاه سليمان الصفوى.^٢ ٢. نور النور في بيان قراءة عاصم المشهور. كتبه للشاه سليمان الصفوى.^٣

٣. مفتاح الفرقان في بيان الوقوف ورسم القرآن. به شاه سليمان تقديم شده است.^٤

١. الذريعة ج ١١ ص ٢٢١.

٢. همان ص ١٩٩. فهرست مرعشى ج ١٦ ص ٢٥٩ و فهرست الهيآت مشهد ج ١ ص ١٥٠.

٣. الذريعة ج ٢٤ ص ٣٧٨.

٤. رك: كشاف الفهارس ص ٤١٨ - ٤١٧.

هو

هذه الرسالة الموسومة بالتليمانية تاليف الشيخ
محمد القاري بن شمس الدين الكاظمي
عفي عنهما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على
خير خلقه محمد وآله أجمعين أما بعد
فيقول الفقير إلى الله العفي محمد بن شمس الدين
الكاظمي القاري قد التمس مني أخي وعصيدي
ونور عيني الأخ شيخ مهدي القاري بأن
أجمع له الآيات الشريفة المختلفة في القرآن
العظيم فأجبت سؤله فأجبت سؤله
وجمعها بنوفيق الله تعالى أضفت إليها

بعض

امیر اسحاق استرآبادی و اجازه حرز یمانی

سید عابد زاهد صاحب کرامت امیر اسحاق استرآبادی در سفر خود به اصفهان به محقق مجلسی اجازه قرائت حرز یمانی را داده است. از خطّ محقق مجلسی نقل است: «سید عابد زاهد، امیر اسحاق استرآبادی گفت: من مانده شدم در راه مکه و عقب افتادم از قافله، و مایوس شدم از حیات، و بر پشت خوابیدم مانند محتضر، و شروع کردم در خواندن شهادت، که ناگاه دیدم بالای سر خود مولای ما و مولی العالمین خلیفه الله علی الناس أجمعین را. فرمود: برخیز ای اسحاق! پس برخاستم، و تشنه بودم، پس مرا سیراب کرد و به ردیف خود سوار نمود.

پس شروع کردم در خواندن این حرز، و آن جناب اصلاح می کرد آن را، تا آن که تمام شد. ناگاه خود را در ابطح دیدم. پس از مرکب فرود آمدم، و آن جناب غایب شد، و قافله بعد از نه روز رسید. و بین مردم شهرت یافت که من با طی الارض به مکه آمده ام؛ از این رو پس از ادای مناسک خود را از انظار پنهان کردم.

و این سید چهل مرتبه پیاده حجّ به جا آورده بود. و من در اصفهان به خدمت او مشرف شدم در زمانی که از کربلا به قصد زیارت مولی الکونین الامام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما آمده بود. و کرامات زیادی از او مشاهده کردم. از جمله آن که مبلغ هفت تومان مهر زوجه اش در ذمه او بود، و این مبلغ نزد کسی از سکنه مشهد رضوی بود. پس در خواب دید که اجلش نزدیک شده است. گفت: من پنجاه

سال در کربلا مجاور بودم برای این که در آنجا بمیرم، و می ترسم که مرا مرگ در رسد در غیر آن مکان. پس چون مطلع شد بر حال او بعضی از اخوان ما، آن مبلغ را ادا نمود، و فرستادم با او بعضی از اخوان فی الله خود را. و او نقل کرد که چون سیّد به کربلا رسید و دین خود را ادا نمود مریض شد و در روز نهم فوت شد و در منزل خود دفن گردید. إلی غیر ذلك من الکرّامات العدیة، قدّس الله روحه الشریف»^۱.

خاطراتی از میر اسحاق استرآبادی:

مؤلف گوید: در نسخه خطّی متعلّق به جناب آقای مجتبی ایمانیه، به خطّ فقیر الله قلی از معاصران محقق مجلسی خاطراتی از میر اسحاق استرآبادی نقل شده که تاکنون چاپ نشده و در اینجا برای اولین بار عرضه می گردد. فقیر الله قلی نوشته است: «در تاریخ غره شهر ربیع الآخر سنه ۱۰۴۴ پانزده سال قبل از این تاریخ تخمیناً، در دار السلطنه اصفهان، فقیر الله قلی به ملازمت سیادت و نجابت پناه، حقایق و معارف آگاه، زبده السالکین والعارفین میر اسحاق استرآبادی رسیدم، و سیادت پناه مشارالیه در مسجد میر جنونی شهرت، قرب گود نیماورد توطن نمود، و ۳۹ روز در آن مسجد روز و شب در ملازمت او بودم.

در روز آخر بعد از فراق از اوراد و ادعیه، از او پرسیدم که از علم کاف چیزی مرا تعلیم کن. در جواب فرمودند که خاصیت حرف کاف را می خواهی تعلیم کنم؟ فقیر در جواب گفتم که از علم کیمیا استدعا دارم که چیزی مرا تعلیم کنید. گفتند: این علم را اولیا می دانند؛ من به آن مرتبه نرسیده ام. خاصیت حرف کاف را تعلیم کنم. فقیر لا علاج راضی شدم. بعد از آن فرمودند که پانزده حجّ پیاده کرده ام، اما در مرتبه آخر، محلی که از مکه

۱. رک: مجمع الاجازات (مناقب الفضلاء) ص ۵۱ - ۵۰.

معظمه بیرون آمدیم هفت منزل به مدینه مشرفه داشتیم، آخر روزی بود که به صحرايي رسیدیم که پر از خار مغیلان بود، و آتش جوع زبانه کش شده بود، به واسطه پارچه نانی که اکل کنم من در آنجا ساکن شدم، و قافله رفقا رفتند.

بعد از آن که پارچه نانی خوردم و از جا برخاستم علامتی از رفقا و قافله ظاهر نبود، و آفتاب غروب کرده بود، فأمّا آن قدر روشن بود که اگر کسی می خواست که نوشته ای را بخواند می توانست خواند. من سرگردان شدم و راه به جایی نمی بردم، فأمّا به آن طرفی می رفتم که قافله رفته بود.

یک مرتبه شترسواری دستار سفید بر سر و دو علاقه انداخته، شتر را به سرعت می راند. چون به نزدیک من رسید دیدم شتر را که پای های او در هوا بود و به زبان عربی گفت به شتر که بخواب؛ شتر خوابید، و به عربی به من گفت که: ای میر اسحاق! سوار شو. سوار شدم و کمر او را در بغل گرفتم.

چندگاهی که رفتم پرسیدم که شما چه کس اید؟ گفتند: من صاحب الأرم - علیه السلام - استدعا کردم که مرا طریق تسخیر اجنه تعلیم کنید از دعاء سیفی. گفت کتاب بیرون آر. بیرون آوردم و مرا تعلیم کرد.

محلّی که تخمیناً نصف شمع سوخته شود مرا در قبرستان بقیع به در مدینه حضرت رسالت ﷺ بر زمین گذاشت و گفت: در اینجا بخواب تا صبح شخصی خواهد آمد در نهایت وجاهت، و اسم تو را خواهد گفت، و تو را تکلیف به خانه بردن خواهد کرد، نام او محمد است؛ همراه او برو و با او می باش تا قافله و رفقای تو بیایند. وقت صبح آن شخص محمد نام آمد و مرا به منزل خود برد. بعد از هفت روز قافله به من رسید و با قافله روانه نجف اشرف شدیم.

بعد از مدتی به سر چاهی فرود آمدیم که آن چاه آب نداشت. مکاری و یاران قافله گفتند که چاه دیگری هست دور تر، ما به آنجا می رویم که آب بیاریم، بر سر این بارها بنشین. فقیر قبول نمودم. ساعتی که برآمد دیدم که از یک طرف بیابان جمعی

دزدان پیدا شدند. فقیر لاعلاج شده، مشتی خاک برداشتم و سیصد نوبت کاف گفتم، که دزدان نزدیک شدند و مهلت ندادند که هفتصد نوبت بگویم؛ چرا که عدد هفتصد نوبت است، به واسطه خفای از نظر عدو و این بودن از شرّ دشمنان. بالضرورة آن مشتی خاک را بر دور بارها ریختم. هرچند دزدان اسبان و شتران خود را نهیب می کردند که به نزدیکی بارها بیایند نمی آمدند. آخر همه پیاده شدند و آمدند و از فقیر التماس فاتحه کردند. و در آن وقف یاران قافله آمدند و این صورت را دیدند و شهرت عام دادند، با آن که من راضی نبودم.

و فقیر الله قلی النجفی در روز اول که به سیادت و مرحمت پناه مشارالیه رسیدم گفتم که به چه کار به اصفهان آمده اید؟ در جواب فرمودند که آمده ام که به زیارت مشهد مقدّس بروم. بعد از آن که این گفت و گو تمام شد فرمودند: برخیز تا به دیدن حضرت سیادت و مغفرت پناه مجتهد الزمانی میر محمد باقر داماد برویم.

در آن وقت میر مشارالیه در حیات بودند. فقیر همراهی نموده، آمدم تا به دروازه حسن آباد، جمعی جنگ کرده بودند و سر یکی از ایشان شکسته بود. چون میر اسحاق از دروازه قدم بیرون نهادند در روی تخته پل توقف نمودند و برافروخته شدند، و بعد از آن راهی شدیم.

چون به مسلخ قبرستان شیخ یوسف بنا رسیدیم ازو تفتیش کردم که چرا برآشفته شده اید؟ در جواب فرمودند که مگر حضرت خضر علیه السلام را ندیدی که نگاه به من کرد و انگشت سبّابه راست را در میان هر دو ابرو نهاد؟!

گفتم: چه معنی داشت؟ گفت: اشاره به آن است که وقت فوت تو نزدیک شده است و آن قدر وقت نداری که به زیارت حضرت رضا علیه السلام بروی؛ برگرد و به کربلای معلّی برو به خانه خود. حالا من به کربلا می روم که می بایدم مرد.

فقیر شروع در گریه کردم که مرا بهره ای ده از ادعیه یا از اسماء الله. در جواب فرمودند که طبیعت تو شوخ است و ضبط نمی توانی کرد؛ اسمی به تو یاد

دهم که در هر حال که باشی توانی خواند، و عدد معینی نداشته باشد. آن اسم این است: «اللّٰهُ رَبِّي لَا شَرِيكَ لَهُ يَا هُوَ». و بعد از رفتن او به کربلا چنین مسموع شد که بعد از یک هفته به جوار رحمت ایزدی پیوسته، رحمه الله.

قال مولانا محمد تقی فی نهاية إجازة السيد عبدالحسين الخاتون آبادی:
«وبقی لی إجازات لم أذكرها؛ لأنّ عامة الطلبة لا يفهمون، وكانت الأنبياء صلوات الله عليهم مأمورين بأن يكلموا الناس على قدر عقولنا».^۱

«حاجی جعفر ولد حاجی میرزا محمد نظری که نهایت صلاح و فضل داشته، مدتی با علامی مولانا محمد تقی مجلسی همدرس بوده، دوازده سال در مکه معظمه و پنج سال در مدینه مشرفه ساکن بوده، به هند رفته، مدتی در آنجا بود. بعد از آن به اصفهان آمده، به اتفاق مولانا محمد تقی باز به مکه رفته، در آنجا فوت شد.

ولد او هم به دستور والد نهایت صلاح و درویشی دارد، چنانچه زایر دوازده امام شده در اصفهان به عبادت مشغول است... هفت بند ملاّ حسن [کاشی در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام] را جواب گفته و خوب گفته. قصیده ای در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام گفته... از آن جمله است:

هر در که بود بر رخ ما بست شد نوبت گشایش درهای کردگار^۲

۱. الاجازات ص ۲۷۸.

۲. تذکره نصرآبادی ص ۶۲۴.

در تاریخ غزه نهمین سال ۱۰۴۴ بانزده سال قبل این تاریخ نجیب
 در وزارت السلطنه اصحاباً بملازمت سید و خاتم با حقایق و
 آگاه زبده اسالیکی و العارفین میر اسحاق استرآبادی رسیدم و سادات
 مشارالیه در مجرای خدمتی لذت و قرب کو دنیاورد و توطی نمودوسی
 نفوز در آن مجر روز و شب در ملازمت بودم در روز آخر
 بعد از فراق از او داد و ادعیه از او پرسیدم که از علم کاف خبری
 در ای تعلم کنی در جواب فرمودند که خاصیت حرف کاف لایستواری
 تعلم کنی فقیر در جواب گفتم که از علم کیمیا آستد دارم که هرگز در ای تعلم
 کنید بگفتند این علم را اولیا میدارند من بآنا مرتبه نرسیده ام خاصیت
 حرف کاف را ای تعلم کنی فقیر لا علاج را فرستادم بعد از آن فرمودند
 که بانزده روز پیاده کرده ام اما در برنده آخر محلی که از منم محظ
 برون آمیخ معفت منزل بمدینه مشرفه دانستم آفر روزی بود

محقق مجلسی از دیدگاه بزرگان

۱. علامه محمد باقر مجلسی

قال في رسالة الأوزان والمقادير (النسخة الخطية)، وهي أول مؤلفاته: «هداني قائد التوفيق إلى منهل التحقيق والتدقيق، أعنى كتاب روضة المتقين من تصانيف الفاضل الكامل، العالم العامل، ملاذ الطالبين، ومحيي آثار الأئمة الراشدين، الذي جمع صنوف الفضل والمعالي، ففاق بذلك الأفاضل والأعلى، الذي قلبه الملكوتي مشكاة أنوار العرفان السبحاني، وصدرة القدوسي مخزن أسرار السبع المثاني، منكروه معترفون في صمايم القلوب بفضله، والإنصاف ينادي على شهادة على سجايه الملكية بلسان أهله لا يخفى على أحد. وله الثروة في الفضل بين أهل زماننا، وما ارتفعت في رياض الفضل دوحة إلا وقد استفاض من سحايب فيضه حظه الأوفى، كما لا يخفى على أحد من أهل اصفهاننا. مجدد مذهب أئمتنا الإثني عشر في هذه المائة الحادية عشر، وإن قالت الحسدة فيه: إن هذا إلا سحر يؤثر. والضحي والليل إذا سجي، قد حدث في دهرنا كل البدع، ولولاه لفشى. للأيتام كالوالد الشفيق، وللأرامل كالبعل العشيق، أعنى التقى النقى الرضى الزكى، المدقق الفهامة، الوالد العلامة أدام الله على رؤسنا...».

۲. مير محمد صالح خاتون آبادي صاحب حدائق المقربين:

«مولانا محمد تقى مجلسى، قدس الله روحه شاگرد مولانا عبدالله شوشترى و شيخ بهاء الدين محمد، و در علم فقه و تفسير و حديث و رجال سرآمد اهل روزگار بود، و

از جهت زهد و عبادت و تقوا و ورع و ترک دنیا، ثانی استاد خود مولانا عبدالله بوده، و در تمام مدت عمر به ریاضت و مجاهده نفس و تهذیب اخلاق و عبادت و ترویج احادیث و سعی در حوائج مؤمنان و هدایت خلق مشغول بود، و به برکت او احادیث اهل بیت علیهم السلام منتشر گردید، و جمعی کثیر و جمعی غفیر از شیعیان به وسیله او هدایت یافتند و به مسائل دین عارف گردیدند، و گروه بسیار از جاهلان و گمراهان تائب و مستقیم شدند... عالی جناب غفران مآب استادی مولانا محمد باقر مجلسی قدس الله روحه الشریف از او کرامات بسیار، و امور عجیبه بی شمار، و خواب های غریب، و رؤیای صادق مکرر نقل می فرمود.

وبالجمله، احوال او غریب و عجیب بوده، و از جانب حق تعالی مؤید و مسدّد بوده و اکثر علمای اعلام مانند: آقا حسین خوانساری، و مولانا محمد باقر سبزواری، و مولانا میرزای شیروانی، و مولانا محمد باقر [مجلسی] ولد او، و سایر فضلاء نامدار که در عصر قبل بودند، همه تلامذه و شاگردان او بودند، و فنون فقه و حدیث و تفسیر را از او اخذ نمودند، و اجازه احادیث را از او داشتند. و آثار و مصنفات او بسیار است.^۱

۳. علامه محمد بن علی اردبیلی صاحب جامع الرواة:

«محمد تقی بن المقصود علی الملقّب بالمجلسی. وحید عصره، فرید دهره.

أمره فی الجلالة والثقة والأمانة وعلوّ القدر وعظیم الشأن وسموّ الرتبة والتبحّر فی العلوم أشهر من أن یذکر، وفوق ما یحوم حوله العبارة.

أورع أهل زمانه، وأزهدهم، وأتقاهم، وأعبدهم. بلغ فیضه دیناً ودنیاً بأكثر أهل زمانه من العوام والخواصّ، ونشر أخبار الأئمة صلوات الله علیهم باصفهان.^۲

۱. حدائق المقرّبین ص ۲۴۷ - ۲۴۵.

۲. جامع الرواة ج ۲ ص ۸۲.

۴. علامه آقا حسین خوانساری

در اجازة به «عالم فاضل كامل، جامع المعقول والمنقول امير ذوالفقار» از استاد خود مولانا محمد تقی مجلسی چنین یاد کرده است: «شیخنا و سیدنا المولی العالم العامل الفاضل الكامل، زبدة برعة المحدثین، وعمدة مهرة المتتبعین لآثار سید المرسلین، شیخ فضلاء الزمان، ومرتبى العلماء الأعیان، مولانا محمد تقی، لازال يسحب الله على رؤس المؤمنین ذیل ردائه، ویتعهم الى يوم الدين بطول بقائه».^۱

۵. علامه میر محمد اسماعیل خاتون آبادی

قال فی إجازة الملاً محمد (المخطوطة): «شیخنا المعظم والأستاذ المكرم، وحید زمانه، وفريد أوانه، صدر الشريعة، وبدر الطريقة والحقیقة، دوحه الزهد والتقوى، وحومة الورع والزلفی، الزكى النقى محمد تقی المشهور بابن المجلسی تغمده الله بغفرانه، من هو أستاذی وعلیه فی العلوم الدينية استنادی، رضی الله عنه».

۶. میر عبدالحسین خاتون آبادی صاحب وقایع السنین والأعوام:

«استادی و استنادی، رئیس المحدثین واستاد العلماء والفقهاء والمحدثین، المبارك المیمون، ذی النفس القدسیة، آخوندی مولانا محمد تقی مجلسی... فقیر راقم این حروف، چندین سال مقابله احادیث اهل بیت علیهم السلام در خدمت او کردم. اصول کافی و من لا یحضره الفقیه بالتمام در خدمت آن جناب سمعاً به عمل آمد».^۲

۷. عالم جلیل میر محمد حسین خاتون آبادی:

«الفقیه النبیه العلامه، والفاضل الكامل الفهامة، شیخ الفقهاء والمحدثین، ورئيس الأتقیاء والمتورعین، مقتدی الأنام فی زمانه، ومفتی مسائل الحلال والحرام فی أوانه، زبدة العارفین، وقدوة السالکین، وجمال الزاهدین، ونور مصباح المجتهدین، وضاء

۱. بحار الانوار ج ۱۰۷ ص ۸۶.

۲. وقایع السنین والأعوام ص ۵۳۱.

المسترشدِين، صاحب الكرامات الشريفة والمقامات المنيفة»^١.
وقال أيضاً: «العلامة صاحب الكرامات والمقامات، ومحرز قصب السبق في مضامير السعادات، مظهر أسرار الكشف واليقين، وخادم أخبار الأئمة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين، الرضى المرضي، المولى محمد تقى المجلسي»^٢.

٨. ملاّ أبو القاسم بن آقا محمد گلپایگانی

قال في إجازة الملاّ مهر على گلپایگانی: «وعن الشيخ الفاضل العالم الكامل العامل، عمدة المفسرين، زبدة المحدثين، ناشر أخبار موالينا المعصومين، عليهم سلام الله أجمعين، تقى الملة والدين محمد المعروف الشهير بالمجلسي»^٣.

٩. محمد رفيع بن مؤمن گیلانی صاحب كتاب الذريعة إلى حافظ الشريعة.

قال فيه: «تلك الخصال إنما ترتقى بالمرء إلى ذروة الكمال، إذا كان في حصن تربية أستاذ كامل نظر في أحاديث المعصومين عليهم السلام الذين هم قدوة السالكين وسادة العارفين، وعقل تلك الأحاديث عقل رعاية لا عقل رواية... ثم عمل بما علم، فعلمه الله بذلك علم ما لم يعلم، وأطلعته على غوامض الأسرار والحكم التي ارتفعت عن أن يبلغها عقول العلماء... وذلك الأستاذ، هو المعبر عنه بين أهل الحق بشيخ و پير... وكنت قد أعطيت شرف لقاء من كان بهذه الصفات، ودرست أصول الكافي وقدرت من التهذيب على حضرته، وكان متوجّهاً إلى كل التوجّه، لكن لم أعرف قدر هذه النعمة حق المعرفة؛ إذ لم أفوض إليه أمرى كل التفويض، ليبلغ بي إلى ذروة العرفان، حتى ارتحل إلى دارالجنان، وتركني يتيماً منقطعاً عن الأب الشفيق، إنا لله وإنا إليه راجعون؛ وهو العالم

١. مجمع الاجازات (مناقب الفضلاء) ص ٣٧.

٢. اجازة خاتون آبادي به آقا محمد مهدي هرندي، نسخه خطي.

٣. بحار الانوار ج ١٠٧ ص ١٠٠.

العارف الزاهد العابد، محیی آثار أهل البيت، النقی النقی، مولانا محمد تقی المجلسی^۱.
 ۱۰. ملاّ کلبعلی بروجردی صاحب کتاب مسئولات، شاگرد محقق مجلسی:
 در آغاز آن گوید: «عالی حضرت اعلی منزلت، عدالت صفت، تقوی خصلت،
 ملک سعادت، لقمان حکمت، مجمع البحرين علوم شریعت و طریقت، عارف المعارف
 رموز حقیقت، منبع مکارم اخلاق رضیه، مصدر محاسن آداب فرضیه، حلیم سبک روح
 باوقار، سلیم عدالت آیین مرحمت شعار، مهبط فیوضات سبحانی، محلّ تفضلات ربّانی،
 محقق تحقیقات صمدانی، مصدّق تنزیلات یزدانی، عمدة المجتهدین، قدوة المحدثین، أفضل
 المتأخّرين، أكمل المتبحّرين، أعلم العالمین، أعرف العارفين، سميّ التاسع من الأئمة
 الطاهرين، مولانا محمدتقی المجلسی سلّمه الله تعالی».

۱۱. میرزا محمد تقی الماسی

قال فی إجازة السيد محمود (المخطوطة): «جدنا المحقق العلامة، محیی آثار الأئمة
 الطاهرة فی المائة الحادی عشرة، جامع الأخلاق الرضية، والحالات والملكات الملكية
 المرضية، من كان له الكرامات والمقامات كالامور العادية، وإفاضة الحقائق والمعارف
 من الله تعالی على لسانه كالأنهار الجارية، النقی النقی الزکی المولی الأعظم محمد تقی».

۱۱. علامه میرزا محمد باقر خوانساری صاحب روضات الجنّات:

قال فيه: «زبدة العلماء المتّقين، وأسوة العرفاء المرتقین... أفضل أهل عصره فی فهم
 الحديث، وأحرصهم على إحيائه، وأقدمهم إلى خدمته، وأعلمهم برجاله، وأعملهم
 بموجبه، وأعدّهم فی الدين، وأقواهم فی النفس، وأجلّهم فی القدر، وأكملهم فی التقوی،
 وأورعهم فی الفتوی، وأعرفهم بالمراتب العالیه، وأوقفهم لدى الشبهات، وأجدّهم فی
 الطاعات والقربات... وكان له كرامات زاکية، ومقامات عالیة... ومناماته الصادقة

۱. الذریعة إلى حافظ الشریعة ج ۱ ص ۱۳۶.

الروحانية وإلهاماته السابقة الربانية أيضاً خارجة عن حدّ الإحصاء»^١.

١٢. علامه ميرزا يحيى بيدآبادي اصفهاني

از شاگردان شيخ مرتضى انصاري، صاحب كتاب كبير روح الإسلام والإيمان. قال فيه عند ذكر مشايخ العلامة المجلسي: «أجلهم وأرفعهم قدراً وشأناً، بل أعلمهم وأعرفهم بفنون الأحاديث والأخبار والده العلامة، العالم العابد الزاهد الرباني، والفاضل الثقة الكامل الصمداني، الذي جمع بين الظاهر والباطن والشريعة والطريقة والحقيقة على الوجه الأكمل، الذي لا يتعدى عن ظاهر الشريعة المحققة المطهرة، والذي نشر علم الحديث وتصحيح الأخبار وتنقيدها وتوضيحها سنداً وامتناً، المولى الصفيّ الزكيّ الذكيّ الولي، المولى محمد تقى بن مقصود على المجلسي قدّس سرّه.

ولم يُعرف أحد من العلماء قبله تحمّل هذا الإعياء في فنون الأخبار، حتّى أنّه صحّ أخبار الكتب الأربعة بعد مقابلتها من النسخ العديدة المصححة من العلماء مراراً، بمقابلتها للاصول المأخوذة عنها. وكفى في جلالة شأنه وعلوّ مقامه كتابه روضة المتقين في شرح الفقيه؛ فإنّه شرح عامّة فقراته التي أغلبها مطابق لمتون الأخبار بالأخبار الكثيرة، وبيان ألفاظ متونها وتصحيحها، وبيان سهو القوم واشتباهاهم في الأسناد والمتون».

١. روضات الجنات ج ٢ ص ١١٩ - ١١٨.

شاگردان محقق مجلسی

میر محمد صالح خاتون آبادی در حدائق المقرَّبین می نویسد:
«اکثر علمای اعلام مانند: آقا حسین خوانساری، و مولانا محمد باقر سبزواری، و مولانا میرزای شیروانی، و مولانا محمدباقر [مجلسی] ولد او، و سایر فضلاء نامدار که در عصر قبل بودند، همه تلامذه و شاگردان او بودند، و فنون فقه و حدیث و تفسیر را از او اخذ نموده بودند، و اجازه احادیث را از او داشتند»^۱.
نگارنده در تحقیقی مستقل نام و شرح حال ۷۰ تن از شاگردان آن عالم ربّانی را آورده و در این جا تنها نام برخی از مشاهیر شاگردان ایشان را ذکر می کنیم؛

۱. علامه مولانا محمد باقر مجلسی.
۲. علامه آقا حسین خوانساری.
۳. علامه ملا محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری.
۴. علامه میرزا محمد بن حسن شیروانی.
۵. مولانا محمد صالح مازندرانی.^۲
۶. آقا هادی مازندرانی.^۱

۱. حدائق المقرَّبین ص ۲۴۷.

۲. قصص الخاقانی ج ۲ ص ۵۲.

۷. ملا محمد علی استرآبادی.^۲
۸. ملا عزیزالله مجلسی.^۳
۹. ملا عبدالله بن مولانا محمد تقی مجلسی.^۴
۱۰. ملا محمد رضا بن ملا محمد صادق مجلسی.^۵
۱۱. ملا محسن فیض کاشانی.^۶
۱۲. ملا عبدالغفور کاشانی.^۷
۱۳. شیخ جعفر قاضی کمره ای.^۸
۱۴. میر محمد باقر خاتون آبادی.^۹
۱۵. میر عبدالواسع خاتون آبادی.^{۱۰}
۱۶. میر عبدالحسین خاتون آبادی.^{۱۱}
۱۷. میر محمد اسماعیل خاتون آبادی.^{۱۲}

۱. شرح فروع الکافی، آقا هادی مازندرانی ج ۱ ص ۱۷.
۲. قال الفاضل السراب فی إجازة ابنه الملا محمد صادق: «عنی عن العالم الربانی مولانا محمد علی الأسترآبادی، عن شیخه السید العالم السید قاسم القهبائی، والعالم الكامل مولانا محمد تقی بن المجلسی».
۳. مرآة الاحوال جهان نما ج ۱ ص ۶۳ - ۶۲.
۴. ریاض العلماء ج ۳ ص ۲۳۷ - ۲۳۶.
۵. بحار الأنوار ج ۱۰۲ ص ۱۰۰ - ۹۹.
۶. رک: دیوان علامه ملا محمد محسن فیض کاشانی، چاپ اسوه ج ۱ ص ۶۸ - ۷۱.
۷. ملحقات کلیات دیوان فیض کاشانی ج ۴ ص ۲۰ - ۲۱.
۸. الکنی والألقاب ج ۳ ص ۹۱.
۹. کتاب شیعه ۵ (علمای خاندان خاتون آبادی، میر محمد حسین خاتون آبادی) ص ۸۱.
۱۰. همان ص ۸۰.
۱۱. وقایع السنین والاعوام ص ۵۳۱.
۱۲. کتاب شیعه ۵ ص ۷۸.

۱۸. عبدالحسین بن نورالدین محمد اصفهانی.^۱
۱۹. ملا احمد توفی بشروی.^۲
۲۰. ملا عبدالله تونی، صاحب وافیه الأصول.^۳
۲۱. ملا حسن شیخ الاسلام گیلانی.^۴
۲۲. میرزا عیسی اصفهانی، والد صاحب ریاض العلماء.^۵
۲۳. میرزا ابراهیم ابن کاشف الدین محمد یزدی.^۶
۲۴. ملا محمد صادق کرباسی اصفهانی همدانی.^۷
۲۵. ابوالقاسم بن آقا محمد گلپایگانی.^۸
۲۶. شیخ محمد فاضل مشهدی.^۹
۲۷. محمد رفیع بن مؤمن گیلانی.^۱

۱. کتاب شیعه ۵ ص ۷۹.

۲. فهرست نسخه های خطی مدرسه امام عصر شیراز، محمد برکت ج ۱ ص ۸۰.

۳. شاگردش: میر محمد محسن حسینی در اجازه مورخه ۱۰۸۸ به امیر محمد هاشم بن نورالدین محمد حسینی، مولانا محمد تقی مجلسی را شیخ روایت ملا عبدالله تونی ذکر کرده و طریق روایت خود را چنین نوشته است: «عن شیخی المرحوم المبرور مولانا محمد مؤمن بن مولانا شاه قاسم السیزواری، عن شیخه المغفور مولانا نصرالدین التونی، عن شیخه مولانا میرزا محمد الاسترآبادی صاحب کتب الرجال. ورویت طائفة من الكتاب المزبور عن أستاذی المحقق واستنادی المدقق مولانا عبدالله التونی، عن شیخه مولانا محمد تقی بن المجلسی، عن شیخه بهاء الملة والحق والدين، وأجزت للسید الأجل امیر محمد هاشم سلمه الله تعالی روايته». فهرست کتابخانه سریزدی ج ۱ ص ۱۶۰. تصویر اجازه.

۴. ریاض العلماء ج ۱ ص ۱۹۲.

۵. همان ج ۴ ص ۳۰۶.

۶. بحار الانوار ج ۱۰۷ ص ۶۷.

۷. ریاض العلماء ج ۴ ص ۳۰۷، بحار الانوار ج ۱۰۷ ص ۷۹.

۸. بحار الانوار ج ۱۰۷ ص ۱۰۰.

۹. «كان من برعة تلاميذه وفحولهم، ومن قروم أصحابه وأصولهم». بحار الانوار ج ۱۰۷ ص ۱۵۲.

۲۸. سیّد میرزا محمد جزائری.^۲
۲۹. محمّد مقیم بن محمد باقر اصفهانی.^۳
۳۰. لاجین بن عبدالله گرجی اصفهانی.^۴
۳۱. حاج منوچهر خان ترکمان.^۵
۳۲. امیر خلیل الله تونی اصفهانی.^۶
۳۳. ملاّ محمد صالح ابهری.^۷
۳۴. میرزا تاج الدین حسین حسنی گلستانه.^۸
۳۵. میر ابوالفتح بن محمد حسینی خوراسکانی.^۱

۱. «من برعة تلامیذه وفحولهم». میراث حدیث شیعه ج ۴ ص ۵۴۷. اجازه علامه مجلسی به او.
۲. إجازات الحدیث، ص ۲۲۴ طبع جدید. قال السیّد فی إجازة العلامة المجلسی: «ابن المرحوم المبرور الشیخ الزاهد العابد المجاهد، شیخنا المبرّز المعظم، وأستاذنا الاجلّ الاعظم، الشیخ محمد تقی المجلسی، أنار الله برهانه، ورفع فی الملاء الأعلى شأنه». بحار الانوار ج ۱۰۷ ص ۱۳۶.
۳. الإجازات لجمع من الأعلام ص ۱۸۵.
۴. ریاض العلماء، ج ۴ ص ۴۱۵. لاجین بن عبدالله در روضات الجنات چاپی و فوائد الرضویة به حسین بن عبدالله کرجی تصحیف شده و از آنجا نیز به کتاب های دیگر وارد شده است.
۵. طبقات اعلام الشیعة (الروضة النضرة) ص ۵۸۸ - ۵۸۷.
۶. خلیل بن علی بیک حسینی تونی در سال ۱۰۶۶ نسخه ای از تهذیب الأحکام را با نسخه مولانا محمد تقی مجلسی مقابله و تصحیح کرده، و از مولانا محمد تقی با عنوان «أستاذنا ومولانا محمد تقی» نام برده است. نسخه مزبور در کتابخانه مؤسسه آیة الله بروجردی در قم به شماره ۱۴۵ موجود است.
۷. طبقات اعلام الشیعة (الروضة النضرة) ص ۲۸۰ - ۲۷۹.
۸. قال المحقق المجلسی فی إجازته: «قرأ علیّ وسمع منی السید الفاضل و النجیب الكامل و العالم العامل، زبده أعظم السادات، میرزا تاج الدین حسین الحسنی گلستانه، أدام الله تعالی تأییده، وکثر فی العلماء مثله، جمّاً غفیراً من علم الفقه و الحدیث و الأصول و الرجال و غیرها... وقد صرف عنفوان شبابه فی تحصیل العلوم العقلیة و النقلیة، مهذباً للأخلاق الإنسانیة، متّصفاً بالملکات الملکیة، ملازماً للتقوی و المروة و الأعمال المرضیة، صارفاً أوقاته فی ازدیاد العلوم النبویة و جمع الأخبار و الآثار الإمامیة». نسخه خطی کتابخانه مجلس.

۳۶. ملاّ عبدالله بن حسن شیرازی شولستانی، نزیل ساری.^۲
۳۷. ملاّ محمد مقیم یزدی، صاحب تفسیر سفینه النجاة.^۳
۳۸. ملاّ کلبعلی بروجردی، صاحب کتاب مسؤولات.
۳۹. ملاّ محمد مؤمن قهبائی.^۴
۴۰. شیخ علی نقی، جامع المعقول والمنقول.^۵
۴۱. سید ابوالحسین حسنی حسینی، جامع المعقول والمنقول.^۶
۴۲. ملاّ عبدالباقی بن بدیع الزمان تونی.^۷
۴۳. سید حسن بن حسین بن محمد کیا حسینی گیلانی.^۸

۱. طبقات اعلام الشيعة (الروضة النضرة) ص ۴۲۹.
۲. «فاضل عالم فقیه جلیل، کان من المعاصرين. وقرأ التقلیات علی المولی محمد تقی المجلسی، والعقلیات علی المولی صدرالدین محمد الشیرازی». ریاض العلماء ج ۳ ص ۲۰۵.
۳. «تلمذ علی ملا محمد تقی المجلسی، علی ما قیل، وکان شیخ الأخباریین بیزد». النجوم السرد.
۴. طبقات اعلام الشيعة (الروضة النضرة) ص ۵۹۶.
۵. میراث حوزة اصفهان ج ۶ ص ۲۶۰. نقل از نسخه خطی مرعشی به شماره ۱۲۴۰۷.
۶. تراجم الرجال ج ۱ ص ۳۶.
۷. فهرست نسخ خطی مدرسه عالی علمی نواب ج ۲ ص ۳۳۰.
۸. نسخه ای از استبصار را در ۱۰۵۱ کتابت کرده و آن را نزد محقق مجلسی خوانده و ایشان در سال ۱۰۶۲ اجازه ای در دو صفحه بزرگ برای او نگاشته است. نسخه استبصار نزد آقای سید جلال الدین یونسی است و قبلاً در تملک آیه الله سید ابوالقاسم دهکردی بوده است. در صفحه آخر این نسخه اجازه فاضل سراب تنکابنی برای میر محمد حسین بن میر عبدالمطلب تنکابنی در ۱۱۰۳ آمده است با این اوصاف: «المولی الفاضل الصالح التقی السید الجلیل».

والله بما نزلهم خليفهم لهذا الضعيف ولم يعنهم للايمان في هذا الضعيف
 فان الله وانا اليه راجعون ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ثم اني
 لما تشرفت برهته من الزمان بصحبة العالم الفاضل العاقل الكامل
 ذي النفس الطاهرة الزكية والطهارة العلية والاخلاق الزاهرة
 الملكية جامع المعقول والمنقول حاوي الفروع والاصول المرفوعة
 حضيض التقليد الى اوج اليقين حلال المشكلات براية الصاب
 كشاف المعضلات بنظم الشافى مستجمع الكمالات والمنان
 العلامة الفهامة اللوذعي الامعي اقا حسين بن الفاضل الكاظم
 القمي النعماني الذي نزل الخوض اري اسعد الله تعالى جده ووفقه
 للعروج الى اعلى معارج اليقين وسلوك مسالك المتقين و
 اتباع انوار الائمة الطاهرة صلوات الله عليهم اجمعين ورواه
 هذا الضعيف جاعفيرا من الفقه والحديث والرجال على الملأ
 التحقيق والدقيق والتمس من ان اجيز له رواية ما جاز له
 فاستخوت الله تعالى واخبرت له وان لم يكن اهلا له ان يروي
 ادام الله تعالى تابيده وكثر في العلماء مثله عنى خطبة جمع ما يجوز لي
 روايته من كتب علمائنا المتقدمين والمتأخرين سيما كتب الاجلاء
 خصوصا الكتب الاربعة المتداولة من الكافي وروايات الفقيه والتهذيب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۷۶۵

المجتهدين والعلمين والصلوة على سيد الانبياء والمرسلين في اشرف الاولين والاخيرين وعترته الاصفياء الذين اطهرنا
وبعد فقد قرأ على يدي من السيد الفاضل والشيخ الكامل والعالم العادل ذبح اعظم السادات ميرزا تاج الدين الحسين
الحق في كرامته ادام الله تعالى تاييده وكرمه في العلم مثلهما عن علم الفقه والحديث والاصول ارجاء وغيرها والذين في
ان احدهما لا يجوز ان ياتيه فاسخوت الله تعالى واجرت لمان يروي عن جميع كتب علمنا المتقدمين بالمسؤولين زمامنا
اجمعين لما وجدته ادام الله تعالى توفيقه اهلا لذلك وقد هرت عن جوان سبابه في تحصيل العلوم العقيدية والفقهية والاصول
الاشائية مصدقا بالكتاب المكتبة لا يزال في المكتبة والمرة والاعمال المرشدة صادقا اذ في ازدياد العلوم الشريفة وجميع الاضافات
والاثر والاساتير طيرة وعنى ما يجوز ان يولي غيره من شجعي الذين عاصرهم ما استغذت منهم قوة او ساهما او اجازة ما صنف او
منفذ ورواه والفقه على ما المصنوع وسلفنا الصالحون من جميع العلوم سيما التفسير والاحاديث واصول الفقه والاصول
بطرف في الشريعة بهم اعلاها واقواها ما اضهر في اجازة في الشريعة الا عظم والوالد العظيم في العلم الزمان بجمع الفضلاء الا اعلام
افضل المحققين واكمل الداعين الازهد الورع التقى القوم لا ناعدا من كتبهم في السقري رضي الله عنه وارضاه عن الشيخ الصالح
احد من قرن العال على علم الشريعة الا فضل الاعلم الا ورع من الشريعة زمامنا من علمنا الاجل في العلم اجازة في العلم
عن الشيخ الاكمل زين الدين جعفر بن محمد بن عبد الله الاصل من نسبة زمامنا من العلم اجازة في العلم اجازة في العلم
السيد السيد محمد بن علي رضي الله عنهما في جميعهم وما اضهر في اجازة في العلم الا علم والاعلم الا علم في الاسلام والمسلمين
ملك الفضلاء والادباء والمحدثين بما المرفوع والدرج العالم في العباد في رضي الله عنه وارضاه عن الشيخ الاصل في العلوم
الحسين بن عبد الصمد الكاهن في رضي الله عنه في علمنا وحيد فضلاء الائمة افضل العلماء والفقيه والجد في العلم في رضي الله عنه
عن الشيخ علي بن الحسين في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا
عن الشيخ زوالدين علي بن رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا
الشيخ حسن بن رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا
عن السيد ابو البقاء العلامة السيد علي بن رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا
عن الشيخ السيد ابراهيم بن رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا
عن السيد العلامة محمد بن رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا
السيد بن محمد بن رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا
وعن الشيخ زين الدين رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا
عن الشيخ جمال الدين رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا
عن الشيخ العلامة احمد بن رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا
والسيد الفاضل الاكمل في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا
جمعهم في العلم والعلامة في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا
في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا
في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا
في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا في رضي الله عنه في علمنا

اجازه محقق مجلسي به ميرزا تاج الدين حسين گلستانه، نسخه كتابخانه مجلس

نقش محقق مجلسی در ترویج حدیث

مولانا محمد تقی مجلسی در اجازه به سید عبدالحسین خاتون آبادی در ۱۰۶۹ به تلاش طاقت فرسای خود در طلب علوم اهل بیت علیهم السلام اشاره فرموده و نوشته است: «ولیلحظ اُنّی صرفتُ عمری فی طلب الحدیث قریباً من خمسین سنة، حتی حصل ربطاً ما، وإن کان الأمر الآن سهلاً للطالب، فإئی ذکرته فی کتبی کلّ ما وقع منهم، وإذا قابل ما ذکرته مع الکتب المنقول منها یعرف ما ذکرته»^۱.

ایشان در شرح فارسی فقیه نیز تلاش های خود و نقش علمای قبل از خود در ترویج احادیث اهل بیت علیهم السلام را چنین ذکر کرده است:

«چون از زمان بعد از شیخ طوسی علیه الرحمة اکثر اصحاب به طرز عامّه با ایشان مباحثات می کردند، و اگر چیزی نقل می کردند به ایشان گاهی می گفتند که خبر واحد است، و گاهی می گفتند که دلالتش صریح نیست و ذو وجوه است، و همچنین است از آیه اگر استدلال می کردند بحث در دلالتش می کردند؛ علاجی نداشتند به غیر از آن که از جهت اسکات خصم، دست به اجماع زنند؛ می گفتند که اجماع اهل البیت است، و آیات و دلایل عقلیه و نقلیه از طرق عامّه می آوردند بر صحّت اجماع، و اولاً دست به اجماع می زدند و بعد از آن از جهت تائید اجماع، آیات و اخبار نقل می کردند، چنانکه

۱. الاجازات ص ۲۷۸. در کتاب مسؤولات نیز به تلاش پنجاه ساله محقق مجلسی اشاره شده است.

از کتب ایشان ظاهر و باهر است. و اگر خواهی که این معنی بر تو ظاهر شود رجوع کن به کتب استدلالی ایشان مثل کتاب غنیه از ابن زهره که در هر مسأله ای اولاً می‌گوید که: «للإجماع والآیه والروایة». و از مجمع البیان نیز ظاهر می‌شود. مثلاً در تفسیر آیه کریمه «ویوم نحشر من کلّ أمة فوجاً ممن یكذب بآیاتنا»^۱ که استدلال می‌کند بر رجعت، و از سیّد مرتضی رضی الله عنه نقل کرده است که این آیه دلالت بر رجعت می‌کند؛ به آن [دلیل] که حق سبحانه و تعالی فرموده است که روزی باشد که مبعوث کنیم و زنده گردانیم از هر امتی جمعی از مکذبین را. می‌گوید که در روز قیامت حق سبحانه و تعالی همه خلائق را مبعوث می‌گرداند... پس نیست این بعثت مگر در رجعت. و بعد از آن می‌گوید که ما استدلال بر رجعت به آیه و اخبار نمی‌کنیم که گویند آیه ظنی الدلالة است و اخبار آحاد است و مفید قطع نیست، بلکه مستمسک ما اجماع ظاهره است که مفید قطع است، و آیات و اخبار را تأیید می‌آوریم نه استدلال، تا شما بحث توانید کرد در دلالت یا سند.

و دأب ایشان چنین بود تا قریب به زمان علامه، و علامه رحمه الله ظاهر ساخت استدلال به اخبار را در کتاب منتهی المطلب، و بعد از او شهید علیه الرحمة، و بعد از آن شهید ثانی رحمه الله با نهایت خوف تا بآخرها جرأت کرد، و در اجماعات ایشان قدح‌ها کردند، با آن که معاصران او جمعی تکفیرش کردند، و او مختفی بود در تلال و جبال، و خبری از جرح و تعدیل نداشت، تا به زمان ما که...

أولاً مولانا و مقتدانا و شیخنا و شیخ الكلّ در قدح اجماع و استنباطات و اهیه داد مردانگی می‌داد، بعد از آن مولانا محمد امین طاب ثراه رجوع نمود به دأب قدماء شیعه، و قدح نمود در فوائد مدنیّه در اجتهادات.

و چون نوبت به این شکسته رسید، بتأیید الله تبارک و تعالی ترویج حدیث نمود، به

مرتبۀ ای که در اصفهان جدّ این شکسته [درویش محمد نظری] کتب حدیث را بر شیخ الطائفه نورالدین علی بن عبدالعالی خوانده بود و اجازات از او داشت، اما چون رغبت مردمان در فقه بیشتر بود مدارش بر درس کتب فقهیه بود.

حاصل آن که در این شهر دو کس یا سه کس کتب حدیث داشتند، و آن نیز در کتابخانه بود که کسی ندیده بود... روزی شیخ المحدثین شیخ بهاء الدین محمد العالمی در اثناء درس می‌گفتند که اوّل کسی که کتب حدیث را به ایران آورد پدر من بود. عرض نمودم که در کتابخانه جدّ بنده و کتابخانه آمیرزا محمد ابوالفتوح و کتابخانه میر شجاع الدین محمود بود. در جواب فرمودند که همین کتابخانه بود، کسی می‌خواند و چنین بود. و الحال قریب به چهل سال است که سعی نمودم، و به مرتبۀ ای رسیده است که در بسیاری کتابخانه جمیع کتب مکرّر هست، بلکه در قری از اصفهان و سایر بلاد منتشر شد، و آب رفته به جوی باز آمد.

والحمد لله ربّ العالمین که اکثر فضای عصر، اوقات شریف ایشان صرف حدیث می‌شود، و روز به روز در ترقّی و تزیاید است، و به سبب هجران کلی که بر اخبار واقع شده بود و کسی نمی‌خواند، تصحیفات و اغلاط بسیار واقع شده بود؛ بتأیید الله تبارک و تعالی در روضة المتقین اکثر به اصلاح آمد، و الحمد لله ربّ العالمین که در این شرح [فارسی] تمام شد هر چه در این کتاب تقصیر شده بود.

والحمد لله ربّ العالمین که پادشاه جم‌جاه ملایک سپاه، قدوه اولاد سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و زیده احفاد ائمه طاهرین، صلوات الله علیهم اجمعین، رشک پادشاهان متقدّمین و متأخّرین، اکثر اوقات شریف ایشان و امراء جلیل القدر عظیم الشان ایشان نیز صرف مطالعه و مباحثه حدیث می‌شود، و اکثر صحبت ایشان خواندن این شرح است، و امید هست که به موجب حدیث شریف که از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم مشهور و معروف است که الناس علی دین ملوکهم چنان شود که در جمیع بلاد ایران، اطفال ایشان عالم باشند، و به موجب منطوقه حدیث

حضرت سید المرسلین ﷺ که فرموده اند که دین مبین بر دو پا قائم است؛ یکی به تعظیم امر الله، و یکی به شفقت علی خلق الله، چنین شده است که در خلوات در تعظیم او امر الهی می کوشند، و در جلوات در شفقت علی خلق الله نهایت سعی می فرمایند. و این شرح نیز به برکت توجّهات ایشان در اندک روزی به این جا رسیده است، امید از فضل الهی دارد که اجل امان دهد که تمام شود»^۱.

علامه میرزا یحیی بیدآبادی در روح الإسلام والإیمان (نسخه خطی) نوشته است:
 «عندی نسخه من شرح التهذیب للمجلسی الأول، يقول فی آخر کتاب من کتبه: قابلت نسختی التهذیب من أولها إلى آخرها مع نسخة الشيخ حسين التي كتبها کلّها الا أجزاء من أوله من خطّ الطوسی، وکتبتها من نسخة الشيخ الأعظم بل الوالد المعظم مولانا ومولی الكلّ مولی عبدالله بن الحسين التستری، وقابلتها معها مراراً. ثمّ قابلتها مع نسخة مولانا حاج محمد الاصفهانی الساکن بالمشهد الغروی، التي قابلها مع النسخة التي بخطّ الشيخ الطوسی، ومع نسخة جمال الإسلام والمسلمين العلامة الحلیّ. ثمّ قابلتها مع نسخة أتقى الفضلاء وأعبد العلماء وأزهد الأولیاء مولانا أحمد الأردییلی، ومع نسخ كانت فی هذا البلد.

ثمّ قابلتها مع نسخة شيخ الطائفة، فصارت نسختنا أصحّ نسخ العالم، انتهى».
 ثمّ قال: ومع هذا لم نکتف بذلك حتى قابلتها مع الأصول التي كانت عندي، وصحّحتها وأزلت الاشتباهات والأغلاط التي وقعت من قلم الشيخ وغيره، وکتبت الجميع فی الحاشیة، وبقي قليل لم يصلح بعد، ولكنی مشغول بذلك. وأصلح جميع الأغلاط الواقعة فی الكتب الأربعة وغيرها من الأصول والمصنّفات التي لم يصلح إلى الآن، مع قلة البضاعة وكثرة الاشتغال وتشویش البال.
 إلى أن قال: ولم یکن غرضی إلاّ رضی الله تعالی فی تصحیح الأخبار الدینیة،

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۸ ص ۳۸ - ۳۵.

والترویج للأخبار النبویة، والتوضیح للآثار العلویة، والتکمیل لعلوم الشیعة الإثنی عشریة. ولو اشتغل غیری بذلك فأنا شریک معه فی ثوابه؛ لائی فتحت هذا الباب بعد ما کان مغلقاً، وروّجت الأخبار بعد ما کان کاسداً، وما توفیقی الا بالله، إلی آخر ما قال».

در مسؤولات ملا کلبعلی بروجردی (نسخه خطی) آمده:

سؤال: به عرض بندگان علامی فهامی جامع الأصول والمعانی می رساند که استدعا آن است که این بنده حقیقی آداب ترتیب علوم را نمی دانم و شما می فرمایید که اجتهاد واجب است، آن چیزی که دخل در امور اجتهادی دارد شفقت کرده ترتیب آن را در عریضه مرقوم دارد تا این که در ظلمات نیفتیم.

جواب: نحو و صرف فی الجملة، و منطق: تهذیب و حاشیه، و از معانی بیان: مختصر تلخیص کافی است، و از فقه: یک کتاب مختصر نافع کافی است، و از اصول: [معالم] شیخ حسن کافی است، و از کلام: شرح باب حادی عشر، و دیگر احادیث همه را ضرور است، والسلام علیکم.

کتابخانه عمومی مدرسه صدر خواجو
شماره ۶۱۱
تاریخ

احمد ریشیح عمر

عزیزانه

هو الواقف علی الضمان

بسم الله الرحمن الرحيم وتوکل علی جمیع اموری علی العزیز الخیر العظیم

اما بعد فقد وقف والدی العلامه قدس سره روضه هذا الکتاب المستطاب علی کافهه الشيعه الاماميه
وقفا صحیحاً بآبائنا الایباع ولا یتری ولا یذهب ولا یخرج عن الوقت بوجوه الوجود ولا یحسب
مسحوقه وجعل النظر فيه وتولیه البذل والاختالی ثم الاصلح الایام من ذکورا واولادی واولاد اخری
ثم الی ذکورا واولاد ذکورا واولادنا وهکذا فان انقضوا والعیاذ بالله ولم یکن فیهم ذکوری ذکورا واولادنا
ثم الی ذکورا واولاد اخرنا ثم الی الاصلح من اقرب قرابتنا ثم الی عالم سدید توفی ذلک لوجه الله تعالی
ولتفع المؤمنین وشرط فیہ تجدید الاستیذان فی کل سنه اشره من السوی وان لا یجری ولا یتبر
ولا یتبدل السوی لمن لا یشق به فزیل بعد ما سمع فانما اثم علی الذین یتدلونه وانا المنا
الی صبره العاقر ابن الواقف المبرور المرحوم مولانا محمد تقی روضه الله روضه محمد باقر علی الله
عن جرائمه وکتب فی شهر ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۸۷ سنه سبع وثمانین بعد الف الحجه تیر
والحمد لله اولاً ولاحقاً وصلی الله علی سید المرسلین محمد وعترة الانجبین



اعتبار کتب اربعه از دیدگاه محقق مجلسی

به اعتقاد محقق مجلسی، کتاب هایی که احادیث کتب اربعه شیعه از آنها اخذ شده، کتاب هایی معروف و رایج و مسلّم الثبوت بوده، و روات و وسایط میان صاحبان کتب اربعه و صاحبان آن کتب، صرفاً مشایخ اجازه بوده‌اند و چنانچه شخصی مجهول یا ضعیف در آن وسایط واقع شده باشد ضرری به صحّت حدیث وارد نمی‌کند.

«کتب احادیث که در زمان حضرات ائمه هدی سلام الله علیهم مصتّف شده بود بسیار بود. از آن جمله ابن عقده در کتاب رجال خود اسامی اصحاب مصتّف حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام را ذکر کرده است که چهار هزار مصتّف بودند... از میان این کتاب های بسیار، چهار صد کتاب را انتخاب نمودند و آنها را اصول نامیدند... و چون این چهار صد اصل، معتمد ایشان بود، اگر خبری را در اصول، بسیار می‌دیدند حکم به صحّت آن می‌کردند، یعنی البتّه حضرت فرموده است. و همچنین حکم به صحّت خبری می‌کردند که به طرق متعدّده از ائمه صلوات الله علیهم منقول بود، و ایشان را از آن طرق، علم حاصل می‌شد... مجملّاً چیزهایی که سبب علم ایشان بود بسیار بود... و لیکن هیچ دغدغه نیست که اخباری که این سه عظیم الشان در این چهار کتاب نقل کرده‌اند از آن کتب برداشته‌اند... و محمد بن یعقوب کلینی اگر چه نگفته است که از آن کتب نقل کرده‌ام، و لیکن از تتبع، ما را جزم بلکه یقین به هم

رسیده است که از آن کتب روایت کرده است... و جزم داریم که جمعی که [کلینی] در سند کتاب های ایشان ذکر کرده است، مشایخ اجازه این کتاب ها بوده‌اند که به واسطه [و به خاطر] اتصال سند ذکر کرده‌اند؛ و چون قریب العهد والزمان بودند به ایشان، یقیناً کتب آن مشایخ نزد ایشان مثل این کتاب ها بوده است نزد ما، که همه علم داشته‌اند که آن کتب از آن مشایخ بوده است.

و جمعی از متأخرین اصحاب، رحمهم الله تعالی، [که] به واسطه عدم تتبع، این معنی را نیافته بودند، حکم به ضعف بسیاری از اخبار کرده‌اند، با آن که محمد بن یعقوب رضی الله عنه در دیباچه کافی ذکر کرده است که اخبار کافی آثار صحیحه است از اهل البیت صلوات الله علیهم. و ابن بابویه نیز حکم به صحّت این اخبار نموده است.

و جزم داریم که صحّتی که ایشان می‌گویند آن است که یقیناً معصوم فرموده‌اند، و صحّت نزد متأخرین این معنی دارد که راویان ثقه و معتمدند... بلکه ظاهر می‌شود از بسیار جا که ابن بابویه حدیث غیر صحیح را در هیچ کتابی از کتاب های خود نقل نکرده است، چنانکه در کتاب عیون أخبار الرضا حدیثی نقل می‌کند در جمع بین الأخبار، بعد از آن ذکر می‌کند که در سند این حدیث، محمد بن عبدالله مسمعی هست، و شیخ ما محمد بن الحسن بن الولید به او بی‌اعتقاد بود، و من از این جهت این حدیث را نقل کردم در این کتاب که من این حدیث را بر شیخ خواندم در کتاب رحمة سعد بن عبدالله، شیخ تقریر نمودند؛ به واسطه آن که به سندهای دیگر به شیخ رسیده بود، بنا بر این من نقل نمودم، و اگر نه، هرچه شیخ ما به آن اعتقاد ندارد من آن را ذکر نمی‌کنم. و گمان ما آن است که شیخ او [ابن الولید] بسیار از حدّ در رفته است در دقّت رجال؛ مع هذا هر گاه این مقدار دقّت نموده باشند، دقّت ما بعد ایشان بی وجه است. و شیخ الطائفه نقل کرده است که صدوق، تقد رجال و حدیث به مرتبه ای کرده

است که فوق آن متصور نیست، و همچنین محمد بن یعقوب کلینی، حتی آن که کلینی کافی را در عرض بیست سال تصنیف نمود، که می‌خواست که هر خبری که در آنجا نقل کند علم داشته باشد که از معصوم است. و بسیار است که کلینی خبری را مرسلماً روایت می‌کند، و همان خبر را ابن بابویه یا شیخ طوسی به اسانید صحیحه کثیره روایت کرده‌اند در کتب خود... و چون خاطر او جمع بوده است ذکر سند نکرده است، نمی‌دانست که چنین زمانه خواهد شد که اعتماد نکنند! اگر چه اکثر علمای سلف، قول صدوق را نصّ حضرات [ائمہ علیہم السلام] می‌دانند؛ چون از ارباب نصّ است، و اجتهاد در غیر نصّ را جایز نمی‌داند، و هر جا اجتهاد کرده است و سهو کرده است در اجتهاد، علما آن را ذکر کرده‌اند، و مذکور خواهد شد، إن شاء الله.^۲

«و کلینی در صحیح از معاویه بن عمار روایت کرده است. و بی‌دغدغه کتاب معاویه نزد محمد بن یعقوب بوده است، و طرق بسیار به او داشته است.

دیگر کتاب ابن ابی عمیر نزد او بوده است، و طرق بسیار به او داشته است، و از جهت تفنّن طریق، از همه طرق روایت می‌کند. و نمی‌دانست که کار به این جا خواهد رسید که بگویند ابراهیم بن هاشم را نمی‌شناسیم! و سهل بن زیاد ضعیف است، و امثال اینها؛ و اگر نه همیشه از جمعی روایت می‌کرد که شما به ایشان اعتقاد داشته باشید.

غرض این است که متذکر شوی و مطلع شوی بر سخافت آراء جمعی که خبر از جایی ندارند، اولاً هرگز دیدی که شیخ طوسی تا علامه [حلی] رحمهم الله تعالی گفته باشند که این حدیث ضعیف است از جهت این جماعت؟ چون معلوم بوده است کتب که از آن جماعت است. مثلاً الحال هرگز به خاطرت رسیده است که بگویی که قواعد معلوم نیست که از علامه باشد و شرایط محقق معلوم نیست که از محقق باشد؛ چون در

۱. در اصل: تا آن که.

۲. لوامع صاحبقرانی ج ۱ ص ۱۹۰ - ۱۸۶.

طرق اجازه قواعد و شرایع جمعی هستند که ما ایشان را نمی‌شناسیم! بلکه یقین است که این کتب از ایشان است، و اجازه محض تیمّن و تبرک است... بلی اگر کسی سخن گفته است در حریر و زراره و جمعی که حدیث را از معصوم نقل کرده‌اند سخن گفته‌اند، نه در کسی که از حریر روایت کرده است؛ چون کتب حریر در میان ایشان بوده است تا زمان ابن ادریس»^۱.

«ظاهر است که این احادیث در کتاب ابن ابی عمیر بوده است، و کتب ابن ابی عمیر کالشمس پیش ایشان مشهور بوده است، و هر چه را کلینی به سند حسن روایت کرده است از کتاب حلبی به اعتبار ابراهیم بن هاشم، صدوق و شیخ به اسانید صحیحه روایت می‌کنند، و ندیده‌ام که احدی از علما عمل به امثال این حدیث نکرده باشد؛ چون ظاهر است که ابراهیم بن هاشم این کتب را به قم آورد، و پیشتر از آن حسین بن سعید و علی بن جعفر و غیرهم از اعیان علما آورده بودند؛ لهذا همه تلقی به قبول کردند و از او روایت کردند... بلکه اگر سهل بن زیاد روایت کند ضرر ندارد؛ چون سهل نیز همین کتب را به قم آورده بود، و به خدمت حضرات جواد و هادی و عسکری رسیده بود، و از ایشان صلوات الله علیهم به او مکاتیب می‌رسید، و مضمون آن است که از جمله اصحاب اسرار حضرات است، و اگر گاهی از اسرار بیان می‌کرده جمعی نفهمیده حمل بر غلو او کردند، و احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد با جمعی، و آخر پشیمان شد و به التماس بسیار بعضی را برگردانید.

و در این مدّت مدید حدیثی از سهل ندیدم که دلالت بر غلو یا ارتفاع داشته باشد، با آن که شیخ طوسی توثیقش کرده است، ومع هذا از مشایخ اجازه کتب معتبره مشهوره است، مثل کتب بزندی و ابن ابی عمیر و حمّاد و صفوان و حسین بن سعید و امثال این از اصول و مصتفات که مرا از این تتبع یقین به هم رسیده است که حدیث او

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۸ ص ۳۶ - ۳۴.

ضعیف نیست، و در رتبه کمتر از ابن عیسی نیست، اگر بهتر از او نباشد... و دأب قدما که از رجال سخن می‌گویند این بوده است که در راویان ائمه سخن می‌گفته‌اند نه بعد از آن؛ زیرا که کتب روات نزد ایشان بوده است، کاری به راوی آنها نمی‌داشته‌اند مگر از جهت اتصال سند؛ و لهذا شیخ هرگز سخنی در قرح روات نمی‌گوید، مثل قاسم ابن محمد جوهری که حسین بن سعید از او بسیار روایت کرده است، با آن که واقفی است و مدح و توثیق ندارد. و این بنا بر این است که او راوی نبوده است، بلکه کتب مشایخ او که همه مشهور بوده است به حسین بن سعید اجازه آنها را داده بود، و کتب متواتره نزد حسین بن سعید بود، و اسم او را به محض اتصال سند می‌برد. و بر آن چه از تتبع یافته‌ام بعضی از آنها را ثقه ثبت محقق شیخ حسن بن شیخ زین الدین رحمهما الله تعالی مطلع شده است، اگر چه سهو کرده است تحقیق خود را، و اکثر احادیث صحیحه را از مرتبه صحّت انداخته است.

و چون حق سبحانه و تعالی به فضل خود چنان کرد که از مدّت پنجاه سال زیاده است که همیشه تتبّع اخبار خاصّه و عامّه کرده‌ام، بعد از تلمذ بسیار در خدمت فضلاء محققین رحمهم الله حق سبحانه و تعالی به حسب وعده: «والَّذین جاهدوا فینا لنهدیّهم سبیلنا»^۱ این ضعیف را هدایت نموده است، و چون کم شریکم بسیار مشکل است فهمانیدن این معانی، بدون تتبّع فهمیدنش متعذّر است یا متعسّر، اما امید هست که بعد از این جمعی کثیر مرتبه مرتبه هدایت یابند بفضل الله تعالی»^۲.

«شیخ ما مولانا عبدالله [شوشتری] رحمه الله مطلق مشایخ اجازه را به اعتبار جهالت یا ضعف مضر نمی‌دانست. پس به حسب آنچه به تجربه و تمرّن ظاهر شده است از تتبّع بسیار، آن است که ضعیف در هر مرتبه که از مشایخ اجازه باشند ضرر ندارد؛

۱. عنکبوت: ۶۹.

۲. لوامع صاحبقرانی ج ۲ ص ۴۱۱ - ۴۰۹.

ولهذا حسین بن سعید از قاسم جوهری روایت می‌کند و اعتماد بر او کرده است؛ چون صاحب کتاب نبوده است. بلکه می‌توان گفت که طریقه متوسطین علما از شیخ طوسی تا علامه در امر رجال اظهر است که نظر به راوی اول می‌کنند، خصوصاً نسبت به امثال این فضلا، و بسیار است که در ترجیح احادیث، راوی اول را بر یکدیگر ترجیح می‌دهند، و جمعی از متأخرین که از اصطلاح ایشان خبر ندارند بحث کرده‌اند که این ترجیح وقتی خوب است که هر دو در مرتبه صحّت مثل یکدیگر باشند در بقیه اسناد، و حال آن که آنچه را ترجیح داده‌اند مشتمل است بر جمعی از ضعفا. و از این غافل اند که کتب قدما پیش ایشان بوده است، و بسیار است که حدیث زراره در صد کتاب به اسانید مختلفه بوده است، و شک نبوده است در آن که دروغ بر زراره نبسته‌اند، بلکه زراره را با محمد بن مسلم می‌سنجیده‌اند مثلاً و امثال این فضلا که احادیث بسیار در مدح ایشان از ائمه معصومین صلوات الله علیهم وارد بوده است، کتب ایشان را اعتبار عظیم می‌کرده‌اند؛ لهذا صدوق یک سند به محمد بن مسلم نقل کرده است در فهرست، با آن که اسانید بسیار به او داشته است، چنانکه تصریح به این معنی کرده است در ابوهمزه ثمالی، و یک طریق مجهول نزد ما نقل کرده است، و بعد از آن گفته است که طرق من به او بسیار است، از جهت اختصار یک طریق را نقل کرده‌ام. و مؤید آن که بسیار نقل کرده است صدوق از ابوهمزه به طریق متکثره صحیحه در کتب خود؛ لهذا شیخ طوسی در هیچ جا در مذمت وسایط سخن نگفته است، بلکه مذمت راوی اول می‌کند، و همچنین صدوق غالباً، و ابن طاوس و محقق بسیار چنین می‌کرده‌اند، والله تعالی یعلم.^۱

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۴ ص: ۳۶۸.

نظر محقق مجلسی در ردّ و قبول حدیث

مولانا محمد تقی به نظرات ابن غضائری در جرح روایات اعتقادی نداشته و از این که بر اساس نظر ابن غضائری حدیثی مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد شاکمی است. ایشان در شرح فارسی فقیه فرموده: «مالک کتابی دارد جدا که از حضرت صادق روایت کرده است. علمای ما آن کتاب را روایت کرده‌اند، از آن جمله ابن ابی عمیر نزد مالک خواند آن کتاب را، و صدوق در امالی و غیر آن نقل کرده است این اخبار را؛ و از این جهت است که عامّه و خاصّه هم از ابن ابی عمیر روایت کرده‌اند، و جاحظ در کتبش از او روایت کرده است و گفته است اگر چه او را افضی است اما اصدق الناس است. و قانون اجلاء محدّثین ما رضی الله عنهم این بود که اگر از طرق ائمه هدی، صلوات الله علیهم، حدیثی صحیح بود، به این معنی که خود از ائمه هدی شنیده بودند، یا نزد ایشان متواتر بود، و همان حدیث را مالک بن انس یا انس بن مالک یا ابوهریره و امثال ایشان روایت کرده بودند، از جهت تألیف قلوب عامّه و از جهت تقیّه و از جهت الزام ایشان، از ایشان روایت می‌کردند، و بسیار بود که کتب عامّه را درس می‌گفتند، و به این وسیله، بسیاری از سنیان شیعه می‌شدند، و جمعی از اصحاب رجال که اینها را نمی‌فهمیدند جرح امثال این اجلاء کردند.

و از آن جمله محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی که در طلب حدیث در جمیع بلاد مسافرت کرد و احادیث اهل بیت را از همه جا می‌شنید، و از جمله آثار اوست صحیفه

کامله که محدّثین خراسان داشتند و در عراق نبود، و بزرگان علمای ما مثل شیخ مفید و حسین بن عبیدالله و ابن عبدون و غیرهم از او روایت کرده‌اند، و غنیمت می‌دانستند وجود او را که احادیث بسیار جمع کرده بود. و امثال ابن غضائری جرح او کردند، از آن جمله ابن غضائری ذکر کرده است که ابوالفضل وضّاع حدیث است و احادیث غیر معروف بسیار روایت می‌کند که در کتب عراقین نیست و من کتبش را دیدم و در آنجا اسانید بود و متون نبود و متون بود و اسانید نبود، و رأی من آن است که عمل نکنید به حدیثی که او روایت کرده باشد و بس.

نیکو تفکر کن که این شیخ چه گفته است؟! اولاً معنی ندارد که شخصی سند فقط را در کتاب نقل کند، مگر وقتی که اولاً حدیث را به سندی ذکر کند و بعد از آن سندی دیگر ذکر می‌کند، و در آخر از جهت اختصار، مثله می‌گویند، و متفق اند محدّثین که در چنین حدیثی لازم نیست که مماثلت من جمیع الوجوه باشد، بلکه من حیث المعنی کافی است. و متون بدون اسانید، یا از آن جهت است که آن حدیث در نهایت اشتها بوده است، مثل حدیث «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» و حدیث «لَقَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ» و امثال اینها، یا دغدغه در سند دارد و حدیث را مرسلأ از جهة تأیید یا حصول تواتر نقل می‌کنند؛ چون احادیث بسیار وارد شده است که اگر از ما حدیثی به شما رسد و شما نفهمید، نفی آن مکنید و اگر چه سندش صحیح نباشد؛ چون ممکن است که ما گفته باشیم و ردّ بر ما ردّ بر خدا و رسول است.

بلکه اگر یقین دانیم فسق او را، نفی نمی‌توان کرد، و حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر فاسقی خبری بیاورد شما تثبّت کنید و عمل مکنید تا ظاهر شود صدق و کذب آن، نفرموده که بگویید دروغ است یا موضوع است، و به غیر از حق سبحانه و تعالی که می‌داند راست و دروغ کسی را؟ پس معقول است به امثال این وجوه، بزرگی را که نظیرش در عالم نیست نفی کنند و وضّاع حدیثش گویند؟! امید که حق سبحانه و تعالی بر ما و ایشان نگردد امثال این اغلاط در اجتهاد را.

مثلاً خود شنیدم از بعضی از مشایخ که می فرمودند که عجب از محدثین ما که امثال این حدیث را در کتب نقل کرده اند! چه مطلب بر این مترتب می شود که حرم بلند باشد و سیل از بیرون داخل نمی شود؟ این شکسته عرض نمود که در حدیث صحیحی از عبدالله بن سنان وارد است که حق سبحانه و تعالی را سه حرم است که حرمت آنها را اعظم از همه کرده است؛ یکی کتاب الله است که جامع علوم و حکم انوار الهی است، و دویم کعبه معظمه است که قبله عالمیان است و نمازی مقبول و صحیح نیست بدون توجه به آن، و سیّم عترت پیغمبر شماس صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. و در اینجا ممکن است که مراد از حدیث، معنی سیّم باشد. [آن شیخ] تحسین بسیار کرد، و توبه کرد که دیگر ردّ حدیث نکند. مجملاً هیچ حدیثی را رد نمی باید کرد.^۱

وقال فی روضة المتّقین: «ویدلّ علی عدم جواز ردّ الخبر بمخالفته للأصول والقواعد، كما هو دأب جماعة، تجاوز الله عنا وعنهم.

ومّا وقع علينا فی هذا الباب إني كنت أباحث مع بعض المشايخ، وكلّما كنت أورد خبراً كان يرده بأثمة خبر واحد؛ فاغتممت كثيراً، وسألت الله تعالى أن يؤدّبه بسوء الأدب بأخبار الأئمة المعصومين عليهم السلام.

فحصل له فی الحال بلا مضيّ زمان أنّه حصل له وجع عظیم فی عينه وضرسه حتى لا يمكنه التكلّم، فقام ودخل بيته.

ثمّ غدوت إليه، فخرج باكياً وقال: يا فلان! ما نمت البارحة من الوجع الذي حصل لي من أمس، وما تألّمت مدّة عمری بمثل هذا الألم. ثمّ دخل بيته.

فكنتب إليه أنه حصل بسوء أدبك؛ تب إلى الله تعالى منه حتّى يشفيك. فخرج بلا فصل وقال: ما رأيت مثل هذا؛ لما تبّت ذهب الوجع بالكلية! والله تعالى هو الشاهد.^۲

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۸ ص ۳۴۵.

۲. روضة المتّقین ج ۱۰ ص ۳۵۵ - ۳۵۴.

نظر محقق مجلسی درباره تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام:
محقق مجلسی تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام که صحّت انتساب آن به امام مورد اختلاف است را معتبر و علاوه بر توثیق روات آن، متن کتاب را دلیل بر صحّت آن دانسته است. قال فی حاشیة نقد الرجال: «لا یخفی أنّ معرفة الصدوق بإسناده، وقوله: وأعتقد أنه حجّة فیما بینی و بین ربی، وقد ذكره فیہ الأخبار عنه، وكذا معرفة أستاذ أستاذه أكثر من معرفة الغضائری، وكذا جماعة كثيرة من الأصحاب، مع أنّ متن الكتاب دلیل صحّته كالصحيفة والقرآن».^۱

نظر محقق مجلسی درباره کتاب مصباح الشریعة:

ایشان به کتاب مصباح الشریعة نیز عنایت داشته و مطالعه آن را توصیه فرموده است. قال فی روضة المتقین: «وعلیك بكتاب مصباح الشریعة رواه الشهيد الثاني رضی الله عنه بأسانیده عن الصادق علیه السلام، و متنه يدلّ علی صحّته».^۲

۱. نقد الرجال ج ۴، ص ۶۵۸.

۲. روضة المتقین ج ۱۳ ص ۲۰۱. عارف جلیل القدر جناب سید ابن طاوس ضمن سفارش به مطالعه مصباح الشریعة آن را از امام صادق علیه السلام دانسته و فرموده: «إِنَّه كتاب لطیف شریف فی التعریف بالتسلک إلى الله جلّ جلاله، والإقبال علیه، والظفر بالأسرار التي اشتملت علیه». أمان الأخطار ص ۹۲. اما علامه مجلسی فرموده: «وكتاب مصباح الشریعة فیہ بعض ما یریب اللیب الماهر، وأسلوبه لا یسبه سائر كلمات الأئمة علیهم السلام وآثارهم». بحار ج ۱ ص ۳۲. امام خمینی نیز به مصباح الشریعة عنایت داشته و در نامه به خانم طباطبائی فرموده: «کتب فلسفی خصوصاً از فلاسفه اسلام و کتب اهل حال و عرفان هر کدام اثری دارد؛ اوّلی ها انسان را و لو به طور دورنما آشنا می کند با ماوراء طبیعت، و دوّمی ها خصوصاً بعضی از آنها چون منازل السائرین و مصباح الشریعة که گویی از عارفی است که به نام حضرت صادق علیه السلام به طور روایت نوشته است، دلها را مهیا می کنند برای رسیدن به محبوب. و از همه دل انگیزتر مناجات و ادعیه ائمه مسلمین است که راهبرند به سوی مقصود نه راهنما، و دست انسان حق جو را می گیرند و به سوی او می برند».

آیه الله سید محمد حسین حسینی جلالی نسخه ای از مصباح الشریعة را که در ۶۵۱ کتابت شده و در مجموعه ای زیدی در مکتبه امروزیانای ایتالیا نگهداری می شود به صورت افست منتشر کرده و

نظر محقق مجلسی درباره حدیث نورانیت و خطبه البیان:

در کتاب مسؤولات ملا کلبعلی بروجردی (نسخه خطی) آمده است:

سؤال: در حدیث طویل که اباذر غفاری و سلمان فارسی از معرفت به نورانیت امیرالمؤمنین سؤال کردند و آن حضرت جواب های عظیم بیان کردند، یک فقره آن این است که: «یا سلمان و یا جندب! قالوا: لیبیک یا امیرالمؤمنین! قال: أنا الذی حملت نوحاً فی السفینه بأمر ربّی، وأنا الذی أخرجت یونس من بطن حوت بأمر ربّی، وأنا الذی جاوزت بموسی بن عمران البحر بأمر ربّی، وأنا الذی أخرجت إبراهیم من النار بأذن ربّی، وأنا الذی أجريت أنهارها وفجّرت عیونها وغرست أشجارها بأذن ربّی، وأنا عذاب یوم الظلّة، وأنا المنادی من مکان قریب قد سمعه الثقلان الجنّ والإنس وفهمه قوم، إنی لأسمع کلّ قوم الجبارین والمنافقین بلغاتهم، وأنا الخضر عالم موسی، وأنا معلّم سلیمان وداود، وأنا ذوالقرنین، وأنا قدرة الله عزّ وجلّ».

و فقره دیگر از این حدیث حیات بخش این است که: «یا سلمان ویا جندب! قالوا: لیبیک یا امیرالمؤمنین! قال صلوات الله علیه: إن مئتنا لم یمت وغائبنا لم یغب، وإن قتلانا لم یقتلوا. یا سلمان ویا جندب! قالوا: لیبیک یا امیرالمؤمنین! قال: أنا امیر کلّ مؤمن ومؤمنة ممّن مضی وممّن بقی، وأیدت بروح العظمة... أنا تکلمت علی لسان عیسی بن مریم فی المهّد، وأنا آدم ونوح وأنا ابراهیم وأنا موسی وأنا عیسی وأنا محمد ﷺ انقلب فی الصور کیف أشاء، من رآنی فقد رآهم، ومن رآهم فقد رآنی... وإنما أنا عبد من عباد الله تعالی، لا تسمّونا ارباباً وقولوا فی فضلنا ما شئتم؛ فإیکم لم تبلغوا فی فضلنا کنه ما جعله الله لنا، ولا معشار العشر». توجه نموده رفع این اشکال را بنمایید، خصوصاً در آنجا که

مؤلف را حاتم اصمّ (م: ۲۳۷) دانسته که آن را از شقیق بلخی (م: ۱۵۴) روایت نموده، اما در آغاز مخطوطه مزبور چنین آمده است: «کتاب مصباح الشریعة ومفتاح الحقیقة من کلام الصادق جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم».

در فقره سابق می فرمایند که من نوح را در کشتی نشاندم، و در فقره ثانی میفرمایند که من نوحم، علی هذا القیاس و از صورت به صورت شدن.

جواب: امثال این خبر وارد شده است و استبعادی ندارد، و شکی نیست که حق سبحانه و تعالی ارواح مقدسه ایشان را قبل از خلق اجساد ایشان به چندین هزار سال آفریده بود، پس مستبعد نیست که ایشان ممدّ انبیا بوده باشند.

یا آن که چون انبیاء در دعاها می گفتند که الهی! به حقّ ایشان که ما را نجات ده و حق سبحانه و تعالی نجات داده باشد، چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است.

و اما جریان آنها، چون غرض اصلی از خلق مکونات ایشان بودند پس گویا ایشان کرده‌اند. و محتمل است که همه را ایشان به امر الهی کرده باشند؛ چون تجویز می کنند که میکائیل کند، و یقین است که ایشان بهتر از جبرئیل و میکائیل اند، چه استعمار دارد! ولیکن چون جمعی از غلات به سبب این اخبار قائل به ربوبیت ایشان شده‌اند قدماء علماء ما این اخبار را طرح کرده‌اند، و هر که به آنها قائل شده‌اند یا روایت نموده‌اند [را] جرح کرده‌اند. و شکی نیست که هیچ کس سیما شهدا به کشتن و شهادت فانی نمی شوند، كما قال الله تعالی: «ولا تحسبنّ الذین قتلوا» الآیة.

و آن که فرموده‌اند که من ایشانم، یعنی متّصف به صفات ایشان، چنان که متواتر است که: «من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه» الخ.^۱ و شکی نیست که هرچه ما از فضل ایشان گوئیم یا دانیم به یکی از صد هزار هزار از فضل ایشان نمی توانیم رسید». محقق مجلسی خطبة البیان را از امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته و در آغاز شرح ناتمام خود بر آن فرموده: «چون خطبه مبارکه موسوم به خطبة البیان از جمله خطب مولای مؤمنان و پیشوای متّقیان، و وارث علوم جمیع پیغمبران، و قسمت کننده خلد و نیران، و در وجوب متابعت شریک قرآن، برگزیده پروردگار عالمیان، و نفس و جان

۱. شواهد التنزیل ج ۱ ص ۱۰۳.

پیغمبر آخرالزمان، لا أحصى ثناء عليك، أنت كما أثنيت على نفسك،
 آنجا که کمال کبریای تو بود عالم نمی از بحر عطای تو بود
 ما را چه حد حمد و ثنای تو بود هم حمد و ثنای تو سزای تو بود
 مولانا ومولی الثقلین، ومقتدانا ومقتدی الکونین، کلام الله الناطق، علی بن ابی
 طالب - علیه من الصلوات أزکاهها ومن التحیات أنماها - خطبه ای بود در کمال اغلاق
 و نهایت اشکال... این فقیر بی بضاعت در خور فهم خود آن را شرحی کرد».
 ایشان در آغاز شرح مزبور فرموده است:

«ای طالب دین قویم، و ای پیماینده صراط مستقیم! اندکی از چاه طبیعت بیرون
 آی، و آنچه بر مذاق تو درست نیاید حمل بر قصور فهم خود کن نه بر غلو؛ زیرا که
 ذات مقدس مطهر مرتضوی - تعالی شأنه - نه در مرتبه ای است که امثال ما و تو
 گمگشتگان تیه طبیعت پی بدان توانیم برد، بلکه ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین به
 حقیقت آن حضرت نمی توانند رسید، چنان که منقول است از آن پیشوای پیغمبران که:
 یا علی! نمی شناسد خدای تبارک و تعالی را کسی به غیر از من و تو، و نمی شناسد مرا
 کسی به غیر از خدای عزّ وجلّ و تو، و نمی شناسد تو را کسی به غیر از خدای
 تقدس و تعالی و من.»

هرچند که جان عارف آگاه بود کی در حرم قدس تو اش راه بود
 دست همه اهل کشف و ارباب شهود از دامن ادراک تو کوتاه بود
 و دیگر احادیث که به گوش هوش تو خواهم رسانید.

اولاً بدان که وارد است در اخبار از نبی مختار و ائمه اطهار صلوات الله علیهم
 أجمعین آن که ذات مقدس الهی - جلّت عظمته - در ازل الازل با کمال ظهور مخفی
 بود، خواست که ظاهر گردد، نور مقدس مطهر مصطفی و مرتضی را آفرید، چنان که
 در حدیث قدسی وارد است که: «كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف، فخلقت الخلق
 لأعرف»... و بنا بر حدیث سابق که کسی را غیر از محمد و علی صلوات الله علیهما

قابلیت معرفت حضرت حق سبحانه و تعالی نبود پس مراد از خلق در این حدیث ایشان بوده باشند، چنان که مولوی معنوی بدین اشاره کرده اند:

احدا خود کیست اسپاه زمین	ماه بین بر چرخ و بشکافش جبین
کنت کنزاً رحمة مخفیة	فابتغیت أمة مهدیة
تاج کرمناست بر فرق سرت	طوق أعطیناک آویز درت
قفل های ناگشوده مانده بود	از کف انا فتحنا برگشود
صدهزاران آفرین بر جان او	بر قدوم دور فرزندان او
آن خلیفه زادگان مقبلش	زاده اند از عنصر جان و دلش

ما را طلب و نیاز دادی آغاز
پس بر حسب طلب تو در کردی باز
اینها همه چیست تا کنی گنج نهان
بر خلق جهان عیان ز گنجینه راز
و دیگر حدیث «اول ما خلق الله نوری»... و حدیث قدسی «یا محمد! لولاک لما خلقت الأفلاك»... و آیه کریمه «وأنفسنا وأنفسکم» بر اتحاد نور محمد و علی شاهد است، و حدیث مشهور «أنا وعلی من نور واحد»... بدین معنی ناطق...
و آن که در احادیث وارد شده است که: «أول ما خلق الله العقل»... و مذهب جماهیر حکما آن است که اول فیضی که از مبدأ فیاض فایض شد ایجاد عقل اول بود، یا محمول است بر آن که اولیت اضافی باشد، یعنی بعد از ایجاد نور آن حضرت، اول چیزی که مخلوق شد عقل بود، و یا محمول است بر آن که اکثر محققین ذکر کرده اند که مراد از عقل نور مقدس مطهر مصطفوی و مرتضوی است، که ایشان عقل کل اند، و علی ای حال قبل از ایجاد عالم و آدم به چندین هزار سال در حظایر قدس و مجامع انس منظور نظر الهی بودند، و حضرت با آن نور عشقبازی می کرد، و آن نور به تسبیح و تقدیس داد عاشقی می داد، چنان که مضمون آیه کریمه «یحبهم ویحبونهم» بر این معنی شاهد است، و آیه کریمه «وشاهد ومشهود» از این معنی خبر می دهد.

آن دم که ز هر دو کون آثار نبود بر لوح وجود نقش اغیار نبود
 معشوقه و عشق و ما به هم می بودیم در گوشه خلوتی که دیار نبود
 چنان که منقول است از آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه که «كنت نبياً وآدم
 بين الماء والطين»... و حضرت شیخ العارفین عراقی بدین معنی اشارت کرده اند...

و روایت است از سید و مهتر و بهتر پیغمبران عليهم السلام أنه قال: كنا ظلالاً تحت العرش
 قبل خلق البشر، وقبل خلق الطينة التي منها البشر أشباحاً عالية، لا أجساماً نامية...
 روزی که مدار چرخ افلاک نبود و آمیزش آب و آتش و خاک نبود
 بر یاد تو مست بودم و باده پرست هرچند نشان باده و تاک نبود
 دیگر منقول است از جابر بن عبدالله الأنصاری که گفت: شنیدم از رسول خدا
صلى الله عليه وآله وسلم که آن حضرت فرمود که: «إن الله تبارك وتعالى خلقني وخلق علياً وفاطمة
 والحسن والحسين والأئمة من نور واحد، فعصر ذلك النور عصرة، فخرج منه شيعتنا،
 فسبحنا فسبحوا، وقدسنا فقدسوا، وهللنا فهللوا، ومجدنا فمجدوا، ووحدنا فوحدوا...».

ما سال ها مقیم در یار بوده ایم اندر حریم محرم اسرار بوده ایم
 بایار خویش خرّم و خندان به کام دل بی زحمت مشقت اغیار بوده ایم
 پیش از ظهور این قفس تنگ کاینات ما عندلیب گلشن دیدار بوده ایم
 چندین هزارسال در اوج فضای قدس بی پرّ و بال طایر طیّار بوده ایم

محقق مجلسی و کتاب فقه الرضا:

مولانا محمد تقی مجلسی اولین کسی است که کتاب فقه منسوب به حضرت رضا
 علیه السلام را رواج داده و پس از او فرزندش علامه مجلسی مطالب این کتاب را در
 بحار الأنوار مورد استفاده قرار داده و در ابواب مختلف بحار درج نموده است.^۱

۱. و ممن جزم بصحة نسبه بحر العلوم الطبائفي في فوائده الرجالية والشيخ يوسف البحراني، والمحدث
 النوري، فأدرجه في كتابه مستدرک الوسائل، وفرّق ما فيه على أبوابه. وجمهور المحققين من العلماء لم

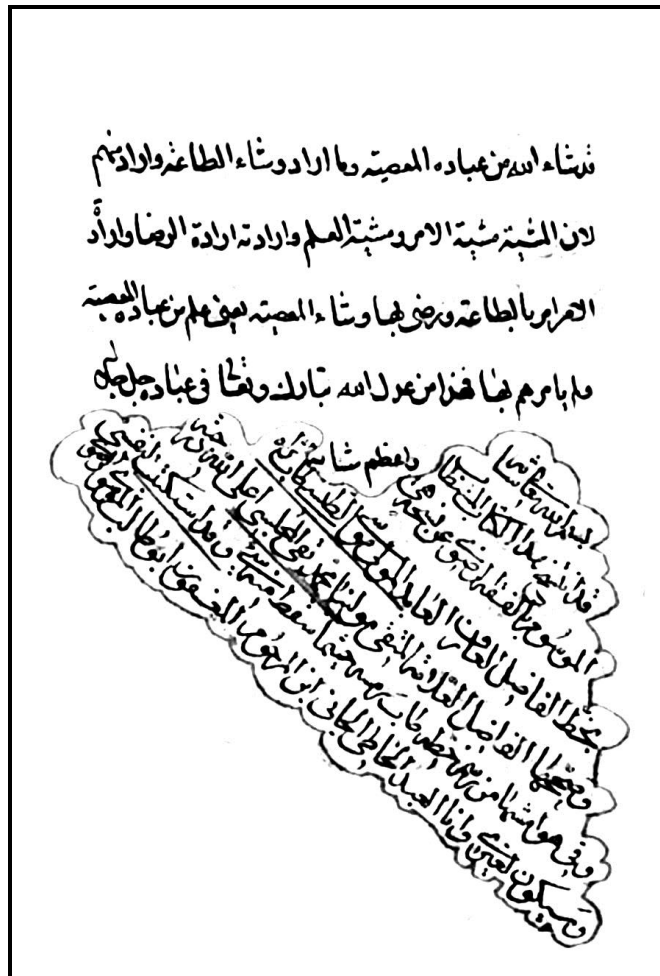
به نوشته علامه مجلسی: قاضی امیر حسین در زمان اقامت در مکه به نسخه ای کهن از عصر حضرت رضا علیه السلام برمی خورد که اجازات بسیاری در آن ثبت بوده و سیّد از آن قرائن علم قطعی پیدا می کند که کتاب از حضرت رضا علیه السلام است، پس نسخه ای از روی آن برداشته و با خود به ایران می آورد، و محقق مجلسی نسخه ای از آن برداشته و به آن اعتماد می نماید. «فأخذ والدي قدس الله روحه هذا الكتاب من السيّد، واستنسخه وصحّحه. وأكثر عباراته موافق لما يذكره الصدوق أبو جعفر بن بابويه في كتاب من لا يحضره الفقيه من غير سند، وما يذكره والده في رسالته إليه. وكثير من الأحكام التي ذكرها أصحابنا ولا يعلم مستندها مذكورة فيه»^۱

ایشان در لوامع قدسیه فرموده: «ظاهرش آن است که علی بن بابویه این عبارت را و سایر عباراتی که به پسرش نوشته است از کتاب فقه رضوی برداشته باشد، بلکه اکثر عباراتی که صدوق از خود می گوید از آن کتاب برداشته باشد. و این کتاب در قم ظاهر شد و نزد ما هست. و ثقه عدل قاضی میر حسین طاب ثراه قریب به ده سال قبل از این، از روی آن کتاب نوشته بود، و چند جا خطّ حضرت امام رضا صلوات الله علیه بر آنجا بود که من اشاره کرده ام به آن، و صورت خطّ حضرت را قاضی نوشته بود، من نیز نوشتم. و از موافقت آن نسخه به آن نسخه من لا يحضره الفقيه ظنّ قوی به هم می رسد که علی بن بابویه و محمد بن علی هر دو علم داشته اند به آن که این کتاب تصنیف آن حضرت است که گفته است صدوق که میان من و خدا حجّت است... و عمده اعتماد بنا بر این است که اکثر آن چه پدرش در رساله به صدوق

يُثْبِتُوا صِحَّتَهُ وَتَوَقَّفُوا فِيهِ وَجَعَلُوا مَا أَسَدَ فِيهِ إِلَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ إِلَى الْعَالَمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَةً مَرْسَلَةً تَصْلُحُ مَوْبِدًا وَمَرَجِّحًا. وَبَنَى الْعَلَامَةُ السَّيِّدُ حَسَنُ الصَّدْرِ فِي فَصْلِ الْقَضَا عَلَيَّ أَنَّهُ عَيْنُ كِتَابِ التَّكْلِيفِ لِلشُّلْمَغَانِي. وَرَبِّمَا احْتَمَلُ بَعْضَهُمْ أَنْ يَكُونَ هُوَ رِسَالَةُ عَلِيِّ بْنِ بَابُوِيَه وَالِدِ الصَّدُوقِ لَوْلَدِهِ.

۱. بحار الانوار ج ۱ ص ۱۲ - ۱۱.

نوشته است به همان عبارت است، و اکثر آن چه صدوق نسبت به کسی نمی دهد همان عبارت است به اندک تغییری در بعضی از اوقات، و این نسخه سبب عذر قدماست در آن چه گفته اند، و سبب احتیاط این فقیر است.^۱



نسخه ای از فقه الرضا علیه السلام

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۸ ص ۳۲.

فاضل عارف عابد ملا موسی طیبسی^۱ نسخه ای از فقه الرضا را کتابت کرده و مولانا محمد تقی مجلسی آن را تصحیح نموده است.

میر محمد باقر خاتون آبادی ملاباشی شاه سلطان حسین صفوی به دستور شاه کتاب فقه الرضا را ترجمه کرده و در مقدمه چنین نوشته است:

«کتاب شریف مشتمل بر بسیاری از مسائل شرعیه فقهیه که منسوب به حضرت امام غریب معصوم، مقتدای مفترض الطاعة مظلوم... مولانا و امامنا ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه وعلی آباءه و اولاده الکرام عظام الصلوات والتحية والثناء، و بعضی از علماء عظام و محدثین کرام در مؤلفات خود از آن کتاب نقل کرده اند، و معروف به فقه الرضاست، و نسخه قدیمه از کتاب مذکور به خط کوفی که جمعی ادعا می نمودند که آن نسخه به خط مبارک آن امام مؤمنان و مقتدای انس و جان است، و تاریخ تألیف و کتابت آن نسخه سال یکصد و هشتاد از هجرت مقدسه...

و تاریخ مزبور بنا بر قول اشهر سه سال قبل از آن است که قبله هفتم مسجد امامت، و والی ملک خلافت و کرامت، حضرت امام به حق موسی بن جعفر صلوات

۱. عمدة الزهاد ملا موسی طیبسی و فرزند دلبندهش حاجی محمد مؤمن صاحب کتاب مناهج العرفان از دانش آموختگان مدرسه شیخ لطف الله در اصفهان بوده اند. فرائد الفوائد ص ۲۹۶. گدا علی مشهدی در ۱۰۷۰ اثولوجیا را کتابت کرده و آن را در اصفهان نزد مولا موسی طیبسی خوانده است. فهرست صدوقی یزد ص ۴۸. ضیاء الدین محمد بن امیر جمال الدین محمد علوی حسینی که در ۱۰۷۵ مالک نسخه خطی المستورة یا مقالة فی اتحاد العقل والعقل والمعقول از کافی قائنی بوده، در هامش نسخه از استاد خود آخوند ملا موسی طیبسی نام برده است. مجله کتاب شیعہ ج ۱ ص ۱۰۹. استاد محمد تقی دانش پژوه در فهرست کتابخانه دانشکده ادبیات، مجموعه امام جمعه کرمان (ص ۱۰۹) رساله فی النفس از محمد بن موسی خراسانی طیبسی گیلکی که در ۱۰۹۸ در اصفهان تصنیف شده را معرفی کرده و گفته است: مؤلف آن باید همان حاجی محمد مؤمن بن مولی موسی طیبسی خراسانی شیرازی اصفهانی شاگرد مجلسی و محقق سبزواری و شیخ محمد علی مؤذن و میر محمد شریف مشهدی و سید کاسب الدین بغدادی قادری، و مؤلف مناهج العرفان باشد.

الله وسلامه علیه وعلی آباءه واولاده الطاهرین از دار دنیا رحلت نماید...

در این ولای سعادت اتما، نسخه مزبوره را که در خانواده قدیمه مضبوط بود، و از راه تبرگ و میمنت اسلاف به اخلاف می سپرده اند، به جهت اشاعه انوار فیض به جلوه گاه بروز و ظهور رسانیدند، و هرچند که انتساب تألیف و خطّ به آن امام به حق مقطوع و محقق نگردید، بلکه بعضی از اوصاف خطّ و مدلولات عبارات از جمله قرائت خلاف آن محسوب می توانست شد، و محتمل بود که یکی از اصحاب که راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام بوده اند کتاب مذکور را جمع و تألیف نموده، به نظر انور آن امام علیه الصلاة والسلام رسانیده باشد، و آن حضرت بعضی از آن را ملاحظه فرموده، یا آن که در اول یا آخر آن به خطّ مبارک چیزی قلمی فرموده باشند، دلالت بر صحتّ جمیع مضامین آن کتاب نکند، و به یکی از این دو جهت، آن کتاب به آن حضرت منسوب و به فقه الرضا معروف گردیده باشد، و یکی از علماء در بعض مؤلفات خود چیزی نقل کرده است که مؤید احتمال اخیر می تواند بود.

اما بنا بر آن که جمعی مدعی انتساب تألیف و خطّ به آن امام علیه الصلاة والسلام بودند، و خلفاً عن سلف به این نحو نقل و روایت می نمودند، کلب آستان علی بن ابی طالب، حسین صفوی، که پیوسته جویای آثار و اخبار شریفه ائمه اطهار - علیهم صلوات الله الملك الجبار - بود، به سبب انتساب نسخه مزبوره به آن امام ابرار، و اعتلا به رتبه این امتیاز و افتخار، شرف اندوز زیارت آن، و غنیمت شمار فوز ملاحظه آن گشته، خواهش فارسی شدن آن نمود؛ لهذا حقیر خاسر قاصر محمد باقر بن اسماعیل الحسينی به این شرف مشرف گردیده، نسخه شریفه مزبوره را فارسی نمود، تا همگی خواص و عوام از فیض آن تمتّع و بهره تام یابند. امید که مقبول درگاه خداوند عالمیان، و ثواب عمل به مضامین آن عاید به آن کلب آستان امیر مؤمنان گردد».

محقق مجلسی و ترویج صحیفه سجادیه

یکی از توفیقات بزرگ محقق مجلسی ترویج زبور آل محمد صلوات الله عليهم صحیفه سجادیه است. ایشان در اجازه به ملا محمد مقیم فرموده است: «ولأحوج المرئیین محمد تقی إجازة أعلى وأجلّ، مناولةً عن صاحب الزمان وخليفة الرحمان، الحجّة بن الحسن، عبّل الله تعالى فرجه، في الرؤيا الطويلة التي ظهرت صحتّها بوجوه شتى، منها اشتهاار الصحيفة بعد الحمول على يدي»^۱ و پس از گزارش مفصل رؤیای صادق خود که در آن صحیفه را از دست مبارک حضرت بقیة الله ارواحنا فداه دریافت کرده فرموده:

«وبعد أن فرغت من المقابلة شرع الناس في المقابلة عندي، وببركة إعطاء الحجّة عليه السلام صارت الصحيفة الكاملة في جميع البلاد كالشمس طالعة في كل بيت، وسيما في إصبهان، فإن أكثر الناس لهم الصحيفة المتعدّدة، وصار أكثرهم صلحاء وأهل الدعاء، وكثير منهم مستجابوا الدعوة. وهذه الآثار معجزة للصاحب عليه السلام، والذي أعطاني الله من العلوم بسبب الصحيفة لا أحصيها، وذلك من فضل الله علينا وعلى الناس»^۲ در روضة المتقين ضمن احوال متوكل بن عمير، گزارش رؤیای مزبور ذکر شده که

۱. الاجازات لجمع من الأعلام ص ۴۵.

۲. روضة المتقين ج ۱۴ ص ۴۲۲.

ترجمه آن بدین شرح است: من در اوایل بلوغ طالب بودم مرضات خداوندی را، و ساعی بودم در طلب رضای او، و مرا از ذکر جنابش قراری نبود؛ تا آن که دیدم در میان بیداری و خواب که صاحب الزمان صلوات الله علیه ایستاده در مسجد جامع قدیم که در اصفهان است... پس سلام کردم بر آن جناب، و قصد کردم که پای مبارکش را ببوسم. پس نگذاشت مرا، و گرفت مرا.

پس بوسیدم دست مبارکش را و پرسیدم از آن جناب مسائلی که مشکل شده بود بر من، که یکی از آنها این بود که من وسوسه داشتم در نماز خود، و می‌گفتم که آنها نیست به نحوی که از من خواسته‌اند، و من مشغول بودم به قضا، و میسر نبود برای من نماز شب، و سؤال کردم از شیخ خود شیخ بهائی علیه الرحمة از حکم آن، پس گفت: به جای آن یک نماز ظهر و عصر و مغرب به قصد نماز شب، و من چنین می‌کردم.

پس سؤال کردم از حجّت علیه السلام که من نماز شب بکنم؟ فرمود: نماز شب بکن، و به جای نیار مانند آن نماز مصنوعی که می‌کردی. و غیر اینها از مسائلی که در خاطر من ماند [پرسیدم]. آن‌گاه گفتم: ای مولای من! میسر نمی‌شود برای من که برسم به خدمت تو در هر وقتی، پس عطا کن به من کتابی که همیشه عمل کنم بر آن.

پس فرمود که: من عطا کردم به جهت تو کتابی به مولی محمد تاج. - و من در خواب او را می‌شناختم - پس فرمود: برو و بگیر آن کتاب را از او.

پس بیرون رفتم از در مسجدی که مقابل روی آن جناب بود به سمت دار بطیخ که محله‌ای است در اصفهان. پس چون رسیدم به آن شخص و مرا دید، گفت: تو را صاحب الامر فرستاده نزد من؟ گفتم: آری. پس بیرون آورد از بغل خود کتاب کهنه ای را. چون باز کردم آن را و ظاهر شد برای من که آن کتاب دعا است، بوسیدم آن را، و بر چشم خود گذاشتم، و برگشتم از نزد او، و متوجّه شدم به سوی صاحب الأمر علیه السلام، که بیدار شدم و آن کتاب با من نبود.

پس شروع کردم در تضرّع و گریه و ناله به جهت فوت آن کتاب، تا طلوع فجر.

پس چون فارغ شدم از نماز و تعقیب، و در دلم چنین افتاده بود که مولانا محمد همان شیخ بهائی است، و نامیدن حضرت او را به تاج، به جهت اشتهار اوست در میان علماء. پس چون رفتم به مدرس او که در جوار مسجد جامع بود، دیدم او را که مشغول است به مقابله صحیفه کامله و خواننده، سید صالح امیر ذوالفقار گلپایگانی [بود]. پس ساعتی نشستم تا فارغ شد از آن کار. و ظاهر آن بود که کلام ایشان در سند صحیفه بود، لکن به جهت غمی که بر من مستولی بود نفهمیدم سخن او و سخن ایشان را. و من گریه می‌کردم.

پس رفتم نزد شیخ و خواب خود را به او گفتم. و گریه می‌کردم به جهت فوات کتاب. پس شیخ گفت: بشارت باد تو را به علوم الهیه و معارف یقینیه و تمام آن چه همیشه می‌خواستی. و کان اکثر صحبتی مع الشيخ فی التصوف، و کان مائلاً إلیه.

پس قلبم ساکن نشد و بیرون رفتم با گریه و تفکّر. تا آن که در دلم افتاد که بروم به آن سمتی که در خواب به آن جا رفتم. پس چون رسیدم به محله دار بطیخ، پس دیدم مرد صالحی را که اسمش آقا حسن بود و ملقب به تاج.^۱ پس چون رسیدم به او و سلام کردم بر او، گفت: یا فلان! کتب وقفیه ای نزد من است که هر طلبه ای که از آن می‌گیرد عمل نمی‌کند به شروط وقف، و تو عمل می‌کنی به آن. بیا و نظر کن به این کتب، و هرچه را که محتاجی به آن بگیر. پس با او رفتم در کتابخانه او.

پس اوّل کتابی که به من داد کتابی بود که در خواب دیده بودم.

پس شروع کردم در گریه و ناله، و گفتم: مرا کفایت می‌کند. و در خاطر ندارم که

۱. تاج الدین حسن اصفهانی والد علامه فاضل هندی، و از شاگردان ملا حسنعلی تستری. در وقایع السنین ضمن وقایع ۱۰۹۸ آمده: «ملاً تاجا، والد ماجد فضیلت و کمالات پناه مولانا بهاء الدین مشهور به فاضل هندی، در هشتم رجب بعد از فوت آقا حسین [خوانساری] فوت شد. مرد طالب علمی بود، مشغول به مباحثه و مطالعه و تصحیح کتب حدیث، و به حال خود. قدس الله روحه».

خواب را برای او گفتم یا نه. و آمدم در نزد شیخ، و شروع کردم در مقابله با نسخه او که جدّ پدر او [شیخ شمس الدین جباعی] نوشته بود از نسخه شهید رحمه الله، و شهید رحمه الله نسخه خود را نوشته بود از نسخه عمید الرؤساء و ابن سکون، و مقابله کرده بود با نسخه ابن ادریس، بدون واسطه یا به یک واسطه.

و نسخه ای که حضرت صاحب الأمر علیه السلام به من عطا فرمود از خطّ شهید رحمه الله نوشته شده بود، و نهایت موافقت داشت با آن نسخه، حتی در نسخه ها که در حاشیه آن نوشته شده بود. و بعد از آن که فارغ شدم از مقابله، شروع کردند مردم در مقابله نزد من. و به برکت عطای حجّت علیه السلام گردید صحیفه کامله در بلاد مانند آفتاب طالع در هر خانه ای، و سیما در اصفهان؛ زیرا که برای اکثر مردم صحیفه های متعدده است، و اکثر ایشان صلحاء و اهل دعا شدند، و بسیاری از ایشان مستجاب الدعوة. و این آثار معجزه ای است از حضرت صاحب علیه السلام. و آن چه خداوند عطا فرمود به من از برکت صحیفه، احصای آن را نمی توانم بکنم.^۱

مولانا محمد تقی در آغاز شرح صحیفه خود نیز فرموده است:

«ولما كنت في عنفوان الشباب طالباً للقرب من الله تبارك وتعالى بالرياضات العظيمة والمجاهدات الشاقة، هداني الله تبارك وتعالى إليها بوعده الذي لا خلف له... بأن تشرّفت في الرؤيا الصادقة بخدمة خاتم الأوصياء ونور الأولياء، ثاني عشر خلفاء الله، المهدي، صلوات الله عليه، وسألت منه مسائل قد اشكلت علي، فأجابها.

ثمّ سألت منه كتاباً أعمل به؛ فأشار إليّ أن أذهب إلى رجل من أمثائه، وقال: إني أودعته إياها لك. فلما ذهبت إليه وأخذت منه وفتحته كان الصحيفة الكاملة، ولم تكن في هذه البلاد إلا نادرة، والحمد لله رب العالمين على أنه انتشرت هذه العظيمة العظمى في العالمين، وانتفع بها الخلائق في الآفاق أجمعين.

۱. روضة المتقين ج ۱۴ ص ۴۲۲ - ۴۱۹.

واشتغلتُ بعد الرؤيا بقرائتها وتلاوتها والتضرُّع والبكاء في آناء الليل وأطراف النهار، وأردتُ أن أشرحها بالفارسية لانتفاع العوام، وكتبت مقدمة في فضل الدعاء وآدابه وشروطه، وذكرت فيها الأخبار عن سيد الأبرار والأئمة الأطهار إلى أن فرغت منها. ثمَّ أشير إلىَّ في الرؤيا إلى هداية الخلائق ونشر العلوم الدينية من أحاديث الأئمة المرضية، والحمد لله رب العالمين على أن انتشر الأخبار في جميع الأقطار. ثمَّ أشير إلىَّ من حضرة سيّد المرسلين أن أشرح أحاديث أهل البيت، فالحمد لله على إتمامه، فإنّه صار وافياً كافياً شاملاً لجميع العلوم الدينية.

ثمَّ أشير إلىَّ في السعي إلى ما كنتُ أردتُه سابقاً وتأخّر للعوائق الكثيرة»^١.

محقق مجلسی در اجازة مبسوط خود به فرزندش علامه مجلسی فرموده است:

«ولى طريق أعلى من هذه الطرق، أخذتها عن مولانا ومولى الثقلين، صاحب الزمان وخليفة الرحمان، صلوات الله وسلامه عليه. فإني كنت في عنفوان الشباب طالباً أقرب الطرق إلى الله تبارك وتعالى بالرياضات والمجاهدات، فرأيت في الرؤيا بين النوم واليقظة مولانا صلوات الله عليه، وسألت عنه مسائل اشكلت عليّ.

وبعد سألته عنه كتاباً أعمل عليه، فأعطاني الصحيفة الكاملة. وانكشف عليّ منها علوماً كثيرة، وشاعت في الآفاق، حتى إنّه لا يوجد في بلادنا دار لا تكون فيها متعدّدة. وكذلك في النجف الأشرف قرأت الزيارة الجامعة الكبيرة على الحجّة صلوات الله عليه، فقال: نعمت الزيارة. فقلت: روى فداك! هذه زيارة جدك.

فقرّرتني، ولاطفني بملاطفات كثيرة، ووقع جميع ما بشرّني في تلك الرؤيا»^٢.

علامه مجلسی در الفرائد الطريفة فرموده است:

«تصدّي الوالد العلامة، قدّس الله رمسه، ونور ضريحه، لتصححها وترويجهما وإيضاح

١. شرح الصحيفة السجادية ص ٣٥ - ٣٤.

٢. الذكرى الالفية ج ٣ ص ١٣٠ - ١٢٩.

أسرارها وإفصاح أنوارها نحواً من خمسين سنة. فكان في كل سنة يكرّر مدارستها وممارستها، حتى تكثرت النسخ المصحّحة المضبوطة منها في جميع البلاد ونواحيها، بل لم تكن داراً إلا وفيها نسخ عديدة، بعد ما لا يكاد يوجد في بلدة واحدة منها.

وكانت هذه رشحة من رشحات فوائده وإفاضاته، وجدولاً من أنهار بحار عوائده وإفاداته. ولعمري لقد أحيا مزارع الحكمة حتى جرت أنهارها، وغرس في قلوب المؤمنين أشجار المعرفة حتى أينعت ثمارها.

فلما كان أوان مشييه، وحن له لقاء حبيبه، أراد أن يكتب عليها شرحاً يوضح غوامض أسرارها، ويكشف عن خبايا أستارها. فشرع في شرحين بلغة العرب والفرس لتعمّ المنافع وتشمل الفوائد؛ إذ كانت همته قدّس الله سرّه مقصورة على بسط الموائد ونشر العوائد، لكلّ غائب وشاهد. فكتب على دعوات قليلة شرحين شافيين، أدرج فيهما من كنوز المعارف الإلهية ودرر الحقائق الربانية ما لا يكاد يوجد مثلها في الكتب والرسائل، ولا يدرك إلاّ بإلهامه تعالى لا بالبراهين والدلائل؛ فلم يمهله الأجل لإتمامها، وجرى فيه مقادير الله قبل اختتامها، فمضى إلى عفو الله وغفرانه ورفع الله إلى فسخ جنانه. وكان قدّس الله روحه كثيراً يوصيني بإتمام مؤلفاته وإكمال مصنّفاته؛ فأردت أن أتمّ شرحيه، جارياً على ما جرى فيهما من البسط في البيان، بحسب الطاقة والإمكان.^١

علّامه در بحار الأنوار چندین طریق از پدر به صحیفه ذکر نموده، از جمله:

«يقول أفقر عباد الله الغنى محمد تقى بن مجلسى الأصفهاني، عفى عنهما بالنبي وآله: إنى أروى الصحيفة الكاملة عن مولانا ومولى الأنام سيدالساجدين على بن الحسين زين العابدين مناولة عن صاحب الزمان وخليفة الرحمان الحجّة بن الحسن عليهم السلام، بين النوم واليقظة، ورأيت كأني في الجامع العتيق باصبهان والمهدى صلوات الله عليه قائم، وسألت عنه مسائل أشكلت عليّ؛ فأجاب عنها، ثمّ سألت عنه عليه السلام كتاباً أعمل

١. الفرائد الطريفة ص ٥.

عليه، فأحالي بذلك الكتاب إلى رجل صالح، فلما أخذت منه كان الصحيفة. وبركة هذه الرؤيا انتشرت الصحيفة في الآفاق، بعد ما كان مطموس الأثر في هذه البلاد».

مولانا محمد تقى در پایان یکی از طرق خود نوشته است:

«والذى رأيت من أسانيد الصحيفة بغير هذه الأسانيد فهي أكثر من أن تحصى، ولا

شك لنا في أنها من سيد الساجدين.

أمّا من جهة الإسناد، فإنّها كالقرآن المجيد، وهي متواترة من طرق الزيدية أيضاً. وأمّا من حيث العبارة، فهي أظهر من أن يذكر؛ فهو كالقرآن المجيد في نهاية الفصاحة. وأمّا من جهة الإحاطة بالعلوم الإلهية، فهو أيضاً ظاهر لمن كان أدنى معرفة بالعلوم. والعمدة في ذلك أنى كنت في أوائل البلوغ أو قبله طالباً للقرب إلى الله بالتضرّع والابتهاج، فرأيت في الرؤيا صاحب الزمان وخليفة الرحمان صلوات الله عليه، وسألت عنه صلوات [الله عليه] مسائل أشكلت علىّ. ثمّ قلت: يا بن رسول الله! ما يتيسر لى ملازمتكم دائماً، أريد أن تعطينى كتاباً أعمل عليه.

(فقال صلوات الله عليه: بعثت إليك ذلك الكتاب، وهو عند مولانا محمد تاج؛ فرح وخذ منه. فودّعته صلوات الله عليه وذهبت لآخذ ممن أعطاه، وكأته كان معروفاً عندى. فلما وصلت إليه قال ذلك الرجل: بعثك صاحب الأمر إلىّ؟ فقلت: نعم، فأعطاني كتاباً، فأخذته ورجعت لألأزمه صلوات الله عليه. فانتبهت من النوم، ولم يكن معى. شرعت في التضرع والبكاء، فذهبت عند الشيخ بهاء الدين محمد رحمه الله، رأيته مشتغلاً بدرس الصحيفة. فلما تمّ القراءة عرضت عليه الواقعة وكنت أبكى، فقال: هذه واقعة لا يكون مثلها واقعة، واعطاء الكتاب عبارة عن إيتاء العلوم الربانية الحقيقية؛ لك البشرى أبد الآباد). فأعطاني صحيفة عتيقة. فلما انتهت وجدت تلك الصحيفة في كتب وقف المرحوم المرحوم المبرور آقا غدير، فأخذت وقرأتها على الشيخ بهاء الدين محمد، وكتبت صحيفتى من تلك الصحيفة، و قابلتها مراراً مع النسخة التي كتبها الشيخ شمس الدين محمد صاحب الكرامات جدّ أبى شيخنا بهاء الدين محمد، وقال: كتبت تلك

الصحيفة من نسخة بخطّ الشهيد، رضى الله عنه. وقال: كتبها من نسخة بخطّ السديدي، رحمه الله. وقال: كتبها من نسخة بخطّ علي بن السكون، وقابلتها مع النسخة التي كانت بخطّ عميد الرؤساء، ومع النسخة كانت بخطّ ابن إدريس.

وبركة مناولة صاحب الزمان، صلوات الله عليه، انتشرت نسخة الصحيفة في جميع بلاد الإسلام، سيّما إصفهان، فإنه شدّ بيت لا تكون الصحيفة فيه متعدّدة، وهذا الانتشار صار برهان صحة الرؤيا، والحمد لله ربّ العالمين على هذه النعمة الجليلة^١.

وقال في أوّل شرح الصحيفة:

«فلا بأس بأن نذكر بعض طرقنا إلى المشايخ الناقلين للصحيفة، وإن كانت إجازتنا أرفع الإجازات وأقواها؛ فإنها كانت بعنوان المناولة من المعصوم صلوات الله عليه الرؤيا التي ظهرت آثارها بحيث صارت معلومة أنّه كان من الصاحب صلوات الله عليه... ونرويها أيضاً بالمناولة عن شيخنا بهاء الدين محمد رضى الله عنه لصحيفته التي كانت بخطّ جدّ أبيه شمس الدين محمد العاملي صاحب الكرامات...»

وأما بعنوان الإجازة المتعارفة، فأخبرنا بها جماعة من الأصحاب،

منهم: الشيخ الأعظم، بل الوالد المعظم، شيخ الإسلام والمسلمين بهاء الملة والحقّ والدين محمّد، بقراءة السيد الأجلّ الأمير ذى الفقار الحسيني عليه ونحن نسمع... وأخبرنا بها الشيخ الأجلّ الأعظم، والوالد الأفخم، العالم الزاهد البدل عبدالله بن الحسين التستري رضى الله عنه، عن الشيخ الأجلّ نعمة الله ابن الشيخ الأجلّ أفضل علمائنا المتأخّرين لشهادة الشيخ زين الدين الشيخ شمس الدين محمد بن خاتون العاملي عن الشيخ نورالدين علي بن عبدالعالي...^٢.

١. بحار الأنوار ج ١٠٧ ص ٥٩ - ٦١.

٢. شرح الصحيفة السجادية ص ٣٩ - ٣٨.

۲۵۲

عن ابن شهر آشوب من سیر من سار عن شيخ محمد بن محمد بن هرون عن أبي عبد الله محمد بن هرون بن شهر آشوب من سيرة
 ابن شهر آشوب عن سيرة الطائفة عن الحسين بن عبد الله الغضائري عن أبي الفضل الشيباني عن الشريف
 الحسين بن محمد بن شيخ الطائفة عن جماعة من بني الحسين بن عبد الله بن محمد بن الحسن المعروف بابن الحسين بن محمد بن
 بن مطهر عن ابن شهر آشوب عن محمد بن مطهر عن ابن شهر آشوب عن الحسين بن عبد الله بن الحسن المعروف بابن الحسين بن محمد بن
 عن ابن أبي عمير عن محمد بن مطهر عن ابن شهر آشوب وبالاسناد السابق عن أبي الفضل الشيباني عن الحسين بن
 العباس الجعفي عن الحسين بن عبد الله الغضائري عن الحسين بن عبد الله بن الحسن المعروف بابن الحسين بن محمد بن
 عن ابن شهر آشوب عن الحسين بن مطهر عن ابن شهر آشوب عن الحسين بن عبد الله بن الحسن المعروف بابن الحسين بن محمد بن
 وطريقه نقلها عنه بإسناده إلى الحسين بن زيد والذي رواه من أسيد الصحيفة بطريقه هذه الاسناد
 أكثر من أن تحصى ولا شك لنا في أنها من سيرة السيد ابن شهر آشوب أما من جهة الإسناد فإنها كالأثر
 المجدد وهو متواتر من طرق الزيدية أيضا وأما من حيث العبارة فهي أظهر من أن يطعن بها ولو كان المراد من معرفة العلوم
 المجدد في نهاية الضمير وأما من جهة الإحاطة بالعلوم الالهية فهي أيضا ظاهر من أن كان له ادعى معرفة العلوم
 والعمرة في ذلك التي كنت في أوائل البلوغ أو قبلها طلبا للرب الذي نقل بالتحقيق والاهتمام في ذلك في أروا
 صاحب الزمان وخليفة الرحمن صلوات الله عليه وسألته من صلوات مسأله اشككت علي لم قلت ابن
 رسول الله ما يتسرى ملازمكم دائما اريد ان يعطيني كتابا بعمل عليه صلوات الله عليه وسلم ذلك الكتاب
 ما خلاصته فقلت لا وهو عندنا لا ما يخرجنا فوج وخدمنه فودعه ثم وذهب بعنت الكتاب
 كان معه فاعذني فلما وصلت اليه قال ذلك الرجل بعنت صاحب الامر في فعلت بغيره عطا في كتابا
 فاخذته ورجعت لا ازم من فانتجت من النور ولم يكن مني شئ في التصريح والسكا ولا هبت عند الشيخ
 بهذا الدين محمد بن راشد رايت متغلا بدرس الصحيفة فلما تم القراءة عصفت غيرة وانفجرت كنت ابي فقال
 هذه وانقر لا يكون مثلها وانقر واعطائك في عبارة عن ابي العنوم الزانية الصحيفة للراشد في ابي
 فاعطاني صحيفة عتيقة فلما انتهيت وجدت تلك الصحيفة في كتف وقعت المرحوم المروان فاعذري
 فاخذت وقراءتها على الشيخ بها الذي هو وطلبها حيا وكتب صحيفتي من تلك الصحيفة وان بلغها حيا
 مع النسوة التي كتبتها الشيخ نفس الدين محمد صاحب الامارات جد ان شيخنا بها الذي هو وكتب تلك الصحيفة
 من نسخة بخط الشهيد رضي الله عنه وقال كتبها من نسخة بخط السيد رضي الله عنه وقال كتبها من نسخة بخط علي
 بن السكوني وبلغها مع نسخة التي كانت بخط عبد الوارثا ومع نسخة التي كانت بخط ابن ادريس وميرت
 منا وكر صاحب الزمان صلوات الله عليه انتم من نسخة الصحيفة في جميع بلاد الاسلام سيما اصحابها
 فان شئت حيث لا يكون الصحيفة فيمكن متعددة وهذا الانتشار صبار رجال صحبة الروايات والجهل بين
 العالمين على هذه النسخة الجميلة والظاهر ان التسمية بزور آل محمد وانتشرت في ذلك في نسخة من نسخة
 محمد بن شهر آشوب المازندراني رضي الله عنه ان الزيدية الاشبالية خرجوا من ارضنا على ان داود بن موسى بن برم
 كدلت جرت الصحيفة من اهل السان سيد اساطير علي بن الحسين بن عبد الله بن الحسن المعروف بابن الحسين بن محمد بن
 ويحتمل ان تكون من نسخة من السان رسول الله صلى الله عليه واله لما كان الظهور على يد صلوات الله عليه
 صارت منسوبة اليه والمحدث من العالمين والصلوة على محمد وآله من العاصمين سلام الله عليهم

طريق روایت صحیفه سجادیه به خط محقق مجلسی

مؤلف گوید: از توفیقات الهی بر این حقیر دستیابی به نسخه خطی صحیفه کامله سجادیّه به خطّ مبارک شیخ شمس الدین محمد جباعی جدّ شیخ بهائی است که در ۸۵۱ آن را کتابت نموده است.^۱ وی بنا بر یادداشت نواده اش شیخ حسین بن عبد الصمد حارثی در آغاز همین نسخه، در ۸۲۲ متولّد و در ۸۸۶ وفات کرده است. این نسخه شریفه در اختیار شیخ بهائی علیه الرحمة بوده، و شاگردان وی بالأخص مولانا محمد تقی مجلسی از آن استنساخ کرده و نسخ دیگر را با آن مقابله کرده اند، و از این راه نسخ صحیفه منتشر گشته است.

علاّمه مولانا محمد باقر مجلسی رضوان الله علیه نسخه جباعی و نیز نسخه ای را که پدر بزرگوارش از آن استنساخ کرده در اختیار داشته است. قال رضوان الله علیه: «إنّ طرقي إلى الصحيفة السجادية صلوات الله علي من ألهما جمّة، وقد أوردتها في المجلد الخامس والعشرين من كتاب بحار الأنوار، وفي الفوائد الطريفة، مع غنائها لاشتهارها وفصاحتها وبلاغتها وعلو مضامينها عن الأسناد، ولنذكر هنا أعلاها وأوتقها. فأما من طريق الوجدادة فأبى وجدتها بخطّ والدي العلامة قدّس الله روحه، وقد نقلها من خطّ الشيخ صاحب الكرامات والمقامات شمس الدین محمد».^۲

وقال في البحار: «وأما سندنا إليه من طريق الوجدادة، فهو أبى وجدت النسخة التي بخطّ الشيخ السديد محمد بن علي بن حسن الجباعي جدّ الشيخ البهائي، وقد نقلها من خطّ الشيخ العلامة الشهيد محمد بن مكّي».^۳

۱. شیخ شمس الدین محمد بن علی جباعی حارثی همدانی صاحب مجامیع معروف، از شاگردان فقیه عارف احمد بن فهد حلّی است، و نسخ شایع صحیفه سجادیه به او خطّ مبارکش منتهی می شود. شهید ثانی در اجازه به نواده اش شیخ حسین بن عبدالصمد، از او چنین یاد کرده است: «الشیخ الزاهد العابد البدل صاحب الكرامات شمس الدین محمد العاملی». نقد الرجال ج ۴ ص ۱۸۶.

۲. الصحیفة السجادیة، آیه الله سید محمد باقر موحد ابطحی ص ۶۷۷.

۳. بحار الأنوار ج ۱۰۷ ص ۱۶۴. نظام الدین قرشی نسخه ای از صحیفه را که ابوالعالی خانیساری

علامه میر محمد حسین خاتون آبادی (نواده دختری علامه مجلسی) نیز این نسخه را در اختیار داشته است. قال فی مناقب الفضلاء:

«واعلم أنّ نسخ الصحيفة المشهورة الموجودة بين الناس مأخوذة من النسخة البهائية، وهي بخط جدّه العالم الزاهد صاحب الكرامات والمقامات، الشيخ محمد بن علي بن الحسن الجباعي، رضى الله عنهما؛ وكتب في آخرها أنّه نقلها من خطّ الشهيد، وهو نقله من خطّ السديدي، وهو الشيخ الفاضل الرشيد علي بن أحمد السديد، وهو نقله من خطّ علي بن السكون، وهو مؤلّف ديباجة الصحيفة المشهورة، والقائل لحدّثنا في مفتحتها أو الشيخ عميد الرؤساء هبة الله بن حامد رحمه الله تعالى على الخلاف المشهور في ذلك، والسند ينتهي اليهما معاً كما ذكرنا. وهذه النسخة البهائية كانت عند شيخنا البهائي رحمه الله، فاستنسخ والد جدّي المولى محمد تقى المجلسى طاب ثراه منها وكتب بخطّه الشريف منها نسخة وبالغ في تصحيحها؛ ثمّ أخذ في مباحثتها ومدارستها في أوقات التحصيل سيّما شهر رمضان؛ وجعلها منتشرة بين الناس؛ فاستنسخوا منها وكثرت النسخ بعد ما كانت مهجورة، وشاعت؛ وكانت كلّها مأخوذة من تلك النسخة البهائية بخطّ جدّه الزاهد؛ وكانت عنده حتّي من الله علىّ ويسرّها لي؛ فهي الان عندي»^۱.

گفتنی است که علامه آقا حسین خوانساری نیز همچون استادش محقق مجلسی در ترویج صحیفه سجادیه اهتمام داشته است. وی صحیفه را به فارسی ترجمه کرده و نسخ صحیفه را بر شاگردان قرائت و تصحیح نموده است.

او در ۱۰۸۸ به سید محمد باقر عاملی اصفهانی پیشنهاد جامع جدید عبّاسی اجازه روایت صحیفه را داده است.

در ۱۰۱۴ کتابت کرده با نسخه جباعی مقابله نموده. فهرست خطی مرکز احیاء ج ۳ ص ۴۱۹.
۱. علامه مجلسی فوائد و یادداشت های آغاز و انجام این نسخه را در بحار الأنوار نقل کرده است.

وعبادة الخاشعين لك وبقية المتوكلين عليك وتوكل المؤمنين عليك
 اللهم جعل رغبتي ومثلتي مثل رغبة اوليائك ومثلي مثل
 رغبة اوليائك واشتغلي بموكلات عملك لا انزل معي شأ من
 دينك تخافة احد من خلقك اللهم هذه حاجتي فاعظم فيها رغبتي واظهر
 فيها عذري ولقني فيها حبي وكن فيها جسدي اللهم من اصبح له نقه
 او رجاء غيرك فقد اصبحت وانت بقني ورجائي في الامور كلها فاقص لي
 بخبرها بما تجوزة وتختار من مضلات البفتن برحمتك ما ارحم الراحمين

وصلی اللہ علیہ وسلم رسول اللہ المصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم
 علی آلہ الطاهرین
 نقلت هذه الصحيفة من خط السج العالم احمد السديد رحمه الله
 وعليها خطه نقلت هذه الصحيفة من خط علي بن احمد السديد رحمه الله
 وعلى نسخة من احمد السديد ما صورته نقلت هذه الصحيفة من خط علي
 بن السكون وتبع الخط بها عن اقتضاء حسب الجهد الامان في عند النظر
 وحسنه البصر وذلك في شهر ذي الحجة سنة ثلاث واربعين وسنة

نقلت هذه الصحيفة من خط السج العالم احمد السديد رحمه الله
 وعليها خطه نقلت هذه الصحيفة من خط علي بن احمد السديد رحمه الله
 وعلى نسخة من احمد السديد ما صورته نقلت هذه الصحيفة من خط علي
 بن السكون وتبع الخط بها عن اقتضاء حسب الجهد الامان في عند النظر
 وحسنه البصر وذلك في شهر ذي الحجة سنة ثلاث واربعين وسنة

نقلت هذه الصحيفة من خط السج العالم احمد السديد رحمه الله
 وعليها خطه نقلت هذه الصحيفة من خط علي بن احمد السديد رحمه الله
 وعلى نسخة من احمد السديد ما صورته نقلت هذه الصحيفة من خط علي
 بن السكون وتبع الخط بها عن اقتضاء حسب الجهد الامان في عند النظر
 وحسنه البصر وذلك في شهر ذي الحجة سنة ثلاث واربعين وسنة

انجام صحيفه سجاديہ نسخه جباعی

صحیفہ کاملہ سجادتہ

انشار امام چهارم مولانا السجاد زین العابدین
علی بن الحسین علیهما السلام

کہ با کمال دقت تصحیح و بارہ نسخہ خطی نفیس مقابله و با نسخہ مصحح
بقلم مولانا محمد تقی علامہ مجلسی اول تطبیق با ترجمہ فارسی بم نواد
وانشمند شہیراقای (سید صدرالدین بلانعی) و مقدمہ نمود
استاد آقای سید محمد مشکوٰۃ و استدراک حضرت آیتہ
آقای سید شہاب الدین معروف بہ (آقا نجفی) مدظلہ العالی

از نشریات دارالکتب الاسلامیہ
شیخ محمد احمد ندوی
طهران - بازار سلطانی

حقوق چاپ و ترجمہ برای ناشر محفوظ است

محقق مجلسی و اجتهاد و تقلید

سؤال: شیخ مغفور مرحوم شیخ شهید در الفیه فرموده که: ثمّ المكلف بها الآن من الرعية صنفان: مجتهد ومقلّد. تا آنجا که: فمن لم يأخذ كما وصفناه فلا صلاة له.^۱

و اصولیین نیز بیان شروط اجتهاد و استخراج احکام از کتاب و سنت و قیاس و استدلال که واجب کفائی است در کتب خود کرده‌اند، و چندین سال است که مدار شرع و اعمال اهل ایمان و اسلام بر کتب فقهی است، و عمده علمای شیعه مجتهدان اند، مثل شیخ ابوالقاسم محقق و علامه و شیخ شهید و شیخ زین‌الدین علیهم الرحمة و غیر ایشان، و مع هذا از لسان گهربار ایشان استماع نمود که شیخ مرحوم بهاء الملة والدین اذعان اجتهاد من نمود، و فرمودند که هیچ شکی در اجتهاد تو نیست. و باز فرمودند که همین که خود قایلیم به اجتهاد خود کافی است. و مع هذا در لوامع صاحبقرانی مذمت آرا و مقایس و استحسان که آن نیز داخل قیاس است نموده‌اند، و مدار طریق استخراج و استنباط مجتهدین بر آنها است. و در اصول کلینی مذمت مطلق قیاس و تقلید واقع شده است، و تصدیق حقیقت اکثر اقوال فاضل استرآبادی و مولانا محمد امین که نفی اجتهاد و تقلید کرده است نموده‌اند. و در این ولا از مخدوم زادگی مولانا محمد باقر مسموع شد که آخوند جلیل القدر ابویام اعتقاد به اجتهاد و تقلید ندارد و خود را محدث می داند. پس چگونه سلسله عظیمه مجتهدین شیعه را - که قریب به ششصد و هفتصد سال است که مدار اعمال و عبادات و مناکحات و معاملات شیعیان

۱. الألفية والنقلية ص ۳۹.

اثنا عشر که اهل نجات‌اند به اجتهادات ایشان است، و میر ابوالفتح در رساله خود فرموده که مختار آن است که جایز است که تقلید کند عامی، مجتهد را در مسائل فرعی، و إلا ممکن نباشد او را عمل به آن مسائل، پس تکلیف مالایطاق لازم می‌آید - باطل دانسته، اعتماد به قول شخصی که سی سال است که از زمان او گذشته و فی الحقیقه نفی او این سلسله عظیمه را منجر به رأی و اجتهاد می‌شود کنند! و بر تقدیر صحت یکی از این دو طریق، آن ملاذی طریق وسط را که میانه افراط و تفریط است [اختیار کرده اند، چنان که در لوامع صاحبقرانی قلمی نموده اند.^۱ پس لازم می‌آید که این دو طریق که در طرفین وسط^۲] واقع شده داخل رذایل باشند... و بطلان طرفین ضلالت، و گمراهی آن کسانی که چندین سال است که به آنها عمل کرده اند و می‌کنند از مجتهدین و مقلدین و محدثین و تابعین لازم می‌آید.

جواب: معامله مجادله و معارضه میان مجتهدین از حدّ حصر بیرون است، از آن جمله نادر است که علامه در دو کتاب یک رأی داشته باشد، بلکه بسیار است که در یک صفحه چند رأی دارد. همچنین میان مجتهدین و محدثین همیشه مجادله بود و نفی

۱. «سی سال تقریباً قبل از این فاضل متبحّر مولانا محمد امین استرآبادی رحمه الله علیه مشغول مقابله و مطالعه اخبار ائمه معصومین شد، و مذمت آراء و مقایسه را مطالعه نمود، و طریقه اصحاب حضرات ائمه معصومین را دانست، فواید مدینه را نوشته به این بلاد فرستاد. اکثر اهل نجف و عتبات عالیات طریقه او را مستحسن دانستند و رجوع به اخبار نمودند. و الحق اکثر آن چه مولانا محمد امین گفته است حق است. محملاً طریق این ضعیف وسطی است ما بین افراط و تفریط... و مجملش آن است که از عالمی که عارف شده باشد به طریقه مرضیه اهل بیت سلام الله علیهم به کثرت مزاولت اخبار ایشان و جمع بین الأخبار ایشان تواند نمود، و عادل باشد، بلکه تارک دنیا، عمل به یافت او می‌توان کرد، بلکه واجب است عامی را عمل به یافت او کردن، و در این صورت عمل به قول او نکرده‌اند بلکه عمل بقول الله و قول الرسول و قول الائمة المعصومین صلوات علیهم کرده‌اند». لوامع صاحبقرانی ج ۱ ص ۴۸ - ۴۷.

۲. اضافات در نسخه مسؤولات خطی نبود. از نسخه چاپ شده در میراث اسلامی ایران اضافه شد.

یکدیگر می کردند، فی الحقیقه نفی معقول و مشروع نیست، و ایشان فرقه ناجیه اند، و همه مثاب اند، و نفی مجتهد مجتهد دیگر را به این برمی گردد که مظنون من این است که مراد خدا و رسول این است، و دیگری نیز همین می گوید، و گمان ندارم که ذی عقلی نفی اجتهاد کرده باشد، و نفی اجتهاد راجع به این می شود که عمل به بعضی از مستمسکات می توان گرد یا نه؟ مثلاً جمعی از علما عمل به استصحاب کرده اند و جمعی نکرده اند، جمعی عمل به خبر واحد کرده اند، جمعی نکرده اند، جمعی عمل به قیاس به طریق اولی کرده اند و جمعی نکرده اند. محدّثین یکجا آن آرای که اختلاف کرده اند ترک کرده اند، و در میان ایشان اختلاف بیشتر از مجتهدین است، و اختلاف در فروع در جمیع ادیان و مذاهب بوده است، و جمعی از محدّثین که می گویند یقیناً مذاهب مجتهدین باطل است نادان اند، و اصل این مسأله اجتهاد است، و همچنین بر عکس، و هیچ محقّقی نمی تواند گفت که من یقین دارم در حقیقت مذهب خود، و اگر گوید معنی یقین را نفهمیده است. پس جمعی که عمل به احادیث می کنند اولاً احادیث متضاده هست، و عمل به همه کردن محال است بی دغدغه، و احادیث در جمع بین الاحادیث نیز مختلف است، محدّثین صرف مثل قدما و از آن جمله ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی را اعتقاد آن است که به هر حدیث که مکلف عمل می نماید جایز است، و مع هذا خود ترجیح داده است و احادیثی را که به اعتقاد او اصحّ است در کافی ذکر کرده است، و اعتقادش این است که اگر کسی عمل به احادیث دیگر کند مثاب است. و مثل ابن بابویه به نحوی دیگر عمل کرده است، و بر آن نحو نیز احادیث وارد شده است. و بر تقدیر عمل به احادیث، بعضی از احادیث متواتره را عمل می کنند و غیر آن را طرح می کنند، و جمعی به حدیث مستفیض عمل می کنند با متواتر، و جمعی عمل به حدیث صحیح می کنند، و جمعی با صحیح موثّق را عمل می کنند، و برخی حسن را نیز عمل می کنند، و جمعی به همه عمل می کنند. و آنها که عمل می کنند هر کسی حدیثی را به نحوی می فهمد، و با این همه اختلاف که همه از آیات و احادیث به

هم رسیده هر طرفی را که عمل می کنند اجتهاد کرده اند، و اگر کسی گوید که مرا علم به هم می رسد، علم را نفهمیده است. پس ظاهر شد که همه اجتهاد می کنند، ولیکن مراتب اجتهادات و اصول آنها مختلف است. پس هرکه گوید که اجتهاد حرام است این نیز اجتهاد است، و مرادش بعضی از اجتهادات است. پس وسط آن است که همه مثاب اند و همه مجتهدند. و آنچه عمل این بنده است عمل به احادیثی است که علم به آن داشته باشیم یا ظنّ قریب به علم، و اجماع را عمل نمی کنیم بدون احادیث، و باقی مستمسکات طولی دارد، والله تعالی یعلم.

سؤال: این فقیر از مخدوم زاده مکرم استفسار نمود که قریب به سی سال است که مردمان عمل به حدیقه المتقین می کنند، هرگاه اعتماد به اجتهاد و تقلید نباشد چرا امر می فرمودند که عمل به آن کنند؟ فرمودند که ترجمه احادیث است، و عمل به او عمل به احادیث است. هرگاه چنین باشد چه فرق است میان حدیقه المتقین و جامع عباسی و سایر کتب فقهی، پس عمل به آنها نیز جایز باشد، چرا که آنها نیز مضمون احادیث خواهند بود. دیگر، بعد از پنجاه سال دیگر که ایشان باشند بعزّه الله تعالی عمل به حدیقه المتقین کردن جایز خواهد بود یا نه؟

دیگر، «قول المیت کاملیت» موافق حدیث است و اعتبار دارد یا نه؟ اگر حدیث باشد موافق حدیث چه می فرمایند در اقوال چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین.

جواب: فرقی که میان جامع عباسی و حدیقه است آن است که شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه را اعتقاد این بود که قول المیت کاملیت، و بنابر گفته خودش به گفته او عمل نمی توان کرد. و این فقیر عمل به احتیاط کرده ام، و احتیاط حکمش همیشه باقی است، و کسی خلاف در این نکرده است که عمل به احوط بهتر است در همه وقت و در همه حال. و «قول المیت کاملیت» حدیث نیست، ولیکن چنین گفته اند که در حال حیات مجتهد عمل به گفته او می توان کرد به اجماع، و بعد از وفات اجماع نیست، بلکه اجماع است که میت قول ندارد، و اگر توان کرد عمل به گفته که بکنند؟ با آن که

چندین هزار مجتهد بوده‌اند و اقاویل همه مختلف است، و ترجیح بعضی بر بعضی ترجیح بلا مرجح است. اما اگر عمل به گفته معصوم کنند معصومین صلوات الله علیهم نرده‌اند، و فرموده‌اند که عمل به گفته ما بکنید. و حق سبحانه و تعالی نیز فرموده است که عمل به گفته ایشان بکنیم. و غالب عمل با احتیاط است از اقاویل معصومین صلوات الله علیهم اجمعین. و با آن که عمل به همه حدیث توان کرد، احتیاط عمل به همه احادیث است، بلکه عمل به قرآن مجید و همه اخبار است. مثلاً غسل جمعه جمعی آن را واجب می‌دانند و جمعی مستحب، و مظنون بنده استحباب است، و این مضمون به موت زایل می‌شود، و عمل بر آن است که البته ترک نکند، و نیت وجوب و استحباب نکنند، بلکه قصد قربت کنند، و احتیاط به موت کس زایل نمی‌شود.

سؤال: مدار اکثر بلاد شیعه اثناعشری که اهل نجات از تمام عالم ایشان اند در عبادات و مناکحات و معاملات به اقوال مدرّسان و مفتیان و قضات است که ایشان نیز نزد طالب علمان از کتب فقها درس خوانده که اصلاً کتب حدیث نخوانده، و جمعی دیگر به مجرد سواد فارسی به جامع عباسی عمل می‌نمایند، و جمعی دیگر به مجرد شنیدن از پدران و معلّمان اکتفا می‌نمایند، و بر تقدیر آن که از چند نفر ایشان یکی عادل باشد محتمل است که از صد عادل ایشان یکی از مجتهد مسائل خود را اخذ نکرده باشد، و احتمال دارد که از چندین مجتهد یکی را علمای آن عصر اذعان کرده باشند، و با وجود اینها هرگاه اعتمادی بر اجتهاد و تقلید نباشد، و از فاضل عادل مسموع شد که مولانا محمد امین نفی علامه کرده، و بعضی از شاگردان او علامه را لعنت می‌کنند، و محدّث عادل که اجازه کتب حدیث گرفته باشد و همیشه درس حدیث گوید در این سواد اعظم قلیلی به هم رسد چه جای بلاد دیگر، و مدار مسائل بر اختلافات باشد، خصوصاً در اصل مطلب که اخذ ضروریات دین است؛ پس از زمان غیبت کبری تا ظهور حضرت صاحب الامر حق سبحانه و تعالی به چه حجّت خلق را مؤاخذه خواهد کرد؟ امید که به اضطرار و درماندگی ترحم نموده، معذب

نسازد، كما قال الله: «وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا»^۱.

جواب: قطع نظر از اخذ مسائل اکثر عالمیان فاسق اند و همه مستحق مؤاخذه هستند، چنانکه حق سبحانه و تعالی امر فرموده است که به طلب علم بروند و تحصیل نمایند و به خانه خود برگشته، ایشان را هدایت نمایند.

و چگونه عمل به جامع عباسی توان نمود و حال آن که مصنفش می گفت بعد از من به قول من عمل نمی توان کرد؟! ولیکن ممکن است که حق سبحانه و تعالی جهل جمعی را به تفضل خود بگذراند؛ چون عوام غالباً اعتقاد ایشان آن است که هرچه شیخ مرحوم فرموده قول خدا و رسول است، و این دقت ها را نفهمیده اند، اما جمعی که اینها را فهمیده اند اگر همه جا عمل به احتیاط کرده باشند، یا عالمی نزد ایشان باشد که گمان ایشان آن باشد که آن عالم مجتهد است یا مقلد مجتهد و بینند که مردمان همه به قول او عمل می کنند دور نیست که حق سبحانه و تعالی به تفضل خود ایشان را بگذراند. و اکثر عالمیان... اعمال قبیحه می کنند و مع هذا از فرقه ناجیه اند، و فایده اعتقادات حقّه آن است که عذاب ایشان بعضی در دنیا به مصائب و بلاها و فقر و فاقه مخفف شود، و پاره ای به عذاب قبر، و پاره ای در روز قیامت، و اگر بعضی را بسیاری از قبایح مانده باشد مرحمت الهی و شفاعت حضرات سیدالمرسلین و ائمه طاهرین و شیعیان دست گیری ایشان کند، و اگر نادری بماند و به جهنم روند از جهنم خلاص شوند و ابد الآباد در بهشت باشند.

به خلاف هفتاد و دو مذهب دیگر، که امید نجات نیست نسبت به ایشان، مگر بعضی از مستضعفین از مسلمانان، که امید هست نسبت به ایشان که بعد از چندین هزار سال خلاصی یابند بر قول بعضی، و بعضی این احتمال نمی دهند.

سؤال: هرگاه کسی فی الجملة وقوفی در سواد حدیث رسانیده، ربطی به عربیت

داشته باشد، و از کتب احادیث شیعه حدیثی که مشتمل باشد بر مواظب و نصایح ظاهراً داند که مخالفی با شرع ندارد جایز است که به آن عمل کند و از برای عوام که باعث هدایت ایشان باشد معافی آن را به قدر فهمیده خود بیان نمایند یا نه؟

دیگر، فضیلت و سیادت پناه میرزا محمد صادق بروجردی فرمودند: هرگاه ربطی به عربیت و حدیث داشته باشد و کتابی از کتب اربعه - خصوصاً من لا یحضره که مصنف آن تقریر نموده که میان من و خداست که آنچه در این کتاب جمع نموده‌ام حدیث رسول الله و ائمه هداست - با چند کتاب متعددّ مقابله نماید، خصوصاً وقتی که هر کتابی را از بلدی آورده باشند، می توان که از آن کتاب درس گفتن، و خود و دیگران به آن عمل نمایند؟ و فضیلت دستگاه مولانا ابوالحسن بیان نمودند که در بعضی از امور شرعی که از کثرت شهرت و تواتر به مرتبه رسیده است که شکی در حقیقت و صحت آن نمانده و نیست، چون وجوب نماز پنجگانه و صوم و زکات و حجّ و غسل جنابت و صیغه نکاح و تحریم زنا و لواطه و خمر و دزدی و ربا و خون ناحق و ظلم و کذب و مثل اینها، بدون استماع از مجتهد یا واسطه عادل عمل کردن جایز است و مجزی، بلکه امور مختلف فیه موقوف است به استماع از مجتهد بالأصله یا به واسطه و وسایط، مع عدالة الجميع، و إلا معاملات عالم بسیار مشکل می شود، خصوصاً در نکاح و غسل جنابت که آن موجب زنا و ناپاکی اولاد، و این موجب بطلان عبادات اکثر مسلمانان می شود، اگر اعتمادی به اینها و به اقوال مذکوره فوق بوده باشد یقین که اشاره به آن خواهند فرمود.

و دیگر، هرگاه عمل به اوامر مذکور مثل صیغه نکاح و سایر عقود معاملات از کسی که صیغه را آموخته باشد و معنی انشا را آموخته باشد بدون اخذ از عادل صحیح نباشد، اگر کسی مرتکب نواهی مثل قتل و زنا و غیره شود و گوید در ولایت ما مجتهد و محدث و عادل نبود و اعتماد به قول مردم نبود، گنه کار نخواهد بود.

جواب: خلافی نیست که هرچه از ضروریات دین است احتیاج به مجتهد نیست

چنان که در مثال‌ها بیان فرموده‌اند، اما فرق کردن میان اینها مشکل است، و همه کس این فرق را نمی‌داند، و معانی احادیث را بیان کردن مشکل است. مثلاً اگر شما در نصایح و مواعظ گویند که خدا [را] خوش نیاید که کسی شراب بخورد یا زنا و لواطه و امثال آنها کند، و وعده‌های عذاب فرموده است بر فعل این افعال، و همچنین بر ترک نماز، بر سبیل اجمال خوب است. و اگر بر سبیل تفصیل گویند، چنان که دیده‌اید که: «من ترك الصلاة متعمداً فقد كفر» و شما این حدیث را نقل کنید که حضرت سید المرسلین فرموده است که هر که عمداً ترک نماز کند کافر است. اولاً معلوم نیست که حضرت این حدیث را فرموده است؛ چون در کتب معتبره وارد نیست، و بر تقدیر صحت معلوم نیست که متعمداً به معنی مستحلاً است، یا مستخفاً، یا در برابر نسیان است، و بر هر سه حال، کفر چه معنی دارد؟ حاصل آن که بسیار خطیر است، و حق سبحانه و تعالی فرموده است که کیست ظالم تر از کسی که افترا بر خدا و رسول بندد. مثلاً اگر سید الفضلا سلمه الله تعالی بفرمایند معنی حدیثی را، خوب است؛ چون این حالت دارند بیانند که کدام معنی ظاهر است و کدام مخفی است، و هرچه ظاهر است بفرمایند و هرچه مخفی است تأمل و نیت [کذا، والظاهر تثبت] فرمایند خوب است؛ چون این حالت دارند که فهمیده و نفهمیده را فرق می‌تواند کرد، اما شما را انساب آن است که از لوامع صاحبقرانی نقل فرمایید که فلانی چنین گفته است، در این صورت دغدغه نیست، و در صور دیگر دغدغه بسیار هست. و این شکسته قریب به پنجاه سال است که سال‌ها خوانده‌ام و سال‌ها فکر کرده‌ام تا چنین شده‌ام که فی الجمله ربطی بهم رسیده است. و الحال ظاهر شد که اکثر متبحرین نمی‌دانستند...

آنچه بر بنده ظاهر شده است با خوف بسیار گفته‌ام مدلل، و می‌ترسم که عذاب به من از همه بیشتر باشد، با هزار چیز که ضم شده است. و کسی که متبحر باشد و تفکر کند در آنچه این بنده کرده‌ام می‌داند که چه کرده‌ام! (مسئولات، نسخه خطی).

محقق مجلسی و نماز جمعه

مولانا محمد تقی رساله ای در اثبات وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت تألیف کرده و در آن دویست حدیث بر اثبات مدعای خود نقل نموده است. فقیه محدث عارف ملاً محسن فیض کاشانی در زمان حیات مولانا محمد تقی، بخشی از رساله او را در کتاب شهاب ثاقب خود نقل کرده و نوشته است:

«قال الفقيه العارف محمد تقی بن مجلسی، أطال الله بقائه، في رسالة مبسوطه ألّفها في تحقيق هذه المسألة وإثبات الوجوب العيني من دون اشتراط اذن، وبلغ الكلام فيها غايته و تجاوز الحديث نهايته، بعد أن نقل فيها آياتاً منيرة، وأورد أخباراً كثيرة، وذكر وجوه دلالتها؛ فصار مجموع الأخبار مأتى حديث؛ فالذي يدلّ على الوجوب بصريحه من الصحاح والحسان والموثقات وغيرها أربعون حديثاً، والذي يدلّ بظاهره على الوجوب، خمسون حديثاً، والذي يدلّ على المشروعية في الجملة، أعمّ من أن يكون عينياً أو تخييرياً، تسعون حديثاً، والذي يدلّ بعمومه على وجوب الجمعة وفضلها عشرون حديثاً، ثمّ الذي يدلّ بصريحه على وجوب الجمعة إلى يوم القيامة حديثان، والذي يدلّ على عدم اشتراط الأذن بظاهرة ستة عشر حديثاً، بل أكثرها كذلك، كما مرّت الإشارة إليه في تضاعيف الفصول. وأكثرها أيضاً يدلّ على الوجوب العيني، كما أشير إليه.

فظهر من هذه الأخبار المتواترة... أن صلاة الجمعة واجبة على كلّ مسلم عدا ما استثنى. وليس في هذه الأخبار مع كثرتها تعرّض لشرط الإمام ولا من نصبه، ولا لاعتبار حضوره في إيجاب هذه الفريضة المعظمة؛ فكيف يليق بالمؤمن الذي يخاف الله

تبارک و تعالیٰ إذا سمع مواقع أمر الله ورسوله وأئمته، صلوات الله عليهم، وإيجابها على كل مسلم وعلى كل مؤمن وعلى كل عامل، أن يقصر في أمرها، ويتعلل بخلاف سلار وابن ادریس فيها، مع اتفاق كافة العلماء على وجوبها! وأمر الله تعالى ورسوله وأئمته صلوات الله عليهم أحق، ومراعاته أولى. فليحذر الذين يخالفون عن أمره أن تصيبهم فتنة أو يصيبهم عذاب أليم. انتهى كلامه سلمه الله تعالى. واستصوب قوله في هذه الرسالة وما ذهب إليه في هذه المسألة، السيدان الجليلان: السيد حسن القابني، وأمير محمد زمان المشهدي رحمهما الله واستحسنا، وقويّاه؛ كتبنا ذلك بخطّهما في آخر رسالته.^۱

تحقق مجلسی در لواضع فرموده است: «وجه ترك نماز جمعه همین بود که چون همیشه پادشاهان سنی بودند و خود می‌کردند یا منصوب ایشان، و شیعیان از روی تقیه نمی‌کردند یا با ایشان می‌کردند، تا آن که حق سبحانه و تعالی به فضل عمیم خود، پادشاهان صفویّه را - انار الله تبارک و تعالی برهانم - مؤید گردانید به ترویج دین مبین حضرات ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین، بعد از آن نماز جمعه را علانیه به جا آوردند. و اوّل کسی که به جا آورد شیخ نورالدین علی بن عبد العالی [کرکی] بود. شنیدم از ابوالبرکات و از جدّ خودم که چون شیخ علی به اصفهان آمدند، در مسجد جامع عتیق نماز جمعه به جا آوردند، تمام مسجد پر شد که دیگر جا نماند.

و بعد از او شیخ حسین بن عبدالصمد رحمه الله نماز جمعه به جا آوردند.

و بعد از او مولانا عبدالله طاب ثراه.

و بعد از او سیّد الفضلاء میر محمد باقر داماد، نور ضریحه.

و بعد از او شیخ بهاء الدین محمد قدّس سرّه به جا آوردند.

و در نجف اشرف مولانا احمد اردبیلی قدّس سرّه [اقامه] می‌کردند.

و در جبل عامل، شیخ حسن [صاحب معالم] و سیّد محمد [صاحب مدارک].

۱. الرسائل الفقهية، فیض کاشانی ص ۷۷ - ۷۵.

و در مشهد مقدس میر محمد زمان - أنار الله مراقدهم الزکیّة - به جا آوردند. مجملّاً به برکت ایشان رواج شرع شد، و بعد از آن ترک نشد، و امید است که این دولت ابد پیوندد، متّصل به ظهور حضرت صاحب الأمر صلوات الله علیه شود، و همیشه شعایر اسلام و ایمان بر پا باشد، بجاه محمّد و عترته الأقدسین»^۱.

محقق مجلسی و مسجد جمکران:

بنا بر نقل محقق ارجمند آقای حاج شیخ رسول جعفریان، عالم کامل علم الهدی کاشانی در یادداشتی، از زیارت مسجد جمکران به همراه پدر خود فیض کاشانی در سال ۱۰۸۰ یاد کرده و نوشته است: «حقیر فقیر شنیدم از والد مکرم روحی فداه که مولانا شیخ محمد بهاء الدین عاملی عطر الله مرّقه و مولانا حضرت علامی آخوند ملا محمد تقی مجلسی عطر الله مضجعه به این مکان مقدس مشرف می شدند».

قال صاحب المستدرک: «وجدت بخطّ الفاضل الآقا محمد علی بن الأستاذ البهبهانی فی ما علّقه علی کتاب نقد الرجال ما لفظه: الحسن بن مثله الجمکرانی، هو الذی أمره الإمام صاحب الزمان علیه السلام ببناء مسجد جمکران، وهی قرية علی فرسخ من قم، وكان ذلك الأمر شفاهاً فی ليلة الثلاثاء السابع عشر من شهر رمضان سنة ثلاث وتسعين وثلاثمائة فی موضع ذلك المسجد. وله قصّة طويلة حکاها الشيخ [الصدوق] فی کتاب مونس الحزین فی معرفة الدین والیقین، وقد تضمّنت معجزات عن الإمام علیه السلام، وقد وصفه الصدوق فیها بقوله: الشيخ العفیف الصالح حسن بن مثله الجمکرانی رحمة الله علیه. وفيها مدح ذلك المسجد جداً، وأمر للناس بأن یصلّوا فیها أربع رکعات: رکعتین لتحبّة المسجد، یقرأ فی کلّ منهما الحمد مرّة، وسورة التوحید سبع مرّات، والتسبیح فی الركوع والسجود سبع مرّات. ثمّ رکعتین صلاة صاحب الزمان علیه السلام، إلاّ أنه إذا

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۴ ص ۵۱۴.

وصل إلى «إيّاك نعبد وإيّاك نستعين» كرّرها مائة مرّة، ثمّ قرأ الحمد إلى آخرها، وإذا فرغ من الصلاة هلّل، ثمّ سيّح تسبيح الزهراء عليها السلام، ثمّ سجد وصلّى على محمد وآله مائة مرّة. قال الإمام عليه السلام: «من صلاّها فكأثما صلاّها في البيت العتيق».

قلت: الظاهر أنّه كان في الأصل سبعين [۳۷۳] فحرّف وكتب تسعين، لتأخّر التاريخ [۳۹۳] عن موت الصدوق [۳۸۱]، ولم أجد الكتاب في فهرس كتبه»^۱.

وقال في جنة المأوى: «نقلنا الخبر السابق من خطّ السيد المحدث الجليل السيد نعمّة الله الجزائري عن مجموعة نقله منه، ولكنّه كان بالفارسية»^۲.

مرحوم محمد تقی ارباب قمی حدیث مسجد جمکران را در تاریخ دارالایمان قم که در ۱۲۹۵ تحریر یافته است بدون ذکر سند آورده است. صفی الدین محمد بن محمد هاشم حسینی قمی نیز در خلاصه البلدان که در ۱۱۷۹ از تدوین آن فارغ شده آن را آورده، و صاحب أنوار المشعشعین آن را از خلاصه البلدان نقل کرده است.

همه نقل ها به ترجمه تاریخ قدیمی قم، که اصل آن تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی معاصر شیخ صدوق است منتهی می گردد. این کتاب در سال ۳۷۸ تدوین و در ۸۰۶ - ۸۰۵ توسط بهاءالدین حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی در بیست باب به فارسی ترجمه شده است.^۳

۱. مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۴۷.

۲. بحار الأنوار ج ۵۳ (الجنة المأوی) ص ۲۳۴ - ۲۳۳.

۳. کتاب مونس الحزین چنانچه در مناقب ابن شهر آشوب آمده از تألیفات شیخ محمد فتال نیشابوری از علمای قرن ششم است و در آثار صدوق کتابی به نام مونس الحزین ذکر نشده است. برخی احتمال داده اند که فتال از شیخ صدوق نقل کرده باشد، اما این در صورتی ممکن است که تاریخ حکایت ۲۹۳ باشد، و با تاریخ فوت صدوق (۳۸۱) سازگار است، و اخبار ایشان از زمان گذشته ایرادی ندارد. اما اگر ۳۹۳ باشد باید توجیه محدث نوری را قبول کرده و آن را به ۳۷۳ برگردانیم. رک: کتاب آینه اسرار، حسین کریمی قمی. لکن همه نقل ها از مونس الحزین به واسطه تاریخ قم است، و صاحب تاریخ قم مقدم بر فتال است و نمی تواند از مونس الحزین او نقل کند!

مقامات معنوی

«پایه فضل و رتبه کمال آن بزرگوار از آن برتر است که زبان کلیل قلم از علو آن حکایت تواند نمود، و قاصد سریع السیر اندیشه از آن وامانده تر است که در آن وادی مرحله تواند پیمود، و هرچه در فضایل آن علامه دوران مبالغه رود ناگفته بماند. بعد از اوان تحصیل مدتی در نجف اشرف در مقام مهدی علیه السلام به ریاضت مشغول شد، و در کسب اخلاق و تهذیب باطن به حدی کوشید که به تصوّف متّهم گردید، تعالی شأنه عن ذلك علواً کبیراً. و این فساد در اغلب بلاد هندوستان خاصّه بلده لکهنو بسیار شایع است به حدی که اگر کسی اندکی در تهذیب اخلاق کوشید و از مخربین شریعت سیّد المرسلین ﷺ یعنی از آن گرگانی که در لباس میشان اند عزلت گزید او را متّهم به تصوّف کرده، در نظر عوام کالأنعام مطعون و بدنام می سازند. سبحان الله! کار با ایشان است و نام با دیگران»^۱.

میر محمد صالح خاتون آبادی در حدائق نوشته است: «عالیجناب غفران مآب، استادی مولانا محمد باقر مجلسی قدس الله روحه الشریف، از او کرامات بسیار و امور عجیبه بی شمار، و خواب های غریب، و رؤیای صادقه مکرّر نقل می فرمود. وبالجمله، احوال او غریب و عجیب بوده، و از جانب حق تعالی مؤیّد و مسدّد بوده است»^۲.

۱. مرآت الأحوال جهان نما ج ۱ ص ۶۰.

۲. حدائق المقربین ص ۲۴۷.

مولانا محمد تقی مجلسی در لوامع صاحبقرانی بارها از مقامات عارفین و مقام فناء سخن به میان آورده و در یک مورد اشاره ای به مقامات خود نموده و فرموده است:

«امثال این سخنان از معصوم یا از جهت تعلیم امثال ماست از گناهکاران، و یا به تأویل بعیدی است که چون ایشان را مقاماتی چند هست که ملک مقرب و نبی مرسل در آن مقامات گنجایش ندارند، پس اگر به حسب مصالح عالمیان از آن مقام به مقام لله یا فی الله یا إلى الله درآیند خود را صاحب معصیت می دانند بالنسبه؛ که «حسنات الأبرار سیئات المقربین»... و این معنی را بنده تجربه کرده ام در مقامات پستی که امثال ماها را دست می دهد اگر از آنجا به زیر آییم به امر الهی بسیار است که می خواسته ام که خود را بکشم، دیگر عنایت الهی دستگیر می شد که چه فایده دارد کشتن چنین؟»^۱

در اینجا به نقل برخی از حکایات موثق در این زمینه می پردازیم.

۱. مأموریت از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام

خاتون آبادی در حدائق المقربین به نقل از بعضی از مؤلفات آن بزرگوار نوشته:

«به سفر عتبات عالیات رفته بودم. چون به نجف اشرف رسیدم ایام زمستان بود. عزم نمودم که زمستان را در آن مکان مقدس بگذرانم، مکاری را مرخص کردم و قصد اقامت نمودم. شبی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را خواب دیدم، و آن حضرت ملاطفات بسیار به من نمود، و فرمود که: در این جا توقف مکن، و روانه شو و به اصفهان برو، که وجود تو در آنجا انفع است. چون من شوق بسیار به خدمت و زیارت آن امام ابرار داشتم، مکرر مبالغه و استدعای رخصت اقامت نمودم. پس آن حضرت فرمود که: در این سال شاه عباس به رحمت الهی واصل می شود، و شاه صفی جلوس می کند، و فتنه ها رخ می نماید. باید که تو در اصفهان و متوجه

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۴ ص ۱۸۵.

هدایت خلق باشی. و تو می خواهی که تن تنها به درگاه خدا بیایی، و حق تعالی چنین مقدر کرده است که به برکت تو هفتاد هزار کس به درگاه او بیایند. باید که البته مراجعت نمایی. پس من بعد از این واقعه روانه شدم و به اصفهان آمدم، و این واقعه را به بعضی از مخصوصان خود نقل نمودم، و او به خدمت نواب رضوان مکان، که در آن ایام در مدرسه صفویه توقّف داشت عرض نمود.

چون ایام قلیلی گذشت خبر رسید که نواب خاقان گیتی ستان، در سفر مازندران به رحمت خداوند عالمیان واصل شده، و جلوس نواب رضوان مکان واقع شد.^۱

۲. تشرّف خدمت حضرات ائمه علیهم السلام

در آغاز شرح فارسی فقیهه، واقعه مشرّف شدن شارح اعلی الله مقامه خدمت حضرات خمسة النجباء و حضرت سیّد السجاد، سلام الله علیهم اجمعین، که به قلم مبارک خود در حشو کتاب نگاشته اند چنین آمده است:

«بدان که چون غرض از کتاب، اول رضای الهی بود، و بسیار خائف بودم، و بسیاری از فضلا مبالغه می نمودند، تا عاقبت حضرت سیّد المرسلین را و حضرت امیر المؤمنین و سیده نساء اهل الجنة اجمعین و سیّدی شباب اهل الجنة، و سیّد الساجدین سلام الله علیهم اجمعین را در واقعه طویلی دیدم، در حالی که بیماری عظیمی روی داده بود و اطباء مایوس شده بودند.

به برکت آن واقعه شفا یافتم و حضرت سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله [در خواب] چند چیزی عطا فرمودند از طعام و میوه بهشت. از آن جمله سه سیخ طلا که کباب بود و هر لذتی که تصوّر نکرده بودم در آن بود، و به هرکس می دادم چیزی کم نمی شد، و من به حضار مجلس می گفتم که من مکرر به شما نمی گفتم که طعام بهشت صد هزار

۱. حدائق المقربین ص ۲۴۶.

مزه دارد و هرچه می‌خورند عوض آن به هم می‌رسد؟! و میوه ای کرامت فرمودند شبیه به هندوانه، و از آن نیز می‌خوردم، و صد هزار مزه داشت، و به ایشان می‌گفتم و می‌دادم و ایشان ملتذ می‌شدند... و چون دأب بنده است که در هر مرتبه که در واقعه به خدمت یکی از حضرات معصومین، صلوات الله علیهم اجمعین، می‌رسم مدآحی ایشان به لسان حال می‌کنم و ایشان تصدیق می‌فرمایند؛ در این واقعه نیز عرض می‌نمودم که: توئی که مظهر کمالات الهی، توئی که مخزن اسرار الهی، و توئی که مقصودی از خلق کونین! و آن حضرت تصدیق می‌فرمودند. بعد از آن عرض نمودم که: یا رسول الله! اقرب طریق به جناب اقدس الهی کدام است؟ فرمودند که: آن چه می‌دانی. عرض کردم که: از کدام طریق بروم؟ فرمودند: به همین راهی که می‌روی.

و شفقت بسیاری از این شش معصوم به بنده خودشان واقع شد.

و بعد از صحت، شروع در روضه المتقین شد، و به اندک زمانی به اتمام رسید.

و باز شروع در این شرح [فارسی] شد، و تا غایت که قریب یک سال است، با اشغال بسیار، قریب به صد هزار بیت نوشته شده، و شرح صحیفه کامله و تفسیر مجمع البحرین نیز شروع شده است... و بر همه کس، إلا من شد، ظاهر است که این بنده، عمر عزیز را صرف این علم نمودم، و حال چنان شده است که هرکس سواد داشته باشد بر همه احادیث اطلاع تواند به هم رسانید. و در واقعه دیده‌ام که [این دو شرح] عالمگیر خواهد شد، که در جمیع بلاد و اهل ایمان منتشر شود... و من خود لا شیء ام، و هر چه از من واقع شده است از فضل الهی است، والحمد لله رب العالمین»^۱.

وقال رضوان الله عليه في روضة المتقين: «إني رأيت [أى الشيخ البهائي] في النوم وقال لي: لم لا تشتغل بشرح أحاديث أهل البيت عليهم السلام؟ فقلت له: هذا شأنكم، وأنتم أهله. فقال: مضى زماننا، واشتغل، واترك المباحثات سنة حتى يتم».

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۱ ص ۵ - ۳.

وكان بعد ذلك الرؤيا في بالي أن أشتغل بذلك، ولما كان هذا أمراً عظيماً ما كنت أجتراً عليه، حتى حصل لي مرض عظيم، ووصيتُ فيه، واشتغلتُ بالدعاء والتضرُّع إلى الله تعالى أن يغفر لي ويذهب بروحي. فأصابني حينئذٍ سنة، فرأيت سيدي شباب أهل الجنة أجمعين قدامي جالسين عندي، وسيّد الساجدين عليه السلام فوق رأسي جالساً، وأظهروا: 'إنا جئنا لشفائك'. وقال سيّد الساجدين عليه السلام: لا تطلب الموت؛ فإنَّ وجودك أنفع. فاتبعتُ من السنة، وذهب الوجع بالكلية، وحصل العرق.

ثمَّ حصلت لي سنة أخرى، فرأيت سيد الأنبياء والمرسلين وأشرف الخلائق أجمعين قائماً في بيتي، فأردت أن أقبل رجله، فلم يدعني، فشرعت في مدائحه... وهو ﷺ يتبسّم ويقول: كذلك أنا... ثمَّ قلت: يا رسول الله! أهدني لأقرب الطرق إلى الله تعالى. فقال ﷺ: هو ما تعلم. فقلت: يا رسول الله! بأي شيء أعمل؟ - وكان مرادى أن اشتغل بالرياضات للوصول إلى الله، أم بغيره ممّا يأمره ﷺ - فقال ﷺ: اعمل بما كنت تعمل. وكنت في هذه المقال إذ قال ﷺ: جاء علي وفاطمة صلوات الله عليهما إلى عبادتك.

فأخذني البكاء والنحيب، وقلت: أنا كلبهم، أيّ مقدار لي حتى تحيء ويحيئن إلى عبادتي؟ فانشقَّ جدار البيت، وظهر عليهما السلام. وللهشة انتبعتُ، فبكيْتُ كثيراً. ثمَّ حصلت لي سنة أخرى، فسمعت أن سيّد المرسلين ﷺ أرسل إليك من الجنة ثمرة، وكباباً منها... فانتبعتُ من ذلك الرؤيا، وأولتها بالعلم، وألهمتُ بأن أشتغل بشرح الأحاديث، فاشتغلتُ بذلك. ولما كانت الطلبة مشغولين بالدرس كنت أدغدغ في ترك الدروس بالكلية، ولكن حصل في التعطيلات التوفيق من المنعم الوهاب. وحسبتها كانت سنة، على ما قاله شيخنا البهائي رضى الله تعالى عنه.^٢

١. در اصل: وأظهر.

٢. روضة المتقين ج ١٤ ص ٢٣٦ - ٢٣٤.

۳. مکاشفه و صحت زیارت جامعه

«اما سند این شکسته چنین است که: بیست و هشت سال قبل از این،^۱ به شرف زیارت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مشرف شدم، و به خاطر فاطر رسید که فی الجمله ربطی به هم رسد، تا زیارتی با ربط به آن حضرت توانم کرد. مشغول ریاضت شاقه شدم، و اکثر ایام در مقام حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه می بودم که واقع است در خارج نجف اشرف. و بعد از ده روز تقریباً کشف حجب شد، و محبتی مرکب به هم رسید از محبت حق سبحانه و تعالی و محبت آن حضرت صلوات الله علیه. و شب ها پروانه وار بر دور روضه مقدسه می گشتم، و گاهی در رواق عمران می بودم، و روزها در مقام حضرت صاحب الامر، تا به مرتبه ای که می یافتم که اگر در آنجا می بودم، دو سه روزی بیشتر نبوده واصل می شدم.^۲ و با خود قرار داده بودم که در زمستان در نجف اشرف باشم، اگر بمانم. و مکاشفات بسیار رو داده بود، تا آن که شبی نشسته بودم در رواق عمران، سنه ای^۳ دست داد، و [دیدم که] گویا بر در روضه مقدسه عسکرین ام، و قبر آن حضرتین در نهایت ارتفاع و طول و عرض بود، و صندوق پوشی از مخمل سبز بر آن صندوق پوشانیده اند، و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه پشت بر صندوق داده اند، رو به درگاه. چون نظرم به حضرت افتاد، شروع نمودم در خواندن این زیارت جامعه، و در حفظ داشتم، تا جمیع را بر آن حضرت خواندم، و غرضم زیارت بود با مداحی

۱. حدود سال ۱۰۳۸.

۲. در حاشیه نسخه خطی کتابخانه ابن مسکویه این مطلب اضافه شده است: یعنی از حالت خود چنین می یافتم که اگر دو سه روز متصل در آستانه مقدسه می ماندم فوت می شدم از نهایت شوق؛ لهذا روزها به مقام حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه می رفتم.

۳. سنه به معنی خواب سبک و در اینجا مراد مکاشفه است.

حضرات. و چون تمام شد، حضرت فرمودند که: «نعمت الزیارة» خوب زیارتی است. عرض نمودم و اشاره کردم به قبر، که: زیارت جدّ شماست. حضرت تقریر فرمودند، و فرمودند که: داخل شو. بنده داخل شدم و میل به دست راست کرده، ایستادم. فرمودند که: پیش آ. عرض نمودم که: یا ابن رسول الله! می ترسم که مبدا از من ترک ادبی واقع شود و کافر شوم. فرمودند که: کافر نمی شوی، پیش آ. دو قدمی پیش رفتم و ایستادم. باز فرمودند که: پیش آ. و جلالت حضرت مانع بود، و اطاعت واجب، و در اضطراب بودم. حضرت فرمودند که: مترس و پیش آی. تا نزدیک رفتم، فرمودند: بنشین. نشستیم به دو زانو، با ارتعاش و اضطراب تمام. و توجهات بسیار فرمودند. و آن سنه برطرف شد، و آن عشق حضرت امیرالمؤمنین منقلب شد به عشق حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهما. و قبل از این واقعه، مفارقت را ممتنع می دانستم. و روزش یا روز بعد از آن، متوجه زیارت عسکرین صلوات الله علیهما شدم. و در آن رفتن و یک شب در روضه مقدّسه ماندن، فتوحات عظیمه دست داد، و هرچه در آن واقعه [و مکاشفه] دیده بودم همه واقع شد. و این بنده شک ندارم در آن که این زیارت از آن حضرت است...

و دأب این بنده این بود که هر روز آن زیارت را می خواندم، و مراد من زیارت همه [ائمہ علیهم السلام] بود. یک معصوم را به ترتیب مخاطب می ساختم و بقیه را به تبعیت او زیارت می کردم. و در واقعه طویل دیگر، حضرت امام رضا صلوات الله علیه تقریر این معنی [و روش] را با تحسین فرمودند.^۱

۴. مکاشفه و کشف حقایق قرآن کریم

«در اوایل طلب علوم، مشغول کتب تفسیر بودم، و مجمع البیان و کشاف و تفسیر

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۸ ص ۶۶۶ - ۶۶۴.

قاضی، با بسیاری از تفاسیر در نظر بود و مطالعه می‌کردم، با ریاضات شاقه، و می‌خواستم که از حقایق قرآنی بهره بیابم. در آن اثناء شبی سینه‌ای دست داد، حضرت سید المرسلین را در واقعه دیدم که نشسته است تنها، و بنده در خدمت اویم، به خاطر رسید که خوب تفکر نما در کمالات آن حضرت. هر چند ملاحظه بیشتر می‌نمودم، انوار آن حضرت در ترقی بود، به مرتبه‌ای که عالم را فرو گرفت، و من از دهشت آن واقعه بیدار شدم. به خاطر رسید که چون در اخبار وارد شده است که: «کان خلقه القرآن» باید تفکر در معانی قرآن کنم. شروع نمودم در تدبیر آیه‌ای که به آن رسیده بودم. شروع شد در کشف حقایق آن آیه، و هر چند تفکر می‌نمودم بیشتر ظاهر می‌شد، تا آن که علوم لا تحصی و لا تعدّ به یکبار ریخت، که اگر مدّت عمر، شرح شمه‌ای از آن کنم نتوانم. و همچنین هر آیه را که ملاحظه می‌نمودم فایض می‌شد علوم بسیار، و به عزّت حق سبحانه و تعالی قسم که اغراق نکرده‌ام»^۱.

۵. مکاشفه و پوشیدن لباس نورانی

«إني رأيت في أحيان المجاهدات في الطيف أنه جاء شخص نوراني، وكان معه ثوب نوراني، مكتوب عليه بالخط الأخضر جميع أحاديث أهل البيت، وكان الجلالة مكتوبة بماء الذهب، فأراد أن يلبسني. قلت: إني أريد الثوب الذي يكون كله مكتوباً عليه الجلالة، ولا ألبس هذا الثوب. فقال: على العبد أن يسمع كلام مولاه؛ ألبسه، والثوب الذي تريده قطع لك، وما خيط بعد. فأرانيه، وكان كما أردت، كان مكتوباً عليه كله الجلالة بماء الذهب. فلما لبسته انفتح عليّ معاني الأخبار ومشكلاته، ووقفني الله لترويج الأحاديث بعد ما كانت متروكة، والحمد لله على هذه النعماء»^۲.

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۱ ص ۱۲۳ - ۱۲۲.

۲. الذکری الالقیه للشیخ الطوسی ج ۳ (اجازه به علامه مجلسی) ص ۱۳۰ - ۱۲۹.

تألیفات

از محقق مجلسی «مصنّفات بسیار در صفحه روزگار به یادگار مانده است، و الی الآن تألیفات شریفه اش مقبول علمای عرب و عجم از هر دیار، و فتاوی او معمول به فضلالی فضایل شعار است، و غایت احتیاط را در هر باب مرعی فرموده است، و الحقّ کلام وحی نظامش در اعلی درجه منانت است»^۱.

قال جامع الرواة: «له تألیفات، منها: شرح عربی علی من لا یحضره الفقیه، و شرح فارسی علیه أيضاً، و کتاب حدیقة المتقین، و شرح علی بعض کتاب تهذیب الأحکام، و رسالة فی أفعال الحجّ، و رسالة الرضاع. أخبرنا بها ابنه الإمام الأجلّ محمد باقر عنه»^۲.
و فی أمل الآمل: «له کتب، منها: شرح الصحیفة، و حدیقة المتقین فارسیة، و شرح من لا یحضره الفقیه فارسی، و شرح آخر عربی، و رسالة فی الرضاع، و غیر ذلك»^۳.
قال صاحب الریاض: «ومن تألیفاته رسالة مختصرة بالفارسیة فی حقوق الوالدین رأیتها بخطّه فی بلدة بارفروش کان تاریخ فراغه فی شهر ذی الحجة سنة ستّ وأربعین

۱. مرآت الاحوال جهان نما ج ۱ ص ۶۱.

۲. جامع الرواة ج ۲ ص ۸۲.

۳. أمل الآمل ج ۲ ص ۲۵۲.

وَألف، وشرح على حديث همام في أوصاف المؤمن بالفارسية»^۱.
 در نجوم السماء آمده: ظاهراً تصنیف اکثر کتب آخوند علیه الرحمة در آخر عمرش واقع شده، چنان که از دیباچه کتاب روضة المتقين ظاهر می شود که در سن شصت سالگی به تصنیف آن پرداخته، و در مجلد آخر از کتاب مذکور گفته است که من زیاده از پنجاه سال در تحقیق احادیث حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم أجمعین صرف کرده ام، و اولاً کتب متداوله در علم کلام و اصول و فقه را قرائت نمودم، و هر آنچه علمای ما امامیه و غیر ایشان تصنیف کرده اند مطالعه کردم.^۲

تفصیل آثار مولانا محمد تقی مجلسی بدین شرح است:

۱. روضة المتقين في شرح أخبار الأئمة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين.
 «شرح مزج متوسط لمن لا يحضره الفقيه، مع بيان حال أسانيدہ والإشارة إلى صحة الحديث برواية الشيخ أو برواية الكليني لو لم يكن في رواية الفقيه صحيحاً...^۳ وينتهي إلى القضاء والأحكام. وشرح المشيخة في مجلد»^۴.
 این اثر در ۱۰۶۳ به اتمام رسیده و تاریخ اتمام آن «شرح الأحاديث» است. «روضة الهية» و «جامع أحاديث الأئمة المعصومين المطهرين» نیز تاریخ آغاز شرح است.^۵

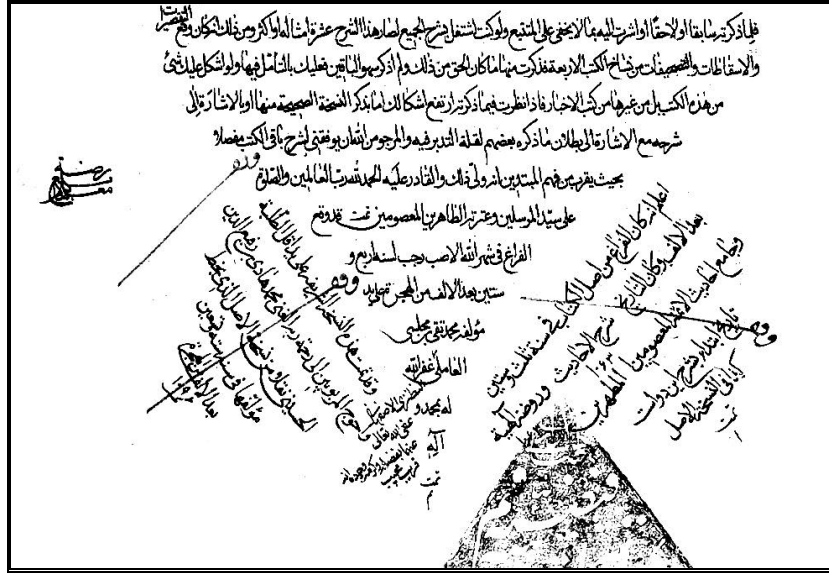
۱. رياض العلماء ج ۵ ص ۴۷.

۲. نجوم السماء ص ۶۲.

۳. در لوامع (ج ۲ ص ۲۷۴) آمده: «اغلاط شيخ رحمه الله زياده از حد است، که اگر نه حمل کنیم که از نسأخ واقع شده است اعتماد نمی توان نمود بر نقل او، و لیکن اکثر اوقات، اگر از شیخ به سبب کثرت تصنیف و اعتماد بر حفظ، غلطی از او واقع شود، همان خبر [را] از کلینی و من لا یحضر و غیر آن، حتی از استنبصار تصحیح می توان کرد، و بتوفیق الله تعالی همه را کرده ام در روضة المتقين».

۴. الذریعة ج ۱۱ ص ۳۰۲ - ۳۰۳.

۵. روضة المتقين به وسیله مرحومین حاج سید حسین موسوی کرمانی و حاج شیخ علی بنه اشتهااردی تصحیح و تحقیق و در ۱۳ جلد چاپ و منتشر شده است.



انجام روضة المتقين، نسخه خطی کتابخانه فیضیه

آغاز: «الحمد لله المتعالى بعزّ جلاله عن إدراك العالمين... أمّا بعد، فيقول المفتقر إلى رحمة ربه الغنى، محمد تقى بن على الملقب بالمجلسى عامله الله بفضلله الجلى والخفى: إله لما وقّفى الله تعالى بفضلله بعد معرفة كتابه المبين للتتبع أخبار سيّد المرسلين وعترته الطاهرين، وانتشر بلطفه آثارهم وأخبارهم بعد ما كادت تكون مهجورة، وملأت الآفاق بعد أن لم تكن شيئاً مذكوراً، سألتى جماعة من أخلاء الدين وطالبي مناهج اليقين أن أكتب لهم على أحاديث أهل البيت سلام الله عليهم شرحاً يكشف أستارها وإيضاحاً يظهر أسرارها؛ ولما رأيت هذا الخطب جليلاً، والفكر عليلاً والجسم كليلاً، كنت أقدم رجلاً وأوخر أخرى، إلى أن ألقى في روعى أنه وهن العظم منى واشتغل الرأس شيئاً، أشرفت على الستين ولم أحصل شيئاً، فاستخرت الله تعالى وشرعت في نيل مطلوبهم، لعله يكون لى زاداً فى المعاد، وذكراً بين العباد، لئلا ينسونى ويذكرونى بالدعاء والاستغفار بعد المهاجرة إلى دار القرار. ولما رأيت كتاب من لا يحضره الفقيه... مختصراً وافياً ومجموعاً كافياً، قد اشتمل من تهذيب الأحكام واستبصارها، وتبيين الشرائع ومداركها،

علی ما لا یحضره فقیه، ولا جمعه نبیه، استعنت من الله تعالی وشرعت فی ایضاحه علی
نهاية الإيجاز والاختصار، وفقاً لطباع أهل هذه الأعصار، وسميته بروضة المتقين».

بالتفضل لما كان من اهل وعيد من سائر العدل ذك ان من اهل بان لم يكن قابلاً للفضل وفضل على الدير ان
 روضه الدير من اهل عدل من الرتبة الفصل والضرب والعصب وامثالها وقررا كذا وعليهما والقصاص عليها
 والصلوات عليها ما يطعمه في الوضوء من غسل الدير او الغسل والمسه باليدن وهو نظير ومنه على وجهها باليد كما ذهب البعض
 الى انها من ان في واجب الخبير ايضا واجب وان كان الغصن ببعض الاجزاء مستحوا وكذلك في اليها ودلاست في الجواب
 حسنا قال عدل ولا يكتسب في الارض حرجا على الاشر والبطر والخيلاء انك لن تحرق الارض كبدك وتناطك في المشي وتبلغ
 الجبال تلك برد عتقت فادي على لا تتواضع او مع انك لن تقدر على شق الارض ولا البوع في الرغز الى الجبال فكيف تلبس
 الكثرة الذي هو دار الفرة والعظمة التوه ازاره ولا يقان برعلي بل يخصان بجناب تعديس او مع صلوة الارض والجمال فما في غاية
 التواضع من التواضع ومطعمان لكما قال عدل وان من الحجارة لما تنجر من الامهات اوكوا ومستواصعا ن بحيث نطا عليها كل ذلك التواضع
 ما تقدم من التواضع او مع الفرائض باعتبار تركها كان سيئة وتجه لا منها فالتجسين كما في التكب على المنكب عند بركتها اي كوض
 ربت وضالعت ومدتلك فكيف تجترى عليها وقال عدل اليوم تختم على افواههم بحيث لا يقدر ان يفتح الفم على الكلام فكذب الجوارح او تقبح
 واستعملها اي جميع جوارح فان ماذر بعضها وشكرها استعمالها بطر عدل تعال لي وما يوجب روضة مجنة وياك ان يراد الله
 تعالى كره عن ان يبلغ اليه احد عند معصيته اي لا تفعلها حتى لا يران فانك ان تتعلها يراك عليها البس من شيل لا تومن الا وانتم
 مسلمون لا وينفدك عند طاعتها الواجبة او الامم تكون من الحاسرين مطوق بالجلتين وحديث بقراءة القرآن والعمل بالخير من
 الاحكام والا تعال بمواظرة والارضا عن نواهيه ويدل على ان فهم القرآن حجة على غير المصوم ودا على كونه القائلين بان الالتم
 شيئا من القرآن وانما لهم صاحب العصمة مع قول عدل في كتاب انزل الله الكتاب مبارك ليدروا الآيات وليذكروا الالتم انما
 يتدرون القرآن بل لا يفهم شيئا منها الا الاصحون في العلم وهم الائمة صلوات الله عليهم والقول بان الالتم الفرق بينها حصة
 مع ان الاصح ايضا مثل القرآن فكيف يفهمون حكمها بها والتمجيد به اي ترك النعم لله وتوحيده واجب على كل مسلم ان ينظرها ويحفظها
 ويتدبرها وهذه النازلة الى العباد وعلهم تعاضد ولو حسين اية في الاحكام والاعراب في القادري القرآن العاقل بر اقرا وراق
 ان سألها ورادتها بل القرآن بصورة الجنة بل حاشا فحسب الترقى الحقا بقره والعمل كما فيها يترقى الى مراتب الجنة المعنى والصوت
 والصديقين المعصومين وهم الاوصياء فانهم صدقوا الانبياء كما ان الصدوقين قبل كل الناس صورة ومعنى والوصية طولها اظنا
 منها موضع الحجة وهو الفروض على الجوارح والتمتد سجي ان سألنا في باب الرضا اخذ الكتاب واحول ولاقوة في جميع الامور
 سيما في امام الكتاب الابانة العلي عن عمق المتكبرين العظيم عن ادراكهم او الالتم والاعظم ما سواه فانه الواجب انتم
 وما سواه عن النقصان والاحتياج بالامكان اللازم لهم ثم الجوز الثاني من الاجزاء الاربعة من كتاب من الاخصر الفقه
 وتم شرحه على ترتيب الهال كثره الاشتغال على يد اهل العلم الى جوارحه العتيق بقره على ملك الاصطفاي والرحمن والاهل الطبا
 ان يرتقى لولا ان وان يجلد خيرة ليم الدين والتمجيد ترتب العالمين والصلوة على محمد وال الطيبين الطاهرين سنة ثمان مائة



پایان یکی از مجلدات روضه المتقين به خط مبارک مؤلف

۲. شرح مشیخة الفقیه

از این اثر با عنوان طبقات الرجال نیز یاد شده؛ زیرا مؤلف در پایان کتاب ذیل دوازده طبقه به دسته بندی رجال حدیث پرداخته است.^۱

مولانا محمد تقی در پایان شرح خود تحت عنوان نصیحة نوشته است:

«اعلم أيّدك الله تعالى بتوفيقاته ووفقك للعمل بما يرضيه إني صرفتُ عمري في نقد أخبار سيد المرسلين والأئمة الطاهرين، صلوات الله عليهم، بعد ما قرأت الكتب المتداولة في الكلام والأصول والفقه، وطالعت كلّما صَنّفه أصحابنا وغيرهم إلا ما شدّ، وتفكرت في هذه المدّة المديدة التي تزيد على الخمسين سنة، ثمّ ذكرت لك لبّها وخلاصتها، وأشرت إلى ما لم أذكره من تحقيقات أصحابنا المتقدمين والمتأخرين.

فألتمس منكم، أيها الأخلاء في الدين والطالبون للصرّاط المستقيم! أنّه لو اطّلعتم على ما لا يوافق طباعكم؛ لأنسكم بكتب المتأخرين، أن لا تبادروه بالإنكار، بل تأملوا وتفكروا فيه مع أدلّتها التي ذكرناها، فإن وُفقكم الله تبارك وتعالى لعرفان الحقّ فعليكم به، وإن ظهر لكم خطأ منّي أو سهو في الإيرادات و العبارات، فلا تؤاخذوني به، فإن السهو والنيسان شئنة قديمة للإنسان؛ بل المستدعى منكم أن تتّموا علىّ بالإصلاح وترويح الكساد. واستدعى منكم في المطالب أن تتفكروا فيها وتعملوا بما رويته من وصية أمير المؤمنين وسيد العابدين بعد سيد المرسلين، من التوسّل إلى الله سبحانه بالتضرّع والدعاء، حتى يهديكم إلى الصراط المستقيم، ولا تنظروا إلى المشاهير بين العالمين والمشهورات من إفاضاتهم، بل عليكم باتّباع الحقّ؛ فإنه أولى بالاتباع و أحقّ بالافتداء. ولو قصرتُ أحياناً في تفسير بعض الأخبار وتبيين معضلاته، فلما ذكرته سابقاً أو لاحقاً أو أشرت إليه بما لا يخفى على المتنبّع.

ولو كنتُ أشتغل بشرح الجميع لصار هذا الشرح عشرة أمثاله أو أكثر، ومن ذلك أنه

۱. این اثر به عنوان جلد چهاردهم روضة المتقين به چاپ رسیده است.

كان وقع التقصيرات و الإسقاطات و التصحيفات من نساخ الكتب الأربعة، فذكرت منها ما كان الحق من ذلك، و لم أذكر سهو الباقيين؛ فعليك بالتأمل فيها.

ولو أشكل عليك شيء من هذه الكتب، بل من غيرها من كتب الأخبار، فإذا نظرت فيما ذكرته ارتفع إشكالك، إما بذكر النسخة الصحيحة منها، أو بالإشارة إلى شرحه مع الإشارة إلى بطلان ما ذكره بعضهم لقلة التدبر فيه»^۱.

۳. اللوامع القدسية^۲ یا لوامع صاحبقرانی، در شرح کتاب من لا یحضره الفقیه.

«فارسی، خرج منه الطهارة والصلاة والزكاة والحج والزيارات إلى آخر أبواب الحقوق وفروض الجوارح، في ثلاث مجلدات. فرغ منها في ۱۰۶۶ وبها يتم نصف الفقيه ثم كتب الربع الثالث من الفقيه من كتاب القضاء إلى آخر الكبائر... كتبه للشاه عباس الموسوي الصفوي، بعد عرضه الشرح العربي عليه، واستدعائه الشرح الفارسي»^۳.

مولانا در حاشیه شرح اخیر می نویسد: «از فوائد این دو شرح [عربی و فارسی فقیه] این است که: هر که [آنها را] داشته باشد عمل تواند کرد [به آن] در حیات و ممات این بنده؛ چون اکثر مطالب به نحوی واضح می شود که جای شبهه نمی ماند.

و در کتب حدیث تصحیفات بسیار شده بود و سهوها شده بود، همه تصحیح شد، بدون آن که اظهار غلط از کسی بکنم؛ چون دغدغه خبث می شود.

و نقد رجال و اسانید حدیث به نحوی شده است که اغلاط غالطین ظاهر شده است بی تسمیه، و تا کسی نهایت تبخر و تتبع نداشته باشد و نکرده باشد نمی یابد که من چه کرده‌ام... و بر همه کس، إلا من شد، ظاهر است که این بنده عمر عزیز را صرف این علم نمودم، و حال چنان شده است که هر کس سواد داشته باشد بر همه

۱. روضة المتقین ج ۱۴ ص ۵۰۶ - ۵۰۷.

۲. الاجازات ص ۲۷۷ (اجازه محقق مجلسی به سید عبدالحسین خاتون آبادی).

۳. الذریعة ج ۱۸ ص ۳۶۹.

احادیث اطلاع تواند به هم رسانید. و در واقعه دیده‌ام که [این دو شرح] عالمگیر خواهد شد که در جمیع بلاد و اهل ایمان منتشر شود... و من خود لا شیء ام، و هر چه از من واقع شده است از فضل الهی است، والحمد لله رب العالمین»^۱.

مولانا محمد تقی در آغاز این اثر پس از دیباچه زیبایی که به نوشته خود او، استعارات آن از دیگری است نوشته است:

«چون علم اخبار اهل بیت رسالت که مشکاة انوار علوم ربانی، و مخزن حکم و اسرار فرقانی‌اند، اشرف علوم حقیقه، و ارفع سعادات ابدیه است، و به جهت استیلائی سلاطین جور و ائمه ضلال، این علم شریف متروک و منسوخ گردیده بود، و سلف صالحان رضوان الله علیهم اجمعین از این جهت حل مشکلات و تبیین معضلات آن کما هو حقّه نکرده بودند، و این فقیر به رهنمونی هدایت بی‌غایت «یهدی الله لنوره من یشاء» بذل جهد خویشتن در احیاء مراسم و تبیین معالم آن به نحوی نمودم که اکنون بحمد الله ناسخ جمیع علوم گردیده، و اکثر علماء زمان متوجه ترویج و تحصیلش گردیده‌اند... و بسیاری از اخبار بود که هیچ یک از علما اِلی یومنا هذا پیرامون حلّش نگردیده، و پرده خفا از رخس نکشیده بودند، و حل اشکال و تفصیل اجمالش از خزانه «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء» نامزد این کمترین گمنام گردیده بود.

و چون جریان عین الحیوان زندگانی به اوایل خیابان عشر هفتم رسیده، ضعف و ناتوانی بر اکثر قوای بدنیه مستولی گردیده بود، براندیشیدم که مبدا بعد از انقضاء حیات مستعار، خورشید این علم حقایق انوار، در سحاب جهل مستور، و بر مثال سابق متروک و مهجور گردد؛ بنا بر این متوجه شرح اخبار و کشف استار از وجوه آثار آل اطهار سلام الله علیهم گردیده، کتاب مستطاب من لا یحضره الفقیه را که... از میان کتب حدیث، به اجتماع کثرت فواید و حسن اختصار ممتاز است، عنوان ساختم،

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۱ ص ۴.

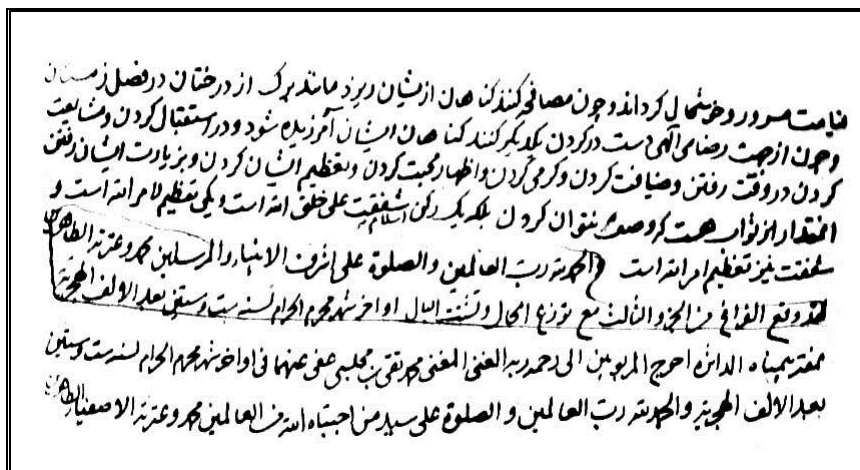
و اکثر احادیث اخبار مشکله کتب دیگر را به تقریبات مذکور ساخته، در غایت وضوح مشروح گردانیدم، و بحمد الله به مساعدت توفیقات یزدانی، و اقبال حضرت صاحبقرانی، بر وجه کمال به اتمام رسیده، مقبول طبایع خواص و عوام گردید... آن را تحفه مجلس سامی شاهی، و هدیه خزانه عامره ظلّ اللّهی گردانید، و بحمد الله تعالی... مقبول طبع اشرف ملازمان آستان کیوان پاسبان گردید... خورشید فرمان قضا جریان، و حکم نافذ واجب الإذعان از افق شهریاری و جهانداری ساطع و لامع گردید، که این فقیر کتاب مسطور را به فارسی ترجمه نمایم، و در ترجمه آن، این طریق مسلوک باشد که: أولاً حلّ تحت اللفظ عبارت حدیث نموده، بعد از طیّ آن، اختلافی که علماء سلف را در این باب شده مشروحاً بنویسم، و بعد از آن، آن چه این فقیر را در این مسأله به خاطر فاتر رسیده در سلک بیان منسلک سازم؛ و چون غرض کلی، انتفاع عموم خلائق است، فارسی آن را قریب به فهم ایراد نموده، متوجّه عبارات مغلق، و استعارات مشکل نگردم... حسب الأمر الأعلى متوجّه انفاذ فرمان والا نشان گردیدم، و چون از برکات توجّهات سلطانی و عنایات اعلی حضرت خاقانی، به این شغل گرمی، که مورث ازدیاد دعا گویی، و ثناخوانی نواب اشرف اعلی است سر افراز گردیدم، آن را به لوازم صاحب قرانی نامیدم. امید که این نام و این کتاب الی یوم القیام با دولت ابد قرین مقرون بوده باشد، بحدّ آله الطاهرین... و چون ذکر بعضی از امور قبل از شروع در مقصود ضرور بود، مصدر به مقدمه گردید، و مقدمه را مشتمل بر دوازده فایده گردانیدم. فایده اولی: در فضیلت علم و علماست... فایده دهم: در مذمت اجتهاد و آراء باطله است، فایده یازدهم: در اصطلاحات حدیث است...».

مجید علی کردن با بجز درست و بر ملازمت نمودن بر فراض و شرایع و حلال و حرام و امر و نهی آن و بر آنکه شبها را
 داری بنگارند و قرأت آن در شب و روزت بدستی که قرآن مجید عهد و همان و زمان واجب الاتباع خداوند
 عالمیان است اگر بادشاهی از بادشاهان دنیا فرمائی بتوفیر بد هفت آن زمان را در برابر خود خواهی گذرانی
 که سباده تصدیری از تو صادر شود در چیزی از آن این فرمان بادشاه بادشاهان است که بسوی خود خلافت
 پس بر مسلمانان واجب است که آنقدر هر روز بیجا آیه آنرا فکر کند و هرگز خزینه از خزائن الهی تا یک کسر آن خزینه را بر
 داری و هم مقدور است باشد از آن خزینه از جهت خود ضبط نماید و بدانکه درجات بهشت بعد از آن است
 پس چون روز قیامت می شود بتاری قرآن میگویند که بخوان و بالا و هر چه را خوانده است و آن عمل نموده است بخواند
 و بالا میرود و بعد از هم بران و صدیقان در جگه میبندند ترا در جبهه قاری قرآن خواهد بود که جمع را خوانده باشد
 و آن عمل نموده باشد هر چند در خاطر نداشته باشد و بر هر چه درین وصیت مذکور است احادیث بسیار
 وارد است بلکه مستوات است و در حدیث صحیح بلکه احادیث صحیح وارد است که آیات قرآن هفتده هزار آیه است
 و در روایتی هم ده هزار آیه است و هر را در قبور علمای شیعیان حضرت امیر مصعبین صلوات الله علیه خواهد
 شنود و در زمان حضرت صاحب الامیران قرآن را که تمام است و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه جمع کرده
 است و خواهد فرمود و شیعیان خصم که زندگیشان شریفتر بود موافق آن در حفظ خواهد داشت و این سخن
 نیز که معجزات آنحضرت و معجز قرآن خواهد بود اگر چه معجزات هر امیرالمؤمنین آنحضرت صلوات الله علیه اظهار نمودند و
 فرمود و اگر چه حضرت امیر مصعبین هم را داشتند و لیکن از خوف و مصالحتی دیگر اظهار نمینمودند و
 چون در زمان آنحضرت بود که الهی که در قرآن مجید فرموده است خوف نخواهد بود تقییر من نعم خواهد شد
 و آیه در سوره نور است که آن آیه نیز با جماع اهل بیت در شان آنحضرت و آیه رفع خوف اینست که و خدا آت
 الذین آمنوا و عملوا الصالحات یغفر لهم ذنوبهم و تعالی و عهده داده است جمعی را که ایمان حقیقی بخدا رسول
 آورده اند و عملی اعمال صالح را بجا آورده اند که البته خلافت خواهد داد ایشان را در زمین چنانکه پیشان را نیز خلا
 داد که همگرا باشد یا بنفیرانی را که ریاست دین و دنیا داده است یا کسی را که کلام کردانده است یا کسی را
 که لفظ خلافت در شان ایشان است مثل حضرت آدم و هرون و داود علیه السلام و هر آینه ممکن خواهد داد
 از جهت ایشان دین ایشان را که بر حق است و تعالی است و آن دین از ایشان نشود است و هر آینه ممکن خواهد
 فرمود خوف ایشان را با صفت و شیعیانند که همیشه خایفند در دنیا و بهر دو مضامین و محسوس و لغز خواهد
 همیشه این اندوه اطراف عالم حقی مذاهب باطله شیعیه مانند زیدیه و یمن اند و امامیه اثنی عشریه در خوفند
 و خوف ایشان در زمان آنحضرت را نخواهد شد و آنچه ترتب العالین و الصلوة علی سیدالانسان و المرسلین
 با فضل الاولیاء و آلهم و عتره الاصفیاء الطاهین نعمة ارحم الراحمین الی غیره بر نفسی هم تقی میبندد و تقی میبندد و تقی میبندد
 فی شهر رسول السنه است و سنن بعد الاثنا عشر من الحجج المقدره صلوات الله علیها و آله و صحبه
 علیهم السلام



پایان لوامع محقق مجلسی به خط مبارک او، نسخه کتابخانه مجلس

از کتاب لوامع نسخ خطی فراوانی موجود است. نسخه ای از آن را که ملاً حمید ابهری به نسخ و ثلث زیبا کتابت کرده، شاه سلطان حسین صفوی در ۱۱۳۰ بر دو امامزاده واجب التعظیم که در دارالسلطنه قزوین آسوده اند و حضرات پیغمبرانی که مدفن مشرف ایشان در جنب حرم دولتخانه قزوین است وقف کرده است.^۱



برگی از لوامع مجلسی اول به خط مبارک او، نسخه دکتر سید محمد باقر کتابی

کتاب لوامع در ۱۳۲۲ به خط نستعلیق و نسخ میرزا محمد علی اصفهانی کتابت و در ۱۳۳۱ به همت شیخ محمد حسین خوانساری اصفهانی و فرزندش جمال الدین خوانساری در مطبعه آقا میرزا علی اصغر در قطع رحلی چاپ سنگی شده است. شرح کتاب طهارت آن سالها قبل به وسیله کتابفروشی و چاپخانه برادران علمی (پامنار) با پاورقی و تصحیح زیر نظر دارالتصحیح والترجمة در ۱۰۳۱ صفحه چاپ حروفی شده است. چاپ غیر محققى نیز از آن با نفقه جناب خیر الحاج ابوالقاسم سالک تهرانی به وسیله انتشارات اسماعیلیان قم در ۸ جلد منتشر گردیده است.

۱. فهرست کتابخانه امام صادق علیه السلام قزوین ج ۱ ص ۲۱۹.

و در این فضل و فقه و تحقیق و تدقیق و مجرب و زهد و عبادت و فقه و حکم و عرفان و حکمت بکارگزاران این عالم بکارگزاران است از
 نصایف سیرت کس شرح البصیغه و دیگر حدیث المصنفین لاجل عمل المقلدین زبان فارسی و شرح من لایحظه الفیقه فارسی موسوم بعلوم
 قرآنی و عربی موسوم بروضة المصنفین و دیگر رساله در درضاع و رساله در در خلاصه طاهر فنی و دیگر کتاب الرجال و شرح شیخ و دیگر
 مضمونه را اصول کافی و دیگر شرح زیارت جامع جز شرح زیارت من لایحظه الفیقه و شرح حدیث بنام فی صفات المؤمن و شرح صحیح
 کاندل عربی و فارسی لکن نام در رساله در حج و کتابی در ذکر خوابهای عجیب خود و این فاضل بودنی در تفسیر روایاتی بود صفی
 علیه السلام است شرح مسائله و تفسیرات ایشان در کتب مذکوره مشروح است و بعضی از علمای ابرار گفته اند که از مردم در علوم فقه و
 تفسیر و حدیث در رجال سرآمدان این زمان و مشارالیه با سنیان بود و در مراتب ابر و عبادت و پرستشکاری و دور و ترک دنیا مای استقامت
 برتر که از شیخ شیخ بهمانی و مدت لغیر بر صفت و مجاہدت و تهذیب اخلاق و ترویج احادیث و قضای حوائج مسلمانان و در ابرار است
 که این اشغال و جمعی را بطریق مستقیم باز داشت جمعی کثیر از علمای اعلام مشاگرد و ایشان آنحضرت بودند و از بركات مجلس مبارک
 بر ائمه ارفعان باشند اینگونه اشغال همگرا می رانند و در رساله در مشاگردان مرقوم شده و در مقدمه مکرر زاننده و اینست که
 بوجود معصوم او و اعقابش جنفاص یافت تا در رساله کثیر از و به نام مجری در سن حضرت حضرت مسیح علی بن محمد است
 و کلمه شریفه صاحب علم و فقه از عالم داده تاریخ سال رحلت گشت. مزار فیض انارش در شهر اصفهان نزدیک باب خلی سیم
 جامع عتیق و محل استیجاب دعوات مولی و عتیق و خواجگاه فرزند سعادت محمدش صاحب کجارد و ادا سعادت نهادنش لایحظه صالح
 باز درانی و جمعی از آن خانواده اراده است و از جمله شیخ صاحب کجارد الانوار که در اجازه داده اند بهین والد بزرگوارش مجلسی
 اول است و انهم هم مشکوره در چند موقع اجازه که ملاحظه فرموده اند در حضرتش مرقوم فرموده اند محمد تقی بن مجلسی و در اجازه فرزند
 بزرگوارش صاحب کجارد الانوار قسم فرموده اند محمد تقی بن مجلسی العالمی النظری الاصفهانی بعضی از علمای نوشته اند ظاهر آن چنان
 بنامید که مجلسی منسوب یکی از فرزند اصفهان یا نظر باشد یا اینکه مقصود علی شاعر بوده و در شهر خوار و خلیس مجلسی میفرموده اند
 این روی او داد و ایچا دشمن مجلسی سرت یافتند بعضی جنات دیگر نیز نوشته اند
 والله تعالی اعلم و در شرح حال مجلسی اول باب است مضمونه
 کرده اند در این موقع بکنارش ان حاجت نیرود
 حرره العالی الامام العالی سید مرتضی
 غیاثی کاشانی مجلسی
 تعالی بوم جزیراً
 من الالاس
 الال شرف من
 الال فی
 در کتبه آقا سید مرتضی زید عمه
 بدستگیری آقا میر حسن انام یافت

پایان شرح حال مولانا محمد تقی به قلم سید مرتضی ثانی، پایان لوا مع چاپ سنگی

نبی بشتاب دهند و هر که رسد رهسیر کند حق سبحانه و تعالی میوای بهشت را در زمی او کند و هر که بر بند راه پویشاند او را از جاهای بهشت بر پیشانی
 او گرامه داشته باشند و او را جامه بد در آن الهی باشند تا یک شسته از آنجا باقی باشد و هر که برادر مؤمنش از بسیاری عیادت کند و دست مکان از جهت
 او دعا کند تا فارغ شود و بگوید که تو خوشحال بودی خوشتر از بهشت از برای تو و اگر زنی با او بدین سخن سبحانه و تعالی حوری او بر فراز فرستد که هرگز
 بصورت هر که او را دستر داشته باشد و اگر برادرش مدتی تجاری بد داشته باشد و از جهت او خدمتکاری بدست حق سبحانه و تعالی ولدان مملود و دیگر
 کند که خدمت او کند و اگر پادشاه رسوا کند در وقتی که از قبر برود آید تا آنکه از آنجا قهای بهشت از جهت او بیاورند و بر آن سوارش کنند و هر که در دنیا
 لطف کن چنان باشد که پیش او را از ولادت تا وفات داده باشد و الله که قضای حاجت مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی محبوب است از دو ماه
 روزی بی در پی روزه گرفتن و دو ماه را اعتکاف کردن در ایامی تبرک در مسجد اکرام و در صبح از عهد الله منقولست که حضرت امام جعفر صادق
 صلوات الله علیه فرمودند که در روز مؤمن شفاعت از بهشت دارد و در هر من کسی که سوز برادر مؤمن را از روی ترک بجزد حق سبحانه و تعالی
 فرستد بیافریند که از جهت ایشان استغفار کند تا در قیامت و هر که عزت او را به از حق سبحانه و تعالی خدمتکاران بهشت را بخت او بیاورد
 و هر که در وقت ملاقات برادر مؤمن خوشحال و خندان باشد و بشت کند از دیدن ایشان حق سبحانه و تعالی او را در روز قیامت مسرود
 خوشحال گردانند و چون مصافحه کنند با آن از ایشان ریزد مانند برک در رخسار و در فضل رستمان و چون از جهت رضای الهی دستگیر
 یابد که کندن آن آفریند شود و در سبقت کردن و در وقت رفتن و ضیافت کردن و در می کردن و اظهار محبت کردن و
 تقییم ایشان در باریت ایشان رفتن اینقدر است که وصف تو آنکه ذکر هر یک بر سلام شفقت علی خلق الله است و یکی تقییم لایزال

است و شفقت نیز تقییم امر الله است ثم بعد بمبدأ الدار الحی
 المریب نزل الی ربنا لعلی الخیر علی عیالنا فی اواخر
 شهر محرم الحرام سنه ثمان و ستمین بعد الایة
 الهجرة النبویة و الله رب العالمین و الصلوة علی سید
 اجیاء الله رب العالمین محمد
 و غیره الاصفی الطاهر

لعنة صدك لطمعة من شمر ذبا الحار لطبع صنو كتاب الطفا نعو و الصلوة هو
 الخالج شيخ محمد حنين فاف الله تعالى و انا الطيب جمال الدين في لانا الخالج
 محمد حنين فانا العبد الخائف من فضل المعقول الغفور الخالج بن فضل الخوشتاد
 من اطباء العجب الامتلاء و النابض النبوي و ان شاء الله تعالى
 لطبع المجلد الرابع وهو كتاب الحج سبعا و كان لطبع هذا الكتاب
 في سنة من الهجرة النبوية في المحرم من طهران



کتاب لوامع به وسیله محمد علی مشهور به خداوردی حافظ، به ترکی ترجمه شده است. مترجم در سال ۱۲۲۳ ق شروع به ترجمه کرده است. نسخه خطی جلد اول این کتاب که تا پایان طهارت را دربر دارد به شماره ۴۴۹ در ۳۶۰ برگ، و جلد دوم مشتمل بر کتاب الصلاة تا پایان کتاب الاعتکاف در ۴۸۶ برگ در کتابخانه مدرسه صدر اصفهان نگهداری می شود. این دو جلد را ابوالفتح بن محمد حسینی در سال ۱۱۳۴ از طرف ملا محمد ساکن مدرسه جدید سلطانی وقف کرده است.^۱

۱. فهرست نسخه های خطی کتابخانه مدرسه صدر بازار ج ۳ ص ۶۷۳.

۴. شرح زیارت جامعه کبیره.

بخشی از لوامع صاحبقرانی است که در روضات تحت عنوان مستقل ذکر شده^۱ و چندین بار نیز مستقلاً به چاپ رسیده است.^۲

۵. إحياء الاحادیث در شرح تهذیب الأحكام، به عربی.^۳

این کتاب در سال های ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ تألیف شده و تنها نسخه موجود از آن (نسخه خطّ مؤلف موجود در کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی) مشتمل بر کتاب جهاد و مکاسب و تجارت و نکاح است.

۱. روضات الجنات ج ۲ ص ۱۱۹.

۲. شرح مزبور در سال ۱۲۹۶ در هامش «حقائق الاسرار» آیه الله شیخ محمد تقی آقاجنّی اصفهانی با نام «أسرار الزيارة وبرهان الإنابة» چاپ سنگی شده. متأسفانه چند سال قبل انتشارات شمس الضحی در تهران آن را با عنوان «أسرار الزيارة وبرهان الإنابة» اثر آیه الله آقاجنّی اصفهانی، با مقدمه مفصّلی از آقای دکتر موسی نجفی در شرح احوال آقاجنّی، بدون تصحیح دقیق و با اغلاط فراوان چاپ کرد. پس از آن انتشارات مؤسسه امام خمینی قم نیز کتابی با نام «در حریم ولایت» از آیه الله آقاجنّی اصفهانی با تصحیح آقای تقی صوفی منتشر کرد که همان شرح مولانا محمد تقی مجلسی بر زیارت جامعه است، و البته در چاپ اخیر آقای صوفی، «أسرار الزيارة» عنوان باب اول کتاب قرار گرفته، و چند باب دیگر کتاب، ادامه شرح فارسی «من لایحضره الفقیه» است. شرح زیارت جامعه محقق مجلسی در سال ۱۳۷۳ش به وسیله حسینیه عمادزاده اصفهان به صورتی زیبا چاپ و منتشر شده که فاقد تصحیح و تحقیق شایسته است. یکی از اساتید مشهور قم نیز شرح زیارت جامعه را تصحیح و منتشر کرده است. ایشان برخی عبارات اصل کتاب را به قلم خود درآورده و برخی مطالب و جملات را نیز حذف کرده و یا تغییر داده، بدون این که در مقدمه اشاره ای به این کار کرده باشد. تصحیح کتاب نیز بر اساس نسخه معتبری صورت نگرفته است.

۳. الذریعة ج ۱ ص ۴۱۳.

كتابخانه عمومی آیت الله العظمی
مرعشی نجفی - قم



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على اشرف النبيين محمد وعترته الاصفياء الخيام المعصومين
 كتاب الجهاد وسيرة الائمة الطاهرة بالكتاب الجهاد بالفتح بمعنى المشقة او من الجهد بالضم والفتح بمعنى
 الوسع والطاقة وسرها بذل الوسع بالنفس وما يتوقف عليه من المال في محاربة الكفار والبيعة على وجه مخصوص
 السيرة الطيبة والامام هو المعصوم المناسب للجهاد او المعصوم الرئيس في الدين والدنيا ويشمل النبي وآله
 ايضا باستقلال الجهاد وتوضيحه اى وجوبه ويوجد في بعض النسخ الواو والظاهر انه من الشرح لان
 ووضوحه في الواو اخرا الخبر الاول ضعيف بوجه لكن الظاهر من الشرح في العدة الطابق الطائفة على العمل بارادته
 فانه ذكرتها انه من جملة الطائفة بما رادوا من حقون عبادات وغياب من كلوب ونوح بين دواج والسكر في وغيره من العبادات
 عن ائمتنا صلوات عليهم والتميز و لم يكن عليهم خلافه والظاهر انهم رادوا اخبارهم موافقة لآخر النسخات فانه قد رادوا
 عليها بل الذي يظهر منهم انهم لم يكن عليهم فرق بين دو القزازرة والسكر في مثلها كما نرا في قدرون اخبارنا الفاضلة لانهم قد رادوا
 اخبارهم غالبا الى سيد المرسلين صلوات عليهم والتميز في اخبارنا فانهم لا يرتضون الرجم لانهم يعلمون ان اخبارهم
 صلوات الله عليهم اخباره صلى الله عليه وآله بل هي كلام الله تعالى لانهم لا ينطقون عن الهوى والاراي والقياس في
 كثير مما يروون عنهم بل هي العبادات حتى يشتموا احدنا ويهدموا ائمتنا ووقع كثير او روى الصدوق في هذا الخبر من جهة
 بصحة جلاله ورواه الكليني عن الكوفي عند صلى الله عليه وآله ما هو بعينه ويدل على ان الغازي يثاب على المشقة
 التي تحق في الشروع بها استدلاله على وجوب المقدم بان لو لم يكن واجبه لما اطلب عليها وورد الواجبات
 المتواترة في الثواب على مقدمات الحج والزيارات وغيرها وقال الله تعالى ذلك بانتم لا تصيبهم ظمأ
 ولا نصب ولا حمص في سبيل الله الى الخوايات واجب بالجهاد ان يكون من باب التنقل اوله كانت
 يتابعهم الله تعالى كما هو القائل على المؤمنين اوله كانت خالصة وخرج في بعض النسخ بكلمة وفي بعضها بالجار وهو
 الظاهر لان التفرج بقدمي من غير انما في بعض غالباً بل مطردا اوله كانت كرسها ذمة يوم القيمة ايجاز كل كلمة
 بمنزلة قتل في سبيل الله عز وجل او يشهد لكل كلمة اصابتها انما جاهد في سبيله والاول الظاهر ٢ مرسل كما يصح
 لان ذكره لغة الاسلام بهذا السند وحكم بصحته والظاهر انما كان مستورا عندهم ولا جاز كما نرا في النسخ
 بصحة ائمتنا لراكان معلوما عندهم ووجه العلم عندهم كانت كثيرة مثل وجودها في الكتب المروية على الامة
 صلوات الله عليهم او في الكتب التي امروا بالعمل بها او كانت متكررة في كتب الاصول الاربعة والاصطلاح
 الذي ذكره المتأخرون لم يكن معناه عند القدماء كما يظهر من التسبع وهو حكم لغة الاسلام وليس للمؤمنين
 اخبار الكافي ومن لا يحضره العقيدة وان كالمثل لفرها او كثيرا بغير ان الصالحين عند المتأخرين وجعلوا الظاهر

بسم الله الرحمن الرحيم

بارتقا لفرها لائل
على الرجب كالمعنى

۶. شرح الصحيفة السجادية، به عربی.

مشمول بر شرح سند و سه دعای اول صحیفه.

قال فی المقدمة: «ولما كنت في عنفوان الشباب طالباً للقرب من الله تبارك وتعالى... تشرقت في الرؤيا الصادقة بخدمة خاتم الأوصياء ونور الأولياء، ثاني عشر خلفاء الله، المهدي، صلوات الله عليه، وسألت... منه كتاباً أعمل به؛ فأشار إليّ أن أذهب إلى رجل من أمثائه، وقال: إني أودعته إياها لك. فلما ذهبت إليه وإخذت منه وفتحتة كان الصحيفة الكاملة، ولم تكن في هذه البلاد إلا نادرة، والحمد لله رب العالمين على أنه انتشرت هذه العطية العظيمة في العالمين، وانتفع بها الخلائق في الآفاق أجمعين».

این شرح را محقق ارجمند جناب آقای شیخ علی فاضلی تصحیح کرده و در ۲۵۰ صفحه منتشر شده است.

۷. ریاض المؤمنین و حدائق المتقين و فقه الصالحين

به فارسی، در دوازده لمعه، مشتمل بر آداب و شرایط دعا و فضیلت ذکر و تحصیل علم، که به عنوان مقدمه شرح فارسی بر صحیفه سجادیه نگاشته شده است. مولانا محمد تقی در شرح عربی صحیفه نوشته است: «أردت أن أشرحها بالفارسية لانتفاع العوام، وكتبت مقدمة في فضل الدعاء وآدابه وشروطه، وذكرت فيها الأخبار عن سيد الأبرار والأئمة الأطهار صلوات الله عليهم، إلى أن فرغت منها»^۱. ایشان در بحث آداب دعا از شرح عربی مزبور نیز فرموده:

«ومن أراد الاستيفاء فليرجع إلى المقدمة التي ذكرناها في كتاب برأسه»^۲.

در آغاز ریاض المؤمنین چنین آمده است: «چون اقرب طرق و اسهل سبیل بندگان به سوی خداوندگار ایشان، راه دعاست، و بهترین ادعیه دعاهاهی است که منقول

۱. شرح الصحيفة السجادية ص ۳۴.

۲. همان ص ۹۵.

است از ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین، و بهترین آن دعاها از جهت لفظ و معنی، دعاهاى صحیفه کامله است... و چون مدتی بود که بعضی از طالبان سبیل هدایت و سالکان طریق احدیت، از این بی بضاعت، التماس می نمودند که شرحی بنویسم که بعضی از مشکلات او واضح شود، و برخی از حقایق و معارف که در او مضر است لامع گردد، و پاره ای از محتجبات اسرار قدس او لایح گردد، و این بنده عذر خود می گفتم که: این پایه نه مرتبه ای است که هر بی مایه ای به او تواند رسید، و این نه مقامی است که هر صاحب ذلتی ادراک آن توان کرد، و ایشان به ایمان مغلظه و اقسام مؤکده، از این بنده، ملتمس خود را مجدداً طلبیدند، و جواب عذر گفتند که: ما لا یدرک کله لا یترک کله. پس این بنده بعد از استخاره به کلام مجید ربّانی، و استمداد از ارواح مطهره و نفوس مقدسه انبیاء مرسلین و ائمه معصومین و اتقیاء مؤمنین، متوجه این شرح گردید. امیدوار از جناب حضرت واهب العطايا چنان است که این بنده را از واردات غیبی بهره مند گرداند، تا این شرح از معارف قدس خالی نباشد. و نامیدم او را به «ریاض المؤمنین و حدائق المتّقین و فقه الصالحین» إن شاء الله که معنی او با لفظ او موافق گردد، بالنبیّ و عترته المعصومین... و چون فضل دعا و کیفیت دعوات و خصوصیات دعاکنندگان و حالات دعا و امکانه و اوقات مسألت، اموری بودند مخفی، مقدمه ای مرتّب ساختیم در توضیح آنها.^۱

و در پایان لمعه یازدهم فرموده است: «آیات و احادیث در فضل اذکار زیاده از حد و حصر است ما شمه ای از آن را مذکور ساختیم تا این کتاب خالی نباشد از آنها... و چون بهترین اذکار تحصیل علوم دینیّه است و این کتاب مشحون است از آن، لمعه دوازدهم ختم کردیم در فضیلت علم و علما و آنچه ملحق است به آن». ریاض المؤمنین را آقای علی فاضلی در ۳۷۰ صفحه تصحیح و منتشر کرده است.

۱. ریاض المؤمنین ص ۴۲ - ۳۹.

فصل در آنهمه در بیان آنکه پیش از دعا کردن چه باید کرد و سبب استجابت دعا چه خواست و تاخیر استجابت دعا چه سبب است و باید کرد که سبب زیادتی برزت نشود و چه باید کرد که سبب کمبودی بر نماند و دعا مستجاب میشود و کدام مکاتیب است که دعا مستجاب میشود

بدانکه نقل شده از دیباچه شرح صحیفه کامله که عالم فاضل مولانا محمد تقی بن مولانا مجلسی اصفهانی نوشته سلمه الله تعالی و ابقاه مقدمه و در آن دوازده معنی است معنی اولی در ماهیت دعا بدانکه دعا در لغت عرب بمعنی خواندن است شخصی راورد اصطلاح طلبی است که شخصی بپست مرتبه کند از شخصی بلند مرتبه بنحو تضرع و زاری و در اینجا مراد طلب بنده است از خداوند که چیزهایی را که او قادر است بر ایصال آن به بنده و بنده قابلیت آنها داشته باشد بمعنی اینها در فضل دعاست از طریق عقل و نقل اما از عقل پس مخفی همانند که کمال مرتبه انسانی بکار داشتن

محمد مؤمن بن شمس الدین محمد اصفهانی،^۱ از معاصران محقق مجلسی، کتابی به نام *أنوار الضیاء* در باب دعا و اسم اعظم و آداب و اسباب استجاب دعا تألیف کرده که مشتمل بر مقدمه ای در چند ساطعه و دوازده فصل است.

وی در فصل دوازدهم کتاب خود، دیباچه شرح صحیفه کامله مولانا محمد تقی مجلسی را نقل کرده و نوشته است: «بدان که نقل شده از دیباچه شرح صحیفه کامله که عالم فاضل اورع ازهد، مولانا محمد تقی بن مولانا مجلسی اصفهانی نوشته، سلمه الله تعالی وأبقاه. مقدمه و در آن دوازده لمعه است...».

محمد مؤمن سپس ده لمعه از لمعات دوازده گانه کتاب مولانا محمد تقی را که در آداب و شرایط دعا است بتمامه نقل کرده است.^۲

۸. حدیقة المتّقین فی معرفة أحكام الدین لارتقاء معارج الیقین

«کتابه لأجل عمل المقلّدين إلى آخر مباحث الصیام... وکان فی أصحابنا من یجوّز العمل به فی جمیع الأزمان، بل یرجّحه علی سائر ما کتبه العلماء الأعیان فی هذه الشّأن؛ لغایة ما یراعی فیهِ من الاحتیاطات فی الفتاوی».^۳

تاریخ تصنیف حدیقه چنان که در مبحث صوم ذکر نموده سنه ۱۰۶۴ هجری است، و در آن کتاب پنج باب و خاتمه ای قرار داده است، لکن تا چهار باب که مشتمل بر احکام طهارت و نماز و زکات و روزه است، مشهور است، و باب پنجم و خاتمه کتاب در هیچ یک از نسخ مشهوره یافته نشد، شاید که به بیاض نرسیده باشد، لکن از بعض مؤمنین مسموع شد که باب پنجم آن که در احکام حجّ است نیز علی حده تدوین

۱. صاحب کتاب منبع العلوم فی کشف الغموم، و مجمع الدعوات.

۲. نسخه خطی *أنوار الضیاء* در کتابخانه موسوی شفقی در اصفهان موجود است. مطالب محقق مجلسی در شرح صحیفه فارسی را آقاجنّفی اصفهانی در کتاب *سبیل السالکین* و دلیل الداعین به نام خود آورده است. اثر مزبور در هامش کتاب *مجمع الدعوات* آقاجنّفی چاپ سنگی شده است.

۳. *روضات الجنات* ج ۲ ص ۱۲۰.

یافته است.^۱ فقیه بزرگ سید دلدارعلی نصیرآبادی (م: ۱۲۳۵)، از شاگردان علامه بحرالعلوم) شرحی بر باب الصوم و باب الزکاة آن نگاشته است.^۲
 علامه مجلسی نیز بر حدیقه پدر بزرگوار خود تعلیقه نگاشته و اختلاف فتاوی خود را در آن ذکر کرده است.

حکیم ملاً علی نوری در نامه به میرزای قمی نوشته است:

«خدمت فیض موهبت فخرالمحققین، ملاذ طلاب الیقین، قدوة الحکماء الإلهیین، محیی مراسم العرفاء المتشرّعیین الموحّدین، سندی و سیدی و سید الجمیع، آقائی آقا محمد بن آقا محمد رفیع [بیدآبادی] رفعه الله مع الأئمة الأطهرین علیهم السلام شرف اندوز گردیدم، و ایشان مکرّر به حقیر وصیّت می فرمودند که در زمان غیبت معصوم، به غیر از طریقه احتیاط، راه نجاتی متصور نیست، و به مقتضای حدیقه ملاذ الفقهاء، المولی الجلیل المؤید المنصور، مولانا محمد تقی مجلسی، طاب ثراه وجعل الجنة مثواه، باید عمل کرده باشی».^۳

۱. نجوم السماء ص ۶۲.

۲. همان ص ۳۷۳. قال فی إجازة ولده السيد محمد سلطان العلماء: «وأن یروی عتی ما برز مئی فی قالب التصنیف والتالیف من کتب ورسائل... منها: کتاب أساس الأصول... ومنها: شرح باب الزکاة و باب الصوم لکتاب حدیقه المتّقین من مصتفات شیخنا العلامة، مروّج أخبار الأئمة، قدوة المحدثین، زبدة المجتهدین، أوحد زمانه و فريد عصره، مولانا محمد تقی طاب ثراه، وقد التزمنا فيه ذکر الأقوال المختلفة بین الفقهاء الإمامیة مع ذکر کلّ ما یصلح لحجّیة کلّ واحد من تلك الأقوال، وإظهار ما ترجّح عندی منه، مع ذکر ما به الترجیح، وقد أدرجنا فيه بحسب مناسبة المقام کثیراً من المطالب النظریة العقلیة، وقد شرحنا شرطاً من الطهارة لذلك الكتاب علی ذلك المنوال، لکنّه لم یتمّ، وهو أوّل مصتفاتی التي اشتهرت بین الناس». ملحقات أوراق الذهب ج ۱ ص ۳۶۳ - ۳۶۲.

۳. قصص العلماء ص ۱۹۵.

این رساله ترفیع مطابق قرار معلوم که خود مندرج در مجله است
بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر در کافه
ملا محمد باقر خلیل
مدرسه
المتقی
بزرگ

در هر آب مطلق یا اگر است آه مطنون فبیر نسبت که آب مطلقا
خواه قبل از خواهر که در خواهر جاری و خواهر را که خواهر و
خواه نکر از که خواهر آه جاه بلافات نجاست نجاست شود یادام
که متغیر شود به نجاست و هرگاه که نجاست شود به تغیر به هیچ طوری یک
نمیشود که زوال تغیر و بعضی صورتها یا امر از قبلی از آن بسیار
از آب طلا که کثیف که مستهمل شود در آن که در صورت
اعتبار است که حکم نجاست از آن زایل میشود و جمیع امور است
که واقع شده است در اخبار حضرت اهل بیت علیهم السلام از امثال
ملاحظه که آب و نجاست در هر دو در هر دو است برنجاست
اما احتیاطا عظیم در حال احتیاط است که متابعت مشهور نماید
و ملاحظه امور است که بعد از این به تفصیل مذکور میشود بنا بر قول
نجاست نمایند و الله تعالی بعلم که در هر دو آب با آب آه
صحاب ما رضوان الله علیهم جمعین فرمودند که آب باران از
وقت نشاء حکم آب جاری دارد و بعضی گفته اند که در وقت جریا
حکم آب جاری دارد و عبارات اکثر مشوش است و معلوم نمیشود
که آب حکم در کجا است این مسئله محتاج است به تفصیل و تبیین بواسطه
بیان محل نزاع و ترجیح احد القولین بر دیگری پس اولاً باید دانست
که آن جایی که آب غساله تا از آن جدا نتوان کرد در مثل زمین و آب
هرگاه نجاست شود بر کس آب از کجای آن بنا بر مذمت هر دو میان علما



منقول

آغاز نسخه ای از حدیقه المتقین

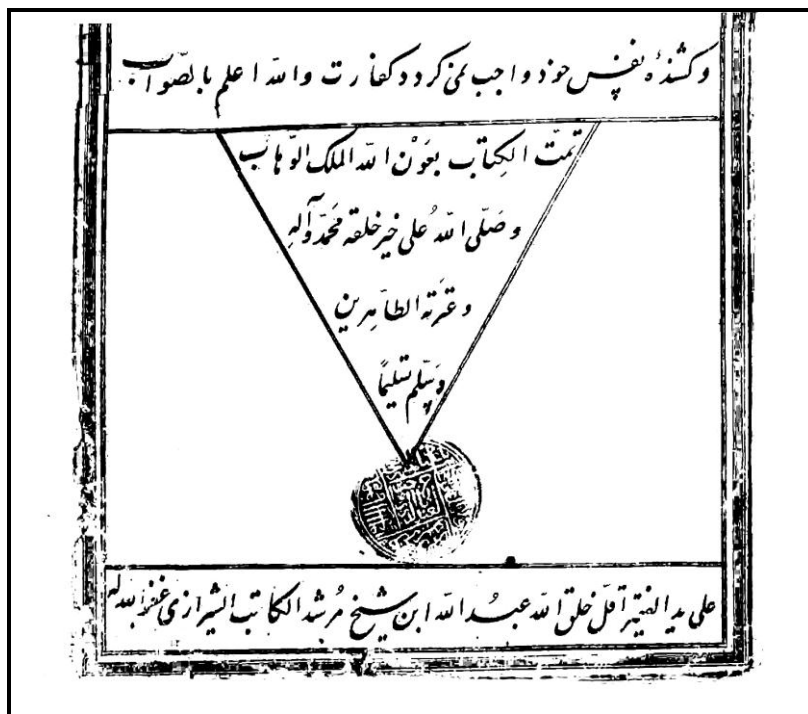
نشود اگر چه احوط آنست که در هر دو صورت بی عذری بر هم نزنند
 بجز اگر هر دو واقع ساخته باشد و آراعه کند که بیرون آید
 بی عذری بر هم نزنند پس اگر هر دو واقع ساخته باشد و آراعه
 کند که بیرون آید بی عذری با کراهت و اگر عذری هم برسد
 کراهت ندارد بیرون آمدن پیش از اتمام دو روز و چون تمام
 دو روز بوسیتم واجب میشود مگر عذری باشد که نتواند در مسجد
 بود مثل حیض و نفاس و خوف ظالمی و سبوح که در این صور مطلقا
 بیرون می آید و لا ز صیغیت و لیکن مستحبات قضا و اگر شرط نکرده
 باشد و مثال این عذر ها هم رسد پس آنچه سه روز یا بیشتر شده است
 صحیح است و مطلقا قضا میکند نذر نوال عذری و آله را از
 سبب نکرده و اگر شرط نکرده جایز نیست بی عذری واجب بر هم نزنند
 و مکروه است سنت را بر هم نزنند پیش از تسه روزا از ابتداء شب
 سیم واجب میشود ترک حرمت و مشهور آنست که نذر غیر معتبر حکم
 سنت دارد و احوط آنست که مطلقا بر هم نزنند اگر جماع کند کفاره
 بدهد حرامی سبوح و شری و سایر محرمات غیر از جماع سبب بطلان
 اعتکاف نمیشود و کفاره با آنها واجب نمیشود و در بطلان با آنها
 و کفان خلاف احوط اتمامت و استمنا اگر در شب واقع شود
 و اگر در روز اعتکاف باطل میکند بی عذر و کفان میدهد
 تمت الکتاب بخوانی الملائق ان جانیه بوکره انک نذرتا سینه صفره لظفره شیعی
 سلسله شایسته میباید که بجز یک بجز یک المیزان الحیره الیه حبه لکم فی جنتا استا اننا
 نخذلکم و نکره من کلنا ان کلنا یحیی انما عین علیما و کفایت غیر از کفایت است
 طاب ثبوت و جود کفره صریحاً خدا بر من علیاً و انما
 الله صانع عین الله لا اله الا الله غفر الله له و لوالیه
 و اجرت لکم و انکم کما فی صحت و انما
 نابتد و علی عین و انما

از حدیقه نسخ خطی فراوانی موجود است و در ۱۲۶۵ در هند چاپ شده است.^۱ یک نسخه از آن، مشتمل بر طهارت تا پایان باب چهارم در احکام روزه، که به وسیله عزیز الله بن مولی محمد تقی مجلسی در ۳ صفر ۱۱۴۴ ق در بندر سورت در ۱۸۷ ص کتابت و مقابله شده، در کتابخانه ابن مسکویه اصفهان موجود است. یک نسخه از این کتاب نزد عالم ربّانی و صاحب کرامات مرحوم آقا سید زین العابدین طباطبائی ابرقوئی وجود داشته است. فرزند محترم ایشان جناب آقای حاج سید صادق طباطبائی حکایت جالبی درباره آن بدین شرح نقل فرموده است:

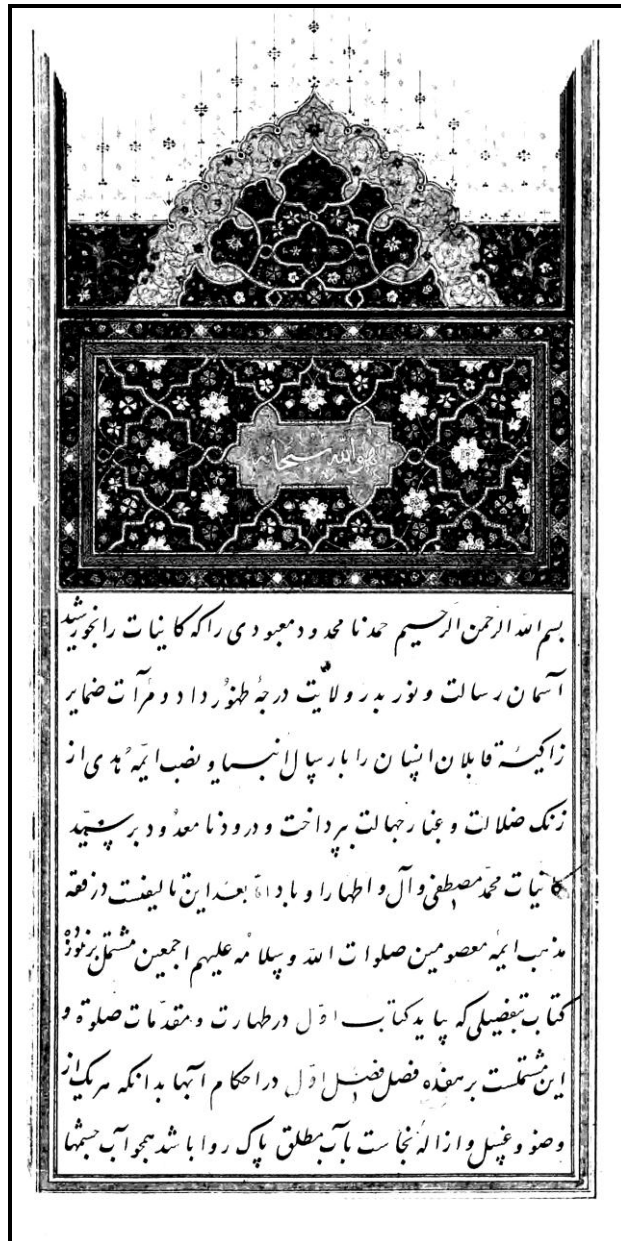
عالم بزرگوار و صاحب انفاس قدسیه، مرحوم حاج سید عبدالحسین میرلوحی یزد آبادی که پدرم علاقه خاصی به ایشان داشت، با فرزند ارشد خود جناب حجة الاسلام حاج سید ابوالفضل میرلوحی، روزی اول صبح به دیدار پدرم آمدند. جناب حاج سید عبدالحسین گفتند: دیشب در عالم رؤیا در حالی که مشغول آبیاری بودم حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه را دیدم و پس از پاره ای گفتگوها، دامن ایشان را محکم گرفتم و عرض کردم: یابن رسول الله! مرا راهنمایی کنید که در امور و مسائل فقهی که اشکال پیش می آید کجا روم و چه کنم؟ حضرت فرمودند: به دو نفر رجوع کن: سید زین العابدین طباطبائی ابرقوئی، یا حاج میرزا علی آقا شیرازی. والآن نزد سید زین العابدین برو و بگو: حضرت گفتند: رساله عملیه مرحوم مجلسی که در جلد پارچه نگهداری می شود را به من بده، تا مطالعه و عمل نمایم. پدرم که تا آن لحظه کسی را از وجود چنین رساله ای آگاه نکرده بودند، با کمال احترام و عجله برخاستند، و آن رساله را در اختیار عالم جلیل القدر گذاشتند، و ایشان برای مدّت

۱. الذریعة ج ۶ ص ۳۸۹. نسخه ای از آن را هاشم حسینی سمنانی در ۱۰۷۳ کتابت و با نسخه خط مؤلف مقابله و تصحیح کرده است. فهرست گوهرشاد ج ۵ ص ۴۹.

صاحب الذریعة نیز یک بار آن را تحت عنوان زبده به مقدّس نسبت داده، و یک بار آن را با نام فقه فارسی عنوان کرده و مؤلف را به احتمال مجلسی اوّل یا شیخ تاج الدین حسن جرجانی نزیل کاشان و شاگرد محقق کرکی دانسته است. آغاز تحریر دوم که نسخ زیادی از آن در کتابخانه‌ها موجود است چنین است: «الحمد لله العلی الذی اجتبی حبیبه المجتبی، واصطفی صقیه علی کافّة الرسل... و بعد، پوشیده نماند که بنابر اشارت واجبة الاطاعه لازمة الانقیاد، این اوراق مشتمل بر مسائل فقه حقه امامیه از کتب فقه موثوقه معموله بها منتخب و مترجم شده». دو نسخه از این تحریر به تاریخ ۹۶۹ و ۹۹۴ در دو کتابخانه دانشگاه تهران و ملک موجود است که در فهرست تحت عنوان زبده و فقه شاهی معرفی شده‌اند.



انجام نسخه ای از تحریر اول فقه فارسی



آغاز نسخه ای از تحریر اول فقه فارسی، خط عبدالله بن شیخ مرشد کاتب



فصل در کفارات قتل واجب میشود کفان جمع در قتل بعد و ظلم چون قتل
 مسلمان باشد یا بحکم مسلمان از کودکان و دیوانهای ایشان خواهد آنکه
 مرد باشد یا هر زن حری باشد یا عبد و اگر چه عبد قابل بود و کفان جمع
 عتق نیدن ایت و طعام دادن شصت مسکین و روزی دو ماه
 بیای و اگر قتل خطا باشد با شمیم آن کفاره آن مرتبه است اگر قتل
 بمباشرت باشد و کفاره واجب میشود اگر قتل بتسبیب بوده باشد چنانکه
 کسی در سزا چاهی بکند و شخص در آن افتد و بمیرد یا سنگی در سزا نهد
 یا کاری بر آبشاند و کسی بان سرده سزاید و بمیرد پس دیت بر قتل اینها
 لازم میشود نه کفاره و کفاره نیت در قتل کافر و اگر چه کافر فرقی با معاند
 بود خواه آنکه قتل بعد باشد یا خطا و اگر کسی که مسلمان را در دار الحرب بکشد
 و دانسته که مسلمان است نه از سوای ضرورتی که بر او باشد کفاره باشد و
 قصاص اگر عمد بوده باشد و دیت اگر خطا بوده و اگر کمان برده باشد کفاره
 بر او کفایت باشد نه قصاص و نه دیت و اگر ظاهراً شود که اسیر بوده ضامن
 دیت باشد و کفاره نیز بر او که اسیر اجازت از خلاص شدن و قاتل عدل اگر
 از و دیت گرفته سکهها بشود بقصاص بعضی گفته اند که واجب میشود کفایت
 در مال او و اگر قاتلان متعدد باشند لازم شود بر هر یک کفاره کامله

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله

والله الطیبین الفاضلین اجمعین تمام

کتاب جامع المسائل فقه الامامیه

۹۷۷



اینست کتاب فقیران معصومین صلوات الله علیهم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همان احمد و معبودی که کائنات را بخورشید آسمان رسالت نمود و در لایح بظهور بود
 و رسالت ضاهرا زکیه قایلان نسان را با رسال نبی او نصب انمه هدا از نك ضلالی عجا
 جهالت به برداشت در رد نامعد در رسید کائنات حمزه صطفی وال طهارا و ادا ام
 بعد این تالیف نیست رفقه مدن هب انمه معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
 بر فوزه کتاب بتفصیلی که بیاید کتاب اول و طهارت مقدسات صلوات این مشتمل
 است هفده فصل اول و کامل هایدانکه هر یک از وضو و غسل و زاله نجاست
 باب مطلق پاکر و باشد همچو آب چشمه او آب و در لقا آب مضام همچو کلاب پنجه از نشتر کباب
 حاصل شود مثل عرق بید ایبا نکور و ابنتان و مانند آن و اب من و ج مثل اب عفران و طلع
 ان چون بچینی باشد که توان گفت که این نیست طهارتتان صحیح نباشد اگر نجاستی ان نشود
 پاک نشود و اب مطلق بر سه قسم اول بر آن است که از منجی پدید آید که است پاک کننده مادام که
 بان نجاستی باشد چون نجاستی الوده شود و در نك اطعم یا بوی او بان نجاست نکند و پدید

در بیان عاقله و در بیان کفایت قتل

۲۱۷

اعمال و اولاد او یا اولاد او را قتل نمودن داخل عاقله اند تا آنکه اخل عاقله نیست زنان هم داخله عصبه و عاقله نیستند و یوانه تا بالغ هم داخل عاقله نیستند و عاقله در قتل عمدیت همید و هم بدو را عاقله نیست که مترادف موضعیه بر عاقله نیست اگر قاتل اقلرک که بخطا کشته او یا آنکه بصلح ویت مقترع کند بر عاقله ویتلازم نیست اگر نفس خود جنایت کرد یا حیوان و بر عاقله چیز نیست و در اختلاف اصولی بر عاقله چیز نیست عاقله زحی مام است اگر مانا کشته باشد که جزیه میدهد و قیمت کند بر بیابان و بر اقله و با دام که قیمت بر نوز یکان کچود بر دو و نندازند قیمت عاقله بر لوی مام او کسیکه اما اول وجهه این مهم است که عاقله در بیعت هندی و بیعت بر جانی نکند اگر از عاقله عصبه چیز زیاد برماند از مو و معتق است آنرا ز مو و حیوانی که از همه عاقله و مو بر لوی است که زیادتر عاقله از بیعت بوده باشند حصه ایضا تقسیم کنند اگر بعضی غایب باشند نصیب حاضر نکند بلکه غایب هم شریک است از اولویت بر عاقله در خطا و اگر عاقله نباشد از بیعت حال هم چیز نباشد بیعت را جای نیست اگر جانی اهرمان نباشد از بیعت است از بیعت چیز نیست **فصل**

چهارم در کفایت قتل است که قتل عمد باشد کفایت واجب کرد آن بحق قتل است و شخصت کس را نیز طعمه دادن و در مایه و زه داشتن اگر قتل بخطا باشد کفایت ترتیب بود که اولی حق بدست اگر میت شود اگر میت نشود فرغ و دو با است اگر میت نکند و اطعمه شخصت مسکین است در شبهه عمد بدین ستور مرتب است تا کفایت آن مانع اجب میشود که مسلمانا بکشد یا کسی را که بجز مسلمان نباشد از اطفال اگر چه بجه شکر باشد آنچه روح درو دمیده بود همین حکم دارد بعد از آنکه خلق و بقتل می رسد اوصاف کفار کفایت نیست اگر جماعتی در قتل شریک باشند هر یک یک کفایت کامله واجب میکند دیگر کورک و دیوانه و کشته نفس خود واجب نمیکرد و الله اعلم بالصواب طایفه الجمع و المناسبت تمت الکتاب بعون الله الملك الوهاب فی تاریخ احدى عشر شهر شوال سنه تسعة و ثلاثین و الف

۹. شرح خطبه متّین یا حدیث همّام در صفات مؤمن،^۱ به فارسی. در سال ۱۰۶۹ نگارش یافته و چند نسخه خطی از آن موجود است. محمد صادق بن محمد تقی فراهانی رساله اعتقادات علامه مجلسی و شرح خطبه همّام پدر او را در ۱۰۹۱ کتابت کرده، و علامه اجازه روایت دو رساله مزبور را بدین شرح به او داده است: «أما بعد حمد الله على نعمائه، وصلواته على سيد أنبيائه وأهل بيته الطاهرين، فقد أجزت للأخ في الله المبتغى لمرضاته تعالى مولانا محمد صادق رواية هذه الرسالة و رسالة والدي العلامة قدس الله روحه في شرح خبر صفات المؤمن، والعمل بهما والتدبر فيهما. وكتب بيمناه الجانية الفانية أحقر العباد محمد باقر بن محمد تقى عنى عنهما في شهر جمادى الأولى سنة ۱۰۹۱ حامداً مصلياً مسلماً».^۲

۱. روضات الجنات ج ۲ ص ۱۱۹.

۲. اجازات الحدیث ص ۳۵۳. فهرست نسخه های خطی خاندان میبدی ص ۱۵. در کتابخانه فوق نسخه دیگری از شرح خطبه همّام موجود است که ضمن مجموعه ای مشتمل بر رساله رضاع محقق مجلسی و اعتقادات و شک و سهو و صیغ عقود نکاح علامه مجلسی در ۱۰۸۹ به خط خدابخش کتابت شده است. همان ص ۵۶. این اثر ابتدا در سال ۱۳۸۴ ش به همت جناب آقای محمود حیدری آقائی، بر اساس نسخه خطی کتابخانه آیه الله مرعشی به صورتی زیبا به چاپ رسید. نسخه مزبور که در سال ۱۰۷۳ به خط کاتبی با نام محمد رضا از روی خط مؤلف کتابت شده، دارای برخی افتادگی ها و اغلاط است. این اثر به دست یکی از فضلا بر اساس سه نسخه مغلوط منتشر شده که کثرت پانویس ها و ضبط انواع اغلاط و ذکر نسخه بدل های غیر متعارف، مطالعه آن را بسیار ملال آور کرده است. نمونه ای از نسخه بدل های این تصحیح! چنین است: خصوصاً - خصوصاً، خالیست - خالی است، فائده - فایده، اغنیاء - اغنیا، عقلا - عقلاء، خشنود - خوشنود، نعماء - فضائلی - فضایی، افترا - افتری، دنیا اند - دنیایند، خایفند - خائفند، اسب - اسب، فساق و فجّار - فساق و نجّار، دوست تر - دوستر، پشه ای - پشه، بهره ای - بهره، کایشان - که ایشان، سبکست - سبکست، دواى - دواء، دختر عمّو - تشدید آن در "ر" ظاهر گردیده است ولی در "م" و "ن" ظاهر نیست، مجاهداتیبست که - مجاهد اینست، عظیم الشان را - عظیم را ایشان، سختگیری - سخط گیری، خایفند - خائفند، در "ر" حرف سوم بی نقطه و نشان کتابت شده؛ و صدها نسخه بدل مضحک دیگر از این دست که روح مؤلف فقید و خواننده را می آزارد!

در دیار از خود چنان زخته کسی
 که خرد او با نیتان بیدار کسی
 باو بگویند که ای خدایتان بکنید
 تا حق سبحان و تعالی از شماست که ساد با او فرستادند و بکنید
 در او از مردمان از خجالت و خفت دوریست که ساد با او فرستادند و بکنید
 با مومنان از روی مکر و نیت بکنید که در همه امور سبقت آنها را و ساد با او فرستادند و بکنید
 او با نیت از روی مکر و نیت بکنید که در همه امور سبقت آنها را و ساد با او فرستادند و بکنید
 بعد از او باشد سبقت اقوال و افعال او کند کسی که از زبانها بر آید و ساد با او فرستادند و بکنید
 کلمه نیت که در نیت بود بجز آنکه نیت است که در نیت است و ساد با او فرستادند و بکنید
 کتابت نیت که در نیت است که در نیت است که در نیت است و ساد با او فرستادند و بکنید
 هر سون و آتش است در هر جا معنی دارد و معنی دیگر و ساد با او فرستادند و بکنید
 در دل هر در او در و جان که در نیت است که در نیت است که در نیت است و ساد با او فرستادند و بکنید
 از جمله دوستان و مومنان الهی شوند بجای سید المرسلین و عمره الطاهرین المعصومین
 صلوات الله علیهم اجمعین و علمش از مومنان آنست که این شکسته را در مظان اجابت
 دعوت فراموش نفرمائید اللهم محمد تقی من مجلسی عنی غما
 بالبی والالاقدرین وکان ذکک فی شهر جاد در الاقوی
 لسنه تسع و سنین بعد الفم الهجرة القدسیة
 و الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله
 المعصومین

پایان شرح خطبه همام، خط محمد نصیر بن ملک محمد، نسخه مجلس

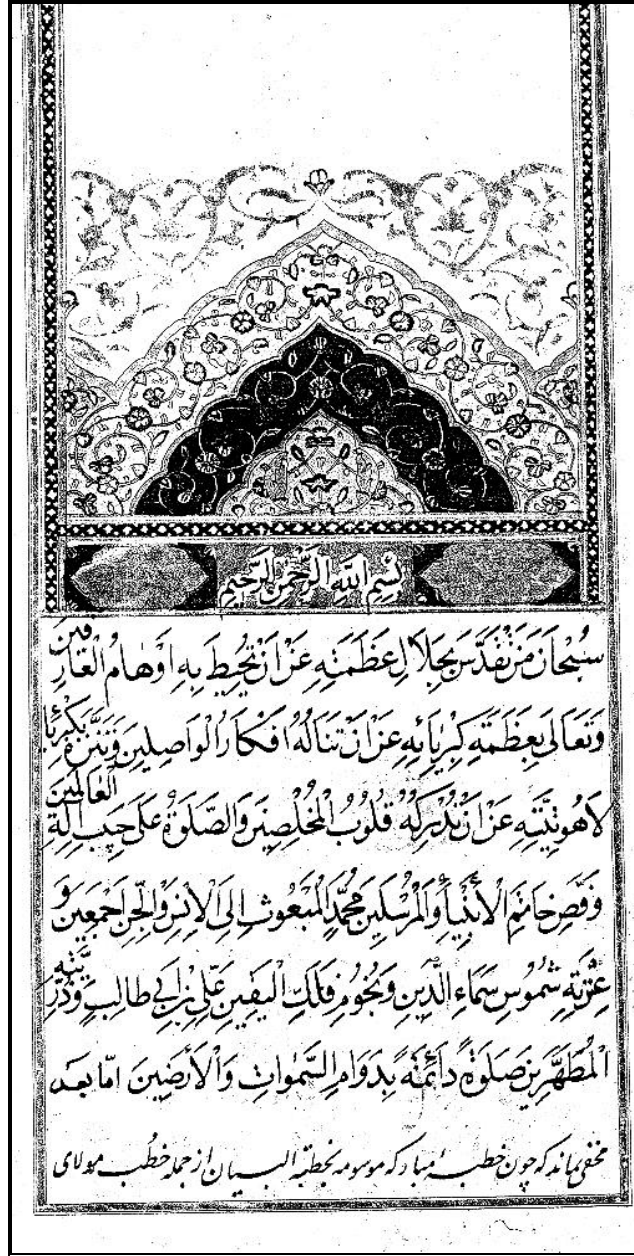
۱۰. شرح خطبة البیان مشتمل بر مناقب ممتازه امیرالمؤمنین علیه السلام که تنها مقدمات آن نگاشته شده و به شرح خطبه نرسیده است.^۱

در آغاز آن فرموده: «چون خطبه مبارکه موسومه به خطبة البیان... خطبه ای بود در کمال اغلاق و نهایت اشکال، و درین اوقات در عالی مجلس نوآب اشرف اقدس اعلی کلب آستان علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی... مذکور شده بود و خواهان آن بودند، این فقیر بی بضاعت محمد تقی بن المجلسی الاصفهانی در خور فهم خود آن را شرحی کرد تا عالی مجلس شریف به آن مزین گردد و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آن بهره مند گردند... و چون ایضاح آن مبتنی بود بر ذکر بعضی از آیات و احادیث و کلام اصحاب تحقیق و عرفان لاجرم مقدم بر مطلوب شروع در آنها شد».

در پایان پس از ذکر شمه ای از فضایل حضرت، مقدمه ای در مراتب کمالات انسان کامل از آنچه در آیات و احادیث و کلام محققین وارد شده ذکر کرده که مؤید حل اشکالات خطبه شود. ایشان پس از اشاره به حدیث کنت کنزاً مخفياً، ۱۵ بیت از اشعار «حضرت شیخ مغربی» را نقل کرده و فرموده: «از خلائق غیر انسان را قابلیت معرفت نبود، چنان که در مظان خود مبرهن شده است... و شک نیست که هر یک از افراد انسان را قابلیت مرتبه ای از کمالات هست، و آن بعد از ریاضات بسیار و مجاهدات بی شمار حاصل می گردد، و اگرچه به حسب استعدادات ذاتی هر یک به

۱. نسخه خطی آن نزد علامه روضاقی موجود بود. دو نسخه دیگر از آن در کتابخانه ملک و کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی موجود است. این اثر را یکی از فضلا بر اساس دو نسخه روضاتی و ملک و با سلیقه خاص خود چاپ کرده، که کثرت پانویس ها و ذکر نسخه بدل های غیر متعارف و مضحک، مطالعه آن را بسیار ملال آور کرده. در این به اصطلاح تصحیح، انبوهی از اغلاط واضح فاضح در پانویس تلنبار شده؛ نسخه بدل هایی که به گفته خود مصحح: بسیاری از آنها پیشیزی ارزش ندارد! چاپ دیگری از این شرح نیز اخیراً بر اساس نسخه ملک انجام شده است.

مرتبۀ ای می رسند فوق دیگری به تفضّل حضرت باری تعالی، چنان که منقول است که: «کلّ میسرّ لما خلق له»... و «فوق کلّ ذی علم علیم» و «ما منّا إلّا له مقام معلوم»... و حصول این کمالات به عبادات و مجاهدات می شود، چنان که در کلام مجید ربّانی واقع است که: «ما خلقت الجنّ والانس إلّا ليعبدون»... و دیگر شأن و مرتبتی که از برای مؤمن مقرر ساخت مرتبۀ قرب آن حضرت به فرایض و نوافل است، که در قرب فرایض محبّیت حاصل می گردد، و در قرب نوافل مرتبۀ محبّیت... پس بدان که معنی قرب به لسان ارباب التحقیق والعرفان آن است که چون مبین شد که غرض از خلق عالم علوی و سفلی ایجاد انسان کامل است؛ چرا که او مظهریت جمیع صفات جمال و جلال دارد، به خلاف باقی مظاهر که هر یک مظهر بعضی از اسما و صفات اند... و دیگر ایزد متعال جلّ جلاله می فرماید که: «إنا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فأبين أن يحملنها وأشفقن منها وحملها الانسان إنه كان ظلوماً جهولاً»... و در تفسیر امانت اختلاف بسیار واقع شده است، ولیکن آنچه اکثر اهل عرفان بر آنند آن است که مراد از این بار امانت مرتبۀ جامعیت است، که عالم علوی و سفلی را قابلیت این مرتبۀ نبود... و او ظلوم است بر نفس خود، که افنای ذات خود می کند در هویت مطلقه، و جهول است که غیر حق را نمی شناسد، یا ظلوم است به واسطه استیلای قوّت غضبی، و جهول است به حسب غلبه قوّت شهوانی، و آدمی به قوّت عقلی این دو قوّت را از تعدی نگاه می دارد و بر طریقه اعتدال می آورد، و مستجمع جمیع صفات کمال می گردد، و ارباب عرفان را در تفسیر این آیت تحقیقات لطیف است... آنچه به خاطر می رسد آن است که مراد از عقل روح انسان است که او را قابلیت اّصاف به صفات کمال کرامت کرده اند، و مراد از جهل طبیعت عنصری و روح حیوانی است که او را نفس امّاره می خوانند، و او مایل است به جمیع اوصاف ذمیمه، و انسان کامل کسی است که این صفات رذیله را از خود دور گرداند به ریاضات و مجاهدات، و موصوف گردد به اخلاق الهی که صفات کمال است...



آغاز شرح خطبة البيان، نسخه کتابخانه علامه روضاقی

بود نشان و پیشوای متقیان و وارث علوم جمیع پسران و قسمت گشته خلد و
 نیزان و در وجوب متابعت شریک قرآن برگزیده پروردگار عالمان نفس
 جان پسر آخر الزمان لا اُحصی ثناء علیک انت کما اتیت علی نقیذ
 ه نجاکه کال کبریا می تو بود ه عالم می از بحر عطای تو بود ه مارا چه حمد ^{شده}
 تو بود ه هم حمد و ثنای تو سپهر می تو بود ه مولانا و مولی الثقلین و مقصدنا ^{الکونین} و مقصدی
 کلام الله الناطق علی بن ابی طالب علیه من الصلواته از کما با و من الحجیات انما
 خطبه بود کمال اخلاص و نهایت اشکال و درین اوقات در مجلس نواب
 اشرف اقدس اعلی کلب آستان علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه
 علیه نشاء عبا حسن الحسینی الموسوی الصفوی خلد الله مکه ابد اند کور شد ه بود
 خواهان آن بودند این فقیر بی بضاعت محمد تقی بن محلی الاصفهانی در خور فهم خود
 آن اشرفی کرد ما علی مجلس شریف بان مزین کرد و شیعان حضرت امیر ^{مسنین} المومنین
 ه از آن بهره مست کردند و ثواب آن بزرگوار فرخنده آثار اشرف اقدس ^{علی}

آغاز شرح خطبة البیان، نسخه کتابخانه علامه روضاقی



پایان شرح خطبة البیان، نسخه کتابخانه علامه روضاقی

۱۱. تعلیقه بر نقد الرجال میر مصطفی تفرشی

تفرشی شاگرد ملا عبدالله شوشتری بوده و اکثر فوائد کتابش از استاد است. محقق مجلسی که خود از شاگردان شوشتری است عنایت خاصی به این کتاب داشته و آن را با نسخه خطی معتبر و نیز با اصول کتب رجالی مقابله کرده و حواشی تحقیقی بر آن نگاشته که همراه کتاب مزبور چاپ شده است.

در هامش یکی از نسخ خطی کتاب نقد الرجال چنین آمده است:

«يقول الفقير إلى الله الغني المغنى محمد تقى بن مجلسى: إني لما آنستُ بكتب الرجال ورأيت في كل كتاب منها أغلاطاً كثيرة، لم أعتد بنقل المصنف من الكتب، وقابلتُ هذا الكتاب مع الأصول، وذكرتُ في الحاشية ماله نفع وصلة، وكلما كان في غير الأصول أيضاً، وما سنح بخاطري القاصر، فصار محلاً للاعتماد، وصار وقفاً على المؤمنين اللاتقين القابلين حقّه في التاريخ، عابداً مصلياً مسلماً».

وجاء في هامش نسخة أخرى: «بلغ مقابله مع نسخة قابلها المصنف بنسخة الأصول بقدر الوسع والطاقة والحمد لله، وكتب المذنب محمد تقى بن مجلسى الأصفهاني في شهر صفر من سنة اثنين وثلاثين بعد ألف...».

۱۲. رساله رضاعیه به فارسی

در آغاز گوید: «چون درین عصر، افراط و تفریط بسیار در امر رضاع واقع شده بود در میان طلبه، این رساله را نوشتم تا آنچه وسط که صراط مستقیم است ظاهر شود، وبالله الاستعانة والتوفيق». نسخ خطی فراوانی از این رساله موجود است.

۱۳. رساله صلاة الجمعة

محقق مجلسی در این رساله، وجوب عینی نماز جمعه را در زمان غیبت اثبات کرده و دویست حدیث بر اثبات مدعای خود نقل کرده است.

فقیه محدث عارف فیض کاشانی در زمان حیات مولانا محمد تقی، بخشی از رساله او را در رساله شهاب ثاقب نقل کرده است. به نوشته فیض: سید حسن قاینی^۱ و امیر محمد زمان مشهدی^۲ در پایان رساله مجلسی نظر او را به خط خویش تأیید کرده اند.^۳ نسخه ای از رساله صلاة الجمعة مولانا محمد تقی مجلسی که به خط محمد بن علی

۱. «السید الأجل المیر حسن الرضوی القائنی کان فاضلاً عالماً جلیلاً، یروی عنه الأستاذ الفاضل [السزواری] وله تلامذة فضلاء، منهم المولی الحاج حسین النیشابوری المکی، والمولی محمد یوسف الدهخوارقانی التبریزی. وهو یروی عن جماعة، منهم الشیخ محمد سبط الشہید الثانی، علی ما یتظهر من إجازة الحاج حسین المذكور للمولی نوروزعلی التبریزی تاریخها ۱۰۵۶ بمكة فی حیاة أستاذہ السید حسن... ووصفه بقوله: شیخنا السید العالم البارع الجلیل الأوحد». ریاض العلماء ج ۱ ص ۱۸۷. ومن تلامذته الخواجه علی بن محمد هاشم المشهدی قال فی إجازة الأمير مرتضى الآذربایجانی: «فأجزت له أن یروی عنی کل ما یجوز لی روايته بطرقی المذكورة فی إجازة شیخی وأستاذی واستنادی، زبدة العلماء المدققین، وفخر المحققین، شیخ الطائفة المحقة، السید الجلیل القدر والمزلة، صاحب الخصال المرضیة، المرحوم المغفور برحمة ربّه الغنی حسن بن ولی الله الرضوی القائنی، وهو یقرأ علی الشیخ المرحوم المبرور محمد بن الحسن بن زین الدین العاملی الشهیر بالشہید الثانی... وأسند قراءة الکافی من أوله إلى آخره ونصف التهذیب إلى السید السند الجلیل النبیل المدقق النحریر صاحب الأطوار المرضیة، المنفرد بمزایا الکمال والإفضال، جامع المعقول والمنقول، السید بدرالدین العاملی، وأجاز لی أن أذكر وأروی عنه جمیع ما قرأته علیه، وهو یستند بعض قراءته إلى الشیخ الجلیل النحریر المرحوم المبرور بهاء الملة والدين بهاء الدين العاملی وبجیزه فی النقل والروایة عنه. وقرأت بعض الأصول من الکافی علی الشیخ الکبیر، والعالم النحریر، جامع المعقول والمنقول، حاوی الفروع والأصول، المکرم الفضائل القدسیة والکمالات اللاهوتیة، شمس الملة والدين مولانا شمسا الجیلانی، وهو یستند إجازته إلى السید المرحوم المبرور أمير محمد باقر الداماد. وقرأت طرفاً من التهذیب فی خدمة السلطان العارفين والسالكين، السید النحریر، والکامل الکبیر السید نورالدین سلمه الله تعالی عن الآفات والعاهات فی مكة المعظمة». مقدّمه الحاشیة علی أصول الکافی للسید بدرالدین العاملی.

۲. قال فی الأمل (ج ۲ ص ۲۷۳): «كان فاضلاً عالماً فقیهاً حکیماً متکلماً له كتب منها شرح القواعد وقد قرأ علیه شیخنا زین الدین بن محمد بن الحسن بن الشہید الثانی وكان یثنی علیه بالفضل. وفي السلافة (ص ۴۹۹) بعد الترجمة: «كان من عظماء عصره. توفي ۱۰۴۱».

۳. الرسائل الفقهیة، فیض کاشانی ص ۷۷ - ۷۵.

شوشتری در ۱۱۲۰ استنساخ شده موجود است.^۱ وی آن را از خط استاد خود نگاشته و گفته: نسخه منتسخ بسیار مغلوط بوده است.^۲

۱۴. آداب صلاة اللیل.

علامه مجلسی در عین الحیاة فرموده: «کیفیت نماز شب و دعاهای آن در کتاب های دعا و حدیث مذکور است؛ باید که به آنها رجوع نمایند. و والد فقیر، علیه الرحمة والرضوان، رساله های کبیر و صغیر در این باب تألیف نموده اند؛ باید که آنها را تحصیل نمایند». مرحوم علامه در پایان رساله نماز شب خود نیز نوشته است: «وتفصیل احکام نماز شب و دعاهای آن در رساله کبیره والد مرحوم قدس الله روحه مذکور است».

۱. فهرست نسخ خطی مرکز احیاء میراث ج ۱۱ ص ۴۶۷.

۲. «الشیخ محمد بن الحاج علی بن الأمير محمود الجزائری التستری. کان عالماً محدثاً ورعاً. یروی عن جدی [السید نعمة الله] جمیع مصنفاته فی الحدیث قرائة علیه، وکان کثیر الکتب والاشتغال، کتبه وسائر مؤلفاته کلها بخطه، وکتب کتباً کثیرة غیرها. استفدت منه کثیراً، وسافر أخيراً إلى اصفهان وانقطع بالفاضل الهندی. توفی فی النجف وهو متوجه إلى الحج سنة الثلاثین». الإجازة الکبیرة ۱۷۷. صاحب تحفه نوشته: شیخ محمد جزائری با سید نعمة الله نسبت سببی داشت. به شوشتر آمده و مسکن نمود. وی نسبت به امثال و اقران خود به صلاح و تقوا و به اطلاع اکثری از علوم متداوله و مسائل متفرقه ممتاز، و در تقدس و ورع و سرعت کتابت بی انباز بود. ... شیخ محمود فرزند کوچک او داماد و شاگرد سید نورالدین و فی الحقیقة از اولیاء الله معدود بود، و در سلامتی نفس و پاکی طینت و نصیحت و خیرخواهی و حفظ الغیب اصداقا و احباب و صدق قول و وفای عهد و قضای حوائج مؤمنین و سایر مکارم اخلاق نظیر نداشت. نابغه فقه و حدیث ص ۳۱۰ - ۱۰۹. از آثارش «من لا یحضره المحدث» است که جلد سوم آن در ۱۱۲۱ تألیف شده. نسخه پژوهی ۲ ص ۲۳۱. وی در ۱۱۱۷ انتصار سید را در مسجد حکیم داود اصفهان از روی نسخه خزانه استادش امام علامه و محقق کامل فهامة بهاء الدین ابوالفضل محمد مشتهر به فاضل هندی کتابت کرده. یکصد و شصت نسخه ص ۷. محمد بن علی بن محمود جزائری در ۱۱۲۱ ریاض السالکین سید علیخان را در مسجد حکیم محمد داود اصفهان کتابت کرده است. فهرست گوهرشاد ج ۴ ص ۱۸۸۴ و ۱۸۸۸.

بِسْمِ اللَّهِ أَحْمَدُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَبِهِ تَقَى

أحمد الذي يجعل في إندام الأوهام ومرعى سهام الأقدام على حرم عظمة مجرى ونزك قلوب الطالبين في بهاء
كبرياءه وطلاء جاري ونزهة قلوب ولبائنه عن اللغات للسناع الأخره والأولى ونزك قلوبهم وسراهم من الأظنه
غير ذاب حمزة الأعل ثم استخلصها للعكوف على بساط عثره خضار وأسكرو وجعلنا فلكهم كرامه فطاحرن
صنائع وطوال صنائع مطالع نورذانه وفرهم بذلك من لخالصوا البهجة وليدتهوا آية كبره وعشيقا و
بسخر جواد رراسره بغوص الظنظرنا وخصص المومنين بلطائف الخصص نطولا وامشانا والفيت
فقدوم بأجمعها كحاشا فصحا بنعمه انوارنا وعقبهم الى المحافظه عليها أكثرنا واحسانا **والصلوة**
على الشرف الكونيت وسبدا لتقلبت وعلمنا ايجاد النشائين وشمس انما فطين **محمد**
وعثره المصطفين البشيت المرضين الذي ناذه لاسه عنهم الرجس وطهرهم من كل شين **وبعد**
فهذه نبذة من خلاياها ذر ولبايت منظر في صحا بنا رضوانا عليهم اجعين ومن صحاح العام مع بعض الادلة
الدالة على وجوب صلاة الجمعة واحكامها في زمان الغيبة الذي شاع لها بتركه هذه الفضيلة فسما من
اخواننا الذين وشركائنا في ظل البشيت ان ينظروا اليها بعين الاضاف ومجا بنوا طريقا للميل والاعتدال
لعلهم ينظروا ولهم الخى وهدينا واهام سواة السبل والمجول الاعانة شفا وهو حسنا ونم الكيل **فاعلم**
انك لا خلاف بين اهل العلم في الخاصة والعامه في وجوب الجمعة والجملة على الاعيان الامانة عن بعضهم من وجوبها
على الكنائس بل يكره ان يقال في منجزه ورياسته الذين والاومرة الكتاب ولستة الحث عليها لا يكاد يوجد في فرضه
مظلمة ان احصا بنا رضوانا عليهم اجعين اصوا على وجوبها مع حضور الامام او نائبه الخاص وانما اختلفوا في
حال الغيبة وعدم وجود المادون ثم فيها خصوصا فذهب اكثر علمائنا الى الوجوب حتى كاد ينعى الاجماع على اطلاقهم
لان الخالف معروف والنسب ثم اختلفوا في موضعين وذهب بعضهم الى الجزم والمجون الاول انه ان الوجوب هل هي
تخيروا وعنه والثاني في انه هل يشترط فيه الفقيه ام لا فالذي يظهر من الادلة هو الثاني منها **وعلى ما روي**
من الادلة الاول وهو ان لا يات منها قوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا نودي للصلوة فخرجوا
فاسعوا الي ذكر الله وذكروا البيع ذلك خير لكم ان كنتم تعلمون قوله تعالى اذا نودي الى الصلوة
اذن لصلوة الجمعة بانفاق المفسرين في العامة والخاصة وذلك لان اجلس الامام على المنبر يوم الجمعة وذكر وان لم يكن
فيمد يده من نداءه سواء وذلك لان كان رسول الله ص مؤذن واصل بلال وكان اذا جلس على المنبر اذن على
بالسجد فاذن له فام للصلوة ثم كان ابو بكر وعمر كذلك عنهم حتى اذا كان زمان عثمان كثيرا الناس وثباتت المنابر
زادنا فامر لنا في الاول على سطر داره بالسوق فقال لا لزور افا واجلس على المنبر اذن مؤذنه فاذا نزل قال

۱۵. مناسک حج

علامه مجلسی در آغاز رساله مناسک حج خود فرموده:

«چون والد ماجد فقیر، نور الله مرقد، رسائل صغیره و کبیره در بیان آداب و احکام حج بیت الله الحرام تصنیف فرموده بودند، و فقیر نیز رساله ای صغیره در این باب تألیف نموده بودم، و بر رساله کبیره ایشان امرار نظر نموده، الحاقات کرده بودم، خواستم که رساله مختصری تألیف نمایم که مقصور بر آداب و ادعیه بوده باشد».^۱

۱۶. الاربعون حدیثاً. به درخواست میرزا شرف الدین علی گلستانه نوشته شده^۲ و

در مجموعه میراث حدیث شیعه به چاپ رسیده است.

۱۷. جنگ مجلسی شامل احادیث و اشعار و مطالب علمی و عرفانی که در سال

های ۱۰۲۵ تا ۱۰۲۸ جمع آوری شده است، از جمله: رساله سلوک حضرت شاه نعمه الله ولی، مطالبی از کیمیای سعادت غزالی، انوار حکمت غزالی، عیون الفصوص، الهی نامه خواجه عبد الله انصاری، بخش هایی از منازل السائرین خواجه عبد الله و شرح کمال الدین عبد الرزاق کاشانی، مطالبی از اربعین شیخ بهائی و محاسبه النفس اللوامة و کتاب الإحیاء و گلشن راز. و اشعاری از مولوی و عطار و شمس تبریزی و اسیری و سید محمد نوربخش و وحشی و عرفی و شیخ بهائی.

نسخه اصل این جنگ در ۱۲۳ برگ در کتابخانه آیه الله مرعشی موجود است.

۱۸. مسؤولات

مجموعه ای از سؤالات ملا کلبعلی بروجردی و سه تن دیگر از فضیلات زمان است

در موضوعات مختلف اعتقادی، اخلاقی و فقهی که محقق مجلسی به آنها پاسخ داده و

۱. نسخه ای از مناسک حج محقق مجلسی در کتابخانه آیه الله مرعشی به شماره ۱۵ در ۶۷ برگ، و

نسخه دیگری از آن در کتابخانه علامه طباطبائی شیراز به شماره ۱۵۷ موجود است.

۲. نجوم السماء ص ۶۰.

در سال ۱۰۵۷ در یک مقدمه و پنج فصل تدوین شده است.

خاتمه کتاب نیز مشتمل بر چند باب است؛ باب اول: در بیان سؤالاتی که از مجتهد الزمانی استفسار نموده اند و جواب به خط شریف نوشته اند، و آن چند فصل است. فصل اول: در سؤالی که محمد شفیع خلف مولانا محمد علی استرآبادی استفسار نموده. فصل دوم: در سؤالاتی که محمد امین تویسرکانی نموده است.

فصل سوم: در سؤالاتی که جامع الکمالات مولانا عطاء الله از گیلان نوشته است.

آغاز مسؤلات: «اما بعد، چون این فقیر حقیر کثیر التقصیر، أقلّ عباد الله وأحوج خلق الله إلى رضوان الله کلبعلی بروجردی عفا الله عنه را بعد از رجوع و بازگشت از منهیات به سوی غافر الخطیئات به توفیق واهب العطايا درد طلب دامن گیر شده، به جستجوی عالم عامل کامل عادل محقق که این بی بضاعت را از گرداب جهالت و غفلت به ساحل هدایت و فلاح و پیروزی و نجات دلالت نماید در تک و پوی افتاد تا این که سعادت ازلی و فضل لم یزلی شامل حال کثیر الاختلال گردیده، در دارالسلطنه اصفهان به عتبه بوسی عالی حضرت اعلیٰ منزلت... مولانا محمد تقی المجلسی سلمه الله تعالی... مشرف گردیده، بعد از توجهات مشفقانه و تلطفات مرشدانه، درسلک تلامذه مخلصین و یکجهتان مریدین، و طالبان محبین منتظم و منسلک ساخت، و چون مدتی مدید، دولت استماع حدیث و تفسیر و مواعظ دلپذیر از آن یگانه بی نظیر نصیب این حقیر گردیده، معروض رأی آن عالم ربّانی نمود که چون عمدة المجتهدین قدوة المحققین شیخ شهید علیه الرحمة در رساله الفیه تقریر نموده که: «ثمّ المکلّف بها الآن من الرعیة صنفان: مجتهد، وفرضه الأخذ بالاستدلال علی کلّ فعل من أفعالها، ومقلّد، ویکفیه الأخذ من المجتهد ولو بواسطة أو وسائط مع عدالة الجميع؛ فمن لم یعتقد كما ذکرناه ولم يأخذ كما وصفناه فلا صلاة له». و اوقات صغیره با اشتغال کبیره گنجایش آن ندارد که جمیع مسائل اصول و فروع عبادات و طاعات را بالمشافهة استفسار نماید، پس چه باید کرد که معنی «لا صلاة له» درباره این بیچاره متحقق نشود؟

فرمودند که کتابی در عبادات تصنیف نموده‌ام مسمی به حدیقه المتّقین، آن را نوشته مطالعه نما، و در آنچه اشتباهی به هم می رسد استفسار نما، که همچنان است که مجموع را از اینجانب استماع نموده ای. و چون آن نسخه شریفه را به دست آورد و مطالعه نمود بعد از آن بسیاری از مسائل ضروری از اصول و فروع شریعت و طریقت و حقیقت و آیات و احادیث و اخبار متشابهه و اکثر خبرها که اهل بلاد به دانستن آنها احتیاج کلی دارند و در اکثر کتب ذکر نشده، مجهول و نامعلوم این مغموم بود، در سال سبعة و خمسين بعد الألف من الهجرة النبوية عليه ألف من التحية فصولی مشتمل بر سؤالات ضروری تحریر نموده، به دست مبارک آن مهبط فیوضات سبحانی داده، بعد از تبسّم و مهربانی ملاحظه ابتدا آن نموده، در جیب مبارک گذاشت. بعد از چند روز با جواب های شافی کافی به خطّ شریف خود تسلیم این ائیم نمود. و بعد از مدتی مجهولات دیگر روی داده، به فصول قلمی نموده، تسلیم آن علیم حکیم نموده، باز از روی شگفتگی گرفته، به جواب های محققانه مزین گردانید... در یکی از فصول تحریر نموده که چون مبنای حدیقه المتّقین بر احتیاط است و حکم احتیاط باطل نمی شود تا ظهور صاحب الامر؛ پس همیشه به احکام آن عمل می توان کرد، برخلاف کتب فقها که بعد از ایشان عمل به آنها نمی توان کرد؛ چرا که مبنای آنها به رأی و اجتهاد ایشان است، پس بنا بر این همیشه عمل به مضمون این پنج فصول بلکه جمیع تصانیف آن محقق متقی که مشتمل بر احتیاط است عمل می توان کرد تا ظهور صاحب الزمان صلوات الله علیه من الملك المّتان. و چون محتمل بود که در اندک زمانی این فصول ها [کذا] مندرس و منعدم گردیده، مؤمنان از چنین عطیه محروم شوند، از جهت هدایت و ارشاد و ازدیاد معرفت و سداد عباد الله از طوامیر نقل نموده، مجلّدی ترتیب داده، مشتمل بر مقدمه و پنج فصول و خاتمه، و مسمی شد به کتاب مسؤلات».

گزیده ناقصی از مسؤولات در یکی از نسخ خطی آمده که به کوشش محقق ارجمند آقای ابوالفضل حافظیان در مجموعه میراث اسلامی ایران طبع شده است.

نسخه کامل مسئولات ملا کلبعلی بروجردی که در ۱۲۳۷ به خط علی محمد بن محمد حسین اصفهانی کتابت شده در کتابخانه ملی موجود است،^۱ که در این کتاب بخش های اخلاقی عرفانی آن را نقل می کنیم.

گفتنی است کاتب رساله در پایان مطالبی در ردّ مذهب حکما و نهی از مطالعه و تعلیم کتب ضلالت حکمت که مخالف صریح آیه و حدیث اند و دفاع از طریقه صوفیه متشرّعه به نقل از کلام مولانا تقی المجلسی آورده، که در آن حکما را به خاطر نفی حدوث عالم، موجب دانستن حق تعالی، نفی معاد جسمانی و نفی معراج جسمانی حضرت رسول الله ﷺ منکر ضروری دین و کافر دانسته و گفته:

«این جماعت با وجود این گمراهی به عجب و تکبر و رذایل مبتلا شده، اهل دردی که ترک این طریقه باطل و رسوم و عادات ناپسندیده نموده، طریقه انبیا و اولیا که شریعت و طریقت و حقیقت است پیش گرفته، و شب و روز به قناعت و عزلت و انقطاع از صحبت ناجنس اشتغال نموده، مجاهده و مخالفت نفس را پیشه خود ساخته، و از کثرت محبت الهی لحظه ای از ذکر و یاد الهی غافل نیست، تشنیع او می کنند که فلانی صوفی شده، و آن قدر به او می کاوند که او را از آن سررشته باز می دارند... و از کثرت غفلت و جهالت و بی دردی نیافته اند که طریقت تصوف طریقت انبیا و اولیاست، و مبنای این طریقت بر ریاضت و مجاهده و مخالفت نفس است، و اولیاء الله از این را به مرتبه ولایت رسیده اند».

و در آغاز آن فرموده: «بیشتر سبب ترک کردن علما اعمال صالحه را حبّ دنیا و جاه و منصب و قرب اهل مناصب و سلاطین و راندن شهوات و لذات جسمانی است، و ابا نمودن از ریاضات و مجاهدات و مخالفتات نفس، و بیشتر آنها به سبب مطالعه و مواظبت کتب حکما است».

۱. فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ج ۶ ص ۱۱۲.

مولانا محمد تقی اشتغال به کتب حکمای قدیم و مجادلات متکلمین را منافی با سیر و سلوک دانسته، و در دستور العمل عرفانی به شاگردان خود در این باره هشدار داده است. که با توجه به اعتقاد ایشان به عقائد عرفاء شامخین و عرفان محیی الدین، نهی ایشان ناظر به حکمت مشاء^۱ و مجادلات متکلمین که در آن عصر رواج داشته می باشد؛ نه حکمت متعالیه جناب صدرالمثلهین که در آن جمع بین قرآن و برهان و عرفان شده است. محقق مجلسی در کتاب ریاض المؤمنین یکی از علوم مذمومه را خوض در شکوک و شبهات کلامی بدون بصیرت تامه دانسته^۲ و در لوامع فرموده: جمعی از عامه، کثرت تصانیف فخر رازی و امثال او را حجّت حقیقت مذهب شوم خود می دانستند. هرچند تصانیف فخر که به آن مفتخرند، به غیر از شکوک و اوهام نیست؛ بلکه اگر کسی مطالعه کند اربعینی که از جهت هدایت پسرش تصنیف کرده، جزم خواهد کرد که هیچ مذهب نداشته است.^۳

۱. «در امثال دعوات اشارات حسنه هست که به اندک تدبیری می توان فهمید... و می باید عارف در هر اشاره او را تنبیهات بوده باشد، و این اشارات و تنبیهات بنده را به خدا می رساند نه اشارات و تنبیهات ابو علی که به غیر از ضلالت چیزی از آن حاصل نمی شود، مگر چند کلمه که از دیگران بر خلاف مسلک خود ذکر کرده است در مقامات عارفان». لوامع صاحبقرانی ج ۲ ص ۴۵۱.

«و حقّ چشم آن است که فرو خوابانی آن را از هر چه حلال نیست تو را نظر کردن به آن، مانند نظر کردن به زنان نامحرم، و به پسران صاحب جمال، و به سایر زینت های دنیا که رباینده دل هاست، و از نظر کردن به کتب ضلال و مطالعه نمودن شبهات و تواریخ و قصص بیهوده یا دروغ و امثال اینها... بلکه در هر چه نظر کنی تفکر کنی که خداوندی دارد... و مراتب عارفان در این نظر مختلف است به اختلاف عظیم؛ جمعی که به رتبه محبت فایز شده اند در صنع معشوق واله اند، جمعی از مصنوع به صانع راه دارند و جمعی از صانع به مصنوع تنزل می کنند». لوامع ج ۸ ص ۷۵۷ - ۷۵۶.

۲. ریاض المؤمنین ص ۳۰۴.

۳. لوامع صاحبقرانی ج ۸ ص ۷۱۵. «اصل این وسوسه ها و شبهات از شیطان بزرگ ناشی شد، چنان که فخر رازی ذکر کرده است که او [شیطان] هفت شبهه در میان خلائق انداخت و از آن روز تا به حال عالمی را گمراه می کند. و هر چه او تقصیر کرده است شیاطین انس خصوصاً فخر که

۱۹. رساله سیر و سلوک

این رساله به اشتباه به عارف کامل آقا محمد بیدآبادی منسوب گشته، اما ملا کلبعلی بروجردی در آغاز المسئولات، متن آن را تحت عنوان رساله در جهاد نفس و طریق اخلاص و قرب الهی به نقل از خط استادش محقق مجلسی آورده است. عارف شهیر حاج محمد جعفر کبوترآهنگی در آغاز یکی از نسخ خطی این رساله نوشته است: این رساله ای است در طریق سلوک ریاضت، از قدوه محققین مولانا محمد تقی، روح الله روحه العزیز، اگرچه اسم سامی و نام گرامی خود را در رساله ذکر نفرموده اند، لکن بر ارباب بصیرت و بر صاحبان تتبع کتب مولانای مذکور، مخفی نخواهد بود... فقیر سراپا تقصیر... همین رساله را در میان کتب والد مرحوم خود دیده، که در عنوان رساله تصریح شده بود که به خط اصل رساله از آن مرحوم است، و مرحوم مغفور در این امورات دقت بسیار داشته، و می فرمودند که این رساله هم از آن مرحوم قدس سره می باشد.^۱

رئیس مشککین است تمام می کند». همان ج ۴، ص: ۱۶۷. میرلوحی سبزواری در کفایة المهددی حکایتی از معارضه حکیم شفائی و محقق مجلسی که خود شاهد آن بوده ذکر کرده و نوشته: از این جهت بود که چون حکیم رحلت کرد همان ساعت آخوند بر منبر برآمده، بر او لعنت کرد. ۱. آشنای حق، استاد علی صدرائی خوئی ص ۹۹.

(x فهرست x)

- از ص ۱ تا ص ۱۲ دعای سحر روایت ابو حمزه ثمالی
- ص ۱۳ اشعاری از وحشی
- از ص ۱۴ تا ص ۱۶ از او اخراصل ۶ تا پایان اصل ۱۰ که آخر رساله ای است بفارسی باین شرح : اصل ۷ در توجه ۱۰ اصل ۸ در صبر
- اصل ۹ در مراقبت اصل ۱۰ در رضا
- ص ۱۷ اشعاری از ریاضی و صلوه قدیر خم
- از ص ۱۸ تا ص ۱۹ اشعاری از نوربخش
- ص ۲۰ اشعاری از شمس تبریزی
- ص ۲۱ و ۲۲ اشعاری از عرفی
- ص ۲۳ غزلیات از سید محمد نوربخش
- ص ۲۴ نقل از کشکول
- از ص ۲۵ تا ص ۲۷ رساله سلوک شاه نعمت اله ولسی بفارسی
- از ص ۲۸ تا ص ۳۱ سئوال و جواب منظوم بفارسی
- ص ۳۲ نقل از : دررالمطالب و فررالمناقب عری
- ص ۳۳ نقل از اریخین شیخ بهاء الدین محمد سلمه اله

۶

- ص ۳۴ آخره : قال جامع هذه الاحاديث عفي الله عنه القضاء بالخریبه
- المنقوله من اميرالمومین ۴ كثيره قد اشتمل تهذيب الاحكام والكافي
- وكتاب من لا يحضره الفقيه ۰۰۰ كتابا ضخیما اطلعت عليه بخراسان -
- سنه ۹۷۲ .
- ص ۳۵ و ۳۶ اشعاری از عصمت .
- ص ۳۷ و ۳۸ روایت از کمیل بن زیاد النخعی .
- ص ۳۹ و ۴۰ اشعاری از شیخ عطار .
- ص ۴۱ دوازده امام : علامه الطوسی (خواجه نصیر) .
- ص ۴۲ نقل از کتاب صبح الدعوات .
- ص ۴۳ اشعاری از عصمت .
- از ص ۴۴ تا ص ۵۸ نقل از مثنوی و عطار و شمس تبریزی .
- ص ۵۹ و ۶۰ اشعاری از : اشیر و مولوی :
- ص ۶۱ تا ص ۹۴ کیمیای سعادت بفارسی .
- ص ۹۵ تا ص ۱۰۱ نقل از کتاب : صاحب النفس اللوامه ۰۰۰۰۰۰۰۰
- ص ۱۰۲ نقل از کافی و حرز ابی دجانہ الانصاری .
- ص ۱۰۳ تا ص ۱۰۶ انوار حکمت تصنیف حجیت الاسلام غزالی بفارسی .

- از ص ۱۰۷ تا ص ۱۱۱ عیون الفصوص عربی و مناجات امیرالمومنین^ع
 ص ۱۱۲ و ص ۱۱۳ انتخاب از توره .
- ص ۱۱۴ سواد مکتوب : ارسطاطاليس به حضرت عیسی^ع و سواد
 کتابت منصور عباسی به ابی عبدالله^ع و
 ص ۱۱۵ نقل از کتاب : فرد الزهد من الاحیاء .
 ص ۱۱۷ و ۱۱۸ نقل از : کافی .
- ص ۱۲۱ وصیت : شیخ شهاب الدین السهروردی — عربی
 از ص ۱۲۲ تا ص ۱۵۱ احادیث نقل از حضرت امیرالمومنین^ع
 ص ۱۵۱ و ۱۵۲ رساله فارسی اوله : یارب ز تو آنچه من گدایم خواهم
 ص ۱۵۳ تا ص ۱۵۸ الهی نامه : خواجه عبدالله انصاری فارسی
 اوله : ای ز دست خفتگان رایوی درمان آمده
 ص ۱۵۹ و ۱۶۰ اشعاری از اسیری بفارسی .
- ص ۱۶۱ و ص ۱۶۲ نقل از اربعین شیخ بهاء الدین محمد عاملی .
 ص ۱۶۳ و ص ۱۶۴ روایات و احادیث راجع به دعا^ع علوی مصری .
 ص ۱۶۵ و ۱۶۶ نقل از کتاب نهج البلاغه .
 از ص ۱۶۷ تا ص ۱۷۶ احادیث و اخبار .

کتاب سؤالات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محامد المحدثون واثبتہ نامعدود . و سپاس نامنتہی . و شکر جانتہا . و حمد از آن و
 سنا پیش لم یزنی مخصوص است مر ذات مقدس و صفات اقدس . موجد موجودات
 اول بلا سابق اخیلا لاحق . ظاہر باظہار مظاہر . باطن بکشف قلوب غائب و حاضر
 سمیع باذن السموعات . بصیر بدربافت مبصرات . منکلم بايجاد الکلام فی الأرواح
 و الأجسام قدیم بلا قدم . قبلہ ہم بلا کفر . جاعل اللیل والنہار . صابر الفضول و الأفتخار
 منور القلوب بالاسرار . مدبر الامور الصغار و الکبار . ساز الہیب بلا اشار . ماحی الارض
 بالامطار . هو المسمی ذالہ بالالہ لا موجود بلہ صغیر سوانہ جل جلالہ و عظم کالفضل ما
 یتلو و یحکم ما یرید . وصلوات بجدہ غایت . و عبادت بحدود نہایت . و شہادت جان پسندانہ
 و نظہات خلک سادانہ . نثار وجود ہا در این میان . اشرف مخلوقات ہر دو جهان . خلاصہ بر کونین
 سبحان . منبع فیوضات و احتشاکاشف ہر ذغیب . وافق اسرار الہی . عدت غائی موجودات . صل
 شہرہ حکمت . سلطان الایمان . برہان الاقنن . معالم العلمان . ذری الاذکار . مصلح الصلحاء . بسکین الفخر
 جبیلہ و رسولہ الہمین . خاتم الانبیا و المرسلین . محمد المصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ و الصحابین . و بعد
 منوار غلظتہا و شہادت مولود اجزائہ . و تکریمات معتمدانہ . و تہنیتان عاشقانہ بر اسرار باکر
 ملائکہ پاستیا . و پیشکار وضہ جنت پستیا نور نشانہ اسرار و در خور است کرافتہا ہا ہا ہا
 مشعلہ صحن عاتقان ماب اوست . اعترک ہد حقیقی و قبلہ محضی ہر نور و صانع انور
 ہذا

ارض

آغاز مستولات ملا کلبعلی بروجردی، نسخه خطی

العظمة والنسب اما بعد چون ابن فقير حقير كثير التقصير اقل عباد الله واحوج خلق الله الى رضوان
 الله كلب على بروجردى عفا الله عنه را بعد از رجوع و بازگشت از منتهای بسوی غافر الخفیت
 بتوفیق و اهب العطايا درو طلب دامن که بر شه مجستوی عالم عامل کامل عابد محقق کریم بی
 بضاعت با از کرب و اوج و غفلت بساحل هدایت و فلاح و نور و نوری و نجاح دلالت ثبات
 در نیک و پوی امان دانای که سعادت ازلی و فضل لم یزلی شامل حال اکثر الاضلال که به در دار
 السلطنة اصفهان بر عطفه بوی غافل حضرت اعلم منزلت عدالت صفت تقوی خصلت
 ملک سعادت اتم حکمت جمع الیوم علوم شریعت و طریقت عارف المعارف رهون حقیقت
 منبع مکارم اخلاقی رضیه مصدر محاسن ادب و فضیله حلم سبک روح باوقار سلیم عدا
 این بر رحمت شمار مهبط فیوضات سبحانی محل تفضلات ربانی محقق تحقیقات صمدانی
 مصدق تنبلی زبانی عمدة المجتهدین قدوة المحدثین افضل المشاخرین اکل المبرجین اعلم
 العالمین اعراف العارفين سنی التاسع من الائمة الطاهرين مولانا غفرنا فی المجلسی سلمه الله تعالی
 عن المکوه الزمانی مشرف کبیره بعد از جهاد مشفقانه و تطلعات مرشدانه در سبک
 تلامذه مخلصین و بکلیتها مریدین و طالبان محبین منظم و منسلك ساحن و چون مدتی
 مدیده دولت استماع حدیث و تفسیر و وعظ دلپذیر ازان بکانه بی نظیر نصیب ابن فقیر
 کبیر معروض علی آن عالم بانی نمود که چون عمدة المجتهدین قدوة المحققین شیخ شهید علیه
 الرحمه در رساله الفیه تقریر نموده که ثم الکلف بها الان من الرعبه صنفان مجهد و فخره الا
 بالاستدلال علی کل فعل من افعالها و مقلد و یکنه الاخذ من المجهد و لو بواسطة او و ساطع

عدله

زین مرد
 زید دختر خویش را بجهت لیس خود که از زین دیگر بهم رسیده باشد نکاح کند بعد از آنکه از مادر
 دختر بجهت زید مذکور فرزندی بهم رسیده باشد یا نه و کسی در جواز نکاح مذکور خلافت
 کرده یا نه جواب قوی بعد از جواز شده است و الطهر و مشهور جواز است و روایتی
 محمول بر کراهت است سوال هرگاه یهودی فوت شده باشد و وارث غیر از زوجه و یهودی
 نکذاشته رای خدام عالی چه چیز است در ثلثه ادبای که غیر حق زوجه است یا با از
 متعلق زوجه است یا مال امام علی علیه السلام و بتقدیری که مال امام علی علیه السلام باشد چه باید
 کرد جواب دور نیست که بیهوده نبه توان گذاشتن و اگر فقیر نبایه عر الامام سه دلیلا
 ضبط کند و با صرف محال و بی شایسته نماید نیز بنکوست و عدم تعرض اولی است سوال
 هرگاه مخالف مخالف دیگر را وصی بناخته باشد و وصیت بنماز و روزه کرده و مخالف
 که وصی بود مستبصر شده آیا دوست عامی متضای وصیت یا نه و اعتقاد مخالف
 آن باشد که بجا آوردن نماز و روزه واجب نیست بلکه آن چه بنماز و روزه میدهد
 کفاره است و لیس جواب اولی عامی بوصیت است هر چند فائده بخالف علاید
 نشود و دور نیست که سبب تخفیف عذاب شود

والله تعالى اعلم
 توفیق الله العالی

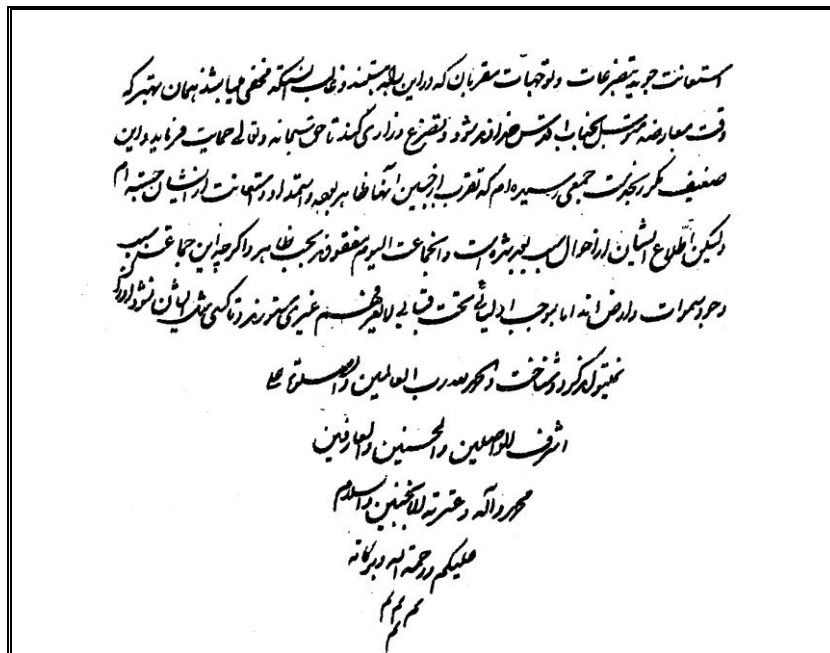
۱۲۳۳
 کتبه

دَبَّاسِ سَرَّحَ بِي صَدَّقِي وَكَبَّرْتِي أُمِّي وَالْحَلُّ عَمْدَةٌ مِّنَ الْإِسَاءِ لِيَعْفُوَ قَوْلِي

رساله سیر وسلوک افان محقق سید ابوالحسن علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چون نای ایان و اقیان بر ریخت مجرور است کما قال الله تعالی و انزلین جاهدنا فیهما نختصمنا و انزلنا
 علی عینین و سکنیت ذلک الله الذی انما یرید ان یردنا الی صراط الہی است انزلنا یرید ان یردنا الی صراط
 مستقیم است بسیار است از راهی همه دلگشا کردن است نفس را با عبادت است کلافت از راه است بر شہادت
 جنتا و جحیم است و غلبت چنانکه حق با دنیا فرموده است و انما خاف تعام حسیب و یبوء نفس عزیزا کہ
 و چنانکہ شہرت از بہر است غلبت نیز از بہر است کہ آدمی خالکہ کہ شہوات نفسی کہ بہر کہ شہوت او بسیار است ہمیشہ
 مغلوب است ناچار است کہ کز سخی سرگرد کند تا بعضی از ذمی او ضعیف است است ان شہم ہرہ و جوع نیز آدمی را از
 قوت مجتہد از کلامی نماند پس ناچار است از کلام سیرت بہر کہ کند خود را تا قوت جسم کم کند و مانند ما سیرت خفیف باقیمہ
 مجاہد است ان شود و کلافت معاشرت است کہ ہمیشہ شہوت کہ او را معاشرت میکند در این مجاہدہ و اگر کند صبر است
 مانع است و کلافت با کلام در دفع ان صحت است از دفع ان مانع است با کز و سکت و کز و کلافت است
 و جوع آنرا کم کند و جامع ہمہ شہوتہا علیہ فی قوت کند در بہت با دشمنان و بزرگامی و عرض در مجاہدہ با بد
 باشد چنانکہ لفظ فیما دولت بران کہینہ صحت ہمہ یکند ہمہ زمینان از جہد با قرب فی اللہ و قرب فی اللہ بقرہ
 قد است زیرا کہ کلام از قرب اللہ منظر است الہی است و در قرب بہ رضا است و شہوتہا در بر لہ ہمہ و از لفظ
 جاہرہ افان سیر و مطلق قربہ و در زمینا این نوع از قرب کہ در مجاہدہ است خواہ در ترک منیات بہر چگونہ



رساله سیروسولوک محقق مجلسی، خط میرزا هاشم شفیعی

۲۰. دستور العمل.

رساله اخلاقی مفصلی است به فارسی که حسب الاستدعاء بعضی از أخلاء مؤمنین در ۲ ماه رمضان ۱۰۳۰ مرقوم شده و نسخه خطی منحصر به فرد و آسیب دیده آن در مجموعه ای در کتابخانه ابن مسکویه اصفهان موجود است.

این مجموعه در سال ۱۰۳۳ به وسیله عالمی فاضل به نام هاشم بن ابراهیم حسینی با خطی زیبا کتابت شده و مشتمل بر چندین رساله از جمله: جعفریه محقق کرکی، منتهی السؤل فی شرح الفصول و رساله سی فصل در هیئت است. احتمال می رود که مولانا محمد تقی دستور العمل مزبور را برای این فاضل جلیل نگاشته باشد.

در پایان چنین آمده است: «این چند کلمه در دویم رمضان سنه ثلاثین و الف مرقوم گشت. کتبه العبد محمد تقی بن مجلسی الاصفهانی، غفر ذنوبهما، آمین».

۲۱. دستور العمل

رساله ای اخلاقی است که در ۱۰۶۸ از جهت فرزندی سید اعظم السادات نوشته شده است. آغاز: «بدان أيدك الله تعالى که چون حق سبحانه و تعالی خلایق را به جهت عبادت و معرفت آفریده است، و بعبارة آخری از جهت علم و عمل...». انجام: «و اگر بی مرشد روند در نهایت صعوبت است، إلا أن يوققه الله ويهديه...»
نسخه محمد تقی بن المجلسی عفی عنهما فی ذی القعدة الحرام سنه ۱۰۶۸. نسخه این رساله در مجموعه ۳۱۲۱۷ کتابخانه مجلس آمده است.

۲۲. پنجاه موقف

ترجمه دو حدیث اخلاقی است به فارسی، که توجه به آنها موجب خوف و رجاء می گردد. حدیث اول از ابن مسعود از امیرالمؤمنین علیه السلام، و حدیث دوم در روضه کافی از امام محمد باقر علیه السلام از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است.^۱
چندین نسخه از این رساله موجود است، از جمله نسخه کتابخانه آیه الله طیب که در ۱۰۷۷ به خط ملا علی بن جلالا میرک اصفهانی کتابت شده است.

۲۳. رساله در حجیت اخبار آحاد

در لوامع صاحبقرانی از آن نام برده شده،^۲ ولی نسخه ای از آن در دست نیست.

۲۴. تفسیر مجمع البحرين

چنانچه از کتاب لوامع صاحبقرانی برمی آید مولانا محمد تقی در اواخر عمر شریف خود، شروع به نگارش تفسیری بدین نام کرده است.

«بعد از صحت شروع در روضه المتقین شد و به اندک زمانی به اتمام رسید، و باز شروع در این شرح [فارسی فقیه] شد، و تا غایت که قریب یک سال است با اشغال

۱. الکافی ج ۸ ص ۱۰۰ - ۹۵. «سئل عن قول الله عز وجل: يوم نحشر المتقين إلى الرحمن وفداً...».

۲. لوامع صاحبقرانی ج ۱ ص ۱۰۱.

بسیار قریب به صد هزار بیت نوشته شده، و شرح صحیفه کامله و تفسیر مجمع البحرین نیز شروع شده است؛ امید از فضل الهی دارد که همه تمام شود.^۱

«غرض تنبیه است، و تفصیل این مقام در ذمّت مجمع البحرین و جامع الثقلین است بفضل الله و عونہ».^۲ «مولانا نظام الدین نیشابوری که به حسب ظاهر از کبار علماء عامّه است اما در واقع شیعه است و در تفسیر خود در سوره نمل از طرف شیعه وجوه بسیار گفته است، و این شاء الله در تفسیر مجمع البحرین که به حسب اعطاء حضرت سید المرسلین ﷺ در رؤیا به آن مامور شده‌ام مذکور خواهد شد، و این شاء الله تفسیری تمام شود و خواهد شد که در متشابهات قرآنی همگی از آثار ائمه هدی صلوات الله علیهم مبین شود، و فی الحقیقه جامع الثقلین باشد، چنان که در این دو سه روز جدیداً بشارت به آن واقع شد، در ضمن بشارت بسیار که یکی از آن این بود، که ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم».^۳

«حق آن است که این تفسیر [منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام] گنجی است از گنج های حق سبحانه و تعالی، و این شاء الله تعالی چیزی از آن فوت نخواهد شد، و همگی در مجمع البحرین مذکور خواهد شد».^۴

۲۵. مولانا محمد تقی در لوامع به رساله دیگری از خود اشاره کرده و فرموده:
«بر مؤمنان لازم است که همیشه پادشاهان خود را دعای خیر کنند، خصوصاً پادشاهان صفویه که حقوق ایشان تالی حقوق سید المرسلین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم است... و ظاهر است که اکثر عالمیان کافر بودند و به برکت ایشان

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۱ ص ۴.

۲. همان ج ۶ ص ۱۶۳.

۳. همان ج ۶ ص ۲۱۶. و نیز ص ۲۲۶ - ۲۳۸ - ۲۶۵ - ۳۳۶ و ج ۷ ص ۴۱۲.

۴. همان ج ۷ ص ۵۳۳ - ۵۳۴.

عالمی مؤمن و مسلمان شدند، آدم الله بقائهم إلى قیام صاحب الزمان، بل إلى قیام القیامة. چنان که در کتابی از کتب غیبت که بعضی از علما در غیبت حضرت صاحب الامر تصنیف کرده‌اند، و این کتاب قدیمی است که شاید هفتصد سال باشد که نوشته شده باشد، چنانکه از تاریخش ظاهر می‌شود، که حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در آن کتاب هست که حضرت خبر داده است که یکی از فرزندان من خروج خواهد کرد و عالم به سبب او هدایت یابند و احوال فرزندان او حتی کشتن شاه عباس پسرش را و پادشاهی شاه صفی و پادشاهی شاه صاحب قران، آدم الله تعالی ظلالة إلى یوم القیام، همه از آن کتاب ظاهر می‌شود. و من رساله ای نوشتیم، و آن حدیث را تفصیل دادم، و به خدمت شاه جنت مکان علین آشیان، شاه صفی علیه الرحمة والرضوان گذارنیدم، و در خزینه خواهد بود.^۱

میرزا محمد فصیح بیاضی شامل مباحث متفرقه در حدیث و تاریخ و شعر و فلسفه جمع آوری کرده که دانشمندان زمان او از جمله: مولانا محمد تقی مجلسی، شیخ حرّ عاملی، آقا حسین خوانساری، مولانا محمد مؤمن بن شاه قاسم سبزواری (به تاریخ ۱۰۵۷) مولی محمد باقر بن زین العابدین یزدی، محمد مؤمن بن حسن تونی (۱۰۵۷) محمد مقیم حسینی (به تاریخ ۱۰۵۴) محمد مقیم بصری (۱۰۵۷) عبدالله شهاب (به تاریخ ۱۱۹۹) و رضی (به تاریخ ۱۰۵۵) در آن به خطّ خود مطلب نگاشته‌اند. محقق مجلسی در پایان یکی از مطالب خود نوشته است: «تَمَقَّتْهُ تَذْكَرَةُ لِلْمَوْلَى الْعَالِمِ الْفَاضِلِ اللَّوْذَعِيِّ الْأَمَلِيِّ، جَامِعِ الْكَمَالَاتِ الصُّورِيَّةِ وَالْمَعَالِي الْمَعْنَوِيَّةِ، الْمُسْتَجْمَعِ لِلْأَخْلَاقِ الْمَلِكِيَّةِ، مِيرْزَا مُحَمَّدِ فَصِيحِ أَدَامِ اللَّهِ ظِلَالَهُ وَأَيَّدَهُ بِتَأْيِيدَاتِهِ وَوَقَّفَهُ بِتَوْفِيقَاتِهِ وَكَثَرَ فِي الْعُلَمَاءِ مِثْلَهُ، وَأَجَزَتْ لَهُ أَدَامُ اللَّهِ تَأْيِيدُهُ أَنْ يَرُوى عَنِّي هَذِهِ الْأَخْبَارُ... ۱۰۶۳».^۲

۱. همان ج ۲ ص ۴۹۴.

۲. فهرست مخطوطات مکتبه العتبه العباسية المقدسة ج ۱ ص ۵۷۴. ۱۵۱ - ۱۵۲.

قال فى الذريعة: «التذكارات لميرزا محمد مقيم (كتابدار) خازن دارالكتب العباسية لشاه عباس الصفوى ابن شاه صفى الذى قام بالملك سنة ١٠٥٢ إلى أن توفى سنة ١٠٧٨. دونها من سنة ١٠٥٥ إلى سنة ١٠٦١ وأكثرها خطوط علماء ذلك العصر القاطنين فى اصفهان أو شيراز أو قم أو مشهد الرضا عليه السلام أو غيرها. وقد كتب كل واحد منهم مقدار ورقة أو أكثر باستدعاء ميرزا محمد مقيم هذا، ليكون تذكراً له، مصرّحين بذلك فى خطوطهم، وهم نيف وثلاثون عالماً جليلاً، منهم: الشيخ بدرالدين حسن العاملى المدرّس بالمشهد الرضوى، وكان أستاذ ميرزا محمد مقيم، كتبه له بعد رجوعه عن سفر قندهار وفتحها فى مشهد الرضا عليه السلام سنة ١٠٥٦.

ومنهم: المولى محمد تقى المجلسى،^١ والمحقّق آقا حسين الخوانسارى، والمولى عبدالرزاق اللاهيجى، وميرزا إبراهيم بن المولى صدرا الشيرازى، والشيخ حسين التنكابنى الحكيم، وصهره على ابنته المولى الشهير بأخوند نصير، والمولى محمد على الاسترآبادى صهر المجلسى المذكور، والفاضل المولى عبدالله التونى، وأخوه المولى أحمد، والمولى شمس الكيلانى، والشيخ عبدالله الحفرى، والمولى عبدالرشيد الكازرونى الحكيم تلميذ المولى صدرا والمعروف بأخوند رشيد، والسيد ميرزا حسن بن محمد زمان الرضوى، والمولى محمد يوسف الأملوتى، وغير هؤلاء. وأكثرهم كتابةً الشيخ على صاحب الدرّ المنتور»^٢.

١. كتب فيه المحقق المجلسى جملة من أحاديث التوكّل وعبر عنه بالأخ فى الله المتجمع للكلمات

الصورية والمعنوية. الروضة النضرة ص ٥٨٣.

٢. الذريعة ج ٤ ص ٢١ - ٢٠.

پنجاه موقف مولانا محمد تقی مجلسی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 ثقہ الاسلام و رئیس المحدثین محمد بن یعقوب
 کلینی رضی اللہ عنہ تعالیٰ روایت کرده است
 بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوٰ
 اللہ وسلامہ علیہ کہ آنحضرت فرمودند کہ
 هر که خواهد کہ چنین شود کہ هر چه از حق سبحا
 و تعالیٰ طلب کند حق سبحانہ و تعالیٰ باو
 عطا کند و استجاب الدعویٰ شود باید کہ
 از جمیع خلائق نا امید شود و امید نداشته
 باشد از هیچ کس مگر از حق سبحانہ و تعالیٰ
 پس هر گاہ بندہ چنین شود هر چه طلب کند
 از اللہ تعالیٰ البتہ حق سبحانہ و تعالیٰ دعای
 او را استجاب میکند و مطلوب او را باو
 عطا می فرماید پس چون همگی کارشما را

از خزان جان
 بسیارندین از آنکه حق سبحان و تعالی
 طلب نماید و اما آنکه حق سبحان و تعالی
 تو را که و منم تکوین و آرزو کنند ما را از این
 ظهور نماید در بهشت و اما آنکه حق سبحان و تعالی
 با نغمه و کرام و اجلال اینان و اما آنکه حق سبحان و تعالی
 محبت و احادیث اینان و اما آنکه حق سبحان و تعالی
 و لیکن حدیثی باین مضمون است که هر که در دنیا
 سزاوار است این شرح را از آن سبب است که در
 ناسب خوف اینان باشد از عقوبات الهی و فی نفس خود و در جام مطلوب
 هر چند مطلوب نیست که بنده عبادت و طاعات را از جهت خوف جهنم و
 طمع بهشت بجا آورد تو زندگی چون که با بان بشر طرفد مکن
 کردوست خود روش بنده پروری دانند

مترجم هندی محمد بنین الشریفین العالم
 الفاضل الصالح قدوة المحدثین
 المنفور مولانا محمد تقی
 المجلسی نعمة
 انشاء الله تعالی
 فی شهر رجب سنه ۱۳۸۵
 فی مکان دارالافتاء
 دارالاحیاء التراث العربی
 بیروت

مناظرات محقق مجلسی و محدث قمی

ملاً محمد طاهر قمی، قاضی و شیخ الإسلام قم، از مخالفان سرسخت عرفان و تصوّف بوده.^۱ وی به نوشته نصرآبادی: از باونات فارس بوده اما چون در قم بسیار بوده به قمی مشهور است. «شیخ الاسلام قم اند، و اهل آن ولایت به هدایت امر و نهی او همگی طریق پرهیزکاری پیش گرفته، پا از جاده صلاح بیرون نمی گذارند».^۲ کان «من أعيان الفضلاء المعاصرين، عالم محقق مدقق ثقة ثقة فقيه متكلم محدث، جليل القدر، عظيم الشأن. له كتب منها: كتاب شرح تهذيب الحديث، كتاب حكمة العارفين في ردّ شبه المخالفين، كتاب الأربعين في فضائل أمير المؤمنين وإمامة الأئمة الطاهرين عليهم السلام ورسالة الجمعة، ورسالة الفوائد الدينية في الردّ على الحكماء والصفوية، كتاب حجة الإسلام وغير ذلك من الكتب والرسائل، نرويهَا عنه».^۳

۱. میر محمد شفیع حسینی عاملی شیخ الإسلام قزوین در محافل المؤمنین ذیل عنوان مولانا محمد طاهر نوشته: «و در ردّ صوفیه بسیار مصرّ است، چنانچه مجملی از آن در احوال خیر مآل فاضل متقی مولانا محمد تقی المجلسی طیب الله روحه القدسی مذکور و مسطور گردید. عاقل حیرت پیشه، و فهیم ادراک اندیشه، به مضمون «ولا تنظر إلى من قال، وانظر إلى ما قال» به اقوال هر یک نظر نموده، طریقه حقّه را اخذ نماید، والله على الناس الحجة البالغة». محافل المؤمنین ص ۲۱۶.

۲. تذکره نصرآبادی ص ۲۳۸.

۳. أمل الآمل ج ۲ ص ۲۷۸ - ۲۷۷.

یروی عن الشيخ الفاضل العالم العامل التقى التقى محمد بن الشيخ الفاضل التقى جابر بن عباس، عن أبيه، عن الشيخ الجليل عبد النبي بن سعد الجزائري.
 وعن الشيخ محمد بن جابر المذكور، عن السيد الجليل النبيل الفاضل العالم العامل شرف الدين على الفارسي الشولستاني المقيم في المشهد المقدس الغروي رحمه الله.
 وعن الشيخ محمد المذكور أيضاً عن الشيخ الجليل محمود بن حسام الدين الجزائري، إجازة عن الشيخ الجليل النبيل بهاء الملة والدين محمد العاملي.^۱
 ويروي أيضاً عن العالم العامل السيد نورالدين العاملي.^۲
 وفاتش شب جمعه ۲۳ ذی قعدة ۱۱۰۰. عمر او صد سال بوده است.^۳
 ملا محمد طاهر چندین رساله در ردّ عرفا نگاشته و مولانا محمد تقی مجلسی و حکیم میر محمد مؤمن تنکابنی^۴ هر یک در رساله ای به او پاسخ داده و از طریق عرفان اصیل دفاع کرده اند.

ملا محمد طاهر قمی انگیزه خود از نگاشتن ردّ تصوّف را چنین نوشته است:
 «چون دید که بسیاری از شیعیان و دوستان علی بن ابی طالب علیه السلام، بنا بر نادانی، از اهل علم، فریب جمعی از غولان راه دین خورده، نعره کردن و دست زدن و برجستن و چرخیدن و عشق بازی با امردان را عبادت پنداشته، از راه شرع و دین به

۱. مقدمه کتاب الاربعین ملا محمد طاهر قمی تصحیح سید مهدی رجائی و محمد علی معلّم قطیفی.

۲. بحار الأنوار ج ۱۰۷ ص ۱۳۱.

۳. وقایع السنین والاعوام ص ۵۴۶. وی در شیخان قم پشت مرقد زکریا بن آدم مدفون است. در وفاتش گفته اند: تراجم الرجال ج ۲ ص ۷۳۲.

طاهر آن روتق شریعت و دین چون از این خاکدان به آیین رفت

شرع چون شد ز فوت او کاسد عقل گفتا که رنق دین رفت

۴. حکیم میر محمد مؤمن بن میر محمد زمان حسینی تنکابنی طبیب شاه سلیمان و صاحب کتاب تحفة المؤمنین معروف به تحفه حکیم مؤمن در طب، از اجداد علامه میر سید علی نجف آبادی است.

غایت دور افتاده اند؛ بنا بر این بر خود لازم دانست که ایشان را دستگیری کرده، و راهنمایی نموده، به شاه راه شریعت نبوی و طریقت مرتضوی برساند.^۱

مولانا محمد تقی مجلسی در جواب فرموده است:

«اگر مطلب مولانا [محمد طاهر] هدایت بعضی از عوام است، که به سبب جهالت، بعضی از اعمال ناشایست می کنند، بد نیست، ولیکن اعمال ایشان قدح در طریقه محموده اولیاء الله نمی کند؛ چنان که اعمال جهله طلبه، قدح در طریقه طلب علم نمی کند. مناسب آن بود که اول طریقه محموده اولیاء الله را بیان فرمایند، و بعد از آن در مقام قدح در اعمال ایشان درآیند، که این طریقه ایشان نیست».^۲

ملاً محمد طاهر انگیزه خود را دینی ذکر کرده و فرموده: «چنانچه حبّ ریاست بر نفس ما غالب می بود می بایست که گفتگو از بطلان حلاج و بایزید نماییم و عالمی را به گفتگوی خود نیندازیم؛ چرا که اکثر عوام فریب این طایفه خورده اند و مست محبت ایشان گردیده اند».^۳

واضح است که فرمایشات محقق مجلسی، دفاع از افعال بدعت آلوده صوفیان منحرف زمان نبوده، بلکه دفاع از طریقه محموده اولیاء الله است؛ و از همین روست که حکیم متألّه و عارف بزرگ شیعه جناب صدرالمتألّهین نیز ردّی بر صوفیه مبتدعه نگاشته اند، موسوم به «کسر أصرام الجاهلیة فی ردّ الصوفیة». و عارف نامدار ملا محسن فیض و فرزندش علامه علم الهدی کاشانی نیز آثاری در ردّ صوفیه دارند. کسی چون محقق مجلسی که به فرموده خود در چهار سالگی همه احکام مورد

۱. صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست ج ۲ ص ۶۰۵.

۲. همان ج ۲ ص ۶۰۶.

۳. همان ج ۲ ص ۶۴۹: این اعتراف نشانگر دامنه نفوذ تصوف در میان عامه مردم در اوایل نیمه دوم قرن یازدهم هجری است.

ابتلاء را می دانسته، و در مسجد صفا نماز شب می خوانده، و نماز صبح را به جماعت ادا می کرده، و اطفال را نصیحت می کرده به آیه و حدیث،^۱ سنخیتی با صوفیه بی سواد که بویی از فقه و حدیث به مشام جانیشان نرسیده ندارد.

میر محمد مؤمن تنکابنی در رساله تبصرة المؤمنین خود چنین نگاشته است:

«حضرت مولوی ظاهر، مولانا محمد طاهر، چون قعود مسند قضای قم را با قیام پیشنمازی جمعه - که در غیر معصوم علیه السلام اجتماع ضدین است - جمع فرموده، خواست که در وحدت مسلک عرفا و متشرعین حقه تفرقه اندازد؛ و لهذا رسایل چند از نظم و نثر در مطاعن عرفا که صوفیه حقه اند انشا نموده، و طریق سالکان راه حق را غیر جاده شرع دانسته... و هرکه ملای روم و مشایخ کبار و سالکان مسلک ایشان را کافر نداند کافر است، با وجود آن که ظاهر است که اکثر علمای معروف و مجتهدین مشهور و فرقه کاملین شیعه و غیر کاملین - سوای مریدان او - اگر اعتقاد به مسلک ایشان نداشته و سالک آن نیستند کافر نیز نمی دانند، و کفر این جماعت را احدی جزو اصول دین نکرده؛ چه هر یک [از مشایخ] را کلامی چند مشعر بر تشیع او با وجود ایام تقیه هست. و اکابر سلف مدح این طریقه نموده اند، مانند:

خاقان الموحّدین [شیخ صفی الدین اردبیلی] صاحب مقالات،^۲
و نصیر الملة والدين، مؤلف أوصاف الأشراف و آغاز و انجام،
و شیخ ابن جمهور حسائی، مؤلف عوالی اللالی و مجلی مرآة الیقین،

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۲ ص ۳۷۶.

۲. محقق مجلسی در لوامع از این عارف بزرگ چنین یاد کرده است: «پادشاه اولیاء الله، قطب المحققین، ورئيس الواصلین والعارفین والعاشقین، شیخ صفی الملة والحقیقة والحق والدين، أنار الله برهانه، ورفع الله تبارك وتعالى فی أعلى درجات الجنان مقامه» همان ج ۳ ص ۴. «حضرت شیخ صفی علیه الرحمة؛ شاه عالم آفتاب اولیا/پیشوای دین صفی الأصفیاء/آن که از وی گشت مشهور اردبیل / وز جمالش گشت یرنور اردبیل» همان ج ۱ ص ۵۵.

و سید حیدر آملی، صاحب جامع الأسرار،
و شیخ ابن فهد، مؤلف تحصین و عدّة الداعی،^۱
و علم الهدی، مؤلف غرر و درر،
و سید رضی الدین، جامع نهج البلاغة و مصباح الشریعة،
و شیخ جمال الملة والدين مطهر حلّی، مؤلف منهاج الكرامة،
و شیخ زین الدین [شهید ثانی]،
و شیخ محمد شهید اول، که شیخ زین الدین او را از ابدال شمرد،
و شیخ بهاء الملة والدين عاملی،
و شیخ رجب برسی، مؤلف مشارق الأنوار،
و شیخ علی بن هلال جزایری، استاد ابن ابی جمهور،
و ابن طاوس مؤلف طرائف،
و میر محمد باقر داماد، مؤلف جذوات و رساله خلعية و شرح خطبة البيان،
و مولانا صدرالدین شیرازی، مؤلف اسفار و شواهد الربوبية و مبدأ و معاد...
و جامع عوارف قدسی مولانا محمد تقی مجلسی،
و مستغرق رحمت ربّ غنی شیخ حسین تنکابنی،^۲
و غیرهم که مصنفات ایشان مشتمل بر مدح طریقه است.
و از علمای این عصر مثل:
مجتهد الزمانی، عالم ربّانی، مولانا محمد باقر خراسانی،

۱. محقق مجلسی از ایشان با عنوان جمال العارفين یاد کرده است. لوامع صاحبقرانی ج ۳ ص ۱۰۸.
۲. «از جمله گروه بلند شکوه حکماء عصر صاحبقرانی... شیخ المشایخ شیخ حسین تنکابنی... کرسی نشین عرش فیض رسانی است... از تصانیف مشهور آن جناب رساله ای است در باب اثبات وحدت وجود و شرح بر گلشن راز». قصص الخاقانی ج ۲ ص ۵۰.

و عارف معارف ملک مهیمن، مولانا ملا محسن [فیض]،
 و کاشف غواشی عبدالرزاق کاشی،^۱
 و جامع کمالات معنوی و صوری مولانا نوروز نیشابوری،
 و مؤید تأیید سبحانی مولانا حسن گیلانی،
 و عارفان مؤتمن: فیاض، و میرزا حسن [لاهیجی].
 و غیرهم از معارف علمای شیعه.

۱ «مولد ایشان بلده کاشان. تحصیل علوم حدیث و اصول و فقه در مدرس نواب سلطان العلمائی، و اکتساب فنون حکمت در خدمت حضرت میر کبیر میر ابوالقاسم فندرسکی نموده اند. هذا اليوم که ۱۰۷۶ هجری است رحل اقامت در خطه کاشان انداخته، بعد از عبادت معبود، به مطالعه کتب علمی اقدام می نماید و به خانه هیچ کس نمی روند. گاه گاهی با تلامذه خویش صحبت می دارد». قصص الخاقانی ج ۲ ص ۵۴. «فاضل عالم جلیل عابد عارف زاهد ورع معروف معاصر. هو من تلامذة الوزير الکبیر خلیفة سلطان، وکان شریک والدی رحمه الله فی الدرس، وقرأ العقلیات علی الأمير ابوالقاسم الفندرسکی». ریاض العلماء ج ۳ ص ۱۱۶. از شاگردانش: رمضان بن علی کاشانی است که در ۱۰۸۸ کتاب توحید کافی را نزد او مقابله و تصحیح کرده است. فهرست سه کتابخانه اصفهان ص ۱۰۱. ملا فریدون نسخه ای از نخبه فیض را برای او کتابت کرده و همان رمضان در ۱۰۸۷ آن را تصحیح کرده است. فهرست مرعشی ج ۳۴ ص ۳۸۵. شاگرد دیگرش: عبدالوهاب بن تاج الدین حسن در ۱۰۸۳ فروع کافی را کتابت کرده و نوشته: «قرأت ما فی هذا المجلد من أجزاء کتاب الکافی جمعاً من أوله إلى آخره علی المولی الأعظم الأفخم، المجتبی المکرّم، المصطفی المعظم، حاوی المعقول والمنقول، جامع الفروع والأصول، الذی لم یزل فی تحصیل الکمال، فما زال أنا فأناً زاد کمالاً علی کمال، حتی جمع من العلوم ما لا یسعه مقدرة البشر، ولا یخطر علی قلب ذی خطر، من العربية والأدیبة والعقلية والنقلية والهندسة والرياضية کلها، والمعارف الحقیقیة البقینیة، و غیرها مما لا یحصی کثرة؛ الکریم الأصل والنسب، الشریف الحسب، زبدة السادة العظام الکرام، أمير عبدالرزاق بن أمير محمد یوسف الرضوی...». فهرست مرعشی ج ۳۴ ص ۵۶۳ - ۵۶۲. میر عبدالرزاق در روز پنجشنبه ۲۲ محرم ۱۱۱۰ در قریه قمصر وفات کرده، وکان میلاده علی ما قیل سنة ۱۰۲۶. جنگ خطی محمد محسن وفا، نسخه کتابخانه ملی. وی در محله بالای قمصر قرب بقعه پیرداوود در مقبره خصوصی مدفون است و سنگ مرمری بر مزارش نصب است. بزرگان کاشان ج ۳ ص ۲۰۶.

و به اعتقاد قاضی قم، این جماعت کافر خواهند بود... و عجب تر آن که مقلدان حضرت پیشنماز و قاضی قم، از غلوئی که دارند مانند اباهریره حدیث در مذمت این فرقه ساخته^۱ و به دست اجامره و اوباش مشهد مقدس داده... بنا بر این خادم فقرا و خاک قدم عرفا محمد مؤمن الحسینی الطیبی التنکابنی... خواست که... اصول این فرقه عظیم الشأن را که مقتبس از کلام مجید و اقوال ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است، به آیات و احادیث بیان سازد؛ تا بر عوام نیز ظاهر گردد که خواص را احادیث خاص است که سلوک به مضامین او زیاده بر طاقت عوام است، و ایشان بر آن مکلف نیستند...».

مطهر بن محمد مقدادی در رساله سلوة الشیعة که در ۱۰۶۰ (ده سال قبل از وفات محقق مجلسی) تألیف شده نوشته: «یکی از علمای شیعه رساله ای در ذم این طایفه تألیف نموده، و حضرت مولانا محمد تقی بن مجلسی حاشیه ای بر آن نوشته و به نزد مؤلف رساله مذکوره ارسال نموده، و مشارالیه سطری چند در جواب او قلمی گردانیده. یکی از فقرا مجموع را به ترتیبی متن در کتاب مزبور جای داده، و آن را موسوم به توضیح المشربین و تنقیح المذهبین ساخته... پس به خاطر فاطر رسید که دو سه فقره از آن کتاب انتخاب نماید و آن را سلوة الشیعة و قوه مقوی الشریعة نام کند».

مؤلف کتاب مختصر التوضیح نیز نوشته است:

«یکی از علمای امامیه رساله ای در ذم طایفه متصوفه تألیف نموده، و حضرت مولانا محمد تقی بن مجلسی ردی بر مؤلف رساله مزبوره قلمی گردانیده و به نزد مشارالیه ارسال فرموده، و مؤمی علیه ردی او تحریر نموده و به خدمتش فرستاده؛ و

۱. مراد احادیثی است که برای اولین بار در قرن یازدهم در کتاب حدیقة الشیعة منسوب به جناب ملا احمد مقدس اردبیلی وارد شده و در هیچ کتابی قبل از آن نیامده است. تنکابنی در همین کتاب، جاعل آن احادیث را لوحی معرکه گیر دانسته است.

چون ردّین مزبورین در حواشی رساله مسطوره مرقوم بوده، دیگری آن را به ترتیب در متن کتابی جای داده، و مشتمل بر ۲۳ باب گردانیده، هر بابی محتوی بر چهار فصل، و آن را توضیح المشربین و تنقیح المذهبین نام کرده. و چون مرتّب، فصل چهارم را از هر باب که در بیان محاکمات اوست بسطی داده، به خاطر این شکسته رسید که آن فصول را محذوف ساخته، به مقالات مناظرین اختصار دهد، و محاکمه را به مُطالع منصف حواله نماید، و بعد از اتمام آن را مختصر التوضیح نام کند».

میرلوحی سبزواری^۱ از مخالفان سرسخت عرفان در کفایة المهتدی نوشته است:

«شدّت مبالغه آخوند مرحوم [مجلسی] در تصوّف به مرتبه ای بود که پنهان نمی توان داشت، و کتاب توضیح المشربین و تنقیح المذهبین و کتاب أصول فصول التوضیح در میان مردمان بسیار است، به حدّی که امکان دارد دو هزار نسخه از آن کتاب در اصفهان بیشتر باشد، و مردمان می خوانند و می دانند که آخوند مرحوم به هواداری و تعصّب حسین منصور حلاج کافر ساحر، نسبت به بزرگان علمای شیعه... سخن گفته. و آن دو کتاب هر دو مشتمل اند بر مناظره ای که در نفی و اثبات و حقیّت و بطلان تصوّف، در میان ملاّ محمد طاهر شیخ الإسلام دارالمؤمنین قم و آخوند مرحوم وقوع یافته... در جایی از آن رساله که شیخ الإسلام مذکور در ضمن بیان حال

۱. امیر سید لوحی فرزند امیر سید محمد بن امیر قاسم ابن سید أفاضل المتأهلین وسند أكابر المتکلمین، امیر سید محمد المصحفی الحسینی الموسوی السبزواری (صاحب نصره الإسلام فی علم الکلام) و سبط ملا لوحی (متوفی ۹۸۹ از مدآحان و درویشان معرکه گیر اصفهان) از محدّثین بزرگ اصفهان و شاگردان میرداماد و شیخ بهائی بوده، از آثارش کفایة المهتدی فی معرفة المهتدی (عج) است وی در این کتاب از محقّق مجلسی خرده گیری بسیار کرده و فرزندش علامه مجلسی را نیز به خاطر دفاع از پدر مورد اهانت فراوان قرار داده است. از تعابیر فرزندش محمد هادی بن لوحی سبزواری (م: ۱۱۱۳) در کتاب أصول العقائد که در ۲۳ رمضان المبارک ۱۰۸۲ از تألیفش فارغ شده، برمی آید که والدش در سال مزبور در قید حیات نبوده است. مطهرّ بن محمد مقدادی صاحب سلوة الشیعة و از شاگردان محقّق سبزواری و ملاّ حسنعلی شوشتری ظاهراً همین امیرلوحی است.

میریدان حلاج از کتاب اقتصاد شیخ ابوجعفر طوسی ره و کتاب الغیبة او و کتاب اعتقادات ابن بابویه ره و از شیخ مفید و دیگران از علمای امامیه قدس الله سرهم مطاعن حلاج را نقل نموده اند. آخوند مرحوم [مجلسی] در جواب نوشته: عجب از مولانا که اقوالی غیر معلوم که جمعی از جهله نسبت به جمعی دهند، اینها را حجّت مذمومیّت سازند! با آن که اخباری که در کتب اربعه است اکثر آن را علما به جهت جهل به احوال راویان طرح نموده اند، و جمعی کثیر به اخبار صحاح آحاد عمل ننموده اند. به مجرد آن که مجهولی پاره ای از مزخرفات در کتابی مجهول نقل نمایند،^۲ اینها را حجّت ساختن، محض جهالت است».

شیخ عبدالله سماهیجی (م: ۱۱۳۲) در النفخة العنبرية به نقل از برخی ثقات، از رساله ملا محمد طاهر و ردیه مولانا محمد تقی بر آن خبر داده و گفته است: «إی لم أقف علی هاتین الرسالتین، وولده العلامة المجلسی قد برأه عن ذلك [أی التصوف]».^۳

۱. محقق مجلسی صاحب کتاب تبصرة العوام را که در آن حلاج ساحر معرفی شده، جاهلی از شیعیان دانسته که از سخنان او ظاهر می شود جهل مصنف او. ر.ک: مسؤولات ملا کلبعلی بروجردی.
 ۲. میرلوحی در کفایة المهتدی گفته: «عوام چون مدح و ثنای ابومسلم مروزی و حلاج ساحر کافر شقی از پدر دانشور حضرت آخوند ملا محمد باقر یعنی از ملا محمد تقی بن ملا مجلسی مکرر استماع نموده بودند، وقتی که بر خلاف آن از این ناتوان شنیدند شمشیرهای کین از غلاف اعتساف کشیدند و قصد قتل این ضعیف نمودند».
 ۳. الذریعة ج ۴ ص ۴۹۸.

رسالة سلوة الشيعة
وقوة الشريعة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ
 الْحَمْدُ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 أَقَابَعِدُ جَنِينَ كَوَيْدِ سَكَنٍ زَاوِيَةٍ نَامِرَادِي مَطَهْرِينَ حَمِيمَةَ الْمُتَقَاتِلِيَا
 كِهْ چُونِ اِيْنِ قَبْرِ بِيْ خَانِ دِمَانِ كِهْ اَزْ پَدْر پَدْر اِيْنِ دَوَسْتِي وَ بِيْ رُوِيْ تَهْ
 مَرْدَانِ بِيْمَرَاثِ يَافْتَهْ وَ مَا نَنْدِ اَبَا وَ اَجْدَادِ اَزْ مَتَابَعَتِ اَعْدَا وَ اَضْدَادِ رُوِي
 رَغْبَتِ بَرِ يَافْتَهْ مَرْتِ مَدَهْ مَمُوْدِ كِهْ جَمْعِيْ اَزْ فَرِيْبِنْدِ كَانِ جِهْتِهْ تَنْبِيْهِ رُشْدِ كَمِ بَرِيْعِ
 وَ كَاهِلِيْ وَ دُنْيَا دَوَسْتِي اَزْ تَهْ لَاهِ شَرِيْعَتِ مَسْطَفُوِيْ وَ طَرِيْقَتِ مِ
 نَقْضُوِيْ تَمُوْفِ شَدَهْ اَنْدِ وَ حُبِ دُنْيَا تَرْكِ دُنْيَا نَامِ كَرْدَهْ اَنْدِ وَ ذِكْرِ خُدَا اِ
 وَ سِيْئَةِ فَرِيْفَتِيْنِ مَرْدُوْنِيْ سَاخْتِهْ اَنْدِ وَ دَرِيْ بَرْدِهْ مَرْكَبِ لَهْوِ وَ لَعِبِ
 كَشْتِهْ اَنْدِ وَ فُسْقِ وَ عَصَا نِ رَا عِبَادَتِ نَامِ كَرْدَهْ اَنْدِ وَ بِنْفِرِ وَ اَمُوْلِ خُوْدَا
 مَقْبُوْلِ طَبِيْعِ ضَعْفَاءِ الْعُقُوْلِ كَرْدِهْ اَنْدِ وَ مَا نَنْدِ اَجْلَافِ اِسْرَافِ زِيَانِ

بلاغت‌های

آغاز رساله سلوة الشيعة، نسخه کتابخانه ملی

بلا فهای کزاف کسوده اند و بدوای مکار شفت با مخالفان موافقت
 نموده اند خواست که بنوشته‌ی رسالهٔ بجزان را بیا کالاند و بچان کان تنگ
 عقل را از بند مکر و تزویر این گروه که شیاطین السند برآند در بن اثنا
 کتابی درین باب دید و مجلدی از دست یکی از اجاب بنظر رسیده
 و بعد از تحقیق معلوم کردید که یکی از علمی شیعه رسالهٔ در ذم این طایفه
 تالیف نموده و حضرت مولانا محمد تقی بن مجلسی حاشیهٔ بر آن نوشته
 و نیز مؤلف رسالهٔ مذکوره ارسال نموده و من را لیه سطر بی چند در جواب
 او قلمی گردانیده یکی از فقرا مجمع را به ترتیب در متن کتاب مزبور جای
 داده و آن را موسوم بنویس المشریین و تنقیح المذمبین ساخته و الحق
 آن کتاب ارباب انصاف و پیرة را در شناختن این فرقه کافیهست و
 اصحاب علت غفلت را در محال نفی استخوان قیمت پس بخاطر
 فایز رسیده که دور فقرهٔ ازان کتاب انتخاب نماید و آن را سلوالة الشیوع
 و قوهٔ معقوی الشریعہ نام کند پس شروع کرد در مقصود و توکل نمود بر لطف

زرقانه وسا لوسيهاي ايشان فرب نوزد تادرو طه فذلات
 نيفند حفظ الله جميع المؤمنين عن افواظهم وافضلهم بحى النبي

وعترته الطاهرين والحمد لله
 رب العالمين
 اللهم اني اذنتك
 اذنتك
 اذنتك
 اذنتك

كِتَابِ مُخْتَصِرِ التَّوَضُّعِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 أَجْمَعِينَ أَمَا بَعْدُ بِرَضَائِرِ زَكِيَّةِ أَرِيَابِ انصاف پورشيد
 نمائند که یکی از علمای امامیه رساله در رزم طایفه منصوره تألیف
 نموده و حضرت مولانا محمد تقی بن مجلسی روی بر مؤلف رساله

آورد

وبقول سید السید علی ^{عالم حوزة} سید سید هببالفکر خود کن که از حق پر دو
 شده و بزاه باطل افزاده والله هدی من لیساء الی الط
 مستقیم و بعد از آن گفتگو را با این دو سه کلمه ختم نموده آ
 که حضرت اخوند با این قصه خوانها شاید که بعضی از عوام
 را که قوت تمیزند آسته باشند فریب نواز داد و اما اهل علم و
 اهل شعور با این گفتگو فریب نخورند والله هدی من لیساء
 الی صراط مستقیم و اگر کسی خواهد که بهتر ازین بر بمطالع
 و قوف باید باید که کتاب توضیح الشریع و تفتیح
 المذهبین را مطالعه نماید و السلام علی بن
 اتع الهدی و صلی الله علی محمد و اله
 الائمة الجبا و سلم تسلیما
 کثیرا کثیرا
 تمت
 نم

علامه میرزا محمد باقر خوانساری در روضات الجنات ضمن شرح حال ملا محمد طاهر قمی به وقوع مناظرات بین آن دو تصریح نموده و نوشته است:

«وكان بينه وبين المولى محمد تقى المجلسى أيضاً منازعات فى أمر التصوف ومكاتبات انتهى إلى الكدورات العظيمة، وقد كفر فى رسالة كتبها فى الردّ على الصوفية جماعة من العلماء والعرفاء، بل نسب إلى الكفر كل من شك فى كفر من نسب إليه كلماتهم المهمة بخلاف الشرع، وشدّد التنكير عليهم بما لا مزيد عليه».^۱

میر محمد شفیع حسینی عاملی شیخ الإسلام قزوین صاحب محافل المؤمنین نیز به وقوع مناظرات اشاره کرده است.^۲

آیه الله آخوند گزی نیز در شرح حال مجلسی نوشته است:

«رساله کوچکی در ریاضت شرعیه در اربعین نوشته و با صوفیه هم ارتباطی داشته که صوفیه او را از خود می دانند، و سلسله سند به او می رسانند. و حقیر کتابی منسوب به او دیدم که با بعضی علماء در معارضه و جواب اشکال بر ملاّی روم بر آمده و توجیه کلمات و اشعار ملاّ کرده».^۳

محقق متنبّع آقا سید محمد علی مبارکه ای در دانشوران و رجال اصفهان، و سپهر ثانی عباسقلی کاشانی در شرح حال محقق مجلسی مطبوع در آخر لوا مع صاحبقرانی چاپ سنگی، یکی از آثار او را: رساله در ردّ ملا محمد طاهر قمی ذکر کرده اند.

علی رغم تصریح میرلوحی که معاصر محقق مجلسی و شاهد بر وقوع مناظرات بوده، صاحب نجوم السماء که دو قرن با آنان فاصله زمانی دارد انتساب ردّیه مزبور به مولانا محمد تقی را بعید شمرده و نوشته است: «بر تقدیری که جواب رساله مذکوره

۱. روضات الجنات ج ۴ ص ۱۴۴.

۲. محافل المؤمنین ص ۲۱۶.

۳. تذکرة القبور ص ۶۶.

را به حیثیتی که متداول است آخوند مذکور تألیف کرده باشد، واضح می شود که آخوند در اوایل حال خود، طریقه صوفیه و اعمال مبتدعه ایشان را نیکو می دانست، یا آن که طریقه تقیه و مماشات و تألیف قلوب آن قوم ضلالت شعار، به نیت خیر و مجادله حسنه - کما شهد به ولده العلامة المجلسی - مقصور همت عالی داشت.

اما نسبت تألیف جواب مذکور به سوی او ثابت نیست، و دیگر کتب او که در اواخر عمر خود تصنیف کرده است نسبت تصنیف آنها به سوی او متواتر است، و بر تبحر عظیم او در علم فقه شیعه و احادیث امامیه دلالت دارد،

و اگرچه از بعض مواضع آنها حسن ظن او به صوفیه ظاهر می شود، لکن سلوک او به مسلک فاسده صوفیه در عقاید و اعمال یافته نمی شود، بلکه خلاف آن از کتب مذکوره مستفاد است. پس بعید نیست که جواب رساله مزبوره را شخصی از صوفیه آن زمان نوشته، به آخوند علیه الرحمة منسوب نموده باشد.^۱

علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز با سیصد سال فاصله زمانی، و بدون این که هیچ یک از رسائل مزبور را دیده باشد، در الذریعة بدون ارائه دلیل و به صرف احتمال، آن را احتمالاً ساخته صوفیه دانسته، و نوشته است: «وفي غاية البعد أن يكتب المولى محمد طاهر العالم العارف [!] الذى مات بعد المجلسى بما يقرب من ثلاثين سنة رداً على المجلسى ويحيب عنه في حال حياته ويتجاسر عليه بما في هذه الأجوبة من نسبة الغلط والكذب ودعوى الباطل وإيجاد البدعة وأمثال ذلك من السب والشتم الذى هو من أعمال السوقيين».^۲

هرچند استبعاد صاحب الذریعة و سایر متأخران از زمان مجلسی را تصریح سیّد میرلوحی که معاصر او بوده منتفی می کند، اما اصل استبعاد، آن هم از علامه منتبعی

۱. نجوم السماء ص ۶۳.

۲. الذریعة ج ۱۰ ص ۲۰۷.

همچون صاحب الذریعة بسیار غریب است؛ چرا که ایشان بیش از دیگران از تعاملات دور از انتظار علمای متعاصر با یکدیگر مطلع اند، و صرف بعید بودن و دور از انتظار بودن دلیل بر عدم وقوع نیست؛ نحوه برخورد میر داماد با شیخ بهائی و تعبیر تحقیرآمیز او درباره آن عالم ربّانی در رساله تصحیفات، برخورد جناب میر با عالم ربّانی ملاّ عبدالله شوشتری و مکتوب بسیار تحقیرآمیز او به وی،^۱

برخورد میر سید احمد علوی داماد میر داماد با شیخ بهائی و تألیف کتابی موهن در عشرات و لغزش های شیخ بزرگوار، برخورد بسیار نامعقول ملاّ محمد طاهر قمی با عالم حکیم متشرّع میرزا حسن بن عبدالرزاق لاهیجی و شوراندن عوام الناس علیه وی،^۲ و برخورد او با فقیه عارف ملاّ محسن فیض کاشانی.

و شنیع تر از همه برخورد شیخ علی عاملی نواده شهید ثانی با ملاّ محمد باقر سبزواری صاحب ذخیره و کفایه «حتّیّ أنّه ربّما نسبه إلى الفسق، فضلاً عن الجهل»^۳ ووقع بینهما ما وقع من الأقوال الشنیعة والأفحاش العظیمة والمنافیات لمراسم الشیعة وسجیّات علماء الشریعة.^۴ و نیز تعامل او با فیض کاشانی، همه برخوردهایی بعید و دور از انتظار است که متأسفانه اتفاق افتاده است.

۱. سید محمد تقی ظهیر حسینی استرآبادی شاگرد میر نیز إیقاظ النائین فی تصحیف المصحفین در ردّ ملاّ عبدالله دارد که صاحب الذریعة در باره آن نوشته: «تعرّض فیہ للردّ علی المولیّ عبدالله فی بعض الفروع الفقہیة، بما لا ینبغی صدورہ منہ، وفرغ منہ فی رجب ۱۰۱۵». الذریعة ج ۲ ص ۵۰۴.

۲. علامه زنوزی در شرح حال عالم جلیل میرزا حسن بن عبدالرزاق لاهیجی می نویسد: «کان عالماً فاضلاً محققاً مدققاً عارفاً حکیماً متکلماً متبحراً نحریراً، له تألیفات لطیفة وکتب شریفة... از ثقات استماع رفت که مولانا حسن مزبور در میان مردم مطعون به تصوّف بود، و مولانا محمد طاهر قمی آن جناب را تکفیر می نمود... روزی ملاّ محمد طاهر قمی عامّه اهل قم را مأمور کردند که اهل قم بأجمعهم به جانب خانه مولانا رونهادند...». رک: ریاض الجنّة ج ۳ ص ۴۳۹.

۳. لؤلؤة البحرین ص ۸۶.

۴. روضات الجنات ج ۶ ص ۸۱.

علاوه بر شهادت میرلوحی و صاحبان سلوة الشیعة و خلاصة التوضیح و صاحب روضات، فرمایشات محقق مجلسی در مناظرات، با سایر آثار او هماهنگ است؛

۱. در مناظرات از مولانا جلال الدین صاحب مثنوی دفاع شده، و در روضة المتقین که در اواخر عمر آن عالم ربّانی نگاشته شده مطالعه و تدبّر در کتب حکمای الهیین همچون مثنوی و حدیقه سنائی را توصیه نموده،^۱ و در مجلد آخر شرح فقیه فرموده: «وروی أنّ من الشعر لحکما، وهو ما یكون فی التوحید والمدح والمنقبة والزهد والمواعظ، كأشعار الحکیم الغزنوی والحکیم الرومی والحکیم العطار».^۲

در لوامع نیز فرموده: «از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که ترویج کنید نفوس خود را به حکمت های تازه؛ به درستی که نفوس را کلال و ماندگی دست می دهد چنان که بدن را دست می دهد، و از این جمله است اشعار محققان مثل حکیم غزنوی و حکیم رومی و عطار و غیر ایشان».^۳

در دستور العمل مورّخ ۱۰۶۸ (دو سال قبل از وفات) به فرزندی سید اعظام السادات نیز فرموده است: «در مقام محبّت، اشعار محبّان نافع است، مثل اشعار شیخ فریدالدین عطار و مولانای رومی و مغربی و عراقی».

و در ریاض المؤمنین (شرح فارسی صحیفه) که در پایان عمر نگاشته، تحت عنوان «حضرت مولانای رومی می فرمایند» و «مولوی معنوی می فرماید» هفتاد بیت از مثنوی را در تأیید فرمایشان خود نقل کرده، و در مسؤولات نیز در پاسخ سؤالی فرموده: «این سخن از مولانا ثابت نیست، و اگر گفته باشد مأوّل است».

۱. روضة المتقین ج ۴ ص ۲۷۸.

۲. همان ج ۱۳ ص ۴.

۳. لوامع صاحبقرانی ج ۴ ص ۵۶۶. و در جلد ۳ ص ۵۰۵ فرموده: «مولانای رومی تفسیر «إنّ لربکم فی آیام دهرکم نفحات» را به این معنی کرده است.

۲. در مناظرات از شیخ عبدالصمد نظنزی به عنوان عارفی شیعی تجلیل شده، و در روضة المتقین نیز از او با عنوان قطب العارفين یاد شده است.^۱
۳. در مناظرات از شیخ محیی الدین ابن عربی دفاع شده، و به تشیع او در عین تظاهر به تسنن، و رساله انشاء الدوائر او و ذکر اسامی مقدسه چهارده معصوم در آن اشاره شده، و در لوامع صاحبقرانی نیز مطلب مذکور از انشاء الدوائر نقل شده است.^۲
۴. در مناظرات از شیخ عبدالرزاق کاشانی شارح فصوص و منازل السائرین تجلیل شده، و در شرح الصحيفة السجادية طی ده صفحه مقامات عارفان را با استفاده از شرح منازل السائرین شیخ عبدالرزاق بیان فرموده است.^۳
- در شرح خطبة البیان نیز ضمن بیان مقامات عارفان از شیخ المشایخ ابوبکر کثانی نام برده و فرموده: «مقامات میان بنده و خدای تبارک و تعالی هزار مقام است... و مشایخ صوفیه رضوان الله علیهم هریک به نحوی بیان کرده اند، اما حضرت خواجه عبدالله انصاری اصول اینها را در صد مقام آورده اند».
- در مجموعه ای که به خط مبارک مولانا محمد تقی مجلسی در کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی موجود است نیز گزیده هایی از فصوص ابن عربی و شرح منازل کاشانی و رسائل «حضرت شاه نعمه الله ولی» و دیگر عرفا آمده است.
۵. در مناظرات از بایزید بسطامی تجلیل شده، و در لوامع نیز آمده:
- «انواع علوم ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین از حدّ حصر متجاوز است... از آن جمله علم الهام است که اعظم علوم ایشان است، و لیکن عامّه این علم را تجویز می

۱. روضة المتقین ج ۹ ص ۳۱.

۲. لوامع صاحبقرانی ج ۳ ص ۵۲۳.

۳. شرح الصحيفة السجادية ص ۱۲۵ - ۱۱۶: «وذكر بعض أرباب القلوب أنّ منازل السائرین إلى الله تبارک و تعالی ألف منزل، و ذکر بعضهم مائة فی عشرة مقامات، و لكل مدخل فی کل مقام...».

کنند نسبت به بایزید و ابراهیم ادهم و حسن بصری و امثال ایشان، و انکار می نمایند در ائمه معصومین صلوات الله علیهم، با آن که خود نقل نموده‌اند که صوفیه منسوب به ایشانند، و ابویزید بسطامی که معظم ایشان است این رتبه را از سقایی خانه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه یافت، و معروف کرخی از درباری حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما یافت. و هرکه تفصیل آن خواهد باید که رجوع نماید به تذکرة الاولیاء شیخ عطار و شواهد النبوة مولانا جامی^۱.

فقیه رجالی منتبّع علامه میرزا ابوالعالی کلباسی در رسائل رجالیه خود حکایتی درباره شیخ بهائی و زیارت قبر بایزید به نقل از محقق مجلسی آورده که اصل آن در مناظره ایشان با ملا محمد طاهر آمده است، و این می رساند که علامه کلباسی رسائل مزبوره را در اختیار داشته و انتساب آن را مسلم می دانسته است. قال:

«وحکی أول المجلسیین فی بعض کلماته عن شیخنا البهائی أنه حکى أنه أراد أن یزور مع شاه عباس قبر بابایزید، فممنع منه عالم شیرازی وقال: إینه سئی.

فقال شیخنا البهائی للعالم المشار إلیه: لیس لك أن تطعن فی أهل جبل عامل بالتسنن، علی رؤوس بیوتکم مکتوب: سئیان لعن بر امام شما/ بر نماز علی الدوام شما/ ناتمامید در مسلمانی/ ای دو صد لعن بر تمام شما.

فأصرّ شیخنا البهائی فی حسن حال بابا یزید، فذهب مع شاه عباس إلی قبر بابایزید لیزوراه، وکان هناك مثنوی، فتفألاً فی حال بابایزید، فجاء:

از برون طعنه زنی بر بایزید از درونت ننگ می دارد یزید^۲
وقال فی روضة المتقین: «وهذا هو سرّ الصوفیة، كما ذکره العطار فی کتابه «مظهر العجائب» إئی کنت فی الطفولیة مع أبی ذاهباً إلی الشیخ نجم الدین الکبری، فلقتنی أولاً

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۱ ص ۴۱.

۲. الرسائل الرجالیة ج ۲ ص ۵۱۷.

أسامی الأئمة عليهم السلام، ثم الذكر، وقال: هذا التلقين عن شيخی، عن شيخی إلى أميرالمؤمنين عليه السلام عن رسول الله ﷺ عن جبرئيل، عن الله تبارك وتعالى؛ فلا تظهر هذا السرّ إلا إلى من جرّبته من المریدين»^۱.

در نفعه ششم از خاتمه شرح فارسی صحیفه احادیثی در بیان اصناف علما و ذکر علماء السوء نقل کرده و سپس به یازده بیت از «حضرت مولانای رومی» استشهاد نموده و فرموده: ای عزیز! نیکو تفکر کن در این احادیث، و غور کن در حال خود، و تأمل کن که اگر از این جماعتی خود را به مجاهدات بسیار از این معانی باز دار، و رحم کن بر حال خود پیش از آن که ندامت فایده نداشته باشد...

بلکه باید علوم تو از جنس علومی باشد که حاتم اصمّ از شقیق بلخی یاد گرفت، و بر این ختم کنیم. منقول است که روزی شقیق بلخی به حاتم اصمّ گفت که چند سال است که با من مصاحبت می کنی؟ حاتم گفت: سی و سه سال است. گفت: در این مدت از من چه یاد گرفتی؟ گفت: هشت مسأله... (در ادامه تفصیل جواب شقیق بلخی را در دو صفحه نقل کرده و پس از آن یازده بیت از «حکیم سنائی قدّس سرّه» نقل کرده است).^۲ همچنین در لوامع قدسیه به شعر «عارف ربّانی ابن فارض»^۳ و در شرح خطبة البیان به شعر «حضرت شیخ العارفین عراقی»، «حضرت شیخ مغربی» «عارف ربّانی حکیم سنائی قدّس سرّه»، «شیخ محمود قدّس سرّه» و کلماتی از «مشایخ صوفیه رضوان الله علیهم» و «حضرت خواجه عبدالله انصاری» و «شیخ المشایخ ابوبکر کتّانی» استشهاد فرموده است.

۱. روضة المتقین ج ۱۲ ص ۱۴۵.

۲. ریاض المؤمنین ص ۲۸۵ - ۲۸۱.

۳. لوامع صاحبقرانی ج ۸ ص ۶۷۴. «مرحوم قاضی بارها می فرمود: کسی که تائیه کبرای ابن فارض را از حفظ کند عاشق پروردگار خواهد شد». مطلع انوار، علامه طهرانی ج ۲ ص ۱۱۷.

ملاً محمد طاهر قمی در آغاز ردّیه خود بر مولانا محمد تقی نوشته است: «مخفی نماند که مطلب از جواب، نه تلافی و انتقام است، بلکه چون حضرت آخوند [مجلسی] دعوی کشف و تصفیه باطن نموده، و در اثبات باطل و ترویج ضلالت کوشیده، خواستم ظاهر سازم که حضرت آخوند غلط کرده، و در دعوی خود صادق نیست، و هر دعوی که نموده باطل است. و اگر مطلب دینی در میان نمی بود اوقات شریف خود را صرف این گفتگوها نمی نمودم. و دور نیست که به خاطر دوستان و محبّان گذرد که چه لازم است این نوع رساله ها نوشتن و سفیهان را به ملامت خویش انداختن؟! اما باید که فقیر را معذور دارند؛ چرا که نوشتن این رساله ها اگرچه موجب ملامت سفهاست، اما در نوشتن آن بیم لعنت خداست».

«و بدان که آنچه فقیر را به نوشتن رساله کشانید آن بود که چون داخل دار المؤمنین قم شدم، جماعتی نقل نمودند که در این شهر، بعضی دعوی رفتن به سماوات می کنند، و از چگونگی آسمان ها خبر می دهند، و طایفه ای جن را خدمتکاران خانقاه خود می دانند، و جماعت بسیار از بی خردان به ایشان گرویده اند. و چون استماع این کلمات واقع شد، غیرت دینی در حرکت آمده، در دفع و زوال ایشان کوشیدم، و راه آسمان ها بر ایشان بستم، و به نوشتن رساله، مریدان ایشان را تسلی نمودم. و ظاهراً که در این ولا، حضرت آخوند به نوشتن جواب، هنگامه ایشان را گرم کرد، و باز ایشان را به ضلالت و گمراهی قدیم انداخت».^۱

«الحمد لله که حق تعالی به فضل خود، دل ما را از پیروی غیر اهل بیت علیهم السلام گردانیده، و توفیق داده که سال ها احادیث اهل بیت را بر محدّثین معتبر خوانده ام، و از صلحای مشایخ، اجازت حدیث گرفته، و تا زنده ام به توفیق ربانی پیروی

۱. صفویه... ج ۲ ص ۶۰۹ - ۶۰۷. چنانچه گفته شد و محقق مجلسی نیز تصریح فرموده ایشان از طریقه محموده اولیاء دفاع کرده اند، نه از بی خردانی که ملاً محمد طاهر به آنان اشاره کرده است.

اهل بیت می نمایم، و از طریق غیر ایشان که موجب ضلالت است اجتناب می کنم، و فریب غولان راه دین را نمی خورم»^۱.

«فرموده اند که هر بیتی از مثنوی مرشد کاملی است، و تأسف خورده اند که ما از ادراک معانی آن بی بهره ایم! محفی نماند که حق تعالی به فضل و رحمت خود ما را از پیروان اهل بیت علیهم السلام گردانیده، و به برکت احادیث ایشان، ما را از همه کس بی نیاز ساخته، بلکه اگر مولانا [صاحب مثنوی] زنده بود محتاج بود که حدیث اهل بیت از کمترین بشنود، و آداب دین داری و خداپرستی یادگیرد»^۲.

مولانا محمد تقی در پاسخ نوشته است: «هیچ دغدغه نیست که متصوفان سنی بسیار بوده، چنان که محربان علم و علما بسیار بوده اند، و این قدح از تصوف و علم نمی کند... اگر جمعی به واسطه تهذیب اخلاق از مرض های نفسانی، که عالمیان را احاطه کرده است، سیما طلبه را - چنان چه بر خیر بصیر محفی نیست - عزلتی و انزوایی اختیار نماید، و به مجاهده نفس که جهاد اکبر است مشغول شود، مذموم نخواهد بود، بلکه اوجب واجبات است... و اگر مولانا به مطالعه احیاء علوم^۳ مشغول

۱. همان ج ۲ ص ۶۲۴. به گواهی تاریخ و مصنفات موجود، مساعی محقق مجلسی و شاگردش جناب فیض کاشانی صاحب الوافی در احیاء امر اهل بیت علیهم السلام و ترویج حدیث، بسیار کم نظیر بوده، و توفیقات آنان در این راه را هیچ یک از مخالفانشان پیدا نکرده اند. چنانچه جامعیت این دو بزرگوار در علوم شریعت و طریقت نیز کم نظیر و از نقاط درخشان در تاریخ تشیع است.

۲. همان ص ۶۴۰.

۳. مراد کتاب «محنة البیضاء» علامه فیض است. در فهرست اهدائی مشکاة ج ۳ ص ۶۴۶ ضمن معرفی نسخه ای از احیاء العلوم غزالی آمده: در برگ ۱ الف به خط تعلیق فیض کاشانی نوشته شده که: «حکیم صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی اطلال الله بقائه بدو گفته بود که میرزا ابراهیم همدانی از شیخ احمد اردبیلی آورده است که اگر همه کتاب های جهان از میان برود و احیاء العلوم بماند چندان زبانی به اسلام نخواهد رسید، ولی اگر احیاء از میان رود زیان بسیاری بدان خواهد رسید. فیض می گوید که این از اردبیلی شگفت انگیز است؛ چه مبحث امامت که از ایمان است در احیاء

شود که تصنیف شیعه است، و پاره ای فکر کنند در احوال خود، هرآینه ترک همه نموده، مشغول ریاضت نفس خود خواهد شد، ولکن المرء عدو لما جهل»^۱.

«اگر مولانا درد دین داشته باشد، بیاید که مدتی به ریاضت مشغول شود، اگر او را حاصل نشود ده کتاب دیگر در ردّ این طایفه تصنیف نماید! ولیکن حبّ جاه و ریاست مانع است، خصوصاً هرگاه که این امراض مزمن شده باشد بسیار ریاضت می باید کشید تا این مهلکات زایل شود، تا انوار تجلیات جمالی و جلالی جلوه گر شود»^۲.

علاّمه مجلسی نیز در جواب مسائل ملا خلیل فرموده است: «باید دانست که آنها که تصوّف را عموماً نفی می کنند از بی بصیرتی ایشان است، که فرق نکرده اند میان صوفیه شیعه و صوفیه اهل سنت؛ چون اطوار و عقاید ناشایست از آن ها دیده و شنیده اند گمان می کنند که همه صوفیه چنین اند، و غافل شده اند از آن که طریقه شیعیان خاصّ اهل بیت علیهم السلام همیشه ریاضت و مجاهده و ذکر خدا و ترک دنیا و انزوای از اشرار خلق بوده، و طریقه صوفیه حقّه طریقی ایشان است»^۳.

گفتنی است که کتابی به نام تشویق السالکین منسوب به مولانا محمد تقی مجلسی در سال ۱۳۱۱ چاپ سنگی شده، امّا دلیلی بر صحّت انتساب آن در دست نیست، به ویژه آن که در آغاز آن از طریقه ذهبیه معروفیه تجلیل شده است. یک نسخه خطی از آن که در ۱۲۶۳ کتابت شده در کتابخانه مجلس موجود است.

نیامده، ولی درباره المحجة البيضاء ما که با آن احیاء را کامل نمودیم چنین سخنی درست خواهد بود».

۱. صفویه... ص ۶۲۱ - ۶۲۰. ملاّ محمد طاهر نوشته: «و این طرفه که حضرت آخوند را گمان این است که ما احیاء علوم را ندیده ایم و مطالعه نکرده ایم، و گمان کرده اند که نفس را به مجاهده و ریاضت بسیار اصلاح نموده اند. عزیزا! اگر چنانچه شما خود را به ریاضت اصلاح نمی کردید پس نفس شما چون می بود؟ واقع این همه خشونت و درشتی، با سبق آشنایی می توان نمود؟» همان.

۲. صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست ج ۲ ص ۶۴۶.

۳. همان ص ۵۹۸.

هو

رسالة شريفة من شيخنا الفاضل الميرزا محمد باقر صاحب المجلد الثاني من مجمع البحار
 اسمها لقد انقضت اولياته على جميع المجلدين والحمد لله وحده وخصص سرارهم بمصالح الفقهاء
 وداكم والصلوة والسلام على خير خلق الله محمد وآله الطيبين الطاهرين وعلو شأنهم والحمد لله رب
 العالمين وانا بعد من الينا طريق اللذوق انما بعد بضاعتها في باب الشرح وفتحها في
 فناء وكنه علق غائبها كما يحسن وليس شفاقت حضرت بايست عز وجل في كتابه وفي
 هدايته وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون السمعون عدنان ناطق است واورب
 طوق بمعرفت الله طرقت مرثوبت كطريق تصوف وحققت تخرج من ذكركم هارت
 از كصير فرب معرفت رب العالمين بطريق زهد ورياضة في انقطاع از خلق منور
 بر طاعت وعبادت الكون جمع يد بشه اذ كنه باب نرا از شريعت خبر وادب طرقت اثر نور
 الكفارين طرقت من غير انما بعد موقوف وقلت تريب يا بنا بر طالع نعت كذا حسد
 ونعتب كد به جنور است كذا كركه كليات كافر كنه برود من كبر وكنه من شيند كذا
 جز الكفارت ان ب محرم بعض احوال هو ان من نعت بعض احوال ان من فقير الله من بعد
 رساله محض وروغت ان طرقت نوزنه نحو تابعها امير المؤمنين كذا من سعادت بصدقت
 پس اسبابه هو انما كذا كتاب سبوط موصوم بنسبت الكين هدايت اب نوزنه
 مجلس ان مراتب بيان رساله مذكور ويدر وبارك الله التوفيق انما زبدة وخلصه انما كذا انما

عرفان مجلسی

مولانا محمد تقی مجلسی عارفی بصیر و آگاه به کلمات عرفا و تأویل آن است. وی از محضر شیخ بهائی عرفان و روش سلوک آموخته، و در اثر پیروی از مکتب اهل بیت علیهم السلام و مجاهده با نفس، به مقامات بلندی دست یافته، و مکاشفاتی برای او روی می داده که خود برخی از آن ها را گزارش کرده است.

چنانچه در مکاتیب محقق مجلسی تصریح شده ایشان طریقه ممدوحه اولیاء را داشته و در برابر مخالفان از آن دفاع می کرده، و از آنجا که در زمان ایشان تصوّف رسمی و بدعت آلود رواج داشته، با رفاقت و مماشات با متصوّفه زمان، سعی در ارشاد آنان و تبیین و ترویج عرفان اصیل و تمییز آن از تصوّف مرسوم داشته، و به تصریح علامه مجلسی بسیاری از آنان را هدایت کرده، امّا در پایان عمر که غلبه با صوفیان گمراه بوده، از ارشاد آنان مأیوس گشته و کلاً با آنان قطع مراوده نموده است.

علامه مجلسی که در جواب مسائل ملا خلیل پدر بزرگوار خود را از صوفیه حقّه شیعه برشمرده در رساله اعتقادات فرموده: «وإياك أن تظنّ بالوالد العلامة نور الله ضریحه أنه كان من الصوفية ويعتقد مسالكهم ومذاهبهم، حاشاه عن ذلك! وكيف يكون كذلك، وهو كان أنس أهل زمانه بأخبار أهل البيت عليهم السلام، وأعلمهم وأعملهم بها، بل كان سالك مسالك الزهد والورع. وكان في بدو أمره يتسمّى باسم التصوّف؛ ليرغّب إليه هذه الطائفة، ولا يستوحشوا منه، فيردعهم عن تلك الأقاويل الفاسدة،

والأعمال المبتدعة. وقد هدى كثيراً منهم إلى الحق بهذه المجادلة الحسنة. ولما رأى في آخر عمره أن تلك المصلحة قد ضاعت، ورفعت أعلام الضلال والطغيان، وغلبت أحزاب الشيطان، وعلم أنهم أعداء الله صريحاً، تبرء منهم، وكان يكفرهم في عقائدهم الباطلة، وأنا أعرف بطريقته، وعندى خطوطه».

آنچه از گفتار علامه مجلسی بر می آید قطع رابطه پدر بزرگوار ایشان با صوفیه زمان و تکفیر آنان در اواخر عمر است، نه انکار عرفان حقیقی یا تکفیر عرفای حقه؛ به شهادت آثار مکتوب اخیر ایشان و دستور العمل های عرفانی، و قرائن فراوان دیگر که بعداً ذکر خواهد شد. در واقع مولانا محمد تقی در سال های پایانی عمر شیوه برخورد با صوفیه زمان را تغییر داده، اما گرایش ها و اعتقادات عرفانی خود را حفظ کرده، چنانچه دو اثر گران قدر او در شرح کتاب من لا یحضره الفقیه، و نیز دو شرح فارسی و عربی او بر صحیفه سجادیه و چند دستور العمل اخلاقی و عرفانی، و پاسخ به سؤالات عرفانی شاگردش ملا کلبعلی بروجردی که همه در سال های پایانی عمر او نگاشته شده آکنده از عطر عرفان بوده، و در همه آن ها از ارباب عرفان به بزرگی و احترام یاد شده، که نمونه های آن را در فصول بعدی گزارش خواهیم کرد، و به خصوص شرح فارسی او بر کتاب فقیه که به تعبیر حضرت امام خمینی یکی از کتاب های نفیس جلیل القدر بوده و در آن کتزیهای از معرفت است.^۱

علاوه بر وجود رگه های عرفانی در آثار اخیر محقق مجلسی، شاگردان و معاصران او پس از وفات او نیز همچنان از او با عنوان عارف و سالک یاد کرده اند.

طریقه محقق مجلسی و دفاع ایشان از عرفان و طریقه اولیاء باعث دشمنی میر لوحی سبزواری، از محدثین اصفهان، و ملا محمد طاهر قمی شیخ الاسلام قم، گردید. میرلوحی در کفایة المهتدی به رساله ملا محمد طاهر قمی در ردّ تصوّف اشاره کرده

۱. سر الصلاة ص ۴۰.

و گفته: کسی جز آخوند مرحوم [مولانا محمد تقی] آن را ردّ نکرد، که هرکه از اهل دین آن رساله را ببند انگشت حیرت به دندان گیرد!

شدت ضدیت میرلوحی با عرفان به حدّی بوده که پس از وفات مولانا محمد تقی، با فرزندش علامه مجلسی که خود از مخالفان صوفیه بوده، سر ناسازگاری داشته و در کفایة المهتدی بارها از او انتقاد کرده و از جمله نوشته است: اگر او به احادیثی که در مذمت زیارت صوفیه حیاً و میتاً اعتقاد دارد باید ترک زیارت قبر پدرش آخوند مرحوم را نماید، و باعث رغبت عوام کالأنعام به زیارت والد عالی مقام نشود؛ «چون شدت مبالغه آخوند مرحوم در تصوّف به مرتبه ای بود که پنهان نمی توان داشت».

میرلوحی به علامه مجلسی اشکال کرده که چرا نوشته: «وإيّاك أن تظنّ بالوالد العلامة نور الله ضريحه أنّه كان من الصوفية». و گفته: «آخر به این سخن که «إيّاك أن تظنّ بالوالد العلامة» که را از عقلاً راضی می تواند کرد؟! مگر حضرت آخوند خبر ندارند یا فراموش کرده اند آمدن شیخ علی نقی رحمه الله را به دارالسلطنه اصفهان، در خانه آخوند رسیدن و مباحثه رودادن. اگر حضرت آخوند خبر ندارند از سعیدای قاری تحقیق نمایند. آن مباحثه را نیز کتابی کرده اند مطالعه نمایند».^۱

مولانا محمد تقی مجلسی - بر خلاف عارف بزرگ عصر خود ملا محسن فیض که پس از رویارویی با اهل ظاهر طریقه احتیاط در پیش گرفت - آشکارا از عرفان و چهره های معروف عرفانی دفاع می کرده و در آثار خود از آنان با تجلیل و تعظیم یاد کرده و کلمات متشابه آنان را قابل توجیه دانسته است.

۱. میرلوحی نوشته است: «آخوند مرحوم به وسیله پیروی... و هر روز بر منبر برآمدن و تعریف حسین منصور حلاج و بایزید و امثال ایشان کردن و کشف و کرامات از ایشان نقل نمودن، و خود دعوی کشف و کرامات کردن، عوام اصفهان را به خود مایل ساخت، و الاّ با کدام یک از فضلی عصر برابری می توانست کرد!». کفایة المهتدی، نسخه خطی کتابخانه مجلس.

دفاع محدث نوری از عرفان مجلسی

دو تن از محدثان بزرگ شیعه، حاج میرزا حسین نوری صاحب مستدرک الوسائل، و علامه میرزا یحیی بیدآبادی اصفهانی صاحب کتاب روح الإسلام والإیمان به تفصیل از طریقہ مولانا محمد تقی در تہذیب نفس و سیر و سلوک دفاع کردہ اند.

قال صاحب المستدرک: «واعلم أنه قد ظهر من مطاوی الحکایات السابقة، وجه ما اشتهر من ميله إلى التصوف، حتى أن معاصره مير محمد لوحى الملقب بالمطهر قد أكثر في أربعينه من الطعن عليه وعلى ولده الأجل، ونسبتهما إليه وإلى غيره مما لا يليق بهما. وكذا [ظهر] صحّة ما صرّح به ولده العلامة وغيره من براءة ساحته عن ذلك؛ فإنّ المنفى عنه: عقائدهم الباطلة، وآرائهم الكاسدة التي لا يتوهم ميله إليها. وإلّا كان له همّة عليّة وعزيمة قويّة، في تہذیب النفس وتخلّيتها عن الرذائل والملکات الرديّة، وهذا أمر مطلوب محبوب، قد أكثر في الكتاب والسنة من الأمر به، بل لا شئ بعد المعارف ألزم وأهمّ منه؛ إذ لا ينتفع بشئ من العلوم الشرعية بدونه.

ويشارك الصوفية أهل الشرع في هذا الغرض الأهمّ وطلبه وفي بعض طرق تحصيله، وإنما يفترقان في سائر طرق الوصول إليه. ومما يشتركان فيه المواظبة على عمل مخصوص أربعين يوماً. وقد ذكرنا في حواشي كتابنا المسمّى بكلمه طيبه أربعين خبراً يستظهر منها أنّ في المواظبة على شئ حسن أو قبيح أربعين يوماً تأثيراً في الانتقال من حال إلى حال، وصفة إلى صفة، حسنة كانت أو قبيحة. وقد صرّح العلامة المجلسي رحمه الله في أجوبة المسائل الهندية أنّه كان يواظب عليه في أغلب السنين، وكذا والده المعظم. نعم تہذیبہ بالطرق الغير الشرعية والأعمال المتبدعة والأوراد المحترمة من خصائص هذه الفرقة المتبدعة، وإليه يشير ما في الدروس في بحث المكاسب بقوله: «ويحرم الكهانة - إلى قوله - وتصفية النفس».

والمولى المزبور كان في أوائل سيره وسلوكه يميل إلى بعض طرقهم، لكثرة شوقه إليه،

كما يظهر من رسالته السير والسلوك، وبعض الأشعار التي رأيتها بخطه في بعض المجاميع، ولكن صار ببركة خدمة أخبار الأئمة الطاهرين عليهم السلام، وهمة في نشرها وتصحيحها ومقابلتها حتى بلغ أمره في ذلك أن نقش على فصّ علامته البلوغ بالسماع أو القراءة، كان يختم به الموضوع الذي ينتهي إليه العرض في يومه، مجاناً لها، معرضاً عنها، واصلاً إلى مقام سني لا يصل إليه إلا الأوحدي من العلماء»^١.

دفاع علامه بيدآبادی از عرفان مجلسی

فقيه محدث علامه میرزا یحیی بن محمد شفیع بيدآبادی اصفهانی در پایان کتاب ارجمند خود موسوم به روح الإسلام والإیمان (نسخه خطی) نوشته است:

«وقد یرمی هذا العالم الكامل الخبیر البصیر، أعلم المتأخرین بطريقة الاثمة المعصومین، وأنسهم بسیرتهم، وأكثرهم علماً وعملاً بطواهرهم وأسرارهم، إلى التصوف والصوفیة. ونزّهه ابنه الجلیل فی بعضی رسائله، فقال: وإیاک أن تظنّ بالوالد العلامة أنه كان من الصوفیة، واعتذر عن اظهاره أنه منهم ومعاشرته واختلاطه معهم بإرادة ردعهم عن طریقتهم واهتدائهم إلى الحقّ. وأقول: تمّن نسبه إلیهم وذمه وطعن علیه الشیخ أحمد الأحسائی فی کتابه شرح الزيارة لصدور كلمة العشق من قلمه الشریف. وقد نقلنا كلامه فی هذه الرسالة وأشرنا إلى ما فیہ، وإن لم نكن من فرسانه.

وأما ما نزّهه عنه ابنه العلامة قدس سرّه فإنّما هو لمصلحة اقتضاها، ولعلّها انتشار المفسدات الكثيرة من المنتحلین بهذه الطائفة، مثل ترك العبادات وشرب الدخان ونحو ذلك، وإلا فأقول: هل الصوفی من قبیل السنّی والعامیّ الذي يكون كلّ من ینتمی بهذا الإسم باطلاً مخالفاً للحقّ؛ لأنه قائل بخلافة أبی بكر وعمر بعد النبی، فهو باطل، وإن كان فی سائر اصوله وفروعه على الحقّ والسداد. أم من قبیل النحوی والصرفی والأصولی

١. بحار الانوار ج ١٠٢ (الفيض القدسی فی ترجمة العلامة المجلسی) ص ١١٨ - ١١٧.

والمتكلم الذين لا يستلزم الباطل والخلاف على الحق؟ فمن كان من الأصوليين على الباطل كالحاجبي والعضدي فهو باطل، ومن كان على الحق منهم كالمحقق البهبهاني فهو حق. وكذلك النحوي، كابن مالك، وشيخنا الرضي.

فإن ادعى المدعى أنه من قبيل الأول، فهو جزاف واعتساف، ونطالبه بدليله من اللغة أو العرف أو الشرع. ولا ريب في عدم الحقيقة الشرعية ولا التشريعية فيه؛ كما لا ريب في أن الأخبار الواردة في ذمهم والطعن واللعن عليهم إنما هو إشارة إلى جماعة انتحلوا الإسلام والتصوف - أي لبس الصوف في الشتاء والصيف - لأن يرغبوا الناس عن أمته الدين بإظهار الزهد عن الدنيا، كما انخدع أكثر الناس من هذه السيرة من الخليفتين، وتركوا على بن أبي طالب أميرالمؤمنين عليه السلام. وإنما أخذ الناس هذه الخدعة منهما. فبهذه الخدعة أرادوا صرف الناس عن إمام المسلمين محمد الباقر وجعفر الصادق عليهما السلام، مثل أبي هاشم و سفيان الثوري ومن ضاهاهما؛ وإلا فالصوفي بمعنى الزاهد عن الدنيا وزخارفها والورع والتقوى عن محارم الله والمواظبة بذكر اللسان والقلب والتخلية عن رذائل النفس والتخلية بالأخلاق الحمودة، مع المواظبة على العبادات الواجبة والمستحبة، مما قام البرهان العقلي والضرورة الشرعية على حسنه، بل الغرض والمقصود الأصلي من الخلق والدين ذلك.

فلو قال قائل: إن معرفة الله وصفاته العلياء تحصل بالخلوة والاعتزال عن الناس في أربعينات، مع المواظبة على الفرائض والنوافل في أفضل أوقاتها، مع الاختصار في الأكل والنوم على أقل ما يقوم به، مع الحلية والطهارة الواقعية، والمواظبة على الذكر اللساني ومراقبته ولو بتكرار ذكر خاص جربوه.

فهل يمكن أن يقال: إن هذا مذموم؟ فضلاً عن كونه بدعة وحراماً. مع أن الأدلة العقلية والنقلية قامت على حسنها ومدحها، بل على وجوبها في الجملة.

والتقى النقي المجلسي هذا قد صرح بذلك كله في أواخر كتابه روضة المتقين وأصر كل الإصرار بأن هذا واجب على كل مكلف لمعرفة الله تعالى، وأن الطريق المصون عن

الشیطان منحصر فيه. قال: ولهذا قد اهتدينا آلاف من الناس إلى الطريق الظاهر في مدة أربعين سنة، ولم نقدر على قليل منهم إلى هذه الطريقة!

وقد صرّح بالخلوة والذكر وترك اللذات، بل الحيوانى وأراد به الآخر في المجلد الآخر من كتابه في شرح قوله عليه السلام: «من أخلص لله أربعين صباحاً بصّره الله دأته ودوائه وأجرى ينابيع الحكمة على لسانه وقلبه» قريب من هذا اللفظ، حتى قال: إن أكثر ذكرى كان بلفظ الجلالة، والمعروف ذكر «يا حيّ يا قيوم».

وقال: ترى الناس يصرفون أكثر أموالهم وأعمارهم بقول من يدعى الإكسير، وأنا أدعوهم إلى ما دعاهم به كتاب الله وسنة رسول الله وأخبار خلفائه، ولم يقبلوا. إلى غير ذلك من كلماته في شرح هذا المطلب.

والحاصل أنّه لو قيل: «فلان صوفي» لا دلالة في نفس هذا الكلام على ذمّه، ولا على انحرافه عن الحقّ في شيء من الاصول والفروع، لا لغة ولا عرفاً ولا شرعاً، وفي الحكم بشيء لا بدّ أولاً من تشخيص الموضوع ثمّ الحكم عليه. فحينئذ أقول: ما المراد من الصوفي؟ إن أردت منه من يكون مثل سفيان الثوري، فأقول: إنّه لبس الصوف وأظهر الزهد في الدنيا لصرف الناس عن الحقّ وإمام الزمان، فلا ريب أنّه لا يتحقّق في مثل زماننا. ولو فرضت من كان كذلك لصرف الناس عن الحقّ وعن ظاهر الشريعة المطهرة ويدعو الناس إلى نفسه وإلى الإعراض عن العلماء وظاهر الشريعة المطهرة، فالحكم فيه نظير الحكم في سفيان الثوري، ويجب الإعراض عنه وتركه وهجره، فإنّه مخالف للحقّ قطعاً. وإن أردت منه الجماعة القلندرية لا يبالون بترك الواجبات وارتكاب المنهيات، مثل ترك العبادات والصلوات وأخذ الأمارد بدلاً من الأهل في الشريعة، وشرب المسكرات والدخان المسكر، فهو أيضاً باطل خبيث ملعون. وهذا لا يكون من الصوفية، وإن انتحله لبس لباسهم وتصوّره بصورتهم، من السكوت وهجر المجالس ونحو ذلك.

وإن أردت من اعتزل مجالس الناس لأنّ تفكّهم بالغيبة والكذب وذكر سيئات العلماء - أعنى ما زعموه سيئة بوجههم - وكان مواظباً في الخلوات لأداء العبادات في

أوقاتها ونوافلها، ومراقباً لنفسه من الخطرات، ومداومة الذكر لساناً وقلباً، ومجتنباً عن الشبهات والنجاسات، ومصرراً على تحصيل الحلية والطهارة الواقعية أكلاً وشرباً ولباساً؛ وهب أنه يجتنب في أربعين يوماً خاصاً الحيوانات، ويقلّ أكله وشربه ونومه في الغاية، وهب أنه قد التزم بذكر خاصّ مثلاً: «لا إله إلا الله» أو «يا حيّ يا قيوم» أو الكلمة اليونسية بعدد خاصّ في كلّ يوم وليلة، أو بعد الفرائض الخمسة ونوافلها، وبعد صلاة الليل مثل اثني عشر ألف ونحوه؛ وكان مع ذلك مراقباً لنفسه وقلبه بالحضور والتوجه إلى الله تعالى ونهاية دقته ومراقبته عن أن يخطر بباله سواه، ولهذا اعتزل عن الناس، وأبعد نفسه عن أن يسمع أصواتهم أو يراهم، لاستلزام ذلك صرف القلب والخطا عن التوجه إلى الله تعالى، ويكون مواظباً للعبادات المستحبة حتى الكون على الطهارة، بحيث يعدّ عند رأسه خريطة فيه شيء من التراب الطاهر، فمهما استيقظ من نومه تيمّم وعجّل في الذهاب إلى بيت الخلاء لقضاء الحاجة، ويعجّل بعده في الوضوء، ولو تمكّن من الوضوء أولاً بادر إليه، لئلا يكون في دققة بدون الطهارة، حتى لا يترك منه مندوب موظّف، كغسل الجمعة في أربعينه؛

وهب أنه التزم ذلك في كلّ سنة في أربعينات ثلاث: أحدها للتخلية، وثانيها للتخلية، وثالثها للترقي والتكميل، واستند في خصوص الأربعين بخبر المعتر في أنه: من أخلص الله أربعين صباحاً بصّره الله دائه ودوائه، إلى آخره. وفي كلّ خصوصيته بأمر من هذا القبيل؛ فهل يمكن أن يقال: إنّ مثل هذا الشخص صوفي سوء، أو هو من ورد في حقه مثل

سفيان الثوري، أو يجوز أن ينسب هذا الرجل إلى خلاف الحقّ أو ينسب إليه بسوء؟! فإذا عرفت هذا فأقول: إنّ المجلسي الأوّل قدّس سرّه كان صوفياً بالمعنى الأخير، وله قدّس سرّه رسالة فارسية في السير والسلوك إلى الله، وليس فيها إلاّ الحقّ؛ بل لولده الجليل المجلسي الثاني قدّس سرّه رسالة شريفة في جواب من سأل عنه عن مسائل ثلاث: أحدها: تعيين الحقّ بين طريقة الحكماء والفقهاء، والثاني: تعيينه من الأخبارية والمجتهدين، وثالثها: السؤال عن طريقة الفقهاء والصوفية. فأفاد في الجواب بتصويب

الصوفية الحقّة من الشيعة وقال: إنّ في كلّ فرقة قد ظهرت جماعة انتسبوا أنفسهم بهم وليس منهم، حتى في العلماء الذين هم أحسن أصناف الخلق. وعدّ من الصوفية: السيد الأجل على بن طاوس، وابن فهد الحلّي، وشيخنا البهائي...

والمحصل إنّى أقول: الله واحد، والدين الحقّ واحد واضح، وهو ما جاء به محمد بن عبد الله ﷺ وأكملها وبيّنها بلسانه ولسان خلفائه، ولم يغادر صغيرة ولا كبيرة إلا أحصاها، ولم ينقص الدين حتى يكمله غيره، والطريق إلى معرفة الله واضح غير خفي. فكلّ شيء تراه ولا تعلم أنّه حقّ أو باطل فاعرضه على كتاب الله وسنة نبيّه ﷺ المبيّنة بأخبار خلفائه. وإن لم تعلمها فاسأل العلماء العاملين الكاملين الخالين عن الأغراض الدنيوية وعن حبّ الجاه والدنيا؛ فإنّ الميزان واضح والطريق لائح. ولا تكن من المقلّدين الذين لا يفرقون بين اللجين واللجين، ويتصرّفون في كباتر امور الدين، وربّما يطعنون ويلعنون أساطين الدين المبين، ولا يخافون عقاب ربّ العالمين.

وإذا عرفت ذلك كلّ تعرف أنّ مولانا ومقتدانا التقى المجلسى كان من الصوفية الحقّة، وله رياضات شاقة، ومكاشفات صحيحة، ومنامات صادقة، نقلها بنفسه...

وبالجملّة، الرجل كان جليلاً مقرباً عند الله وعند خلفائه، ينبغي أن يقتدى بأفعاله وأقواله. وعندى كان المجلسى الثانى واحد من حسناته وآثاره الجليلة»^۱.

مؤلف گوید: آنچه در کلمات این دو فقیه بزرگ آمده دفاع از طریقت سلوکی محقق مجلسی است که خود آن دو بزرگوار به خصوص محدث نوری، و تعدادی از معاصران آنان در نجف اشرف، همچون جناب آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی، آیه الله حاج میرزا حسین بن حاج میرزا خلیل طهرانی و برادرش جمال السالکین حاج ملا علی بدان ملتزم بوده اند. اما حقیقت این است که عرفان مولانا محمد تقی، در سیر و سلوک عملی و تعلیم ذکر و اربعینات که علامه مجلسی بدان اشاره فرموده

۱. روح الاسلام والایمان نسخه خطی کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.

منحصر نبوده، بلکه ایشان در عرفان نظری نیز تبخّر داشته، و معتقد به اصول عرفان شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی بوده، و همچون معدودی از نوابغ بزرگ شیعه - همچون استاد خود شیخ بهائی، و شیخ عبدالرزاق کاشانی، و شاگردش بابا رکن الدین شیرازی شارح فصوص که مولانا محمد تقی به همراه شیخ بهائی به زیارت تربت مطهرش در تخت فولاد می رفته، و شیخ عبدالصمد نظری جدّ مادری او، و سید حیدر آملی، و صائن الدین علی بن ترکه اصفهانی، و ابن ابی جمهور احسائی، و قاضی سید نورالله شوشتری شهید، و علامه فیض کاشانی، و شاگردش قاضی سعید قمی^۱ - دارای بینش عرفانی خاصّ بوده، حال آن که هیچ یک از دو بزرگوار که درباره

۱. واز عرفای متأخر شیعه، اعظامی همچون: فقیه عارف آقا محمد بیدآبادی، آخوند ملا عبدالصمد همدانی صاحب بحر المعارف، أستاذ العرفاء آخوند ملا حسینقلی همدانی، آیه الله حاج میرزا حبیب الله خراسانی، آیه الله آقا سید احمد طهرانی کربلاتی، آیه الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، آیه الله شیخ محمد بهاری همدانی، آیه الله میرزا علی آقا قاضی، آیه الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، آیه الله شیخ عباس قوچانی، آیه الله شیخ علی محمد بروجرودی، آیه الله شیخ محمد تقی آملی، آیه الله آقا سید جمال الدین گلپایگانی، آیه الله شیخ مرتضی طالقانی، آیه الله سید محمد کاظم عصّار، آیه الله شیخ علی محمد نجف آبادی، آیه الله آخوند ملا محمد کاشی، آیه الله شیخ محمود مفید، آیه الله حاج آقا رحیم ارباب، آیه الله شیخ محمد رضا کلباسی، آیه الله سید علی کازرونی، آیه الله شیخ محمد علی حکیم شیرازی صاحب لطائف العرفان، آیه الله میرزا مهدی الهی قمشه ای، آیه الله علامه میرزا ابوالحسن شعرانی، آیه الله میرزا احمد آشتیانی، آیه الله میرزا مهدی آشتیانی، آیه الله شیخ محمد حسین فاضل تونی، آیه الله میرزا ابراهیم امامزاده زیدی، آیه الله میرزا عبدالکریم روشن تهرانی، آیه الله شیخ محمد حسین خراسانی صاحب أسرار الصلاة، آیه الله العظمی میرزا محمد علی شاه آبادی، حضرت امام خمینی، آیه الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی، آیه الله شیخ محمد جواد انصاری همدانی، آیه الله شیخ حسنعلی نجابت، آیه الله شیخ محمد تقی بهجت، آیه الله علامه سید محمد حسین طباطبائی، آیه الله سید محمد حسن الهی، آیه الله میرزا علی اکبر مرندی، و برخی شاگردان نخبه علامه طباطبائی همچون: حضرات آیات: جوادی آملی، علامه حسن زاده آملی، استاد شهید مطهری، علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی، حاج شیخ یحیی انصاری شیرازی، و صدها فقیه عارف دیگر که با دارا بودن درجه اجتهاد، از جهان بینی عرفانی برخوردار بوده اند.

عرفان او اظهار نظر کرده اند در آن وادی نبوده و قضاوت آنان ناظر به کیفیت سلوک اوست، نه جهان بینی عرفانی او، که در هر قرنی افرادی انگشت شمار موفّق به رسیدن به آن نوع بینش می گردند.

عرفان مجلسی از دیدگاه فاضل مبارکه ای

عالم کامل مرحوم آقا سید محمد علی مبارکه ای (م: ۱۳۶۵ق) از فرزندان کم نظیر اصفهان بوده که عمر پربار خود را در راه تحصیل علم تا نیل به درجه اجتهاد، ترویج دین از طریق وعظ و خطابه، و تألیف آثار پربار صرف نموده و با گرایشات عرفانی و اندیشه های اصلاحی خود گام هایی در راه اصلاح جامعه و سازمان روحانیت برداشته است. از آثار ارجمند او دوره پنج جلدی دانشوران و رجال اصفهان است که گزیده آن با کوشش نگارنده به چاپ رسیده است.

در کتاب مزبور ذیل عنوان تصوّف مجلسی چنین آمده است:

سلسله عرفا و متصوّفه در سلاسل خود و در کتاب های نوشته شده بعد از آن جناب او را از خود می دانند، و از این طرف هم علمای متأخرین و منکرین تصوّف قلمرو خود را در شرح حال او بدین منوال قرار داده که این نسبت را از ایشان دور بنمایند. گرچه این گونه بحث نوعاً از روی عصبیّت و اشتباه بعضی از موضوعات به موضوعات دیگر به ظهور می رسد، ولی در مقام بعضی از جهات به عنوان تاریخیّت شاید فایده داشته باشد. کسانی که ردّ بر تصوّف نوشته اند مثل مرحوم مجلسی دوم فرزند ایشان و مثل مولا آقا محمد علی کرمانشاهی فرزند مرحوم آقا باقر بهبهانی و دیگران با تمام قوا خواسته اند که این نسبت را از ایشان دور بنمایند.

مرحوم مولانا محمد باقر مجلسی دوم در آخر کتاب اعتقادات خود چنین می فرماید که پرهیز از آن که گمان بد کنی در شأن والد علامه این که او از جمله صوفیه باشد یا آن که اعتقاد به خوبی مسالک و مذاهب ایشان داشته، حاشا که چنین باشد، و چگونه

چنین می‌بود و حال آن که او آشناترین عصر خود بود به اخبار اهل بیت و عالم‌ترین ایشان بود به آنها، بلکه مسلکش زهد و ورع و تقوا بود، و در ابتدای امر اسم تصوف را بر خود نهاد تا صوفیان بر او رغبت کنند و از او وحشت ننمایند، و به این وسیله آنها را هدایت کند، و از اقوال فاسده و افعال مبتدعه برگرداند، و به این تقریب جمعی کثیر از ایشان برگردانید، و چون در آخر عمر دید که این مصلحت چندان فایده ندارد، و بلند شد علم‌های ضلالت، و غالب شدند لشکرهای شیطان، دانست که ایشان صریحاً دشمن خدایند، تبریّ نموده از ایشان، و اظهار کفر ایشان فرمود، و من دانانترم به اعتقاد پدرم، و خطوط او در این باب در نزد من بسیار است. و مرحوم آقا محمد علی این مضمون را در رساله خیراتیه که ردّ بر صوفیه نوشته نقل نموده‌اند.

و از طرفی هم صوفیه متمسک شده‌اند به این که ایشان در شرح من لا یحضره الفقیه مکرّر در مکرّر تمجید از صوفیه به خصوص شیخ صفی الدین نموده‌اند، چنانچه در کتاب صلاة از آن کتاب، و چندین حدیث مشکل را نیز معنی او را در آنجا نسبت شیخ صفی داده، که یکی در باب تسلیم است، و کیفیت درس تصوف گفتن شیخ صفی اردبیلی را در مدرسه ای که خدابنده ساخته بود نقل فرموده‌اند.

بر فرض مولانا در زمان حیات خود می‌خواست به صورت ظاهر [آنان را] جلب نماید، ولی در کتابی که برای دسترس عموم قرار داده‌اند مناسبتی ندارد آن‌گونه تعریف‌ها از تصوف، و در زمان خودشان شاید مردم می‌فهمیدند ایشان برحسب مصالحی تمجید از تصوف فرموده‌اند، اما کتابی که بعد از خودشان می‌ماند از کجا دیگران بدانند که این تعریفات و تمجیدات از باب مصالح وقت بوده؟!؛

و غیر واقع را در کتاب نوشتن در صورتی که باعث اضلال و گمراهی مردم شود معنی ندارد، و در آن کتاب هم که ایشان در جایی مرقوم فرموده‌اند که این تعریفات برحسب مصالح است، و مجبور هم نبوده‌اند؛ پس این نیست جز آن که از روی عقیده نوشته‌اند. و همچنین دلایل دیگری نقل می‌نمایند.

ولی در این مقام جمع بین این اختلاف آن است که اگر مراد از تصوّف آن است که در نظر بعضی از متصوّفه است که در تصوّف فقط یک اتّصال و ولایت را گرفته، و از تمام اعمال و افعال حتی معقّلات عقلیه دست کشیده، و به اعمال زشت چرس و بنگ و رقص و سماع پرداخته، البتّه مقام مثل چنین بزرگی دور از این گونه نسبت‌ها است، ولی اگر مراد از تصوّف ریاضات روحانیّه و مجاهدات نفسانیّه و ذکر و مراقبه و تحصیل مکارم اخلاق و عبادات و سیر مراتب قلبیّه و اتّصال به رشته ولایت و مراعات کامل از احکام شرع - که طریقت را شرط اعظم، رعایت جانب شریعت است - و ترک هوای نفس و گناهان دورکننده انسان از مبدأ، و زهد در دنیا، و شروطی که در جای خود مقرر است.

اگر این تصوّف مراد است، جهت ندارد که این مقام را از این شخص بزرگ نفی کرد، و به صرف لفظ کفر آور نمی‌شود؛ چنانچه مرحوم آقا باقر بهبهانی سبط مرحوم مجلسی در تعلیقه خود به همین معنی درباره ایشان جمع بین دو کلام نموده.

در ترجمه احمد بن محمد بن نوح می‌فرماید: «ونسب ابن طاوس والخواجه نصیر الدین وابن فهد والشهید الثانی وشیخنا البهائی وجدیّ العلامة محمد تقی المجلسی و غیرهم من الأجلّاء إلى التّصوّف. و غیر خفی أنّ ضرر التّصوّف إنّما هو فساد الاعتقاد من القول بالحلول والوحدة فی الوجود أو الاتّحاد، أو فساد الأعمال کالأعمال المخالفة للشرع التي یرتکبها کثیر من المتصوّفة فی مقام الرياضة أو العبادة، و غیر خفی علی المطّلعین علی هؤلاء الأجلة أنّهم منزّهون عن کلا الفسادین قطعاً»...

و از جاهایی که مرحوم مجلسی تمجید از تصوّف فرموده در شرح بر من لا یحضره الفقیه مسمّی به روضة المتّقین در نقل حدیث سدّی از حضرت ابی جعفر علیه السلام است که می‌فرماید: «ما أخلص عبد الإیمان بالله أربعین يوماً - أو قال: ما أجمل عبد ذکر الله أربعین يوماً - إلاّ زهّده الله فی الدنیا، وبصره داءها ودواءها، وأثبت الحکمة فی قلبه، وأنطق بها لسانه. ثمّ تلا: «إنّ الذین اتّخذوا العجل سینالهم غضبٌ من ربّهم وذلّة

فی الحیاة الدنیا وکذلک نجزی المفترین»^۱ فلا ترى صاحب بدعة إلا ذليلاً، ومفترياً على الله عز وجلّ وعلى رسوله وأهل بيته إلا ذليلاً. والظاهر أن الغرض من ذكر هذه الآية أنه لا يحصل هذه الكمالات لغير المؤمن؛ فلا ينفع مجاهدة هؤلاء العامة وإن اجتهدوا غاية جهدهم، وكلّ من وصل إليها فبهداية الأئمة المعصومين عليهم السلام وصل.

وهذا هو سرّ الصوفية، كما ذكره العطار في كتابه «مظهر العجائب» إني كنت في الطفولية مع أبي ذاهباً إلى الشيخ نجم الدين الكبرى، فلقنتي أولاً أسامي الأئمة عليهم السلام، ثمّ الذكر، وقال: هذا التلقين عن شيخى، عن شيخى إلى أمير المؤمنين عليه السلام عن رسول الله ﷺ عن جبرئيل، عن الله تبارك وتعالى؛ فلا تظهر هذا السرّ إلا إلى من جربته من المريدين»^۲.

و در مقام ریاضات خود در مجلد آخر از روضة المتقين که ترجمه او به فارسی چنین است. می فرماید: آنچه من یافته‌ام در ازمنه ریاضات این است که مشغول بودم به مطالعه تفاسیر تا آن که دیدم در شبی در میانه خواب و بیداری جناب سید المرسلین را، پس گفتم در نفس خود: تدبّر نما در کمالات و اخلاق او. هرگاه زیاده تدبّر می نمودم ظاهر می شد از برای من عظمت انوار او، به مرتبه‌ای که پر گرد میانه زمین و آسمان را، إلى آخر کلامه... و غرض من از ذکر این مرحله ارشاد اخوان فی الله می باشد. و قانون ریاضت از صمت و سکوت از غیر از ضروریات و از غیر از ذکر خدای تعالی، و ترک نمودن لذت‌ها از مطاعم و مشارب و ملابس و مناکح و منازل و امثال اینها، و پس از این شروع می فرماید در بیان طریقه ریاضت خود و اذکاری که لازمه در آن حال است، به همان قسمی که در اکثر طرق اهل تصوّف معمول است. و دیگر آن که در همین شرح در ابتدای شرح زیارت جامعه می فرماید که خلاصه

۱. اعراف: ۱۵۲.

۲. روضة المتقين ج ۱۲ ص ۱۴۵.

او این است که دیدم حضرت علی بن موسی الرضا را در حالتی که این زیارت را در حرم حضرت امیر می خواند، و او مرا در خواندن این زیارت تحسین نمود.

و پس از این طریق ریاضت خود را در نجف اشرف در رواق عمران بیان نموده... و نیز در همین شرح در باب نیت در ترجمه خبری که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که عبادت کنندگان سه طایفه اند... در شرح این حدیث کاملاً طریق ریاضت و مراحل را که اهل تصوف در ریاضات و سیر الی الله در کتب خود بیان کرده اند ایشان هم به همان طریقه از مراتب عشق و مراتب عرفان مرقوم داشته اند، تا آن که که شرح دعای حضرت باقر در تعقیب هر نماز «اللهم اهدنی من عندك وأفض علی من فضلك وانشر علی من رحمتك وأنزل علی من برکاتك» فرموده است که این دعا دارای مراتب چهارگانه سیر و سلوک است که اول: مرتبه محبت است، و دوم: مرتبه معرفت، و سوم: مرتبه لوازم معرفت از واردات قدسیه بر قلب، و چهارم: فناء فی الله [و بقای بالله].^۱ و در رؤیایی که در مجلد اخیر از شرح من لا یحضر نقل فرموده که سابقاً ذکر شد از علوم لایتنهایی که بر ایشان وارد شده، در اواخر آن مؤید فرمایشات خود آورده اند آنچه را که بوعلی سینا در اشارات در نبط تاسع در مقامات العارفین گفته است، و پس از آن امر به اربعینات می فرماید.

پس در این صورت که شخص ایشان در سیر و سلوک و تصوف و ریاضات و اربعینات بدین گونه مکرر اصرار دارند، آن همه جدیت های آقا محمد علی کرمانشاهی

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۴ ص ۱۴۸. «مجملاً [این دعا] شامل جمیع کمالات و خیرات است، و جامع ترین دعاهاست، و اعظم وسایل قرب است هر گاه از روی حضور قلب و تضرع و زاری خوانده شود. و از جهت این دعا عددی مقرر نساختند، و ظاهرش آن است که یک مرتبه کافی است، و اظهار آن است که این را به قوت و قدرت مقرر فرموده باشند، و آن چه مقرر است نزد ارباب دعا از مشایخ عدد حمل را اعتبار می کنند، و آن چهار هزار و هشتصد است تقریباً، و پنج هزار مرتبه در شبانه روزی به زودی می رساند به جمیع مطالب، والله تعالی یعلم.»

و فرزند امجد ایشان در نفی این مقام از ایشان مورد ندارد؛ چه آن که چنانچه اشاره گردید اگر آن تصوّف بدین‌گونه را که طریق کمالات انسانی است می‌خواهند دور بنمایند که معقول نخواهد بود؛ چه آن که همین تصوّف را تمام بزرگان دین معمول می‌داشتند، چنانچه شهید اوّل در کتاب دروس خود در باب وقف که اگر کسی وقف بر صوفیّه نمود موضوع او چه کسان اند؟ در تعریف صوفیه می‌فرماید:

«الصوفية هم المشتغلون بالعبادة المعرضون عن الدنيا»^۱.

و همین معنی را جناب مولانا در دو کتاب خود چنانچه ذکر شد مدلل داشته‌اند. و جناب مجلسی دوم فرزند ایشان نظر به همین معنی بود که در اوّل زاد المعاد مرقوم داشته‌اند: «خروش صوفیان صفوت نشان به زمزمه دعای خلود دولت ابد توأمان، با عندلیبان اغصان سدره المنتهی همداستان».

پس در این صورت دور کردن تصوّف را بدین معنی از ایشان توهین است، و اگر غرض از دور کردن تصوّف از ایشان بدین معنی است که یعنی ایشان از مباحیّه نبوده‌اند، یعنی آلوده به چرس و بنگ و ترک عبادات و فاعل شهوات نبوده‌اند، این معنی را درباره ایشان کسی تصوّر نمی‌کند که در صدد دفع او برآیند.

ولی حق این است که بعد از مرحوم شیخ محمد تقی تصوّف به قدری صورت انحرافی به خود گرفت که هرکس اسم تصوّف می‌شنید جز اباحه مطلقه و ارتکاب منهیات و ترک اوامر، چیز دیگری در ذهنش جای نمی‌گرفت، ولو هرکس باشد.

از این روی مرحوم مجلسی دوم فرزند ایشان ناچار شدند که ذهن عوام را از نسبت این تصوّف به پدر خود خالی نمایند، چنانچه قضیه ای از میر فندرسکی نقل می‌نمایند که محمد باقر طفل بود با پدر خود در خدمت میر رفت، و میر چنان نمود که روزه خود را افطار بنماید. مرحوم مجلسی اوّل در غیاب محمد باقر پرسید چرا چنین

۱. الدروس الشرعیة ج ۲ ص ۲۷۵.

کردید؟ این طفل الحال تصوّر می‌کند که صوفیّه پای‌بند دین نیستند! فرمود: مخصوص چنین وانمود کردم که این طفل از این طایفه بدگمان شود؛ چه آن‌که به ریاست بزرگی خواهد رسید، و در آن وقت این شهوت پرستان را که مدّعی تصوّف هستند و لباس فقر را بدنام کرده‌اند از میان برداشته شوند. و در عصر محمد باقر مجلسی تصوّف غیر از اسمی که در او هر کار می‌کردند به نام تصوّف از اعمال شنیعه چیز دیگری نبود؛ این بود در صدد برآمد که از این اخلاق رذیله که به نام تصوّف از مردم صادر می‌شود جلوگیری نماید، و إلا مولانا خود ایشان از جمله عقیده‌مندان به مقام تصوّف به معنی این‌که قبلاً گفته شده بوده‌اند، چنانچه در کتاب عین الحیاة با آن‌که آن قدر در مذمت صوفیه سخن مرقوم فرموده‌اند، در سؤال و جواب خود از برای تصوّف توجیهاتی فرموده و آنچه را که گفته شد تصدیق فرموده‌اند.

چنانچه در جواب سؤال از مسأله سوّم که راجع به حقیقت طریقه فقهاء و صوفیه است بدین عبارت می‌فرمایند: فأما مسأله سوم که از حقیقت طریق فقهاء و صوفیه سؤال کرده بودند که راه دین یکی است. حق تعالی یک پیغمبر فرستاده و یک شریعت مقرر ساخته، و لکن مردم در مراتب عمل و تقوا مختلف می‌باشند، و جمعی از مسلمانان را که عمل به ظواهر شرع شریعت نبوی کنند و به سنن و مستحبات عمل کنند و ترک شبهات کنند و متوجه لذایذ دنیا نگردند و پیوسته اوقات خود را صرف طاعات و عبادات کنند و از اکثر خلق که معاشرت ایشان موجب تلف عمر است کناره جویند ایشان را مؤمن زاهد متقی می‌گویند، و مسمی به صوفیّه نیز ساخته‌اند؛ زیرا در پوشش خود، از نهایت قناعت، به پشم‌کنده که خشن‌تر و ارزان‌ترین جامه‌ها است قناعت می‌کرده‌اند. و این جماعت زبده مردم اند، و لکن چون در هر سلسله جمعی داخل می‌شوند که آنها را ضایع می‌کنند، و در هر فرقه از سنی و شیعی صاحب مذاهب باطله می‌باشند تمیز آنها باید کرد، چنان که علما که اشرف مردم اند میان ایشان بدترین خلق می‌باشند. پس از این بیاناتی از کتب اشخاصی در فرق صوفیّه حقّه و

صوفیه باطله فرموده، و شواهدی از برای مطلب آورده‌اند، و تعریفات از تصوّف صوفیه و تصوّف شیعه فرموده، و شواهدی آورده‌اند، تا آن‌که می‌فرمایند: طریقه صوفیان عظام که حامیان دین مبین بودند در ذکر و فکر و ارشاد، مباین است با طریقه صوفیان که به مشایخ منسوب اند، و چرخ زدن و سماع کردن و برجستن و شعرهای عاشقانه خواندن در میان ایشان نمی‌باشد، و به غیر تهلیل و توحید حق تعالی و توسّل به انوار مقدّسه ائمه طاهرین و حمایت حامیان و شیعیان امیرالمؤمنین چیزی در میان ایشان نیست، و اینها همه موافق شرع مقدّس است. پس از آن باز شروع در تعریف و تمجید تصوّف شیعه و تنقید صوفیان حیلّه‌باز خارج از مذهب را می‌فرمایند، و در ضمن شرح چراغ بقعه شیخ ابواسحاق را که در جنب مسجد جامع بود می‌دهند، که شاه اسماعیل در آن بقعه وارد و دید چراغ روشن و پهلویش نوشته‌اند:

چراغی را که ایزد بر فرزند هر آن کس پف کند ریشش بسوزد
و آن چراغ هیچ وقت خاموش نمی‌شد. شاه امر کرد آن چراغ را پف کردند و ریش پف‌کننده نسوخت. سپس آن‌جا را خراب کردند و دیدند راهی از خانه متولّی است که روغن و فتیله به آن چراغ می‌رسانند.

پس از باز شروع در تمجید صوفیه شیعه فرموده و می‌فرماید که بسیاری از علما این طریقه مرضیه حقّه را داشتند، و اطوار ایشان مباین این جماعت بود، مانند شیخ بهاءالدین محمد که کتب او مشحون است به تحقیقات صوفیه، و والد مرحوم حقیر از او تعلم ذکر نموده بود، و هر سال یک اربعین به عمل می‌آورد، و جمعی کثیری از تابعان شریعت مقدّسه موافق قانون شریعت ریاضت می‌داشتند، و فقیر نیز مکرّر اربعینات به سر آوردم. و بعد از این احادیثی در فضیلت اربعین ذکر فرموده‌اند.^۱

۱. دانشوران و رجال اصفهان، سید محمد علی مبارکه ای، نسخه خطی.

مسئولات عرفانی

در تأیید آنچه گفته شد (اعتقاد مولانا محمد تقی مجلسی به عرفان اصیل و سلوک متشرعانه، و براءت از تصوّف رسمی زمان) چند نمونه از پاسخ های ایشان را که شاگردش ملاّ کلبعلی بروجردی در کتاب مسؤولات آورده نقل می کنیم.

سؤال: ذکر خفی با حبس نفس و حرکات اربع در حین گفتن لا إله الا الله که در میان مشایخ صوفیه معتبر است، و مولانا محمد علی مشهدی^۱ که الحال شیخ و پیشنماز و واعظ آن جاست فرمودند که این طریق دست به دست به ما رسیده از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام که او به معروف کرخی تعلیم نموده، و فایده آن مقابل چل پنجاه ساله ریاضت و مجاهده نفس است، موافق حدیث هست یا نه؟ و عمل به آن فایده بسیار دارد و داخل عبادات هست یا نه؟

و دست به هم زدن و بر روی ران زدن در اثنای ذکر و شعر، و برجستن و چرخ زدن و فریاد کردن جایز است یا حرام؟ و منع ذکر جلی واقع شده و ممنوع هست یا نه؟ و ذکر خفی اخفاتاً بهتر است یا قلباً؟

۱. وی ظاهراً شیخ محمد علی مؤذن خراسانی است که شرح حال او بعداً ذکر می شود. میرلوحی در کفایة المهتدی (نسخه خطی) از شیخ محمد علی مشهدی نام برده که در نظر عوام اصفهان افضل و اعبد و اعلم و ازهد از او کسی نبوده است. میرلوحی او را مخربّ دین نامیده که در مسجد به غنا و سرود اشتغال می نموده و جمعی کثیر از عدول مؤمنین محضر در کفرش قلمی نموده بودند.

جواب: این فقیر نیافته‌ام در این ذکر ارتباط بسیاری، و هریک از صوفیه ذکر خفی خاصی ذکر کرده‌اند، و این ذکر از مشایخ نور بخشیه است، و از ائمه هدی صلوات الله علیهم ندیده‌ایم، و عبادت دانستن اینها و چرخ زدن و دست زدن و برجستن و امثال اینها تشریح است، و ذکر بلند بد نیست، اگرچه آهسته بهتر است، و ذکر قلبی بهتر است اگر به مقام قلب رسیده باشد، والله تعالی یعلم.

سؤال: بیان فرمایید که در عزلت، حیوانی نخوردن و چله داشتن جایز است و فائده کلی دارد یا نه؟ و بهترین ذکرها که این کس مداومت نماید کدام است؟ به زبان آوردن افضل است یا به دل گذراندن؟

جواب: نخوردن مطلوب نیست، و بسیار گوشت خوردن خوب نیست که مورث قساوت قلب است، و چله مصطلح متصوّفه مطلوب نیست، بلکه صوفیه به واسطه کمال نفس ریاضت را امر می فرمایند تا زمانی که نفس کامل گردد، و در حدیث واقع شده است که هر که چهل روز عمل خود را تمام خالص بگرداند از برای خدا، حق سبحانه و تعالی چشمه های حکمت از قلب او بر لسان او جاری می گرداند. و همه ذکرها خوب است خصوصاً کلمه توحید و یا الله.

و می باید که قلب با لسان شریک باشد، و همگی اوقات به یاد الهی باشد. سؤال: چرخ زدن و سماع کردن و دست برهم زدن صوفیان در اثنای ذکر جایز است یا حرام؟ و دیگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می دانست که خلفای ثلاثه باطله... چرا سه فرزند خود را مسمی به اسم ایشان کرد؟

جواب: اگر این حرکات در اثنای ذکر از ایشان به اختیار واقع شود مذموم است شرعاً و نزد صوفیه، و اگر بی اختیار واقع شود برایشان حرجی نیست. و آن که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اولاد خود را مسمی به اسامی ملاعین گردانیده ظاهراً به واسطه شیعیان کرده که اگر ایشان به واسطه تقیّه نام کنند بر ایشان حرجی نبوده باشد و دلتنگ نبوده باشند، والله تعالی یعلم.

سؤال: عبدالله انصاری در الهی نامه خود بیان فرموده که: «الهی! اگر ابلیس آدم را بد آموزی کرد، گندم آدم را که روزی کرد؟! فرمودی که بکن و نگذاشتی، و گفتی مکن و بر آن داشتی» چه معنی دارد؟

و دیگر در نفحات الانس از زبان مولانای رومی، ملاّ جامی بیان کرده است که او گفته که من هفتاد و سه ملتّ یکی ام، چه معنی دارد؟

و دیگر، شیخ در رساله خود فرموده است که وجود واحد است، و اهل وحدت را مذهب آن است که وجود واحد است، و دلیل ها گفته اند، امید که شرح بطلان و صحّت این مذاهب را قلمی نمایند. و مولانا جامی شرحی بر فصول الحکم شیخ محیی الدین نوشته، اکثر مشتمل بر وحدت وجود، و دلایل و مثال کثیر نقل نموده است.

جواب: ظاهر کلام عبدالله مذهب اشاعره است، و مشهور است که این کلام از جامی است نه از عبدالله، و علیّ ایّ حال قابل تأویل هست.

و این سخن از مولانا ثابت نیست، و اگر گفته باشد مأوّل است.

و معنی وحدت وجود مذکور شد که به طریق عقل نمی توان یافت.

سؤال: کیفیت مذاهب مشایخ صوفیه در باب تشییع و تسنن قلمی فرمایند که به قول کدام یک عمل می توان کرد؟ خصوصاً عبدالله انصاری و شیخ سعدی و شیخ عزیز نسفی و شیخ نجم الدین دایه صاحب مرصاد العباد و شیخ محمود شبستری و شیخ مغربی و بایزید بسطامی و منصور حلاج، که در باب مشارالیه اختلاف بسیار کرده اند، و در کتاب تبصرة العوام نوشته اند که او جادوگر بوده است، و در کتاب مذکور نفی صوفیه کرده است، و معلوم نیست که مصنّف او کیست و اعتماد دارد یا نه؟

جواب: کتاب تبصرة العباد را جاهلی از شیعیان نوشته، از سخنان او ظاهر می شود جهل مصنّف او. و مطلق مشایخ را نیز خوب دانستن محض جهالت است، ولیکن مجملّاً می باید دانستن که خوبان بسیار بوده اند در میان این جماعت، و اعتقاد به خوبان ایشان می باید داشتن، و با بدان ایشان بد می باید بود، و کسان که خوبی و بدی ایشان

ظاهر نباشد نه با ایشان خوب می‌باید بود و نه بد». (مسئولات، نسخه خطی)

برخی از کلمات گهربار محقق مجلسی در مناظره با محدث قمی:

«در این که جماعتی کثیر غولان راهند و از خدا و رسول خبری ندارند حرفی نیست، و بر همه کس لازم است که از ایشان و از اقوال و افعال ایشان دور بوده باشد. و همیشه غولان راه از طرفین بوده و هستند،^۱ و بر مرید حق سبحانه و تعالی لازم است که پیروی شخصی کند که ظاهرش به انوار شرع آراسته باشد، و باطنش از کدورات نفسانی پیراسته باشد، و طریقه اهل بیت را شعار و دثار خود ساخته، لمحہ ای از مکاید نفس امین نباشد. و الیوم، این معنی به غایت کمیاب است، که:

«أولیائی تحت قبائی، لا یعرفهم غیری»

«مشروع نیست عوام را مطالعه اکثر کتب صوفیه؛ چون جمعی از متصوّقه سنی بوده اند، و شیعه و سنی به یکدیگر مخلوط شده اند، و شیعیان نیز اظهار تقیّه کرده اند. بلکه بر همه ایشان لازم است که طلب علوم دینیّه از علمای فی الله بکنند، و بعد از تحصیل علوم، متوجّه تصفیّه نفس به ریاضات و مجاهدات شوند، در خدمت پیر کامل».^۲

۱. حضرت امام خمینی در نامه به خاتم طباطبائی فرموده اند: «من نمی‌خواهم تطهیر مدعیان را بکنم که: «ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد» می‌خواهم اصل معنی و معنویت را انکار نکنی، همان معنویت که کتاب و سنت نیز از آن یاد کرده‌اند و مخالفان آن یا آنها را نادیده گرفته و یا به توجیه عامیانه پرداخته‌اند. و من به تو توصیه می‌کنم که اول قدم، بیرون آمدن از حجاب ضخیم انکار است که مانع هر رشد و هر قدم مثبت است... در هر صورت با روح انکار نتوان راهی به سوی معرفت یافت. آنان که انکار مقامات عارفان و منازل سالکان کنند، چون خودخواه و خودپسند هستند هرچه را ندانستند حمل به جهل خود نکنند و انکار آن کنند تا به خودخواهی و خودبینی‌شان خدشه وارد نشود «مادر بُتها بُتِ نفس شماس» تا این بت بزرگ و شیطان قوی از میان برداشته نشود راهی به سوی او جلّ و علا نیست، و هیئات که این بت شکسته و این شیطان رام گردد». صحیفه امام خمینی ج ۱۸ ص ۴۵۴ - ۴۵۳.

۲. ملا محمد رفیع گیلانی در شرح اصول کافی، استاد خود مولانا محمد تقی مجلسی را مصداق پیر

«[مشروع نیست] مهمل، سخنان وحدت وجود و غیر آن را به زبان جاری سازند؛ زیرا که این سخنان به حسب ظاهر کفر است و زندقه، و محل های او بسیار دقیق است، و همه کس نمی تواند یافت، حتی^۱ آن که فضلی علما که قائل به آن شده اند مثل مولانا جلال [الدین دوانی] و مولانا شمس الدین خفری و غیر ایشان، معلوم نیست که فهمیده باشند؛ زیرا که درک این معانی فوق عقل است، و تا نور کشف، بعد از ریاضات بسیار و مجاهدات بی شمار دست ندهد، بویی از آن نمی توان برد.^۲ و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله جملی از این معانی بیان کرده است در شرح چهل حدیث. و روزی این حقیر از شیخ مرحوم پرسیدم که حدیث کمیل که مستند صوفیه است در وحدت وجود صحیح است؟ فرمودند که: از آن گذشته که شک در آن توان کرد، و از آن جمله شیخ عبدالرزاق تصحیح او نموده، و او از شیخ نورالدین عبدالصمد نظری نقل کرده است، و ایشان از معظم علمای شیعه اند، و حالات ایشان از آن گذشته که شرح توان کرد. گفتم که: شرح فرمایید. گفتند که: تا کسی ریاضات بسیار نکشد به آن نمی توان رسید. و نقل کرد که روزی یکی از فضلی این شهر که مولانا خواجه جان نام او بود، نزد من آمد، که من دیشب فکر بسیار کردم تا معنی وحدت وجود را یافتم. من در جواب گفتم که: آخوند! پیر شما کیست؟ گفت: پیر یعنی چه؟ گفتم: چند سال است که شما ریاضت کشیده اید؟ گفت: هیچ. گفتم: پس این معنی که شما یافته اید غیر معنایی است که صوفیه می گویند؛ زیرا که همه متفق اند که: اگر کسی پیر کامل داشته باشد، و چهل سال در خدمت او ریاضت کشیده باشد، ممکن است که [معنای وحدت وجود] بر وی کشف شده باشد. شما که پیر ندارید و ریاضت نکشیده اید، البته

دانسته است. ر.ک: الذریعة إلى حافظ الشریعة ج ۱ ص ۱۳۶.

۱. در اصل: تا آنکه.

۲. محقق مجلسی در مسئولات نیز فرموده: معنی وحدت وجود را به طریق عقل نمی توان یافت.

آنچه یافته اید غیر آن چیزی است که صوفیان می گویند؛ نقل مکنید که مبادا کار مشکل شود. مطلبش این بود که مبادا ما را باید حکم به کفر و نجاست شما کردن!.^۱

«و اگر بعضی از سخنان شیخ عطار یا مولانا [صاحب مثنوی] را شخصی مطالعه نماید که در زهد و موعظه است، البته نسبت به عوام قصور ندارد، اگر چه اجتناب اولی است؛ مبادا که بلغزد. اما علما هر چند پیش تر مطالعه نمایند و بیش تر نقل کنند از برای ایشان بهتر است. و اگر در میان این گفتگوها زیادتی رفته باشد، امید که نگیرند، و حمل بر تعصّب و عناد نفرمایند، بلکه محض رضای الهی دانند، فیما تعلم، هر چند که خود معترفیم به تقصیر، و همه غم این است که چرا دور مانده ایم؟! امیدواریم که حق سبحانه و تعالی همه را هدایت نماید و به احسن طرق فایز گرداند».^۲

۱. حضرت امام خمینی رضوان الله علیه در کتاب اربعین حدیث می نویسد: «پیش عقل سلیم همان طور که تصدیق بی تصور، از اغلاط و قبایح اخلاقیه به شمار می آید، تکذیب بی تصویر نیز همین طور، بلکه حالش بدتر و قبحش افزون است. اگر خدای تبارک و تعالی از ما سؤال کند که شما که مثلاً معنی وحدت وجود را به حسب مسلک حکما نمی دانستید و از عالم آن علم و صاحب آن فن اخذ نکردید و تعلم آن علم و مقدمات آن را نکردید، برای چه کورکورانه آنها را تکفیر و توهین کردید؟ ما در محضر مقدّس حق چه جوابی داریم بدهیم جز آن که سر خجالت به زیر افکنیم؟! و البته این عذر پذیرفته نیست که من پیش خود چنین گمان کردم. هر علمی که مبادی و مقدماتی دارد که بدون علم به مقدمات، فهم نتیجه میسر نیست، خصوصاً مثل چنین مسئله دقیقه که پس از عمرها زحمت باز فهم اصل حقیقت و مغزای آن به حقیقت معلوم نشود. چیزی را که چندین هزار سال است حکما و فلاسفه در آن بحث کردند و موشکافی نمودند، تو می خواهی با مطالعه یک کتاب یا شعر مثنوی مثلاً با عقل ناقص خود ادراک کنی! البته نخواهی از آن چیزی ادراک کرد».

۲. صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست ج ۲ ص ۶۵۷ - ۶۵۶.

ابن عربی از دیدگاه محقق مجلسی

«محبی الدین که احياناً با نام ابن العربی نیز خوانده می‌شود مسلماً بزرگترین عرفای اسلام است. نه پیش از او و نه بعد از او کسی به پایه او نرسیده است؛ به همین جهت او را شیخ اکبر لقب داده‌اند. عرفان اسلامی از بدو ظهور، قرن به قرن تکامل یافت، در هر قرنی چنانکه اشاره شد عرفای بزرگی ظهور کردند و به عرفان تکامل بخشیدند و بر سرمایه‌اش افزودند. این تکامل تدریجی بود، ولی در قرن هفتم به دست محبی الدین عربی جهش پیدا کرد و به نهایت کمال خود رسید.

محبی الدین عرفان را وارد مرحله جدیدی کرد که سابقه نداشت. بخش دوم عرفان یعنی بخش علمی و نظری و فلسفی آن وسیله محبی الدین پایه گذاری شد. عرفای بعد از او عموماً ریزه‌خوار سفره او هستند.

محبی الدین علاوه بر این که عرفان را وارد مرحله جدیدی کرد یکی از اعاجیب روزگار است. انسانی است شگفت؛ و به همین دلیل اظهار عقیده‌های متضادی درباره‌اش شده است. برخی او را ولی کامل، قطب الأقطاب می‌خوانند، و بعضی دیگر تا حد کفر تنزلش می‌دهند. گاهی ممیت الدین، و گاهی ماحی الدینش می‌خوانند.

صدرالمتألهین فیلسوف بزرگ و نابغه عظیم اسلامی، نهایت احترام برای او قائل است، محبی الدین در دیده او از بوعلی سینا و فارابی بسی عظیم تر است.

محبی الدین بیش از دویست کتاب تألیف کرده است... مهم ترین کتاب های او یکی فتوحات مکّیه است که کتابی است بسیار بزرگ، و در حقیقت یک دائره المعارف

عرفانی است. دیگر کتاب فصوص الحکم است که گرچه کوچک است، ولی دقیق ترین و عمیق ترین متن عرفانی است، شروح زیاد بر آن نوشته شده است. در هر عصری شاید دو سه نفر بیشتر پیدا نشده باشد که قادر به فهم این متن عمیق باشد.

محبی الدین در سال ۶۳۸ در دمشق درگذشت و همانجا دفن شد.^۱ محقق مجلسی ابن عربی را از عرفای بزرگ دانسته و برای او احترام خاصی قائل است. ایشان معتقد به تشیع ابن عربی بوده و آثار تشیع را از فتوحات او ظاهر می داند، هرچند وی در بلادی می زیسته که ناچار به تقیّه بوده است.

جناب شیخ بهائی استاد محقق مجلسی نیز ابن عربی را عارفی کامل و واصل می دانسته، و در کتاب اربعین حدیث در شرح حدیث ۳۶ نوشته: «إنه لیعجبنی کلام فی هذا المقام للشیخ العارف الکامل الشیخ محبی الدین بن عربی آورده فی کتاب الفتوحات المکیة، قال رحمه الله...». و در دفتر سوم کَشکول نیز از او با عنوان: «جمال العارفین» و «العارف الواصل الصمدانی الشیخ محبی الدین بن عربی» نام برده است.

محقق مجلسی در مناظرات، درباره ابن عارف بزرگ^۲ چنین فرموده است: «والله که مرا تعصّب محبی الدین و غیر او نیست... چه استبعاد [دارد] که شخصی به سبب کثرت مجاهده و ریاضت، بر بعضی از احوال خود یا دیگران مطلع شود؟! از احوال کفار هند متواتر است که به سبب ریاضت، ایشان را ضیاء نفس حاصل می شود، و در احادیث نیز هست. پس اگر مؤمن صالحی را به واسطه ریاضت نفس و مجاهده، مکاشفات علوی و سفلی روی دهد، بُود^۳ والله که این معنی حق است، و این

۱. آشنایی با علوم اسلامی (کلام عرفان حکمت عملی) شهید مطهری ۱۳۲ - ۱۳۱.
 ۲. حضرت امام خمینی در نامه به گورباچف از ابن عربی با تعبیر بزرگمرد یاد فرموده، و در نامه به خانم طباطبائی او را از بزرگان مشایخ ارباب عرفان شمرده است.
 ۳. حضرت امام در نامه به فرزندش مرحوم حاج احمد آقا فرموده: «بسرّم! آنچه در درجه اوّل به تو وصیّت می کنم، آن است که انکار نکنی؛ که این شیوه جهّال است؛ و از معاشرت با منکرین مقامات

فقیر را و جمعی کثیر از فقرا که با این فقیر می بودند، ایشان را مکاشفات عظیمه حاصل شد... و در زمان محیی الدین در مصر تقیّه شدیده [بوده] چون زمانی بود که خلفای بنی عباس بر اسماعیلیه غلبه نمودند، و زیاده از صد هزار شیعه را به قتل رسانیدند. در چنین زمانی اگر ما و شما می بودیم زیاده از این تقیّه می کردیم!

قطع نظر از آن که هیچ کس، این جماعت را مقتدا نمی داند، سخنان خوب ایشان را خوب می دانند،^۱ «الحکمة ضالّة المؤمن». مقتدا و پیشوای خواص و عوام، ائمه هدی را می دانند... اگر فاضلی مطالعه کتب ایشان کند، به واسطه [و خاطر] تحصیل زیادتی کمالات، یا به واسطه [و خاطر] ارتباط به کلام ائمه هدی و استنباط حقایق و معارف از کلام ایشان، بد نخواهد بود؛ چه بسیاری از احادیث مشکله مثل حدیث اسما و غیر آن، از کلام محیی الدین حل می شود،^۲ و در رساله انشاء الدوایر بر وجه اتمّ مشروح

اولیا بیرهیزی، که اینان قطاع طریق حق هستند». ایشان در نامه به خانم طباطبائی نیز فرموده اند: «دخترم! سعی کن اگر اهلش نیستی و نشدی، انکار مقامات عارفین و صالحین را نکنی و معاندت با آنان را از وظایف دینی نشمری، بسیاری از آنچه آنان گفته‌اند در قرآن کریم به طور رمز و سر بسته، و در ادعیه و مناجات اهل عصمت بازتر، آمده است، و چون ما جاهلان از آنها محرومیم با آن به معارضه برخاستیم». صحیفه امام خمینی ج ۱۸ ص ۴۵۳.

۱. «بعضی حرف های محیی الدین از منحنی ترین حرف هاست، و در مقابل، عالی ترین و پراج ترین حرف ها هم از او شنیده شده است». شرح مبسوط منظومه شهید مطهری ج ۱ ص ۲۳۸.

۲. حضرت امام خمینی در نامه به خانم طباطبائی فرموده اند: «یاد روزی که در ایام جوانی کتاب فصوص الحکم و دیگر کتب عرفانی را که بزرگان مشایخ ارباب عرفان به یادگار گذاشته اند در خدمت بعضی از مشایخ اهل عرفان رحمه الله استفاده کردم... باید بگویم که کتب مذکور با همه قدر و منزلتی که دارند و کمک های بسیار ارزنده ای که به معرفت قرآن سرچشمه فیاض معرفه الله و کتب ادعیه ائمه معصومین علیهم السلام... و احادیث آن بزرگواران می کنند، حلاوت و لطافت و جامعیت اسرار کتاب الهی را ندارند». حضرت امام پس از این بیان شریف، بحث وحدت وجود که همه کتب عرفانی بر مبنای آن دور می زنند را از قرآن کریم آیه «الحمد لله رب العالمین» استفاده کرده و نوشته اند: «اگر عارف صاحب سربّی در الحمد لله با قدم صاحب ولایت غور کند می یابد که در

شده. ولیکن از بدع مُحدثه که موجب اضلال اکثر جهله شده است، آن است که جمعی از جهله، به مجرّد کوره سوادى، احادیث اهل بیت را موافق هوای نفس، هرچه به خاطر ایشان رسد حلّ می نمایند، و نفی قرآن و حدیث و تفسیر و کتب علما و استنباطات ایشان می کنند، و هیچ کس از بدعت های ایشان جامه چاک نمى کند که نه درس خوانده اند، و نه محدّثی دیده اند، و نه از عالمی چیزی شنیده اند.^۱

«بدی محیی الدین نیز معلوم نیست، بلکه آثار تشیّع از فتوحات او ظاهر است.

و در رساله انشاء الدوائر تصریحات فرموده بر حقیقت مذهب شیعه، و حدیث «ستفرق اُمّتی» را شرح کرده، و مذهب حق را مذهب ائمه اثنی عشر گفته، و شرح این معنی در چند دایره کرده است، و شرح مکاشفات خود کرده که در عالم مکاشفه دیدم که اسامی ائمه معصومین علیهم السلام بر هر یک از حظایر قدس مکتوب بود.^۲

عالم هستی غیر از الله چیزی و کسی نیست؛ که اگر بود حمد مختصّ به ذات الوهی نبود. تو خود حدیث مفصلّ بخوان از این مجمل. پس باید قلمها بشکنند اگر گمان شود ورای او هستند. تو نیز ای عزیز! کتب عرفا و اولیا را بخوان به قصد فهمیدن یا ذوق کردن همین کلمه شریفه جامعه».

نکنه بسیار حائز اهمیت این که این فرمایشات را حضرت امام در نامه مورخه ۱۳۶۷ به خانم طباطبائی مطرح فرموده و در نامه مورخه ۱۳۶۵ با این عبارات که «نه از فتوحات فتحی حاصل شد و نه از فصوص الحکم حکمتی دست داد، چه رسد به غیر آنها [فقه و اصول] که خود داستان غم انگیز دارد» سعی در انصراف او از خواندن کتب حکمی و عرفانی داشته اند، امّا در نهایت با آموزش نحوه صحیح استفاده از کتب عرفانی، و سرگرم نشدن به مفاهیم و اصطلاحات پر زرق و برق و سعی در به دستن آوردن روح آنها و برگرداندن ظاهر آنها به باطن و ملک آنها به ملکوت، او را به خواندن کتب عرفا تشویق فرموده اند. این تذکر مهمّ از آن روست که برخی مغرضین با ارائه برداشت نادرست از فرمایشات حضرت امام و بدون توجّه به تاریخ نامه های ایشان، تحلیل هایی اشتباه ارائه داده و چنین وانمود می کنند که ایشان از طریق عرفان بازگشته اند.

۱. صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست ج ۲ ص ۶۴۷ - ۶۴۶.

۲. محقّق مجلسی در لوامع نیز فرموده: «شیخ محیی الدین عربی در رساله انشاء الدوائر نقل کرده است که مرا به برکت متابعت آن حضرت معراج روحانی شد، و در بیت المعمور بلکه در جمیع سماوات و

و اگر به واسطه تقیّه، مدح اشقیا کرده باشد دور نیست. مجملاً، اگر دانشمندی را حالت فهمیدن کلام شیخ محیی الدین بوده باشد، می داند که فضیلت و حالت او در چه مرتبه بوده است! چنان که مولانا جلال دوانی در شرح رساله زوراء اطناب در مدح او کرده،^۱ و همچنین مولانا شمس الدین خفری، و همچنین شیخ بهاء الدین محمد، و مولانا صدرالدین محمد شیرازی. بلکه جمیع محققین و مدققین خوشه چین خرمن اویند. از آن جمله یک جلد فتوحات در استنباط علوم است از قرآن مجید، و اشاره به زیاده از هزار نوع از علم کرده در آن، که بکر است و نرسیده اند به آن مگر بعضی از عارفان.^۲ و مولانا جلال [دوانی] در شرح زوراء نقل کرده است که تا محیی الدین ظاهر نشد جمیع علوم ظاهر نشد. و اکثر شبهات علم و ربط حادث به قدیم و غیر آن را از کلام محیی الدین حل نموده. قطع نظر از آن که: «الحکمة ضالّة المؤمن» و «انظر إلی ما قال، ولا تنظر إلی من قال» مقتضی آن است که هیچ احدی از کلمات حکمت آمیز او بی بهره نباشد. و اگر عقول ایشان به بعضی نرسد، حمل بر قصور ادراک خود باید کرد. و اگر در مذهب، بر سبیل نقل از جمعی، مزخرفی نقل کند، حمل بر تقیّه باید کرد، تا از انوار افاضات او مستفیض گردند.

بر کرسی و عرش دیدم که نوشته بود اسامی چهارده معصوم، و همه را نام برده است، و در چند جا از فتوحات مکی نیز اشاره به آن کرده است، با آن که از رؤسای علمای اهل سنت است به حسب ظاهر». لوامع صاحبقرانی ج ۳ ص ۵۲۳.

۱. قال الدوانی: «هذا مع أن أنوار الحقائق إنما انتشرت في آفاق نفوس المستعدّين من سواد بلاد المغرب، خصوصاً من حضرة الشيخ المحقق الأوحّد، والإمام المدقّق المؤيّد، عين أعيان الشهود، إنسان عين الوجود، محیی الدین محمد الأندلسی الطائمی، رضی الله تعالی عنه وأرضاه» سبع رسائل ص ۲۰۵.
 ۲. آیه الله سید صدرالدین صدر در خاتمه کتاب شریف المهدی (عج) ضمن بیان مصادر کتاب خود می نویسد: «الفتوحات المکیه للعالم العارف المحقّق الشیخ أبی عبدالله محیی الدین محمد بن علی المعروف بابن عربی الحاتمی الطائمی، و الحقّ أنّه کتاب مفید فی بابه لا أظنّ أن یصدر له ثان فی عالم المؤلفات».

و نه آن است که این مقالات با عوام است؛ چه اجماع این طایفه است که عوام را جایز نیست نظر کردن در کتب این طایفه، چنان که جایز نیست نظر کردن در کتب حکما، ولیکن جمعی که از علوم بهره ای عظیم داشته باشند، از تصانیف این طایفه بهره عظیم می برند، ولکن المرء عدو لما جهل»^۱.

این بود دیدگاه محقق مجلسی درباره عارف بزرگ جهان اسلام ابن عربی.

مؤلف گوید: مرحوم آیه الله العظمی بهجت معتقد بودند: ابن عربی و غزالی در آخر عمر شیعه شده اند، هر چند کتاب های آنان دلالت بر تسنن صاحبانش دارد.^۲
اما شهید قاضی نورالله شوشتری، قاضی سعید قمی، محدث نیشابوری^۳ و آیه الله حاج میرزا علی آقا قاضی همچون محقق مجلسی ابن عربی را شیعه دانسته و کلمات او را حمل بر تقیه نموده اند. برخی از عرفای بزرگ چون سید حیدر آملی،^۴ علامه فیض

۱. صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست ج ۲ ص ۶۴۳-۶۴۲.

۲. زمزم عرفان، محمدی ری شهری ص ۱۳۲. گفتنی است که تاکنون چند کتاب در اثبات تسنن شیخ اکبر با استناد به کتاب های او منتشر شده، حال آن که طبق نظر آیه الله بهجت نیز کتب او دلالت بر تسنن او داشته و آن جناب در آخر عمر به فیض تشیع نائل گشته است. وانگهی اثبات تسنن شیخ اکبر، نافی مکتب پرافتخار عرفان شیعی که بزرگانی همچون سید حیدر آملی، قاضی نورالله تستری، ابن ترکه، شیخ عبدالرزاق کاشانی، شیخ بهائی، محقق مجلسی، فیض کاشانی، قاضی سعید قمی، ملا عبدالصمد همدانی، ملا حسینقلی همدانی، آیه الله العظمی شاه آبادی، امام خمینی، آیه الله قاضی طباطبائی، علامه طباطبائی و صدها عارف بزرگ در آن پرورش یافته اند نیست.

۳. قال فی رجاله الکبیر: «ظاهر تصانیفه علی مذهب العامّة؛ لآئنه کان فی زمن شدید، وقد أدرجنا عباراته الناصّة علی خصائص مذهب الامامية الاثنی عشریة فی کتاب میزان التمییز فی العلم العزیز. أشار فی الفصّ المارونی إلی حدیث المنزلّة، وقال فی الفتوحات: إنّ بین الفلک الثامن والتاسع قصرأ له اثنی عشر برجاً علی مثال النبی والأئمة الاثنی عشر...». روضات الجنات ج ۸ ص ۵۷.

۴. عارف بزرگ شیعه سید حیدر آملی صاحب أسرار الشریعة وأطوار الطریقة وأحوال الحقیقة، تفسیر محیط الأعظم، جامع الأسرار، فصّ النصوص فی شرح الفصوص و نقد النقود فی معرفة الوجود است. ایشان در فقه از شاگردان فخرالمحققین فرزند علامه حلّی بوده و استاد در اجازة

کاشانی، حضرت امام خمینی، علامه طباطبائی، شهید مطهری و علامه سید جلال الدین آشتیانی در عین حال که ابن عربی را از بزرگان اهل معرفت دانسته و میراث علمی و معرفتی آن بزرگمرد را بسیار ارج نهاده اند، به تشییع او اذعان نکرده اند.

از نظر حضرت امام، قاضی سعید قمی در عرفان، عدل ابن عربی بوده است.^۱ در هر حال، عرفان شیعی مکتبی مستقل و متخذ از انوار قرآن و کلمات ائمه هدی علیهم السلام است، و عرفای شیعه آثار گران سنگی در تدوین معارف بلند عرفانی پدید آورده، و نتایج سیر سایر عرفای اسلام را نیز با میزان حق سنجیده، و دریافت های درست آنان را که با توجه به باطن ولایت برای آنان حاصل شده پذیرفته اند. تعلیقات حضرت امام خمینی بر شرح فصوص و مصباح الأنس، و سه اثر پر ارج ایشان مصباح الهدایة، شرح دعای سحر و معراج السالکین و صلاة العارفين نمونه عالی عرفان شیعی و بیانگر تفاوت دیدگاه های دو عارف بزرگ جهان اسلام است.

مورّخه ۷۶۱ خود او را بسیار ستوده و اجازه فتوا به او داده است. قال: «وقد أجزت لمولانا السيد الإمام العالم العامل المعظم المكرّم، أفضل العلماء، أعلم الفضلاء، الجامع بين العلم والعمل، شرف آل الرسول، مفخر أولاد البتول، سيد العترة الطاهرة، ركن الملة والحق والدين، حيدر بن السيد السعيد تاج الدين على بن السيد السعيد ركن الدين حيدر العلوي الحسيني أدام الله فضائله، وأسبغ فواضله أن يروى ذلك عنى عن والدى قدّس الله سرّه، وأن يعمل بذلك ويفقى به». خاتمة المستدرک ج ۱ ص ۳۳۹. سید حیدر در آغاز نسخه شرح فصوص عارف محقق شیخ مؤید الدین جندی از او با عنوان شیخ کامل مکمل، قطب العارفين، برهان الموحدین، أفضل المتقدمین والمتأخرین یاد کرده است. ۱. اسم مستأثر در وصیّت امام و زعیم اکبر، آیه الله محمدی گیلانی ص ۴۸.

مولوی از دیدگاه محقق مجلسی

«مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی معروف به مولوی صاحب کتاب جهانی مثنوی، از بزرگترین عرفای اسلام، و از نوابغ جهان است. نسبش به ابوبکر می رسد. مثنوی او دریایی است از حکمت و معرفت و نکات دقیق معرفة الروحی و اجتماعی و عرفانی. در ردیف شعرای طراز اول ایران است.

مولوی اصلاً اهل بلخ است... پدرش در کودکی او را با خود به زیارت بیت الله برد. با شیخ فریدالدین عطار در نیشابور ملاقات کرد. پس از مراجعت از مکه همراه پدر به قونیه رفت و آنجا رحل اقامت افکند. مولوی در ابتدا مردی بود عالم و مانند علمای دیگر همطراز خود به تدریس اشتغال داشت و محترمانه می زیست، تا آن که با شمس تبریزی عارف معروف برخورد، سخت مجذوب او گردید و ترک همه چیز کرد. دیوان غزلش به نام شمس است. در مثنوی مکرراً با سوز و گداز از او یاد کرده است. مولوی در سال ۶۷۲ درگذشته است»^۱.

محقق مجلسی در کتاب گرانسنگ روضة المتقین، صاحب مثنوی را از حکمای الهی برشمرده و مطالعه کتاب مثنوی را مورد سفارش قرار داده و فرموده است:
«عن أمير المؤمنين صلوات الله عليه أنه كان يقول: روحوا أنفسكم ببديع الحكمة

۱. آشنایی با علوم اسلامی (کلام عرفان حکمت عملی) شهید مطهری ص ۱۳۳.

فإنها تكلّ كما تكلّ الأبدان. فينبغي أن يصحب في السير من كتب الحكماء الإلهيين من المثنوي و الحديقة وأمثالهما؛ ليكون سيره سرفراً إلى الله تعالى، ويتفكّر في آلائه و نعمائه و حسن بلائه؛ ليخرج به عن مشابهة من هم كالأنعام بل هم أضلّ.^۱

و در لوامع فرموده: «در حسن كالصحيح از حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه منقول است که فرمودند که ترویج کنید نفوس خود را به حکمت های تازه؛ به درستی که نفوس را کلال و ماندگی دست می دهد چنان که بدن را دست می دهد، و از این جمله است اشعار محققان مثل حکیم غزنوی و حکیم رومی و عطار و غیر ایشان».^۲

محقق مجلسی در شرح صحیفه حدود ۷۰ بار به اشعار مثنوی و ۲۶ بار به اشعار حدیقه سنائی استشهد و از مولوی با عنوان «حضرت مولانای رومی می فرمایند» و «مولوی معنوی می فرماید»،^۳ و از سنائی با عنوان «حضرت حکیم سنائی می فرمایند»^۴ یاد کرده است.

ایشان در مناظره با ملا محمد طاهر قمی قائل به تشیع مولوی شده و فرموده:

«هر بیتی از مثنوی مرشدی است کامل، و مشتمل است بر بدایع حکمت، که: «روحوا أنفسکم ببدايع الحكم؛ فإنها تكلّ كما تكلّ الأبدان». حضرت مولانا [صاحب مثنوی] در بسیاری از غزل های خود اظهار موالات به ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین نموده، و تبرّاً از دشمنان اهل بیت کرده،^۵ و اظهار مذهب حقّ خود نموده؛

۱. روضة المتقين ج ۴ ص ۲۷۸. گفتنی است که در روضة المتقين و لوامع صاحبقرانی در ده مورد به اشعار حکیم سنائی غزنوی استشهد شده است.

۲. لوامع صاحبقرانی ج ۴ ص ۵۶۶.

۳. ریاض المؤمنین و حدائق المتقين ص ۶۲، ۱۹۷، ۲۸۰، ۳۶۴.

۴. همان ص ۱۱۱ و ۳۶۷.

۵. رجوع شود به کتاب ولایت نامه مولوی (دفاع مولوی از ولایت امام علی و اهل بیت عليهم السلام و تبرّی از دشمنانشان) نوشته آقای منصور کیانی، چاپ نشر راه نیکان.

و اگر به واسطه تقیّه مدح اشقیا کرده است، همان در عقب آن گفته است:

یک فسانه راست گویم یا دروغ تا دهد مر راستی ها را فروغ^۱
 گرچه مولانا گفتگوهای منکران را در بسیار جایی از مثنوی جواب داده، ولیکن
 حیف که شخصی دعوی علم و دانش کند و از این معانی بی بهره باشد، و این قسم
 مزخرفات به کتابت آورد که مولانا اوزبک بوده است!

مگر ندانسته اند که همیشه بلخ و سمرقند شیعه بوده اند، و ابن بابویه من لا یحضره
 الفقیه را در بلخ تصنیف کرده است، و علمای بلخ نزد او تلمذ نموده اند! قطع نظر از آن
 که شهر، سبب مذهب نمی شود»^۲.

علامه همایی در آغاز کتاب مولوی نامه^۳ نمونه هایی از اظهار ارادت مولوی به
 امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر کرده و از جمله نوشته است:

انصاف بدهید یک شیعه واقعی با معرفت هم درباره علی بالاتر و بهتر از این می
 گوید که او را افتخار انبیا و اولیا بخواند؟

۱. آیه الله علامه حسینی طهرانی نیز از قول عارف کامل آقا سید هاشم حدّاد نقل کرده: ملاّی رومی
 یک شیعه محض و خالص بوده است. اینک مثنوی او در دست است؛ ببینید تا چه سرحدّ مولانا
 امیرالمؤمنین علیه السلام را ستوده، و از دشمنان آن حضرت مذمت نموده، و با اشارات و کنایات،
 غاصبان خلافت را مذمت می کند، و بعضی جاها با صراحت اما به عنوان کلی، نه با خصوص لفظ
 و عبارت، آنان را محکوم می کند و می گوید. در چند جای مختصری که نامی از آنها برده است، آنقدر
 قبل از آن اسم و پس از آن مطالبی را در زشتی بداخلاقی و بدکیشی و بی ادبی و أمثالها شرح می
 دهد که با دقت مشهود است که مراد همین غاصبین خلافت می باشند. روح مجرد ص ۵۴۸.

۲. صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست ج ۲ ص ۶۳۸. گفتنی است که علامه مجلسی بر خلاف
 پدر بزرگوار خود به مولانا ارادتی نداشته، چنانچه میرلوحی سبزواری در کفایة المهتدی (نسخه
 خطی) نوشته: «ملاّی روم که والد مرحوم حضرت آخوند از بزرگ ترین مریدان او بود، و حضرت
 آخوند [ملا محمد باقر مجلسی] او را کافر و ملعون می دانند سخنان خوب بسیار دارد».

۳. مولوی نامه ج ۱ ص ۶۱ - ۵۱.

او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی
 انصاف بدهید یک نفر مسلمان واقعی، یک مؤمن حقیقی، یک فکر روشن توسعه
 یافته که از سطح تعصبات مستحدث شیعه و سنی بالاتر است درباره علی علیه السلام
 چه بهتر از این می گوید که او را به شجاعت و مروّت می ستاید، باز عرش و صاحب
 دیده حق بین، و ترازوی احد خو، یعنی میزان حق و باطل و کفر و ایمان می خواند:

راز برگو ای علی مرتضی ای پس از سوء القضا حسن القضا
 یا تو واگو آنچه عقلت یافته است یا بگویم آنچه بر من تافته است
 چون تو بایی آن مدینه علم را چون شعاعی آفتاب حلم را
 باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه ما له کفواً أحد
 تو ترازوی احد خو بوده ای بل زبانه هر ترازو بوده ای
 در دفتر اول مثنوی شریف یک جا از سبطین یاد کرده و آنها را گوشواره عرش
 ربّانی خوانده است. در داستان باغبان و تنها کردن صوفی و فقیه و علوی را از
 همدیگر که در دفتر دوم مثنوی است، آنجا که باغبان از سیّد علوی بد و ناسزا می
 گوید مولوی بر می آشوبد، چندان که عداوت و کینه آل رسول را در حکم کفر و
 ارتداد می شمارد، و دشمنان اهل بیت را روسپی زاده می خواند:

هر که باشد از زنا وز زانیان این برد ظن در حق ربّانیان
 آنچه گفت آن باغبان بوالفضول حال او بُد دور از آل رسول
 گر نبود از نتیجه مرتدان کی چنین گفتی برای خاندان
 تا چه کین دارند دایم دیو و غول چون یزید و شمر با آل رسول
 گفتنی است که علاوه بر علامه فقیه شیخ بهائی که ابیاتی در وصف مثنوی معنوی
 سروده و آن را قرآنی به لفظ پهلوی نامیده،^۱ برخی از معاصران و شاگردان محقق

۱. ریاض الجنّة ج ۵ ص ۶۰.

مجلسی نیز به این کتاب پراج اهمیت داده و آن را شرح یا تلخیص کرده اند، از جمله:

۱. مولانا محمد صالح قزوینی شارح نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه.

وی شرحی به نام «کنوز العرفان و رموز الإیقان» بر مثنوی نگاشته و در پایان شرح دفتر چهارم مثنوی گفته: «بدان که مولانا - که روحش شاد - هر دفتر که پست تر [و متأخرتر] از زبان دل او سرزده است، بهتر و غریب تر و لطیف تر از دفتر سابق است، و این چنانچه گفته اند: نقّاش نقش آخر، بهتر کشد ز اول».^۱

۲. مولانا محمد محسن فیض کاشانی

این فقیه عارف گلچینی از اشعار مثنوی ترتیب داده و در آغاز آن فرموده:

کردم از روی بصیرت پیروی	شش کتاب مثنوی معنوی
برگرفتم زان بحار پر درر	جوهری چند از فراید وز غرر
جمع کردم از برای سالکان	تا که زاد راه برگیرند از آن
دادمش ترتیب و نظم تازه ای	تا بود نیکو و نیک آوازه ای
شب فروزان گوهری چون شد ثمین	نام او کردم سراج السالکین

۳. عارف ربّانی مولانا حسن گیلانی اصفهانی (م: ۱۰۹۴).

«شرح مبسوط بر مثنوی حضرت مولوی نوشته‌اند، به عبارات تازه و استعارات زیاده از اندازه. و همچنین شرح دیگر به عبارت فارسی بر اصول کلینی».^۲

۴. میر محمد شفیع حسینی عاملی شیخ الإسلام قزوین.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در شرح حال او نوشته است:

«میر محمد شفیع مذکور عالم و عارف و فاضل است، و کتابی نوشته در شرح مثنوی، یعنی اشعاری را که قادحین مثنوی در آن قدح کرده اند ذکر و شرح کرده، و

۱. کنوز العرفان ص ۳۲۷.

۲. قصص الخاقانی ج ۲ ص ۵۲.

بعضی اصطلاحات عرفا و صوفیّه، و ترجمه جمله ای از علما و عرفا را ذکر کرده است، و ما گاهی در این کتاب شریف از آن نقل می کنیم.^۱

۵. میرزا مهدی نسابه طباطبائی «از اجلّه سادات و فضلا».

«تتبع مثنوی ملاّی روم بسیار کرده، و به معانی آن به نظر دقت رسیده».^۲

۶. فقیه محقق و عالم اخلاقی بزرگ جناب ملاّ احمد نراقی (م: ۱۲۴۵) در آثار خود مکرّر به ابیات مثنوی استناد جسته، به نحوی که کمتر فصلی را در معراج السعادة ایشان می توان یافت که به بیت یا ابیاتی از مولانا تمسک نجسته باشد. و در کتاب خزائن بارها در ضمن نقل اشعار او از وی به حرمت یاد کرده و او را با عنوان تفخیمی «مولوی معنوی» نام برده است.

ایشان در مثنوی طاقدیس خود نیز از مولانا و سبک گفتاری وی تقلید نموده و کتاب خود را در همان وزن و قالب سامان داده است.

استفاده نراقی از اشعار مولانا مختصّ به آثار اخلاقی او چون معراج السعادة نیست، بلکه وی در ابتدای کتاب سیف الأئمة که ردّیه ای است بر شبهات هانری مارتین به این بیت مولانا استناد جسته است:

احمد ار بگشاید آن پرّ جلیل تا ابد بیهوش ماند جبرئیل^۳

۱. فوائد الرضویة ج ۲ ص ۸۴۳.

۲. «به صحّت نسب و پاکی طینت آراسته، از قطع علائق در بساط فراغت غنوده، و دیده حقیقت بین به ماسوا نگشوده، نفس را به ریاضات شاقه سرکوفته، و بساط دل را از غیر خدا به جاروب فنا روفته، پیوسته در تزکیه نفس و تصفیه باطن مشغول، و مرآت دل حقیقت منزلش از صیقل مجاهده مصقول، مدتی در شیراز تحصیل نموده، شورش در خاطرش به هم رسیده، به اصفهان آمده... بیشتر اوقات به مسجد لبنان تشریف می آورند». تذکره نصرآبادی ص ۲۳۶.

۳. با این همه برخی از ناآشنایان، طعنه های نراقی در مثنوی طاقدیس به برخی عالم نمایان را که تحت عنوان مولوی از آنان یاد کرده به خطا متوجّه مولانا جلال الدین بلخی دانسته و او را منکر طریق صاحب مثنوی معنوی دانسته اند، حال آن که عناوین مولانا و مولوی و ملاّ از عناوین

اما درباره مذهب مولوی، عالم جلیل آقا میرزا محمود بن آقا محمد علی کرمانشاهی در تنبیه الغافلین خود که ردّ صوفیه است چنین نوشته است:

«احتمال دارد که [مولوی] از جمله مفضّله بوده است که تفضیل می داده است امیرالمؤمنین را بر ابی بکر و عمر و عثمان، چنان که مذهب جمعی از سنیان است... بلی [شعر] فردی به او نسبت می دهند... از این شعر و از ارادت و اعتقاد او به شیخ عطار استشمام تشیع او می شود، و تشیع عطار از کتاب لسان الغیب او ظاهر می شود... حقیر را در این مرحله توقّف و تأمل است»^۱.

اما محدث نیشابوری در رجال کبیر خود مولانا را شیعه دانسته و نوشته است: «قد أخرجنا من كلامه المنظوم ما لا يُريب اللبيب في كونه إمامياً اثنا عشرياً، ولكنّه كان مشاقياً في دولة المخالفين. وقد استوفينا تحقيق مذهبه في كتاب ميزان التمييز في العلم العزيز، ولنكتف هنا بأبيات منه؛ قال في المثنوی:

هرچه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیر المؤمنین حیدر بود

تفخیمی عام و مطلق است که اگر با قرائتی همراه نباشد باید آن ها را به معنی آخوند و معتم و عالم، خصوصاً عالم دین گرفت. در کتاب های لغت نیز آمده است که: المولوی: الزاهد، و از تاج العروس زبیدی بر می آید که مولوی همان ملاست... وقتی حافظ می گوید:

ساقی مگر وظیفه حافظ زیاده داد کاشفته گشت طره دستار مولوی

هرگز مقصودشان از عنوان مولوی صاحب کتاب مثنوی نیست. به نقل از مقاله مواجهه متفکران شیعی با مولانا و آثار وی، از آقای مهدی کمپانی زارع.

۱. تنبیه الغافلین ص ۸۲. علامه فقید استاد جلال الدین همائی گوید: اگرچه افراد خاندان مولانا و پدرش به شهادت تاریخ حنفی بوده اند و نام و شرح حال خود مولانا و پدرش در طبقات حنفیان مذکور افتاده، اما شخص مولوی درباره حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام طوری سخن گفته است که بوی عشق و اشتیاق و ایمان از آن استشمام می شود. دولت دیدار، ص ۲۰۹. ایشان در آغاز کتاب مولوی نامه نیز گوید: من در عمق افکار و عقاید و گفته های او در مثنوی جنبه ای از محبت و هواخواهی علی و آل علی و خاندان پیامبر اکرم صلوات الله علیهم أجمعین دریافته ام که می توان آن را با اساس و پایه اصلی تشیع به معنی عام کلمه تطبیق کرد. مولوی نامه ج ۱ ص ۵۱.

وقال:

تو به تاریکی علی را دیده‌ای لاجرم غیری بر او بگزیده‌ای

وقال:

رومی نشد از سرّ علی کس زیرا که نشد کس آگه از سرّ اله
یک ممکن و این همه صفات واجب لا حول و لا قوّة الاّ بالله
له تصانیف أشهرها المثنویّ المعروف، وقد عبّر عنه شیخنا البهائی قدّس سرّه
بالمولویّ المعنویّ، وقال:

من نمی‌گویم که آن عالی‌جناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب^۱
فقیه حکیم آیه الله علامه محمد تقی جعفری که سال‌ها در دریای مثنوی غوص
کرده در این باره گوید: دو اثر بزرگ جلال الدین محمد مولوی یکی مثنوی و دیگری
شمس تبریزی در معارف عالی بشری از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. اصول
و مسائل بسیار فراوان در حکمت و عرفان و تفسیر قرآن و علوم انسانی در این دو
کتاب مطرح شده است... این شخصیت بزرگ، متفکر حکیم عارف و صاحب نظر، و
به قول مرحوم حاج ملا هادی سبزواری قدّس سرّه یک مفسّر اسلامی است، ولی
صراحتاً به طرفداری از هیچ یک از مذاهب خاصّ اسلامی نپرداخته است، و می‌توان
معارف و معتقدات و احکامی را از همه مذاهب اسلامی در آثار مولوی مشاهده کرد،
همان گونه که می‌توان اصول مبنای جهان بینی های متعدّدی را در آن آثار مطالعه
نمود؛ لذا یکی از کارهای مفیدی که درباره آثار مولوی می‌توان انجام داد بررسی تجلّی
مذاهب اسلامی در دیوان شمس و مثنوی است.^۲

در پایان به نقل چند نمونه از اهتمام علمای بزرگ شیعه به مثنوی می‌پردازیم.

۱. روضات الجنّات ج ۸ ص ۷۴.

۲. تقریظ علامه جعفری بر کتاب معارفی از تشیع در مثنوی معنوی، نوشته قدرت صولتی.

۱. فقیه رجالی میرزا محمد حسن زنوزی (م: ۱۲۱۸)، از شاگردان علامه وحید بهبهانی) دفتر رابع از مثنوی را نزد عارف نامدار ملا محراب گیلانی خوانده است.^۱

زنوزی در ریاض الجنّة شرح حال مولوی را آورده و در پایان گفته: شرح کمالات صوری و معنوی آن جناب از حدّ تقریر بیرون است و کتاب مثنوی بر آن برهانی است قاطع؛ چنان که شیخ بهاء الدین محمد در وصف او می فرماید:^۲

مثنویّ معنویّ مولوی هست قرآن به لفظ پهلوی

۲. فقیه حکیم عارف آقا محمد علی نوری اصفهانی، معاصر سیّد حجة الإسلام، و از شاگردان آقا سید محمد مجاهد که به امر او کتابی در اصول فقه تصنیف کرده، هر ده سال یک دوره شرح لمعه را درس می گفته است.^۳

او بر کتاب شوارق الإلهام حواشی نافع، و بر شرح لمعه و مطوّل نیز حواشی مفید فاضلانه نوشته، و بالخصوص حاشیه مثنوی او بسیار مدققانه و شگفت آور است.^۴

۳. فقیه بزرگ اصفهان آیه الله العظمی شیخ محمد تقی آقاجنّفی که در نجف اشرف از محضر آقا سید علی شوشتری و عرفای دیگر بهره برده، با مثنوی مربوط بوده و فرزندش علامه محمد باقر الفت می نویسد: من مثنوی خواندن را از او یاد گرفتم.^۵

۴. عالم عامل آیه الله سید محمد جواد صدر عاملی از شاگردان آخوند خراسانی، مردی درس خوانده، عرفان مآب و محترم بود. در مدرسه ملاّ عبدالله شوشتری واقع

۱. قال فی ریاض الجنّة (ج ۴ ص ۲۵۹): المولی محراب الجیلانی الساکن باصفهان، عالم فاضل کامل عارف ماهر فی فنون الحکمة والتصوّف... قرأنا علیه نبذاً من الأسفار الأربعة ودفتر الرابع من المثنوی.

۲. ریاض الجنّة ج ۵ ص ۶۰.

۳. قصص العلماء ص ۱۶۳ - ۱۶۲.

۴. ریحانه الادب، ج ۷، ص ۲۶۱ - ۲۶۰.

۵. نسب نامه الفت، مخطوط. گفتنی است که آیه الله آقاجنّفی قوچانی نیز معتقد به مثنوی بوده و مؤلف آن را شیعه می دانسته و در سیاحت شرق در این باره مطالبی آورده است.

در بازار شمال شرقی میدان شاه اقامه نماز جماعت می نمود، و گاهی به قضاوت و فتوا در امور شرعی نیز می پرداخت. او به معنای کلمه متصوّف نبود، اما در مسائل عرفانی گفتگو می کرد، و اغلب شب‌ها کتاب مثنوی را می خواند.^۱

۵. فقیه نامدار آیه الله العظمی آقا سید محمد باقر درچه ای (استاد آیه الله العظمی بروجردی و بسیاری دیگر از علما و مراجع) با مثنوی انس داشته و چنانچه مرحوم سید ابوالعلی فرزند ارشد او، سید احمد مرتضوی فرزند کوچکتر، و یکی دو نفر دیگر از اعضای خانواده ایشان نقل کرده اند: آن دو روز و شب از هفته را که ایشان به درچه می رفت، شب‌ها تا یکی دو ساعت مطالعه نمی کرد به خواب نمی رفت، و چون ایام تعطیلی حوزه، یعنی شب پنجشنبه و شب جمعه بود، کتاب‌های متفرقه مطالعه می کرد، و از جمله کتاب‌هایی که مطالعه آن از قلم نمی افتاد کتاب مثنوی بود. از کتاب مثنوی هم سه نسخه مختلف داشتند. از ایشان سؤال شده بود که چرا سه چاپ مختلف از کتاب مثنوی را نگه می دارید، در حالی که یک نسخه برای شما کافی است؟ گفته بودند: مطالعه کتاب مثنوی در آخر شب و پس از پایان مطالعات دیگر است؛ به همین دلیل ممکن است در حین خواندن آن احساس خستگی کنم. وقتی که در حین مطالعه یکی از مثنوی‌ها احساس خستگی می کنم، مثنوی دیگر را بر می دارم.^۲

۱. نسب نامه الفت، مخطوط.

۲ ستاره ای از شرق، سید تقی درچه ای، ص ۱۶۳ - ۱۶۲. درباره آیه الله العظمی بروجردی شاگرد برجسته آیه الله درچه ای نقل شده: ایشان در بروجرد مشغول مطالعه مثنوی بود که ندایی به گوش او رسید که این شخص راه را گم کرده است. و از آن پس مطالعه مثنوی را رها کرد. چنانچه نقل شد استاد ایشان آیه الله درچه ای مثنوی را از سه نسخه مطالعه می کرده و هیچ هاتفی او را منع نمی کرده! به نظر می رسد اگر نقل مربوط به آیه الله العظمی بروجردی صحیح باشد، دستوری شخصی بوده و همّت ایشان در آن زمان باید در راه فقاقت و مرجعیت که دست تقدیر برای آن فقیه بزرگ رقم زده مصروف می گشته، و اشتغال به مثنوی و مانند آن تناسبی با آن راه نداشته، چنانچه محقق مجلسی فرموده: «در مقام محبت اشعار محبان نافع است، مثل اشعار شیخ فریدالدین عطار و مولانای

۶. فقیه حکیم بزرگوار آیه الله العظمی حاج آقا رحیم ارباب در شرح و تحلیل مثنوی مولانا استادی ماهر بوده است. شاگردش دکتر سید محمد باقر کتابی می گوید: نگارنده ابیات مشکلی از مثنوی را به حضورش عرضه می داشتیم، آن چنان شیوا حل می فرمود که در هیچ شرحی از شروح مثنوی نمی یافتیم.^۱

۷. حضرت امام خمینی رضوان الله علیه در آثار و سخنان خود فراوان به مثنوی استشهد فرموده اند. در کتاب تقریرات فلسفه ایشان چنین آمده است:

«قول عرفا باطل نیست ولی ما نمی توانیم قول ایشان را هضم کنیم؛ زیرا فهم قول آنها ذوق عرفانی لازم دارد. چنان که کثیری از ناس شعر مثنوی را جبر می دانند و حال آن که مخالف با جبر است، و علت آن این است که آقایان معنای جبر را نمی دانند، و چنان که مرحوم حاجی نیز در شرح خود بر مثنوی نتوانسته در شرح و تفسیر، مرام مولوی را برساند. زیرا حکیمی قول عارفی را بیان نموده...»

برای شرح قول عارف رومی، مردی صوفی که یک نحوه کشف و ذوق داشته باشد لازم است که آن هم نه نثر بلکه با نظمی که از روی ذوق عرفانی برخاسته باشد، مانند نسیمی که از سطح آبی برمی خیزد به شرح آن پردازد.^۲

رومی و مغربی و عراقی، و کسی که به مرتبه محبت فایز نشده باشد غالباً مضراً است». از عارف مکاشف مرحوم رجبعلی خیاط نیز نقل شده که هنگام مطالعه مثنوی هاتفی او را نهی کرده. و ناگفته پیداست که مثنوی باید نزد استادی ماهر و متضلع در حکمت و عرفان خوانده شود، و مطالعه آن برای فرد درس ناخوانده ای همچون مرحوم خیاط قطعاً کاری نادرست بوده است.

۱. دولت دیدار، منوچهر قدسی، ص ۲۰۹.

۲. تقریرات فلسفه ج ۲ ص ۱۹۸. امام در تفسیر سوره حمد (ص ۱۷۸) با اشاره به بیتی از مولانا فرموده: «یکی از اشکالاتی که یک کسی که اطلاع از مسائل ندارد مطرح می کند این است که اهل عرفان می گویند که «چون که بی رنگی اسیر رنگ شد» با این که آن شعر در اصل مربوط به این باب نیست؛ مربوط به حقیقت نیست؛ مربوط به جنگی است که بین دو تا انسان واقع می شود و مقصود او را چون متوجه نشده اند از این جهت گفته اند که این کفر است...».

۸. مفسّر و ناقد شهیر مثنوی آیه الله علامه شیخ محمد تقی جعفری به نقل از یکی از فضلاء نجف اشرف از آیه الله العظمی بجنوردی،^۱ و او از آیه الله العظمی نائینی، و او از آیه الله العظمی میرزای شیرازی، و او از آیه الله العظمی شیخ مرتضی انصاری نقل کرده که شیخ انصاری در اصفهان در پی استاد فلسفه و عرفان بوده و پیرمردی تدریس عرفان را قبول کرده و شیخ مدّتی نزد او مثنوی را درس گرفته است.

۹. و نیز فرموده: در هنگام اشتغال به تفسیر مثنوی، آیه الله العظمی میلانی نامه ای به من فرستاد که در این ایّام باید جلد نهم تفسیر مثنوی منتشر شود، پس چرا آن را برای من نفرستاده ای؟

۱۰. و فرموده: فرزند آیه الله العظمی خوئی، مرحوم حجة الاسلام سید جمال خوئی به من نوشت: پدرم علاقه دارد که تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی را برای او بفرستید و می گوید: چرا جعفری دوره تفسیر مثنوی را برای من نفرستاده است؟^۲

۱۱. آیه الله العظمی شیخ محمد حسین کاشف الغطاء از علاقمندان مثنوی بوده و در الفردوس الأعلى شرحی از تحصیلات عرفانی خود و تعلّم مثنوی را بیان کرده است.^۳

۱. به گفته فرزند ایشان آیه الله سید محمد موسوی بجنوردی، آن مرحوم در عین تبخّر در فقه و اصول و حکمت، در حدود صد هزار بیت شعر عربی در حفظ داشته، و علاوه بر آن تمام اشعار ملای رومی و شاهنامه و گلستان سعدی و حافظ و شبستری و عرفای دیگر را از حفظ بوده است. زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی آیه الله سید میرزا حسن موسوی بجنوردی ص ۳۲.

۲. یاد یار ص ۳۲ - ۳۰. علامه جعفری فرموده: ما عاشق مولوی نیستیم، بلکه خیره او هستیم که این چه هیجان و نبوغی است که وی دارد؟! همان ص ۸۰. و فرموده: شبی در خواب دیدم که من و مولوی بر روی یک نیمکت نشسته ایم و او گفت یک نفر بیاید و از من و ایشان عکس بردارد. به وی گفتم من که مثنوی شما را شرح کرده ام و چهار جلد آن تمام شده است نظرتان در مورد تفسیر من چیست؟ گفت: چرا از من می پرسی، از او (اشاره به طرف آسمان کرد) بیرس که به خاطر او تفسیر و شرح می کنی. همان ص ۵۰.

۳. قال فی الفردوس: «ثمّ لم تنطو صحیفة العقد الثانی من حیاتنا إلا ونحن منهّمکون فی طلب دائب

۱۲. آیه الله العظمی میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی مثنوی را تفسیر انفسی قرآن کریم می دانسته و آن را برای برخی از خواص تدریس و از آن با عنوان تفسیر جلال الدین یاد می کرده است.^۱

۱۳. فقیه عارف کامل آیه الله میرزا سید علی آقا قاضی مولانا را یکی از برجسته ترین قله های عرفان و ولایت در جهان اسلام به شمار می آورده و با مثنوی بسیار مأنوس بوده است. در سال های پایانی عمر که توان مطالعه نداشته شاگردش آیه الله حاج شیخ عباس مجتهد قوچانی، برای او مثنوی می خوانده و ایشان در اطراف آن مطالبی بیان می فرموده اند.

مرحوم علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی فرموده: مرحوم حدّاد از مرحوم قاضی رضوان الله علیهم نقل کردند که من هشت بار تمام از اول تا آخر مثنوی را مطالعه نمودم، و هربار معنایی متمایز از معنا و مفهوم قبلی برآیم حاصل می گشت.^۲

وحركة سافرة بالاشتغال في علوم الحكمة والفلسفة والكلام... ومع است فراغ الوسع... في علمي الفقه وأصوله... أجد في فؤادي شعلة متوقّدة وعطشاً ملتهباً يحفزني إلى الانتهاال والاشتغال بالعلوم الإلهية والمعارف العليا والحكمة المتعالية، فكنت أدرس في ذلك الوقت كتب صدرالمتأهين قدّس الله سرّه... ثمّ ألحّ بالعطش والظماء إلى التماس جرعة من كتب العرفاء الشاخصين، كالفصوص والنقوش والفكوك وكثير من مثنويات جلال الدين الرومي والجامي وشمس التبريزي والشبستري وغيرهم ممّن نهج على مناهجهم وعرج في مواجههم». وقال في كتابه عقود حياتي: «وأعلى من حضرت عليه في الحكمة والعرفان العارف الإلهي المرزا علي محمد النجف آبادي الذي كان من أكبر أساتذة الحكمة والعرفان في طهران، وكان ماهراً متخصصاً في طريقة محيي الدين الأعرابي وصدرالدين القونوي ومعرفة نصوصه وفك عقود وفصوصه. وقد حضرت عليه جملة من الأسفار، وكان شحيحاً بفيض معارفه، ضنيناً بالتدريس، ولم يسمح لي ولإمام الجمعة طهران السيد محمد حفظه الله إلا بعد مشقة، وبعد أن التزمنا له براتب شهري. فحضرنا عنده ليلاً بعد درس أستاذنا الخراساني أعلى الله مقامه في الأصول؛ فكان العنوان الأسفار ولكنه يتفجّر بينابيع الحكمة». عقود حياتي ص ۶۱ - ۵۹.

۱. ترجمه و شرح مصباح الأنس، مقدّمه، به نقل از آیه الله محمد رضا ربّانی تربتی.

۲. مطلع انوار، علامه حسینی طهرانی ج ۲ ص ۱۱۷.

آیه الله شهید دستغیب، از شاگردان آیه الله قاضی، پس از جدایی از آن مرحوم به ایشان نامه ای نوشته و از آن بزرگوار می خواهند تا کتابی را به او معرفی کنند که او را راهنمایی کند. آیه الله قاضی پشت نامه وی می نویسند: مثنوی بخوان.

۱۴. آیه الله شیخ محمد جواد انصاری همدانی می فرموده: اگر کسی گفت من به جایی رسیده ام که دیگر احتیاجی به مثنوی ندارم، بدانید که دروغ می گوید.^۱

۱۵. مرحوم سید محمد حسن قاضی از مرحوم سید محمد جمال گلپایگانی نقل کرده که آیه الله العظمی حکیم به ایشان دستور داده بود که مثنوی مولوی را به شعر عربی برگرداند، و او به این امر اقدام نمود.^۲

۱۶. حضرت آیه الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب فرموده اند:

«مرحوم آقای مطهری از من پرسیدند نظر شما راجع به مثنوی چیست؟... گفتیم: به نظر من مثنوی همین است که خودش گفته: وهو أصول أصول الودین.

ایشان گفت: کاملاً درست است، من هم عقیده ام همین است».^۳

حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی در کتاب راز گشا ضمن تقسیم تصوّف به سه قسم: برزخ، بدایت و مرکز، یکی از مشترکات همه آنها را قبول داشتن مثنوی ذکر کرده، گرچه به ظاهر نزد عوام آن را نکوهش کنند.

کیوان قزوینی در توضیح طبقه اولی نوشته است:

ذکر قلبی و اذن ارشاد و القاب طریقتی و سلسله و عقاید مخصوصه ندارند، اما ذکر

۱. دو مورد اخیر از نوشته آقای کمپانی زارع «مواجهه متفکران شیعی با مولانا و آثار وی» نقل شد.

۲. آیت الحق، سید محمد علی قاضی نیا ج ۱ ص ۳۶۴.

۳. استاد حسن رضائی گوید: این جمله اشاره به این است که معارف الهی اعم از توحید، نبوت و دیگر معارف سه مرحله دارد؛ عام، خاص و اخص... اصول دین معارف عام و معمولی دین است، و اصول اصول دین معارف متوسط سالکانه دین است، و اصول اصول اصول دین معارف نهایی و واصلانه دین است که کتاب شریف مثنوی عمده هدفش بیان این سطح از معارف دین است.

زبانی و تأثیر تربیت و ترک ریاسات ظاهره و ترک معاشرت با ظلمه و احتراز از فتوا دادن در احکام ظاهره شرع و رساله عملیه نوشتن و تحمّل بر مریدان ننمودن را دارند... من در سنه ۱۳۰۲ شروع به ارادت به این طبقه و رفتار آنها نمودم در تهران نزد حاج میر محمد علی که در چالمیدان... در همان خانه خود پیشنمازی و موعظه می نمود، و به مسجد نمی رفت، و مرافعه نمی کرد، و فتوا نمی داد، گرچه خود را و ما او را مجتهد می دانستیم... و تکمیل خدمت در این طبقه را در خدمت آخوند ملاّ حسینقلی همدانی نمودم در نجف، که در این طبقه بالاتر از او کسی نبود، و او درس اخلاق هم از خارج می فرمود، و شاگردانی مخصوص داشت، و نایب او آقا سید احمد واحد العین بود که پنج سال است مرحوم شده.

و از این طبقه بود حاج ملاّ فتحعلی سلطان آبادی در سامره که خیلی مورد توجّه میرزای شیرازی بود، و حاج میرزا حسین نوری که در سامره که من نزد او هم مدّتی درس اخبار خواندم، و حاج میرزا حسین پسر حاج میرزا خلیل در نجف که من نزد او فقه خواندم، و آقا حسن نجم آبادی برادر بزرگتر حاج شیخ هادی که در تهران مجتهد معروف بود...

طبقه دوّم: بدایت تصوّف، که ذکر قلبی دارند امّا القاب ندارند، و گویند که آقا محمّد بیدآبادی و حاج میرزا صفا از این طبقه بودند...

و من از این طبقه ادراک کردم حاج ملاّ جواد [بیدآبادی] اسپهانی را.^۱

۱. راز گشا، کیوان قزوینی ص ۱۶۱ - ۱۵۶.

شیخ عبدالرزاق کاشانی از دیدگاه محقق مجلسی

شیخ کمال الدین ابوالغنائم عبدالرزاق بن جمال الدین احمد کاشانی از مشاهیر عرفای اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم، و جامع علوم ظاهری و باطنی بوده است. «وی را مصنفات بسیار است، چون تفسیر تأویلات، و کتاب اصطلاحات صوفیه، و شرح فصوص الحکم، و شرح منازل السائرین، و غیر آن از رسایل. با شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس الله تعالی روحه معاصر بوده است، و میان ایشان در قول به وحدت وجود مخالفت و مباحثات واقع است و در آن معنی به یکدیگر مکتوبات نوشته‌اند»^۱.
مولانا محمد تقی مجلسی نوشته است:

«شیخ عبدالرزاق کاشانی رحمه الله... مرید شیخ عبدالصمد نظری است، و تشیع او [نظری] أظهر من الشمس است، و در کتیبه خانقاه او که قریب سیصد سال است که نوشته شده است، اسامی ائمه اثنی عشر مکتوب است.

این فقیر، احوال شیخ عبدالرزاق را از شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله پرسیدم، فرمودند که در تشیع او دغدغه نیست، و همچنین در فضیلت و کمالات او، و تشیع نورالدین عبدالصمد. و فرمودند که: شیعه و سنی به خوبی تصانیف او [شیخ عبدالرزاق] تصنیف نکرده اند. و الحق چنین است. و اگر منصفی نظر کند در شرحی که نوشته است بر منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری، انصاف خواهد داد که مثل

۱. نفحات الأنس جامی ص ۴۸۳.

آن متن و شرح، مصنّف نشده، ولیکن تا کسی از مشرب عرفان و محبت بویی نبرده باشد، این دیدن ها و شنیدن ها نفع نمی دهد»^۱.

صاحب الذریعة ذیل عنوان تأویل الآیات شیخ عبدالرزاق کاشانی نوشته است:

«حکی عن الشهيد الثاني أنه لم يكتب في معناه مثله»^۲.

صاحب روضات نیز در شرح حال شیخ عبدالرزاق نوشته است:

«وفي كلمات الشهيد الثاني رحمه الله ثناء بليغ له ولكتابه المعروف في تأويل

الآيات، وأن الإنصاف أنه لم يكتب في معناه إلى هذا الزمان مثله»^۳.

از آثار ارزشمند شیخ عبدالرزاق تفسیر حقائق التأویل است که تاکنون به چاپ نرسیده و دو نسخه خطی از آن در کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی و کتابخانه آستان قدس نگهداری می شود. عارف کاشانی در مقدمه آورده است:

«جذبنتي جواذب التوفيق إلى مصاحبة وليّ الحقّ والتحقيق، إمام أهل الولاية وسراج أرباب الهداية، شيخنا شيخ الإسلام والمسلمين، مرشد الطالبين الصادقين، نور الحقّ والملة والدين، هادي المستبصرين من المؤمنين الموقنين عبدالصمد بن علي النطنزي - قدس الله روحه، وأعظم من عنده فتوحه - فأرشدني إلى تحصيل العلوم قبل المجاهدة بالأعمال، وإلى المكتسب بالدراسة قبل المتّهب بالوراثة بالانقطاع إلى الله والإقبال، وأمرني بالمراجعة إلى فحول العلماء المحققين، وجرى على لسانه ذكر من كان في عهده ينبوع الحكم واليقين، المولى السعيد شمس الحقّ والملة والدين الكيشي^۴، وقال: إنه علم من العلم بطين - بؤاه الله فراديس الجنان ورفعته مكاناً علياً من الإمكان - ولما

۱. صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست ج ۲ ص ۶۳۲.

۲. الذریعة ج ۳ ص ۳۰۳.

۳. روضات الجنات ج ۴ ص ۱۹۷.

۴. شمس الدین محمد قرشی کیشی شافعی منسوب به جزیره کیش، از دانشمندان معروف سده هفتم هجری است که علامه حلّی و قطب الدین شیرازی نزد او تحصیل کرده اند.

استسعدت بخدمته و شرفت بصحبته استکشف عمّا كنت به مشغلاً، وتفحص عمّا كان عليه حاصلی مشتتلاً؛ فلما اخترته حرّضنی علی متابعة الحديث والتفسیر وتتبّع شوارعهما ومشارعهما بالبحث... ثمّ بعد التحریض علی علم الكتاب والحديث، والتنقیح عمّا سواه من كلّ قديم وحديث، بالغ فی تعظیم قدر من یؤلف تفسیراً یشتمل تقریره علی خمسة فصول فی كلّ آیه... أوّلها فی بیان اللغة، وثانیها فی وجوه الإعراب، وثالثها فی نکت المعانی والبیان، ورابعها فی ظواهر التفسیر، وخامسها فی حقائق التأویل...

وقد احتذیت فی مضمون الفصول الأربعة حذو جار الله العلامة رحمه الله واقتدیت به تقریر ما یرجع إلى حلّ اللفظ وبیان خواصّ التركيب علی ما ألهمه الله؛ فإنه قد أحرز فی ذلك قصب السبق، وبرز علی كلّ من فسّر عند الجمع والفرق، دون مراعاة مذهبه فی تطبیق معنی كلام الله علی معتقده... وسمّيته حقائق التأویل فی دقائق التنزیل. ورأیت أن أخدم به حضرت صاحب الأعظم، دستور ممالك العالم... جامع الفضائل العلمیة والعملیة، سالک مسالك العارفين، واجد مطالب المحققين، المخصوص برّب العالمین، غیاث الحقّ والدولة والدين، عون الإسلام والمسلمین محمد بن الصاحب الأعظم صلاح العالم السعيد الشهيد رشید الحقّ والدين فضل الله بن أبی الخیر...^۱

به نوشته خوفاي فصیحی در مجمل، شیخ عبدالرزاق در سال ۷۳۶ وفات کرده و در خانقاه زین الدین ماستری نطنز به خاک سپرده شده است.

و از شاگردان عارف کاشانی است: عارف بزرگ بابا رکن الدین شیرازی، شارح فصوص، متوفای ۷۶۹ و مدفون در تخت فولاد اصفهان.

مجموعه رسائل عارف کاشانی و کتاب گران سنگ لطائف الأعلام او به کوشش عالم محقق فرزانه آقای حاج شیخ مجید هادی زاده تصحیح و منتشر شده است.

^۱. مجله میراث شهاب شماره ۴۰ - ۳۹ مقاله: حقائق التأویل تفسیری نویافته، از میر محمود موسوی.

بسم الله الرحمن الرحيم من صهر اجازة نقلت من خط من نقلها من خط الشيخ الى التمام
 عبد الرزاق بن اسحق الفاضل الجليلي صاحب القاموس في شرحه الله الحمد لله الذي نسب لرواه
 الخاص بالنسبة الى جيبه الطاهر بصورته ووضع نسب اشباح العامة لا تعظم
 بحجاب الانانية عن حوله وقوته فقال تعالى في حديث القيامة اليوم ليغيبني
 واضرب بكم في شمل الاولين تخليته ام بنور ذاته و فرقت جمع الاخرين باحجابهم
 في ظلمات كثرة وصور اسمائه و صفاته فكان من قرب ثمان بركة فدي وبعد اولى
 بعزة فعلوا الصلوة على من خصه الله حال بغاية الذوق ورفع قدره عن اركان
 الخلق بنهاية العلو محمد وعلى آله واصحابه اهل الرحمة والزلزلة الذين من اقدابهم
 فاز بالكرامة والبنوة وبعد فان الشيخ الامام العارف الكامل الموحى الحق الملقب
 والدين ابراهيم بن عبد العازل بن ابي المهاجر الاسدي نسب بالدوري محمد بن النور
 مولد ارام الله بركة اراد ان يبايعه الله فاختار خلق الله محمد بن ابي بصير عليه السلام بعد
 صحة اتباعه بسلك طريق الحق وانقطاعه عن عادات الخلق ليفوز بدرجته المحيية
 كما قال تعالى قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله فاتبعوا مني يصحح النسبة بالحق
 الخرقه وتحمق المتابعه بصحة المبايعه فالنسبة الخرقه على اسم المشايخ بعد ما استقرت
 تعالى ودرسته ايمالا لذلك واجتنب له ان يلبس المردون و ياخذ ما يداهم في عقد التوبة
 الوفاء بعهد الانانية واللاوية ويعلمهم ادب الطريقة ويسلكهم التوجه نحو الحقيقة
 بعد احكام البدايه بطريق الشريعة والالتزام احكام الارادة بخالفة النفس والظبيعة
 والصحبة نسبة الخرقه فاني لست اعلم على الشيخ الكامل المجل نور المله والدين عبد الصمد بن
 النطنجي ومولدها من يد الشيخ العارف محمد بن زيد بن عيش الشاذلي ومولدها من
 يد الشيخ الكبير شهاب الدين عمر السهروردي ومومن بدعيه ضياء الدين بن يوسف بن
 عمه القاضي جيبه الدين عمر ومومن يد الشيخ العارف اخي فرج الزنجاني ومومن
 الشيخ ابي العباس النهاوندي ومومن يد الشيخ عبد الله بن خفيف السقطي
 من يد الشيخ ابي محمد بن ربيع ومومن الشيخ جند البغدادي وانه صحب خاله سري السقطي
 وموصي الشيخ المعروف الكرخي ولجوف ظرفان احدما انه صحب زاد الطائي
 هو صحب جند الاعم وموصي الحسن بنصر بن صحب ابي المومنين علي بن طالب رضي الله عنه ومو
 صحب علي بن ابي طالب رضي الله عنه وموصي ابي شريك عليه ان يلزم طريقه القوم في السيرة بعد اليوم
 و فقه الله لادام الحضور والشهود الى يوم الموعود م كتبت هذه السطور في محرم سنة ١٢٠٥
 وثمان مائة عهده سر من

اجازه ای از شیخ عبدالرزاق کاشانی، نسخه کتابخانه امام صادق علیه السلام اردکان

عرفای معاصر محقق مجلسی

در پشت نسخه خطی لوامع صاحبقرانی (متعلق به جناب سید جلال الدین یونسی) به خط ملا عبدالغفور بن شاه مرتضی کاشانی برادر جناب فیض چنین آمده است: «در روز عید غدیر سنه ۱۰۴۸ در بیت حقیر فقیر، عالمان عارفان جلیلان، اعیان: مولانا الفقیه العارف مولی محمد تقی مجلسی سلمه الله و مولانا العارف السالك حاجی محمد اردبیلی الملقب بالمحقق بیدگلی سلمه الله نهار مدعو بودند. در حضور این حقیر فقیر إلى الله الغنی با هم عقد اخوت بستند.»

به مناسبت مشرب عرفانی مولانا محمد تقی مجلسی و اخوت ایشان با محقق اردبیلی به برخی از عرفای معاصر و متأخر از ایشان اشاره می کنیم.

۱. قاضی اسدالله کوپایی

«مولدش از ویر قهپایه است. چون در کاشان بسیار بوده به کاشی شهرت داشت. در کمال جذبیه و حال، در لباس اهل سلوک، مدتی صاحب سلسله بود. ارشاد از شیخ مؤمن مشهدی داشت. بعد از رخصت آن جناب، در کاشان مرید بسیار به هم رسانیده، حسن صفات و خرق عادات از او مسموع شد. از شخصی مسموع شد که از

میریدان شیخ کمال استیری سبزوار است. و در عین شور، گاهی رباعی می گفته...^۱
 «مرحوم قاضی اسد مسقط الرأسش کوپای اصفهان ولی ساکن کاشان، از رسایل و
 شمایل مضامین قصاید و رباعیاتش رساله‌ها به نظر رسیده که الحق هر فردی از آن
 کتابی است از حکمت و معرفت و نصیحت.

از جمله اشعار او:

ای همه تو غیر تو در دهر کو غیر تو در کوچه و در شهر کو
 و از جمله رباعیات:

قاضی اسدا! مرگ فراموش مکن با بوالهوسان دست در آغوش مکن
 برخیز و به پای خود به قبرستان رو این بار جنازه را به هر دوش مکن
 گویند: یک روز قبل از ممات خویش به مرقد و مدفن خود شتافت و در عرض
 راه با شور و سرور ارتجالاً بعضی رباعیات بر زبان رانده، که رباعی مذکور یکی از آن
 مقوله است... خلاصه روز دیگر در همان مقام، قفس تن شکست و به سدره لا شرقیه
 ولا غربیه نشست، و بالفعل مزارش در درون شهر جنب دروازه فین، صحن سرایی در
 کمال روح و فضا، آب نمایی به غایت صفا، درختان کاج سر بر فلک کشیده، همواره
 مطاف ارباب نیاز و مسکن رندان پاک باز است».^۲

«اسد کاشی، اسمش قاضی اسدالله، و فاضلی است صاحب جایگاه. به شیخ مؤمن^۳

۱. تذکره نصرآبادی ص ۳۰۷.

۲. تاریخ کاشان، عبدالرحیم کلانتر ضرابی ص ۲۷۸ - ۲۷۹.

۳. «تاجاً للعارفین شیخ مؤمن، در بلده طیبه مشهد مقدس رضویه در بقعه مشهوره به پای چنار
 رحل اقامت انداخته، معتکف خانقاه ریاضت شده بود... جمع کثیری به توسط هدایت آن رفیع الشأن
 قدم از دایره هو و لعب جهالت و ضلالت کشیده، سالک شاهراه کوی معرفت گردیده اند. جمهور
 سکنه خراسان مرید اوضاع و اطوار آن بزرگوارند. مشهور است که به دستیاری میریدان اخلاص
 کیش آن شیخ خیراندیش، ابنیه عالیه بی نهایت در بلاد خراسان، از مسجد و بقعه و رباط و پل و
 آب انبار بنا نهاده... اکثر اوقات در خلأ و ملأ سرأ و جهراً به عبادت ملک علام قیام و اقدام داشت،

اخلاص و ارادت داشت. کرامت بسیار از وی ظهور می نمود.

شخصی قصری دلگشا در خواب دید با رخنه بسیار و ثقبه بی شمار. پرسید که این قصر از کیست و این ثقبه ها چیست؟ خادم قصر گفت که این قصر قاضی اسدالله است و به هر کرامتی که از وی بروز کرده رخنه ای در قصر جایگاه او پیدا شده. آن مرد از خواب جسته، دوان دوان به جانب قاضی رفته که کیفیت خواب خود را به وی بازگوید و او را از اظهار کرامات منع نماید. قاضی گفت که این رخنه هم بالای آن رخنه ها؛ تو چنین خوابی دیده ای و آمده ای که به من گویی.

آن مرد حیران گردیده، و اخلاص وی را گزید.

آخر الأمر در کاشان به رحمت ایزدی پیوست. مرقدش زیارتگاه است.^۱

بقعه قاضی اسد از جمله بناهای دوره صفوی بوده، بنای اولیه متعلق به شمس الدین محمد نوه امام زین العابدین علیه السلام مشهور به شاه شمس می باشد، و اکنون نیز مرقد آن امامزاده در وسط مقبره با سنگ تاریخ مکعب مستطیلی مشخص می باشد، که بر سطح پیشانی آن با خط ثلث برجسته نوشته است:

پادشاه هفت کشور کاشف عین الیقین

میر شمس الدین محمد نسل خیر المرسلین ۸۵۹

چون خانقاه و محلّ عبادت قاضی اسد هم در این مکان بوده، پس از وفات او در

تا آن که در سنه ۱۰۶۳ دعوت حق را لیبیک اجابت گفته، مریدانش آن مستغرق بحار مرحمت را به موجب وصیت در بقعه قریه دستجرد که از جمله بناهای مرحوم مزبور بود مدفون نمودند». قصص الخاقانی ج ۲ ص ۱۸۴ - ۱۸۳. درویش محمد محسن از مریدان شیخ المشایخ شیخ مؤمن بوده و پس از وفات او در خطه کاشان سکنی اختیار نموده، شاملو می نویسد: هذا الیوم در فنون علم سیر و سلوک نظیر ندارد، و در این ولا که ۱۰۷۶ هجری است در دارالمؤمنین قم معتکف زاویه محنت و عزلت است. قصص الخاقانی ج ۲ ص ۱۹۵.

۱. تذکره ریاض العارفین ص ۳۳۶ - ۳۳۵.

سال ۱۰۴۸ در همین بقعه به خاک سپرده شده است.

قبر قاضی اسد دارای سنگ تاریخی است که به خط نستعلیق بر آن کنده شده:^۱
 رخت از جهان کشید برون صد هزار حیف
 رفت از میانه کنز ز اسرار واقفی
 تاریخ فوت او چو طلب کردم از خرد:

«شد جای او بهشت برین گفت هاتفی»

پیرو شاه و پیر اهل طریق اسد الله شاه درویشان
 مرغ روحش به بال حبّ وطن کرد سوی ریاض جان طیران
 ز ارجعی نوبت رحیل شنید گشت حیران به اصل خود نگران
 جانس از بی نشان نشان می جست چون نمودند از او نماند نشان
 جستم از پیر حلقه تاریخش: «رفته از حلقه پیر» داد نشان

نسخه دیوان قاضی اسدالله در سال ۱۰۷۱ در کاشان به وسیله مهدی قلی جاسبی
 «به رخصت پیر روشن ضمیر، در شداید دستگیر، قطب الأولیاء، برهان الأصفیاء،
 مولانا میرزا محمد ملقب به محقق که یکی از صاحبان سلسله شریفه و سرحلقه زهاد و
 عبّاد» بوده تدوین و اصلاح گردیده است.^۲

۲. میرزا محمد محقق بیدگلی

میرزا محمد بن سلطان محمد اردبیلی معروف به محقق بیدگلی، از عرفا و شعرای
 عصر صفوی است که ساکن کاشان بوده و «بسی از گم گشتگان تیه ضلالت را
 راهنمای کوی معرفت گشته، در سلک ارباب حال و اصحاب کمال انسلاک داده

۱. آثار تاریخی شهرستان های کاشان و نطنز، حسن نراقی ص ۱۴۳ - ۱۴۲.

۲. تذکرة الذاکرین، مقدمه ص ۱۵. و رک: فهرست خطی مرکز احیاء میراث ج ۱۱ ص ۸۴.

است. گاهگاهی طبع مستقیم آن متمم مقالات صاحب کمالان بلند خیال، رغبتی به گفتن شعر که شمه ای از کمالات اوست دارد. تخلص آن مدقق در آن فن، محقق است. اشعار بلاغت آثارش همگی بهجت آمیز و شورانگیز است. دیوان ابیات آن ملیح البیان که موسوم است به اثنی عشریه دوازده هزار بیت می تواند بود، که تمامی در توحید و نعت و منقبت و مدح حضرات ائمه است.

سنّ شریف ایشان هذا الیوم که ۱۰۷۶ هجری است از عقد صد متجاوز شده. در فنّ سلوک از جمله مریدان شیخ المشایخ الأعظم الأجد حضرت قاضی اسد است.^۱ محقق در پایان رساله تذکرة الذاکرین خود نوشته است:

«نسبت خرقة و تعلیم ذکر و رخصت ارشاد این کمینه فقرا و نامردان غیر محسوب از عداد، و سرگشتگان وادی محبت و وداد، درویش محمد، المعروف به میرزا محمد، المتخلص بالمحقق الأردبیلی منشأ والکاشانی مولداً و مسکناً، از پیر روشن ضمیر و کم سیر آفاق گیر، مهبط انوار تجلیات رحمانی، و مظهر اسرار مکاشفات روحانی، که در طریق توحید و تجرید و تفرید و فقر و فنا و محبت و وفا معروف و مشهور بود، و اشعار بدیهه او در ذوق اهل معرفت و ولا نامحصور، برهان فقرایی، القاضی أسدالله القهبایی؛ رباعیة:

تا دوست نمود جلوه بر جان اسد شد خطّه تجرید به فرمان اسد
کس نیست درین عهد ز شوریده سران بر مسند توحید به سامان اسد
که قریب به این زمان در دارالمؤمنین کاشان به جوار رحمت ایزدی پیوست، و در مقبره سلطان الفقراء شاه شمس مدفون گشت، و فقیر را قطعه ای در تاریخ ستر و ارتحال آن مستور قباب رحمت و مغفرت ایزد متعال رو داده بود، مشتمل بر دوازده

۱. قصص الخاقانی ج ۲ ص ۱۹۷.

بیت، و این دو بیت که ماده تاریخ است از آخر آن قطعه است:^۱
 پیر قاضی اسد محقق دوش رفت از این حلقه، حلقه سان به کران
 جستم از پیر حلقه تاریخش: «رفته از حلقه پیر» داد نشان
 فقیه عارف ملا احمد نراقی در خزائن طریقه مشایخ قاضی اسد را نقل کرده است.^۲
 آثار محقق اردبیلی عبارتند از:

۱. تیسیر المرام لتفسیر الکلام، «فی شرح ما يحتاج إلى تصفح الكتب من الكلمات القرآنية، بترتيب السور من الفاتحة إلى الناس». در ۱۰۵۵ تألیف شده است.^۳
 ۲. تذکرة الذاکرين، در معرفت ذکر الهی و تواجد اهل سماع و شواهد فضیلت و کیفیت انواع آن، مشتمل بر مقدمه و شش تذکره و خاتمه، در ۱۰۵۰ تألیف شده است.
 ۳. تبصرة الطالبین، پس از تذکرة الذاکرين، به درخواست جمعی از طالبان اطلاع بر ضروریات قواعد و ارکان طریق صوفیه صوفیّه که مبتدی این طریق بودند نوشته شده، تا سبب رغبت و موجب وقوف ایشان بر آداب این نسبت باشد با شرح بعضی از مقامات سلوک علی الإیجاز و ذکر بعضی از نصایح و تمهیدات. تاریخ تألیف ۱۰۵۱.
 ۴. ریاض العارفين ومنهاج السالکين، شامل هشت باب به عناوین: شریعت، عبادت، طریقت، شیخیت، ذکر، اسرار معرفت و انوار حقیقت. نسخه ای از این کتاب، که احتمالاً دستنویس مؤلف است، در کتابخانه مرعشی در ۲۸۸ ورق موجود است.
 ۵. عماد السالکين فی حل الصعاب من کتاب منازل السائرین.
- نسخه ای از آن که در ۱۰۶۲ کتابت شده در کتابخانه چستر بیٹی موجود است.^۴
 قبر عارف بزرگ اردبیلی در مسجد معروف به مسجد ملا محقق که به همت مرحوم

۱. تذکرة الذاکرين ص ۷۱ - ۷۲.

۲. کتاب الخزائن ملا احمد نراقی ص ۳۳۴ - ۳۳۵. تذکرة الذاکرين، ص ۷۳ - ۷۴.

۳. «یوجد ضمن مجموعة عند الحاج الشيخ علی المعاصر القمی فی النجف». الذریعة ج ۴ ص ۵۱۷.

۴. نسخه پژوهی، دفتر دوم ص ۵۱۵.

حاج شیخ عباس محقق کاشانی از اعقاب آن مرحوم تجدید بنا شده واقع است.

بگرد و آنحضرت بعد از رضیه سچ با ناسخها و نویدها از اجساد سرخورد و بعد
 خورد علی رضیه اموات و آنحضرت با اولاد اطهار او منتقل شد و اربابان عرفان ائمه
 شریفه و ادکر تلبیضه و غا و خفیه و درون البحر من القول را با این ذکر تفسیر نموده اند و عطف
 درون البحر را نیز از ادکر که نفسک استند درون را بجزیره زدند که گفته اند از ادکر که
 که واسطه میان جبهه خفا است تفسیر نموده اند **قائم** منزلت ائمه الارادیه الاصل کلش
 المسکن که مشهور بحقوق است فرار در پید کل است و فرای کاشان از جمله عرفا بوده
 از شاگردان فاضل اسدالله فقیها که او نیز از جمله عرفا است در کاشان در دروب
 دروازۀ مدفون است در مضر شاه شمسو حال شهر و بمقبره فاضل اسد است
 فاضل اسد رسیده که از او چهل هفت هجری الفع شده و طریقه مشایخ فاضل با این
 تفصیل است ارشاد فاضل از شیخ درویش علی سدید کسب و از شیخ ملک
 علی جوینی و از شیخ حاجی محمد جوینی و از شیخ جمال الدین جوینی و از شیخ محمد
 حسین ابروفه و از استاد محمد نور بخش و از امیر علیک شهاب الدین همدانی و
 از شیخ محمود زبانی و از شیخ حلاله الله له سمک و از شیخ نور الدین عبدالحمید
 الکنز الاغزیه و از شیخ جمال الدین حمد جوزفان و از ابو علی لا و از ابو محمد
 الدین اسمعیل بعلک و از شیخ نجم الدین کبری معروف و شیخ ولی بخش و از شیخ
 نجیب الدین سهروردی و از شیخ احمد غزالی و از شیخ ابوبکر محمد لیس و از شیخ
 ابوالقاسم محمد کرکانی و از شیخ ابو عثمان مغریه و از شیخ ابو علی کاتب و از شیخ
 ابو علی کاتب و از شیخ ابو علی رودباری و از شیخ جنید بغدادی و از مسقطی و از
 انعم و کرمی و از سلطان اسماعیل رضی علی بن موسی الرضا ام این سلسله را لعنف

منکر

سلسله عارف اردبیلی، خزائن فاضل نراقی چاپ سنگی

۳. ملا عبدالباقی تبریزی

«المولی الجلیل جمال السالکین عبدالباقی الخطاط الصوفی التبریزی. کان فاضلاً عالماً محققاً ولكن له میل عظیم إلى الصوفیة... له من المؤلفات کتاب شرح نهج البلاغة مبسوط بالفارسیة، ألفه علی مشرب التصوف، ولعله لم يتم. وله تفسیر القرآن المجید، وشرح الصحيفة الكاملة السجادیة، طویل الذیل، وهما أيضاً علی طریقة الصوفیة، فلاحظ. وقد کان معاصراً للسید آ میرزا إبراهیم الهمدانی وکانت بینهما مصادقة»^۱.

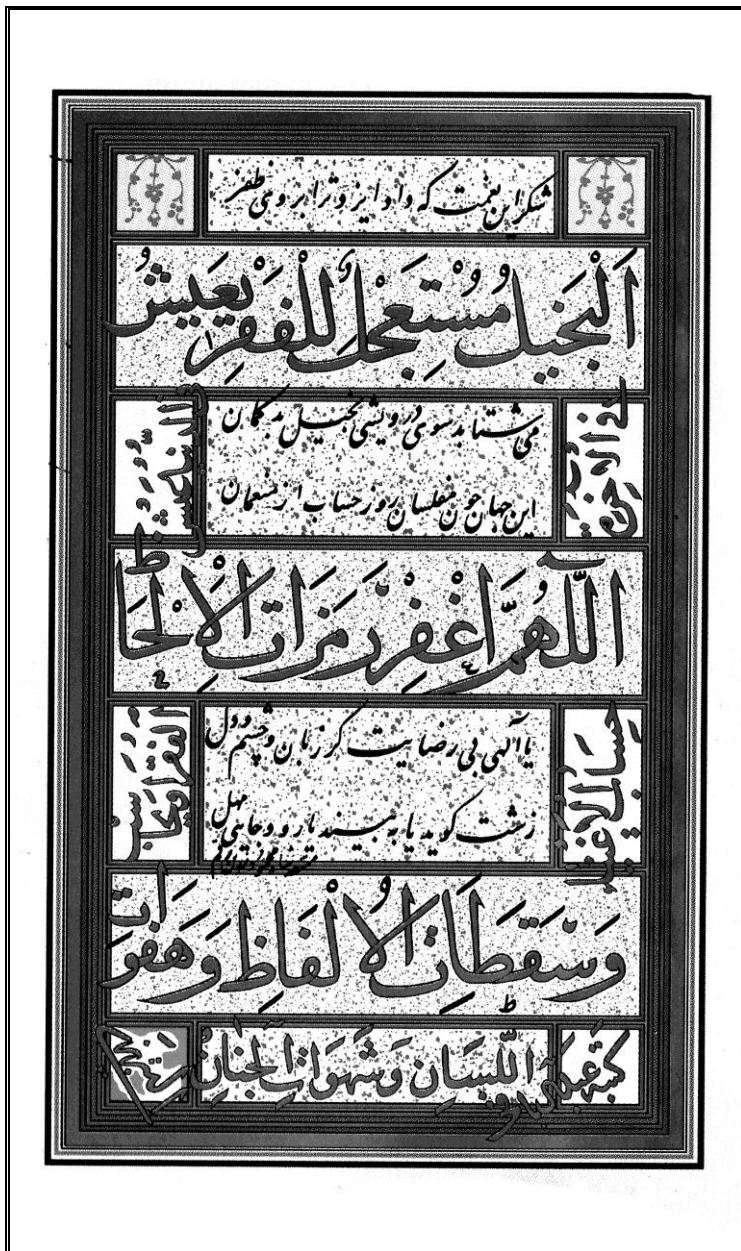
«اصلش از تبریز است اما در بغداد توطن داشت و در مولوی خانه با مرحوم دده مصطفی مربوط بوده. در فنون فضایل حکمت و عربیت مانند نداشت اما از اظهارش زبان کوتاه داشت. خط ثلث او خط نسخ بر خطوط استادان کشیده، شاه عباس ماضی جهت کتابه مسجد جامع محمد حسین چلبی را فرستاد که او را بیاورد، او ابا نموده، بعد از فتح بغداد او را به اصفهان آورده، کتابه کمر گنبد بزرگ و صفه رو به قبله طاق در مسجد به خط اوست. فقیر هم از او مشق گرفته ام... بسیار خلیق و مهربان بوده، یک سال بعد از فوت شاه عباس فوت شد. باقی تخلص داشت»^۲.

ملاً عبدالباقی مطالب نهج البلاغة را در ۱۲ موضوع تدوین و شرح کرده است. وی در شرح خود به اقوال عرفا و حکما همچون ابن عربی، صدرالدین قونوی، روزبهان بقلی شیرازی، امام قشیری، خواجه نصیر طوسی و اشعار شاعران عارفی چون عطار، شبستری، ابن فارض و قاسم استناد و استشهاد کرده است.

صد کلمه جاحظ به خط ثلث ملا عبدالباقی و ترجمه نستعلیق شاه محمود زرین قلم از آثار ماندگار است.

۱. ریاض العلماء ج ۳ ص ۶۰ - ۵۹.

۲. تذکره نصرآبادی ص ۳۰۳.



پایان صد کلمه منظوم به خط عبدالباقی تبریزی

گفتنی است که خواهر زاده ملاً عبدالباقی نیز از اکابر مشایخ عرفان زمان خود بوده است. علامه میر محمد اسماعیل خاتون آبادی (شاگرد محقق مجلسی) نوشته است: «شیخ و مرشد طریقت حقیر کثیر التقصیر، که قطب زمان خود بود، و کلّ درویشان و اهل الله او را تلقی به شیخیت و استادی کرده بودند، و او مدتی در خدمت شیخ نور بوده، و همشیره زاده صاحب المقامات والکرامات وصاحب التفسیر مولانا عبدالباقی خوش نویس کتیبه نویس مشهور بود، و در خدمت او تحصیل معارف نموده، أعنی: سیدنا و مولانا میر سید حسن مشهور به نظیری [کذا و یحتمل: النظیری]...»^۱.

۴. شیخ أبو محمد بن عنایة الله بسطامی

شهری به بایزید بسطامی ثانی. «کان من أسباط الشیخ أبویزید البسطامی الصوفی المشهور فی عهد مولانا الصادق علیه السلام، وقد کان سبطه هذا من أكابر مجتهدی العلماء فی عصر الشیخ البهائی»^۲. «ولهذا الشیخ أيضاً میل إلى طریقة التصوف. وله من المؤلفات جیاد فی أكثر العلوم، منها رسالة فی مسألة القضاء والقدر»^۳.
أجاز السید حسین بن حیدر الکرکی فی ۱۰۰۴ و قال فی إجازته: «أمّا بعد، فقد طلب منی السید الأجلّ الأفضّل الأورع، زبده أولاد سید المرسلین، خلاصة أحفاد خیر النبیین، السید حسین بن السید حیدر الکرکی... فاستخرت الله تعالی وأجزت له لفظاً وروایة وكتابة وروایة ما رویتها من ذلك، لا سیما عن الفقیه الجلیل النبیّه الشهید الثالث، تغمده الله بغفرانه، مولانا عبدالله بن محمود الشوشتری. وعن الشیخ الأجلّ الأفقه الأورع أسکنه الله أعلى غرف جنانه الشیخ حسین بن عبدالصمد الحارثی، وغیرهما...

۱. تقویم الإیمان وتحقیق الإیقان، میر محمد اسماعیل خاتون آبادی، نسخه خطی.

۲. ریاض العلماء ج ۵ ص ۵۳۱.

۳. همان ج ۴ ص ۳۰۱.

بسفت بکسین سمت ظاهر کرده که مکرراً صوفی خوانده اند و این اسم در میان این اشعار
 در بسته تمد اول کشته و الا معلوم که سلوک این طریقه خصوصیت لباس صوفی غیر این رسوم
 متعارف این طریقه ندارد و بنابرین که سلسله نسب این فکر تصنیف بقوه الواجین و اخبار
 قطب لکن سلطان العارف شرح بایزد بسطی قدس سر به متصل اکثر اوقات خاطر آن ممکن است
 آن بزرگوار بوده چنان نماید که در عدا و اهل سلوک خود را منظم سازد و رسیدن حصول این امور را
 ناپسندیده ماحولت در خانه که اوست نام رسم این سبک رسد و هر زمان که رسم
 از دوست الهی و غیایست بهماهی بچیزیت که توفیق حصول کرامت نماید این اشعار
 که در کوهی نکال درخت بوده همیشه سالها نمیشد تا بفروردشت ششست، که آن
 بسته دیش از کوه و تیر که رسته کشته باشد به غیایست خاص مرغ جان دام شکر غلام
 و نیز قطع امید و یاس کلی در نوعیت غیر با نوست رخ بونودی می بایست آتلاعه نظر
 و کوه و غوریت حصول تعاصد طریقت این محبت نسبت با محبت اکثر اوقات مطابقت که اهل
 نموده چنانچه حالات فیض این قول بود و از ذکر احوال و گفتار او این بهره میبخشد
 بطریق طلب اصحاب که بعد نماید بر نور از نور موفقت این لایح کشته اگر قفا ظنون را از این مضمون
 فایز برده عالم معارف سازد تا آنکه توفیق در کوشش و در آنکه تعلق افشانه از حلالی است بسیار
 بخاطر سید که از جهت توفیق و ابر حصول بطله محضر درین طریقت و در کوه علوم و معارف
 و ادب معاش و سازات و بیان اعمال موقوفه غیر و صلاح مرضیه و ذکر معاش و احوال کمال
 بر رسوم و آداب ایشان و استر با موعظه و ممانعت و در حال طریقت و مراسم جمعیت طریقت
 و معالیم

بر حالات بل عرفان تفسیر کرد آداب سلوک ایشان ذکر و غلط و اجتناب و انقیاد حاصل
 میخی قلوب میوه ماده ارادت محرک و اسباب طلبت شخصی شرح شریف خدای جل جلاله که
 ما لیدرین سماع بعضی شرح زموذ الحکایات جنود و الله تعالی ساقول المریدین که برین
 شاهی داری شرح آیت تلاوت نمود و کلامی علیک مرادها، انزل ما ثبت بر فواد
 پس بول الله و تو که شروع در این شرح که سعی بروضه العالی فرمود و در این
 در ضمن باب توضیح درید **باب اول** در بیان از واجب و مفاد و توضیح آن
 مستعمل بر چند فصل فصل در بیان از واجب چون عمل خیر حاکم است بلکه هر چه خیر
 و وجود از قبیل حکمت است زیرا که حکم عبارتست از امر که در موجودیت خود محتاج است
 واجب الوجود که بر این تعلیه است یعنی شریعت است مباح است تحقیق و شواهد الوجود
 ذات الامر عبارتند از وجود و وجود ذات او چنانچه بر صریح است و در مجموع حکم که
 اثبات کرده اند میان ذات واجب و وجود گویند که حقیقت ذات واجب موجود
 حاضر است و زاید بر ذات او ظاهر الطلقات چنانچه از تقریر مذکور حکم است
 محل خود پس است و مذکور میوه در حق است امر مطلق است باینست حکما چه علمای
 لکن چنانچه تفردند در قول بوجدت وجود گویند که سوی حضرت وجود است که در این
 و هر چه وجودی است نفس الامر و شرح با کوه تیرت سون است حق تعالی استصحب که مذکور در
 با ذوق بر حقا اینست و در سبب تکلیف است که وجود از جهت مشترک میان موجودات است
 متکثر شده به هر دو صافی که در وجود است عبارت از این صفت است غیر وجود صافی با این وجود

مادامه که تفسیر نشود
 در نفس الامر وجود گویند
 پس هر چه بخار وجود
 ۴

برگی از روضه العارفین بسطامی، نسخه خطی مجلس

و كذلك أجزت له رواية ما ألفه وصنّفه هذا الضعيف، مثل كتاب «معارض التحقيق في الفقه» وكتاب «الإنصاف في معرفة الأسلاف» فيما يتعلق بمبحث الإمامة، وغيرهما...».

کتاب
من تصنیف الشیخ الفاضل الکامل العالم الزاهد جامع الأصول و همز و حادی المسؤل
هو المعقول مولانا دستار دانشیخ ابو محمد البسطامی مد الله تعالی ظله و انفضا ذکره

کاملاً لعمريون للتعليق ولو هو زماناً المعتبر من فروع في التمام الصلوة و منى من الوقت قدر الطهارة و
مكتبة علمية بحسب عليه التبريد في كلاً من كتب مختلف اهل الامامة و لا يجوز للمؤمنين ان يتفكر في
شيء يتعدى وياتي لما فيه من هذا الفرق المجدد الاول من كتاب معارج التقيين و يتلوه في المجدد الثاني
ان الله تعالى كتاب الزكوة و قد فرغ من سنن علياً العبد المذنب الى الله احمد محمد بن محمد هادي
سكن ارض اوابو العزوة في تبريز في اواخر شهر ربيع الثاني او الثالث من سنة ١٢٨٠ هـ في سلطنة خورشيد اهدى والحق
من الهجرة النبوية عليه افضل الصلوات و
اكمل التحيات و صل الله على محمد وآل
الطيبين الطاهرين
المعصومين رحمك
الله المبرور

آغاز و انجام معارج التحقيق بسطامی

۵. آخوند ملا رجبعلی تبریزی

«از جمله حکماء برهان آفرین، أفصح المتکلمین، أكمل المتبحرین، رئیس المدققین، دستور المحققین، کاشف أسرار نصّ جلی، مولانا حکیم رجبعلی... تبریزی الأصل است. مدّت ها سیاح بلاد جهان بوده، کسب علم حکمت را به قدر طاقت بشریت در حالت سیاحت نموده... بعد از تحصیل معنی اجتهاد در ولایت بغداد در قبّه مقبره حضرت مولانا معتکف زاویه ریاضت گشته، مدّت ها به ترکیه نفس سرکش پرداخته اند... مریدان حضرت مولوی همگی دست ارادت به حضرت حکیم داده، مرید سلوک

آن سالک مسالک حق گردیده اند. سپس در دار السلطنه اصفهان رحل اقامت انداخته و به مقتضای خواهش طبع بلند همت، لوای ترک و تجرید را برافراخته، اکثر اوقات فرخنده ساعات او بعد از عبادت ملک مثنان، صرف افاده نکات حکمت آیات می شده و همه روزه جم غفیری از کلمات کثیرالبرکات آن جامع معقولات مستفید و بهره ور می گشته اند.^۱ به نوشته نصرآبادی: اصل آن جناب از تبریز بوده، از اوان شباب تا انتهای عمر لحظه ای تعطیل در اوقات فرخنده ساعات روا نداشته، و چشمه خاطر را به خاشاک تعلقات نینباشته. مدتی در مدرسه شیخ لطف الله به درس و افاده مشغول بوده، بعد از آن به عباس آباد سکنی نموده، و شاه عباس ثانی بنا بر ارادتی که به ایشان داشته خانه ای در شمس آباد در بیرون حصار اصفهان برای او خریده.

در اوایل سن گاهی رباعی می گفته و «واحد» تخلص می نموده.

دو رباعی زیر از اوست:^۲

واحدکه به کوی دوست منزل دارد	غم نیست اگر غم تو در دل دارد
پیوسته به تعمیر بدن مشغول است	بیچاره همیشه دست در گل دارد

واحدکه چو آتش به برت می گردد	گر خاک شود خاک درت می گردد
گر آب شود روان به سوی تو شود	ور باد شود گرد سرت می گردد

کان من أعيان الحكماء المتأخرين وفحولهم، ومن عظماء الفلاسفة المبرزين وكبرائهم.
 کان شدید الانتقال فی الحکمة، ومن الراسخين فيه.

کان الشفا و الإشارات فی یده كالشمع فی ید أحدنا، یدیرهما کما ندیره بیدنا.
 وبالجملة، کان أستاذ الفن، إلا أن حکمه باشتراك لفظ الوجود بین الواجب و غیره

۱. قصص الخاقانی ج ۲ ص ۴۸ - ۴۶.

۲. تذکره نصرآبادی ص ۲۲۴ - ۲۲۳.

وکتب فيه رسالة، ثم استنكره كل من أتى بعده، كما استنكره من كان قبله... ومن تصانيفه الرسالة الموسومة بالأصول الأصفية، ذكر فيها مسائل مهمّة من الحكمة.^۱

قال صاحب الرياض: «زاهد فاضل حكيم ماهر صوفي... قد مات في حوالى عصرنا، وكان معظماً عند الشاه عباس الثانى الصفوى واعتلى أمره، وبعد صيته، وكان السلطان يزوره ويراقبه، ومال قلوب الأكابر والأمراء إليه...»

وقرأ عليه المولى محمد التنكابنى الجيلانى المعاصر، والحكيم محمد حسين، وأخوه الحكيم محمد سعيد القميان، والسيد أمير قوام الدين محمد الاصفهاني، والمولى محمد شفيح الاصفهاني، فلاحظ. وله رسالة فارسية في تحقيق القول بالاشتراك اللفظي في وجوده وصفاته تعالى، فلاحظ.^۲

به نوشته ملا محمد زمان تبریزی: «زبدة المحققين وأسوة السالكين ملا رجبعلى تبریزی» و شاگردش مير قوام الدين طهرانى صاحب كتاب عين الحكمة از ساکنان مدرسه شيخ لطف الله اصفهان بوده اند.^۳

به نوشته نصرآبادى: آخوند در اواخر عمر در اثر ضعف پيرى پيوسته عليل بوده، و ترک درس و بحث نموده، و در تاريخ سنه ۱۰۸۰ به عالم بقا خراميد.

در تاريخ آن واقعه نصرآبادى قطعه اى گفته مشتمل بر چند تاريخ كه اين بيت به عنوان تعميمه تاريخ از آن قطعه است:

شهر تقوى و علم و دانش را کرد ملا رجبعلى خالى

عدد ملا رجبعلى (۴۱۶) كه از عدد مصرع اول كم شود تاريخ به حصول پيوند.

در وقايع السنين والأعوام (ص ۵۳۰) آمده: «فوت آخوند مولانا رجبعلى زاهد

۱. تتميم امل الآمل ص ۱۵۲ - ۱۵۰.

۲. رياض العلماء ج ۲ ص ۲۸۴ - ۲۸۳.

۳. فرائد الفوائد ص ۲۹۶.

عفیف صائن النفس علی الطبع در هزار و هشتاد هجری».

برخی از شاگردان ملا رجبعلی تبریزی عبارتند از:

۱. علامه میر محمد اسماعیل خاتون آبادی، شارح اصول کافی.

در آغاز رساله عقائد خود گوید: «چون أستاذ المحققین وسند المدققین، وحید زمانه و فرید دهره، سالک مسالک تحقیق و عرفان، و ناهج مناهج زهد و ریاضت و ایقان، خاتم المتأخرین من الحكماء، وفخر المتقدمین من الأذکیاء، أستاذنا وأستاذ البشر، مولانا ومولی أهل الفكر والعبر، مولانا رجبعلی - تغمده الله بغفرانه ورجب منزلته ومكانه فی جنانه - رساله در اثبات واجب و چند مطلبی دیگر که در نظر است که نوشته شود نوشته، کثیر النفع بود؛ تیمناً بکلماته الشریفه درین مقام به جنس ایراد شد».

۲. ملا محمد بن عبدالفتاح تنکابنی، فاضل سراب.^۱

۳. میرزا محمد حسین حکیم قمی.^۲

۴. میرزا محمد سعید حکیم قمی، صاحب کلید بهشت و دیوان اشعار.^۳

۱. ریاض العلماء ج ۲ ص ۲۸۴.

۲. «كان في زمن السلطان شاه عباس الثاني الصفوي رأس الأطباء ورئيسهم... ولما مات السلطان المذكور عزل وأمر بإسكانه في بلدة قم، ثم طلب إلى اصفهان، وصار بعد مضي سنين من أوائل سلطنة سلطان زماننا شاه سليمان طيباً لحرم السلطان، وكان عليها إلى أن مات في اصفهان. وله من المؤلفات تفسير القرآن بالفارسية، يقرب من أربعين ألف بيت، وكان له ميل شديد إلى التصوف والحكمة كآساتيده». ریاض العلماء ج ۲ ص ۲۸۴. له: منطق الأولياء. فهرست ملك ج ۱ ص ۷۷۴.

۳ «میرزا محمد سعید خلف ارجمند مرحوم حکیم محمد باقر قمی است. با بندگان میرزا محمد حسین، برادر بزرگش که ملکی است به صورت بشر، در سلک اطباء پادشاه جنت مکان شاه عباس ثانی منسلک، و به شرف مصاحبت و مجالست مشرف بوده، محملاً نیکو اخلاق و پسندیده صفاتند. طبعش در اکثر علوم خصوصاً حکمت نظری متین، و خامه تقریرش در ترتیب نظم نمکین...» تذکره نصرآبادی ص ۲۴۲. «كان مثل أخيه معظماً عند السلطان المذكور، وآل أمره أيضاً إلى ما آل أمر أخيه، ولكن أقام بقم إلى أن مات بها. وقد قرأ في أوائل أمره الحكميات في قم على المولى عبدالرزاق اللاهيجي، ثم في اصفهان على المولى رجبعلي المذكور، وكان يعرف بحكيم كوجك. وقد كان شاعراً

۵. محمد سعید شریف قمی مشهور به قاضی، شارح توحید صدوق.^۱ ۶. سید امیر قوام الدین محمد اصفهانی، صاحب عین الحکمة.^۲ ۷. علی قلی بن قرچقای خان ترکمان.^۳ ۸. ملا فریدون.^۴ ۹. میر محمد یوسف طالقانی.^۵ ۱۰. عباس مولوی، صاحب انوار سلیمانی.^۶ ۱۱. محمد رفیع زاهدی، معروف به پیرزاده، صاحب معارف الهیة.^۱

منشأً مجیداً، وله كأخيه وأساتيده ميل شديد بل أشدّ إلى التصفوّ والحکمة». ریاض ج ۲ ص ۲۸۴.
 ۱. سال تولد قاضی ۱۰۴۹ است. در ۱۱۰۷ جلد سوم شرح کتاب التوحید را در دومین سال تصدّی شیخ الاسلامی قم به انجام رسانده است. از استادان او فیض کاشانی و ملا رجبعلی، و دو شیخ روایتش شاه فتح الله جعفری و پدر خودش محمد مفید قمی را می شناسیم. دوّمین دوگفتار، علامه روضاتی ص ۱۲ - ۱۳. وی در سال ۱۰۹۹ در اصفهان اقامت داشته و جلد دوم شرح کتاب التوحید و شرح حدیث غمامه را در اصفهان نگاشته است. در سال ۱۰۹۶ نیز در اصفهان بوده است. فهرست کتب خطی اصفهان ج ۲ ص ۳۸.

۲. «کان هو مثل أستاذه تارکاً لظاهر الدنیا... وبالجملة کان فی کلّ أطواره مقتفياً لآثار أستاذه المذكور بل زاد أيضاً هو نعمة فی الظنور؛ ولذلك لما مات فی قرب سنة ثلاث وتسعين بعد الألف لم یحضر جنازته أحد من متدیني طلبه العلم فضلاً عن الفضلاء». ریاض العلماء ج ۲ ص ۳۱۵. فاضل عارف میرزا باقر قاضی زاده، فاضل عارف شیخ بهاء الدین گیلانی و قدوة الحکماء شیخ عنایت الله گیلانی (استادان شیخ محمد علی حزین لاهیجی) از تلامذه سیّد الحکماء میر قوام بوده اند.

۳. وی در کتاب احیای حکمت (ج ۱ ص ۱۷۰) از استاد خود «زبده العارفین مولانا رجبعلی قدّس سرّه» یاد کرده است. وی می نویسد: اگر کسی طالب حکمت عامه باشد کتاب احیای حکمت ما را بخواند و اگر طالب حکمت خاصّه باشد اول کتاب مَثول عقلیه و کتاب تمهیدات و تنقیحات اثولوجیای ما را بخواند و بعد از آن اثولوجیا را با شرح و حواشی و تنقیحاتی که ما کرده ایم. فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۱۶ ص ۵۶۵.

۴. تذکره نصرآبادی ص ۲۸۹. «ملاً فریدون مدّتی در شیراز به تحصیل مشغول بود، بعد از آن به اصفهان آمده، در خدمت آخوند ملاً رجبعلی مباحثه می کرد، و در کمال خاموشی و آرام بود. در محله شمس آباد اصفهان منزلی خریده، در آنجا فوت شد و در جوار قبر آخوند ملاً رجبعلی در مزار بابا رکن الدین مدفون است».

۵. طبقات أعلام الشیعة (الروضة النضرة) ص ۶۴۴.

۶. طبقات أعلام الشیعة (الکواکب المنتشرة) ص ۴۱۱.

۱۲. سید محمد بن شاه حسن رضاتوفیقی کوه گیلویه ای. به نوشته نصرآبادی: در کمال زهد و فضیلت و سرآمد فضلالی عصر بوده... خوانین و عظمای کوگیلویه در خدمت ایشان به دو زانوی نشسته اند. در خدمت مولانا رجبعلی تبریزی و معاصرین ایشان اکتساب علوم نموده، و تصانیف بسیار دارد، و مشرب حکمت و اهل ذوق بر مذاق ایشان غالب بوده... در سنه ۱۱۰۰ به رحمت ایزدی رفته اند.^۲

۶. شیخ محمد علی مؤذن خراسانی

«مشار إليه مشهدی است. در بدو حال در خدمت میر محمد زمان مشهور به مجتهد به تحصیل اکتساب علوم دینی مشغول بوده اند. چون به قایدی همت والا نهمت، در آن مقدمه به مطلب رسید، پای شکیب و صبرش از پیش رفته، شوق صفای باطن و ذوق اختلاط اهل حال گریبان گیر خاطر فیض مظاهرش را گرفته، به خدمت عمده اهل ذوق و شوق، فرمانبردار احکام خاتم، درویش حاتم [زراوندی] که از جمله درویشان خردمند آن دیار فیض آثار بود شتافت. بعد از آن که شرف خدمت آن صاحب دولت را دریافت، از او یافت آنچه یافت. چون آن درویش حقیقت کیش از عالم فانی به عالم جاودانی انتقال نمود... در جوار سکنای خویش خانقاه سامان نموده، به هدایت گم گشتگان تیه غوایت پرداخت، و جمع کثیری را مرید اطوار هنجار خویش ساخت. و همه روزه نماز پنجگانه را با جماعت در مسجد جامع قبله هفتم امام هشتم می گذاشت، و بعد از فراغ از صلاة ظهرین به موعظه عوام الناس می کوشیدند، تا آن که بسیاری

۱. طبقات أعلام الشيعة (الروضة النضرة) ص ۲۲۶.

۲. تذکره نصرآبادی تصحیح مسرت ج ۲ ص ۷۹۶. از شاگردان او مولانا علی نقی ناطق تخلص، ملکی بوده در صورت بشر، و سن شریف ایشان به نود رسیده، خدمت اکثر فضلا تلمذ نموده، و مصاحب و شاگرد میر محمد رضاتوفیقی بوده، و از اکثر علوم بهره ور بوده، سیما حکمت، خصوص طبیعی و الهی و ریاضی، و قریب به ده هزار بیت شعر داشته و قصاید و غزل بسیار گفته است.

از اهل جهالت و ضلالت از اعمال ناشایست خویش نادم گشته، به عبادت معبود اقدام ورزیدند. در سنه ۱۰۶۵ جمع کثیری و جمّ غفیری را کفیل اخراجات ضروری شده، و از راه توکل، به اتفاق آن جماعت بی بضاعت، احرام طواف بیت الله الحرام بسته، از مشهد مقدّس عازم صوب عرفات مقصد شد.

چون به التفات جواد بی چون به منتهای مطلب کامران گردید باز به موجب حبّ الوطن من الإیمان به خطّه پاک طوس آمده، معتکف خانقاه تصوّف شد. و بعد از مدّتی عازم بلده اصفهان هشت نشان گردیده، در آن جا در زوایای اختفا لوی انزوا برافراخته، در این ولا که ۱۰۷۶ هجری است به مطالعه کتب احادیث مشغول است.

از جمله تألیفات آن جناب شرحی است به عبارت فارسی بر «أسرار الصلاة» شیخ زین الدین رحمه الله، و هکذا رساله ای است در بیان واجبات عبادات، و نسخه ای دیگر موسوم به «تحفه عبّاسی» تخمیناً دوازده هزار بیت در باب تقویت احوال اولیاء کرام سلسله خاصّه مقدّس نبویّه و طریقه مرضیه مختصّه مرتضویّه که اتصال آن به خاندان خلافت بنیان صفویه است.

اشعار فارسی نیز از آن جناب بسیار بر زبان ها جاری و ساری است.^۱
شیخ نجیب الدین رضا تبریزی داماد و خلیفه شیخ مؤذن خراسانی، در غالب آثار خود به ویژه کتاب «سبع المثانی» مطالب زیادی که بیشتر به توصیف مقامات معنوی استاد طریقتی اش مربوط می باشد مطرح کرده است.

از بین عالمان دینی عصر صفوی که به شیخ مؤذن دست ارادت داده بودند از محمد تقی ابن ملاقلی مشهور به ملاّ پروانه عبّاسی صفوی سلیمانی متوفّی به سال ۱۰۸۹ و مدفون در قبرستان سنی فاطمه اصفهان می توان نام برد.^۲

۱. قصص الخاقانی ج ۲ ص ۱۸۴ - ۱۸۶.

۲. دیوان مؤذن خراسانی، زیر نظر علیرضا رحمانی، مقدمه سید احسان الله عظیمی.

۷. میر محمد باقر اردستانی

«حضرت میر بی نظیر مصفاً ضمیر میر محمد باقر خلف میر محمد حسین اردستانی... در قریه سیجان دارالسلطنه اصفهان لوای ترک و تجرید برافراخته... به عنایت توفیقات ربّانی به هدایت صحرائشینان وادی نادانی مشغول است. مشهور است که آن بزرگ دانش منش، جمع کثیری از مخالفان ملت خیرالبشر را به ملت اسلام درآورده... اکثر اوقات معتکف زاویه چاه نشینی و کشکول عشرتش لبریز ازدحام وحدت گزینی است. سنّ شریف ایشان هذا الیوم [سنه ۱۰۷۶] در عقد ۷۴ است. مدّت چند سال شد که قائم اللیل و صائم النهار است. نه دلی را از طرز سلوکش باری، و نه خاطری را از وضع اطوارش آزاری. جمّ غفیری از شیعیان دین مبین از راه اخلاص و اختصاص دست ارادت بدو داده، مرید وضعش گردیده اند. از جمله آثار مؤمی إلیه مدرسه و بقعه ای است متّصل به مسجد لبنان، و بقعه ای است در قریه کاخ، و بقعه ای در قریه جوی آباد دارالسلطنه اصفهان»^۱.

۸. آقا محمد صالح لبنانی اصفهانی

«جامع کمالات انسانی حضرت آقا محمد صالح لبنانی اصفهانی، در فنّ سلوک، گوی سبقت از اقران ربوده... از اشراف و اعیان دارالسلطنه اصفهان جمّ غفیری معتقد اطوار هموار مؤمی الیه گردیده اند. از ابتداء سنّ تمیز إلی حین الارتحال بیشتر اوقات قائم اللیل و صائم النهار بوده. مشهور است که نواب صاحبقران کامیاب چند نوبت به عزم صحبت به درویشخانه آن دوست حضرت عزّت رفته، احسان بی شمار به مریدان نیکو اطوار آن رفیع مقدار فرموده اند، و به جهت نشیمن ایشان حضرت خلافت پناهی یک

۱. قصص الخاقانی ج ۲ ص ۱۹۱ - ۱۹۲.

قطعه باغ و عمارت بقعه مرتبت، در نهایت صفا و کمال نظافت و نزاهت، در قریه لنبان بنا نهاده اند، و در مدّة الحیاة آن درویش نیکو روش در آن مکان... به عبادت ملک مّنان مشغول بود، و در سنه ۱۰۷۳ روح پرفتوحش از قفس تن پرواز نموده، به سوی بارگاه قدس شتافت».^۱

۹. میر معز اصفهانی

«از نیکان روزگار است. در بقعه بابا رکن الدین در ولایت اصفهان رحل اقامت انداخته، لیلأ و نهارأ به عبادت ایزد بیچون و صفای باطن فیض موطن اشتغال دارد. در شب های جمعه جمع کثیری از اهل تصوّف که به توسط هدایت آن سیّد می خواهند که طالب راه حقیقت و سالک طریق معرفت باشند به خدمتش حاضر می شوند».^۲

«تولیت محال موقوفات مزار قطب العارفين بابا رکن الدین و بابا بیات با مشارالیه است. حاصل آن را صرف مریدان صداقت توأمان و سایر درویشان می نماید و در آن مزار متبرک به عبادت الهی مشغول است».^۳

۱. همان ج ۲ ص ۱۹۴. و ر.ک: تذکره نصرآبادی ص ۳۰۸.

۲. همان ص ۱۹۵.

۳. تذکره نصرآبادی ص ۳۰۹. و ص ۵۵۱: «میر علاء الدین محمد ولد قطب الاولیاء میر معزالدین محمد». برخی دیگر از عارفان که شاملو در قصص الخاقانی ذکر کرده عبارتند از: درویش میرزا علی ایوان کیفی که در دارالسلطنه اصفهان بر صدر مسند درویشی نشست، و از قید تعلّقات به قدر طاقت رسته، حاجی شجاع اصفهانی ساکن قریه ماریینان، درویش بابا علی خان ساکن قریه قورتان روی دشتین که در سنه ۱۰۶۸ به رحمت جناب کبریا پیوسته، در همان قریه در قبرستان بلان در قرب جوار حضرت باب ابوالعالی که از اولیاء الله شمرده شده. درویش بابا کلبعلی ساکن کوه کیلویه که سکنه آنجا کثیری مرید اطوار او بوده و او را مستجاب الدعوة می دانسته اند. سپس در کاشان ساکن شده، بقعه ای جهت نشیمن بنا نهاده و مدّت ها در آن مکان به عبادت ملک علام و خدمت متردّین طریق عرفان قیام داشته، تا در شهر ذی حجه سنه ۱۰۷۵ یک دو نفر به اغواء مقومین آن

۱۰. سید المتبحرین امیر سید حسن طالقانی

از اعظام علما و اکابر عارفان اصفهان.

حزین لاهیجی کتاب فصوص الحکم و شرح هیاکل النور را در خدمت او خوانده می نویسد: در هیچ فقی از علوم نبود که استحضارش به کمال نباشد. مسائل حکمت را با مشاهدات صوفیه انطباق داده، غلوئی عظیم در اظهار مراتب ثلاثه توحید داشت. قوت تقریر و مباحثه اش به مثابه ای بود که احدی از اصحاب جدل را نزد او یارای سخن گفتن نبود. و اخلاص و استفاده فقیر و شفقت ایشان استوار بود تا در اصفهان رحلت نمود.

بعض طلبه ظاهری وی را نیز غایبانه به عقاید غیر مستفاد از شرع اقدس نسبت می دادند. والناس أعداء ما جهلوا.^۱

ولایت به قتل آن بیچاره در شب اقدام نمودند. نصرآبادی نیز در شرح حال میرزا اسماعیل، خلف سید عبد الکریم و فرزند همشیره زاده علامی شیخ بهاء الدین، می نویسد: «به خدمت علامی آقا حسین درسی شروع کرده، تحصیل اکثر علوم نموده، در اواخر شوق تصوّف به خاطرش راه یافته، دست ارادت به ذیل میرزا ملک صوفی تویسرکانی زده، مدتی در سلک مریدان او بود تا در سنه ۱۰۷۵ فوت شد». تذکره نصرآبادی به کوشش احمد مدقق یزدی ص ۷۹۷.

۱. تاریخ و سفرنامه حزین ص ۱۷۰ - ۱۶۹. حاجی عبدالقادر عاشق آبادی از معاصران حزین خود را از مشایخ زمان می دانسته و مریدان داشته است. مولانا شمس الدین محمد خلف فاضل مجتهد مولانا محمد سعید گیلانی بعد از تحصیل بسیاری از فنون علمیه، ذوق سلوک و ریاضات بر او غالب شده، ترک علوم ظاهریه نموده و به حاجی مزبور نسبت ارادت درست کرده است. همان ص ۱۶۱. العارف بالله المولی حبیب الله ساکن عباس آباد اصفهان نیز از معاصران حزین است که در عقلیات مشهور زمان بوده، نتایج افکار حکما را با معارف اصحاب شهود تطبیق نموده و به مشرب و مسلک صوفیه انس و عادت گرفته و به افاده مشغول بوده است. تذکره المعاصرین ص ۱۳۳.

۱۱. شیخ خلیل الله طالقانی

از اکابر مشایخ عارفین، و جامع علوم ظاهر و باطن.^۱
 علامه حزین لاهیجی می نویسد: در صغر سن، والد مرحوم مرا به خدمت عارف حقایق و معارف، قدوه مشایخ کرام، شیخ خلیل الله طالقانی قدس الله روحه که در آن وقت از عزلت گزیدگان آن دیار بود برده، خواهش تربیت و ارشاد نمود.
 اگرچه کتابی به خصوص در خدمت او نخواندم لیکن هر روزه مطلبی و مسأله ای بر کاغذی به خط خود نوشته می دادند و آن را تعلیم می فرمودند...
 در اصلاح و تزکیه نفس ناقص چندان التفات و مبالغه می نمودند که زبان از بیان آن قاصر و دل از ادای شکر ایادی و حقوق آن عارف کامل عاجز است. الحق اگر قصور استعداد من نبودی هرآینه برکات تربیت و انفاس آن بزرگوار به مقامی که بایست رسانیدی... اگر خواهیم که شمه ای از حالات ظاهر و کرامات و مقامات و مجاهدات و ضبط اوقات و طور معاش آن عالی مقام را شرح دهم کتابی شود...
 طبع ایشان موزون و احیاناً به گفتن شعر رغبت می نمود... و تخلّص به لفظ حزین از زبان گهربار ایشان است. قریب سه سال به خدمت ایشان می رسیدم... و در همان اوان ایشان به رحمت حق پیوستند.^۲

حزین درباره این فاضل عارف در تذکره خود چنین نوشته است:

«از افاضل اصحاب ایقان، و مستغرق بحر عرفان، زلال چشمه انفس و آفاق، و از حسیض به اوج اطلاق رسیده بود. مدّت چهل سال یا کم و بیش در یک خرّقه، و شبانروزی به یک دو لقمه چربش اکتفا نموده، کیفیت ریاضات و سلوک زندگانی آن

۱. تاریخ و سفرنامه حزین ص ۱۵۳.

۲. همان ص ۱۵۳.

زنده جاودانی اتساع مقامی عظیم می خواهد. علوم ظاهر و باطن را جامع، و نور شهود از سیمای او لامع بود. گوشه عزلت در اصفهان اختیار، و از آنجا به ملاً اعلی انتقال نمود. خطوط را زیبا می نوشت، و مجلّات بسیار کتب نافع را به قلم مبارک خود کتابت فرموده، وقف بر طلبه نموده بود. به قدم مصادقت و وداد که با والد اعلی الله مقامه داشت در بدایت صبا قبول تربیت این بی سواد دبستان استعداد فرمود»^۱.

حزین در شرح حال شوکت بخارایی نوشته: «از الفت اهل دل ملالت نموده، ندی خراسانی ساتر تن ساخته، سر و پای برهنه از خراسان عزم عراق کرده، به اصفهان رسیده، در مقابری که منسوب به مزار شیخ بزرگوار شیخ علی بن سهل بن ازهر اصفهانی قدس الله روحه العزیز در خارج حصار آن شهر است مکانی مأنوس اختیار کرده، مأوای خود ساخت... ترک معاشرت با خلق نمود، و بسیار کم تکلم کردی، و در دو سه روز یک بار به لب نانی اکتفا و افطار نمودی. نحافت بدن و گدازش تن از حد در گذشته بود، و همان نم که در خراسان پوشیده چنان دریافت شد که در مدّت سی و چهار سال تبدیل نیافته، بعد از رحلت از تن او برآورده و کفن پوشاندند...»

در سال ۱۱۰۷ هجری به دار وصال انتقال نمود، و در همان حظیره منوره که مسکنش بود مدفون شد، و بعد از چند سال که عارف ربّانی شیخ خلیل الله طالقانی روح الله روحه... رحلت فرمود متصل به تربت او مدفون گردید.

و مکرّر این فقیر از آن عارف ربّانی ذکر احوال او شنید که به رأفت تمام یاد می نمود. و روزی فرمود که چون شوکتا به این شهر آمد با ما انس گرفت، و بعض شکوک و شبهات که در خاطرش بود آنها همه رفع شد»^۲.

۱. تذکرة المعاصرین ص ۱۱۶.

۲. همان ص ۱۶۴ - ۱۶۳.

۱۲. آخوند ملا حسن گیلانی

از حکما و عرفای قرن دوازدهم که منصب تدریس جامع عباسی یعنی مسجد شاه اصفهان با او بوده است. شاملو در کتاب قصص الخاقانی می نویسد:

«از جمله حکمای عصر صاحبقرانی، عمده المشاهیر مولانا حسن گیلانی است که در دارالسلطنه اصفهان هذا الیوم به مطالعه کتب حکمی اشتغال دارد. بعضی از طالبان دلایل حکمت در خدمت آن معلّم ثانی تحصیل معانی مغانی می نمایند.

طبع آن جناب به قرائت کلام حضرت مولانا بسیار مایل است. ایشان را در هر بیت مولوی تحقیقات روی داده، هذا الیوم در این فن که شمه‌ای از کمالات اوست متفرد است. چون نخواسته‌اند که مشکلات ابیات مولانا قدّس سرّه مبهم بماند مدّت اوقات کثیر البرکات را صرف نموده، شرح مبسوط بر مثنوی حضرت مولوی نوشته‌اند، به عبارات تازه و استعارات زیاده از اندازه. و همچنین شرح دیگر به عبارت فارسی بر اصول کلینی، و رساله‌ای دیگر قریب به هفت هزار بیت در تصوّف.

و در انحلال حاشیه ذوات العقول بر حکمة العین تعلیقات بسیار دارد.

و همچنین حواشی شفا آیات بر اشارات و سایر علوم حکمیه و ادبیه نیز دارد»^۱.

در تذکره نصرآبادی آمده: «ملاً حسن گیلانی، پیوسته در بحر حقایق کشتی نشین، و همواره در بوستان فضایل گلچین. از جامه خانه الطاف الهی خلعت آگاهی پوشیده، و از میخانه افضال نامتناهی رحیق تحقیق نوشیده، از جمع فضایل بهره وافی یافته، و در طریق تحقیق به قدم آگاهی شتافته. تصوّف را با حکمت مربوط ساخته، در کمال خاموشی و آرام، سلوک می نماید. هیچ‌گاه بی جذبه شوق و شوری نبوده، و پیوسته باب تعشّق حقیقی به روی خاطر گشوده، گاهی رباعی می گوید:

۱. قصص الخاقانی ج ۲ ص ۵۲.

نه در طلب سمور و نه اطللس باش در دیده اعتبار خار و خس باش
خواهی که سری برون کنی از منزل چون جاده تو پامال کس و ناکس باش

از کثرت داغ، توأم افلاکم وز زور لگدکوب حوادث خاکم
باران نشاط گر بیبارد سنگم و ز آتش غم شعله کشد خاشاکم^۱

«کان من الفضلاء المشهورین والعلماء المعروفین، وکان من الصوفیة، وکان یشی فی شارع هناك صبیان یلعبون، فقال أحدهم: ربّک، فأخذہ الوجد؛ لما انتقل منه إلی معنی حقیقی، فغشی علیه».^۲ «کان مدرّساً بالجامع الکبیر العباسی باصبهان، ماهراً فی العلوم الحکمیة... محبّاً لزمره الحکماء والصوفیة ویذبّ عنهم فی توجیه أقوالهم... توفی بعد ما اختلّ دماغه فی هذه الأعصار. وله ولد عالم صالح فاضل کامل، وهو المولی محمد حسین... مدرّس».^۳

ملاً حاجی محمد گیلانی در خدمت بحر عرفان ملا حسن گیلانی شفا و اشارات مباحثه می نموده و خود در نهایت آدمیت و مردمی و نهایت آرام و آهستگی بوده.^۴ آخوند ملاً حسن در سال ۱۰۹۴ وفات یافته و در تحت فولاد مدفون است. عالم کامل شیخ ابوطالب لاهیجی پدر حزین لاهیجی پس از وفات در ۱۱۲۷ «در جنب تربت عارف ربّانی مولانا حسن دانشمند گیلانی» مدفون گشته است.^۵ مجموعه ۳۳۲۱ کتابخانه مجلس شورای اسلامی که حاوی بیش از چهل رساله و مقاله فلسفی و عرفانی است از متملکات حکیم میر محمد مؤمن تنکابنی طیب شاه

۱. تذکره نصرآبادی ص ۲۲۸

۲. تنمیم أمل الآمل ص ۱۰۶ - ۱۰۵.

۳. ریاض العلماء ج ۱ ص ۱۸۵ - ۱۸۴.

۴. تذکره نصرآبادی ص ۵۲۷.

۵. تاریخ و سفرنامه حزین ص ۱۵۱.

سلیمان صفوی بوده و بسیاری از رسائل آن به خط اوست. از جمله رساله آغاز و انجام خواجه نصیرالدین طوسی که محمد مؤمن آن را در سال ۱۰۶۳ در قریه میانکوه از توابع تنکابن نگاشته است.

در این مجموعه صورت مکتوبی از «حضرت علامی فهّامی، قدوة السالکین والمحقّقین، العالم الربّانی مولا حسن دیلمی» به محمد مؤمن نگاشته شده است.

۱۳. آخوند ملا محمد صادق اردستانی

«سلطان المحقّقین، أفضل الحكماء الراسخین، المولى الأعظم والخبير الأعلّم، مظهر المعارف والحقائق، مکمل علوم السوالف واللواحق، محی الحکمة، أبوالفضائل مولانا محمد صادق اردستانی از متوطنین اصفهان، و به تدریس زمره ای از ادکیای افاضل می پرداخت. به نوشته شاگردش علامه حزین لاهیجی: وی از اساطین حکما بوده و قرن ها باید که مثل او کسی از میان دانشمندان برخیزد.»^۱

قال العلامة الزنوزی فی ریاض الجنة: «كان عالماً فاضلاً كاملاً محققاً حكيماً متكلماً فيلسوفاً عارفاً نحريراً متبحراً، جليل الشأن، عظيم المرتبة، معاصر المولى محمد باقر المجلسي، وكان كثير الميل إلى التصوف، وقد أخرج الفاضل من بلدة اصفهان ونفاه من باب الأمر بالمعروف؛ فلم يقدر أن يرجع إليها إلى أن مات الفاضل رحمه الله. وله تحقیقات رشيقة لطيفة في فته. وكان سيّد الحكماء المتأخّرين وسند العرفاء المتأهلين، وسمعت من مشايخنا وصف تبحّره و عرفانه وزهده كثيراً».^۲

برخی از شاگردان اردستانی عبارتند از: ۱. «حکیم دانشمند جامع فضائل و مرجع افاضل مولانا حمزه گیلانی» از اعظام تلامذه فیلسوف اعظم مولانا محمد صادق

۱. تاریخ و سفرنامه حزین ص ۱۹۲.

۲. ریاض الجنة ج ۳ ص ۲۱۶ - ۲۱۵.

اردستانی علیه الرحمة و از صدقای حزین لاهیجی بوده، وی را در اواخر ایام محاصره [اصفهان توسط افغانه] رحلت افتاد».^۱ ۲. جناب سید قطب الدین محمد نیریزی ذهبی که مدت هفت سال در اصفهان مصاحب او بوده است. ۳. میرزا عبدالرحیم دماوندی حائری ۴. سید محمد مهدی بن هدایه الله بن محمد طاهر حسینی موسوی که رساله ای در صدر اول از افادات استادش اردستانی تدوین کرده است.

علامه مجلسی و عارف اردستانی

علامه مجلسی چنانچه در رساله اجوبه مسائل ثلاث تصریح فرموده در برابر عرفان و تصوّف موضعی معتدل داشته و بین تصوّف شیعی و سنی فرق می گذاشته،^۲ اما از آنجا که وضع صوفیان روزگار او تا حدّ فاجعه آمیزی سبب انحطاط در جامعه اسلامی گردیده بود، به خاطر بازداشتن مردم از جنبه های نامطلوب تصوّف به مبارزه با آن روی آورد. صوفیه زمان مجلسی به نوشته شاردن افراد تنبلی بوده اند که نه تنها سودی برای جامعه نداشتند بلکه مزاحمت نیز داشته اند. آنان نه به شریعت واقعی می نهادند و نه به آداب معمولی برای داشتن یک زندگی مناسب و اخلاقی و پاکیزه پای بند بودند. علامه مجلسی در کتاب عین الحیة به شدّت از مرام و بدعت ها و ادعاهای واهی صوفیه انتقاد کرد،^۳ و پس از رسیدن به منصب شیخ الاسلامی نیز اصلاحات

۱. تاریخ و سفرنامه حزین ص ۲۱۰.

۲. رساله علامه مجلسی درباره حکیمان، اصولیان و صوفیان را استاد رسول جعفریان در کتاب صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست تصحیح و چاپ کرده است. به نوشته ایشان درج بخشی از آن در رساله ردّ صوفیان ملا اسماعیل خواجه‌نوی (م: ۱۱۷۳) تا اندازه ای مؤید صحت آن است. متن رساله نیز شواهدی بر درستی آن دارد. صوفیه... ج ۲ ص ۵۹۳.

۳. گفتنی است که انتقاد از صوفیان بدعت شعار اختصاص به فقها و محدّثان نداشته، بلکه چهره های نامدار حکمت و عرفان اصیل از جمله صدرالمتألهین، فیض کاشانی و فرزندش علم الهدی رسالتی در

مذهبی خود را آغاز نمود و به محدود کردن فساد در جامعه پرداخت. بخشی از این اصلاحات محدود کردن صوفیان و مبارزه با مظاهر صوفیانه ای بود که در عرصه عمومی جامعه وجود داشت. ظاهراً برای ریشه کن کردن تصوّف چاره ای جز برخورد با همه نامداران این عرصه نبوده، و در این بین آخوند ملا محمد صادق اردستانی از چهره های مشهور حکمت و عرفان نیز از اصفهان نفی بلد شده است.

ابوالحسن قزوینی در کتاب فوائد الصوفیة فصل «خلافت و سلطنت شاه سلطان

حسین بن شاه سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان» نوشته است:

«در اوایل سنه ۱۱۰۰ هجری بعد از رحلت پدر در دارالسلطنه اصفهان به صوابدید وزراء و امراء بر تخت سلطنت موروثی جلوس فرمود... به جهت عدل و داد، سادات و فضلاء متقی و پرهیزکار را به جای امراء در شهرهای ایران به حکومت گذاردند که موافق شرع انور اثنی عشر به دیوان خاص و عام پردازد، و شعائری که شیوه سلاطین صفویه بود آن حضرت برانداخت... آنچه ملا محمد باقر مجلسی که استاد آن حضرت بود عرض می نمود به اجابت مقرون بود... و طریقه صوفیه که شعار و اطوار سلسله علیه صفویه بود برانداخت... جمیع مشایخ صوفیه را از اصفهان بیرون کردند، از آن جمله علامه دوران وحید الزمان ملا صادق اردستانی با بیست نفر از شاگردان معتبر او که هر یک فضیلت تمام داشتند... و از باقی ممالک محروسه نیز آنچه صوفیه و مریدانشان بودند به در کردند»^۱.

ردّ صوفیان نگاشته اند. چنانچه گذشت مولانا محمد تقی مجلسی نیز در مناظرات ضمن دفاع از عرفان اصیل، بدعت ها و رسوم غیر مشروع و ادعاهای واهی صوفیان را نکوهش کرده و در کتاب مسئولات نیز در جواب از سؤال در باب ذکر خفی نوشته است: عبادت دانستن اینها و چرخ زدن و دست زدن و برجستن و امثال اینها تشریح [و بدعت] است.

۱. فوائد الصوفیة ص ۷۸.

عالم ربّانی محمد باقر بن محمد تقی گزی^۱ ملقب به ابوالفقراء در کتاب کنز الفقراء حکایتی در این باره نقل کرده که صاحب تذکرة القبور نیز به آن اشاره کرده است. از آنجا که کتاب کنز الفقراء تاکنون به چاپ نرسیده متن آن را نقل می‌کنیم. حکایت: آورده اند در زمان دولت خاقان سعید شهید شاه سلطان حسین صفوی أنار الله برهانه پاره ای از اهل غرض که همیشه بوده و هستند و طالب فتنه جویی و خونریزی اند در خدمت جناب افضل الفضلاء وأعلم العلماء وأفقه الفقهاء العالم الربانی المؤید الصمدانی سالک مسالك ائمه طاهرين و ناشر علوم الأنبياء والمرسلين البحر الزاخر والبدر الباهر مولانا آخوند ملا محمد باقر [مجلسی] که علی التحقیق از علمای صدر مائة است و اهل شریعت و طریقت قائل و معترف اند و حدیث «العلماء ورثة الأنبياء» شاهد حال آن جناب است و کتب و رسائل ایشان از حدّ و حصر خارج است، و فرزند ارجمند و قرّة العین سعادتمند امام السالکین و خیر العاشقین و کز العارفين... جناب مولانا آخوند ملا محمد تقی مجلسی است... ثابت و محقق نمودند که سرکرده موحدان و پیشوای اهل عرفان، الصادق الصديق والبحر العميق، ما حصل إن الله مع الصادقين، العاشق الصادق الوفي، مولانا آخوند ملا محمد صادق اردستانی، از جمله صوفیه است، و عقائد آن جناب را در خدمت جناب بزرگواری بر خلاف آنچه بود عرض نموده، از مصدر صدر مائة و از حافظ شریعت خیر البرية حکم صریح صادر شد که جناب آخوند ملا محمد صادق ضالّ و مضلّ است، و اخراج ایشان از اصفهان خلد توأمان لازم. این حکم محکم را به نظر خاقان شهید شاه سلطان حسین

۱. به نوشته آية الله شيخ عبدالکریم گزی (نواده دختری آخوند ملا محمد تقی گزی) وی از مقدّسین و پیشوایان محل بوده و آثار خیر فراوانی از او برجای مانده است. او نزد مرحوم سید شفیق وحاجی کلباسی مقبول القول و معتمد و به تقوا و قدس در بلد معروف بوده است. تذکرة القبور ص ۹۸. ابوالفقراء در کتاب کنز الفقراء (نسخه خطی) نوشته: مرحوم آخوند ملا محمد دهنوی مؤلف کتاب جامع المعجزات از تلامذه والد ماجد علامه ام آخوند ملا محمد تقی جزی نور الله مرقده بود.

رسانیده، از مصدر سلطنت حکم به احضار آخوند شد.

پس از تشریف فرمایی جناب آخوند، پادشاه اسلام فرمود که آباء بزرگوار من که ائمه دین مبین بوده اند ما را مأمور فرموده که تابع حکم علماء اعلام بوده، و لازم است پادشاهان ذی شأن عادل را متابعت علمای اعلام؛ و امروز در حوزه اسلام عالمی از جناب بحر الزاخر مولانا آخوند ملا محمد باقر بهتر نیست، و چنین حکمی از ایشان صادر شده، چه می فرمایید؟

جناب آخوند پس از مطالعه حکم محکم فرمودند: به حکم جناب قائم عجل الله فرجه بر من لازم است متابعت این حکم، و هرگاه دقیقه دیگر در این شهر توقف نمایم مؤاخذ جناب حق جلّ نعمائه هستم. و از مجلس پادشاه اسلام بیرون تشریف آورده و از همانجا به تخت فولاد تشریف فرما شدند.

در بین راه در حوالی دروازه بابا حسن یکی از سادات رفیع الدرجات خدمت جناب آخوند رسیده و گفت: این است که جناب آخوند ملا محمد باقر حکم در حق او فرموده اند؟! و آب دهن خود را جمع نموده و بر روی جناب آخوند انداخت.

جناب آخوند در کمال شعف دست خود را بر روی خود کشیده و آن آب دهن را بر جمیع روی خود مالیده و فرمود: متّ خدای را که آب دهن ذریه فخر کاینات و سر دفتر موجودات بر روی من رسید. جمعی از مریدان جناب آخوند خواسته به جناب سیّد اذیت نمایند، جناب آخوند آنها را منع فرموده، و از آنجا تشریف فرمای تخت فولاد شدند. شب را در تخت فولاد توقف فرموده، و صبح را از آنجا به سمت هندوستان حرکت نموده.

از عارف نیکو حافظ ابرو منقول است که من به جهت تدارک راه در شهر بودم و سه ساعت از شب گذشته وارد تخت فولاد شده، جمعیت بسیاری تقریباً هفت هزار کس را دیدم ترک وطن نموده، به موجب ارادت به جناب آخوند عازم سفر اند، هرچه تفحص نموده جناب آخوند را نیافتم. از آن جمعیت بیرون رفته، در قبرستان تنها می

گشتم و با خود می گفتم: «ای گم شده دل کجات جویم؟»
 ناگاه صدای ضعیفی به گوشم رسیده، با خود گفتم: «اندکی ماند بدان آوازاها»
 در پی آن آواز ضعیف رفته، دیدم جناب آخوند در قبر خرابی افتاده و ناله های
 جانسوز دارد، و عرض می کند:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجست اسرار من
 الهی! تو می دانی و آگاهی که سوای جنابت در من خیالی نمانده ولی تو بر بنده
 عالم عادل خود جناب آخوند ملاً محمد باقر رحمت کن و او را در درجات علیّه در
 دنیا و آخرت رسان، و مرا در طریقت خود ثابت و محکم دار.

روزها گر رفت گو رو باک تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست
 پس از آن مناجات از قبر کهنه به در آمدند.

عرض نمودم: ای مرشد کامل! و ای عالم فاضل! جناب مولانا محمد باقر مجلسی شما
 را حکم به اخراج بلد نموده و شما او را در چنین مقامی دعا می کنید؟!
 در جواب فرمودند:

سرّ پنهان است اندر زیر و بم فاش اگر گویم جهان بر هم زنم
 چون از خاتم انبیا و سردفتر اصفیا وارد است: «العلماء ورثة الانبياء» معلوم است
 پس از دوره انبیا لازم است اطاعت علماء؛
 چون که گل رفت و گلستان شد خراب

بوی گل را از که یابیم از گلاب
 و آنگاه مثل جناب مولانا محمد باقر مجلسی که در تدین و دین داری سلمان عصر
 است؛ نهایت:

درنیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام
 پاره ای از عوام الناس که استحضاری از حالت اهل طریقت نداشته خدمت آن
 بزرگوار ادای شهادت نموده و بر ایشان ثابت و محقق شده، حکم فرموده، و هرگاه با

حاصل شدن علم بر ایشان حکم نمی فرمودند البتّه مقصّر بودند. ای حافظ ابرو! و ای عارف نیکو! در راه عشق عاشقان را امتحان ها می کنند، و در حالت وجد رفته و این اشعار آبدار مولانا جلال الدین محمد رومی قدّس سرّه را مکرّر خواند:

شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت های ما
 ای دوی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما
 جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد
 عشق جان طور آمد عاشقا طور مست و خرّ موسی صعقا
 و بعد از خواندن این چهار بیت مدّت وقتی ساکت شده، پس از آن به جانب من روی نمود، و این سه شعر از مولانا حافظ شیرازی خواند:

زبانَت درکش ای حافظ زمانی زبان بی زبانان بشنو از نی
 ... و برخاسته تشریف فرمای منزل شده، شب را توقّف فرموده، و صبح از آنجا حرکت نموده به سمت هندوستان رفتیم، و بعد از هفت سال که سیاحت فرموده باز مراجعت به همان منزل در تخت فولاد فرموده. در اوّل شب چون ملاحظه اصفهان فرموده و اهل مناہی را از حدّ احصاء خارج دیده، به یکی از مرّده فرمود که این وجه را بگیر و در بازارچه که او را حسن خان ترکمن ساخته و معروف به چهارسوی نقاشی است به فلان حمّصی داده و نخود بوداده گرفته بیاور، تا صبح از اینجا به در رویم، که عمّا قریب است که غضب جناب حق جلّ جلاله این شهر را فرو گیرد.
 آن شخص وجه را گرفته به در دگّه حمّصی رفته، وجه را داده که نخود بوداده گیرد، شخص حمّصی از جمیع جنس خود در ترازو نموده به دامن آن شخص ریخت.
 آن شخص گفت: ای مرد! من از تو نخود بوداده خواستم، اینها چیست در دامن من کرده ای؟ حمّصی به قول خودشان چاره خود را در دامن او نموده و اجناس را برداشته به هوا ریخت. آن شخص دید که هر جنسی به جای خود قرار گرفت. به نهایت تعجّب نموده و در کمال حیرت بود. ناگاه شخص حمّصی گفت: برو خدمت

جناب مولانا آخوند عرض کن: اوّل شب اصفهان را ملاحظه کردی، آخر شب را هم ملاحظه فرمایید؛ آن وقت هرگاه باید باز مسافرت فرمایی مختاری.

آن شخص مراجعت نموده و تفصیل را خدمت جناب مولانا معروض داشت. جناب مولانا توقّف فرموده، بعد از آن که نصف شب شد دیدند پاکان شریعت و طریقت برخاستند و رو به درگاه حضرت بی نیاز نمودند و هر یک به نوعی در بندگی آن حضرت صبح نموده، جناب آخوند ترک مسافرت فرموده، در محله خواجه که از محلات معروف اصفهان است گوشه نشینی را اختیار نموده، در خلال این حال خبر رسیدن افغانه رسید، و احوال مبارک جناب آخوند به هم خوردگی حاصل داشته، در ایام محاصره افغانه اصفهان را، به مضمون «کلّ شیء هالک إلا وجهه»، و «لا یدوم إلاّ ملکه» جناب آخوند به رحمت ایزدی پیوسته، در شب جسد پاک او را در کنار زنده رود در خارج باغ داد دفن ساخته.

و سال های سال مدفن شریف چون آب حیوان در ظلمات پنهانی بود، تا در اوان معدلت و جهان داری خاقان کشور ستان فتحعلی شاه قاجار... که زمام حکومت اصفهان را به کف کفایت حاتم آخر الزمان حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی... گذارده، و آن مرحوم مغفور از اول طلوع خور تا هنگام غروب که سی سال در مسند جلالت و صدارت و حکومت بود همیشه طالب نیکنامی و خیرخواهی بود، و آثار بزرگ در معموره ایران و عربستان نهاده، از آن جمله باروی نجف اشرف - علی صادعها آلف التحف - و حمام و مدرسه و بازار، و تعمیر روضه آن جناب از آثار آن مرحوم مغفور است. دیگر از بناهای خیر آن مرحوم مغفور بسیار است، تقریباً بیست کاروانسرای بزرگ که در راه دار الخلافه طهران و در سایر ولایات در جوار طرق ساخته اند. دیگر در اغلب شهرهای ایران مدارس و مساجد از آن مرحوم باقی است. معروف است که هر جا زمینی طولانی به نظر آن مرحوم آمد چهار باغ نمود، و هر جا زمین مربّعی دید مدرسه و باغ و حمام و مسجد و آب انبار و حوض نمود، اعلی الله

مقامه و رفع الله درجاته. باری از جمله بناهای خیر آن مرحوم است چهار باغ خواجو واقع در اصفهان که موجب حیرت است.

در وقت ساختن این چهار باغ در خواب دید که سوار است و از پل خواجو عبور نموده، وارد چهار باغ بالا که باز از بناء خود آن سعادتمند است شد. ناگاه اسب سواری به هم خوردگی پیدا نموده، نگاه کرد در دست یسار دید کسی کفن به دوش نشسته، و فرمود که عالمی را آباد نموده ای چه بود که آثاری از برای من می گذاردی؟! از خواب بیدار شده، مدّت وقتی تعبیر این خواب را از علما و فضلا سؤال می فرمود، تا یکی از اهل طریقت در خدمت مرحوم مغفور شرح احوال و کیفیت دفن جناب آخند ملا محمد صادق اردستانی را عرض نمود، و ادّعی قطع نمود که اینجا مدفن آن بزرگوار است؛ لهذا جناب سرکار جتّ مآب صدر اعظم طاب الله تراه حکم به ساختن تکیه ای که معروف است به تکیه امین آباد فرموده، و در جنب آن صورت قبری ساخته اند که اکنون معروف است و محلّ زیارت همه اهل اصفهان است. چنانچه امروز صبح جمعه ۲۱ شهر شعبان المعظم که سنه ۱۲۷۳ هجری است از تحت فولاد به قاعده مستمره ای که دارم شب های جمعه را در آن ارض مقدّس به سر برده حالا تقریباً سی سال است مراجعت نموده به سر قبر جناب مولانا آمده استمداد همت شد».

۱۴. آخوند شفیعا ابرو

عارف شاعر متخلّص به موحد. به نوشته صاحب آتشکده: «نام نامیش مولانا شفیعا، عالمی است عامل و عارفی است کامل. اجداد ایشان از طالقان آمده در اصفهان ساکن شده، و آن جناب بعد از تحصیل کمالات، از دست مولانا حسین زردوز [باده] عرفان چشیده و ریاضات عظیمه کشیده؛ الحق فرید عصر خود بوده... بعد از هشتاد

سال عبادت و ریاضت در اصفهان فوت شد».

فوت آخوند شفیعا ابرو درویش در ۱۱۶۱ واقع شده است.^۱
 آخوند شفیعا ز غم آباد جهان چون گشت به سوی گلشن خلد روان
 گفت از پی تاریخ وفاتش مشتاق: «شد زبده عارفان روان سوی جنان»

۱۵. شاه محمد دارابی

«أستاذ العلماء، أسوة العرفاء مولانا شاه محمد شیرازی».

متخلّق به اخلاق حمیده نبوی و متأدّب به آداب مرضیه مرتضوی، و از بدایت تمیز تا نهایت زندگی که از عمر طبیعی درگذشته بود روزگار خود را صرف خدمت علوم دینی و نشر معارف یقینیه و ادای عبادات و تحصیل ثبوتات به ادراک صحبت بسیاری از عرفا و علما و اتقیا فایز گردیده بود. از مآثر قلم فیض شیم آن فاضل محقق رسائل شریفه و شرح صحیفه و تحقیقات لطیفه بر صفحه روزگار به یادگار است.

حزین لاهیجی در شیراز قدری از احادیث را در حضور سامی ایشان قرائت و تحقیق نموده و کتاب حکمة العین را با حواشی در خدمتش گذرانیده، و حاضر بوده که آن نقاوه سعادت‌مندان به جهان جاودان ارتحال فرمود. طوبی له و حسن مآب.^۲
 حزین می نویسد: به سماع اصول کافی در مدرس ایشان مشغول شدم و اکثر اوقات

۱. ملحقات وقایع السنین والأعوام ص ۵۷۰. از اعقاب اوست: فقیه علامه شیخ عبدالحسین محلاتی اصفهانی (م: ۱۳۲۳) ابن علی المدعوّ بمیرزا بابا ابن المولی محمد حسین بن المیرزا احمد الاصفهانی المولد الیزدی الأصل الشهبابکی الکاظمی المسکن والهجرة والمدفن ابن محمد شفیع الاصفهانی الطالقانی الأصل المشهور فی اصفهان باخوند شفیعا خوش ابرو ابن المیرزا رفیعا الاصفهانی. «عالم منتبّع با فکر، صاحب تصنیف و تألیف کتاب مغنم الدرر در فوائد تفسیری و اخباری و متفرقات نافع، و رساله‌ها در فقه و اصول». تذکرة القبور ص ۹۸.

۲. تذکرة المعاصرین ص ۱۱۲ - ۱۱۱.

شبانه روزی در خدمت او استفاده کردم. فاضل مذکور از نوادر روزگار بود. تتبعی عظیم و حفظی قوی و عمری طویل داشت. ادراک صحبت بسیاری از علما و اکابر عرفا نموده اکثر مملک عالم را دیده بود، و در تحصیل مراتب عالیه و تکمیل نفس ریاضت‌ها کشیده، به مشایخ و اولیا اخلاصی عظیم داشت و به غایت ستوده اخلاق و کریم‌الذات بود. قریب ۱۳۰ سال عمر یافت و همه را صرف نشر علم و حق‌طلبی و خیرخواهی عباد نمود و چند رساله در حدیث و حکم و تصوف از مصنفات اوست.^۱ مولانا شاه محمد از اکابر علما و نحاریر فضلا و مشایخ نبلائی شیعه است.

کتاب ریاض العارفين شرح صحیفه سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام که از مصنفات فائقه آن جناب است شاهد بر فضل و جامعیت اوست.^۲

مولانا محمد مؤمن جزایری که از تلامذه جناب موصوف است در کتاب «طیف الخیال» به تقریب ذکر مشایخ خود آورده: «وأخذت كثيراً من الأحادیث والتفاسیر وأصناف علوم الحکمة من الطبیعی والإلهی والهیئة والریاضی والمجسطی والموسیقی والأکرات والمتوسطات وما والاها من الفنون المشکلات مدّة مدیده وسنین عدیده عن

۱. تاریخ و سفرنامه حزین ص ۱۷۸ - ۱۷۷. حزین لاهیجی تلویحات شیخ اشراق و قدری از قانون را نزد عارف معارف مولانا محمد باقر مشهور به صوفی خوانده (همان ص ۱۷۹)، و به خدمت عارف ربّانی قدوة الکاملین شیخ سلام الله شولستانی شیرازی که انزوا از خلق گزیده و در کوهی مقام گرفته و سلسله مشایخ وی تا به معروف کرخی قدس الله ارواحهم متنسق النظام بود رسیده و مورد نظر اشفاق او واقع گردیده، از آنچه تصور حال کبرای اولیا نموده بوده و در جهان نشان کمتر یافت شود او را زیاده یافت. همان ص ۱۸۷.

۲. شاه محمد نخست به سال ۱۰۸۳ در داکای بنگال شرح مزجی مبسوطی بر صحیفه مبارکه نگاشت و در سال ۱۱۱۴ که در اصفهان بود نسختی از آن را به شاه سلطان حسین صفوی اهداء کرد. شرح عربی او بر صحیفه ریاض العارفين نام دارد و نسخه های آن بسیار است و نام شرح فارسی او که به شاه تقدیم شده ریاض المؤمنین است. فهرست کتب خطی اصفهان ج ۱ ص ۴۳۱. در فهرست کتابخانه ملی ملک (ج ۱ ص ۴۳۲) شرح الکافی از ملا محمد شاه معرفی شده است.

البحر المواجه والسراج الوهاج، أنموذج الحكماء المهندسين، وخاتمة الفضلاء المتبحرين، يمم العلم المتلاطمة أمواجه، ويبت الفضل المتلألاً سراج، غيث الكرم الذي يفيد ويفيض، ولجة الفيض الذي لا ينضب ولا يفيض، المتقن في جميع الفنون، والمفتخر به الآباء والبنون، السابق من كل فاضل قبله، والفائق على كل معاصر ومن بعده... علامة طار صيت فضله في الآفاق، وانعقد الإجماع على أنه المجتهد على الإطلاق... أستاذنا ومن به استنادنا، عمدة المحدثين، وزبدة المحققين، فخر المتكلمين والحكماء المتألهين، ثقة الإسلام، قدوة الأنام، كنز الإفادة، وكعبة الوفاة، معدن المعارف، والمولى العارف، العلامة الأوحد، مولانا شاه محمد بن محمد اصطهباناتي أصلاً ومولداً الشيرازي منزلاً وموطناً...

وأيم الله أنه لم يزل مع علو رتبته وسمو قدره ومنزلته في نهاية التواضع وخفض الجناح وكسر النفس ولين الجانب وبذل الجهد في إيصال النفع ودفع الضرر عن الأقارب والأجانب، وإذا اجتمع مع المتلمذين عد نفسه كواحد منهم، ولم تمل نفسه العلية أبداً إلى التمييز بشيء ما عنهم... حتى أتى رأيته مراراً أيام ملازمته قد صف النعال وسبق إلى وضعها لتلامذته، مع أنه شيخ كبير جاوز التسعين، وكان يستعين به الناس ولا يستعين. فطوبى له من جميل حسن خلقه ونبيل عظم خلقه»^١.

قال السيد قطب الدين محمد النيريزي الذهبي:

«الفاضل المتبحر، أستاذي ومن إليه في رواية أئمتنا المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين استنادي جامع المعقول والمنقول حاوي الفروع والأصول العلامة الفهامة المولى شاه محمد الدارابي قدس الله روحه وكان أستاذ كل أفاضل دار العلم شيراز في عصره»^٢.

وقال العلامة المير محمد حسين الخاتون آبادي في مناقب الفضلاء:

«ومنها: ما أجازني الفاضل الكامل العامل الماهر المتبحر، ذو الفطرة السليمة الوقادة

١. نجوم السماء ص ١٩٢ - ١٩١.

٢. ميزان الصواب ج ٣ ص ١٢٠١.

والفطنة القویمة النقّادة، جامع مکارم الخصال، وحاوی أنواع الکمال، المهذب المؤید، مولانا شاه محمد شیرازی، طاب ثراه، فی دار العلم شیراز، بحقّ روایتہ و اجازتہ عن شیخہ الأجلّ الأفضّل الأكمل المتفرّد فی عصره بالفضائل والتمیّز فی دهره من ذوی الأقران والأماثل، الشیخ علی بن سلیمان البحرانی؛ عن شیخنا البهائی»^۱.

نصرآبادی در تذکره نوشته است: «ملا شاه محمد از ولایت داراب است. طالب علم منقّحی است. مدّتی در هند بوده، در این سال تشریف آوردند. تذکره شعرا می نویسد، امید که موفّق باشد. مدّتی که در هند بود تا در آنجا بود فیض به همه کس می رساند، چنانچه هر سال جهت همسایگان و مردم دیگر مبلغی می فرستاد، و الحال که آمده هم فیض او به فقرا و مساکین می رسد، و توفیق این معنی یافته. غرض که مرد بسیار خوبی است، و پاره ای تحصیل هم کرده، و در هر علم آگاهی دارد»^۲.

جامع الفضائل مولانا محمد علی مشهور به سکاکی موحدی دانشمند و مدرّس مدارس شیراز و در فنون علوم مهارت داشت و از تلامذه مولانا شاه محمد و آخوند مسیحای فسائی و دیگران بود. نسبت ارادت به سلسله مشایخ درست نموده، در لباس ایشان می زیست. به غایت عالی فطرت و صافی طویت و خجسته اخلاق بود و قبولی عظیم در دها داشت... در استیلای افاغنه به شیراز درجه شهادت یافت. شعر به غایت نیکو گفتی... شکیب تخلص اوست.^۳ و از شاگردان شاه محمد است: شیخ اسکندر بن جمال الدین جزائری،^۴ و سید علی بن سید علاء الدوله شوشتری مرعشی.^۱

۱. مجمع الاجازات ص ۴۷. از دیگر شاگردانش ملا محمد تقی شیرازی است که جزء اول استبصار را نزد او قرائت کرده و در ۱۱۱۱ از او مجاز گشته. فهرست مرعشی ج ۳۱ ص ۶۱۸. ملا محمد تقی در ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ جلد ۱۸ بحار را نزد علامه مجلسی خوانده و تصحیح کرده است.

۲. تذکره نصرآبادی ص ۲۷۱ - ۲۷۰.

۳. تاریخ و سفرنامه حزین ص ۱۷۹.

۴. «کان عالماً فاضلاً محدثاً متکلماً، یروی عن المولی شاه محمد شیرازی، و سافر معه إلى الهند، وکان

۱۶. میر محمد تقی رضوی شهیر به میر شاهی

«میر محمد تقی بن معزّ الدین محمد الرضوی المشهور بالشاهی.

كان من أعظم السالكين وأكابر العارفين وأفاحم المتأهلين وأعلى المتوهلين.

ارتاض في بدء حاله وبلغ فيها النهاية، وأتعب نفسه لما هو منتهى مقصده ووصل إلى الغاية، وارتوى من عذب اليقين، وأترع من فيض المعين، وارتقى إلى منتهى درجات الإيقان، وانتهى إلى أعلى مراتب العرفان».^۲

میر محمد شفیع بن بہاء الدین محمد شیخ الاسلام قزوینی از مریدان سید در کتاب احوال عرفا مکرر از او نام برده و در یک موضع کہ جماعتی از بزرگان را مانند ملا احمد اردبیلی و مولانا محمد تقی مجلسی و ملا صدرا و ملا محسن فیض یاد کرده، میر محمد تقی مشہدی را در جملہ آنان ذکر کرده و در جایی دیگر از کتاب، از او با عنوان خاتم العارفین یاد نموده و اشعاری از او خطاب بہ أعلم العلماء فی الأرضین میر محمد ابراهیم قزوینی نقل کرده است.

وی نوشته است: «سید جلیل القدر میر محمد تقی مشہدی از اعظم سادات عالی درجات ارض اقدس یعنی مشہد مقدّس امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیہ التّحیة والثّناء است کہ بہ اعلى مراتب عرفان و اقصى مدارج ايقان از ین نظر کیمیا اثر امام الإنس والجان رسیده».^۳

یثنی علیہ کثیراً. رأیته فی الدورق، ثمّ فی الحویزة، وكان یكثر التردّد إلى والدی رحمته الله علیهما، وكانا یتفاوضان کثیراً فی المسائل والأحادیث المشکلة، واستفدت منه کثیراً. توفی عشر الأربعمین». الإجازة الکبیرة جزائری ص ۱۲۹ - ۱۲۸.

۱. ریاض العلماء ج ۵ ص ۲۷۴.

۲. تتمیم أمل الآمل ص ۸۴.

۳. شجره طیبه ص ۴۴۲.

در ریاض الجنّة آمده: «السیدین الجلیلین العارفین میر محمد تقی المشهدی المشهور بشاهی و میر محمد تقی المشهدی المشهور بخدائی، هر دو معاصر هم و از نوادر علما و عرفای عالم و در تقدّس و ورع طاق و بی نظیر انفس و آفاق بوده اند؛ نهایت میر شاهی میل تمام به طریقه تصوف و در آن مسلک سیر و سلوک داشته، به خلاف میر خدائی که به مسلک ظاهر شرع رفتار نموده است...

و از اوثق مشایخ خود شنیدم که میر شاهی صاحب کرامت بود و امور عجیبه از او صادر می شده و شاهزاده رضا قلی میرزا به حکم پدرش نادر شاه عازم تسخیر ماوراء النهر بود. روز عزم شهزاده با شوکت کدائی وارد به مسجد میر شاهی شده طلب دعای خیر کرد. میر مطلقاً از جای خود حرکت ننمود گفت اگر از برای خدا می روی خدا همراهت و إلا به مطلب نرسی. شاهزاده دست و پای میر را بوسیده مرخص شد. خواب طولانی که میر فتّاح مراغه ای درباره میر شاهی دیده و آن را در مثنوی ریاض الفتوح به رشته نظم کشیده دلالت بر جلالت قدر میر می کند»^۱.

شیخ عبدالنبی قزوینی در ترجمه میر فتّاح نیز نوشته است:

«السید العارف الأمير فتّاح المراغی. جناب ایشان عالم و فاضل و کامل بودند، و در طریقه عرفان بلدیت تمام داشتند. شخصی بودند درویش مسلک و عارف مدرک... در مشهد مقدس طوس به عارف کامل متقی میر محمد تقی مشهدی مشتهر به شاهی رسیده، و در عالم رؤیا جناب پیغمبر ایشان را به ارادت میر ترغیب [فرموده] و به حضور ایشان شتافته و مدّتی اختیار ملازمت و مریدی ایشان کرده، و از ایشان ارشاد یافته. و بعد از تکمیل ظاهر و باطن به مراغه مراجعت فرموده، و در آخر عمر به امر شیخ اسلامی مراغه اشتغال داشتند. و اشعار عارفانه رنگین و مثنویات عاشقانه دلنشین دارد به زبان فارسی و ترکی... و در مراثی جناب سید الشهداء

۱. ریاض الجنّة ج ۴ ص ۳۶۹ - ۳۶۸.

واقعات بسیار به زبان ترکی در نهایت فصاحت که به زعم فقیر بالاتر از آن به آن زبان امکان ندارد منظوم ساخته اند. الحق بلاغت را به نهایت رسانیده، و در فارسی اشراق، و در ترکی فتّاح تخلص دارد... در سنه ۱۱۷۵ در مراغه وفات یافت»^۱.

شیخ الاسلام قزوینی در کتاب احوال عرفا نوشته: چنان محبت خاندان پیغمبر ﷺ خصوصاً امیر المؤمنین حیدر در خاطر انورش رسوخ یافته بود که راقم الحروف از علامه العلمائی آقا سید مهدی خلف غفران پناه میر محمد ابراهیم استماع نمود که حین ذکر اسم مبارک امام الموحّدین وبعسوب الدین سید را حال تغییر می کرد و چنان یا علی می فرمود که استخوان سینه اش صدا می کرد که گویا در کار شکستن است و بلند می شد.

عارف ربّانی حاجی محمد خلیل طالقانی نقل نمود که من سال ها به مرض مراق مبتلا بودم اطبا عاجز از علاج شده روزی سید مرا طلبید مجموعه زردآلویی نزدش بود تناول می کرد. مرا تفقد بسیاری نمود یک دانه زردآلو به من داد از باب این که مطلق میوه خصوص زردآلو مضر به مرض مراق است از خوردن آن تأمل داشتم. سید فرمود: بخور. من لابد شدم خوردم. از آن زمان قریب سی سال است اثری از آن مرض ندیده ام.

الحاصل جناب سید معاصر سلطان حسین میرزای صفوی بود. در مشهد مقدّس یک طرف مسجد سید نماز می کرد، و در سمت دیگر علامه دوران و افضل اهل زمان مولانا رفیعای گیلانی الأصل مشهدی الموطن که معاصر بود با نادر شاه و زیاده از حد محترم و معزّز بوده. و جناب سید سالک طریقه ملامت به حسب قانون شرع بود. بعد از طلوع فجر نماز در خلوت می خواند، و بعد از ظهور حمزه مشرقیه به مسجد می آمد نماز می خواند که مردم در ملامت او بکوشند.

۱. ریاض الجنّة ج ۴ ص ۱۰۴.

و سید مرید شیخ مؤمن کوچک ست که مشهور است به پیر استیر.
و قبر پیر استیر نزدیک خسروجرد کنار جاده است.^۱

۱۷. ملا محمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی کرباسی

«کان عالماً فاضلاً کاملاً عابداً ورعاً مقدساً تقياً نقياً فقیهاً محدثاً حکیماً عارفاً
مرتاضاً صاحب الکرامات... آن جناب اعجوبه عهد خود بوده است، و معاصرین او
کرامات بسیار و خوارق عادات بی شمار از او نقل می کنند.

و او را از شدت ریاضت نفس و از فرط جوع و عطش در اواخر عمر نابینایی
عارض شده بود، و با وجود نابینایی، مانند چشم داران می دید، و ایما و اشاره مردم
را درک می کرد، و از مغیبات خبر می داد، و چند روز علانیه می مرد و باز زنده می
شد، و ده روز مطلقاً اکل و شرب نمی کرد. و پسرش نقل کرده که راه حواسش از همه
جا قطع می شد، و هر وقت وجهی ضرور می شد دست به زیر نم می کردیم و به قدر
احتیاج پول نقدی حاضر می یافتیم و خرج می کردیم. به مرتبه ای انقطاع از دنیا
داشت که مفاد: «موتوا قبل أن تموتوا» را بر عالمیان روشن کرده بود.^۲

قال العلامة الشيخ عبدالنبي القزويني اليزدي:

«کان فاضلاً نبیه الشان و عالماً رفیع المکان، سموّ فضله و علوّ علمه ممّا أیّده البدیة
والبرهان، والتتبع والتفحص لکتابه بصیره کالعیان. جمع بین العلوم العقلیة والنقلیة فمهر
فیهما، واکتسبهما فحذق فیهما، ومع ذلك کان منزهاً مقدساً خلیقاً ورعاً متعبداً زاهداً، لا
یشبهه فی شیء من ذلك منه، إلا أنه فی آخر عمره ظهر منه العجیب وبرز منه الغریب...
کان ذکره الله الله یقوله صباحاً ومساءً، لیلاً ونهاراً، لا یفتر منه ساعة. قیل: وإدمانه

۱. شجره طیبه ص ۳۷۴ - ۳۷۳.

۲. ریاض الجنة ج ۲ ص ۲۸۲.

فیه وولوعه فیه أخرج مقلتيه من عينيه وأخذهما بيديه شاكراً راضياً. وأموره العجيبة كثيرة، إن أردنا نذكرها لم تحوه كراريس... وله مؤلفات، منها شرحه على الكتب الأربعة على طرز عجيب وطور غريب، ومنها حواشيه على كتاب الكفاية، ومنها رسالة الرضاع، ومنها كتاب النوادر جمع فيه كل حديث غريب وشرحه وتكلم فيه، وغير ذلك. وكان رأيه رأى الأخباريين^۱.

ولادت این محدث عارف در سال ۱۰۸۰ در خبوشان خراسان واقع شده است. در خراسان از محضر شیخ حرّ عاملی بهره برد و در ۱۱۰۳ به اصفهان هجرت کرد و مدت هفت سال از محضر علامه مجلسی استفاده کرد و از او به اخذ اجازه نقل حدیث نایل گردید. از سال ورود به اصفهان تا ۱۱۱۰ در مسجد خرابه ای سکنی گزیده و در این سال به مدرسه ملاّ عبدالله منتقل شده و تا ۱۱۲۲ در یکی از حجرات آن مدرسه ساکن گردید. در این سال از حجره مدرسه دست کشید و در حالی که مرجع خاصّ و عام بود تصمیم به تجارت گرفت و در بازار نیم آورد به خرید و فروش کرباس پرداخت که از همین رو به آخوند کرباسی معروف گردید.

وی تا سال ۱۱۲۵ به افاده مشغول بود و سپس به عزلت روی آورد و از علایق دنیوی دست کشید. پس از هجوم افغانه به اصفهان از آن شهر فرار کرد و در سال ۱۱۳۴ در قریه کوهپایه ساکن شد و کتاب ارجمند «أکلیل المنهج» در علم رجال را در آن جا نوشت. فرزندش عبدالکریم نیز در سال ۱۱۴۳ در آن قریه متولد شد.

چندی پس از آن به یزد رفت و تا پایان عمر در آن جا ساکن گردیده و در سال ۱۱۵۱ رساله طباشیر را در یزد نگاشت. وفاتش پس از ۱۱۵۴ واقع گردیده است. مدفنش در قبرستان جوی هرهر یزد مزار و ملجأ اهالی است.^۲

۱. تتمیم أمل الآمل ص ۹۷ - ۹۵.

۲. مقدمة التحقيق اکلیل المنهج از محقق ارجمند آقای سید جعفر اشکوری.

لزوم تهذیب نفس از دیدگاه محقق مجلسی

مولانا محمد تقی در شرح فارسی فقیه به مناسبت، سخنان ارزشمندی در رابطه با لزوم تهذیب نفس و بهره گیری از استاد کامل، به شرح زیر نگاشته است؛

«از اخبار متواتره ظاهر می شود و تجربه نیز شاهد است که به سبب هر معصیتی زنگی بر آینه دل می نشیند، و در مرتبه اولی گناهان زدوده می شود، پس بهتر، پس حکم الهی بیشتر بهم می رسانند، لهذا این عبادات را مقرر فرموده اند که به سبب هر یک نوری در دل به هم رسد و ظلمت های انعکاس معاصی و تعلقات زایل شود، تا به مرتبه ای که فانی فی الله شود و باقی بالله «وَبِی یَسْمَعُ، وَبِی یَبْصُرُ، وَبِی یَنْطِقُ، وَبِی یَبْطِشُ» شود؛ که هر چه شنود از او شنود، و هر چه ببیند به او ببیند، و هر چه گوید و هر چه به او گوید، و هر چه کند به او کند.

و آن که اکثر اوقات نمی شود از جهت آن است که اکثر عالمیان مانند حیوانات از پدر و مادر خود حرکتی و سکونی چند یاد گرفتند، و از هیچ حرکتی خبر ندارند که از جهت چه چیز است و به چه نحو می باید کرد.

و جمعی که پیشتر آمدند و از علما مسائل خود را یاد گرفتند نمی فهمند که اگر این عالم، عالم می بود چرا او نیز مانند ایشان گرفتار دنیاست، و اوقات خود را صرف لاطائلی چند می کند، و این عالم از آباء و امهاتش اجهل است.

و اندکی که بالاتر آمد به خاطرش می‌رسد که خود می‌باید ریاضت کشیدن تا آدم شود. نمی‌داند که هزار مرتبه طعام پختن را دیده است و اگر خواهد که طعام یزد مصالح را ضایع خواهد کرد، و می‌بیند که اگر خود با نهایت شعور خواهد که سواد روشن کند بی ملای مکتبی، محال عادی است، و اگر سواد داشته باشد و پیش خود خواهد که [کتاب] صرف میر که فارسی است یاد گیرد عمری صرف می‌باید کرد تا یاد گیرد یا نگیرد، و اگر استاد دانایی داشته باشد یک شب همه را یاد می‌تواند گرفت. با آن که آن علم از قبیل تکلم است که اطفال متکلم می‌شوند بی معلم، و علم سلوک إلی الله علمی است که حق سبحانه و تعالی پیغمبران و اوصیای ایشان را از جهت تعلیم این علم فرستاده است، و اگر بدون ایشان ممکن بود ایشان را نمی‌فرستاد. و بعد از ایشان، عالم این علم، عالم ربّانی است که در اقوال و افعال، تابع طریقه حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بوده باشد، و محبت دنیا را از دل خود بیرون کرده باشد، و عمل به آداب و سنن ایشان نموده باشد، و دل او به انوار علوم ایشان منور شده باشد؛ زیرا که عبارات حق، گاهی موهم معنی چند می‌باشد که آن معنی البته مراد نیست، مثل عبارت حدیث قدسی.

اگر جمعی اندکی پیشتر آمدند این معانی را دانستند، تحصیل استاد از همه مشکل تر است؛ چون جمعی که علمای این علم اند مختلفی اند و شبیه اند در صورت و گفتگوها با ملاحظه، بسیار است که ملحد می‌شوند به نادانی؛ چون عبارات صوفیه قریب است به عبارات ملاحظه، و مثل عبارت حدیث قدسی که الحال گفته شد، جمعی حلول می‌فهمند، و جمعی اتحاد، و جمعی به وحدت وجود به نحوی که خود می‌فهمند؛ و همه کفر است، و بدیهی است که مبتدی که [کتاب] شمسیه خواند اگر عبارات حاشیه دوانی را فکر کند چیزی چند خواهد فهمید که اصلاً ملّا [جلال دوانی] را به خاطر نرسیده است، و علی هذا القیاس. و به این سبب این علم بالکلیه متروک شده است.

و آن چه به خاطر دارم شاید در این مدّت، زیاده از هزار کس آرزو کردند که به گفته فقیر، اربعینی بر آورند. به خاطر ندارم که ده نفر تمام کرده باشند، بلکه یک نفر نیز... امید که حق سبحانه و تعالی همه را به فضل خود هدایت فرماید به راه های قرب به خود، بجاه محمّد و آله الطاهرين^۱.

«والذی وجد هذا الضعیف فی أزمنة الرياضات أتى كنت فی مطالعه التفاسیر، إلى أن رأیت فی لیلة فی ما بین النوم والیقظ سیّد المرسلین ﷺ فقلت فی نفسی: تدبّر فی کمالاته وأخلاقه، فکلّمنا كنت تدبّره یظهر لی عظمته ﷺ وأنواره بحیث ملأ الجو... وقانون الرياضة:

الصمت عمّا لا یعنی، بل عن غیر ذکر الله تعالی،
وترک المستلذّات من المطاعم والمشارب والملابس والمناکح والمنازل وأمثالها،
والعزلة عن غیر أولیائه تعالی،
وترک النوم الكثيرة،
ودوام الذکر مع المراقبة،
وقد جرّب القوم المدوامة علی ذکر «یا حیّ یا قیّوم یا من لا إله إلا أنت».
وجربته أيضاً، لكن كان أكثر ذکری «یاالله» مع إخراج غیره تعالی عن القلب بالتوجه إلى جنبه تعالی. والعمدة هو الذکر مع المراقبة، والبواقی لیست كالذکر.
والمدوامة علی ما ذکر أربعین يوماً تصیر سبباً لأن یفتح الله تعالی علی به أنوار حکمته ومعرفته ومحبتته، ثمّ یترقّی إلى مقام الفناء فی الله والبقاء بالله، كما تقدّم الأخبار المتواترة فی ذلك.

ولما كان هذا الطريق أقرب الطرق إلى الله تعالی كان معارضة النفس والشیاطین الظاهرة والباطنة فيه أشدّ؛ فإنّه لو اشتغل الناس جميعاً بطلب العلوم یعارضونهم غالباً؛

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۷ ص ۸۲ - ۸۴.

لأنّ الغالب في طلب العلوم حبّ المال والجاه والعزّة عند المخلائق، وحينئذ يمدّهم الشياطين، أمّا لو كان الغرض من طلب العلم رضاه لا يحصل المعارضات، فما لم تحصل ينبغي أن يتدبّر في أن للشيطان في له غرضاً.

وأنا في أربعين سنة متشغل بهداية الناس ولم يتفق أن يجلس أحدهم بهذا القانون؛ وليس ذلك إلا لعزّته ونفاسته، وفي الهدايات العامة ونشر العلوم الدينية اهتدى أكثر من مائة ألف. واتفق لى في هذه الأيام أن رأيت سيّد المصطفين وسألته صلى الله عليه وآله عن أقرب الطرق إلى الله سبحانه، فقال صلى الله عليه وآله: هو ما تعلم.

والإنسان بمجرد قول كاذب يقول: إني أعرف الكيمياء يصرف أمواله وأوقاته فيه، مع أنه يعلم أنه لو كان صادقاً لا يحتاج إلى الإظهار، بل لا يظهره وإن قتل بأشدّ العذاب، ومع هذا يصرف أمواله باحتمال الصدق.

والذي أقوله هو عين آيات الله وأخبار سيّد المرسلين والأئمة المهتدين الهادين عليهم صلوات الله أجمعين، وصدّقه حكماء الظاهر كأبي علي في إشارات في النمط التاسع. فلا بأس بأن تصرف أوقاتك أربعين يوماً في العبادات، مع أنك مكلف في جميع عمرك بذلك، لكن مع التضرّع والابتهاال إليه تعالى في حصول هذا المطلب، لا بقصد الامتحان، بل بقصد العبادة لله تعالى، كما قال صلى الله عليه وآله: «من أخلص لله أربعين صباحاً فتح الله تعالى ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه» وتقدّم قريباً.

والحمد لله الذي هدانا لهذا، وما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله.

وروى عن سيّد الساجدين عليه السلام خمس عشر مناجاة ينبغي للسالك أن يداوم عليها، وهي مشهورة بين الناس حتّى أنه قلّمَا يكون له معرفة بالخطّ لا يوجد عنده، ومجموع ذلك بمحض تأييد الله وتأييد سيد المرسلين والأئمة الطاهرين...^١.

١. روضة المتقين ج ١٣ ص ١٢٨ - ١٢٧.

جهاد نفس و طریق اخلاص و قرب الهی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين، والصلاة على أفضل الهادين إلى الصراط المستقيم، محمد
وعترته الاماجد اللهمم.^۱

أما بعد، چون بنای ایمان و ایقان بر ریاضات و مجاهدات است، كما قال الله تعالى:
«والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وإن الله لمع المحسنين»^۲ و شکی نیست در آن که
مراد از این مجاهده، مجاهده اکبر است که سبب هدایت طریق الهی است. و این آیه، با
این اختصار متضمّن معانی بسیار است؛
اولاً مجاهده، و آن به شمشیر زدن است نفس را که أعدی عدوّ است که الفت نموده
است به مشتبهات جسمانی، و لشکرهای او بسیار است و هر قوتی که در بدن است

۱. رساله مزبور قبلاً به صورت مغلوّط و با افتادگی و تحریفات لفظی فراوان و با انتساب به عارف
کامل آقا محمد بیدآبادی به چاپ رسیده بود (مجله حوزه شماره ۵۸ مهر و آبان ۱۳۷۲). که اکنون بر
اساس نسخه شاگرد مؤلف که آن را بدون واسطه از خطّ مؤلف نقل کرده عرضه می گردد.

۲. عنکبوت: ۶۹.

همگی اقتضای شهوتی می کنند از مألوفات جسمانی، و جامع همه، شهوت و غضب است، چنان که حق سبحانه و تعالی فرموده است: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ»^۱ و چنانچه شهوت از هوی است غضب نیز از هوی است، و اگر آدمی خواهد که با شهوت نفسانی مجاهده کند، مشقت او بسیار است و همیشه مغلوب است؛ پس ناچار است که به گرسنگی سدّ مراد کند تا بعضی از قوای او ضعیف شود و آسان شود مجاهده. و جوع بسیار نیز آدمی را از قوت عبادات و از کار می اندازد، پس ناچار است از آن که مرتبه مرتبه کم کند خوردن را تا قوه جسم کم شود و آرزوهایش تخفیف یافته، مجاهده آسان شود.

دیگر، الفت معاشرت است، که همیشه نشسته است با جمعی که او را ممانعت می کنند از این مجاهده، و اگر نکند اصل معاشرت مانع است. و دیگر الفت با کلام، و دفع آن به صمت است از ما لا یعنی، و رفع آن به الفت با ذکر و فکر است.

دیگر از موانع، الفت با خواب است، و جوع آن را کم می کند. و جامع همه آن است که هر چه نفس خواهد در ابتدا مخالفت کند، و مشغول شود، و غرض او در همه اینها می باید قرب باشد، چنانچه لفظ «فینا» دلالت بر آن دارد. یعنی جمعی که مجاهده می کنند با نفس و شیطان از جهت قرب ما؛ قرب فی الله. و قرب فی الله بعد از قرب لله است؛ زیرا که در قرب لله، منظور رضای الهی است، و در قرب فی الله منظور رضا است در ضمن ارتباط و سیر الی الله.

و از لفظ «جاهدوا» استفاده می شود مطلق قربی، و از «فینا» این نوع از قرب که در همه مجاهدات، خواه در ترک منهیات باشد و خواهد در فعل مأمورات، به دان که در همه اینها منظورش ربط باشد به ذات و صفات و تخلّق به اخلاق الله. و آن در

ضمن اکل و شرب و جماع حاصل نمی شود، به خلاف قرب لله که جمع می شود. و تصحیح نیت نیز از اعظم مجاهدات است.

و راهش آن است که این معنی منظور دارد که هر چند مطلب عظیم تر است کمال بیشتر است، و کمال بنده اتصاف است به صفات باری تعالی تا به مرتبه ای که به مرتبه اخبار صحیحه برسد، به آن که گفته اش گفته خدا باشد و دیدنش دیدن خدا باشد و شنیدنش شنیدن او باشد. «بی یسمع، و بی ینطق، و بی یبصر، و بی یشی».

و این مرتبه را تصوّر صحیح نمی توان کرد، و ابتدا مجمل می توان تصوّر کردن که چنان شود که کارهای او خالص شود، و در ابتدا با آن که اگر خواهد نماز خالص کند نمی تواند کرد و هر چند می کوشد چون نیکو تأمل می نماید یا ریا است، یا از جهت خلاصی از جهنّم، یا رسیدن به نعمت های بهشت است، و در همه مراد نفس مطلوب است، و او مأمور است به آن که عبادت را خالص به جا آورد، و هر عملی که می کند همه ضایع است و او را اصلاً به جناب اقدس او راهی به هم نمی رسد، و در آخر چنین شود که همه افعال او ثوابش بلند و آناً ذوق و شوق و محبتش در تزیاید ببندد، و کمال بندگی را مشاهده نماید، که همه کارهای او خالص شود. و «من کان لله کان الله له» شود، که هر چیز در خاطرش خطور کند چنان شود، و همه کمالات او را حاصل گردد، تا برسد به معنی کمالاتی که فوق کمالات است، و از مرتبه «إن هم إلا کالانعام بل هم أضلّ» خلاصی یافته، به درجه ای رسد که بهتر از ملائکه مقربین باشد، چنان که احادیث صحیحه بر آن دلالت می کند.

و علومش حقیقتاً لدئیّه شود، و از مرتبه اسفل سافلین طبیعت خلاص شده، بهتر از مقربانی شود که چندین هزار سال بندگی کرده اند که اصلاً غبار عصیان بر دامن عصمت ایشان ننشسته باشد، و به مرتبه «علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل» رسد،

هرچند هیچ نخوانده باشد، و آنچه علما در هفتاد سال ریاضت کسب کرده باشند او را در آنی حاصل شود، به دلیل: «لنهدیتهم سبلنا» که قسم است به ذات مقدس خود که معنی آن این است که: والله که البتّه او را هدایت کنیم به راه های قرب خود، که هر ساعتی کشف حجابی شود و راهی به دست او دهند که اگر خواهی از این راه به نزد ما آی، و اگر خواهی از آن راه. و بعد از آن قسمی دیگر به او می فرماید که: والله که حق سبحانه و تعالی با محسنان است. و در این همه اشاره است به مقصودی که اعظم مقاصد انسانی است، و راه مقاصد عظیمه غیر متناهی است، که همیشه حق سبحانه و تعالی با اوست و او را به قرب خود فایز می گرداند.

چون پرسیدند از حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم که احسان کدام است؟ حضرت فرمودند که: «احسان آن است که عبادت کنی خداوند خود را چنان که او را در حال عبادت بینی. چنان که از حضرت سید الاوصیاء علیه التحية والثناء پرسیدند که: آیا خداوند خود را دیده ای؟ حضرت فرمودند که: هرگز چنین نبوده ام و نخواهم بود که خداوند ندیده را عبادت کنم.

و بعد از آن حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که: اگر به این رتبه نرسیده باشی که خداوند خود را بینی، به این مرتبه می رسی اول مرتبه که خود را منظور او بینی. و این مرتبه چنان است که چون بنده به این رتبه می رسد محال است که مخالفت الهی کند، و همچنان که اشاره به مطلوب هست، اشاره به این راه هست که راه حیات را به قرب عظیم می رساند که آن رتبه لی مع الله است که حضرت سید المرسلین فرموده است که مرا با خداوند خود وقتی است که در آن جا راه ندارد نه ملک مقرّب و نه نبی مرسل. و اشعاری دارد به آن که اگر چنین عبادت بکنی نیکی به خود کرده ای، و جناب اقدس از آن ارفع است که از این عبادات نفعی به او عاید گردد.

پس، از این آیه کریمه ظاهر شد اصول خمسسه ریاضت که آن: صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر به دوام است با رعایت مراقبه، که همگی حق سبحانه و تعالی را بر

خود مطلع داند، و جلال و عظمت او را مشاهده نماید، که با آن عظمت و جلال حاضر و ناظر است، و بر ضمائر و اسرار مطلع است. پس مشغول اربعینات شود، چنان که وارد شده است که: هر که چهل روز خالص از جهت حق سبحانه و تعالی باشد، حق سبحانه و تعالی چشمه های حکمت را از دل او بر زبان او جاری می گرداند.

پس می باید عزلت و انقطاع تام داشته باشد از خلاق، و مطلقاً با مردم الفت نداشته باشد، و شب و روز مشغول ذکر باشد از نماز تا نماز با حضور قلب، و همیشه رعایت دل کند که در خاطرش چیزی در نیاید، و اگر درآید به تضرع و ابتهال دفع آن را از خداوند خود طلب نماید و باز مشغول شود.

و گاهی مشغول دعاها باشد، مثل دعاهای پانزده مناجات، و گاهی متوجه ذکر «یا الله» شود. و می باید که ملاحظه نماید که بداند که حق سبحانه و تعالی همه جا حاضر است، نه به عنوان آن که جسمی تصور کند خداوند خود را، خواه جسمی لطیف و خواه کثیف که بزرگش داند به بزرگی جسمانی، و نه کوچکش داند به کوچکی جسمانی. نه حاضرش داند به حضور جسمانی، و نه غایبش داند به غیب جسمانی، که اعظم حجب اعتقادات فاسده است.

و از لوازم بشریت است که آدمی خداوند خود را جسم داند، چنان که روح در بدن است، نه در بدن است و نه خارج از بدن، نه بزرگ است و نه کوچک، و نه سیاه است و نه سفید، چنان که علومی که آدمی حاصل می کند با آن که در قوت حافظه جا دارد و تصور نمی تواند کرد که حافظه در کجاست، هر چند حکما جاها از جهت قوی و حواس باطنه مقرر ساخته اند که حس مشترک در مقدم دماغ جا دارد و بعد از آن متخیله، اما خیالی است، برهانی تمام ندارد. و بنا بر این است یکجا راه اینها را بسته اند بقوله تعالی: «وما أوتیتم من العلم إلاّ قليلاً»^۱.

بلکه حواس ظاهره را، تصوّر نمی توان کرد که در قوه باصره صد هزاران چیز در آید، نه بزرگ شود و نه کوچک، و قوّت تکلم خصوصاً وقتی که ینابیع حکمت از او جوشان شود چه ربط است دل را به آن؟ و دل از کجا می یابد؟.

پس می باید که ذات مقدّس خداوند خود را حاضر داند، نه از قبیل حضور جسمانیات و نه روحانیت. چون هر چند اقوی است رفیع تر است، و با این همه تنزه که حق سبحانه و تعالی دارد نهایت قرب به بندگان دارد، و «أقرب من حبل الوريد» است، و مدبّر و مربّی است انواع مکونات را.

و به این نحو ذکر کردن و خداوند خود را حاضر دانستن و ذکر را از دل کردن، به اندک زمانی ترقیات عظیم حاصل می شود.

و آنچه این فقیر تجربه کرده ام فتح ابواب در ده روز شده است. و در اربعین تمام چیزها ظاهر شده است که وصف نمی توان کرد.

لیکن شیاطین جنّ و انس ممانعت های عظیمه می کنند؛ چون هرچند راه نزدیک تر است ممانعت ایشان عظیم تر است؛ و لهذا شیاطین در مباحثات متعارفه هرگز ممانعت نمی کنند، بلکه معاونت می نمایند، و اگر متوجه این راه شد هزار وجه می گویند که این خوب نیست و تحصیل علم واجب است و اوقات ضایع می شود، چنانکه اگر خواهد تصدّقی خالص از جهت خدا کند هزار وجه از ممانعت دارند، و اگر چیزی در باطل صرف نماید هزار وجه در تحسین او می گویند. و مجاهده همین معنی دارد که بر نفس دشوار است، و بر شیاطین دشوارتر.

پس می باید که مبتدی هر چند ایشان معارضه نمایند او نیز به جناب اقدس متوجه شده، ایشان را به سهام «لا حول ولا قوّة إلاّ بالله العلیّ العظیم» از خود دور گرداند، تا آن که به رتبه محبّت فایز شود و دیگر معاوضه کم می شود، اما محال است که برطرف شود؛ تا بشریّت هست معارضه هست.

و در اوقات صلوات می باید که سعی نماید که همه با حضور قلب باشد [و معانی

آیات و اذکار و دعوات را بفهمد، و دل را با خداوند تعالی داشته باشد که مطلب عظیم از این مجاهدات آن است که نمازهای او همه با حضور قلب باشد^۱ و لمحہ ای که شیاطین خاطر را به جای دیگر برند باز تدارک کند و خود را متوجه سازد و متوسل به جناب اقدس، تا به مرتبه محبت رسد، و بعد از آن مشقت نماز بالکلیه بر طرف می شود، چنان که سید الواصلین علیه السلام می فرمودند: «أرحنا یا بلال» و «قره عینی فی الصلاة». مجملًا، تا کسی به مرتبه محبت فائز نشود نه اسلام دارد نه ایمان، و نه نمازش مقبول است و نه سایر عبادات.

و نه تصور کنی که کتب حکمت خواندن منافات ندارد با راه خدا، بلکه از حجب ظلمانیه است که ضد صریح این راه است،^۲ و همچنین کتب کلامیه و معارضات و

۱. اضافه از نسخه خط میرزا هاشم شفیعی است و در نسخه مسؤولات افتاده است.

۲. در توضیح فرمایش محقق مجلسی، بخشی از نامه عرفانی امام خمینی به خانم طباطبائی را نقل می کنیم: «انباشتن علوم - گرچه علم شرایع و توحید باشد - از حُجُب نمی کاهد، بلکه افزایش دهد، و از حُجُب صغار او را به حُجُب کبار می کشاند. نمی گویم از علم و عرفان و فلسفه بگریز و با جهل عمر بگذران، که این انحراف است، می گویم کوشش و مجاهده کن که انگیزه الهی و برای دوست باشد، و اگر عرضه کنی، برای خدا و تربیت بندگان او باشد نه برای ریا و خودنمایی که خدای نخواستہ جزء علمای سوء شوی که بوی تعفنشان اهل جهنم را بیازارد. آنان که او را یافتند و عشق او دارند انگیزه ای جز او ندارند و با این انگیزه همه اعمالشان الهی است». «دخترم! سرگرمی به علوم حتی عرفان و توحید اگر برای انباشتن اصطلاحات است - که هست - و برای خود این علوم است، سالک را به مقصد نزدیک نمی کند که دور می کند؛ العلم هو الحجاب الأكبر؛ و اگر حق جویی و عشق به او انگیزه است که بسیار نادر است، چراغ راه است و نور هدایت. العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء. و برای رسیدن به گوشه ای از آن تهذیب و تطهیر و تزکیه لازم است، تهذیب نفس و تطهیر قلب از غیر او، چه رسد به تهذیب از اخلاق ذمیمه که رهیدن از آن بسیار مجاهده می خواهد، و چه رسد به تهذیب عمل از آنچه خلاف رضای او جل و علا است، و مواظبت به اعمال صالحه از قبیل واجبات که در رأس است و مستحبات به قدر میسور و به قدری که انسان را به عجب و خودخواهی دچار نکنند». رک: صحیفه امام ج ۱۸ ص ۴۵۸ - ۴۴۲.

مجادلات؛ لهذا مبالغات عظیمه و نهی از همه وارد شده است، و اصلاً از دلایل، ایمان زیاده نمی شود، بلکه اغلب آن است که ایمان فطری که حق تعالی به او عطا فرموده است زایل می شود، و یک شبهه در نفس تأثیرش بیشتر از هزار برهان است، و زیادتی ایمان و ایقان به ریاضات می شود به قانون شریعت مقدسه، و به نصوص قرآنی و حدیثیه.^۱ پس اگر معارضات نفس و شیطان به کثر دعوات و تضرعات کم نشود استعانت جوید به تضرعات و توجّهات مقربان که در این راه هستند، و غالب آن است که محفی می باشد، همان بهتر که هرچند اینها معارضه کنند متوسّل به جناب اقدس خداوند خود شود و تضرّع و زاری کند تا حق سبحانه و تعالی حمایت فرماید.

و این ضعیف مکرّر به خدمت جمعی رسیده ام که تقرّب از جین آنها ظاهر بود، و استمداد و استعانت از ایشان جسته ام، و لکن اطلاع ایشان از احوال سبب بُعد شده است، و آن جماعت الیوم مفقودند به حسب ظاهر، و اگر چه این جماعت سبب وجود سموات و ارض اند، امّا به موجب: «أولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری» مستورند، و تا کسی مثل ایشان نشود، ایشان را ادراک نمی تواند کرد و شناخت. والحمد لله ربّ العالمین، والصلاة علی أشرف الواصلین والمحبّین والعارفین محمّد و عترته الانجبین.

۱. «سؤال: فرمودند که اخذ اصول دین به دلایل حکما کردن جایز نیست، پس چه می گویند در جواب علامه و شیخ شهید که در کتاب خود بیان کرده اند که: کله بالدلیل لا بالتقلید، موافق آیه «إنا وجدنا آباءنا علی أمة». جواب: «جمعی گفته اند که عوام متوجّه دلایل حکما شدن خوب نیست، که سبب زیادتی شبهات ایشان می شود، بلکه به دلایلی دست زند که حق سبحانه و تعالی در قرآن یاد نموده و ائمه اهل بیت در اخبار بیان فرموده اند، و کسی نگفته که مطلقاً به دلیل جایز نیست، و ظاهر است که تقلید مذموم است، والله تعالی یعلم». مسؤولات، نسخه خطی کتابخانه ملی.

صلوات الله علیه من الملك المنان و چون محتمل بود که در اندک زمانی این فصولها منتهی منعدم
 کرده مومنان از چنین عطفه محو و شونند از جهت هدایت و ایشاد و از یاد معرفت و سدا عباد
 الله از طوایر بفرمان خود مجلدی ترتیب داده مشتمل بر مقادیر و بیخ فصول حفظه و مسمی شد بکتاب
 مستولات بعون الله الخالق الموجودات مفیده در بیان رساله که در جهاد نفس و طریق اخلاص
 و قرب الهی نقل نموده از خط شریف نقل شده بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی
 افضل الها و الی الصراط المستقیم محمد و عترته الأجداد اللهم امین آتینا بعد چون بنای ایمان و
 اقبال بر بر با ضایع و مجاهدانست کما قال الله تبارک و تعالی الذین جاهدوا فینا لیتدینهم سلبنا
 و ان الله مع المحسنین و شکی نیست در آنکه مراد از این مجاهده اکبر است که سبب هدایت
 طریق طیبست و این ایها این اخصاص متضمن معانی بسیار است اولاً مجاهدان باشند نیز
 است نفس را که اعدای عدو است که الفت نموده است بپشتیمان جمالی و لشکرهای او
 بسیار است و هر قوی که در برداشت همگی اقبضای شمولی میکنند از ما لوفات جسمانی و
 جامع هم مشهور و غضب است چنانکه حقیقتاً نتایج فرموده است که اما من خاف مقام ربی
 و نهي النفس عن الهوی و چنانکه شهوت از هو است غضب نیز از هو است و اگر آدمی خواهد
 که باشهوت نفسانی مجاهده کند مشقت او بسیار است و همیشه مغلوب است پس ناچار است
 که بکسکی ستموار کند تا بعضی از قوای او ضعیف شود و اسان شود مجاهده و جمع بسیار نیز
 ادوی مر از قوت عبادت و از کار و مهاندازد پس ناچار است از آنکه مرتبه مرتبه کم کند خوردن را تا قوت
 جسم کو شود و آرزوهای مختلفه یافته مجاهده اسان شود دیگر الفت معاشر است که همیشه نشسته

بالحقی

آغاز رساله جهاد نفس و طریق اخلاص و قرب الهی، مندرج در کتاب مسؤولات

سرخ رواند مجلاهر محبتی که از جهت ^{خداست} یا بفرموده اوست فی الحقیقه
 محبت اوست و در مقام محبت اشعار همچنان نافع است مثل اشعار
 شیخ فریدالدین عطار و مولانا و رومی و مغرب و عراقی و کسی که
 محبت بر تیره محبت نماند باشد غالباً مضر است می باید که
 مها امکن بد کرد و فکر مشغول باشند و در مقام مراقبه باشند در
 مقام اول مراقبه خود را منظور حق سبحانه و تعالی مانند مشهور
 که سهل است در مبادی احوال این ذکر اکتفا ^{نشد} میسر شود
 که الله حاضر می و ناظر می نا جان شود که گوید که ما را آیت شریفه
 وَرَأَيْتَ اللَّهَ تَعَالَى بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ كَمَا رَأَيْتَ شَيْئًا إِلَّا
 اللَّهُ قَبْلَهُ يَا مَعْرِبُ الْأَوَّابِ الله و آنچه مجرب است آنست که بعد از آیه
 محبت هر صفات زمیمه بمبدل میشود بصفات حسنه کما قاله
 تَعَالَى أُولَئِكَ يَدْعُونَ اللَّهَ بِسْمَائِهِمْ حَسَنَاتٍ و این راه محبت سهل
 متبع است اگر بشرط برود غالب است که در یک اربعین یاد
 میرسد و اگر ^{بیشتر} رود در نهایت صعوبت است الا ان یوقف
 الله و یهدیه این چند کلمات از جهت فرزند سید اعظم شادان
 نوشته شد امید که داعی خود را فراموش نفرماید سجاد و عقیبات
 و مقام انجابت دعوت نفع محمد تقی این مجلسی عرفی ^{حالی} میباشد
 فی ذی القعدة الحرام ^{نفسه} خط ^{میر} عرفی ^{خود} مولانا العالم

دستور العمل عرفانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة على أفضل الهادين إلى الصراط المستقيم محمد وعترته الطاهرين.^۱

وبعد، اعلم أيّدك الله تعالى که چون حق سبحانه و تعالی خلاق را به جهت عبارت و معرفت آفریده است، و بعبارة آخری از جهت علم و عمل، و هر دو را سبب قرب معنوی و ارتباط ایشان به جناب اقدس الهی خود مقرر فرموده است. و بر ذوی العقول هویدا است که بسیار کس سعی می نماید در اصناف طاعات و عبادات، و ایشان را بعد بیش از قرب حاصل می شود، و سبب نیست مگر آن که اکثر عالمیان رخصت ها را بر عزیمت ها مقدم می دارند، مثل آن که در مثل نماز دو چیز لازم است که در آن تقصیر می نمایند، و آن اخلاص و حضور قلب است، با آن که آیات و احادیث در هر دو وارد است، و لیکن علما در هر دو مساهله نموده اند، با آن که اکثر ذکر کرده اند که مثل اراده بهشت و خلاصی از جهنم منافات به صحت عبادت ندارد. و همچنین حضور قلب.

۱. این دستور العمل در سال ۱۰۶۸ دو سال قبل از وفات محقق مجلسی نگاشته شده و بر اساس نسخه خطی کتابخانه مجلس برای اولین بار عرضه می گردد.

و مستند رخصت آن که تکلیف مالایطاق است سیما نسبت به عوام، با آن که فقها نیز غالباً از هر دو محروم اند، با آن که خلافی نیست که اگر کسی جامه اش نجس باشد یا بدنش و عالم باشد به نجاست، هر نمازی که می کند سبب عذاب او خواهد بود، و او تارک الصلاه است، و اگر دلش آلوده باشد به نجاست کبر و عجب و ریا و حسد و بغض مؤمنان و محبت دنیا و امثال اینها نمازش را صحیح می دانند.

و همچنین اگر در اول نماز نیت کند و از خاطرش برود که نماز می کند و مشغول دکان و بازار و حساب و فکر مسائل حیض و استحاضه باشد صلاتش صحیح است، هر چند احادیث صحیحیه از رسول خدا و ائمه هدی صلوات علیهم وارد شده است که: «لا صلاة إلا بحضور القلب»، و از نماز قدری مقبول است که دل با خدا باشد، و در قرآن مجید مذکور است: «قد أفلح المؤمنون الذين هم في صلوٰتهم خاشعون»^۱ و در حدیث صحیح وارد شده است که تقرّب نمی جوید بنده به حق سبحانه بعد از معرفت به چیزی که افضل از صلات باشد.

و چون از جمله مشتبهات نفس اماره کسل است، و اینها مشکل است، همه را تأویل می کنند که مراد از قرب ثواب است، و لا صلاة كاملة مراد است، و امثال اینها. با آن که ممکن است که مراد از آن صحیحیه باشد، و مراد از قرب، قرب معنوی باشد. و شکی نیست که واجب است که دل از نجاسات معنویه پاک باشد، دغدغه در شرط بودن است، با آن که احادیث بر اشتراط نیز وارد است.

و این همه به سبب امراض نفسانی است که از لوازم طبیعت انسانی است. پس اگر کسی را غم دین باشد لازم است که رجوع نماید به اطباء معنوی، که علماء ربّانی اند، و به مضمون آیه کریمه: «والذین جاهدوا فینا لنهّدیّتهم سبلنا» مهتدی شده اند، و به مضمون: «وإن الله لمع المحسنین» در مقام احسان ثابت قدم اند.

اولاً تفسیر آیه کریمه - والله تعالی يعلم - این است که آن جماعتی که جهاد می کنند با نفس و شیطان که اعدی عدوّ انسان اند، كما قال الله: «ونهی النفس عن الهوی». ^۱ وقال الله: «أفرأیت من اتخذ إلهه هواه». ^۲ قال: «ألم أعهد إليکم یا بنی آدم أن لا تعبدوا الشیطان إله لکم عدوّ مبین». ^۳ و غیر اینها از آیات و احادیث.

و می باید که مجاهده از جهت رضای خدا باشد، و آن از لفظ فینا ظاهر است، و شکی نیست در آن. و از جزو آخر ظاهر است که مراد از احسان [آن] معنی است که منقول است که سؤال کردند از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که: ما الإحسان؟ قال: أن تعبد الله کأکثره، فإن لم تکن تراه فإله یراک. ^۴

و شکی نیست که این معنی نسبت به مجاهده انطباق است از معنی ظاهر احسان که عام است در هر نیکی. و بر تقدیر عموم، شکی نیست که بهترین احسان ها با نفس ناطقه آن است که بندگی حق سبحانه و تعالی چنین کنند.

با آن که احادیث سابقه نیز وارد است. و شکی نیست که مراد از مجاهده جنگ با اعدای ظاهری نیست؛ چه آن را مناسبتی نیست با هدایت سبل، و اکثر اهل لغت و علماء عربیت بر این اند که لام اینجا و امثال آن دلالت بر قسم می کند، یا قریب به آن؛ پس گویا می فرماید که به ذات خود قسم که ما او را هدایت می کنیم البتّه، با آن که وعده الهی نیز به منزله قسم است، و شکی نیست که هرگاه مجاهده با احسان جمع شود همیشه حق سبحانه و تعالی با بنده است، و بنده با حق سبحانه و تعالی.

۱. نازعات: ۴۰.

۲. جاثیه: ۲۳.

۳. یس: ۶۰.

۴. مجمع البیان ج ۳ ص ۲۰۰ ذیل آیه: «ومن أحسن دیناً ممن أسلم وجهه لله».

اما مجاهده نفس اماره و شیطان بر چند قسم است؛

یکی آن که بنده خود را از جمیع محرّمات باز دارد، و به جمیع واجبات اقدام نماید. و این معنی اگرچه به حسب ظاهر سهل می نماید اما سهل نیست؛ چون محرّمات بسیار است و همچنین واجبات و مندوبات، و محرّمات و مکروهات زیاده از مباحات است، و شبهات در واجبات و مندوبات، و همچنین در محرّمات و مکروهات بسیار است، و تقوی مقتضی اجتناب است بدان که متشابهات اول را به جا آورد و ثانی را ترک نماید، و کسی که متقی است و متوجه این معنی است بر او لازم است که سخن نگوید مگر جایی که یقین داند وجوب یا استحباب یا مطلق رجحان او را.

پس تقوی مقتضی آن است که همیشه مشغول ذکر الهی باشد تا نفس فرصت معاصی نداشته باشد از دروغ و غیبت و بهتان و سبّ مومنان و افتراء بر خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و امثال اینها، و در هر یک از اینها نفس و شیطان مرادات دارند، و وجوه بسیار از جهت حلیّت بلکه وجوب یا استحباب می گویند، و علی هذا القیاس سایر محرّمات سایر جوارح.

مرتبۀ دویم از مجاهده آن است که نفس اماره را ضعیف کند که قوه مخالفت الهی نداشته باشد، اما نه چنان که قوه طاعت زایل شود. در جوع و بیداری شب و عزلت از ابنای زمان، که اقلّ مرتبه مجالست با ایشان تزییع وقت است که رأس المال آدمی است، و با اینها همیشه مشغول ذکر با حضور قلب باشد که مرتبه احسان است.

و ذکر بر چند قسم است؛

یکی آن که در حین ذکر به یاد حق سبحانه و تعالی باشد بر سبیل اجمال، و در این صورت لوازم طبیعت که ذات مقدّس را تصوّر می کند، و اکثر عالمیان چون تصوّر مجرد نمی توانند کرد جسمی تصوّر می کنند مانند هوای روشن و مقداری از جهت او قرار می دهد، و شکی نیست که هر چه تصوّر کند در ذات مقدّس ساخته اوست، پس ضرور است که سعی نماید به تضرّع و زاری که حق سبحانه و تعالی به فضل خود این

خیالات باطله را از خاطرش محو نماید، و خود را بر این معنی بدارد که واهمه صورتی از جهت او تصویر ننماید.

مرتبۀ دویّم آن است که در ذکر الله مثلاً ملاحظه نماید که الله اسم ذاتی است که جامع جمیع کمالات است به علم شامل و قدرت شامله و اراده نافذۀ و ادراک تامّ که علم به جزئیات باشد از مسموعات و مبصرات و مدرکات، و همچنین سایر صفات ذاتیّه و صفات فعلیّه مثل خلق سموات و ارضین و رزاقیت او جمیع نباتات و حیوانات بلکه جمادات را. و همچنین در آن که ربّ العالمین است و رحمان و رحیم است. مرتبۀ دیگر در ذکر آن است که در اذکار مطلوبش تخلّق به اخلاق الله باشد. پس در مانند یا الله استغاثه می نماید که خداوندا مرا متّصف به جمیع صفات کمالیه که قابلیت آن دارم بگردان.

مرتبۀ دیگر آن است که آثار محبّت ظاهر شده باشد، ذات بذاته منظور باشد، و خود را در میان دخل نهد، و همگی بقای او را و فنای خود را خواهد. مرتبۀ دیگر که عشق مستقر شده باشد، غالب آن است که زبان از ذکر الله می ماند، گاهی به سبب آن که حیف است که نام معشوق بر زبان جاری شود، و بیشتر آن است که سبب آن استیلائی محبّت است، و چون عشق به هم رسید دیگر عشق هادی است، و هرچه می باید می گوید و می کند، چنانکه گذشت در حدیث سیّم و چهارم و هفتم، و آیه کریمه: «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»^۱ بر این معنی شاهد است که محبّوبیت سبب محبّت است و برعکس، و از لوازم عشق است فنای فی الله و بقای بالله، و این اقصی کمالات انسانی است به حسب آیات و اخبار صحیحه.

امّا ریاضات و مجاهدات نیز سبب هدایت هست، چنان که آیه کریمه دلالت بر آن می کند، و لیکن تا عشق به هم نرسیده است ایمن نمی توان بود؛ چون شیاطین نیز القا

می‌کنند، کما قال الله تعالی: «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ»^۱.
و چون عشق به هم رسید بنده خالص می‌شود، و قبل از ظهور آن هرچند گمان
کند که خالص شده است گمان باطل است و نشده است، و بعد از رسیدن به عشق
خالص می‌شود، و به مضمون: «إِلَّا عِبَادُكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»^۲ شیاطین استیلا ندارند،
حق سبحانه و تعالی دفع ایشان می‌کند.
و عشق کمال محبت است که در آن حالت آدمی بی تاب است، و لمحّه ای محال
است که به غیر او پردازد، چنان که ظاهر است در عشق مجاز، که جان و مال و اولاد
را فدای معشوق می‌نماید، و محال است که لمحّه ای بی یاد معشوق باشد.
و از اینجاست که گفته اند که: «المجاز قنطرة الحقيقة» که از آن استدلال بر حقیقت
می‌توان نمود، اگرچه معانی دیگر نیز دارد، که تا از مجاز نگذری به حقیقت نمی‌رسی،
و یا آن که تا از وجود مجازی برنخیزی به وجود حقیقی نمی‌رسی، یا آن که تا نفی
وجود مجازی از غیر او نکنی به وجود حقیقی نمی‌رسی، نه معنی که عوام فهمیده اند
که می‌باید عشق مجازی به هم رسانیدن، و هرگز چنین نشده است، نمی‌شود که بت
پرستی سبب عشق الهی شود، بلکه هزار مرتبه بت پرستی پست تر است از عشق
مجازی؛ چه هویداست که چندین هزار بت پرست را دیدی که مسلمان شدند و یک
عاشق مجازی را ندیدی که عاشق حقیقی شود.
و آنچه مشهور است که جمعی از اولیاء الله عشق مجازی داشته، بر تقدیر تسلیم،
ولایت محبت ایشان از عالم دیگر است، مثل آن که به اعتبار آن که صنع محبوب است
مبتلا شده اند، یا به اعتبار شبهه آن که از جمله ملامتیه باشند اظهار می‌کرده اند.
چون به تجربه ظاهر شده است مضمون حدیثی که از حضرت پیشوای عاشقان و

۱. انعام: ۱۲۱.

۲. حجر: ۴۰.

عارفان امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که چه حالت دارد عشق مجازی؟ حضرت فرمودند که دل‌هایی که به عشق مجاز مبتلایند دلی چند اند که از یاد حق سبحانه و تعالی خالی است، حق سبحانه و تعالی ایشان را مبتلا به عشق مجاز کرده است؛^۱ چه ظاهر است که آدمی از جمیع مشتبهات نفسانی و لذات جسمانی نگذرد بویی از محبت الهی نمی‌یابد.^۲

بلی گاه هست که محبت دوستان حق سبحانه و تعالی مثل انبیاء و اوصیا به محبت الهی می‌کشاند، اگرچه محبت ایشان نیز از جهت اوست، چنان که منقول است که روزی حضرت سید جوانان اهل بهشت که سید شهدا است صلوات الله علیه بر دامن حضرت سید العاشقین و العارفين والواصلين امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نشستند و حضرت ملاطفت پدری به او می‌فرمودند، سید شهدا گفتند که ای پدر بزرگوار! مرا دوست می‌داری؟ فرمودند که بلی چون دوست ندارم که بهترین جوانان اهل بهشتی! گفت: برادرم را دوست می‌داری؟ فرمودند: بلی، چون دوست ندارم که او نیز مثل تو

۱. الأمالی شیخ صدوق ص ۷۶۵.

۲. در شرح خطبه همّام محقق مجلسی نیز آمده: «حکیم غزنوی گفته است که:

منگر در بتان که آخر کار نگرستن گرسن آرد بار

و منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند از عشق، حضرت فرمودند که: دل‌هایی که از ذکر الهی خالی است، حق سبحانه و تعالی مبتلا می‌کند آنها را با عشق. و قطع نظر از عقوبات الهی، همین بلا بس است در قبح نظر که غالباً مبتلا می‌شود به عشق، و عاشق به منزله کافر است؛ زیرا که مطلوبش معشوق است و بس، نه خدا را می‌شناسد و نه رسول و نه ائمه هدی صلوات الله علیهم را. اما عشق خدا و رسول و ائمه کمال است. و آنچه مشهور است در میان عوام، گاهی از رسول خدا صلوات الله علیهم نقل می‌کنند و گاهی از مشایخ صوفیه، که: «المجاز قنطره الحقیقه» کذب و افترا است، علی الظاهر؛ چون در کتب حدیث و کتب مشایخ صوفیه ندیده‌ام. و بر تقدیر صحّت، ممکن است که مراد از آن، محبت جمعی باشد که از جهت خدا باشد، مثل محبت حضرات رسول خدا و ائمه هدی و شیخ و مؤمنان که [اگر] الله باشد به محبت الهی می‌رساند». منشور اخلاق شرح خطبه همّام ص ۴۵ - ۴۴.

محبوب خداست! گفت: مادر مرا دوست می داری؟ فرمودند که چون دوست ندارم که سید نساء عالمیان است وصییه سیدالمرسلین است، صلوات الله علیهم.

گفت: جدّ مرا دوست می داری؟ فرمودند که بلی، چگونه دوست ندارم که حبیب حق سبحانه و افضل العالمین است! گفت: حق سبحانه و تعالی را دوست می داری؟ فرمودند که چون دوست ندارم که واجب الوجود بالذات و مستجمع جمیع کمالات است، و هر قسم انعامی که ممکن است نظر به من انعام فرموده است!

پس حضرت سیدالشهدا سؤال نمودند که آیا ممکن است که این همه محبت ها در یک دل جمع شود؟ پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گریستند و فرمودند که دل را هفت پرده است؛ سویداء قلب محلّ محبت الهی است و کسی را در آنجا جا نیست به غیر از او، و پرده دویم از حضرت سید الانبیاء است و پرده سیّم از حضرات ائمه هدا است، و پرد چهارم از والده است، و پرد پنجم از شما فرزندان است و پرده ششم از پدر و مادر است و پرده هفتم از مؤمنان است. جدّت را از این جهت دوست می دارم که محبوب آله است و همچنین مادرت را و شما را و دیگران را؛ پس همه بر می گردد به محبت او و بس.

و منقول است که از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که همیشه عاشقان زرد روی اند، چرا روی مبارک شما سرخ است؟ فرمودند که عاشقان که در هجر اند زرد روی اند و کسانی که در وصل اند سرخ روی اند.

مجملاً هر محبتی که از جهت خداست یا به فرموده اوست فی الحقیقه محبت اوست. و در مقام محبت اشعار محبان نافع است، مثل اشعار شیخ فریدالدین عطار و مولانای رومی و مغربی و عراقی، و کسی که به مرتبه محبت فایز نشده باشد غالباً مضراً است، می باید که مهما ممکن به ذکر و فکر مشغول باشند، و در مقام مراقبه باشند.

در مقام اول مراقبه، خود را منظور حق سبحانه و تعالی داند، و مشهور است که سهل تستری در مبادی احوال این ذکر را تلقین می فرمودند که: «الله حاضری

وناظری» تا چنان شود که گوید که: «ما رأیت شیئاً إلاّ ورأیت الله بعده» و بعد از آن گوید که: «ما رأیت الله شیئاً إلاّ ورأیت الله قبله» یا «معه» یا «إلاّ رأیت الله». و آنچه مجرب است آن است که بعد از رتبه محبت همه صفات ذمیمه مبدل می شود به صفات حسنه، كما قال الله تعالى: «اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات»^۱. و این راه محبت سهل ممتنع است؛ اگر به شرط بروند غالب آن است که در یک اربعین به او می رسد، و اگر بی مرشد روند در نهایت صعوبت است، إلاّ أن يوققه الله ويهديه. این چند کلمات از جهت فرزندی سید اعظم السادات نوشته شد. امید که داعی خود را فراموش نفرمایند، سیما در عتبات عالیات و مظان استجابت دعوات.

تمّقه محمد تقی ابن المجلسی عفی عنهما فی ذی القعدة الحرام سنة ۱۰۶۸.

دستور العمل اخلاقی

بسم الله الرحمن الرحيم

این چند کلمه حسب الاستدعاء بعضی از اخلاء مؤمنین - أعانهم الله تعالى للعمل لیوم الدین - مرقوم می گردد، وبالله التوفیق.^۱

أیها الأخ العزیز! اول چیزی که انبیا و اولیا، طالبان راه خدا را وصیت کرده اند تقوا است، كما قال الله تعالى: «یا أيها الناس اتقوا ربکم إن زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما أرضعت وتضع کل ذات حمل حملها وترى الناس سکاری وما هم بسکاری ولكن عذاب الله شدید».^۲

مروی است که چون این نازل شد حضرت سید الوری به یکی از غزوات می رفتند، و در اثنای راه، آن حضرت با صحابه کبار فرود آمدند، و آن روز تا به روز دیگر خیمه ها زدند و می گریستند.^۳

۱. این رساله بر اساس نسخه کتابخانه ابن مسکویه اصفهان تصحیح شده. متأسفانه بیشتر اوراق این نسخه دچار آب دیدگی شده و قرائت برخی موارد ممکن نیست که با نقطه چین مشخص شده است.

۲. حج: ۱ - ۲.

۳. تفسیر مجمع البیان ج ۷ ص ۱۲۶: «نزلت الآیتان من أول السورة لیلا فی غزاة بنی المصطلق، وهم حی من خزاعة، والناس یسیرون، فنادی رسول الله ﷺ فحثوا المطی حتی كانوا حول رسول الله ﷺ فقرأها علیهم. فلم یر أكثر باکیا من تلك اللیلة. فلما أصبحوا لم یخطوا السرج عن الدواب، ولم

ای غافل! اندکی از این خواب غفلت بیدار شو، و تفکر کن در حال آنان که بیدار بوده اند و ساعتی از یاد خدا غافل نبوده اند و لحظه ای از خوف و خشیت و گریه و زاری خالی نبوده اند، با مرتبه عصمت و ولایت حضرت عزّت.

و نظر کن در حال خود که این همه اثقال احمال خطیئات که بر پشت ضعیف خود گذاشته و لحظه ای به یاد خدا نبوده و لمحّه ای در مقام عذرخواهی نیامده ای، چه خواهی کرد در وقتی که ابواب عذرخواهی ها منسدّ شده باشد و این معنی عنقریب واقع شده است چرا که؟ مرگ مفاجات بسیار واقع می شود و اگر مرگ مفاجات گویی بالنسبه کم است، بیماری البته به طریق مفاجات است و با بیماری، مرگ کمال قرب دارد، بعد از آن دیگر چیزی نافع نیست.

پس اندکی به خود آی و تا زمام فرصت و اختیار به دست توست... کن که تلاقی مافات کنی و تدارک ما سیّاتی.

ما فات مضي وما سيأتيك فأين؟ قم واغتتم الفرصة بين العدمين
و این معنی، محقق خود سازی که: تو را به جز لمحّه ای از عمر نیست؛ زیرا که گذشته را امید برگشتن نیست، و آینده را یقین بودن نه.

پس آنچه مر تو راست همین لمحّه ای است، و در این لمحّه، هرچند تکمّل الطاعات و اجتناب از معاصی بر تو مشکل باشد آسان می توان گرفت، به واسطه تحصیل ابدی که از جهت آن مخلوق شده ای، و تو را از مرتبه عدم به دایره وجود به واسطه آن درآورده اند. و بعد از تدبّر خواهی دانستن که نفع آن عاید به توست؛ چه استغنائی خالق، عالم بر عالمیان ظاهر است؛ چنانکه می فرماید که: «إن تكفروا أنتم ومن في الارض جميعاً فإن الله لغني حميد»^۱.

۱. یضربوا الحیام، والناس ما بین باک أو جالس حزين متفکّر.

۱. ابراهیم: ۸.

پس ای غافل! زهی غافلی که چشم از این مراتب همه پوشیده و اوقات عزیز را که در هر نفسی از او تحصیل سعادت عظیم ممکن است ضایع می سازی به تحصیل اکل و شربی که لذت آن آنی بیش نیست، و لوسی که چون به دیده بصیرت ملاحظه کنی نفع آن عاید به غیر توست، مانند بهایم که کار ایشان اکل و شرب است؛ چه بهایم، که چون نیک ملاحظه نمایی اضلّ از بهایمی به مراتب؛ چرا که ایشان را تکلیفی نکرده اند، و به واسطه آنچه مخلوق شده اند سرکشی ندارند.

پس ای برادر! خود را از مرتبه انعام به در آور، و روی به درگاه واهب العطا یا کن، و شب و روز به گریه و زاری به سر آور، و اوقات عمر را عزیز دان که جوهری است که قیمت او فردا تو را مشخص خواهد شد، و مراقب احوال خود شده، متوجه عیوب خود شو^۱ و تا در خود عیب بینی متوجه عیوب غیر نشو.^۲

و آدمی به هیچ وقت بی عیب نیست؛ چرا که صفات رذیله در آدمی راسخ شده به واسطه مداومت بر اسباب آن، به اندک زمانی ممکن نیست از آن مگر به تأیید الهی. و چون متوجه عیوب خود شوی، نیک عیب بین باش، و مغرور به تسویلات نفس اماره نشوی که تو این عیب نداری؛ زیرا که هر عیبی که تو را گمان است که در تو نیست چون نیک ملاحظه کنی در تو بیش از دیگران است

و اکثر این عیوب، به واسطه مخالطه ابناء زمان حاصل می شود؛ چرا که اگر مشغول خود شده باشد و با ایشان اختلاط نکند از عیوب ایشان غافل خواهد بود، و حسد ایشان نخواهد ورزید، و کینه ایشان در دل نگاه نخواهد^۳ داشت، و اعمال خود را مشوب به ریا نخواهد ساخت. پس عزلت از خلائق به واسطه ازاله این صفات از اهمّ

۱. در اصل: شود.

۲. در اصل: نشود.

۳. در اصل: خواهد.

واجبات باشد علی التحقیق، كما روى الحديث عن الإمام الناطق، باب الله الصافق، جعفر بن محمد الصادق، عليهما السلام: [قال:] قال رسول الله ﷺ: قالت الحواريون لعيسى: يا روح الله! من نجالس؟ قال: «من يذكركم الله رؤيته، ويزيد في علمكم منطقه، ويرغبكم في الآخرة عمله»^۱.

پس از فحوای این حدیث محقق گشت که تا کسی موصوف بدین صفات نباشد مجالست با او عین خسران است.

وأيضاً نقل عن النبي ﷺ: «ليأتين على الناس زمان لا يسلم لذي دين دينه، إلا من يفر من شاهر [إلى شاهر] ومن جحر إلى جحر كالتعلب بأشباله. قالوا: ومتى ذلك الزمان؟ قال: «إذا لم تنل المعيشة إلا بمعاصي الله، فعند ذلك حلت العزوبة» الحديث^۲.
و باز منقول است که: «فر من الناس فرارك من الأسد»^۳.

و اگر مجالست نمایی با صلحا بنشین و با ایشان ... ترغیب به امور آخرت و مباحثه و مذاکره علوم ... با ایشان بنشین. و چون شروع کنند... غیبت مؤمنی اگر توانی ایشان را بازاری بازار، و الا از صحبت ایشان به بهانه ای فرار نما.

و در مجالس تا توانی زبان خود را نگاه دار و دل خود را مشغول حضرت ربّ العزّة ساز، که: «من صمت نجا»^۴ که اکثر مصایب این کس به سبب زبان است.

و چون چیزی از تو پرسند، اگر در حضور تو اعلم از تو باشد حواله به او کن، و اگر نباشد و تو در آن مسأله عالم باشی به آن که از اصول دین باشد یا از مسائل ضروری دین یا اجماعی باشد، متوجّه جواب او شو، و إلا جواب او به نادانی خود ده

۱. الکافی ج ۱ ص ۳۹.

۲. التحصین ابن فهد حلّی ص ۱۳.

۳. مصباح الشریعة ص ۱۰۰، باب ۴۵ فی العزلة.

۴. الامالی شیخ طوسی ص ۵۳۷.

که نمی دانم. و چون با علما نشینی بر آن باش که مسایل خود را از ایشان استفتا کنی اگر از اهل آن باشند، و اگر با صلحا نشینی ملاحظه صفات... ایشان کن تا کسب آن کنی، و با غیر این دو طبقه دوری...

و دیگر تا ممکن باشد شب ها خواب کم کن؛ که بهترین اوقات شب است که مردمان از معاصی فارغ اند و به خواب غفلت گرفتار، و فیوض... متواتر. پس سعادتمند کسی که بیدار باشد و مستحقّ فیض باشد.

و اگر نتوانی که تمام شب بیدار باشی، باری نصف آخر شب را که محلّ فیض است بیدار باش، که در لحد خواب بسیار خواهی کرد.

و تا توانی نماز شب را با شرایط، از تضرع و زاری و ادعیه مأثوره، فرومگذار، که عمده اسباب تقریبات الهی بعد از فرایض، نماز شب است؛ مگر آن که واجبی در ذمه ات باشد که در آن صورت، به جای آن، او را به جای آور.

و در روز قیلوله ای بکن که جبر بیداری شب کند و دماغ را ضعیف نکند. و دیگر علی الدوام به یاد خدا باش که: «واذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون»^۱ و ذکر نه همین آن است که لا إله إلا الله و سبحان الله بگویی، اگرچه این هم از ذکر است؛ ولیکن نزد واجبات، ملحوظ نظر تو خدا باشد و ترک نکنی، و نزد معاصی، ملحوظ نظر تو خدا باشد و آن معاصی را بجا نیاوری.

و باید که علی الدوام در مراقبه باشی، که خدا را حاضر دانی و عالم دانی بر احوال خود. و کسی که این خصلت را شعار خود گرداند ممکن نیست از او که اقدام بر معاصی کند. زهی بی حیا کسی خدا را ... داند و مخالفت او کند، با آن که اگر مخلوقی ضعیفی که... نفعی متصور باشد و نه ضرری اقدام به این معصیت نکند؛ پس در این صورت خدا را أهون الناظرین خواهد دانست، و این کفر محض است.

و تا توانی مداومت بر کلمه توحید بسیار بکن، که ارباب قلوب را به سبب آن تخلیه و تحلیه حاصل شده است. و تا توانی ذکر به محض لسان نکنی که آن نافع نیست، بلکه دل ذاکر باشد، که محلّ فیوض الهی دل است.

و تا توانی بر آن باش که دل خود را از غیر خدا خالی سازی، چنان که گفته اند در تفسیر این آیه که: «واذکر ربّک إذا نسیت»^۱ ای غیره.

و آینه دل... زنگ صور غیر زدوده نشود ممکن نیست که صورت محبوب ازلی در او جلوه گر شود. پس سعی بلیغ کن در این معنی که فراموش ساختن دل از غیر اوست و ذکر او بسیار کردن تا شاید که مطلوب ازلی...

و دیگر مجاهده با نفس را از اعظم اسباب قرب شناس.

چنانکه باری جلّ و عزّ اسمہ می فرماید که: «والذین جاهدوا فینا لنهدیتهم سلینا»^۲. و دیگر می فرماید: «أمّا من خاف مقام ربّه ونهی النفس عن الهوی فإنّ الجنّة هی المأوی»^۳. و دیگر می فرماید: «قد أفلح من زکّاهما وقد خاب من دسّاهما کذّبت ثمود بطغواها»^۴. پس هرچه نفس طلب کند مخالفت او کن، و اگر عبادت طلب کند آن را متهم دان، که او نه کسی است که عبادت طلب باشد، البتّه ملاحظه ریایی یا نحو آن چیزی کرده که تو را به آن می خواند، پس تو سعی کن که او را در آن ... نه بر نهج خواسته او کنی، و در جمیع این چیزها استعانت از ملک علامّ نمایی، که آدمی را به خودی خود ممکن نیست طیّ این منازل.

و علی الدوام به گریه و زاری از او طلب توفیقات صوری و معنوی کنی.

۱. کهف: ۲۴.

۲. عنکبوت: ۶۹.

۳. نازعات: ۴۱ - ۴۰.

۴. شمس: ۱۱ - ۹.

و دیگر مراعات اعمال خود کنی که هرچند بسیار کنی ملاحظه عظمت حقوق باری عزّ اسمه کرده و بسیاری عطاهاى او کرده، او را حقیر دانی، و بدانی که تو و هر که هست از ماسوی الله، از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و اوصیاء صالحین، در جنب عظمت الله هیچ اند؛ پس خود را بسنج که تو چه باشی و که باشی و عبادت تو چه باشد تا تو رابه سبب آن عجب به هم رسد؟!

و دیگر مراعات اوقات خود کنی که لمحّه ای نگذاری که آن ضایع شود، که خسران عظیم است، و تدارک آن ممکن نیست؛ زیرا که آینده باز وقتی است و در آن وقت باز مکلفی به چیزی چند. پس آنچه رفت، رفت.

و دیگر تا توانی سعی کن در اخلاص عمل، چنان که خدای تعالی می فرماید: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»^۱ «وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^۲.

و اخلاص در عمل آن است که خالص سازی جمیع اعمال خود را از برای خدا، حتی آن که عباداتی که از تو صادر شود نه از برای طمع بهشت باشد و نه از برای خوف دوزخ؛ چه نزد تحقیق، عبادت کردن خود است نه خدا. حتی آن که گفته اند که: ذوق در عبادت شرک است، فتأمل.

و تا توانی چنان کن که جمیع اعمال خود را از برای خدا کنی، از اکل و شرب و نوم و غیرها، حتی قضاء حاجت را؛ چه می توان که او را به نیت، یا واجب سازد، به این که این فضلات در بدن سبب ضرری است که خدا دفع این ضرر را بر سبیل حتم طلب کرده، به واسطه آن که از مقدمات عبادت است؛

یا مستحب سازد، به آن که قصد کند که تخلیه بدن از فضلات سبب آن است که ابخره فاسده بر سر و دماغ ... و به سبب آن او را ممکن باشد حضور قلبی که روح

۱. زمر: ۳.

۲. بینه: ۵.

عبادت است که: «لا صلاة إلا بحضور القلب».^۱ پس خایب و خاسر باشد کسی که تواند چنان کند که قضای حاجت را واجب یا مستحب سازد اوقات عزیز را ضایع گرداند و به بطلت گذراند، و اگر نمازی کند از بابت امور طبیعی عادت شده، به رسم عادت به جای آرد، و اموری چند از عبادات که عادت او نشده باشد بر او شاق باشد، و اگر کند بر سبیل استنکاف کند، بی شرایط و ارکان.

و اعظم عبادات نماز است، و در احادیث معتبره واقع است که از نماز آن قدر مقبول است که دل بنده با خدا باشد. در نماز... شده که هیچ بار به خاطر او خطور نمی کند به هم می رسد و از خدا غافل است، و بر سبیل عادت و افعال طبیعت این افعال را به جای می آورد، نعوذ بالله من الخسران العظیم.

پس ای غافل! نیک نظر کن که در چه کاری و معامله تو با کیست و چه می کنی؟ اگر در حضور یکی از سلاطین جور حاضر شوی همگی حواس خود را متوجه او ساخته و غیر... و ممکن نیست که به غیر او به کسی بپرداز... و هر ساعت... عملی که می کنی و کرده ای مقبول خواهد شد...

پس ای غافل! تو می دانی که پیش که ایستاده ای و گفتگو می کنی و با که بر سبیل استهزاء می گویی که: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ».

«تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ».^۲

و روز و شب خلایق را بت خود ساخته، و از این... می طلبی، و سجده آن می کنی، که ملجأی نداریم به غیر از شما. الله الله اگر... الهی باشد هرآینه شما را به واسطه این عبادات باید که نیست گرداند، چه جای... که: «وَلَوْ يَوَازِدُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا

۱. رک: وسائل الشیعة ج ۵ ص ۴۷۶ - ۴۷۷ باب «تأكد استحباب الاقبال بالقلب علی الصلاة وتدبر معانی القراءة والأذکار».

۲. مریم: ۹۰.

ترك عليها من دابة ولكن يؤخرهم إلى أجل مسمى».^۱

پس ای غافل! چون نیک ملاحظه کنی در مقام... که در مقام کفر مطلق و به سجده خلاق مشغول شده، از سجده خالق پرداخته ای.

و ممکن نیست که کسی را یقین به وحدانیت خدای تعالی باشد، و به آن که او عالم است بر احوال این کس، و به آن که بازگشت همه به سوی او خواهد بود، و از برای محسنان نعیم ابدی مهیا ساخته و از جهت عاصیان عقاب ابدی حاضر گردانیده؛ که متوجه مخالفت او گردد، و عقاب ابدی را بر نعیم ابدی اختیار کند. یقین که اعتقاد به این مقدمات ندارد و اینها را از باب افسانه گوش می کند و... لسانی می کند و دل او خبر ندارد، که: «ولما يدخل الايمان في قلوبكم».^۲

پس ای غافل! پس ای غافل! پس ای غافل! اندکی از این خواب گران طبیعت بیدار شو، و از مقام کفر پنهان - چه پنهان؟ بلکه هویدا! - به در آ، و همنشینی دشمنی که دوست صیت دشمنی او را به عالمیان در داده، از نفس و شیطان، فرو گذار، و بین که با پدران شما چه کردند؟ با آدم چه کرد که معلم ملائکه بود و او را از بهشت به در کرد! و با قرون سالفه، از قوم نوح و قوم هود و قوم صالح و قوم لوط و قوم شعیب و فرعون و قوم او و نمرود و قوم او «وقروناً بين ذلك كثيراً»^۳ چه کرد؟! بعضی را از غرقاب بلا بر عقاب خدا رسانید، و بعضی را به صرصر فنا، و بعضی را به صیحه و بعضی را به رجفه و بعضی را به شهر بر سر ایشان نگون کردن، و بعضی را به زلزله، و بعضی را به دریا... و بعضی را به تسلط پشه بر ایشان به جهتم کشید.

زهی غافل که دوستی چنین دشمنی را ترجیح داده ای بر دوستی خلاق عالم و

۱. نحل: ۶۱.

۲. حجرات: ۱۴.

۳. فرقان: ۳۸.

موجد خودت، که اگر نعمای او را عدد [و شمارش] کنی احصا نمی توانی کرد.

«وإن تعدوا نعمة الله لا تحصوها»^۱.

اول نعمتی که به تو کرد این بود که از نطفه و علقه و مضغه و عظام و لحم، تو را ترقی داده، به افاضه روح مشرف گردانید، و مدت معلوم در شکم مادر تو را تربیت داده، و بعد از وضع حمل، خون را از جهت تو شیر کرده، که معده ات تاب غذا نداشته، تا آن که قوت هضم غذا در تو پدید آورده، و از جهت تو نظام عالم علوی و سفلی داده، ابر و باد را مقرر ساخته که آب رحمت بر خاک بیارند، و از آن جا به طباحی آفتاب و دستگیری انجم و افلاک، انواع ثمار و حبوب از زمین خشک به در آورد و غذای تو ساخت و تربیت تو کرد تا وقتی که افاضه عقل کرد، یا عقل بالملکه بالفعل باشد، و از تو چیزی چند تکلیف کرد که به سبب آن تحصیل سعادت عظمی کنی، از معرفت او و عبادت او و رضای او، که نفع اینها به تو عاید می گردد و تو چشم از اینها پوشیدی و پشت بر اینها کردی.

نعوذ بالله من الخسران العظيم.

«خسر الدنيا والاخرة ذلك هو الخسران المبين»^۲.

«يدعو لمن ضرة أقرب من نفعه لبئس المولى ولبئس العشير»^۳.

اینها الغافل المسکین! رحمی به خود کن، و از برای این راه دور توشه ای بردار.

«وتزودوا فإن خير الزاد التقوى واتقون يا أولى الالباب»^۴.

و تقوا بر سه قسم است:

۱. ابراهیم: ۳۴، نحل: ۱۸.

۲. حج: ۱۱.

۳. حج: ۱۳.

۴. بقره: ۱۹۷.

تقوای عوام، و آن به ارتکاب طاعات و اجتناب از معاصی است. و تقوای خواص، و آن به اجتناب از شبهات و مکروهات است، فإنّ المكروهات حریم المباحات، ومن رعی حول الحمی یوشک أن یقع فیہ.^۱ و تقوای خاصّ الخاص، و آن اجتناب از غیر اوست، كما قال الله تعالی: «یا ایها الذین آمنوا لا تلهمکم أموالکم ولا أولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلك فأولئک هم الخاسرون»^۲ چه خاصّ الخاص که خطاب عام است، ولیکن این معنی به آسانی میسر نمی شود، و به مجاهدات و ریاضات و شب به هم می رسد؛ از این جهت او را تقوای خاصّ الخاص گفتیم. «اتقوا الله حقّ تقاته»^۳ و حقّ تقوای او جز خاصّان را میسر نیست، و چون زاد تقوا می دانم به تکرار و تذکر تو می کنم.

پیش تو گرچه مکرّر گفتن است پیش من عمر مکرّر کردن است پس از صریح این آیه دانسته شد که ترک محبت مال و فرزند واجب است، که عمده مطالب دنیوی است. دلیل وجوب، آن که ترک این معنی را خسران نام نهاد، و تارکان او را خاسران، نعوذ بالله من الخسران المبین. و نیز از احادیث اهل بیت، سلام الله علیهم اجمعین، متواتر بالمعنی است رفض دنیا، که: «حبّ الدنيا رأس کلّ خطیئة و بغض الدنيا رأس کلّ عبادة».^۴ و چون نادر است که کسی دنیا داشته باشد و محبت او نداشته باشد، از این جهت

۱. عوالی اللثالی ج ۱ ص ۸۹: «ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام، کالرعی حول الحمی یوشک أن یقع فیہ. ألا وان لكل ملک حمی، وان حمی الله محارمه». و ج ۲ ص ۸۳: «ألا إن لكل ملک حمی، وإن حمی الله محارمه، فمن رتع حول الحمی أوشک أن یقع فیہ».

۲. مناققون: ۹.

۳. آل عمران: ۱۰۲.

۴. ربک: الکافی ج ۲ ص ۳۱۵ باب حب الدنيا والحرص علیها.

ارباب قلوب امر به ترک او فرموده اند، وإلّا فنعم المال الصالح للعبد الصالح،^۱ که دنیا را وسیله عقبا سازد، و انفاق کند در راه او، از این حیثیت دنیا نخواهد بود.

چیست دنیا از خدا غافل شدن نه متاع خانه و فرزند و زن پس ای برادر! تا توانی در امور دنیوی مساهله کن و به جمع او چون دونان متوجه شو؛ چه اگر دنیا را از برای خدا ترک نکنی از جهت خست شرکا ترک کن؛ چه هرچند که تو تحصیل دنیا کنی، از خسیسان کفار، کسان خواهند بود که به اضعاف مضاعفه از تو افزون خواهند داشت. «ولولا أن یکون الناس أمة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لیوتهم سقفاً من فضةً ومعارض علیها یظہرون» الآیة.^۲

و دیگر آیات بیّنات، متدبّرین را هویداست، و نهج البلاغه امیر مؤمنان و پیشوای متقیان مشحون است از آن، فتدبّر. «أفلا يتدبّرون القرآن أم علی قلوب أفاهاها».^۳
«ولو كانت الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقى كافراً منها شربة من ماء» کما ورد فی الحدیث.^۴

پس ای برادر عزیز! ساعتی بیدار شو، و به دیده بصیرت در بی وفایی دنیا و اهل او نظر کن، و رو از او گردانیده متوجه عقبی شو.

«قل متاع الدنيا قليل والاخرة خير لمن اتقى».^۵

و به جهد و جدّ تمام در تحصیل او بکوش، و هر ساعت را آخر عمر خود دان، و صبر را شعار خود ساز، که: «إئما یوفی الصابرون أجرهم بغير حساب».^۶

۱. تنبیه الخواطر ج ۱ ص ۱۵۸. وفيه: للرجل الصالح.

۲. زخرف: ۳۳.

۳. محمد: ۲۴.

۴. مجمع البیان ج ۷ ص ۶۸، کنز العمال ج ۳ ص ۲۱۱. وفيه: فطرة ماء.

۵. نساء: ۷۷.

۶. زمر: ۱۰.

و صبر بر سه قسم است:

صبر بر مرارات طاعات، تا به مرتبه ای که طاعات در کام تو چون شهد گردد؛ چه شهد؟ که چون ذوق طاعت یابی تو را به کراهیت از آن باز نتوان داشت!
و صبر بر مکاره ترک معصیت، تا آن نیز آخر الامر آسان گردد.
و صبر بر مصایب؛ چه هر مصیبتی که به تو رسد البته یا سبب رفع سیئات است، یا علو درجات. و خود را بدین آیه خوشنود ساز:

«ما أصاب من مصيبة في الارض ولا في أنفسكم إلا في كتاب من قبل أن نبرأها إن ذلك على الله يسير لكي لا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم»^۱.

پس چون نیک تدبّر کنی خواهی دانست که غم بر مصایب نفعی ندارد، بلکه اگر بهتر تدبّر کنی شاکر خواهی بر مصایب، که: «البلاء موکل بالانبياء، ثمّ بالأولياء، ثمّ الأمثل فالأمثل»^۲. حتی آن که در حدیث واقع است که: «ملعون کلّ مال لا یزکّی، وکلّ جسد لا یزکّی، ولو فی کلّ أربعین يوماً مرّة». فقیل: یا رسول الله! أمّا زکاة المال فقد عرفناها، فما زکاة الأجساد؟ فقال لهم: «أن تصاب بآفة». قال: فتغيّرت وجوه الذين سمعوا ذلك منه. فلما رأهم قد تغيّرت ألوانهم قال لهم: هل تدرون ما عنیت بقولی؟ قالوا: لا یا رسول الله! قال: «بلی، الرجل یخدش الخدشة وینکب النکبة وبعثر العثرة ویرض المرضة ویشاک الشوكة وما أشبه هذا، حتی ذکر فی حدیث اختلاج العین»^۳.
و دیگر واقع است که: اگر مؤمن بداند که او را چه مقدار اجر است بر مصایب، هرآینه تمنا کند که او را به مقراض پاره پاره کنند،^۴ و اگر بداند که او را چه مقدار اجر

۱. حدید: ۲۳ - ۲۲.

۲. رک: الکافی ج ۲ ص ۲۵۲ باب شدّة ابتلاء المؤمن.

۳. الکافی ج ۲ ص ۲۵۸.

۴. الکافی ج ۲ ص ۲۵۵.

است در پریشانی‌ها، هرآینه آرزو کند که روز از روز دیگر او بتر باشد. و دیگر، تسلیم را دثار^۱ خود ساز که: «فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً».^۲

و طاعات لطف و آن از برای خود، نه آن که از روی استنکاف کنی که به مضمون آیه داخل مؤمنان نیستی. و دیگر حبّ جاه را به دفعات از سر به در کن، که آخر چیزی که نهاد مقربان در می رود از صفات ذمیمه، حبّ جاه است، که: «تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض ولا فساداً والعاقبة للمتقين».^۳

در حدیث واقع است که داخل این آیه نیست کسی که خواهد که شراک [و بند] نعل او نوتر از برادر او باشد.^۴

و از جمله حبّ جاه است طلب علم از جهت آن که روی مردم به او باشد، یا طلب وعظ، یا طلب نماز جماعت، یا طلب تصنیف، مگر آن که اینها را نیز به واسطه خدا خواهد؛ و فرق کردن میان این هر دو کمال صعوبت دارد. پس اولی این است که تا تو را محقق نشود که از برای خداست، متوجه این اشیاء نشوی، و گول نفس و شیطان نخوری که: «وزین لهم الشيطان ما كانوا يعملون»^۵ و زینت لهم انفسهم.

و دیگر، تواضع را [در] کارسازی، که مهلک ترین صفات رذیله کبر است، و بدین صفت، ابلیس ملعون با شش هزار ساله طاعت، به یک ساعت مطرود ابدی گشت.

«إن في ذلك لعبرة لاولى الابصار».^۶

۱. لباس رو.

۲. نساء: ۶۵.

۳. قصص: ۸۳.

۴. مجمع البیان ج ۷ ص ۴۶۴.

۵. انعام: ۴۳.

۶. آل عمران: ۱۳، نور: ۴۴.

و دیگر، قرون سالفه، به [سبب] کبر به هاویه رسیدند.
و دیگر، جهد کن تا در مقام احسان در آیی. «والإحسان أن تعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك»^۱ و بدین سبب حیا را شعار خود سازی؛ چون خود را منظور نظر حق دانی، و متوجه خلاف رضای او نگردی، و بر این باشی که هرچه یابی که رضای دوست در آن است در آن خود را معاف نداری از فرایض و نوافل.

نوافل را مگو سئت، که فرض است تقرب جستن ما سوی مولا که: «لا يزال العبد يتقرب إلى بالنوافل حتى أحبه، فإذا أحببته كنت سمعه وبصره ولسانه ویده، فبی یسمع، وبی یبصر، وبی یبیطش»^۲.

و تعظیم اوامر و نواهی باری، چنان که توانی بکنی. «ما لكم لا ترجون لله وقاراً»^۳.
و همت خود را بر این داری که علی الدوام روی از غیر او گردانیده، رو به او کنی، حتی از بهشت و دوزخ؛ چه کسی که مستغرق جمال او گشت بهشت در نظر او خار است، و در جنب عظمت محبوب او بی مقدار.

تا به سبب این افعال در مقام محبت او در آیی که: «یحبهم ویحبونه»^۴ و بدین سبب محبوب او گردی، و به سبب محبت جمیع دشواری ها بر تو آسان گردد، چنان که نظر می کنی در آنان که به واسطه تعلق به مخلوقی مرکب از خون و صفرا و بلغم، که سبب طراوت او شده، از غیر او دامن فروچیده، و از تعلق به غیر او آزاد گشته.
باری سعی کن که در محبت یار، کم از آن عاشقان مجازی نباشی، و همیشه از شوق او و ذوق، پیراهن چاک و دامن چالاک باشی.

۱. صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۰، زبدة البیان ص ۳۲۲، بحار الانوار ج ۶۶ ص ۲۰۳.

۲. عوالی اللئالی ج ۴ ص ۱۰۳.

۳. نوح: ۱۳.

۴. مائده: ۵۴.

و چون در مقام ولا و محبت او درآمدی همیشه طالب مرگ خواهی بود.

«من كان يرجو لقاء الله فإنَّ أجلَّ الله لات»^۱.

«قل إن زعمتم أنكم أولياء لله من دون الناس فتمتوا الموت إن كنتم صادقين»^۲.

و ساعتی از قلق و اضطراب خالی نباشی، و به سبب تعطُّش و اشتیاق، جانها فشان کنی، و در میدان مجاهده او، خود را بی خود زده بر لشکر اعداء شیاطین و نفس اماره، داد مبارزت بدهی، و مدهوش او گشته، از خود بی خود گردی، و در مقام وله و حیرانی جمال او درآیی، و هر ساعتی از واردات غیبی و مکاشفات لا ربی چیزی چند جلوه گر گردد که: «إنَّ لله في أيام دهرکم نفحات ألا فادركوها»^۳ که به سبب آن سرور مدهوش گردی، و در مقام مشاهده جمال او درآیی، و از مرتبه عین الیقین به حق الیقین واصل گردی، و صاحب معرفت گردی، و از خود فانی گشته به حق باقی گردی. «أو من كان ميتاً فأحييناه وجعلنا له نوراً يمشي به في الناس»^۴.

و گاهی در مقام قبض و گاهی در مقام بسط درآیی، و گاهی در مقام شکر درآمده، موسی وار نعره «ربِّ أرنى أنظر اليك»^۵ از تو برآید، تا به مرتبه ای که مكوّنات در نظر تو ننماید، به واسطه شهود انوار ذات و صفات و اسماء، و در مقام توحید درآمده، جز یکی ندانی، و جز یکی نبینی.

غرض از این گفت و گوها آن که: تو را از برای تحصیل این سعادات آفریده اند،

که: «كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف، فخلقت الخلق لأعرف»^۶.

۱. عنكبوت: ۵.

۲. جمعه: ۶.

۳. رک: الجامع الصغير سيوطي، ج ۱ ص ۳۶۷.

۴. انعام: ۱۲۲.

۵. اعراف: ۱۴۳.

۶. رک: رسائل المحقق الكرکی ج ۳ ص ۱۵۹.

و تو گاهی از این غافلی، و گاهی که متذکری، به واسطه کسل، اینها [را] محال دانسته، به جهل عظیم خود راضی شده و از قبیل «إِن هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۱ مشغول اکل و شرب و لبس و جاه گشته، دو اسبه در عقب اینها می تازی و نقد عمر را می بازی. «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»^۲.

به هر حال ای برادر عزیز، و ای یار مهربان! به طلب علوم مشغول باش، و عمده علوم این معارف است و حکم، که: «وَمَنْ يَأْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أَوْقَى خَيْرًا كَثِيرًا»^۳.

و خیال نکنی که تو را خلق کرده اند که عمر عزیز در نحو و صرف و منطق و عربیت و هندسه و ریاضی صرف کنی، و اینها را علم دانسته، از علوم دینیہ باز مانی؛ بلکه اگر به تحصیل اینها مشغول شوی اینها را آلت دانسته، به اندک زمانی از اینها درگذشته... و اینها را مقدمه واجب دانسته، لله خوانی و گذری، تا آن که^۴ به جایی رسی. و دیگر زنهار، الف زنهار، که مبدا این صورت حقایق و معارف را علم دانی؛ چه اینها حاصل عملی است که بعد از علم واقع شده باشد، که: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عِلْمٌ وَرِثَهُ اللَّهُ تَعَالَى عِلْمٌ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۵.

چرا که معنی علم، اعتقادی است ثابت جازم مطابق واقع، و محال است که تو این نحو اعتقاد به وجود باری و رسالت حضرت رسالت پناهی و اعتقاد به مقالات ایشان جمیعاً داشته باشی، [و به] به بشارت های ایشان به نعیم بهشت و اندرزهای ایشان از عقوبات الهی داشته باشی، و بعد از آن مخالفت ایشان کنی.

پس عند التحقيق تو در این چیزها صاحب علم نیستی، و این نقش و صور را

۱. فرقان: ۴۴.

۲. مؤمنون: ۱۱۴.

۳. بقره: ۲۶۹.

۴. در اصل: تا آنچه.

۵. الخرائج والجرائح ج ۳ ص ۱۰۵۸.

خیال علم کرده ای، و روز به روز در تحصیل کتب می کوشی، و هرچند برمی آید، تو را شبهه و شک بیشتر می شود. نعوذ بالله من هذا العلم.

أيتها الغافل، ثم أيتها الغافل! آگاه شو و نیک تأمل نمای و اوقات عمر عزیز خود را ضایع مگردان که بسی حسرت خواهی خورد در دنیا اگر بینا شوی، «فإنها لا تعمى الأبصار ولكن تعمى القلوب التي في الصدور»^۱.

و اگر در این جهل و عمی بمیری، بسی حسرت ها که بخوری يوم الحسرة والندامة، و نفع نداشته باشد. حاصل، تو نشسته ای به محنت و رنج، و اندر بغل تو کلید گنج.

و زنهار، ثم ألف زنهار، که مباد به تسویفات^۲، از تسویلات نفس اماره فریفته شوی، و به فردا اندازی چنانکه هستی که ان شاء الله فراغ بایی به هم رسد عبادت خدا خوب بکنیم، یا فلان ماه بیاید، و یا به فلان جای رویم، و یا بعد از آن که از مردم گوشه گیریم متوجه تحصیل این سعادت شویم، که این تسویفات از تسویلات نفس و شیطان است؛ چه هرچند بر می آید، این درخت خاری که در راه خود و مسلمانان کشته ای قوی تر می گردد، و کندن آن صعب تر، و قوت تو کمتر؛ چه به مرور^۳ ایام، این صفات رذیله در جبلة^۴ تو محکم تر می گردد، و ایام^۵ شباب و صحت به شیب و مرض تبدیل می گردد، اگر بمانی، و تو را در آن صورت ممکن نخواهد بود.

خوی بد در طبیعتی که نشست ندهد جز به وقت مرگ از دست و عذاب روحانی که عبارت است از جا گرفتن این صفات در طبیعت آدمی، و محروم بودن از سعادت ابدی بعد از مرگ، و ازاله آن ممکن نباشد، اعظم است از

۱. حج: ۴۶.

۲. به فردا انداختن کارها.

۳. در اصل: کروور.

۴. طبیعت.

۵. در اصل: به ایام.

عذاب جسمانی، ولیکن چون تو این معانی را نیافته ای و لذت اینها در کام تو جا نگرفته است و آتش محسوس را دیده ای، از این جهت او را حقیر می دانی، معذوری. پس ای برادر! اندکی از چاه طبیعت به در آ، و در ملك فقر بر سریر قناعت جا گیر، و پادشاهی کونین را از دست مگذار.

و این معنی در کمال آسانی است، و او به برداشتن گامی از کام حاصل می شود. هان! مردانه قدم نه، که اگر چه به حسب ظاهر از محالات می نماید، ولیکن به مقتضای: «من تقرب إلى شبراً تقرّب إليه ذراعاً، و من تقرب إلى ذراعاً تقرّب إليه باعاً»^۱ بر تو آسان خواهد گشت. و چون علیم خیر، صفای نیت از تو ببند، هدایات خاصه ارزانی خواهد داشت که به سبب آن، این ها همه آسان خواهد گشت.

هان! نترسی و بر خود نلرزی!... چند اندیشی؟ فدا کردن جان را در راه او سهل بشمار؛ چه همه از اوست و به دست اوست، ولیکن آن از کمال لطف، تو را اختیاری داده که: آنچه از من است برای من صرف کن. «لیبلوکم اَیکم أحسن عملاً»^۲. پس زهی خاسر و خایب بنده ای که جان او که مخلوق سیّد اوست و افنای او به دست اوست، سیّد از او طلب کند و در عوض صد هزار جان دهد، او در آن مضایقه نماید. نیست این الا از نقصان اعتقاد، أعاذنا الله منه.

و دیگر ای برادر! این سخنان سهل مدان و به مکرر خواندن و مطالعه کردن اینها دلگیر مشو، بلکه هر روز سعی کن تا کلمه و یا سطری از اینها را تدبّر و تفکر کنی و بیایی، و به این یافتن ظاهر، قانع مشو.

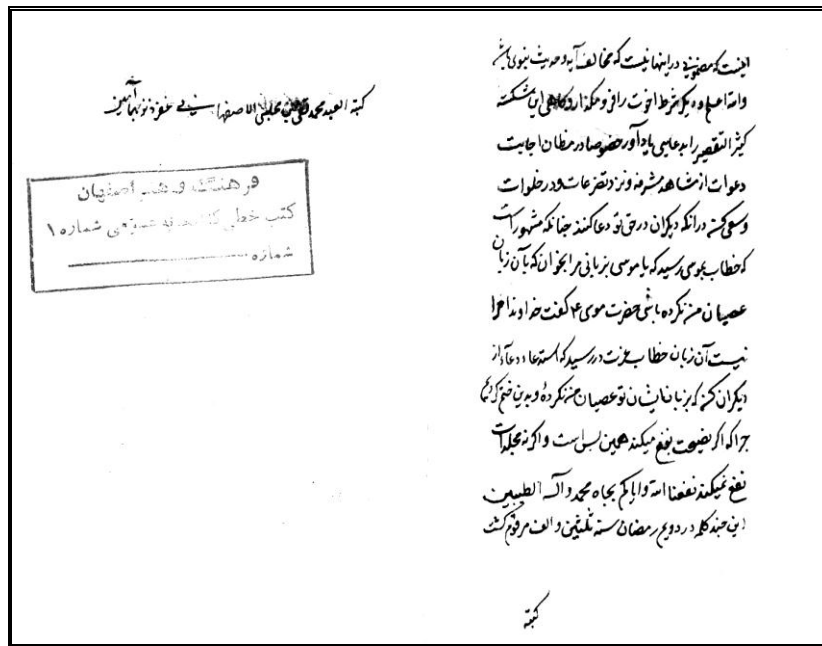
و اگر خواهی که متّصف به این صفات گردی، نظر از عیوب واعظ بپوش.

تو سخن را نگر که حالش چیست به نگارنده سخن منگر

۱. رک: الأملی للسید المرتضی ج ۲ ص ۶.

۲. ملک: ۲.

و گمان این است که مضمونی در این ها نیست که مخالف آیه و حدیث نبوی باشد، والله أعلم. و دیگر، شرط اخوت فرو مگذار، و گاهی این شکسته کثیر التقصیر را به دعایی یاد آور، خصوصاً در مظان اجابت دعوات، از مشاهد مشرفه و نزد تضرعات و در خلوات. و سعی کن در آن که دیگران در حق تو دعا کنند؛ چنان که مشهور است که خطاب به موسی رسید که: یا موسی! به زبانی مرا بخوان که به آن زبان عصیان من نکرده باشی. حضرت موسی علیه السلام گفت: خداوندا! مرا نیست آن زبان! خطاب عزت در رسید که: استدعاء دعاء از دیگران کن، که به زبان ایشان تو عصیان من نکرده ای. و به این ختم کردیم؛ چرا که اگر نصیحت نفع می کند همین بس است، و اگر نه، مجلدات نفع نمی کند. نفعنا الله وإیاکم بجاه محمد وآله الطیبین. این چند کلمه در دویم رمضان سنه ثلاثین و الف مرقوم گشت. کتبه العبد محمد تقی بن مجلسی الاصفهانی، غفر ذنوبهما، آمین.



مسئولات اخلاقی عرفانی

سؤال: ^۱ شیخ عزیز نسفی در رساله خود بیان فرموده که مذهب حق دو نوع می‌باشد: شریعت و طریقت. شریعت آن است که اوقات را صرف تعلیم و تعلّم و تکرار و تذکار نماید تا آخر عمر، و طریقت آن است که بعد از دانستن واجبات ضروری خود به سلوک و ریاضت مشغول شود و روز به روز آنچه در خاطر دارد محو سازد تا آینه دل روشن و صافی کرد، که آنچه در ملک و ملکوت است تمام در او منعکس می‌شود و خلاف و شکی نماند، و علم الیقین بلکه عین الیقین حاصل می‌شود، و مثالی بیان کرده است که مانی نقاش یک طرف ایوان را تنها در اندک روزی صیقلی کرد و نقاشان چین طرف دیگر را صورت کشیدند، چون پرده از میان برداشتند عکس آنها در وی ظاهر شد.

جواب: تفصیل ریاضات در مختصرات نمی‌گنجد، مجملش در این بیت است:

صمت و جوع و سَهْر و عزلت و ذکر به دوام

ناتمامان جهان را بکند کار تمام

مراد از صمت خاموشی است از غیر ذکر الهی.

و جوع در قلّت به مرتبه ای که نفس از عبادت نیفتد، به تدریج، و در کیفیت، از هرچه نفس خواهان آن باشد.

۱. نقل از کتاب مسؤولات ملاّ کلبعلی بروجردی شاگرد محقق مجلسی، نسخه خطی کتابخانه ملی.

و بیداری به تدریج که نفس از کار نیفتد و بی دماغ نشود که از عبادت بازماند. و عزلت از کسانی که صحبت ایشان این کس را از یاد الهی بازدارد. و ذکر به دوام به هر ذکری که انس او به حق سبحانه و تعالی شود. و بهترین اذکار «یا الله» است، و اگر ملالی به هم رسد اسمای اعظم الله از نود و نه نام به هر یک که موجب ازدیاد دانش بوده باشد.

با مراقبه تمام، که خود را منظور نظر الهی داند، و نگذارد که یاد غیر او در خاطر درآید. و این معنی به تمرّن حاصل می‌شود. هرگاه مدتی مداومت نماید آثار عظیمه ظاهر می‌شود. و عمده خالص ساختن نیت است، اگر چه آن نیز به تدریج حاصل می‌شود. مجملأً می‌باید که شب و روز تمام - مگر قدری که صرف علوم می‌شود - همیشه مشغول ذکر بوده باشد، با حضور قلب، بی آن که ذات اقدس الهی را در خیال خود درآورد. هرگاه اندک زمانی در این معنی بکوشد محبت الهی حاصل می‌شود، و به قدر حصول محبت مشقت ها کم می‌شود، تا بنده به کمال مرتبه خود برسد در محبت.

بعد از آن حق سبحانه و تعالی افاضه می‌فرماید علوم و حقایق، و معنی وحدت جلوه‌گر می‌شود. و آنچه مناسب این مقام است آن است که بنده غیر حق سبحانه و تعالی را لاشیء داند، و هر مطلب و مرادی که داشته باشد به تضرّع و زاری از او طلبد، و بداند که از مخلوق کاری متمسّی نمی‌شود، و اگر ظاهراً شود بدون توفیق الهی نمی‌شود. و عارف که به مرتبه معرفت و محبت فایر می‌شود دیگر ممکنات همه در نظر او محو می‌شود، و به عین یقین غیر حق سبحانه و تعالی را نمی‌بیند و نمی‌داند، والله تعالی يعلم، وأوصلنا وإیاکم إلی ما یحبّ ویرضی.

سؤال: شیخ سعدی فرموده است که:

اگر تیغ عالم بجنبید ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای
چگونه این معنی را موافق شرع توان ساخت که این خواستن را به علم تأویل کنی
علّت می‌شود. و دیگر، حدیثی از حضرت رسول ﷺ نقل فرمودند که کسی که در

خانه تنها می‌خواهد یا به صحرا تنها می‌رود یا تنها چیزی می‌خورد ملعون است.
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در درر الکلم فرموده است: «من آنس بالله
توحش عن الناس، والوصلة بالله في الانقطاع عن الناس».

و شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمه فرموده:

تا تو نیز از خلق پنهانی همی ليله القدری و اسم اعظمی
و اکثر اهل الله از تنهایی به مراتب عالی رسیده‌اند.

پس فقیری چه سازد که ملعون نباشد و به خدا نزدیک باشد؟!

دیگر، شیخ بهاء الدین علیه الرحمه فرموده:

سینه خالی ز مهر گلرخان کهنه انبانی بود پر استخوان
چه معنی دارد؟

جواب: معنی عزلت مذکور شد که انقطاع است از جماعتی که شخص را از یاد الهی
بازدارند، و اگر ممکن بوده باشد که با چنین شخصی بوده باشند که به واسطه او همیشه
مشغول به ذکر الهی بوده باشند فیها، و إلا تنهایی خوب است، به شرط آن که همیشه با
خدا باشد تا تنها نباشد.

و عبارت شیخ سعدی موافق مذهب اشعری است ظاهراً، و قابل تأویل هست.

و عبارت شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله مرادش محبت اهل بیت رسول خدا است،
یا محبت الهی علی سبیل الکنایة.

و در مقام سیر إلى الله متوجه معانی اشعار یا غیر آن شدن حجاب است، می‌باید
اعتقاد خود را درست کرده، متوجه غیر نشود که موجب تشویش خاطر است، و
مجملاً بداند که آدمی بسیاری از چیزها را نمی‌داند، و کلام اکثر محققین محمل‌های
دقیق دارد که ابتدا بد می‌فهمد، و چون غور می‌کند بد نیست، متوجه نباید شد.

سؤال: شیخ علیه الرحمة فرموده است:

علم نبود غیر علم عاشقی ما بقى تلبیس ابلیس شقی

استدعا آن است که سر رشته علم عشق را به دست این بیچاره بدهند که باعث شوق به بندگی و جان سپاری خالص شود؛ چرا که کسی که این مراتب را در این عصر به مرتبه کمال رسانیده باشد به غیر از آن قبله گاهی احدی گمان نمی برد. اگر گویند از کثرت عبادات و صوم و سهر است، از اینها باعث ضعف و کاهلی و افسردگی می شود، اگر خود را به جبر و تکلیف بداری کسل زیاده می شود، پس چیزی قلمی نمایند که باعث ذوق و شوق شود به فرمان برداری از دل و جان، و بدن مانع باشد.

جواب: مداومت بر ذکر با حضور قلب اقوی اسباب محبت است، و از ریاضات دیگر قدری که موجب کسل نشود ضم می باید کرد، والله تعالی یعلم. سؤال: روایات و اخبار بسیار وارد است در باب فضیلت خواندن ادعیه، و آنقدر دعا از حضرات نقل کرده اند که اگر شب و روز ترک خواب و خور نموده مشغول خواندن اینها شویم عשרی به جا نخواهیم آورد، و مضمون ماحصل دعا مشتمل است بر طلب مدعیات و مرادات دنیا و آخرت، و در حقیقت اقرب و اکرم عباد به درگاه الهی اهل توکل و تسلیم و رضا است، که ترک مرادات و مدعیات دنیا و آخرت نموده، جمیع کار و بار خود را به عالم الغیب والشهاده گذاشته، شب و روز تفکر در مصنوعات و بزرگواری بدیع السموات والارض می نماید. پس هرگاه شخصی مشغول به مراتب اول شود از این مراتب علیا باز می ماند، و اگر به این مراتب عالی خود را برساند از پیروی حضرات معصوم بازمانده، پس چه باید کرد؟ و دیگر، در نفس الامر بسیار مذموم است که بنده شب و روز به آقای خود گوید که فلان و فلان چیز می خواهم، خواه بدهد و خواه وعده کند، ترک خواستن نکند و راضی نشود.

جواب: چون تمام آنها را به جا نمی توان آوردن هرچه مقدور باشد. و همچنان که از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین دعاها در طلب مرادات واقع شده است دعای بی طلب نیز واقع شده است، و در دعاها با طلب اگر حسب الامر کنند

خوب است، گو مطلب نداشته باشد. از مردمان چیزی خواستن مذموم است، و از خداوند خواستن خوب است؛ که: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمَلْحِينَ فِي الدَّعَاءِ»^۱.

سؤال: چون برادر کمترین بسیار به جد است در بردن کمترین به بروجرد، و حجّت می گیرد که هرگاه عیال و فرزندان شب و روز از مفارقت به گریه و زاری مشغول باشند در غربت به سر کردن جایز نیست، اگر ایشان تجویز کنند به رفتن امیدوار است که سررشته بندگی به دست این بیچاره بدهند که در آنجا به آن عمل نماید.

جواب: عمده آن است که حق سبحانه و تعالی را بنده فراموش نکند، و همیشه به یاد او باشد، و غیر او را از خاطر بیرون کند، و لمح ای بی یاد او نباشد.

سؤال: شیخ علیه الرحمة فرموده که:

علم نبود غیر علم عاشقی ما بقی تلبیس ابلیس شقی
مراد از علم کدام است؟ و طریق کسب چگونه است؟
و دیگر فرموده اند:

سینه خالی ز مهر گلرخان کهنه انبانی بود پر استخوان
کاکل مشکین به دوش انداخته و ز نگاهی کار عالم ساخته
آمد و بنشست بر بالین من رفت و با خود برد عقل و دین من
اینها چه معنی دارد؟

جواب: مراد از علم عاشقی عشق حق سبحانه و تعالی است، و گلرخان انبیا و

اولیاء اند، یا عالم صفات است.

و طریق کسب آن به نحوی است که در لوامع مذکور است مفصلاً، و مجملًا:

صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر به دوام

ناتمامان جهان را بکند کار تمام

۱. الدعوات راوندی ص ۲۰.

و کاکل مشکین، و ارادت غیبی و مکاشفات لاریبی و محبت الهی، و من لم یدق لم یدر و دلیل و طریق آن را آیه کریمه «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و إن الله لمع المحسنین»^۱ توان یافت.

سؤال: متوقع است که کیفیت سیر الله و فی الله و إلى الله و مع الله را قلمی نمایند، و اگر بعد از آن اشاره به قربات اربع شود عین مرحمت گستری است، و کیفیت ذکر بدو امر او، کلمه توحید اقرب است به تزکیه نفس یا الله؟

جواب: سیر الله آن است که بنده هرچه کند خالصاً لله کند و مراد خود را از میان بردارد. و إلى الله آن است که مقصودش قرب باشد، چون حق سبحانه و تعالی قرب را می خواهد، و فی الله عبارت است از تفکر در اسماء و صفات، مانند رحمانیت و رحیمیت الهی که عالمیان را فرو گرفته است، و مع الله آن است که غیر خدا را بالکلّیه فراموش و همگی به یاد و فکر او باشد. «قل الله ثم ذرهم»^۲.

و یافتن بر وجه اکمل آن است که بنده را به این مقامات برسانند، به این عنوان که ترک مألوفات جسمانیه و مرادات شهوانیه بکند، و او را مرادی به غیر از رضای او نباشد، و همیشه به یاد الهی باشد با ریاضات از ترک خوردن و آشامیدن ملتذات، و اکتفا نمودن به مقداری که بدن را کافی باشد. و عمده مراقبه است که در جمیع عبادات «اعبد الله کأنک تراه، فإن لم یکن تراه فإنه یراک» باشد، و ترک الفت با غیر او کند، مگر کسانی که ایشان نیز چنین باشند، و از بنده است اراده، و توفیقات از آن جانب است. و مکرر تجربه‌ها شده است که هرگاه متوجه او شود و تضرع و زاری کند که حق سبحانه و تعالی او را به او نگذارد و آنچه می باید چنان می فرماید.

و مداومت بر «یا الله» با حضور قلب تأثیرش از همه بیش تر است، و اگر تاب

۱. عنکبوت: ۶۹.

۲. انعام: ۹۱.

نداشته باشد ذکری دیگر کند، مثل یا رحمان و رحیم. دیگر که فرو نشیند باز بر سر ذکر «یا الله» رود. و پانزده مناجات را نیز بسیار بخواند. و چون بنده متوجّه او شود دلش را به انوار قدسیه منور سازند، هرچه او را ضرور است او را بر آن می دارند، و چنان می شود که هر ساعت محتاج شیخ نباشد، اما مبتدی را ضرور است که هر چند به امر شیخ کند، و توجهات بسیاری از مقامات می کند [کذا] والله تعالی یعلم.

سؤال: ... شیخ فرموده:

لقمه کامد از طریق مشتهبه خاک خور خاک و برآن دندان منه
متوقع است که مشتبهات از ماکول و ملبوس را قلمی نمایند که چه قسم است و
کدام است؟ و دیگر، معنی «موتوا قبل أن تموتوا» و حقیقت آن چه چیز است؟
جواب: ... علم معرفت لقمه نهایت ندارد، و تا مقدور باشد از ظلمه و اتباع ایشان
اجتناب نماید و از لقمه ایشان نخورد. و «موتوا قبل أن تموتوا» فانی شدن است در
رضای الهی از مرادات خود. خواهش خود را از میان برداشتن، و همگی از جهت
رضای خالق بودن است، والله تعالی یعلم.

سؤال: هرگاه شخصی را از وجه حلال مقدور باشد اگر اطعمه طیب از فواکه لطیفه
و مطبوخ مقوی و حلویات لذیذ استعمال نماید موافقت نفس کرده است که مورث
غفلت و بعد است، و اگر ترک نماید و به نان جوی قناعت نماید خلاف قول الله تعالی
نموده است که: «کلوا من طیبات ما رزقناکم»^۱.

پس طریقه ای که موافق حقیقت و شریعت باشد قلمی فرمایند.

و پوشیدن البسه فاخر نمازی که مقدور باشد داخل اسراف هست یا نه؟
جواب: امر به اکل طیبات، امر اباحت است به اتفاق، یعنی حلال است خوردن، و
در آن سخنی نیست، ولیکن هرگاه نفس باغی و چموح باشد ناچار است او را ریاضت

۱. بقره: ۵۸. سائل به اشتباه: کلوا من طیبات الرزق آورده است.

فرمودن تا از مخالفت الهی باز ایستد و به مراتب عالییه برسد، به ارشاد مرشد، والله تعالیٰ يعلم.

سؤال: در حقیقت اهل اخلاص را طلب مراد و مقصود نمودن مذموم است حتی بهشت و قرب الهی، و قلمی نموده‌اند که هرچند دعا بیشتر می‌کند قرب زیاده می‌شود، و بعضی دعا خواندن را ترجیح داده‌اند به قرآن خواندن، مستدعی است که قلمی نمایند که چگونه موافق سازد این دو قول را با یکدیگر؟

جواب: می‌باید که بنده مخلص را مرادی نبوده باشد، و اگر دعا کند از حق سبحانه و تعالیٰ غیر او را طلب ننماید، و اگر غیر را طلب کند حسب الامر او طلب کند، نه به واسطه خود، و اگر خالص شده باشد و به هیچ وجه غیر را طلب ننماید بهتر خواهد بود، والله تعالیٰ يعلم.

سؤال: هرگاه از شنیدن سازهای جرس مثل فی و موسیقار حزن و رقت قلب و گریه به هم رسد آیا در آن هنگام استماع آن جایز است یا نه؟
و دیگر هرگاه شخصی را پیش از صبح، ذکر «یا الله» و فکر مصنوعات و مقدورات الهی بر دل و جان او غالب گردد، به نوعی که از اشتغال به نوافل از آن عالم بازماند، آیا اشتغال به کدام یک اقرب است به رضای الهی؟...

جواب: حزنی که از سازها به هم می‌رسد شیطانی است، به هیچ وجه مجوز نیست استماع. و اگر چنانچه از ذکر به مداومت، حضور حاصل می‌گردد، از کثرت نماز و آداب آن به جای آوردن بیشتر حاصل می‌گردد، ولیکن تا آن معنی حاصل نشده است هر دو را به جای می‌باید آورد تا طبیعت عادت به کاهلی نکند...

سؤال: هرگاه شخصی از کیفیات حلال مثل تریاک و جوز و غیره خورد شوق به عبادت و طاعات و خضوع و حضور قلب و فکر صحیح او را عارض شود، و چون نخورد کسل و کاهلی و بی‌دماغی به هم رسد، آیا خوردن بهتر است یا نخوردن؟
و آن مراتب عالییه که به سبب خورش کیفیت عارض می‌شود موجب قرب رضای

حق تعالی هست یا نه؟...

جواب: هرچند نفس را به این چیزها معتاد نسازد بهتر است.

و قربی که از این چیزها حاصل می شود قرب نیست به قرب می ماند.

و به مداومت بر عبادات با حضور قلب کسل و کاهلی زایل می شود...

سؤال: چون اختلاف در لوح محفوظ کرده اند حقیقت آن را قلمی نمایند که از چه

چیز است و چگونه است و کجاست؟

و دیگر، جایز است که نمازهای نوافل را نشسته بگذارند یا نه؟

و دیگر، خنده قهقهه مکروه است یا حرام؟

دیگر، هرگاه کسی توبه کرده باشد و از ترس آن که مبادا اعاده کند آرزوی مرگ

کند و استدعا نماید جایز است یا نه؟ یا کسی باشد که از جهاد نفس به تنگ آمده و

خلاصی خواهد!

و دیگر، هرگاه فقیری خواهد که همیشه به ذکر خدا به دل و زبان مشغول باشد از

این سه ذکر «یا الله» و «لا إله الا الله» و تسبیحات اربعه است کدام افضل است و

اقرب است به رضا و محبت الهی که بدان عمل نماید؟

جواب: مکلف نیستیم که حقیقت این چیزها را بدانیم. و نماز نافله را نشسته می

توان کرد، و خنده قهقهه حرام نیست، و آرزوی مرگ خوب نیست.

و مداومت بر همه این ذکرها خوب است.^۱

۱. تا اینجا از متن کتاب مسؤولات ملا کلبعلی بروجردی شاگرد محقق مجلسی نقل شد، و آنچه از پی

می آید مطالبی است که کاتب مسؤولات تحت عنوان «من کلام مولانا تقی المجلسی» نقل کرده است.

«طریق تصوّف طریق انبیا و اولیاست، و مبنای این طریق بر ریاضت و مجاهده و مخالفت نفس است، و اولیاء الله از این را به مرتبه ولایت رسیده اند.

چنان که حضرت امیرالمؤمنین و امام المتّقین علی بن ابی طالب فرمودند که اصل تصوّف سه حرف است، و هر حرفی اشاره به سه مقام است، و اصول مقامات این طریق مستقیم نه مقام است؛

اول: صاد اشاره به سه نوع صبر است؛

صبر بر مشقّت عبادات و ریاضات و مجاهدات، و صبر بر مصایب و بلیات و امقانات [کذا] و صبر بر ترک محرّمات و مکروهات.

دوم: واو اشاره است به ورع و پرهیزکاری و پارسایی و وداد و محبّت با محبّان و مؤمنان و خلقان، و واصل شدن به رضای الهی از جمیع ماسوا، و وفا نمودن به عهد است؛ هر عهدهی که کند.

سیم: فا اشاره است به فارغ شدن از تعلق جمیع ما سوی الله، و فضایل را صفات خود ساختن، و فانی شدن از خود در راه الهی.

و اکثر آیات و احادیث مشتمل بر ترغیب مجاهده و خلاف نفس است که اصل طریقه متصوّفه متشرّعه است، که افضل مؤمنان و متّقیان محققان صوفیه اند، که ایشان بندگی را از روی اخلاص کرده اند، نه غیر ایشان؛ کما قال الله تعالی: «والذین جاهدوا فینا لنهدیّتهم سبلنا». و دیگر: «أفرأیت من اتّخذ الهه هواه». و دیگر: «ونهی النفس عن الهوی فإنّ الجتّه هی المأوی». «قد أفلح من زکّاهما وقد خاب من دسّاهما».

و کما قال النبی ﷺ: «رجعنا من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر» در وقتی که از جهاد کفار مراجعت نموده، این حدیث بر زبان معجز بیان آن حضرت جاری شد.

سؤال نمودند که یا رسول الله! آن کدام جهاد است که از سر و جان باختن اکبر است؟ فرمودند که جهاد نفس؛ چرا که در آن یک مرتبه جان باید داد و در این ... [کذا]

مرتبه؛ به واسطه آن که هر مخالفتی نفس را مانند جان دادن اوست.

چنان که منقول است که شخصی در خلوت نشسته بود و شب و روز به مخالفت نفس اشتغال داشت و لحظه ای از ذکر حق غافل نبود، تا آن که نفس روزی او را تقاضا نمود که اولی آن که برخیزی و سلاح جنگ بر خود مترتب ساخته، به جهاد کفار روی؛ شاید که درجه شهادت دریابی. آن شخص را حیرت غالب شد که چه معنی دارد که نفس اماره ترغیب و تحریص به شهادت و جان باختن در راه حق می کند؟! این معنی را به خدمت حضرت عرض نمود، فرمودند که این است که نفس از راه عبادت هم این کس را گمراه می سازد؛ چون در خلوت به سبب هر خلاقی که او را می کردی یک بار می بایست مرد، پس به جهت راحت خود ترغیب به شهادت نمود که یک بار بمیرد و خلاص شود. و دلایل ناقص ناقص در اثبات واجب الوجود که حکما در کتب ضلال خود نقل کرده اند تحصیل حاصل است به مشقت و ریاضت تمام، و از بابت جستن آفتاب است به نور شمع و چراغ.

زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان
و صوفیه از کثرت ریاضت و صیقل دادن آینه دل به جایی می رسانند که در
هرچه نظر می کنند مشاهده حق تعالی می کنند به دیده دل.

صاحب نظران که زنده جاویدند وارسته ز بیم و فارغ از امیدند
در هرچه نظر کنند او را بینند ذرات جهان آینه خورشیدند
و حق سبحانه و تعالی خلق آسمان و زمین و مابینهما را دلیل وجود خود ساخته تا
هیچ کس از او غافل نشود، کما قال الله تعالی:

«سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق»^۱.

و مرتبه بالاتر از این هست از جهت صوفیه که آن انتقال از اثر به مؤثر است؛ به
هرچه نظر می اندازند اول خدای را به دیده دل می بینند بعد از آن مصنوع را.

همه عالم به نور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا
و مرتبه بالاتر از این وحدت وجود است که جمیع ماسوی الله را لا شیء محض
تصور کنند، بلکه غیر از حق تعالی چیزی نمی بینند.
و بعضی از علما گفته اند که مراد از وحدت آن است که عارف از جمیع مرادات و
هوای نفس برخاسته، جمیع خواهش و مطلب خود را در رضای حق تعالی محو
ساخته، غیر ذات او دیگر هیچ منظور او نباشد، بلکه وجود خودش هم در خاطر
نیاید، بر خلاف جمعی که هزار آرزو و خواهش را خدای خود ساخته، کلّ معبود و
مقصود درباره ایشان متحقق است»^۱.

۱. مسؤولات ملاّ کلبعلی بروجردی، نسخه خطی کتابخانه ملّی.

گلگشتی در لوامع قدسیه

(رتبه محبت)

«اخبار بسیار وارد شده است در محبت و محبوبیت سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم. و محبت نزد اهل ظاهر عبارت است از تقوا، که گذشت؛ و نزد اولیاء الله بر سه قسم است:

[اول] محبت ذات بذاته، قطع نظر از صفات کمالیه او، و قطع نظر از افعال حسنه او به این بنده یا دیگران؛ چنان که شیعیان، بسیار است که عاشق حضرت امیرالمؤمنین می شوند، و از کمالات آن حضرت، و شفاعت آن حضرت او را خبر ندارند.

[دوم] و جمعی صفات کمالیه آن حضرت را شنیده‌اند و عاشق اند.

[سوم] و جمعی شفاعت و نعمت‌هایی که از آن حضرت به ایشان رسیده یا رسد سبب عشق شده است. و همچنین ستیان به پیشوایان خود. و شکی نیست که هیچ یک منظور ایشان نیست که علی بن ابی طالب خوش صورت بوده است یا نه.

و اکثر اوقات، این محبت متعارف نیز از توجهات معشوق حاصل می شود، نه از حسن فقط؛ لهذا صد هزار کس می بینند شخصی را و عاشق نمی شوند، و یکی عاشق می شود از شنیدن حسن او.

و آنچه از قرآن و اخبار متواتره ظاهر می شود آن است که: بالاتر از رتبه محبت رتبه ای نیست. بلکه بدیهی است که کمال از این بالاتر نمی باشد که حق سبحانه

و تعالی، بنده خود را دوست دارد؛ چنان که گذشت حدیث صحیح کالماتر از طرق خاصّه و عامّه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که: در شب معراج خطاب رسید که: یا محمد! هر که خوار کند دوست مرا، چنان است که با من به علانیه محاربه نموده است، و من به زودی نصرت می دهم دوستان خود را، و انتقام می کشم از کسانی که با دوستان من بدی کرده‌اند. و من تردّد ندارم در چیزی مثل تردّدی که دارم در قبض روح بنده خودم، که او کراحت دارد از مرگ، و من دوست می دارم که او را ببرم، و نمی خواهم که او آزرده شود، تا آن که جای او را به او می نمایم در بهشت، و به رضای او قبض روح او می کنم. و به درستی که جمعی از مؤمنان هستند که صلاح حال ایشان نیست مگر در فقر، و اگر ایشان را غنی کنم هلاک می شوند؛ و جمعی هستند که صلاح حال ایشان نیست مگر در غنی و توانگری - و این دوستان مسمی اند به «ضنائین»^۱ - و اگر ایشان را فقیر کنم هلاک می شوند. و به درستی که قرب بندگان من، عمده آن در ادای واجباتی است که بر ایشان واجب گردانیده‌ام، و نیست چیزی به نزد من محبوب تر از اداء آن چه بر او واجب گردانیده‌ام.

و به تحقیق و درستی و راستی که بسیار است که بنده مؤمنم تقرّب می جوید به نزد من [به] به جا آوردن نوافلی که بر او واجب نگردانیده‌ام، که از جهت رضای من به جا می آورد - از نماز بسیار و ذکر و فکر - تا آن که محبوب من می شود. و چون محبوب من شد به من می شنود، و به من می بیند، و به من می گوید، و به من، به دست کارها

۱. الضنائن: الخصائص، واحدهم: ضنیة، فعیلة بمعنى مفعولة، من الضن، وهو ما تختصه وتضمن به: أى تبخل لمكانه منك وموقعه عندك. يقال: فلان ضنی من بین إخوانی، وضنتی: أى أختص به وأضن بمودته. النهاية ابن اثیر ج ۳ ص ۱۰۴. قرب الاسناد ص ۲۵: عن عبد الله بن میمون، عن جعفر بن محمد، عن أبيه: «إن لله تبارك وتعالى ضنائن من خلقه، يغذوهم بنعمته ويحبوهم بعافيته، ويدخلهم الجنة برحمته. تمر بهم البلايا والفتن مثل الرياح، ما تضرهم شيئاً».

می کند. اگر دعا کند اجابت می کنم، و اگر از من سؤال کند عطا می کنم.^۱
و این معنی فناء فی الله و بقاء بالله است که منقول است از حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه، که [فرمود] من در خیبر را به قوت جسمانی نکندم، بلکه به قوت
ربّانی نکندم.^۲ و آیات و اخبار در این باب بسیار است.

(کمال مرتبه محبت در ائمه طاهرين)

و شکی نیست که ایشان در مرتبه محبت به اقصی مراتب کمال رسیده بودند،
و از آثار ایشان ظاهر می شود؛ مثل آن که حضرت امام حسین صلوات الله علیه،
از پدر و از جدّ، به کرات و مرّات، شهادت خود و فرزندان و دوستان را شنیده بودند،
و خود نیز می دیدند، [ولی] از جهت رضای الهی متوجه آن سفر شدند و رفتند، و آن
قسم شهادتی را دیدند که هیچ مخلوقی تصوّر نمی تواند نمود.

و بدون اعلی مراتب محبت، ممتنع است که عاقل متوجه چنین امری شود.

(توحید، هدف بعث رسل)

بدان که حق سبحانه و تعالی، جمیع انبیاء و اوصیاء را از جهت استکمال توحید
خلایق، به خلق فرستاده است، و اولاً ایشان را قابل کمالات کرده است، و توفیقات
عظیمه کرامت فرموده است تا ایشان ریاضات و مجاهدات کشیده اند، و خود را به
مرتبه ای که ممکن بوده است نظر به قابلیت ایشان، رسانیده اند و بعد از آن ایشان را
به خلایق فرستاده اند. و اعظم کمالات، توحید الهی است.

و مراتب آن را حصر نمی توان کردن؛ و لیکن بر سبیل اجمال:

۱. الکافی ج ۲ ص ۳۵۲ - ۳۵۳، التوحید شیخ صدوق ص ۳۹۹ - ۴۰۰.

۲. الأمالی شیخ صدوق ص ۶۰۴ - ۶۰۵.

(مراتب توحید و شرک)

مرتبۀ اول: نفی آله [و خدایان] است که عبادت می کرده‌اند به اغوای شیطان، از بتان و کواکب و انسان. و به حسب ظاهر، جمیع انبیاء، تکلیف امم خود، اولاً به کلمه توحید می نموده‌اند که: «قولوا لا إله إلا الله تفلحوا». بگویند که نیست الهی به غیر از الله، که واجب الوجودی است که متّصف است به جمیع کمالات؛ تا رستگار شوید.

(توحید و شرک در صفات الهی)

[مرتبۀ دوّم] و بعد از آن که از این مرتبه می گذشتند، شیاطین راه های دیگر از شرک از جهت بنی آدم به هم می رسانیدند در جمیع امم، مثل: تعدّد صفات، مثل علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و ادراک و جود و غیرها.

و اکثر اوقات [شیطان] علماء هر امت را اغوا می کرد؛ چون در جمیع عقول، این معنی از بدیهیات است که آدمی این کمالات [را] دارد، چون واجب الوجود نداشته باشد؟! تا آن که جمعی از شیاطین، به حسب استطاعت، در اغوای بنی آدم کوشیدند، و قایل شدند به جسمیّت [خداوند] و تشبیه.

باز انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم، به براهین قاطعه و دلایل واضحه، ایشان را از این شرک باز می داشتند و می فرمودند که: واجب الوجودی که عالمیان را ایجاد فرموده است واحد من جمیع الوجوه است، و اگر تکثّری در ذات او به هم رسد واجب نخواهد بود بلکه ممکن خواهد بود؛ چنان که اخبار متواتره از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین، سلام الله علیهم اجمعین، بر این مضمون وارد شده است که: کمال توحید، نفی صفات است، و اثبات صفات از جهت حق سبحانه و تعالی، نفی ازلیّت الهی است، و نفی وجوب وجود اوست.^۱

۱. الکافی ج ۱ ص ۱۴۰.

و عامّه اکثر اشعری شدند، و اثبات صفات [زاید بر ذات الهی] کردند. و جمعی که دانستند که این باطل است معتزلی شدند، و قائل به احوال شدند، و همان تکثر [در ذات الهی] بر ایشان لازم آمد، با قول به امر باطلی که: این صفات الهی نه موجود اند و نه معدوم.

و این مذاهب باطله و امثال اینها، از آن جهت به هم رسید که دست از متابعت ابواب مدینه علم و حکمت الهی برداشتند، با آن که خود متواتراً از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمودند که: «أنا مدينة العلم وعلیّ بابها»^۱. و در روایت دیگر: «أنا مدينة الحکمة وعلیّ بابها»^۲. منم شهرستان علم و حکمت الهی، و علی در آن شهر است.

و نفهمیدند که شهر چه معنی دارد و در چه معنی دارد؟ با آن که بدیهی است که مراد آن حضرت این است که هر علمی که از آن حضرت اخذ نکنند جهل است و علم نیست، و داخل شهر نمی توان شد مگر از در.

و سایر آیات و اخباری که در این باب وارد شده است همه را ترک کردند. [مرتبۀ سوّم] و چون جمعی به سبب متابعت وارثان علم نبی صلی الله علیه و آله از این شرک خلاص شدند، شیاطین در مقام اضلال ایشان در آمدند از باب شرک در اعمال، که جمعی مُرائی [و ریاکار] صرف شدند، که هر عبادتی را که کنند از جهت این کنند که مردمان ایشان را عابد گویند، و تحصیل دنیا به دین کنند.

[مرتبۀ چهارم] و جمعی که به تأیید الهی از این معنی خلاص شدند، مبتلا ساختند شیاطین ایشان را به آن که عبادات را از جهت خود و منافع خود به جا آورند،

۱. المستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۲۷ - ۱۲۶، کنز العمال ج ۱۳ ص ۱۴۸، الجامع الصغیر سیوطی ج ۱ ص ۴۱۵.

۲. فیض القدیر مناوی ج ۳ ص ۶۰، تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۲۰۴.

مثل: دخول جنت، یا خلاصی از نار، و جمعی از جهت کمال نفس، و جمعی از جهت آن که مستجاب الدعوة باشند، و جمعی از جهت آن که مقرّب درگاه الهی باشند. و همه، خود را پرستیدند.

و مخلص کامل آن است که فانی محض شود، حتی آن که فنای خود را نبیند، و هرچه کند از جهت محبت الهی کند، اگر به رتبه عشق رسیده باشد؛ یا از آن جهت که ذات بذاته او را بندگی می باید کرد، اگر به رتبه معرفت کامله فایز شده باشد. و احادیث بسیار از حضرت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم، در هر دو معنی وارد شده است، که: الهی تو را عبادت نکرده‌ام از جهت بهشت، و نه از ترس جهنّم، و لیکن چون تو را یافتم که مستحقّ عبادتی عبادت کردم.^۱ و در روایات دیگر: و لیکن تو را عبادت می کنم از جهت محبت تو.^۲ و هرکه ملاحظه نماید آیات و اخبار را، می داند که رتبه اخلاص بر وجه کمال در هر مرتبه از مراتب، مخصوص ایشان است؛ بلکه هر کمالی که ممکن است ممکن را، همه را بر وجه کمال داشته اند.^۳

(طریق تحصیل معرفت)

شکّی نیست در آن که عوام را تکلیف نمودن به براهین حکماء یونان - مثل برهان سلّم و تضایف - تکلیف ما لا یطاق است، و از جهت اکثر عالمیان مضرّ است. لهذا حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید استدلال بسیار بر وجود خود و وحدت خود فرموده است، به نحوی که نفوس عالمیان به آن مطمئن می شود. و ازدیاد ایمان را به اعمال صالحه مقرر فرموده است، به مرتبه ای که وجود واجب

۱. عوالی اللّالی ج ۱ ص ۲۰ و ۴۰۴ و ج ۲ ص ۱۱.

۲. الخصال ص ۱۸۸.

۳. لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص ۶۹۸ - ۶۹۳.

تعالی شأنه اظهر من الشمس می شود. و همچنین سایر انبیاء و اوصیاء صلوات الله علیهم اجمعین، به همین عنوان هدایت می فرموده‌اند، چنان که در تورات و انجیل و زبور مزبور است، و تجربه نیز شاهد است، قطع نظر از احادیث متواتره که وارد شده است در طریق معرفت.^۱

در احادیث صحیحه وارد شده است که: «لا عمل إلا بنیة» یعنی هیچ عملی بی نیت، عمل نیست و در حکم عدم است. پس لازم است بر طالب علم که اول تصفیه نیت به ریاضات و مجاهدات بکند، و آسان نیست این معنی، بلکه بدون مجاهدات عظیمه حاصل نمی گردد. و حق سبحانه و تعالی فرموده است که «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا وإن الله لمع المحسنین».^۲ یعنی آن جماعتی که در راه ما مجاهده می نمایند با نفس و شیطان به ریاضیات، هرآینه راه های خود را به ایشان خواهیم نمود، و به درستی که حق سبحانه و تعالی با نیکوکاران است، و این جهاد اکبر است.

۱. لواصق صاحبقرانی، ج ۸، ص ۶۸۰. وقال فی شرح الصحيفة: «العوام لما لم یغیروا تلك المعرفة لم یحصل لهم شك أصلاً، والطلبية لما أرادوا أن یكون معرفتهم من كتب المتكلمین وإلقاء شبهاتهم ودفعها تغیر تلك المعرفة، والغالب علیهم الشك أو الظن الضعیف، وكثیر منهم یقعون فی الكفر والإلحاد؛ فإن حصول الشبهة بأدنی شیء، ودفعها لا یتیسر بخمسین برهاناً، كما هو الظاهر عند الأكثر. والذي یظهر من دأب الأنبياء خصوصاً سید المرسلین وعترته الطاهرين صلوات الله علیهم أن كانوا یأمرون بالشهادتين، وكانوا یشتغلون بالعبادة والمجاهدة، حتى یفتح الله علی قلوبهم أبواب معرفته ومحبتة، ویصیر المعارف عندهم من أجلی البدیيات، وهذا المعنى ظاهر لمن تتبّع آثارهم. ولو كان یحصل لهم شك نادراً كانوا یشتغلون بالدعاء والتضرع والاستكانة، حتى یرفع الله تعالى ذلك عنهم، ولكن الشیاطین أفسدوا علی العالمین دینهم الذی ارتضى لهم، واشتغل أكثرهم بكتب أهل الضلال، وتركوا آثار سید المرسلین والأئمة الطاهرين صلوات الله علیهم، ولكن الله تبارك وتعالی وفقنا لنشر آثارهم ص والحمد لله رب العالمین علی اشتغال أكثرهم الآن بالأحادیث، والمرجو من الله تعالی أن یرفع كتب الضلال بالكلية... وذكر المحقق الطوسی رضی الله عنه فی فصوله بعد ما استدلل علی إثبات الواجب... والمرتبة التي فوقها یحصل بالریاضات والمجاهدات». شرح الصحيفة السجادية ص ۱۳۳ - ۱۳۲.

۲. عنكبوت: ۶۹.

چنان که از حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به روایات معتبره وارد شده است که فرمودند: که رجوع کردیم از جهاد اصغر به جهاد اکبر. پرسیدند که یا رسول الله! جهاد اکبر کدام است؟ فرمودند که جهاد نفس است.

و فرمودند که دشمن ترین دشمن ها نفس اماره است.

و حق سبحانه و تعالی فرموده است که: «قد أفلح من زكَّاهَا وقد خاب من دسَّاهَا»^۱ یعنی: رستگاری یافت کسی که تزکیه نفس نمود، و آن را پاک کرد از صفات ذمیمه، مثل کبر و ریا و عجب و بخل و سایر صفات ذمیمه، و زیان کار شد کسی که نفس خود را در پستی ها گذاشت و عیب های خود را پوشانید.

و در احادیث معتبره از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده است که از ایشان پرسیدند که احسان کدام است؟ فرمودند که احسان آن است که عبادت الهی چنان کنی که گویا او را می بینی، و اگر تو او را نبینی او تو را می بیند، پس ظاهر شد که مجاهده با احسان سبب هدایت راه های قرب است به جناب اقدس الهی، و اعظم راه ها اخلاص است در نیات؛ و از این جهت است که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: که همه مردمان هالک اند الا علماء، و همه علماء هالک اند مگر علمایی که به علم خود عمل می نمایند، و همه علماء با عمل هالک اند مگر آنان که علم و عمل ایشان خالص باشد از جهت رضای الهی...

و چون ظاهر است که اخلاص ضرور است پس اخلاص مقتضی آن است که از علوم آن چه ظاهر بوده باشد که رضای حق سبحانه و تعالی در تحصیل آن است طلب نماید، و هیچ شک نیست که حق سبحانه و تعالی اعرف است به احوال بندگان از ایشان به احوال خود، و پیغمبران را به خلائق فرستاد که ایشان را هدایت نمایند به چیزی که صلاح ایشان در آن است از علم و عمل، و منع کنند ایشان را از آن چه

فساد ایشان در آن است از علم و عمل، و دغدغه در این نیست که پیغمبر ما بهترین پیغمبران است، و اوصیای او بهترین اوصیای پیغمبران است.

بلکه به حسب اخبار متواتره از طرق اهل البیت ایشان بهتر از جمیع انبیان بعد از رتبه حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین، و ایشان به خلق رسانیدند آن چه در کار است ایشان را از علوم دینی و معارف یقینیه؛ پس بر همه عالمیان لازم است که متابعت ایشان نمایند، و علوم ایشان را کسب نمایند.

و ایشان نگذاشته‌اند چیزی را که ضرور باشد مردمان را مگر آن که آن را بیان فرمودند. و در معرفت حق سبحانه و تعالی در قرآن بیان شده است در آیات بسیار که هر ذره‌ای از ذرات موجودات دلیل هستی اوست؛ چه بر همه عقلاء ظاهر است که اگر جمیع آدمیان که زنده مکونات اند خواهند که پشه‌ای را از کتم عدم موجود گردانند قادر نیستند، بلکه اگر خواهند که بفهمند آن چه را که حق سبحانه و تعالی در خلق آن کرده نمی‌توانند یافت...

و همچنین اگر بنده فکر کند در هر ذره‌ای از ذرات، می‌یابد که دلیل بر وجود اویند، و هرگز عاقلی باور نمی‌کند که خانه بی بنا ساخته شود، یا کشتی بی کشتییان راه رود، و نزد همه عقلا ظاهر است که ممکنی که ذاتش مقتضی نیستی است چون تواند که چیزی را وجود دهد.

ذات نایافته از هستی بخش چون تواند که شود هستی بخش
مجملاً، چون حق سبحانه و تعالی مصلحت بندگان خود را می‌داند ارشاد ایشان به امثال این براهین نموده است، نه به برهان دور و تسلسل، و نه به برهان تطبیق و تضایف، که عالمی را به ضلالت درآورده، و از خداوند خود دور ساخته؛ به سبب متابعت یونانیان، بلکه حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته که چون بندگان او، او را به آیات و آفاق و انفس بشناسند و مشغول عبادت او شوند، درهای معرفت خود به روی ایشان بگشاید تا به مرتبه علم یقین، و عین یقین، و حق یقین رسند، و نور

یقین را در دل های ایشان بیندازد... حاصل آن که امثال این یقین به جز از عبادت راهی ندارد، کما قال الله تعالی: «والَّذین اهتدوا زادهم هدی»^۱.

یعنی: جماعتی که هدایت می یابند به کردن اعمال صالح حق سبحانه و تعالی زیاده می فرماید هدایت ایشان را به حقایق و علوم الهیه و معارف یقینیه.

و حضرت سید المرسلین ﷺ فرمود که: در شب معراج خداوند عالمیان فرمود که هر که دوستی از دوستان مرا خوار کند چنان است که با من محاربه نموده است. و بندگان، مقرب من نمی شوند به چیزی که محبوب تر باشد نزد من از ادای واجبات. و به تحقیق که نزدیک می شود بنده به من به کردن مستحبات عبادات از ذکر و فکر و مراقبت، تا آن که محبوب می شود، و چون محبوب من شد، به من می شنود، و به من می بیند، و به من می گوید، و به من حرکت می کند. اگر دعا کند اجابت می کنم دعای او را، و اگر سؤال کند عطا می کنم هر چه را خواهد.

حاصل که همه فعل او مع الله و بالله می شود، و این رتبه نهایت رتبه مقربان است که به مرتبه عیان فایض می گردند، و نمی توان ادراک این معنی کردن تا حاصل نشود. و در احادیث بسیار واقع شده است که معرفة الله فطری است، چنان که حق سبحانه و تعالی فرموده است که: «فطرة الله التي فطر الناس عليها»^۲.

یعنی: حق سبحانه و تعالی همه آدمیان را بر فطرت اسلام آفریده است، و همه را نور معرفت کرامت کرده نمی بینی که نمی دانی کی خداوند خود را شناختی؟!

با آن که جزم داری که خداوندی داری، گویا از لوازم عطای عقل است، چنان که عقل به تدریج کامل می شود تا حین بلوغ، و همچنین معرفت حق سبحانه و تعالی؛ چون دلایل وجود خود را ظاهر ساخته است.

۱. محمد (ص): ۱۷.

۲. روم: ۳۰.

و این یک معنی است از معانی «من عرف نفسه فقد عرف ربه».

یعنی همین که آدمی خود را شناخت به عقل، خداوند خود را البته می شناسد. معنی دیگر آن که همچنان که آدمی علم به وجود خود به هم رسانید خواهد دانست که البته او را موجدی است؛ چه محال است که خود به خود به هم رسند، و چه ظاهر است که مادر و پدر در ایجاد این کس دخل ندارند، بسیار است که فرزند می خواهند و نمی شود، و بسیار است که نمی خواهند و می شود، و پسر می خواهند دختر می شود، دختر می خواهند پسر می شود، إلی غیر ذلك مما لا یخفی.

معنی دیگر آن است که هر که تفکر کند در غرایب صنع و بدایع حکمت که حق سبحانه و تعالی در خلق انسان فرموده و او را نمونه عالم کبیر کرده است از مجردات و مادیات. روح که از عالم قدس است به این بدن مربوط گردانیده، و عقل که از عالم جبروت است وزیر او کرده، و حواس باطن و حواس ظاهر را از خدمتکاران او گردانیده، و او را قوت نطق کرامت کرده که ما فی الضمیر خود را ظاهر کند به عبارات فصیحه، و قوت حافظه را خزینه دار او ساخته که صد هزاران از علوم و حقایق را از جهت او حفظ نماید، و قوت متفکره را بیک او کرده که هر چه خواهد از مجهولات به اندک زمانی از جهت او معلوم گرداند، و همچنین سایر قوی و آلات که او را کرامت نموده که در مجلّدات بسیار نمی گنجد و صد هزاران از علما که فکرها کرده اند به عشر عشر آن نرسیده اند، چنانکه باب حکمت ربّ العالمین فرموده است فیما نقل عنه:

دواؤک فیک و ما تشعر و دواؤک منک و ما تبصر
و تحسب ائک جسم صغیر و فیک انطوی العالم ای کبر
و أنت الکتاب المبین الذی بأحرفه یظهر المضمّر

یعنی: دواهای تو در تو است و تو شعور نداری، و دردهای تو همه از تو است و تو نمی بینی، و تو می پنداری که این جسم خوردی و حال آن که پنهان است در تو عالمی که از همه عوالم الهی بزرگ تر است، که آن روح و عقل است.

و تویی کتاب ظاهر کننده که حق سبحانه و تعالی فرموده است که: «ولا رطب ولا یابس إلاّ فی کتاب مبین».^۱ یعنی هیچ تر و خشکی نیست - یعنی مجرد و مادّی، یا جمیع مکونّات - مگر آن که همه در کتاب مبین هست.

پس حضرت فرمودند که حرف های کتاب تو ظاهر می سازد علم و قدرت و حکمت و اراده و سایر کمالات الهیه را؛ چون انسان را رتبه جامعیت کرامت کرده است، و حق سبحانه و تعالی فرموده است که: «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنّه الحق».^۲ یعنی: به زودی می نماییم به ایشان به اندک تفکری دلایل ذات و صفات خود را در عالم آفاق و انفس ایشان، تا بر ایشان ظاهر شود که حق خداوند عالمیان است، و ما بقی همه باطل است.

«ألا کلّ شیء ما خلا الله باطل».^۳ پس هرگاه خود را شناخت به این عنوان، خداوند خود را البته خواهد شناخت به صفات جمال و جلال.

نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل

آن چه در سرّ سویدای بنی آدم از اوست

معنی دیگر آن که حق سبحانه و تعالی انسان را مظهر صفات کمالیه خود ساخته است، از علم و قدرت و امثال آن، و اگر اینها را نمی داشت نمی فهمید علم و قدرت و سایر کمالات الهی را، چنان که در خبر است که حق سبحانه و تعالی به حضرت داود علیه السلام فرمود که من گنجی بودم مخفی، خلق را آفریدم تا شناخته شوم.

و چون ظاهر شد که رتبه انسانی رتبه ای است که از همه رتبه ها حتی از رتبه ملائک بالاتر است به حسب قابلیت و استعدادات عظیمه که او را کرامت کرده اند تا به مرتبه ای می رسد که در آینه روح او جلوه گر می شود صفات کمالیه الهی که به

۱. روم: ۳۰.

۲. فصلت: ۵۳.

علمی که از حق سبحانه و تعالی بر او فایز می گردد اشیا را می داند، و به افاضه الهی سخن می گوید، که به قدرت الهی کارفرما و مدبّر امور او می گردد. و هر گاه به این رتبه رسید و خود را شناخت، بزرگی حق سبحانه و تعالی را خواهد شناخت با صفات کمالیه جمالیه و جلالیه، و نعم ما قال:

در جستن جام جم جهان پیمودم روزی ننشستم و شی نغنودم
ز استاد چو وصف جام جم بشنودم خود جام جهان نمای عالم بودم
و آیات و احادیث در این باب بسیار است.

معنی دیگر آن که چون آدمی علم به وجود خود دارد و آدمی نفس ناطقه است نه این بدن، مع هذا نمی داند که سیاه است یا سفید؟ در بدن است یا بیرون بدن؟ بزرگ است یا کوچک؟ بلکه به هیچ یک از این صفات موصوف نیست؛ چون مجرد است و تعلّقی به این بدن دارد مثل تعلّقی عاشق به معشوق؛ پس وجود نفس معلوم او هست و حقیقت آن معلوم او نیست، همچنین می داند بالبدیهه وجود واجب الوجود را، و حقیقتش را دانستن محال است.

وبعبارة أخرى: اگر تو نفس خود را توانی شناختن خدای خود را بشناس.

ونعم ما قال الحکیم الغزنوی:

ذات او هم بدو توان دانست	به خودش کس شناخت نتوانست
کی شناسی خدای را؟ هرگز	ای شده از نهاد خود عاجز
عارف کردگار چون باشی!	چون تو در نفس خود زبون باشی
لیک چونی به وصف در نارد	داند اعمی که مادری دارد
عقل را جان و دل در آن ره چاک	ذات او را نبرد راه ادراک
ذات او بر ز چندی و چونی	نه بزرگیش هست ز افزونی
آسمان گر بر آسمان چه کند	با مکان آفرین مکان چه کند
فضل او مر تو را برد بر او	عقل رهبر و لیک تا در او
ز آن چه زان برتر است آن است او	عقل عقل است و جان جان است او

با تقاضای نفس و عقل و حواس کی توان بود کردگار شناس
معنی دیگر آن که هر که نفس خود را شناخت به مذلت، خداوند خود را می
شناسد به عزت، و هر که خود را شناخت به فقر و احتیاج، خداوند خود را شناخت به
غنی و عدم احتیاج، و هر که خود را شناخت به فنا و عدم، خداوند خود را شناخت
به بقا و قدم، و علی هذا القیاس از صفات متضاده.

و جمیع این معانی حقّ است، و می تواند بود که همه مراد حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه باشد، بلکه اگر کسی تفکر کند از این معانی به معانی دیگر راه می
برد، چنان که جمعی از طالبان معرفت الهی شبی از این شکسته معنی این حدیث را
استفسار نمودند، تا قریب به سحر مذکور می شد از معانی، و بعضی شمرده بودند هفتاد
معنی گفته بودم، والله تعالی یعلم.

دیگر، در معرفت ضرور است که بداند که صفات ذاتیه الهی عین ذات مقدّس
اوست، چنان که احادیث متواتره بر این مضمون وارد شده است، به این معنی که ذات
غیر صفات ایشان است، و نفس ناطقه مخلوق عالم می شود، و آن چه ما به علم می
دانیم حق سبحانه و تعالی به ذات می داند، و لیکن لازم نیست که بداند چگونه می
داند؟ چون علم عین ذات است و دانستن ذات از محالات است به اخبار متواتره و
اتفاق عقلا، همچنین صفاتی که عین ذات اند دانستن آنها نیز از محالات است.

و می باید بداند که علم الهی به جمیع مکونات قبل از وجود ایشان مثل علم اوست
به اینها بعد از وجود ایشان، و نه چنین است که بر علم او چیزی بیفزاید بعد از
وجود، علم او احاطه کرده است همه اشیاء موجوده و معدومه را، و قدرت او نیز محیط
است به همه اشیاء.

و بداند که حق سبحانه و تعالی سمیع و بصیر و مدرک است و مستغنی، که
مسموعات و مبصرات و مدرکات همه نزد او ظاهر است، و عالم است به همه اشیاء.
و حیات الهی عبارت است از وجود او تعالی شأنه که عین ذات او نیست، بلکه

ذات مقدس او محض وجود است، و وجوب وجود او به معنی تأکد وجود است نه معنی زاید بر آن. و اراده الهی بنا بر احادیث صحیحه کثیره عبارت است از تعلق قدرت الهی به ایجاد اشیاء. و این معنی از صفات ذات، و نه به این معنی است که چیزی در نفس ذات حادث می شود چنان که در مخلوق می باشد.

و کلام الهی عبارت است از خلق حروف در هوا و غیر آن از اجسام. و می باید بداند که حق سبحانه و تعالی جسم نیست. و جسم چیزی است که طول و عرض و عمق داشته باشد، و هر جسمی خواه لطیف باشد مانند ملائکه و جنّ و هوا، و خواه کثیف باشد مانند انسان و یا حیوانات و مکان و جهت و غیر آن و هر چه محتاجت را ممکن است و با وجوب وجود منافات دارد.

و همچنین عرض نیست، و در دنیا دیدنی نیست، به این جهت چون اینها همه مستلزم احتیاج است و محال است که او را توان دیدن در دنیا و عقبی؛ چون تا چیزی جسم کثیف نباشد در عقبی و دنیا دیده نمی شود، و اینها همه مستلزم احتیاج است، و آن مستلزم امکان، و بر این مضامین احادیث متواتره وارد شده است...

و چون انبیاء مؤید به معجزات همه خبر دارند که حق سبحانه و تعالی واحد بالذات است و به هیچ وجه تعدّد و تکثر در ذات مقدّس او نیست، در دلالت وحدت کافی است. و در وصیت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وارد است که اگر خدای دیگر می بود هر آینه کتاب و پیغمبری می فرستاد؛ چون لطف بر حق سبحانه و تعالی واجب است، و بعثت انبیاء و ارسال رسل لطف است؛ پس عدم اینها دلالت بر عدم وجود بلکه عدم امکان وجود شریک می کند. و براهین بسیار بر هر یک از این مطالب هست که محتاج است به مقدمات بسیار، بر اینها اکتفا نموده شد.

و می باید که اعتقاد به وجود انبیاء داشته باشد مجملّاً، همچنین به کتاب های ایشان مجملّاً که حق سبحانه و تعالی بر بسیاری از انبیا کتاب ها فرستاده است، خصوصاً حضرت سید المرسلین ﷺ و واجب است که بداند پیغمبری آن حضرت را، و آن

که معصوم است از صغایر و کبایر، و سهو و نسیان، و آن که آن حضرت خاتم پیغمبران است؛ چون آن حضرت دعوی نبوت فرمود، و بر طبق دعوی خود معجزات بسیار نموده، از آن چه در احادیث مذکور است از هزار متجاوز است، و بهترین آن معجزات قرآن است که جمیع فصحاء عرب عاجز شدند از آن که سوره ای در برابر آن بیاورند، همگی جنگ را معارضه اختیار نمودند، با آن که هر یک در اتیان به خطب ید طولی داشتند. و وجوه اعجاز قرآن بسیار است...»^۱.

(هدایت الهی شرط ایمان به ولایت)

و بدان که تا هدایت الهی نبوده باشد آیات و معجزات فایده ندارد، و هر معجزه ای که بینند اقل مرتبه اش آن است که بگویند که: ما علم سحر نمی دانیم، شاید این سحر باشد. و از این جهت است که فضلاء عامه، مانند [میر] سید شریف، با نهایت تحقیق و تدقیق در اکثر مسائل، چون به امامت می رسند، سخنی چند می گویند که هر عاقلی بطلان آن را به بدیهه می یابد، و حمل می کند بر آن که البتّه شیعه بوده است و در این کلمات تقیّه کرده است، یا [حمل می کند] بر آن که «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی أبصارهم غشاوة»^۲ در ایشان واقع شده است.

و علاجی به غیر از این نیست که مدّتی تضرّع و زاری کنند، و مشغول ریاضات شوند، و تعصّب و عناد و حبّ مذاهب آباء و اسلاف را از نفس خود بیرون کنند، تا حق سبحانه و تعالی به فضل خود، بینایی کرامت فرماید. و تو خبیری به آن که نهایت مراتب فضل در این زمان این است که تقیضین و ضدّین را به شبهات اثبات توانند نمود نزد جاهلان، و شرایع دین را موافق آراء باطله خود توانند ساخت. نعوذ بالله من غضب الله و نکاله، وهدانا الله تعالی وایاکم إلى صراطه المستقیم.

۱. لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص ۱۲۱ - ۱۱۰.

۲. بقره: ۷.

(معتزله و انکار مجردات)

«اگرچه معتزله در همه جا منکر قرآن اند و تأویلات رکیکه کرده‌اند، حتی آن که بعضی از قدماء شیعه بر مذهب اعتزال بوده‌اند، و انکار مجردات کرده‌اند، و نفس ناطقه را مجرد نمی دانسته اند، که اگر مجرد باشد شبیه واجب الوجود خواهد بود.

(نظر صوفیه و توجیه آن)

چنان که صوفیه می گویند که: اگر ممکن موجود باشد شریک حق سبحانه و تعالی خواهند بود در وجود. و این معنی بسیار عجیب است از فضلا. چه نسبت است ممکن را با واجب بالذات؟! و چه نسبت است وجود و تجردش با وجود و تجرد واجب الوجود مجرد من الجميع الوجوه؟!

و سخن صوفیه از قبیل مجاز معقول است، که وجود ممکن چون ممکن است، مثل ذات او، و از غیر است، پس خود وجود ندارد و به منزله عدم است، مثل سایر استعارات و مجازات ایشان، نه آن که از قبیل سوفسطائیه قایل اند به نفی وجود کل موجودات که همه خیال است، به شبهات واهیه بدیهی البطلان.

(تجرد نفس و عالم امر)

اگرچه دلایل عقلیه تجرد نفس و وجود سایر مجردات نیز تمام نیست، ولیکن تجرد و وجود مجردات را نیز نفی نمی توان کرد؛^۱ لهذا حق سبحانه و تعالی نهی فرموده است از تعمق در این مسأله، چنان که ظاهر «یسألونک عن الروح»^۲ است. یعنی: یا محمد! تو را سؤال می کنند از روح، بگو روح از امر پروردگار من است، و شما را نداده‌اند از

۱. قال فی شرح الصحيفة (ص ۲۲۹): «وروی فی الأخبار الكثيرة ما يدل علی تجرد النفس، منها...». وقال فی ص ۱۴۳: «ویظهر من الأخبار الكثيرة تجرد النفس وإن احتمل أن یكون جسماً لطیفاً كالملائكة، لكنّه بعید».

۲. اسراء: ۸۵.

علم مگر اندکی. و اکثر محققین ذکر کرده‌اند که عالم امر، عالم مجردات است، که بی ماده و مدت، موجود شده‌اند به لفظ «کن». به قرینه آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که: «ألا له الخلق والامر تبارك الله رب العالمين»^۱ به قرینه مقابله عالم امر با عالم خلق. و به قرینه تعلق نفس ناطقه به بدن، که فرموده است بعد از تسویه بدن در رحم از نطفه و علقه و عظام و لحم: «ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارك الله أحسن الخالقين»^۲. اگرچه تفاسیر دیگر کرده‌اند، ولیکن اظهر تجرّد است، و ظهور، منافات با احتمال ندارد. و کسی که تدبّر نماید در آیات و اخبار، البته جزم به هم می‌رسد او را [به تجرّد نفس] و وجوه عقلیه مؤید می‌تواند بود؛ اما این مسأله ای نیست که واجب باشد دانستن آن، مگر به اعتبار آن که ظاهر قرآن و اخبار متواتره بر آن وارد شده است. و واجب است اعتقاد به ظواهر قرآن و احادیث متواتره، مگر آن که برهان عقلی قائم شود بر نفی آن ظاهر»^۳.

(مقام و منزلت مؤمن نزد خدا)

و در حدیث صحیح و احادیث کالصحیحة از حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منقول است که در شب معراج گفتیم: خداوندا! حال مؤمن نزد تو چگونه است؟ خداوند عالمیان فرمود که: یا محمد! هر که دوست مرا خوار کند چنان است که با من محاربه کرده است، و من به زودی داد او را از آن ظالم می‌گیرم. و من در هر امری که اراده کنم تردّد ندارم مثل تردّدی که در قبض روح بنده مؤمن دارم؛ چون او از مرگ کراهت دارد، و من نمی‌خواهم که دل او آزرده شود. و به درستی که بعضی از بندگان من هستند که صلاح حال ایشان نیست مگر در

۱. اعراف: ۵۴.

۲. مؤمنون: ۱۴.

۳. لوامع صاحبقرانی ج ۸ ص ۷۲۱ - ۷۲۰.

توانگری، و اگر ایشان را فقیر گردانم هلاک خواهند شد، و بعضی از بندگان من هستند که صلاح حال ایشان نیست مگر در فقر، و اگر ایشان را غنی گردانم هلاک خواهند شد. و هیچ بنده ای او را قرب به من حاصل نمی گردد به چیزی که نزد من محبوب تر باشد از آن چه بر ایشان واجب گردانیده‌ام.

و به درستی که بندگان تقرّب می توانند جست و می جویند به کردن نوافل، تا به مرتبه ای که محبوب من می شوند، و چون به مرتبه محبوبیت من رسیدند من شنوایی ایشان می شوم که به من می شنوند، و بینایی ایشان می شوم که به من می بینند، و من زبان ایشان می شوم که به من می گویند، و من دست ایشان می شوم که به من کارها می کنند. اگر مرا بخوانند اجابت می کنم، و اگر سؤال کنند عطا می کنم.

و در حدیث صحیح واقع شده است که این رتبه مخصوص شیعیان است. بلکه متواتر است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم که این رتبه غیر اثنی عشری را حاصل نمی شود. و چون این حدیث قدسی یقینی است، ضرور است که تحقیق او بر نحوی که مناسب فهم همه کس باشد کرده شود.

اما جزو اوّل که سؤال از مؤمن واقع شد و حق سبحانه و تعالی حال ولیّ را فرمود، اشاره است به آن که مؤمن حقیقی کسی است که به مرتبه دوستی الهی فایز شده باشد؛ چون اعتقاد یقینی - خواه علم یقین باشد و خواه عین یقین و خواه حق یقین - البته لازم دارد محبت الهی را، اگرچه محبت افعالی باشد؛ زیرا که تا دیده بصیرت به انوار الهی مکحل نشود صاحب یقین نمی شود، و چون بزرگواری و عظمت الهی را دانست و می بیند که آنّا فأنّا الطاف صوری و معنوی الهی بر او فایض است، لازمه انسان است که محبت بر او فایض شود، و چون پیشتر می رود محبت زیاد می شود تا به محبت ذاتی می رسد.

و اما آن که فرموده است که خوار کردن دوستان او به منزله محاربه است با او، به

این معنی در احادیث صحیحه متواتره بالمعنی وارد شده است، بعضی به عنوان اهانت، و بعضی به عنوان اذلال و ذلیل شمردن یا ذلیل کردن، و بعضی به عنوان ایذاء، و بعضی به عنوان تحقیر. و ازین رتبه بالاتر نمی باشد که حق سبحانه و تعالی ایدای ایشان را حرب خود شمرده باشد، و اشاره ای است به آن که چون دل مؤمن عرش حق سبحانه و تعالی است و محلّ محبّت و معرفت اوست، پس آن چه با مؤمن می کند با خداوند او کرده است. و در متعارفات هم چنین است که اگر کسی اهانت غلام کسی کند اهانت آقا کرده است، چه جای اهانت پسری که محبوب او باشد، یا معشوق او!

دیگر این مکالمه که من تردّد ندارم، حق سبحانه و تعالی بر سبیل مجاز شایع می فرماید که من به منزله کسی ام که تردّد داشته باشد.

و آن که مؤمنی که دوست باشد نخواهد مردن را، از این جهت است که چون مرتبه دوستی را در این نشأه یافته است می خواهد که چند روزی دیگر باشد تا دوستی او زیاده شود. و آن که اراده الهی در بردن است، از این جهت است که می داند که اگر بماند از دوستی می افتد، یا به نهایت مرتبه خود رسیده است؛ لهذا مرتبه عالیّه او را به او می گویند که: «یا أيتها النفس المطمئنة ارجعي إلى ربك راضية مرضية»^۱ چنان که گذشت، دیگر قرار نمی ماند، و پرواز کرده «فی مقعد صدق عند مليك مقتدر»^۲ که آشیانه اوست قرار می گیرد.

دیگر آن شفقت که از غنا و فقر هر یک اصلح است نسبت به او چنان می فرماید، احادیث متواتره وارد است که نسبت به اکثر دوستان فقر و بلا انسب است، ایشان را همیشه مبتلا می دارد تا همیشه در هر حالی متوجّه جناب اقدس او باشند. و جمعی از دوستان هستند که مسمّی به ضناین اند، چنان که در احادیث صحیح و

۱. فجر: ۲۸ - ۲۷.

۲. قمر: ۵۵.

کالصحیح وارد است از صادقین صلوات الله علیهما که فرمودند که حق سبحانه و تعالی را دوستانی چند هست که بلا را از ایشان ضتت می فرماید، و تا زنده اند ایشان را در عافیت دارد، و روزی می دهد ایشان را در عافیت، و می میراند ایشان را در عافیت، و محشور می کند ایشان را در عافیت، و داخل بهشت می کند ایشان را در عافیت. و لیکن این جماعت بسیار نادرند.

و علی ای حال شفقت الهی مربی ایشان است، به هر نحو که صلاح حال ایشان در آن است چنان می فرماید. و بر این مضمون نیز احادیث قدسیه صحیحه وارد است. از آن جمله در حدیث قدسی صحیح وارد است از حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که خداوند عالمیان می فرماید که بعضی از بندگان من بندگانند که صلاح امر دین ایشان نیست مگر در توانگری و رفاهیت عیش و صحت بدن های ایشان، ایشان را توانگر می گردانم و روزی ایشان را فراخ می گردانم، و بدن های ایشان را صحیح می دارم، تا ایشان به جمعیت خاطر متوجه عبادت و طاعت و محبت و معرفت من باشند. و جمعی از بندگان مؤمن من هستند که دین ایشان و قرب ایشان را بر نحوی که می خواهم به هم نمی رسد مگر در فقر و مسکنت و بیماری ها، ایشان را به آن ها مبتلا می کنم، تا مبتدیان ایشان مشغول دعا و تضرع باشند، و قرب ایشان به من در آن ضمن حاصل گردد، و متوسطان ایشان در مقام صابران در آیند، و به صبر بر بلاها و محن ایشان را به قرب خود فایز گردانم، و منتهیان همگی اینها را از فضل من دانند و در مقام رضا در آمده، در هر بلایی ایشان را لذت ها باشد فوق آن چه تصور توان نمود، و من داناترم به آن چه صلاح حال بندگان من خصوصاً دوستان من در آن است، چنان می کنم.

و به درستی که بعضی بندگان من باشند که سعی ها و مشقت ها می کشند در بندگی من، گاه هست یک شب و دو شب خواب را بر ایشان مستولی می گردانم تا به خواب روند؛ از نهایت شفقتی که به ایشان دارم، و چون صبح می شود ایشان با خود

در مقام جنگ در می‌آیند، و در عتاب و خطاب اند با نفس خود که آن عبادت را نکرده‌اند که هر شب می‌کردند، و اگر ایشان را به حال خود می‌گذاشتم هر آینه به عجب مبتلا می‌شدند و از خود راضی می‌بودند، و به سبب عجب و خودبینی فریفته اعمال خود می‌شدند، و گمانشان این بود که از همه عابدان در پیش‌اند، و در بندگی من تقصیر ندارند، و به سبب عجب از من دور شده بودند، و گمانشان این می‌بود که به من نزدیک شده‌اند.

نمی‌دانند که نهایت بندگی آن است که خود را و اعمال خود را لا شیء دانند. زهار! که عبادت کنندگان اعتماد بر عبادت خود نکنند، آن عبادت‌هایی را که از جهت ثواب می‌کنند و تکیه بر آن دارند، که اگر آن عبادات را به محض رضای الهی کنند روز به روز غنای ایشان بیشتر می‌شود، یا آن که هر چند عبادت کامل کنند می‌باید تکیه بر آن نکنند؛ چون محال است که از ناقص کامل به هم رسد. و بر تقدیر کمال، نسبت به ایشان کمال است، هرگاه نظر به جلال و عظمت او کنند ما سوی الله همه لا شیء می‌شوند چه جای او و عبادت او! چنان که می‌فرماید تعالی شأنه که اگر بندگان من اجتهادات و سعی‌ها کنند در بندگی من و مدت عمر خود را به تعب اندازند در عبادت من، هر آینه مقصّر خواهند بود، و آن چه شرط بندگی من است به جا نیاورده خواهند بود؛ چون در برابر کرامت‌های من و نعمت‌های بهشت‌های من و درجات عالیه که در جوار انبیا و اوصیا به ایشان خواهم داد، عبادت ایشان در جنب آن چه نماید؟ یا آن که چون منظور ایشان در عبادت اینهاست، کجا این عبادت ایشان را بلند مرتبه می‌کند؟! چون شرط عبادت آن است که غیر حق سبحانه و تعالی منظور نباشد، یا هر دو معنی. و لیکن می‌باید که اعتماد همه بر رحمت من باشد نه بر عبادت خودشان، و می‌باید که امید و فرح و خوشحالی ایشان به تفضلات من باشد، که هر چند عبادت کنند عبادت را سبب رحمت ندانند، بلکه منظورشان این باشد که تا غایت

حق سبحانه و تعالی با ما به تفضّل سر کرده است، کجا بود استحقاق از ابتدای خلق در رحم مادر تا حال؟! بلکه اگر به استحقاق عمل می نمود در سلسله معدومات می بودیم، بلکه در سلاسل و اغلال.

و می باید که قرار قلوب بندگان من به گمان خوب باشد به من، که خواه عبادت کنند و خواه معصیت امیدواری به رحمت او داشته باشند، خصوصاً در پیری ها و بیماری ها، که هرگاه بنده نظر از خود و از اعمال خود بر دارد رحمت من در این صورت ایشان را در می یابد، و تدارک نقص های ایشان می کند، و در این صورت که ایشان از خود و اعمال خود فانی شدند رحمت های خاصّه الهی ایشان را به مرتبه رضا به قضا و خوشنودی حق سبحانه و تعالی می رساند، و مغفرت من لباس عفو مرا بر ایشان می پوشاند که باقی بالله می شوند، و حکایت ایشان می آید.

و آن چه مذکور شد ترجمه بود با اشاره به بعضی حقایق، و حقایق کلام الهی را نمی یابند مگر دوستان او که از این مقامات خبری داشته باشند.

دیگر آن که حق سبحانه و تعالی قرب فرایض را مقدّم داشته است، ظاهر می شود که تا کسی مشغول الذمه به واجب باشد مستحبات را نباید کرد، اما آن که حرام باشد ظاهر نمی شود از این حدیث.

و شک نیست در آن که فرایض را مقدّم داشتن بهتر است، و ظاهر می شود از امثال این احادیث که حق سبحانه و تعالی هر چه اصلح است به حال بندگان آن را بر ایشان واجب گردانیده، چنان که غذاها از برای قوام بدن ضرور است، و مستحبات از جهت طراوت روح در کار است، چنان که میوه ها از جهت طراوت بدن در کار است. و جمعی که سعی ها می نمایند در قرب و نمی رسند به مطلوب، از این جهت است، و لیکن بعد از قرب فرایض تقرّب به نوافل مطلوب است، و آن افرادش بی نهایت است، و چون بنده از اسباب قرب خبری ندارد ملاحظه می باید نمود که شارع کدام یک از نوافل را خود بیشتر به جا می آورده اند و امت را به آن مبالغه بیشتر می کرده اند؟

و در این شک نیست که مداومت و امر به مداومت در نوافل یومیه بیشتر از سایر نوافل می‌نموده‌اند، چنانکه مذکور شد. و از آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بنده تقرّب می‌جوید به سوی من به نوافل، یعنی از جهت قرب من به جا می‌آورد، چنان که در فرایض فرموده است، ظاهر می‌شود که در عبادات تقرّب در کار است، خصوصاً هرگاه خواهد به این مراتب عالیّه فایز گردد.

و بعضی از علما ذکر کرده‌اند در افراد تقرّب، آن که از جهت خلاصی از جهنم باشد، یا از جهت رسیدن به بهشت؛ چون قرب الهی به حسب مکان احتمال ندارد، پس مطلوب قرب به رحمت است، و اعظم رحمت‌های الهی خلاصی از جهنم است یا دخول بهشت. و لیکن اکثر علما تفصیلی داده‌اند که اگر منظورش اصلاً اطاعت و فرمان برداری نباشد بلکه محض دخول بهشت باشد یا خلاصی از عذاب، باطل است، بلکه شهید رحمه الله نقل اجماع اصحاب کرده است بر بطلان این عبادت.

و اگر منظورش فرمان برداری و خلاصی از نار - هر دو - باشد صحیح است. و بعضی گفته‌اند که اگر مقصود بالذات خلاصی از نار باشد و اطاعت بالتبع، باطل است، و بر عکس صحیح است. و اگر هر دو مقصود باشند بی‌ترجیح احدی نیز باطل است. و خواهد آمد احادیث صحیحه در حجّ و غیر آن که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم فرموده‌اند در نیت احرام و غیره: «أبتغی بذلك وجه الله والدار الآخرة» یعنی مقصود من از این فعل رضای الهی است با ثواب بهشت.

و این حدیث و امثال این که قریب به تواتر است دلالت می‌کنند بر آن که اگر هر دو مراد باشد ضرر ندارد، و اگر نه اخبار دیگر می‌بود ظاهرش دلالت می‌کند بر آن که این قصد می‌باید وجوباً یا استحباباً.

(اقسام عبادت)

و لیکن در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که عبادت کنندگان یا عبادت بر سه قسم است؛

طایفه ای عبادت الهی می‌کنند از ترس عذاب، و این عبادت به منزله عبادت بندگان است که از ترس آقا خدمت می‌کنند،

و طایفه ای عبادت الهی می‌کنند به واسطه ثواب الهی، و این عبادت به منزله خدمت مزدوران است، و جمعی عبادت الهی می‌کنند از جهت محبت الهی، این عبادت آزادان است، و این عبادت بهترین عبادت‌ها است.

و به طرق متکثره از یونس بن ظبیان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که مردمان عبادت الهی را بر سه وجه می‌کنند؛

طایفه‌ای از جهت رغبت در ثواب او می‌کنند، و این عبادت حریشان و طامعان است، و جماعتی عبادت می‌کنند از ترس، و این عبادت غلامان و کنیزان است، و لیکن من عبادت او می‌کنم به محض دوستی او، و این عبادت بزرگواران است.

و این راه راه ایمنی است، چنان که حق سبحانه و تعالی در شأن ایشان فرموده است که ایشان از فرع روز قیامت ایمنان اند.

و دیگر فرموده است که اگر شما حق سبحانه و تعالی را دوست می‌دارید متابعت من کنید - یعنی از جهت دوستی او - تا حق سبحانه و تعالی شما را دوست دارد، و گناهان شما را بیامرزد. پس کسی که خدا را دوست دارد خداوند عالمیان او را دوست می‌دارد، و هر که را خدا دوست دارد از جمله ایمنان است از عذاب او.

و در اخبار بسیار از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد است که در مناجات خود چنین می‌کردند که خداوندا! تو را از جهت بهشت عبادت نکرده‌ام، و از ترس بندگی نکرده‌ام، بلکه از جهت محبت عبادت کرده‌ام.

و در اخبار بسیار چنین است که آن حضرت بعد از هر دو فرمودند که: چون تو را اهل عبادت دانستم عبادت کردم. و ازین باب احادیث بسیار وارد شده است، و دلالت ندارد بر بطلان عبادت، بلکه ظاهرش آن است که عبادت صحیح باشد و لیکن کامل نباشد. و هیچ شک نیست در آن که چنین عبادات سبب قرب نمی شود.

(معنای قرب الهی)

و قرب الهی عبارت است از ارتباط بنده به جناب اقدس او. و این نیز چند معنی دارد؛ یکی آن که بنده را از ارتباط مطالب دنیوی یا اخروی باشد، و این نیز به سابق بر می گردد.

و دیگر آن که چون لذتی بالاتر از این نمی باشد که بنده انیس و جلیس خداوند باشد، از این جهت عبادت کند. و این نیز معلول است؛ چون مراد نفس مطلوب است. و همچنین اگر عبادت الهی را از جهت دوستی حق سبحانه و تعالی کند که اصل محبت او لذتی است که فوق آن نمی باشد، یا چون محبت الهی سبب محبوبیت الهی است، و این نیز لذتش به اضعاف مضاعفه از آن بالاتر است.

اما اگر عبادت از جهت حصول محبت یا محبوبیت باشد از آن جهت که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد این معنی را، این کمال است.

یا آن که چون محبت الهی که عشق اوست حاصل شده است، و عشق، او را بر عبادت می دارد، این اعظم کمالات است.

و ظاهراً عبادت معصومین صلوات الله علیهم چنین باشد.

و مرتبه دیگر آن است که عظمت الهی را دانسته است و می داند که چنین خداوند را بندگی کردن سزاوار است، چنانکه در کلمات حضرت امیر المؤمنین و دعاهای آن حضرت صلوات الله علیه بسیار واقع شده، که من عبادت تو می کنم چون سزاوار عبادتی. و دیگر بسیار می فرماید که الهی اگر بهشت و دوزخ نمی داشتی تو را عبادت

نمی‌بایست کردن؟ و امثال این کلمات.

و لیکن حباً له و أهلاً له مرتبه ای نیست که هر کس تواند چنین عبادت کردن، بلکه تا عاشق نشود یا عارف نشود - به نحوی که سابقاً گذشت که «من عرف الله وعظمه منع فاه من الکلام» به مرتبه اخلاص فایز نمی‌گردد.

و ترجمه این حدیث آن است که هر که خدا را شناخت و عظمت الهی در دل او جلوه‌گر شد منع می‌کند زبان خود را از ما لا یعنی، چون همیشه خداوند با عظمت حاضر و ناظر است، در حضور چنین خداوندی کجا رواست که یاد غیر او در خاطر گذرد، یا بر زبان جاری شود! و همچنین شکم خود را باز می‌دارد از خوردن‌ها، و همیشه خود را در تعب می‌دارد به روزه روز و عبادت شب.

بلکه تعب نیست در آن مرتبه، بلکه نهایت لذت دارد، و نه از جهت لذت نفس می‌کند، بلکه محبت الهی همه لذات جسمانی و روحانی او را محو کرده است و سوخته است و فانی فی الله شده است.

(طریق تصحیح نیت)

و چون مبتدی را ممتنع است این نیت کردن، بلکه نیت اختیاری نیست مطلقاً، و مقدمات آن اختیاری است - زیرا که نیت معنی است که داعی بر فعل است، و هر حالتی که دارد آن حالت او را بر فعل می‌دارد - پس اگر خوف عذاب بر او غالب باشد نمی‌تواند نیت ثواب کردن، و بر عکس.

و همچنین اگر قبول خلائق منظور نفس اوست و در برابر ایشان عبادت می‌کند، اگر هزار سعی کند که نیت را از جهت خوف الهی به جا آورد نمی‌تواند. بلی بر زبان می‌توان گذرانیدن، و در خاطر در می‌توان آوردن، اما اینها نیت نیست.

پس اگر مبتدی خواهد که نیتش صحیح شود می‌باید که ترك مألوفات و مستلذات جسمانی بکند، و همگی خود را به عبادات و طاعات و اوراد و اذکار بدارد، با مراقبه،

که همیشه خود را منظور خداوند داند.

و جمعی از ارباب قلوب [سهل تستری] تلقین مریدان می‌کرده‌اند این ذکر را که «الله حاضری و ناظری»^۱ و این عبارت به عربی و فارسی هر دو درست است. معنی عربی این است که حق سبحانه و تعالی حاضر است مرا، یعنی علم او احاطه کرده است مرا، و همیشه نظر تربیت به سوی من دارد؛ چون ربّ العالمین است. و فارسی آن خطاب است با حق سبحانه و تعالی، یعنی خداوندا! تو حاضری، و تو ناظری.

و بر مبتدی - خصوصاً عوام - بسیار مشکل است که ایشان تصوّر نکنند خدا را به صورتی و مکانی، بلکه همین که متوجّه ذکر و فکر می‌شود قوّت و اهمه همان ساعت خدای می‌سازد و صورتی از جهت او قرار می‌دهد و مکانی از جهت او می‌سازد، یا در عرش، یا تصوّر می‌کند که از قبیل هوا احاطه کرده است به او.

و هر چه تصوّر کند حق سبحانه و تعالی نه چنان است، حتی آن که اگر تصوّر لامکان کند، یا چنین تصوّر می‌کند که جایی خاص ندارد، گاهی در آسمان است و گاهی در زمین است، یا مکانی را تصوّر کرده لا مکانش می‌نامد.

بلکه هرچند و اهمه این نحو تصوّرات کند می‌باید به تضرّع و زاری درآید، و پناه به خداوند برد، و با خود چنین مقرر سازد که او تصوّر نفس ناطقه که عین اوست

۱. عالم ربّانی شیخ محمد رضا کلباسی در انیس اللیل آورده: «عالم نحریر و حکیم خیر، افضل متأخرین و اکمل متأهین آخوند ملا علی نوری اعلی الله مقامه در بعضی از تحقیقات خود می‌فرماید: «لقد أجازنی أستاذنا أستاذ الكلّ فی الكلّ، العارف الكامل، مجموعة الفضائل والشمائل، قبلة الموحّدين وقدوة العارفين، الأوحد الأجدد والمولی الممجّد آقا محمد بیدآبادی اعلی الله مقامه المعلی قبل از مداومت بر ذکر مبارک «لا إله إلاّ الله» مقدّمه بگویم: «الله حاضری و ناظری» یک مدّت طویل، تا آن که مهیا شود نفس به سبب این ذکر برای جلب نورانیّت کلمه مبارکه توحید». انیس اللیل ص ۳۵۱. علامه ملا احمد نراقی در کتاب خزائن تحت عنوان «طریقه منقوله از مرحوم مبرور زبده العارفين آقا محمد بیدآبادی در تصفیه قلب و سلوک» تفصیل طریقه مذکور را نقل فرموده است.

نمی‌تواند کردن، چگونه تصوّر خداوند خود می‌تواند کردن؟! و با این حال همیشه به ذکر الهی مشغول باشد، و از اهل دنیا عزلتی اختیار کند که نفس او به ایشان الفت نگیرد، چنان که محققان گفته‌اند که:

صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر به دوام

ناتمامان جهان را بکند کار تمام

و هرگاه مدّتی مداومت بر اینها به قانون شرع مبین کند، به موجب فرموده الهی [قرب الهی] حاصل خواهد شد، چنان که ترجمه‌اش این است که آن جماعتی که مجاهده می‌کنند با نفس و هوا و شیاطین هر آینه البتّه ما هدایت خواهیم کرد ایشان را به راه های قرب خود. و این معنی از قبیل سهل ممتنع است، که به سهولت حاصل می‌توان کرد، امّا ترک مألوفات مشکل است، مگر جمعی را که حق سبحانه و تعالی هدایت کند، بلکه خود ایشان را به راه خود ببرد. پس چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که بنده من تقرّب به من می‌تواند جست به نوافل، تا به مرتبه ای که محبوب شود. و آیه «يَجِبُهُمْ وَيَجْبُونَهُ»^۱ و احادیث بسیار دلالت می‌کند که چون محبوب الهی شدند خاصیت محبّت اقتضا می‌کند که ایشان را عاشق کند.^۲

۱. مائده: ۵۴.

۲. «و دیگر کلیّه می‌باید که عباداتش از جهت خوف جهنم نباشد و به واسطه طمع بهشت نباشد و از جهت محبّت او باشد، یا لکنه تعالی أهلاً له، یا حیاء منه، یا شکرأ له، یا إطاعةً له، یا قربةً إلی الله باشد که قرب معنوی و ربط به جناب اقدس او باشد. و چون محال است که کسی یکی از این حالات نداشته باشد از جهت اینها واقع سازد، مثل حب که عبارت از عشق است؛ تا عاشق نباشد و بر خود بندد که حبّاً له می‌کنم ریا ممکن است که دروغی به عوام گوید اما خود می‌داند و حق سبحانه و تعالی می‌داند که کاذب است؛ لهذا این امور در خصوص عبادات کم وارد شده است، حتی در نماز به این نحو وارد شده است حتی که «إِنَّ صَلَاتِي وَنَسْكَي وَمِحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و وارد شده است که «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» و اینها هر یک که به هم رسد در همه جا چنان می‌شود اگر نیّت نمازش از جهت محبّت شد، روزه‌اش، بلکه بیت الخلاء رفتن و خوردن و خوابیدن همه

و کسی نگوید که عشق الهی محال است؛ زیرا که عشق تعلق به صورت خوب می‌گیرد، و حق سبحانه و تعالی را صورت نیست، پس چگونه عشق ممکن باشد؟! جوابش این است که اکثر مردمان عاشق دنیایند، و دنیا صورتی ندارد، چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که: «زین للناس حبّ الشهوات»^۱ یعنی شیطان زینت می‌دهد از جهت آدمیان دوستی شهوت‌ها را از زنان و فرزندان ذکور و قنطارهای طلا و نقره، یعنی کیسه‌های پر از زر. و خلاف بسیاری هست در معنی قنطار، و همه به این بر می‌گردد که زر بسیار دوست می‌دارد، و دیگر اسبان با زینت و چهارپایان و مزارع و امثال اینها از زینت‌های زندگانی دنیا.

و هیچ شک نیست که اکثر مردمان عاشق زر بسیارند، و عاشق صورت زر نیستند، و عاشق اند که در زیر زمین باشد که هرگز نبینند.

و همچنین جمعی از شیعیان عاشق حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌شوند، و هیچ کس عاشق صورت آن حضرت نمی‌شود، بلکه جمعی فی نفسه محبت دارند، و بعضی به اعتبار کمالات آن حضرت، و بعضی از جهت افعال آن حضرت که نسبت به او خواهد فرمود، از شفاعت و حضور در وقت مردن و حشر و نشر، و خلاص گردانیدن از آتش، و رسانیدن به بهشت.

(رتبه انسانیت)

و اما آن چه حق سبحانه و تعالی فرموده است: «فاذا أحببته كنت سمعه الذی یسمع به»^۲ وجوه بسیار گفته‌اند محققان؛ یک وجه آن است که چون سالک به ریاضات و مجاهدات نفس خود را [که] به منزله آئینه جهان‌نماست و زنگ‌های تعلقات بر آن

الله می‌شود و یا فی الله یا إلى الله یا مع الله تا آن که فانی فی الله شود و باقی بالله. أوصلنا الله وإیّاکم إلى أعلى مقامات المقرّبین بجاه محمد وآله الطاهرين». لوامع صاحبقرانی ج ۶ ص ۵۵۹.
۱. آل عمران: ۱۴.

آئینه نشسته، آن را سیاه کرده بود... آن زنگ ها را زدود، آئینه روشن می‌شود، و به سبب ذکر بسیار او را به جناب اقدس الهی ربطی به هم رسد؛ پس منعکس می‌شود در آن آئینه انوار الهی، و به سبب آن روح او شنوا می‌شود، و بینا می‌شود، و به آن شنوایی می‌فهمد مخاطبات الهی را که در قرآن و احادیث مذکور است، و به آن بینایی مطالعه می‌کند در کتاب الهی که عوالم آفاق و انفس است، و می‌ریزد بر دل او انوار حقایق و معارف الهی، و زبانش به آن گویا می‌شود، و به قوت الهی می‌کند هر چه را می‌کند. و این معنی نه به حلول و اتحاد است، بلکه به محض ارتباط است.

و این رتبه‌ای است که حق سبحانه و تعالی غیر انسان را نداده است، و بنا بر این معنی است که چون فرشتگان گفتند که الهی! چه حکمت است که ما همه مشغول تقدیس و تسبیح و تحمید تو ایم، ما را از جهت خلافت خود مقرر نمی‌سازی و آدمیان را مقرر می‌سازی از جهت خلافت، که کار ایشان فساد و خون ریزش خواهد بود؟

خطاب رسید اولاً که من چیزی چند می‌دانم که شما نمی‌دانید، و اشعار فرمود که بندگان را همین بس است که بدانند که خداوند حکیم علیم بد نمی‌کند، و هر چه اصلح است می‌کند. و بعد از آن بر وجه تفضل بر ایشان ظاهر ساخت که نشأه انسانی قابل این معانی هست که مظهر اسرار الهی و منبع علوم و حکم غیر متناهی باشد و شود، و او را ترقیات عظیمه حاصل شود، که علم او علم الهی باشد، و قدرتش قدرت الهی، و همچنین صفات غیر متناهی الهی در او جلوه‌گر شود.

و حق سبحانه و تعالی به یک القا که بر آدم و سایر ملائکه کرد ملایک از آن القا منتفع نشدند، و آدم همه را یافت، و بعد از آن که دو بیست یا سیصد سال در مقام تعلم از آدم در آمدند هزار یک علوم حضرت آدم را ندانستند.

و این همه از جهت تجرّد روح آدم بود، که تعلق به بدن به هم رسانیده بود، و بالخاصیه او را این حالت حاصل شد، و ملائکه مقربین را نشد.

پس در این صورت به نور الهی می‌شنود و می‌بیند و می‌گوید و می‌کند.

این نشأه چنین نشأه‌ای است، که احادیث متواتره وارد شده است که در وقت وفات حضرت سیّد المرسلین ﷺ فرمودند که خلیل مرا بخوانید. پس عایشه و حفصه کس به جانب ابوبکر و عمر فرستادند، و چون ایشان آمدند حضرت ﷺ رو از ایشان گردانید، و دیگر فرمودند که خلیل مرا بخوانید. پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها کس به جانب حضرت امیر المؤمنین علیه فرستادند، و چون آن حضرت صلوات الله علیه آمدند حضرت سیّد المرسلین ﷺ حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را به نزد خود خواندند، و چادر شب را بر سر خود و علی کشیدند لمح ای، و حضرت که سر بیرون آوردند از آن حضرت پرسیدند که حضرت چه فرمودند؟ حضرت فرمودند که تعلیم فرمودند مرا هزار باب از علم، که از هر بابی مفتوح می‌شود هزار باب.

و ایضاً در احادیث بسیار منقول است که مرا تعلیم کرد هزار حدیث که از هر حدیثی مفتوح می‌شود هزار حدیث.

و ایضاً در احادیث صحیحه بسیار فرمودند که تعلیم نمود مرا هزار کلمه که از هر کلمه مفتوح می‌شود هزار کلمه.

و ایضاً در احادیث صحیحه بسیار فرمودند که تعلیم فرمودند مرا هزار حرف که مفتوح می‌شود از هر حرفی هزار حرف.

و از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقول است در احادیث بسیار که هنوز یک بابش مفتوح نشده است با این همه علومی که ما به خلق رسانیدیم. و تا کسی به مراتب کشف علویات نرسد تصدیق این اخبار بر وجهی که باید نمی‌تواند کرد.

و از اینجاست که باب مدینه علم رسول الله ﷺ بسیار می‌فرمودند که در این سینه علوم بسیار هست، کاش می‌یافتم کسی را که قابلیت اینها می‌داشت!

و از اینجاست که فرمودند که در خیبر را به قوّت جسمانی نکنم، بلکه به قوّت ربّانی کنم. مجملآ آیات و احادیث در این باب زیاده از حدّ حصر است...

(علت عدم حصول قرب)

و آن که در احادیث صحیحه متکثره وارد شده است که حق سبحانه و تعالی تمام می‌کند فرایض را به نوافل، آن چه این شکسته را به خاطر می‌رسد - والله يعلم - این است که: چون ظاهر است که غرض الهی از جمیع تکالیف قرب بندگان است به جناب اقدس او، و سبب آن که جمعی کثیر همیشه عبادت می‌کنند و اصلاً ایشان را قرب حاصل نمی‌شود آن است که طبیعت بشری بهانه جو است، همین که شنیدند که در نماز حضور قلب در کار نیست - چون فقها نشمرده‌اند آن را از جمله واجبات، بلکه اکثر در تحت مستحبات نیز ذکر نکرده‌اند - این را عذر خود کردند، و آیات و احادیث متواتره را هیچ نظر نکردند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که: «قد أفلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون» که ترجمه‌اش این است که رستگاری یافتند آن مؤمنانی که در نماز خود خاشع اند، و خضوع و خشوع بدون حضور قلب محال است، و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند که نمازی نیست بی حضور قلب.

و در احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه وارد شده است که از نماز آن مقدار مقبول است که دل با خدا باشد؛ اگر در ثلث نماز با خداست همان ثلث را حساب می‌کنند، و اگر عشر عشر.

و چون اکثر بنی آدم به اشغال دنیوی گرفتارند، و بسیار مشکل است که از اول نماز تا آخر نماز به یاد حق سبحانه و تعالی توانند بود، بلکه تجربه کرده‌ایم که اگر در مقام مراقبه باشند و این غم داشته باشند شاید در ثلثی از نماز با یاد الهی توانند بود؛ بنا بر این حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم دو برابر فرایض، نوافل مقرر فرمودند که در آنجا نیز اگر سعی نماید ثلثی با یاد خدا باشند، که آن به مقدار دو ثلثی است که از نماز بی حضور قلب بوده است، به تفضّل الهی نمازی تمام شود.

و لیکن اکثر عالمیان در فریضه متوجّه حق سبحانه و تعالی نمی‌شوند، در نافله چه

احتمال دارند که متوجّه شوند! بنا بر این در مرتبه اول مانده‌اند، و اصلاً غم خود ندارند که اگر در سابق تقصیری شده باشد بعد از این نکنند، که تلافی ما فات بشود. و لیکن شاید با خود قرار داده‌اند که نماز همین است، و قرائت را درست می‌باید کرد، و اگر والعیاذ بالله قرائت را درست کرده باشند همگی در اظهار آن و نفی ما سوی می‌کوشند. و بسیار باشد که جمعی در آن نکوشیده باشند و در حضور قلب کوشیده باشند و در مقام محبت و معرفت در آمده باشند. و بر تقدیری که تقصیر در آن کرده باشند دوست دوست خود را عذاب نخواهد کرد.

بلکه هر دو می‌باید، و می‌باید که جمیع شرایط ظاهری باشد با شرایط باطنی.^۱
 «به طرق متکثره از حضرت سیّد المرسلین ﷺ منقول است که فرمودند که: هر که حق سبحانه و تعالی را شناخت و عظمت و جلال او را دانست دهان خود را می‌بندد از کلامی که به کار او نیاید، و شکم خود را باز می‌دارد از خوردن زاید بر قدر ضروری، و همیشه خود را به تعب می‌اندازد به روزه روز و عبادت شب. صحابه گفتند که پدر و مادر ما فدای تو باد یا رسول الله! این جماعت اولیاء الله و دوستان حق سبحانه و تعالی اند که حق سبحانه و تعالی فرموده است در شأن ایشان که به درستی که دوستان خدا را خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نمی‌شوند؟ حضرت فرمودند که: اولیاء الله جمعی‌اند که خاموش می‌باشند و خاموشی ایشان ذکر حق سبحانه و تعالی است، و هرگاه به هرچه نظر کنند نظر ایشان عبرت است به حسب مراتب احوال ایشان.

چنان که بعضی چنان اند که به زبان حال می‌گویند که نظر نکردم در چیزی مگر آن که خدا را بعد از آن دیدم، که از مصنوع به صانع می‌روم. و جمعی با هم می‌بینند و همه را آثار قدرت او مشاهده می‌کنند و می‌گویند که

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۳ ص ۴۷ - ۳۳.

ندیدم چیزی را مگر آن که خدا را با او دیدم. و جمعی از صانع به مصنوع می‌آیند، و این رتبه ابرار است، و می‌گویند ندیدم چیزی را مگر آن که خدا را بیشتر از آن دیدم. و جمعی فانی فی الله و باقی بالله شده‌اند و اغیار از نظر ایشان محو شده‌اند، و به غیر از او چیزی را مشاهده نمی‌کنند، و اگر سخن می‌گویند سخنان ایشان حکمت است، یعنی به الهام الهی است، چنان که مجرب است، و از دوستان او مشاهده است.

و اخبار متواتره بر این مضمون وارد است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم، مثل آن که وارد است که هر که چهل روز خالص باشد یا چهل روز به یاد خدا باشد همیشه حق سبحانه و تعالی چشمه‌های حکمت را از دل او بر زبان او جاری می‌سازد، و او را تارک دنیا می‌گرداند، و بینا می‌کند او را به درد دنیا و دوی دنیا.^۱

«حجاب های بندگان از ایشان است، و جمعی که ارباب ریاضات اند مجاهدات می‌کشند تا حجاب ها را بر دارند، چنان که حق سبحانه و تعالی فرموده است که: «والَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ».^۲

و همین آیه کافی است از جهت هدایت عالمیان؛ چون یقین است که مراد از این مجاهده جهاد با اعداء بیرونی نیست، بلکه جهاد است با نفس و شیطان در جمیع مشتتهای نفسانی و لذات جسمانی، و آن سبب هدایت راه های قرب معنوی است. و به درستی که حق سبحانه و تعالی با محسنان است.

و منقول است که از حضرت سید الأنبياء والمرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدند که احسان چه معنی دارد؟... حضرت صلوات الله علیه فرمودند که احسان این معنی دارد که بنده در عبادت الهی چنان باشد که گویا حق سبحانه و تعالی را می‌بیند، اصلاً خاطرش متوجه غیر او نباشد. و فرمودند که اگر تو خدا را نبینی خداوند تعالی تو را می‌بیند. حاصل

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۴ ص ۵۶۹.

۲. عنکبوت: ۶۹.

کلام آن که هرگاه عبادات به این نحو واقع شود که بنده اولاً ترک نماید هرچه مخالفت حق سبحانه و تعالی است، و بعد از آن بندگی هایی را که طلب کرده اند از نماز و غیره، در حالت آن عبادت اقلان چنان باشد که خود را منظور خدا داند، و متذکر باشد که حق سبحانه و تعالی حاضر و ناظر است، و او با خداوند گفتگو می کند، و عظمت و جلال خداوند را ملاحظه نماید، آن عبادت اقل مراتب قبول خواهد داشت.

و بالاتر از این آن است که دل او به انوار الهی منور شده باشد، و صفات رذیله را از نفس بیرون کرده باشد. و مرتبه اعلی تقوی داشته باشد که مطلقاً متوجه مباحات نشود، چه جای مکروهات! و چون عبادت کند خداوند خود را ببیند به قلب. و در اصطلاح علما این دو مرتبه را حیا می نامند، و در اصطلاح صوفیه مراقبه. و مرتبه اولی به مرتبه ثانیه می کشاند»^۱.

«بدان که چون مقربان در نهایت صفایند، به یک ترک اولی که از ایشان صادر می شود ارواح ایشان مکدر می شود، و آن کدورت باطنی تأثیر می کند در بدن، و چون متوجه الهی می شوند کدورت باطنی زایل می شود، و بعد از آن کدورت ظاهری. و غیر ایشان را چون صفای ایشان نیست و بدن ایشان بر کثافت خود باقی است، در بدن ایشان ظاهر نمی شود، و حکمت الهی نیز چنین اقتضا می کند، تا آن که به مرتبه آنها نرسد، و اگر نه حق سبحانه و تعالی قادر است که به یک نظر لطف همه عالمیان را چنان کند که از ایشان معصیت صادر نشود، و در آن صورت مانند ملک خواهند بود، و مستحق ثواب نخواهند شد.

و اما معصومان، صفای روح تأثیر در ترویح بدن ایشان می کند، که بدن ایشان به منزله روح ایشان لطیف می شود، چنان که سایه ندارند، و پیش و پس و خواب و بیداری ایشان یکسان است، چنان که خواهد آمد که این از خصایص حضرات سید

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۳ ص ۶.

المرسلین و ائمه طاهرین است صلوات الله علیهم؛ لهذا بدن ایشان خاک نمی شود. و شیعیانی که به مرتبه ولایت می رسند ایشان را نیز از این حالات بهره ها می باشد، و خود از احوال خود کدورت و سیاهی را به عین الیقین می بینند. و اینها از تفضّل الهی است، که چون این معنی وارد شود فی الحال در مقام تدارک آن درآیند، و جمعی که از اصحاب الیمین اند ایشان را به سبب صفا تنبیهات واقع می شود، و به بلاها مبتلا می شوند، و یا به الهامات و رؤیای صادقه بر آن مطلع می شوند و به زودی بازگشت می کنند.

چنان که حق سبحانه و تعالی فرموده اند که: «إِذَا مَسَّهِمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^۱ یعنی: چون شیاطین بر ایشان دست می یابند متذکر و بینا می شوند و در مقام توبه و انابت و استعاذت به جناب اقدس الهی در می آیند، چنان که حق سبحانه و تعالی فرموده است که الهام می فرماید حق سبحانه و تعالی به ایشان راه خوب و بد را، رستگاری یافتند کسانی که در مقام تدارک و تزکیه نفوس در می آیند. و در این باب آیات و اخبار بسیار وارد شده است، و شمه ای از آنها در شرح صحیفه کامله مذکور شده است»^۲.

«هفتم [از وجوه اعجاز قرآن]: خواصّ سور و آیات قرآنی است. از آن جمله آیه الكرّسی تنها معجزه است از جهت محافظت نفس و مال و عرض و دین، قطع نظر از اشتغال او بر معارف الهیه. و هم چنین سوره حمد. و به وحدانیت الهی! که بسیار بیماری را که اطبّا همگی عاجز شده بودند و محتضر بودند هفتاد مرتبه حمد خوانده ام و شفا یافته اند، این معنی بر اکثر اهل اصفهان ظاهر است. و همچنین آیات دیگر به واسطه مطالب دیگر.

۱. اعراف: ۲۰۱.

۲. لوامع صاحبقرانی ج ۳ ص ۱۳۳ - ۱۳۲.

بلکه اعتقاد بنده این است که هر آیه از قرآن معجز است به وجوه بسیار»^۱.

«در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که اگر سوره حمد را هفتاد بار بر مرده بخوانم و زنده شود، در آن تعجیبی نیست. و فرمودند که نخواندم سوره حمد را هفتاد مرتبه بر هیچ دردی مگر آن که ساکن شد. و این بنده زیاده از هزار بیماری که اکثر را گمان داشتند که مختضر است حتی اطبا، عیادت نمودم، و هفتاد حمد خواندم، و حق سبحانه و تعالی شفا داد. و به یک مرتبه حمد با توجه نیز حق سبحانه و تعالی شفا داده است. و اگر بیماری سهل است بنده به یک مرتبه اکتفا می‌کنم، و اگر وسط است هفت مرتبه می‌خوانم، و حدیث هفت، مضمون من است و الحال یقین ندارم، و همچنین چهل مرتبه می‌خوانم وقتی که شدیدتر باشد، و اگر بسیار شدید باشد هفتاد مرتبه می‌خوانم. و حصر تجربه نمی‌توانم کرد، و عموم حدیث اول شامل همه هست»^۲.

«آیه الكرسي... فی نفسها معجزه‌ای است از معجزات سید المرسلین صلی الله علیه و آله نظر به خواص و عوام. اما خواص، به اعتبار اشمال آن بر اصول معارف الهیه، و اما عوام از جهت حفظ، چنان که در جمیع بلاها و مهالک، مکرر تجربه‌ها شد، که علم یقینی حاصل است که به سبب این آیه آن بلاها مدفوع شد. و همچنین سوره حمد نیز معجزه‌ای است باهره به حسب صورت و معنی، مثل آیه الكرسي، و فضایل این آیه بسیار است. و ایضاً از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که هرگاه در منزلی خوف داشته باشید، در وقت خواب تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها و آیه الكرسي بخوان. و آنچه این ضعیف در سفر مکه معظمه مشاهده نمودم این بود که هر شب [که]

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۱ ص ۱۲۳.

۲. لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص ۱۳۱.

دوازده مرتبه آیه الکرسی خود می‌خواندم یا بنده زاده می‌خواند، آن شب کلّ حاج این بودند، و اگر شبی فراموش می‌شد آن شب تا صبح خایف بودند، و دزدان از ایشان چیزها می‌بردند، و در قافله فریاد بر آسمان می‌رفت. و چون آن وحشت را می‌دیدم، چون دوازده مرتبه خوانده می‌شد یک مرتبه همه صداها فرو می‌نشست.

و از کوه کیلویه می‌گذشتیم و کوهستان بسیار بود و کجاوه قریب به هزار بود، هر روز که دوازده مرتبه آیه الکرسی خوانده می‌شد کجاوه بر کوه نمی‌خورد و به سلامت بودند همه. اتفاقاً روزی که از کوهستان بیرون آمدیم و به صحرای هموار رسیدیم مساهله کردم در خواندن، در آن روز کجاوه بسیار شکست، تا باز خواندم این شدیم.

و در روزی اعراب از پیش قافله رفتند و کاری نساختند، و حمله ما در عقب همه بود، ایشان متوجّه ما شدند، و چند شمشیری در حمله بود و تفنگی شکسته. بنده زاده شمشیر کشید با دو سه کس دیگر، به ایشان گفتم که اعراب نیزه دارند و به نیزه شتران را پیش می‌کنند، شما آیه الکرسی بخوانید. همه شروع در آیه الکرسی کردیم، تا رسیدند به ما، و تخمیناً حمله ما یک فرسخ از حمله‌ها پستر بود، و چون اعراب نزدیک شدند ایستادند، به یک مرتبه صدای تفنگی بر آمد، و از حمله ما نبود و حمله‌های دیگر پیش بودند، حق سبحانه و تعالی رعبی در دل ایشان انداخت و برگشتند و متوجه حمله آخری شدند که پیش از ما بودند، و چند شتر را با مردمش پیش کردند و همه را برهنه کردند و گفتند که زخم نیز بر ایشان زده بودند، و بنده دو کس را مجروح دیدم.

و این بنده آیه الکرسی را از اعظم معجزات حضرت سید المرسلین ﷺ می‌دانم، و در هر حادثه که واقع شد و خواندم آن بلا در ساعت برطرف شد، و چون سبب طول می‌شد اختصار نمودم، و غرایب بسیار دیده‌ام...

و این بنده آیه الکرسی را از جهت دفع همه بلاها تجربه کرده‌ام.^۱

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۷ ص ۴۱۸.

«در حال نماز باید که بدانند که چه می‌گویند؛ پس باید که معانی آن چه در نماز می‌خواند [را] بدانند و سعی نمایند که شواغل را از خود دور گردانند و متوسّل به جناب اقدس الهی شود. و آن چه این شکسته را تجربه شده است این است که بعد از اقامه یا اندکی پیشتر با حضور قلب و تضرّع این آیه را مکرّر بخواند که: «ربّ اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یقوهوا قولی».^۱

و اگر زمانی پیشتر به توجّه صد نوبت بگوید «بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوّة الا بالله العلیّ العظیم» امید هست که حق سبحانه حفظ نماید او را از خطور خاطره‌های باطله که این کس را باز می‌دارد از مراتب عالیّه».^۲

«و از جمله مجربّات، دعای گندم است که در حدیث صحیح از داود بن زریب وارد شده است که گفت: در مدینه بیمار شدم بیماری سخت، خبر کوفت من به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رسید، به من نوشتند که خبر به من رسید که بیماری، يك صاع از گندم بخر، و آن یک من تبریز است و چهارده مثقال صیرفی و ربع مثقال، و بر پشت بخواب، و گندم را بر سینه‌ات بریز تا متفرّق شود، و بگو: «اللهم انی أسألك باسمك الذی اذا سألك به المضطرّ کشف ما به من ضرّ ومکنت له فی الأرض وجعلته خلیفتک علی خلقک ان تصلّی علی محمد وآل محمد وأن تعافینی من علّتی».

بعد از آن درست بنشین و گندم را از دور خود جمع کن و همین دعا را بخوان، و چهار حصه کن، و هر مدّی را به مسکینی بده، و این دعا را بخوان در وقت دادن به مسکین. داود گفت: چنین کردم، و گویا که دست و پای مرا بسته بودند و گشاده شد، و بسیار کسی کردند و منتفع شدند. و بنده محمد تقی حصر نمی‌توانم کرد آن چه را به این عمل شفا یافتند. و چون می‌باید که هر چه فرموده‌اند چنان کنند، از آن جمله

۱. طه: ۲۸ - ۲۵.

۲. همان ج ۵ ص ۱۴۲.

خریدن گندم است، بهتر آن است که بخرند، هر چند گندم داشته باشند، و یک صاع بخرند، و زیاد و کم نباشد، و بیمار بخرد و دیگری نخرد، و خود بر سینه خود بریزد با امکان، و خود گندم را جمع کند، و خود چهار قسمت صحیح کند، و خود دعا بخواند در وقت ریختن، و در وقت قسمت کردن نیز دعا بخواند، و بهتر آن است که خود به مسکین دهد، و در وقت دادن دعا بخواند، و اگر خود نتواند خواندن تلقینش کنند که بخواند، و اگر بیهوش باشد دیگران نیز می‌توانند خوانند.

چنین گوید محمد تقی مؤلف، که مدتی مدید بود که مبتلا بودم به ضعف معده، و چون بر دست راست می‌خوابیدم معده را درد به هم می‌رسید و به دست چپ می‌خوابیدم، تا به این حدیث رسیدم. به خاطر رسید که خوشا به حال آن جماعت که در خدمت حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم می‌بودند، و هر دردی که داشتند به ایشان عرض می‌نمودند. چون این معنی به خاطر رسید، به خاطر رسید که دعا کن، و دعا کردم که الهی به حق حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه که این بلا را از من نیز دور گردان. قریب به چهل سال است که این معنی زایل شد، و به دست راست می‌خوابم، و اگر به دست چپ بخوابم در اوایل شب خوابم نمی‌برد.^۱

«آن چه از مشایخ شنیده‌ام آن است که ابوصالح کنیت حضرت صاحب الأمر است صلوات الله علیه. و یکی از مشایخ گفت که من در مکه معظمه مجاور بودم و مکرر تنها به مدینه مشرفه می‌آمدم راه را گم کردم و بسیار استر را دوانیدم و اثری از راه نیافتم و تشنگی بر من غلبه کرد و از حیات مأیوس شدم پا به قبله دراز کردم.

به خاطر رسید که آن حضرت را به آن کیفیت بخوانم. بر پشته ای بالا رفتم، تخمیناً از ده فرسخ راه شیخی ظاهر شد و به چشم هم زدنی به من رسید و فرمودند که تشنه‌ای؟ گفتم: بلی. پس شتر را خوابانید و لگنی من با خود داشتیم یا او - و یقین

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۲ ص ۱۳۳. و ج ۵ ص ۲۳۵.

ندارم که او کدام یک را فرمودند - پس آن را از مشک پر از آب کردند و من آب خوردم. پس آب در لگن کردند و استر مرا آب دادند و فرمودند که سوار شوید. سوار شدم و او پیش افتاد و من از عقب او می‌رفتم تا مرا به راه رسانیدند و ناپیدا شدند.

بعد از آن یافتیم که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بودند، و فریاد بسیار کردم با گریه و زاری [جهت دیدن دوباره آن حضرت] و فایده نکرد.

و آن چه بر این ضعیف واقع شد این بود که چهل و پنج سال قبل از این تقریباً، در وقت مراجعت از مشهد مقدس، در شب تاری راه را گم کردیم، و بر این مقرر شد که فرو آییم. بعد بنده نیز به قصد آن حضرت فریاد کردم، که ناگاه عربی پیدا شد و ما را بر سر راه آورد و ناپیدا شد، و گریه و زاری بسیار کردم و فایده نکرد.^۱

طریق استخاره: «آن چه مجرب است این بنده را، آن است که توجّه تامّ با توسّل تامّ اگر می‌کنم و قرآن را می‌گشایم آیات مناسب مطلوب می‌آید، از فعل و ترک، و به آن عمل می‌کنم، و بعد از توجّه و توسّل به خاطر ندارم که آن چه گشوده شود کالوحتی نباشد. ابن طاوس علیه الرحمة نقل کرده است روایتی دیگر که بعد از استخاره با توسّل قرآن را بگشاید، و لفظ الله که در صفحه دست راست است بشمارد، و به عدد آن از دست چپ ورق بشمارد، مثلاً اگر هفت جلاله داشته باشد هفت ورق می‌گرداند، و از صفحه دست چپ هفت سطر می‌شمارد، و سطر هشتم را ملاحظه می‌نماید. و این نحو نیز مجرب بنده است.

و به نحوی دیگر از شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه شنیدم که می‌گفت که استخاره تسبیح را از مشایخ دست به دست داریم تا حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه، که سه مرتبه صلوات بفرستد، و به توجّه تسبیح را بگیرد، و دو دو بشمارد، و اگر آخرش دو بماند بد است، و اگر یک بماند خوب است.

۱. همان ج ۷ ص ۴۲۹.

و علامه رحمه الله این استخاره را به کیفیت خاصی از آن حضرت صلوات الله علیه در منهاج الصلاح روایت کرده است. و مولانا عبدالله [شوشتری] رضی الله عنه نیز عملش در استخاره گاهی به قرآن بود، و صفحه اولی دست راست را می‌دید، و گاهی به تسبیح بود. و آن چه به حسب تجربه یافته‌ام، در استخارات همه حضور قلب و توسل تام در کار است، و با این هر دو، به هر عنوان که استخاره کند خوب است. و با توجه تام، قبل از تکبیر احرام، آن چه در خاطر افتد نیز مجرب است.

و در حالت نماز اگر در خاطر افتد بعد از توجه، تجربه صحتش بیشتر است، و منافات با حضور قلب در حالت صلاة ندارد؛ چون استخاره نیز از برای خداست. ظاهراً این حدیث نیز شامل نماز هست، بلکه اکثر واردات این شکسته در حالت صلاة با حضور قلب است، و آدمی ابصر است به احوال خود از دیگران، و خود می‌یابد و ارادت رحمانی و شیطانی را.^۱

«منقول است از سلیمان جعفری که حضرت ابوالحسن فرمودند که هر که اسبی ببندد تا دشمنان از او خایف باشند و نزد مردمان معتبر باشد از جهت رضای الهی حق سبحانه و تعالی همیشه او را اعانت می‌فرماید تا آن اسب را داشته باشد، و خیر و برکت از آن خانه کم نشود، و اگر کسی به قصد جهاد ببندد تا آن که چون حضرت صاحب الامر خروج فرماید در خدمت آن حضرت به جهاد رود ثوابش بیشتر خواهد بود. و این بنده چنین کرده‌ام، اگر چه می‌دانم که چون آن حضرت صلوات الله علیه ظاهر شود هر خدمتی را به کسی خواهد فرمود که مناسب او باشد، و امثال ماها خصوصاً با پیری جهاد نمی‌آید، به خدمت نقل احادیث ایشان مأمور خواهد ساخت، و امثال ماها اگر در جنگی باشد سبب شکست است، مگر آن که در زمان آن حضرت قلب ماهیات بشود، و به برکت آن حضرت قوتی دیگر حاصل گردد، و چون احتمال

۱. لوامع صاحبقرانی ج ۵ ص ۴۰۸.

می‌رود اسب نگاه داشته‌ام با شمشیر، امیدواریم که حق سبحانه و تعالی این شکسته را به شرف ملازمت آن حضرت مشرف گرداند، و اگر اجل موعود برسد قبل از تشریف، در زمان آن حضرت زنده گرداند، و بسیار امیدوارم؛ چون بشارتی از آن حضرت شنیده‌ام در واقعه حقه که هر چه فرموده بودند واقع شد و همین مانده است، و امید بسیار دارم که مشرف شوم به خدمت آن حضرت»^۱.

اصول مقامات عارفان

«بدان^۱ وَّفَقَّكَ اللهُ لِسَعَادَةِ الدَّارِينَ كَه قَرَبِ فَرَايِضٍ وَ نَوَافِلِي كَه دَر حَدِيثِ مَذْكَورِ وَّارِدِ شَدَه اَسْت تَحْقِيقِ اَوْ كَمَا يَنْبَغِي مَتَعَسِّرٌ اَسْت بَلَكَه مَتَعَذِّرٌ، وَلِيَكُنْ هَرْجَه رَا هَمَه دَر نَتَوَانِ يَافِتَنِ هَمَه رَا تَرْكِ نَبَايِدِ كَرْدِ، اَكْرَه بَه اَن اَشَارَه شَوْد مَهْيِجِ شَوْقِ سَالِكَانِ اِلَى اللهِ خَوَاهِدِ بُوْدِ، وَ مَبِيْنِ مَرَاتِبِ وَ حَالَاتِ اَمِيْرِ مُؤْمِنَانِ وَ مَوْلَايِ مُتَّقِيَانِ كَه اِيْنِ سَلْسَلَه بَه اَن حَضْرَتِ مَنْتَهِي مِي شَوْد.

وَ سَالِكِ عَارِفِ چَوْنِ نَظَرِ كَنْدِ خَوَاهِدِ دِيْدِ كَه دَر هَر مَرْتَبَه اَز اِيْنِ مَرَاتِبِ، ذَاتِ مَقْدَسِ مَرْتَضُوِي دَر اَوْجِ كَمَالِ اَسْت؛ چَرَا كَه اَصْلِ خَلَقْتِ اَن حَضْرَتِ اَز نُوْرِ اَسْت... وَ اِنْوَارِ اَوْصَافِ اَلْهِى كَه بَه اَن نُوْرِ مَنضَمِّ گَرْدَدِ نُوْرُ اَعْلَى نُوْرِ مِي شَوْد...

پَس بَدَانِ بَرِ سَبِيْلِ اَجْمَالِ كَه دَر قُرْآنِ مَجِيْدِ آيَاتِي كَه دَلَالَتِ مِي كَنْدِ بَرِ بَلَنْدِي مَرَاتِبِ مُؤْمِنَانِ وَ اَوْصَافِ كَمَالِ اِيْشَانِ بَسِيَارِ اَسْت، وَ دَر حَدِيثِ هَمَّام... قَرِيْبِ بَه ۲۲۵ صَفْتِ اَز بَرَايِ اَوْ بِيَانِ كَرْدِ، وَ اَوْ رَا تَابِ شَنِيدَنِ نَمَانْد... وَ دَر حَدِيثِي دِيْگَر... ۱۵۰ صَفْتِ اَسْت، وَ زِيَادَه اَز اِيْنِ وَ كَمْتَرِ اَز اِيْنِ نِيْزِ اِحَادِيْثِ بَسِيَارِ اَسْت.

وَ اَز شَيْخِ الْمَشَايِخِ اَبُوْبَكْرِ كَثَّانِي مَنقُولِ اَسْت كَه مِيَانِ بَنْدَه وَ خُدَايِ تَبَارِكِ وَ تَعَالَى هَزَارِ مَقَامِ اَسْت اَز نُوْرِ وَ ظَلْمَتِ، وَ دَر اِحَادِيْثِ نَبُوِي صَلَوَاتِ اللهِ وَسَلَامَه عَلَيْهِ وَارِدِ اَسْت كَه مِيَانِ بَنْدَه وَ حَقِّ سَبْحَانَه وَ تَعَالَى هَفْتَادِ هَزَارِ حِجَابِ اَسْت اَز نُوْرِ وَ ظَلْمَتِ.

وَ مَشَايِخِ صُوفِيَه رِضْوَانِ اللهِ عَلَيْهِمُ هَرِيْكَ بَه نَحْوِي بِيَانِ كَرْدَه اَنْدِ، اَمَّا حَضْرَتِ خَوَاجَه عَبْدِاللهِ اَنْصَارِي اَصُوْلِ اِيْنَهَا رَا دَر صَدِّ مَقَامِ اَوْرَدَه اَنْدِ، وَ دَر هَر مَقَامِي سَه

۱. شرح خطبة البيان محقق مجلسی، نسخه خطی علامه روضاتی.

درجه ذکر کرده اند، و اگرچه اوّل و آخر مقام معلوم است ولیکن وسط را مراتب غیر متناهی است؛ و بدین سبب مقامات غیر متناهی می شود،

لاجرم شروع شد در ذکر اصول مقامات.

بدان که آن ده قسم است: بدایات، و ابواب، و معاملات، و اخلاق، و اصول، و اودیه، و احوال، و ولایات، و حقایق، و نهایت.

اما بدایات دوازده باب است؛

باب اوّل: مقام یقظه است.

یعنی بیداری، و آن چنان است که آدمی که صاحب نفس اماره است از جهت تعلّقات جسمانی بدنی از حق سبحانه و تعالی دور افتاده است و به مشتتهیات نفسانی گرفتار شده است، چون توفیق الهی رفیق او می شود از خواب غفلت بیدار می شود. چنان که حق سبحانه و تعالی می فرماید که «قل إنّما أعظکم بواحدة أن تقوموا لله»... و حضرت کلام الله الناطق نیز بسیار می فرمایند در مواعظ و نصایح خود که: ای عباد الله! از خواب غفلت بیدار شوید.

و این بیداری به آن حاصل می گردد که بنده ملاحظه نماید نعمت های الهی را، و ببیند که نعمت های او غیر متناهی است، و بداند که در شکر آنها تقصیر کرده است. و دیگر، ملاحظه نماید که با خود چه کرده است، و خود را مستحق عذاب الهی گردانیده است! پس مهیا گردد که در مقام تلافی و تدراک درآید.

و دیگر، بداند که اوقات عزیز که سرمایه عمر اوست همه را بر باد فنا داده است و روز به روز در نقصان بوده است، الحال مهیا شود که تحصیل کمالات کند، و کاری کند که هر روز در زیادتى باشد، چنان که کلام الله الناطق می فرماید که: «من استوی

یوماه فهو مغبون»^۱ ... پس بعد از ملاحظه اینها و امثال اینها در مقام توبه در می آید.
باب دویم: توبه است.

چنان که خدای تبارک و تعالی می فرماید که «توبوا إلی الله توبه نصحاً»^۲.
یعنی بازگشت کنید به پروردگار خود توبه ای که نصحیت کننده خلق باشد، یعنی هرکه اثر توبه را از شما ببیند متنبه شود، و او نیز از معاصی باز آید.
یا آن که توبه کنید که هرچه از عمر ضایع کرده اید به سبب این توبه به اصلاح آورید. و احادیث در ترغیب توبه بسیار است، بلکه وجوب توبه از ضروریات دین است. و توبه صحیح وقتی حاصل می شود که بدانی گناهان را، و آن که در وقت معصیت حق سبحانه و تعالی در حال تو مطلع بود و تو مصرّ بودی بر گناهان؛ به سبب این معنی تو را پشیمانی حاصل شود، و به زبان در مقام عذر درآیی، و اعضا و جوارح خود را بازداری از معاصی.

و هرکس را توبه از چیزی است؛ عوام از معاصی، و خواص از ترک مندوبات و ارتکاب مکروهات، و خاصّ الخاصّ از توجّه به غیر حق سبحانه و تعالی، و اگرچه آن نزد ابرار از حسنات ایشان است ولیکن سیئات مقربان است؛ و از این جهت که پیغمبر ﷺ می فرماید که من هر روز هفتاد نوبت استغفار می کنم. و ائمه معصومین صلوات الله علیهم أجمعین همیشه در مقام اعتذار بودند؛ چرا که ایشان را مقام «لی مع الله وقت لا یسعی [فیه] ملک مقرب ولا نبی مرسل»^۳ بود...

و چون به امر الهی از جهت اصلاح عوام مأمور بودند به تبلیغ احکام و توجّه به غیر الهی و جهاد کافران، هرچند از یاد او غافل نبودند و در سیر الله بودند، ولیکن نزد

۱. الأمالی شیخ صدوق ص ۷۶۶.

۲. تحریم: ۸.

۳. العقد الحسینی ص ۴۵.

سیر مع الله و فی الله در معصیت بودند؛ از این جهت از اینها استغفار می کردند.
پس بعد از اینها در مقام محاسبه در می آید.
باب سیم: محاسبه است.

چنان که خدای تبارک و تعالی می فرماید که: «یا أیُّها الذین آمنوا اتقوا الله ولتنظر
نفس ما قدّمت»^۱... و از خاتم النبیین و اشرف المرسلین ﷺ منقول است که فرمودند
که: «حاسبوا أنفسکم قبل أن تحاسبوا»... و در این باب کفعمی کتابی نوشته است
موسوم به محاسبة النفس اللوامة باید که بدان رجوع کنی.

و مجملش آن است که باید که بنده بداند که بر هر نفسی از انفاس او را حساب
خواهند کرد، که او را از برای حق سبحانه و تعالی برآورده است یا از برای شیطان و
هوا؟ و هر نعمتی که به آدمی داده اند از اعضا و جوارح و قوای ظاهر و باطن و غیر
آن از نعمت ها از آن حساب خواهند خواست، و هر چیزی را از برای کاری قرار داده
اند و فردا بر آن حساب خواهند کرد.

پس باید که سالک امروز وقت و فرصت را غنیمت شمارد، و آنچه او را باید کرد
بکند، و هر عضوی را به کاری که طلبیده اند بدارد، و اموال خود را در راه معبود
خود ایثار کند، و انفاس خود را بی یاد حق سبحانه و تعالی برنیاورد.

پس بعد از این در مقام انابت در می آید.

باب چهارم: انابت است.

چنان که حق سبحانه و تعالی می فرماید که «أنیبوا إلی ربکم»^۲...
و انابت بازگشتن است به حق سبحانه و تعالی به اصلاح اعمال، چنان که توبه
بازگشتن است به اعتذار به مقال.

۱. حشر: ۱۸.

۲. زمر: ۵۴.

و انابت مصحح توبه است، چنان که خدای تبارک و تعالی می فرماید که: «الذین تابوا وأصلحوا وَيَبْتَغُوا وَتُوبَ عَلَيْهِمْ»...

و منقول است از رسول خدا ﷺ که هرگاه تائب اثر توبه بر او ظاهر نشود او تائب نیست، و اثر توبه آن است که خصمان خود را راضی کند، خواه مال از ایشان برده باشد، یا هتک عرض ایشان کرده باشد، یا غیبت ایشان کرده باشد، یا بر ایشان ستمی کرده باشد، و نمازهایی که نکرده است به جای آورد، و با خلائق در مقام تواضع و فروتنی درآید، و نفس خود را از خواهش های نفسانی و مستلذات جسمانی بازدارد، و گردن خود را ضعیف و نحیف کند به روزه روز، و رنگ خود را زرد کند به عبادت شب و بیداری، و شکم خود را لاغر کند به گرسنگی، و پشت خود را به منزله کمان کند از ترس آتش جهنم، و استخوان های خود را بگدازد از شوق بهشت، و دل خود را با رقت کند، و با گریه و زاری باشد از ترس ملک الموت، و پوست بدن خود را تنک کند به تفکر در امور آخرت. پس اینها اثر توبه است و هرگاه بنده تائب را بر این صفات ببینید بدانید که او توبه نصوح کرده است.

آداب دعا

«وادعوه خوفاً وطمعاً إنَّ رحمة الله قريبٌ من المحسنين».^۱

یعنی: بخوانید خداوند خود را از روی ترس و طمع - ترس عقاب و طمع ثواب، یا ترس از مردود شدن دعا و طمع مقبول شدن ثنا - به درستی که رحمت الهی نزدیک است به نیکویی کنندگان.

ای عزیز! در اینجا لطیفه ای است که خدای عزّ وجلّ می فرماید که: اگر امید اجابت دعا داری باید که از روی خوف و طمع طلب کنی، و نیکوکار باشی، تا به اجابت مقرون گردد. چنان که در جایی دیگر می فرماید که: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۲ یعنی: خدای عزّ وجلّ قبول نمی کند طاعات و عبادات را مگر از متّقیان.

و در حدیث است از سیّد مرسلین صلوات الله وسلامه علیه که: «الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك».^۳ یعنی: نیکویی کردن آن است که بندگی کنی خدای عزّ وجلّ را به نحوی که گویا او را می بینی، پس اگر تو او را نبینی پس او تو را می بیند. پس باید که بنده در حالت دعا و خواندن باری تعالی متوجّه جانب او باشد، به حیثیتی که گویا او را می بیند؛ و اگر این مرتبه نداشته باشد، پس باید که ملحوظش باشد که منظور نظر الهی است، و ملاحظه کند عظمت و جبروت و جلالت و پادشاهی و بزرگواری و رأفت و رحمت و تقمّت خداوند عالم را، و فکر کند ضعف و مسکنت و بی بضاعتی و معصیت و بی اندامی و جرأت و بی حیایی خود را؛ تا از این دو ملاحظه او را رقتی و شکستگی و تضرّع و زاری دست دهد، شاید که دعای او در

۱. اعراف: ۵۶.

۲. مائده: ۲۷.

۳. کنز العمال ج ۳ ص ۲۲.

معروض قبول افتد، و از ردّ دعا ایمن گردد.

ای عزیز! بسیار غافلی و نمی دانی که که را می خوانی و با که مخاطبه می کنی و چه چیزها می طلبی؟ و از جمله چیزهایی که طلب می کنی مغفرت است. و ظاهر است که این معصیت ها که کرده ایم، که اگر والعیاذ بالله نبخشند سبب خلود جهنم است، و اگر اصل ایمان به حال خود باشد عذاب سیصد هزار سال است. چنان که حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین خبر داده است که: عمل کنید و این مباحثید؛ به درستی که بعضی از مسرفان شیعه را در نمی یابد رحمت الهی و شفاعت ما مگر بعد از عذاب سیصد هزار سال.^۱

باری فکر کن که اگر تو را خبر دهند که عاقبة الامر مرگ تو به نحو سوختن یا کشته شدن خواهد بود، مدّة العمر حیات تو بر تو منغص^۲ خواهد بود، و دایم مغموم و مهموم خواهی بود که من عاقبت کشته خواهم شد یا سوخته خواهم گردید؛ با آن که در سوخته شدن و کشته شدن، جان کندن آسان می گردد و ساعتی بیش نیست. چگونه فکر می توان کرد سوخته شدن سیصد هزار سال را؟ و یا کشته شدن آنّا فآنا را؟ «لا یقضی علیهم فی موتوا»^۳ نه چنان است که بمیرند و فارغ گردند. «کلّما نضجت جلودهم بدلّناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب»^۴. هرچند سوخته گردد این پوست های ایشان، باز روییده گردد پوستی^۵ دیگر. و وارد است که در ساعتی چند هزار پوست خواهند گذاشت.^۶

۱. معانی الاخبار ص ۲۸۸.

۲. تلخ.

۳. فاطر: ۳۶.

۴. نساء: ۵۶.

۵. در اصل: از پوستی.

۶. رک: مجمع البیان ج ۳ ص ۱۱۱

پس هرگاه که یقیناً استحقاق این عذاب به هم رسیده باشد و به دعا و توبه و انابتی گناهان ما را بخشند، و در عوض اینها استحقاق بهشت و مراتب عالی به هم رسد، اگر کسی در آن تقصیر کند، از نقص ایمان خواهد بود، یا از نقص عقل. و تحقیق آن است که کافه مردمان به هردو گرفتارند، إلا من عصمه الله من أولیائه. پس ای عزیز! در طلب چنین مطلبی عالی تقصیر نباید کرد، و از تضرع و زاری و فروتنی و مسکنت، مهما ممکن، فرو گذاشت نباید کرد.

و دیگر حوائج دنیوی که گاه هست بنده مدّة العمر در طلب مطلبی می کوشد، و از ارباب دون دنیا خواری و مذلت می کشد و آن مطلب حاصل نمی گردد، هرگاه بنده از روی اخلاص متوجه جناب حضرت متعال گردد و ساعتی با حضور قلب آن مطلب را مسئلت نماید، به حکم وعده «ادعونی أستجب لکم»^۱ آن دعا، اگر مصلحت باشد، البته مستجاب می گردد و آن مطلب حاصل می شود.

و اگر حکیم علیم، آن دارو را دوا نداند و درد می داند، در عوض آن دارویی می فرستد و مطلبی دیگر حاصل می کند، یا در دنیا و یا در عقبی، به اضعاف مضاعفه آن، و مغفرت گناهان و رسانیدن ریاض جنان.

پس ای غافل! اندکی از این غفلت به هوش آی تا از این سعادت محروم نمائی، که عن قریب است که مرگ رسیده و حسرت فایده ای نخواهد داشت.^۲

ای عزیز! باید که چون نفس در دعا کردن کاهل شود او را به تازیانه رجا برانی، که امید هست که دعاهاى تو مستجاب شده باشد ولیکن از برای مصلحت تو تأخیر شده باشد، وعن قریب، حکیم علیم جلّ شأنه در دنیا به تو خواهد رسانید آنچه طلب کرده ای؛ و اگر در دنیا حاصل نشود، در عقبی حاصل است آنچه نه چشمها دیده

۱. غافر: ۶۰.

۲. ریاض المؤمنین ص ۶۶ - ۶۳.

باشد و نه گوش‌ها شنیده باشد و نه بر خاطر بشری خطور کرده باشد.
 و اگر دعای تو به شرف اجابت مقرون گردد، مبادا که از شرف و کمال خود دانی
 و صاحب عجب و خودبینی گردی، بلکه مقمعه خوف را بر سر نفس زن که: ای نفس!
 چون من در تو خیر و خوبی نمی بینم بیشتر آن است که حاجت تو را برآورده‌اند از
 جهت بدی تو و آن که نمی خواهند آواز و ناله تو را.
 تا نفس در میان خوف و رجا باشد و به صفات مؤمنان موصوف گردد.^۱

(وظیفه عموم نسبت به دعا)

بعضی مأمورند به آن که در جمیع سختی‌ها و احتیاج‌ها روی به سوی او کنند،
 چنان که ظواهر قرآن مجید و احادیث نبوی و ائمه هدی صلوات الله علیهم بر آن
 دلالت دارد. و چنان که در حدیث قدسی است که: «یا موسی! سلنی کلما تحتاج إلیه،
 حتی علف شاتک، و ملح عجینک».^۲
 یعنی: ای موسی! از من سؤال کن هر چه را که احتیاج به او داشته باشی، حتی
 علف گوسفندت را و نمک خمیرت را.

و این حال اکثر خلائق است، چنان که مولوی معنوی می‌فرماید:

این آباد است این راه نیاز	ترک نازش گیر و با این راه ساز
تو دعا کن هر زمان از سوز و درد	تا ز باغت بشکفد صد گونه ورد
پس بیفزا حاجت ای محتاج زود	تا بجوشد در کرم دریای جود
ای بسا مخلص که نالد در دعا	تا رود دود خلوصش بر سما
تا رود بالای این سقف برین	بوی مجمر از اینین المذنبین

۱. همان ص ۱۰۵ - ۱۰۴.

۲. عده الداعی ص ۱۲۳.

پس ملایک با خدا نالند زار
بنده مؤمن تضرع می کند
حله ها بیگانگان را می دهی
حق بفرماید که نه از خواری اوست
حاجت آوردش ز غفلت سوی من
گر برآرم حاجتش، او وارود
گر چه می نالد به جان یا مستجار
من برین درد ار دوایش می کنم
خوش همی آید مرا آواز او
بی مرادی مؤمنان از نیک و بد
کای مجیب هر دعا، وی مستجار!
او نمی داند به جز تو مستند
از تو دارد آرزو هر مشتھی
عین تأخیر عطا یاری اوست
آن کشیدش موکشان در کوی من
هم در آن بازیچه مستغرق شود
دل شکسته، سینه خسته، کو بزار
از ره پنهان شکارش می کنم
وز خدایا گفتن و آن راز او
تو یقین می دان که بهر این بود

(حالت مقربان نسبت به دعا)

و بعضی دیگر از مقربان درگاه احدیت را هیبت جلال او و محبت وصال او مانع است از طلب نوال او، و رضا به قضا یا محنت ها و الم ها مانع است از دعای او. چنان که وارد است که وقتی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن، علی نبینا وعلیه السلام، را در آتش می انداختند، جبرئیل با ملائکه مقربین به اعانت او آمدند، و او روی استعانت از غیر معبود خود گردانید. جبرئیل فرمود که: چون از ما یاری نمی جویی، باری از خداوند خود یاری جوی. آن حضرت فرمودند که: علم او به حال من، کافی است مرا از سؤال من.^۱ و چنان که حضرت سید المرسلین و امام النبیین چون در غزوه احد، دندان آن حضرت را شکستند^۲ و در میان کشتگان افتادند، به خاطر مبارک آن حضرت خطور کرد که چون این قوم در اطفای نور الهی می کوشند و

۱. بحار الانوار ج ۶۸ ص ۱۵۶.

۲. در اصل: شهید کردند.

عالمیان در ظلمت خواهند افتاد، باری بر اینها نفرین کند، که خطاب حضرت ربّ العزّة در رسید که: «ليس لك من الامر شيء»^۱ یعنی: ای محمد! تو رحمت عالمیانی، مبدا از تو این سبکی ظاهر شود، که ما را در بودن اینها و جفای شما مصلحت‌هاست؛ مؤمنان به احدی الحسینین می رسند، و کافران بعضی توفیق کلمتین می یابند، و بعضی از صلب ایشان مُقرّب به شهادتین پدید خواهد آمد. پس تو صبر کن چون اولوالعزم از رسل، و استعجال مکن چنانچه بعضی کردند. پس آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه دست بر روی مبارک می کشید و خون پاک می کرد و می فرمود: «اللّهم اهد قومی فإیّهم لا یعلمون»^۲. خداوندا! هدایت کن قوم مرا که ایشان نادان اند.

و چنان که سیّدالشهداء فی زمان سیّد النبیین، حمزه عمّ رسول صلوات الله علیهما، در کبر سنّ، بی زره، با بدن برهنه به میدان می رفت. با آن حضرت گفتند که: شما در ایام شباب کمال ملاحظه می فرمودید، اکنون که ایام شیب است باید که بیشتر ملاحظه فرمایید، با آن که خدای عزّ وجلّ می فرماید: «ولا تُلقوا بأیدیکم إلی التهلکة»^۳ آن حضرت فرمودند که: تا زمان شباب و جهل بود، کشته شدن را تهلکه می دانستیم، الحال که به یمن حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم به شرف ایمان مشرف شدیم، حیات را تهلکه می دانیم...^۴ غرض که این جمع مستغرق جناب او شده‌اند، و کفر می دانند که از او غیر او را بخواهند، و فقر فخر ایشان است، و بلا عطای ایشان؛ چنان که حضرت مولانای رومی می فرماید:

هر که اندر عشق یابد زندگی کفر باشد پیش او جز بندگی
عاشقان را شادمانی و غم، اوست دستمزد و اجرت خدمت هم اوست

۱. آل عمران: ۲۲۸.

۲. الخرائج والجرایح ج ۱ ص ۱۶۴.

۳. بقره: ۱۹۵.

۴. ریاض المؤمنین ص ۱۸۹ - ۱۸۶.

عشق آنشعله است کوچون برفروخت هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت
 آزمودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی پابندگی
 عاشقان جام فرج آن گه کشند که به دست خویش خوبانشان کشند
 ای جفای تو ز دولت خوب تر و انتقام تو ز جان محبوب تر
 ناخوش او خوش بود بر جان من جان فدای یار دل رنجان من
 زو حیات عشق خواه و جان میخواه تو از آن آن رزق خواه و نان میخواه
 فی همین ملک جهان دون دهد صد هزاران ملک گوناگون دهد

وعن النبي ﷺ أنه قال: «من شغلته عبادة الله عن مسألته أعطاه الله أفضل ما يعطى السائلين»^۱ ... و زنهار که تصور کنی که تو از آنهایی که اگر دعا نکنی بهتر است؛ زیرا که دانستی که مقربان خدای عزّ وجلّ چون واله جمال اویند، و تفویض امور خود بر او کرده‌اند، و کونین را مطلقه ثلاث ساخته اند، ایشان را می رسد ترک دعا در بعضی از امور. ولیکن آنسب به حال ما آن است که در جمیع امور خود، حتی علف گوسفند و نمک خمیر، از او طلب کنیم و به سوی او تضرّع و زاری کنیم، که این عبادت است نسبت به ما؛ چنان که از احادیث سابق معلوم شد. هرچند که می باید که با دعا راضی باشیم به آنچه او کند، از اجابت دعا و عدم او، تا به مقام رضا راه یابیم.^۲

۱. مستدرک الوسائل ج ۵ ص ۲۹۹.

۲. ریاض المؤمنین ص ۲۰۰ - ۱۹۷.

دیدگاه محقق مجلسی درباره غنا

بحث غنا و خوانندگی و معنا و محدوده آن از مباحث مورد نزاع دوره صفوی بوده است. دو تن از فقهای نامدار آن عصر، جناب محقق سبزواری و فیض کاشانی با ارائه نظری بدیع در این باره تعریف خاصی از غنای حرام کرده و آن را به غنای هوی و مناسب مجالس طرب و گناه اختصاص دادند. بر این اساس خواندن قرآن کریم و نیز خواندن اشعار عرفانی و پندآموز با صدای خوش جایز می باشد. بر این دیدگاه که اکنون نظر غالب فقهای زمان است اما در آن زمان بدعت شمرده می شد اعتراضات فراوانی از سوی فقهای آن عصر و اعصار بعد صورت گرفت.

مولانا محمد تقی مجلسی چنانچه از مسؤولات ملا کلبعلی و کفایة المهددی میرلوحی بر می آید نظری مشابه نظر دو فقیه مزبور داشته و آواز خوش در قرائت قرآن و اشعار عرفانی و اخلاقی را جایز می دانسته، که همین دستاویزی برای مخالفت متعصبانه میرلوحی با او گردیده است.^۱

۱. میرلوحی نوشته: «حضرت آخوند [علامه مجلسی] منع غنا و فاعل و سامعش را بسیار کرده اند و می کنند، و زبان مریدان حلاج را نسبت به خود دراز گردانیده اند، و از بسیار کس از ایشان می شنویم که می گویند حضرت آخوند قائل شده اند که به اتفاق علمای شیعه غنا حرام است و از احادیث ظاهر می شود که از گناهان کبیره است، و حال آن که عمر شریف آخوند مرحوم یعنی ملا محمد تقی بن ملا مجلسی که پدر حمیده گهر ملا محمد باقر است صرف غنا می شد[!]... پس این که

در مسؤولات ملاً کلبعلی بروجردی چنین آمده است:

سؤال: چند حدیث مذکور است در اصول کلینی که منافات دارند جمع میان اینها؛ یکی این است: علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن محبوب عن علی بن حمزة عن أبي بصير قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: إذا قرأت القرآن فرفعت به صوتي جاءني الشيطان فقال: إنما ترائي بهذا أهلك والناس. قال: «يا أبا محمد! اقرأ قراءة ما بين قرائتين يسمع أهلك، ورجع بالقرآن صوتك؛ فإن الله عز وجل يحب الصوت الحسن، يرجع فيه ترجيعاً». و دیگر، علی بن محمد عن ابراهیم بن الأحمر عن عبدالله بن حماد عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: «اقرأوا القرآن بألحان العرب وأصواتها وإياكم ولحون أهل الفسق وأهل الكبائر؛ فإنه سيجيء من بعدى أقوام يرجعون القرآن ترجيع الغناء والنوح والرهبانية، ولا يجوز تراقيهم، قلوبهم مقلوبة وقلوب من يعجبه شأنهم».

و دیگر، قال ﷺ: «أجمل الجمال الشعر الحسن و نعمة الصوت الحسن».

و دیگر، مرحمت نموده معنی این حدیث و حقیقت غشیه در قرآن و در غیر قرآن را قلمی نمایند. عن سهل بن زياد عن يعقوب بن اسحاق الضبي عن أبي عمران الأرمي عن عبدالله بن الحكم عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت: إن قوماً إذا ذكروا شيئاً من القرآن أو حدثوا به صعق أحدهم حتى يرى أحدهم لو قطعت يده أو رجلاه لم يشعر بذلك. فقال: «سبحان الله! ذلك من الشيطان، ما بهذا نعتوا، إنما هو اللين والرقعة

فرزند دلبندهش ما را و طریقه ما را مذمت می کند وجهی ندارد... پس اگر حضرت آخوند در باب غنا ساکت می شدند... در عالم مصلحت گزینی بهتر بود؛ چون چند روز نگذشته که این معنی مردمان را فراموش شود، و آن که بعضی از مریدان آخوند می گویند که در وقت فوت شدن آخوند مرحوم از شنیدن غنا توبه کرد... بر فرض ثبوت این دعوی، با آن که چندین هزار تن در شنیدن غنا متمسک اند به فعل آخوند مرحوم چه چاره می توان کرد؟». میرلوحی اختلاف نظر دو فقیه بزرگ را که دال بر حریت و دیانت و تعهد آنان است مستمسکی برای توهین به آن دو قرار داده است!

والدمعة والوجل. وفي الحديث الآخر: عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال النبي ﷺ: «إنَّ الرجلَ الأعجميَّ من أمتي ليقراً القرآنَ بعجميةٍ فترفعه الملائكةُ على عريبةٍ».

امید که معانی و مراد این احادیث و حقیقت لفظ غنا و ترجیع و نغمه و الحان را قلمی فرمایند.

جواب: اما حدیث اول که منقول است که ابوبصیر گفت من به حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض نمودم که چون قرآن را بلند می خوانم شیطان وسوسه می کند که غرض تو از بلند خواندن ریا است که مردمان و خانهات بگویند که مرد خوبی است، آیا بلند خواندن خوب است تا جواب شیطان بدهم؟ حضرت فرمودند که قرائت را میانه بخوان، نه بلند و نه آهسته، و چنان کن که اهلت بشنوند، و در اینجا ریا نیست غالباً. و ترجیع کن، یعنی تردید صوت کن؛ که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد آواز خوش را. و احادیث آواز خوش بسیار است، و احادیث خواندن به حزن بسیار است. و این ترجیع نیز محمول است که به حزن خوانده شود، و حزن بی تردید صوت نمی شود، ولیکن بسیار بسیار ترجیع نمی باید کرد، چنان که در حدیث آینده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت سید المرسلین ﷺ فرمودند که قرآن را به نحو عرب بخوان.

و دور نیست که الحان عرب رعایت وجوه قرائت باشد، که هرگاه صفات حروف را رعایت کند و جاهای مدّ، مدّ کند با اندک تردید صوتی که آواز را حرکت دهد، و هرگاه رعایت اینها کرده شود به سمع خوب می رسد.

و زنهار که به صداهاى اهل فسق مخوان، که به عنوان دو بیقی و یلّلا و تّللا باشد، به درستی که زود باشد که جمعی بعد از من بیایند که قرآن را ترجیع کنند به نحو ترجیع یلّلا و تّللا، و مانند مویه گران، و مانند خواندن نصاری در معابد خودشان. این جمع از ترقوه های ایشان در نگذرد، یعنی به دل ایشان نرسد؛ چون غرض ایشان از خواندن قرآن خوش خوانی است و بس. دل های ایشان از حق برگشته است و دل

های جمعی که خوش می‌آید خواندن ایشان آن جمع را.

و جمعی از علما از این حدیث استدلال کرده‌اند که غنا حرام است اگرچه در قرآن باشد. و یک مرتبه هست که قرآن را از قبیل دو بیتی بخوانند که به ضرب و آهنگ درست شود و نگویند که قرآن می‌خواند بلکه گویند یللاً تلاً می‌خواند، این مرتبه بی‌دغدغه حرام است، چنان که ظاهر این حدیث است.

و جمعی به ظاهر بعضی از الفاظش عمل کرده، مطلقاً تردید صوت را در قرآن حرام می‌دانند، و خلاف ظاهر است، و خلاف احادیث دیگر.

و مرتبه دیگر هست که مطلقاً تردید صوت نیست، بی‌دغدغه و مطلوب است.

و این مرتبه وسط را اگر کسی نخواند و نشنود احوط است.

و از عبارت حدیث أهل الفسق والكبائر و در بعضی از نسخ والکتابین است که مراد یهود و نصاری است، به قرینه والرهبانیه. و مؤید عدم اطلاق حدیث سید المرسلین صلی الله علیه و آله است که فرمودند: بهترین خوبی‌ها بر من موی خوب است و نغمه آواز خوش. و مراد از نغمه زیر بم است.

و در حسن کالصحیح از ابن ابی عمیر از بعضی از علمای محدثین ما که نزد ابن ابی عمیر ثقه است گفت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که قرآن با حزن نازل شده؛ شما نیز با حزن بخوانید. و ایضاً از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که فرمودند که هر چیزی را زینتی است و زینت قرآن آواز خوش است.

و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که از ما نیست کسی که قرآن را به غنا نمی‌خواند. و لفظ حدیث «من لم يتغن بالقرآن» است، و بعضی تأویل کرده‌اند که مراد آن است که هر که قرآن خوانده باشد می‌باید که خود را غنی بداند؛ زیرا که توانگری بالاتر از این نیست. و خلاف ظاهر است.

و صدوق روایت کرده است که شخصی از حضرت سیدالساجدین علی بن الحسین صلوات الله علیه سؤال کرد از خریدن کنیزی که خوش آواز باشد، حضرت فرمودند

که چه قصور دارد که او را بجزی و بهشت را به یاد تو آورد!

صدوق گفته است که مراد حضرت آن است که قرآن را خوش بخواند، و چیزهایی که سبب ترک دنیا شود، و سخنان حکمت و ذکری؛ که اینها غنا نیست، اما غنا یعنی یللاً تلاً حرام است. و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حق سبحانه و تعالی نفرستاد پیغمبری را که خوش آواز نبوده باشد.

وکالصحیح به طرق متکثره منقول است از آن حضرت که حق سبحانه و تعالی وحی کرد به موسی بن عمران که هرگاه که تورات خوانی به آواز خوش بخوان.

و از علی بن محمد نوفلی منقول است که نزد ابی الحسن صلوات الله علیه ذکر کردم صوت را، حضرت فرمودند که حضرت سیدالسااجدین قرآن می خواندند و بسیار بود که بر آن حضرت می گذشتند بی هوش می شدند به سبب آواز خوش آن حضرت. و اگر امام آواز خوش خود را ظاهر سازد مردمان تاب نمی آورند؛ از بس که خوش آواز است، و بسیارند که می میرند. راوی نفهمید و گفت عرض نمودم که نه حضرت سیدالمرسلین قرآن را در نماز می خواندند و مردمان نمی مردند! حضرت فرمودند که حضرت سیدالمرسلین از هر صفت خوبی که داشت آن مقدار اظهار می فرمود که مردمان طاقت آن داشته باشند. و حضرت سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که امت مرا از این سه چیز، چیزی کمتر ندادند، یکی جمال خوب، و صدای خوب، و حافظه خوب. و حکمتش ظاهراً این باشد که عاشق یکدیگر نشوند.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که چون سحرها حضرت قرآن مجید را می خواندند سقّایان که به طلب آب می رفتند و آواز حضرت را می شنیدند نمی توانستند گذشتن، می ایستادند تا حضرت تمام می کردند.

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام از همه کس خوش خوان تر بودند.

و از این باب احادیث بسیار منقول است که شیخ طبرسی و غیر او ذکر کرده اند.

و بعضی توهم کرده اند که هرچه موافق مقامی از مقامات [دوازده گانه یا بیست و

چهارگانه شعبه باشد آن غناست و غلط کرده اند؛ زیرا که هر صدایی که از حیوان بر می آید موافق مقامی از مقامات^۱ است.

و تحقیقش آن است که بسیار است که آدمی مفتون آواز خوش می شود و او را از حق سبحانه و تعالی باز می دارد، و اگر در مقام محبت است سبب از دیاد محبت می شود، و اگر کسی در این مقام نباشد نشنیدنش اولی است، والله تعالی یعلم.

[اما] حدیث صعقه که حضرت صلوات الله علیه فرمودند و مؤکد به قسم ساختند ظاهراً آن جمع چنین بوده اند چنان که اکثر عوام صورت های خوش در نظر در می آورند، خصوصاً هرگاه شهوت بر ایشان غالب باشد، و بسیار است که حق سبحانه و تعالی را به صورت مقبول تصور می کنند و العیاذ بالله، و کافرند اگر اعتقاد جسمیت به خداوند خود دارند. پس حضرت فرمودند که بیهوشی کمال نیست؛ لهذا حق سبحانه و تعالی به نحوی دیگر وصف فرموده اند، و آن رقت و خوف و گریه و زاری است و شکستگی، چنان که در قرآن مجید فرموده اند که مؤمنان نیستند مگر جمعی که چون ذکر الهی تعالی شأنه کرده می شود دل های ایشان از خشیت مضطرب می شود.

و چون مضطرب شد اگر آدمی خواهد که آن بی تابی زایل شود اگر گریه می کند فرو می نشیند، و اگر دفعش به گریه نکند بسیار که یک صعقه از ایشان صادر می شود که می میرند، چنان که بسیار شده است. و در اخبار معتبره وارد شده است که قرآن را به لحن و صوت عرب بخوانید. و حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند که بسیار است که عجم قرآن را به لحن عجم می خوانند، و ملائکه آن را به لحن عرب بالا می برند. و این نیز از تفضّل الهی است».

۱. این قسمت از متن نسخه خطی افتاده، و از متن چاپ شده در میراث اسلامی ایران تکمیل شد.

وفات و مدفن محقق مجلسی

سید عبدالحسین خاتون آبادی در وقایع السنین والأعوام گوید:
«فوت استادی واستنادی، رئیس المحدثین وأستاذ العلماء والفقهاء والمحدثین، المبارك المیمون، ذی النفس القدسیّة، آخوندی مولانا محمد تقیا مجلسی، تغمّده الله بغفرانه، در هزار و هفتاد، و عمر او مابین شصت و هفت و شصت و هشت است».^۱
وقال الأردبیلی: «توفی قدّس الله تعالی روحه الشریف سنة سبعین بعد الألف، وله نحو من سبع وستین سنة، رضی الله عنه وأرضاه».^۲

شاردن سیّاح معروف فرانسوی در سفرنامه خود نوشته است:
زیر گنبدی که به تکیه درویش موسوم است قبر محمد تقی پیش نماز مسجد جامع در زمان شاه عباس دوم واقع است. این مرد در زمان حیات خود بی نهایت متقی و پرهیزگار و دنیار را ترک کرده بود. مردم به او اعتقادی کامل داشته، سه ماه قبل از مرگ، روز و ساعت و طرز مردن خود را که در نهایت سلامت خواهد مرد گفته بود، و همه این پیش گویی ها به وقوع پیوست.^۳

۱. وقایع السنین والاعوام ص ۵۲۱.

۲. جامع الرواة ج ۲ ص ۸۲.

۳. مفاخر اسلام ج ۸ ص ۴۰. به نقل از سیاحتنامه شاردن ج ۷ ص ۲۸۶.

میر لوحی سبزواری در کفایة المهدی (نسخه خطی) نوشته: عوام تابوتش را شکستند و از برای تیمن و تبرک، ریزه های آن را به جای تعویذ بر بازو بستند.

تاریخ وفات او این است:

«افسر شرع اوفتاد و بی سر و پا گشت فضل»^۱

عکس این مصرع که مطابق ۱۰۳۰ است تاریخ وفات شیخ بهائی است:

«افسر فضل اوفتاد و بی سر و پا گشت شرع»

بعضی از ادبا در تاریخ وفات این عالم ربّانی گفته: «قدّس الله روحه الشریف»^۲.

مرثیه و ماده تاریخ زیر از «شعیب»^۳ در مقبره آن بزرگوار به یادگار مانده است:

چون محمد تقی ز فیض ازل	شد به دانش، سرآمد عالم
بر سپهر کمال همچو مسیح	کرد احیای علم دین از دم
روضه المتقین پر فیضش	کرده گلزار علم را خرم
عالم سنّت و کتاب که بود	متشابه ز رأی او محکم
فیض عامش رسد به خلق خدا	همچو خورشید در همه عالم
همچو شاخی که خم شود از بار	گشت از بار علم، قدّش خم
از جهان خاطرش چو گشت ملول	کرد پرواز تا به باغ ارم

۱. حدائق المقریین ص ۲۴۷. مقصود آن است که اگر حرف اول «شرع» و حروف اول و آخر لفظ «فضل» را بیندازی، مجموع عدد سه حرف باقی مانده یک هزار و هفتاد (۱۰۷۰) است.

۲. مرآت الاحوال جهان نما ج ۱ ص ۶۱.

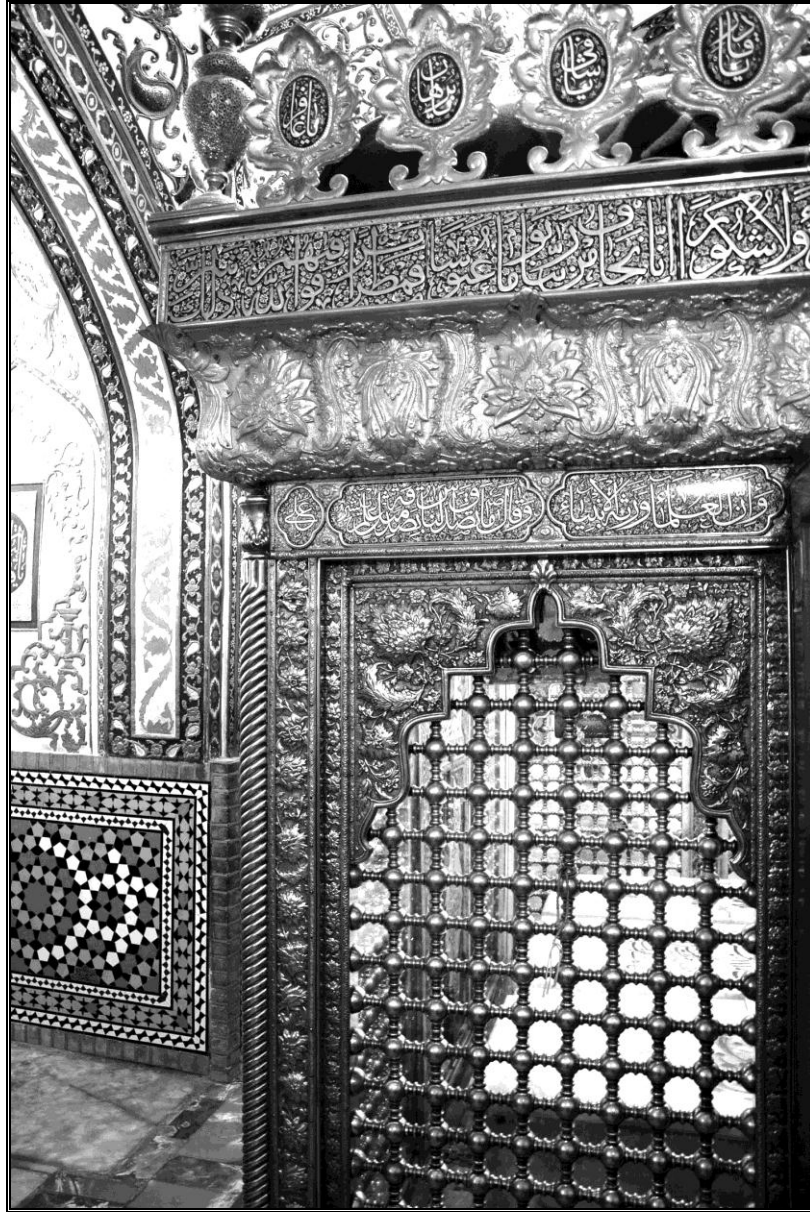
۳. «ملاً شعیبا از ولایت خوانسار است در کمال آدمیت و خاموشی بود. از شاگردان علامی آقا حسین بوده و بندگان آقایی توجه بسیار به او داشتند. در مدرسه جدّه ساکن بود. در سنه ۱۰۸۳ فوت شد». تذکره نصرآبادی ص ۲۸۴. «مولد مشارالیه ولایت خوانسار، و در فنّ شعر از مشاهیر روزگار است... در سنه ۱۰۷۳ در ولایت اصفهان وفات یافته، مدفنش در اراضی چملان، در قرب جوار حضرت شیخ ابوالفتوح رازی [عجلی]». قصص الخاقانی ج ۲ ص ۸۴.

معنی معرفت نماند به لفظ روح علم از جسد نمود چو رم
 چون نشست آن محیط فضل از جوش کربلای دگر شد از ماتم
 خامه معجز آفرین «شعیب» شد پی سال فوت او چو علم
 گشت هر یک ستوده تاریخی این دو مصرع که آمد از پی هم
 «مسجد و منبر از صفا افتاد» «صاحب علم رفت از عالم»
 آقا احمد بهبهانی گوید: «و اخیار آن بلده، بارگاه عالی بر مرقد مقدّس او ساختند و
 إلى الآن مطاف اهالی و اعالی شیعیان است».^۱

صاحب روضات در پایان شرح حال مولانا محمد تقی فرموده: «لم یبعد کون غالب
 الکرامات الواقعة فی تلك البلدة المبارکة مستندة إلى هذا القبر الشریف».^۲

۱. مرآة الاحوال ص ۱۰۲.

۲. روضات الجنات ج ۲ ص ۱۲۲.



مرقد مطهر و منور محقق مجلسی و علامه مجلسی

قصیده اشرف مازندرانی در مدح جدّ خود محقق مجلسی

عالم فاضل ادیب ملا محمد سعید مازندرانی، فرزند مولانا محمد صالح مازندرانی (داماد محقق مجلسی) از شاگردان پدر بزرگوار خود، و علامه آقا حسین خوانساری و میرزا قاضی، و در خط شاگرد عبدالرشید دیلمی^۱ خواهرزاده میر عماد حسنی، و در شعر شاگرد صائب تبریزی بوده و اشرف تخلّی داشته است.

ملا محمد سعید در سال ۱۰۷۰ به هندوستان رفته، و سمت استادی زیب النساء بیگم دختر اورنگ زیب عالمگیر پادشاه آنجا را یافت. در سال ۱۰۸۳ به اصفهان مراجعت کرده و مجدداً به هند رفت، و سرانجام در سفر حجّ به سال ۱۱۱۶ در مونتگیر از توابع پنته وفات کرد و در آنجا مدفون گشت.

عالم ادیب و فاضل لیبب مرحوم آقا سعید متخلّص به اشرف «در کمال صلاح و سداد و نهایت فضل و رشاد» بوده و در فنّ شعر و معماً دست عظیم داشته است.^۲
«طبعی رسا و سلیقه ای به سخن آشنا داشت. اشعار خوب و معنیات مرغوب از آن مغفور به یادگار است».^۳ دیوان اشعار اشرف مازندرانی به کوشش دکتر محمد حسن سیّدان تصحیح و در مجموعه منشورات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی چاپ شده است. دیوان اشرف مشتمل است بر قصائدی در توحید و مدح پیامبر اکرم و مولای متقیان و حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهم.

۱. وی کتاب فقیه را در ۱۱۰۳ به خطّ نسخ بسیار زیبا کتابت کرده که نسخه آن در کتابخانه نقه

الإسلام تبریز موجود بوده است. نسخه های خطی ج ۷ ص ۵۴۲.

۲. تذکره نصرآبادی ص ۲۶۳.

۳. تذکره المعاصرین ص ۱۶۶.

مدح پدرش ملا محمد صالح، مدح جدش مولانا محمد تقی مجلسی، مدح استادش آقا حسین خوانساری، مدح استادش میرزا قاضی، مدح استادش ملک الشعراء میرزا محمد علی بیگ صائب تبریزی، مدح سلطان العلماء سید حسین خلیفه سلطان، مدح میرزا سید علی خلف نواب خلیفه سلطان، مدح سید محمد معروف به میرزا رفیع ابن نواب سلطان العلمائی، و چند قصیده دیگر.

و ترجیع بندهایی درباره یکی از مخالفان خود، خیر مقدم ورود عزیزالله فرزند ارشد مولانا محمد تقی مجلسی، مرثیه فرزندش محمد رفیع، مرثیه ملا محمد تقی مجلسی، به یاد اصفهان و مدح امام رضا علیه السلام...

اشعار وی در مدح جدش محقق مجلسی بدین شرح است:

ز بس که خاطرَم از تیغ غم هراسان است

خیال ابروی یارم چو تیغ بران است

چو شانه بس که مرا سینه چاک گشت از غم

به رنگ زلف بتان آه من پریشان است

ز بس که آتش غم ترس داده چشم مرا

نگاه گرم نگارم چو شعله بر جان است

ز بخت رفت مرا هرچه رفت بر دل و جان

که پاسبان چو به خواب است خانه ویران

به هر کجا که روم بخت تیره خواب آلود

بسان سایه ز پی اوفتان و خیزان است

مگر به صحبت بیگانه سر فروآرم

مرا که شکوه چو یوسف ز دست اخوان است

درون غمکده آسمان نمی بینم

به غیر چاک گریبان، لبی که خندان است

مدام ناوک بیداد از آسمان بارد
 همیشه مو به تنم مهر این، زره سان است
 بود به جای پر ناز، بالشم پر تیر
 ز بس که بر سرم از چرخ، تیرباران است
 زمانه تخت سلیمان به باد داد و تو را
 گمان این که هوا تابع سلیمان است
 شده است قطع تعلق میان آب و نهال
 که موج آب روان بهر ارّه، سوهان است
 از آن به باغ بود طفل غنچه خونین دل
 که نار را عوض شیر، خون به پستان است
 ز عکس لاله در آب روان شود معلوم
 که هرکه طبع روان یافت داغ بر جان است
 عجب که کار به رستم دلی رود از پیش
 چنین که زال فلک در مقام دستان است
 جفای چرخ به روشندان کند تأثیر
 ز لاله لخت جگر کوه را به دامان است
 حدیث جور فلک می کنم وز این غافل
 که شکوه غم او از کمال نقصان است

به چرخ نسبت نیک و بد ار غلط بینی است
 که او به کار جهان نیز چشم حیران است
 بود ز پرتو ذات مقدّس ازلی
 هر آن فروغ که در کارگاه امکان است

ز کارخانه تقدیر او برون آید
 هر آن متاع که در چارسوی ارکان است
 ز عکس عالم علوی جهان مهیا شد
 سپهر آینه روی صنع یزدان است
 برای تربیت تربیت پذیر بود
 اگر زمین به قرار و سپهر ارکان است
 ز بند خانه تن تا قدم برون ننهی
 خواص جور فلک یافتن کی آسان است

چرا که فایده اوستاد و جور فلک
 یقین نیافته تا طفل در دبستان است
 حباب وار برون کن سری از این دریا
 که همچو موج مسلسل، سپاه احسان است
 کجا به تاج فریدون سری فرود آرند
 کسان که ترک کله، سرنوشت ایشان است
 بیا ز دولت افتادگی، حیات طلب
 که تا عصای کلیم اوفتاد ثعبان است
 به راه دوست به وضع جهان دو بار مبین
 نتیجه، حذف مکرر ز شکل برهان است
 برای شیر دلی ها برهنگی بهتر
 که طوق گردن شیران، زه گریبان است
 ز مهر آبله معلوم شد که در عالم
 عروس عیش، به عقد برهنه پایان است

قد خمیده ز گرد کدورت است این
 هلال از این ز غبار کسوف، عریان است
 زبان به کام خموشی کش ار بقا خواهی
 ز چرب نرمی شمع است این که سوزان است
 حریم عیش مخلص ز نان جو جویی
 حریص گندم، محروم خلد رضوان است
 درون کلبه تاریک دان حیات ابد
 که در سیه کده ظلمت، آب حیوان است

ز دود آه سیه، مشق ناله می کن
 به شب که دفتر گردون ز کوکب افشان است
 ز بحر چشم پدید آر گوهر خود را
 سحر که دیده افلاک گوهر افشان است
 مخواب اگر ز اجابت تو راست چشم نظر
 که بال مرغ عبادت ز پلک چشمان است
 بیاب غایت ایجاد و کسب دانش کن
 که علم، علت غائی خلق انسان است
 گذر ز فلسفه، کاین است پایه اول
 به عرش شرع روان شو که راه حق این است
 دگر مدارج طیّ معارج این راه
 به قوّت نظر بینشت نه آسان است
 بیا به درگه صاحب سریر کشور شرع
 که خدمت درش اقبال رهنوردان است

جهان علم، محمد تقی که افلاطون
 در آستان کمالش کمینه دربان است
 سپهر فضل که در دور حق شناسی او
 فلک ز کرده پیشین خود پشیمان است
 گزیده گوهر دریای لطف یزدانی
 که خاک درگه او آبروی غفران است
 خجسته اختر برج شریعت نبوی
 که چون ستاره ضمیرش دلیل اعیان است

فروغ پرتو روشندلان درگه حق
 چو نور مهر ز پیشانیش نمایان است
 بود فروغ ضمیرش چو شعله آتش
 چه شد که دهر ز افسردگی زمستان است
 نشان شرع ز مطرب طلب که رشته ساز
 ز رهنمایی او شاهراه ایمان است
 عصا به دست رود چون به منبر خطبه
 به کوه طور تو گویی که پور عمران است
 در آن مقام که خوان شریعت آراید
 ز بال روح امین، عیسی اش مگس ران است
 به هیبتی است که در دور او پیاله می
 به بزم عیش ز بی حرمتی به دوران است
 به همتی که به جان حسودش آتش رشک
 دونده تر ز می اندر عروق مستان است

بود ضمیر منیرش خزانه اسرار
 که سینه اش صدف درّ بحر قرآن است
 زمین ز دیو و دد امین بود که همچو شهاب
 فروغ جبهه او تیر رجم شیطان است
 به هر طرف که کند رو، بسان قبله نما
 درون سینه، دلش سوی کعبه گردان است
 زند ز شهیر روح الامین اتاقه به سر
 گدای درگه او بر زمانه سلطان است

زهی ستاره ضمیری که پیش خاطر او
 فلک ز لوح و قلم کودک دبستان است
 قبول زهد به دور تو آنچنان عام است
 که چرخ نیز ز سیاره، سبحة گردان است
 ز بیم عدل تو در سینه می پرستان را
 خیال باده گره همچو لعل در کان است
 رسد ز مهر تو بار امل به ساحل فیض
 نگین به دست تو کشتی بحر احسان است
 رواج شرع تو دادی میانه مردم
 حدیث جمله کنون از کتاب و قرآن است
 گنه به میکده محبوس شد که موج شراب
 به روزگار تو زنجیر پای عصیان است
 گرفته اند ملایک، مقام پروانه
 به مجلسی که تو را شمع دل فروزان است

به دور شرع تو درهای عیش میخانه
 چنان بیست که گویی در گلستان است
 ز تاب آتش قهر تو تاک خشکیده
 چنان که در رگ او باده شاخ مرجان است
 کنون به عکس، گران تر بود یمین ز یسار
 ز بس به دور تو کار نکو فراوان است
 حروف لوح گنه شد چو موی پیر سفید
 ز بس شفاعت لطفت به کار غفران است

چنان به دور تو سرگرم طاق محرابند
 که یاد ابروی جانان به طاق نسیان است
 هر آن حدیث که رای تو راویش نبود
 کنون درون بخاری چو هیمة سوزان است
 بسان گرد، دم عیسوی رود بر باد
 در آن نفس که دلت پیش حق دعاخوان است
 کند چو بوی ردای تو چشم جان روشن
 نسیم جامه غباری به چشم کنعان است
 به وادی که بود رای روشنت رهبر
 خضر چو زنگ به مرآت راه بینان است
 چو پنجه ید بیضا تو را دو دست دعا
 ز بس تراکم انوار فیض تابان است
 ایا محیط فضیلت که ذهن وقّادت
 چو طبع نازک من در جهان دُر افشان است

تویی شهنشه ملک شریعت نبوی
 مرا به مدح تو اورنگ طبع حسّان است
 اگرچه دیر به خدمت رسیده، معذورم
 که راه مدحت تو ست این، نه کار آسان است
 بعید نیست شدم گر به مدحتت نزدیک
 چنین که توسن اندیشه گرم جولان است
 هنوز نوبت آرایش کمالم کو
 کلامم ارچه کنون زینت صفاهان است

مرثیه اشرف مازندرانی در وفات محقق مجلسی

دیده‌ها از اشک حسرت گشته طوفانی چرا
 خنده‌ها در سینه گردیده است زندانی چرا
 پنجه خورشید از دندان اختر ریش شد
 چرخ گردون می‌گزد دست از پشیمانی چرا
 صبحدم را خنده از بهر چه لب بر چندن است
 زهره را مرثیه شد بر لب غزلخوانی چرا
 چیست باعث کز رخ دنیای فانی رفته نور
 دار ملک آخرت گردیده نورانی چرا
 خلد را بهر قدوم کیست کآیین بسته‌اند
 خورده بر هم انتظام عالم فانی چرا
 بیضه اسلام در زیر پر عنقا ز چیست
 شد خروس عرش، دلگیر از پرافشانی چرا

عشرت آریان، دکان‌ها را چرا برچیده‌اند
 گربه را گردیده افغان پای دکانی چرا
 انجم سیّاره از حیرت ثوابت گشته‌اند
 دست دوران باز ماند از سبحة گردانی چرا
 می‌گزد یاد ردا دل را، چه واقع گشته است
 می‌کند شکل عصا در دیده ثعبانی چرا
 جانب گردون که می‌رفت این زمان کم می‌رود
 سجده‌های سر به مهر از پیش پیشانی چرا
 از چه رو گردیده سقف مسجد جامع خراب
 رخنه افتاده است در ملک مسلمانی چرا
 اضطراب طرفه‌ای در عالم افتاده است باز
 هیچ می‌پرسی چه باعث، هیچ می‌دانی چرا
 از جهان صاحب لوای عرش اعظم رفته است
 افتخار دوده عالم ز عالم رفته است
 خفت بخت عالمی را دیده بیدار آه
 رفت دل‌های جهان را صیقل زنگار آه
 کار و بار مردم عالم کنون غم خوردن است
 رفت آن کو بود بهر عالمی غمخوار آه
 آن که خلقی را رهین قرض احسان کرده بود
 بست چشم التفات از عالمی یک بار آه
 رتق و فتق دین و دانش بعد از این مشکل بود
 کز میان رفت آن که کردی حلّ هر دشوار آه

کیست اکنون تا تواند شد چمن پیرای شرع
 نوهار گلشن دین رفت از این گلزار آه
 رفت آن پیر طریقت کز کمال زاهدی
 در جهان هرگز نگشتی مالک دینار آه
 شد مقرب حضرت خلوت سرای انس حق
 آن که بودی مصطفی را محرم اسرار آه
 بر زمین افتاده طاق رفعتی کز گرد آن
 تیره شد عالم به چشم گنبد دوّار آه

آتش افتاده است از این غم در شبستان جهان
 سر برون آورده چون دود از در و دیوار آه
 شعله را خیزد ز وصل بوی خوش دود از نهاد
 چون برم نامش که گردد بر زبان گفتار آه
 رهبر شرع محمد، مرشد عالم، تقی
 بست چشم از وضع این گردون کج رفتار آه
 در جهان چون خاطر از کار خلاق جمع کرد
 رفت و دامان دل از خار علایق جمع کرد
 عالمی را در فراق خویش گریبان کرد و رفت
 خاطر جمعی ز هجر خود پریشان کرد و رفت
 دیده و لب را به دست نوحه و زاری سپرد
 نوح امت عالمی را غرق طوفان کرد و رفت
 کشتی تابوت او را می برد دریای اشک
 بسکه عالم را بمرگ خویش گریان کرد و رفت

اشک غم را سربجان چشم حیران داد و خفت
 خنده را وابسته چاک گریبان کرد و رفت
 ذره پرور آفتاب آسمان معرفت
 صبح عیش دوستان راشام هجران کرد و رفت
 کرد عالم را به چشم عالمی تاریک و تنگ
 شمع ایمان را چراغ زیر دامن کرد و رفت
 بعد از آن کایوان دلها را عمارت کرده بود
 از هجوم اشک حسرت باز ویران کرد و رفت

آن حساب خلق را مادر، یتیمان را پدر
 جان ابنای زمان را وقف حرمان کرد و رفت
 نشأه فیضی که از جام شریعت مانده بود
 خورد بر دلها و عالم را مسلمان کرد و رفت
 جانفزا دم عیسی دار الشفای معرفت
 درد عالم را به لطف عام درمان کرد و رفت
 دیده هر جا شبهه ای از علم برهان گفت و برد
 بود هر جا مشکلی از فکر آسان کرد و رفت
 بلبل دستان سرای بوستان معرفت
 ز آشیان دهر، میل باغ رضوان کرد و رفت
 سالک راه طریقت، پیر غم پرورد دین
 دل ز دنیا برگرفت از اشتداد درد دین
 روزگارا! راه دین گم کرده‌ام، رهبر کجاست؟
 داوری‌ها با تو دارم، شرع را داور کجاست؟

ظلم شایع گشت، تیغ عرف را جوهر چه شد؟
 علم ضایع شد، کتاب شرع را مسطر کجاست؟
 آن که بودی التفاتش پشتی محراب، کو؟
 آن که افزودی ز قدرش پایه منبر کجاست؟
 آن مصفاً گوهر دریای آگاهی چه شد؟
 آن مقرب حضرت درگاه پیغمبر کجاست؟
 عالمی از پا فتاد، آن دستگیر خلق کو؟
 رفت دین از دست، آن دارای دین پرور کجاست

آنکه کلکش بودی از هرکس سخنگوتر چه شد
 آنکه قدرش بودی از هر چیز بالاتر کجاست؟
 تشنگان معرفت را چشمه سار خضر کو؟
 پیش یا جوج حوادث سدّ اسکندر کجاست؟
 آن که در دستش عصا را رتبه افزودی چه شد
 آنکه از نامش نشستی نقش انگشتر کجاست؟
 العطش گویانم آب خضر را سرچشمه کو؟
 در خمّارم، باده تحقیق را ساغر کجاست؟
 آنکه مهرش بود حرز حاضر و غایب چه شد؟
 آنکه مهرش بود فخر فتوی و محضر کجاست؟
 من نشانش جسته‌ام، راه بهشت عدن کو؟

من سراغش کرده‌ام، سرچشمه کوثر کجاست؟
 رفته از دنیای دون آن درّه التاج قبول
 چون دعای مستجاب خود به معراج قبول

بهر استدعا که را گیریم دامان، بعد از این؟
 از که گردد مشکلات خلق آسان، بعد از این؟
 کیست تا داند کماهی حکم دین، باید نهاد
 دفتر احکام را بر طاق نسیان بعد از این؟
 آنکه دایم بر غریبان رحم می‌کردی گذشت
 هست جای رحم بر حال غریبان بعد از این
 آن که حکمش شحنه احکام ایمان بود، رفت
 دست بر دل‌ها گشاید دزد شیطان بعد از این

ابروی محراب را دیگر که خواهد بود چشم؟
 کیست مسجد را دگر شمع شبستان بعد از این؟
 نور از روی که می‌گیرد چراغ شرع، باز؟
 رونق از رأی که گیرد دین و ایمان بعد از این؟
 هر که خواهد فیض، در پای که می‌افتد دگر؟
 کافر از دست که می‌گردد مسلمان بعد از این؟
 اعتبار محضر و فتوی دگر از مهر کیست؟
 مدّعی خلق را گوید که برهان بعد از این؟
 از که پرسم شبهه احکام ایمان را جواب؟
 با که گویم شکوه آزار دوران بعد از این؟
 نیست عالم بی بقای عالم آرای نکو
 بر جهان باید کشیدن خطّ بطلان بعد از این
 بی وجودش ملک امکان گر نباشد گو مباش
 نیست چون دین‌پرور، ایمان گر نباشد گو مباش

کار دارم با شما ای قدسیان! فرمان کنید
 چند روز اوقات صرف روضه رضوان کنید
 خیمه و خرگاهی از دیبای استبرق زنید
 حوض ها را سنگ و ریگ از لؤلؤ و مرجان
 اطلس افلاک را بر کرسی عرض افکنید
 بالش خورشید و مه را تکیه ایوان کنید
 فرش اگر نبود پرند دیده در راه افکنید
 شربت ار حاضر نباشد فکر شهد جان کنید

از کُتل‌ها خنگ گردون را به زیر زین کشید
 از تتل‌ها کواکب را نثار خوان کنید
 فرش در ایوان جتت بلکه در راه افکنید
 حوض کوثر را لبالب بلکه لبگردان کنید
 از میان خلد تا دروازه، دیبا گسترید
 از لب جو تا سر دیوار، گلریزان کنید
 از زرافشانی و گوهرپاشی وقت نثار
 صفحه طومار ره را کاغذ افشان کنید
 گرد نومیذی ز رخسار ریاحین بسترید
 چهره‌پردازی حور آرایش غلمان کنید
 از هجوم دیده نظارگی بر بام و در
 چار حدّ خلد را یک کوزه نرگسدان کنید
 بهر استقبال موکب، صف ببندید از دو سو
 توسن نظاره را هر سو سبک جولان کنید

کاینک از راه شهریار ملک امکان می‌رسد
 در رکابش خیل دل‌ها خوش به سامان می‌رسد
 سالک راه بقا کی مایل دنیا بود؟
 یک جرس از مجلس دنیا و مافیها بود
 منزل عمر سبک رو هست آخر آخرت
 منتهای زندگانی عاقبت عقبی بود
 عرصه عالم نباشد غیر ماتم خانه‌ای
 ماتم عالم ز رنگ آسمان پیدا بود

 آن که بودی مقتدای خلق عالم این زمان
 در مقام قرب با یکتای بی‌همتا بود
 ترک کثرت کرده جا در عالم وحدت گزید
 جسمش اکنون پیشوای عالم بالا بود
 آه شبهایش کنون گردیده زلف حور عین
 طاعت مقبولش اکنون چهره حورا بود
 دل ز تدریس بنی آدم به کلی برگرفت
 این زمان مشغول درس علم الأسماء بود
 آن که در فکر جهانی بود یارب از چه روی
 این زمان چندین ز حال خلق بی پروا بود
 روز محشر بی حساب اشرف به جنت می‌رویم
 گر چو دنیا هم در آن عالم به فکر ما بود
 گفت در تاریخ هجرانش دل حسرت نصیب:
 وعده دیدار یارب! جنت المأوی بود

اولاد و اعقاب محقق مجلسى

- از مولانا محمد تقى مجلسى سه پسر و چهار دختر به سر حدّ كمال رسيدند:
۱. ملاّ عزيزالله ۲. ملاّ عبدالله ۳. علامه مولانا محمد باقر مجلسى.
 ۴. فاضله مقدّسه صالحه آمنه بيگم، زوجه علامه فهّامه ملا محمد صالح مازندراني.
 ۵. زوجه فاضل علامه ملا محمد على استرآبادى.
 ۶. زوجه علامه وحيد ميرزا محمد بن الحسن الشيروانى مشهور به ملا ميرزا.
 ۷. زوجه فاضل متبحّر ميرزا كمال الدين محمد فسايى شارح شافيه^۱.
كانت «آمنة خاتون فاضلة عالمة سالحة متقية».
- قال صاحب الرياض: سمعنا أنّ زوجها [الملا محمد صالح] مع غاية فضله قد يستفسر عنها في حلّ بعض عبارات قواعد العلامة، وهي أخت الأستاذ الاستناد مدّ ظله^۲.
- وفي رياض الجنّة: «كانت مجتهدة جامعة للشرائط، ولها كتاب في الفقه جيّدة، خرج منه كتاب العبادات. وكانت معينة لأخيه الفاضل محمد باقر المجلسى رحمه الله في أكثر تأليفاته. سمعتُ ذلك كلّ من شيخنا محمد باقر بن محمد أكمل الشهير ببهباني^۳».

۱. مرآت الاحوال جهان نما ج ۱ ص ۶۲.

۲. رياض العلماء، ج ۵، ص ۴۰۷.

۳. همان ج ۴، ص ۲۵۸.

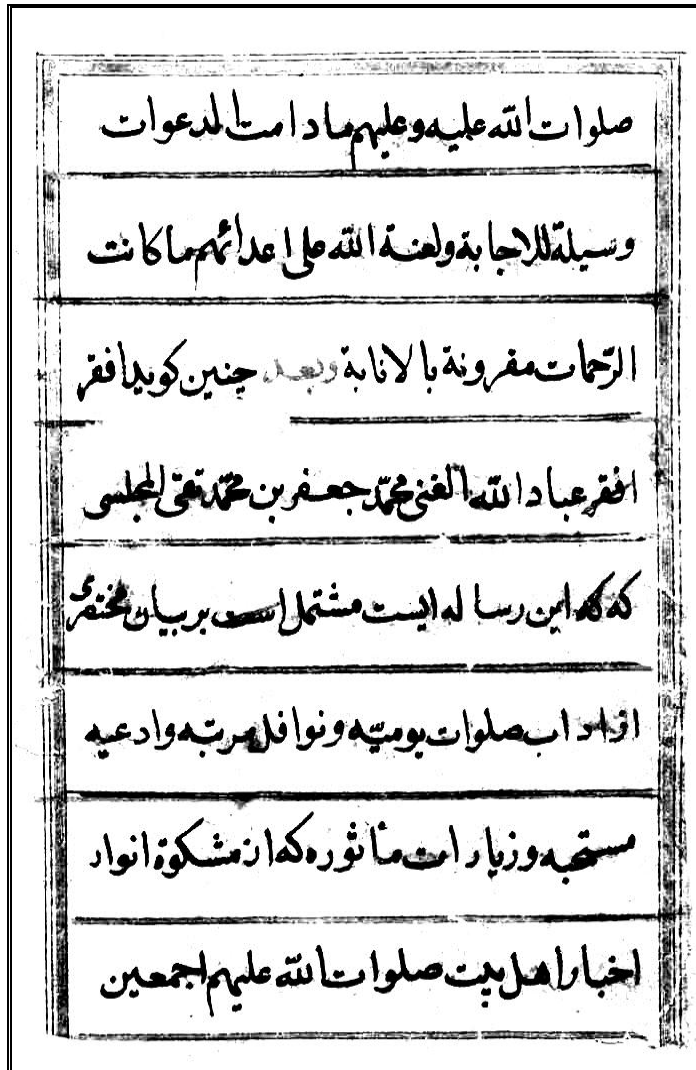
میرزا حیدرعلی مجلسی در کتاب انساب خاندان مجلسی سه فرزند برای مولانا محمد تقی مجلسی ذکر کرده، اما ایشان فرزند دیگری به نام محمد جعفر داشته که کتابی به نام مفتاح النجاح در آداب و تعقیبات نمازها به نام شاه سلیمان صفوی تألیف کرده که چند نسخه خطی از آن موجود است، و در سال ۱۳۱۸ در بمبئی به مباشرت میرزا محمد ملک الکتاب چاپ شده است.^۱

ملا محمد جعفر در جایی از کتاب نوشته: «رواه أخی دام ظلّه فی عین الحیاة».^۲ محمد رضا بن محمد صادق بن مجلسی در ۱۰۶۴ کتاب تقد الرجال را کتابت کرده؛ «تذکره منه لابن عمّه المولی الفاضل ابن العالم العامل التقی النقی أوره أهل زمانه مولانا محمد تقی بن مجلسی، مولانا محمد جعفر أدام الله ظلّهما».^۳ در پایان نسخه خطی شرح خطبة البیان محقق مجلسی (نسخه علامه فقید روضاتی) نیز تملک ملا محمد جعفر در تاریخ ۱۰۸۳ به چشم می خورد.

۱. «فارسی مرتب علی مقدّمه فی مقدّمه الصلاة وثلاثة أبواب فی صلاة الیومیة وتعقیباتها وسائر الصلوات والأدعية والأحراز، وخاتمة ذات فوائد». الذریعة ج ۲۱ ص ۳۵۵.

۲. فهرست مرعشی ج ۱۳ ص ۳۶۲.

۳. فهرست کتابخانه حضرت شاهچراغ ج ۳ ص ۸۸.



برگی از آغاز مفتاح النجاح محمد جعفر مجلسی، نسخه کتابخانه ملی

«فاضل لیب و عارف ادیب، جامع الفضائل، مولانا عزیزالله، فرزند اکبر آخوند
علیهما الرحمة، حاوی کمالات بسیار، و در تهذیب اخلاق، یگانه روزگار است. در
خدمت والد علامه خود و دیگر علمای عظام استفاده علوم دینی نموده است، و

حواشی چند بر مدارک و تهذیب دارند. و در انشاء قلیل النظیر بوده، انشاء وقایع روم آن بزرگوار مشهور است»^۱. «در صلاح و اجتناب منهیات و حسن خلق به سرحدّ کمال رسیده بودند، ومع ذلك در تمولّ دنیوی، تالی میرزا محمد تقی تاجر عباس آبادی مشهور بوده، مستجاب الدعوه «ربّنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة» بوده»^۲. سید شرف الدین علی شولستانی در ۱۰۴۱ در نجف اجازه مفصلی در چهار صفحه، و شیخ محمد بن جابر بن عباس مشغری عاملی نجفی نیز در همین سال اجازه ای در دو صفحه به مولی عزیز الله داده است.^۳

ملاً عزیزالله بر مدارک و من لایحضره الفقیه حواشی نوشته، و خلاصة الأقوال علامه حلّی را بر سنن متأخرین، مرتّب ساخته است.^۴

فرزندش: فاضل نحریر میرزا محمد کاظم مجلسی در جمیع کمالات تالی والد ماجد خود بوده است. فرزندانش عبارتند از:

۱. علامّ فهّام میرزا محمد تقی، به تقریب الماسی که والد مرحوم ایشان در ضریح مقدّس امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به جای دو انگشت نصب نمودند و به هفت هزار تومان در آن زمان ارزش داشته و حال نیز در آن موضع منصوب است مشهور به الماسی بوده اند.^۵ ۲. عالم عامل و فاضل کامل میرزا محمد علی مجلسی، شاگرد پسر خاله خود میر محمد حسین خاتون آبادی و مجاز از او.

۱. مرآة الاحوال جهان نما ج ۱ ص ۶۳ - ۶۲.

۲. تذکرة الانساب ص ۱۷.

۳. فهرست نسخ خطی آستان قدس رضوی ج ۵ ص ۳۲.

۴. رساله انساب خاندان مجلسی، ضمیمه مرآت الاحوال به اهتمام علی دوانی ص ۲۶۱.

۵. تذکرة الأنساب ص ۱۷ - ۱۸.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله رب العالمين الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
 وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين في كل صلاة
 عليهم تعاقب الأعصار والآباد **أقابعده** فالعلم بحال الأدلة
 أسس الأحكام الشرعية وعليه غير القواعد السبعة يجب على كل مجتهد معرفة وعلم
 ولا يبرح ذكره وجهه اذ كثر الأحكام مستفادة من الأخبار النبوية والروايات
 غير الآتية المهدية عليهم افضل الصلوات وأكمل التحيات فلا يبرح معرفة الطرق الهم
 حيث ادرت بخارهم ارض الله وغيره وعزيميل برواية ومثلها يجوز انما
 على نقله مدعا، ذلك لا تصدق محقق في بيان حال الاداة ومعرفة طريقه ومعرفة
 روايته مع انسابها البعثين ومثلها عليهم صنفوا كتب متعددة في
 هذا الفن الا ان بعضهم طول غاية التطويل مع امال الحال فيما نقله وبعضهم اختصر
 غاية الاختصار ولم يكمل احد النهج التي سلكها في هذا الكتاب وموقف عليه
 عرف من رزق قدره وقوته مما صنف المتقدمين ولم ينقل الكتاب في ارجح الاداة بل
 انصرفنا في سمين منهم وهم الذين اعمدنا روايتهم والذين اوقفوا العلم بتعلم المصنف
 او لا تصدق انما في زينة وضعف اولئك من جهة لا غير ولم نذكر كل مصنفات الاداة و
 لا طوفان في نقل سيرتهم اذ صنفنا ذلك لاننا لا نأخذ بالسيرات بل نأخذ بالعلم في معرفة

بسم الله الرحمن الرحيم
 انما هو المولى الاولي الميرزا محمد حسين القاسمي
 المشهور بقره حسين وحب علمه وشمه فاذا روي عن
 الميرزا محمد حسين القاسمي اذ اتم سنة توفيقه وبعده
 لا على وجهها وبقسط وبقها ونصا ونصيا
 وبش تقيت في مجلسه به آخره انما
 ثور سنة خمس واربع ومانه بعد الفجر
 الشريف المبارك فاجرت له كثره في
 مشهروايتة غير باسائه لكثرة اتصاله
 الكمال على وجهه وحبها في اعيانها
 على بابها في اعيانها وحبها في اعيانها
 اشياء في نظر الاسماه ولبسها في
 احوالها في ربه انما في احوالها في ربه
 حسين في احوالها في ربه انما في احوالها في ربه
 مصداق كونه اسماه وعمره الطاهر وصفاه
 الاكبر من سائر علمهم مستغفر من ذنوبهم
 عفوه وشفوئنا انما انما رحم الراحمين

اجازه مير محمد حسين خاتون آبادی به ملا محمد علی مجلسی

میرزا محمد تقی اصفهانی شمس آبادی (الماسی)

«من الفضلاء المقدسين والعلماء المترهبين، متعبداً زاهداً ناسكاً بكاءً لخوف الله، دائم الحزن من عذاب الله، متحرزاً عن عقاب الله. أقام الجمعة في إصبهان سنين، ووصل إليهم فيضه حيناً بعد حين. وقبر في قبر مولانا محمد تقی المجلسی ما بين الخمسين والستين»^۱.
شاگردش میرزا محمد باقر شریف اصفهانی نوشته است:

«او فاضل عالم با ورع دینداری بود که در انزوا و احتیاط در فتاوی و زهد از دنیا و کثرت عبادت و بکاء، گوی سبقت از همگی می ربود، و در فقه و حدیث، مرجع طلبه اهل زمان خود بود، و به التماس بسیاری از فضلا و اعیان، در روزهای جمعه در مسجد جامع جدید عباسی به اقامه نماز جمعه با احتیاط، قدم رنجه می فرمود، و در حین قرائت خطبه از نوحه و بکاء لحظه ای ساکن نمی گردید. و این حقیر بسیاری از احادیث و رجال را در نزد آن حمیده خصال خوانده و گذرانیده، و قدری از فروع فقه و غیره را نیز خوانده، مستفید گردیده بودم. و الحق بیش از پدر مهربان، اظهار توجه می فرمود، و اول اجازات من در فقه و احادیث و ادعیه، صادره از آن بزرگوار بود. در سنه ۱۱۵۹ به رحمت الهی واصل گردید و بعد از وفات آن جناب، حوادث بسیار به اهل اصفهان رسید. مجملأً مرحمت پناه مزبور به تألیف رساله ای فارسی در رجعت شروع نموده و آن را به بهجة الأولیاء موسوم گردانیده و به اتمام رسانید»^۲.

«کمالات نفسی علمی و عملی و پرهیزگاری ایشان به اقصی الغایة رسیده، در خطب جمعه و جماعت به محض شروع، اشک جاری بود از چشم‌های ایشان، تا فراغ.

۱. تتمیم امل الآمل ص ۸۳ - ۸۲.

۲. نور العیون میرزا محمد باقر شریف اصفهانی، نسخه خطی.

این وصف از ایشان مشهور است»^۱.

میرزا حیدرعلی مجلسی نوشته است: در کمالات علمی و عملی سرآمد اکثر اهل زمان خود بوده، و حقیر با دوازده سال که از زمان تولد گذشته خدمت ایشان نموده. در آخر عمر که سه سال آخر سلطنت نادر شاه باشد مشغول نماز جمعه و جماعت در اصفهان بودند، و در ماه شعبان سنه ۱۱۵۹ از دار فانی به سرای باقی ارتحال نمودند، و تولد ایشان در سنه ۱۰۸۹ بوده و رسائل چند از ایشان هست.^۲

الماسی در ۱۱۲۹ از عالم ربّانی میر عبدالوّهّاب قاضی طباطبائی تبریزی اجازه نقل حدیث گرفته است. قال السید فی إجازته: «إِنِّي لَمَّا تَشَرَّفْتُ بِصَحْبَةِ الْأَخِ فِي اللَّهِ، الْمَحْبُوبِ لَوَجْهِ اللَّهِ، الْمَبْتَغَى لِمَرْضَاتِهِ تَعَالَى، الْمَوْلَى الْجَلِيلِ النَّبِيلِ الْعَالِمِ الْفَاضِلِ الْكَامِلِ الْجَامِعِ، ذُو الْحَسَبِ وَالنَّسَبِ الْمِيرْزَا مُحَمَّدُ تَقِي الشَّهِيرِ بِالْمَاسِي، حَفِيدُ مَوْلَانَا الْعَلَامَةِ الْفَقِيهِ الْعَارِفِ الرَّبَّانِيِّ مَوْلَى مُحَمَّدِ تَقِي مَجْلِسِي، وَقَدْ كُنْتُ فِي صَحْبَتِهِ فِي سَفَرِهِ إِلَى بَلَدَتِنَا تَبْرِيْز... التَّمَسُّ مَتَى أَنْ أُجِيزَ لَهُ... بِطَرَقِ التِّي أُورِدَتْهَا شَيْخِي وَمَوْلَائِي وَمَنْ عَلَيْهِ فِي الْعُلُومِ النَّقْلِيَّةِ اسْتِنَادِي عِلْمِيَّةُ الْمَحَدِّثِ الْفَقِيهِ الرَّبَّانِيِّ مَوْلَى مُحَمَّدِ بَاقِرِ بْنِ مُحَمَّدِ تَقِي الْمَجْلِسِيِّ...»^۳.

میرزا محمد باقر شریف اصفهانی، صاحب نور العیون، و مشارق المهتدين في الأحكام المأثورة عن الهداة المهديين،^۴ و تحفه طوسیه در ۱۱۵۶ اجازه قرائت حرز یمانی مشهور به دعای سیفی را از الماسی بدین شرح دریافت کرده است:^۵

«فقد استجازني المولى الفاضل الصالح الفالح التقى الذكى الأملعى المولى محمد باقر، ابن

۱. انساب خاندان مجلسی ص ۲۶۱.

۲. تذكرة الأنساب ص ۱۷ - ۱۸.

۳. فهرست خطی مرکز احیاء میراث ج ۴ ص ۲۴۰.

۴. این کتاب شرح بدایة الهدایة شیخ حرّ عاملی است و در سال ۱۱۸۱ از تألیف جلد اول آن فارغ

گشته است. رک: الذریعة ج ۲۱ ص ۳۷.

۵. فهرست مرعشی ج ۱۱ ص ۲۱۰.

المولی الفاضل العالم المرحوم المغفور المولی محمد تقی القمی قراءة الحرز الیمانی المشهور بدعاء السیفی، فقد استخرت الله تعالی وأجزت له دام تأییده قراءة هذا الدعاء بطریقیه المذكورین فی کتاب مهج الدعوات...».

میرزا محمد باقر در آغاز مشارق المهتدین (نسخه خطی) نوشته است:

«وثانی من صحّ لی عنه الروایة بجميع الأنواع الستة: الشيخ العالم العامل، والمحدّث الفقیه المحتاط الكامل، الذی لم أر مثله من الأتقیاء فی تهذیب الأخلاق والاحتیاط وکثرة البکاء، المیرزا محمد تقی [الاماسی] ابن بنت مولانا محمد باقر المجلسی، عن جدّه العلامة عطر الله مضجعهما بالنبی والوصی بطرقه المتصلة المعروفة إلى أهل بیت النبی».

شریف در تحفه طوسیّه (نسخه خطی) نیز نوشته: «در ایام تحصیل از مرحمت و غفران پناه میرزا محمد تقی مجلسی شهیر به الماسی، که از جمله فقهاء و محدّثین، و زهاد و متورّعین، بلکه فرید دهر، و وحید عصر، و استاد حقیر بود شنیدم...».

میرزا محمد باقر شریف اصفهانی در نور العیون (نسخه خطی) چند حکایت از کتاب بهجة الأولیاء نقل کرده، از جمله نوشته است:

«حکایت ششم: همان استاد گرامی، یعنی میرزا محمد تقی شهیر به الماسی، به وساطت جدّ امجد خود ملا محمد باقر مجلسی، از والد ماجد خود ملا محمد تقی مجلسی، حشرهم الله وایای مع النبی والوصی، روایت نموده که: خبر دادند مرا جماعتی، از سید فاضل امیر علام که گفت: در اواخر بعضی از شب ها در صحن روضه مقدّسه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گردش می نمودم. ناگاه دیدم که شخصی از برابر رو به جانب روضه مقدّسه حضرت امیر علیه السلام می آید. چون نیک ملاحظه کردم که آخوند ملا احمد اردبیلی قدس الله روحه است. خود را از آن پنهان نمودم، تا آن که به در روضه مقدّسه رسید، و در بسته بود، گشوده شد و داخل گردید، و شنیدم که از قبیل سرگوشی با کسی سخن می گوید. پس بیرون آمد و در بسته شد و روانه گردید. من نیز از عقب او روان شدم، چنان که مرا نمی دید، تا از شهر بیرون رفته و به

مسجد کوفه رسید، و در نزد محرابی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شهید گردیده مدت مدیدی توقّف نموده، برگردید و از مسجد بیرون آمده، روانه نجف اشرف شد.

و من در همه جا در عقب او بودم، تا به نزدیکی مسجد حنّانه رسید. مرا سرفه ای عارض شد که ضبط آن میسر نشد. چون صدای مرا شنیده مرا شناخت و پرسید که تو میر علامّ نیستی؟ گفتم بلی، گفت: اینجا چه می کنی؟ گفتم: از وقتی که داخل روضه مقدّسه شدی تا حال با تو بودم، و تو را قسم می دهم به خدا که با من بگوی تفصیل آنچه در این شب از تو دیده ام. فرمود: می گویم به شرط آن که تا من زنده ام از برای دیگری نگویی و سرّ مرا پنهان داری. چون عهد نمودم فرمود که در بعضی از مسائل مشکله فکری بودم و مدّتی در آنها تأمل می نمودم، پس به خاطر رسید که باید اینها را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید. چون به در روضه مقدّسه رسیدم و بی کلید قفل را گشوده دیدم و در آن روضه منوره حلّ مشکلات خود را از خداوند عالم طلبیدم آوازی از قبر مقدّس شنیدم که: برو به مسجد کوفه و از امام زمان خود که قائم آل محمد است سؤال نما تا به مطلب رسی. پس به نزد محراب رفتم و از آن جناب سؤال نموده، جواب شنیدم، و الحال به خانه خود بر می گردم».

برخی دیگر از شاگردان عالم ربّانی میرزا محمد تقی الماسی عبارتند از:
 ۱. عارف کامل آقا محمد بیدآبادی^۱ ۲. سید محمد مؤمن^۳ ۳. سید محمود.

الماسی در اجازه مورخه ۱۱۵۸ به سید محمد مؤمن نوشته است:

«وبعد فإنّ السید السند الحسیب النسیب الفاضل الکامل العالم العامل الجلیل النبیل، ذا النفس الطاهرة الزکیة، والهمة الباهرة العلیة، والأخلاق الزاهرة الأنسیة، السید محمد مؤمن بن المولی المرحوم المغفور أمير سید محمد طاب ثراه ممّن انقطع بکلیته إلى طلب

۱. صاحب روضات در شرح حال بیدآبادی نوشته: «کان من تلامذة مولانا الفاضل المحدث الجلیل المشتهر بالمیرزا محمد تقی الأماسی... ویروی عنه أيضاً بالاجازة، كما أفید». روضات ج ۷ ص ۱۱۷.

المعالى، ووصل كدّ الأيام بسهر الليالى، حتى أحرز السبق فى مجارى ميدانه، وتفوق بذلك على سائر أترابه وأقرانه، وصرف برهه جميله من زمانه فى تحصيل العلم، وحصل منه على أكمل نصيب وأوفر سهم، واستفاد من أنفاس العلماء الفخام والفقهاء العظام، وأراد أن يدخل فى سلك رواة أخبار أئمة الكرام عليهم صلوات الملك العلام.

فقرأ على هذا الضعيف، وسمع منه شطراً من أوائل الكتب الأربعة وأواسطها وأواخرها؛ عملاً بالخبر الصحيح الوارد فى ذلك، ثم استجازنى... فاستخرت الله سبحانه وأجزت له دام تأييده... منها: ما أخبرنى بواسطة وبلا واسطة المولى الأعظم والخبر المعظم شيخ الإسلام والمسلمين، ومحى ما اندرس من أخبار الأئمة الطاهرين، ومجدد ما انطمس من آثار أهل بيت سيّد المرسلين، من فضله على العالمين ظاهر، وعروجه أعلى مدارج الكمال على العالمين باهر، الجدّ العلامة مولانا محمد باقر - حشره الله مع مواليه الطاهرين فى اليوم الآخر - عن عدّة من الفضلاء الكرام وجماعة من العلماء الأعلام، منهم: أفضل فضلاء زمانه، وأفقه فقهاء عصره وأوانه، شيخ الفضلاء العظام، ومرتبى العلماء الفخام، محى آثار الأئمة الطاهرة فى المائة الحادية عشرة، الزاهد العابد البدل التقى النقى، جدنا الأعظم المولى محمد تقى المجلسى...».

الماسى در اجازة مورخه ١٠٤٩ به سيد محمود نيز نوشته است:

«المولى السيد الحسينى النسيب الصالح الفاضل العالم العامل الذكى الأملعى، المؤيد من الله الملك المعبود، السيد محمود، ممّن وفقه الله لطلب المعالى، ووصل كدّ الأيام بسهر الليالى، وقرأ علىّ وسمع منّى كثيراً من العلوم العقلية والنقلية، منها كتاب من لا يحضره الفقيه من أوّله إلى آخره، ثم استجازنى... فاستخرت الله سبحانه وأجزت له دامت تأييداته أن يروى عنّى... بطرقى المقررة فى إجازاتهم، وهى كثيرة، منها: ما أخبرنى به بواسطة وغير واسطة شيخنا الإمام العلامة المحقق المدقق الفهامة، رئيس الفقهاء

١. در فهرست نسخ مجلس ج ١٢ ص ١٢١ به اشتباه مجيز را ملا محمد تقى مجلسى ذكر کرده اند.

والمحدثين، ناشر علوم أئمة الدين، أفضل العلماء المتبحرين، شيخ الإسلام والمسلمين، من خصه الله تعالى بالفضائل النفسية، وحلاه على علم بالكمالات العلية، شيخ الطائفة المحقة في عصره، ومجدد آثار الأئمة الطاهرين في وقته، من فضله على العالمين ظاهر، وعروجه أعلى مراتب الكمال على العالمين باهر، جدى العلامة مولانا محمد باقر أعلى الله درجته في الجنان، عن عدة من الأفاضل الكرام، وجماعة من العلماء الأعلام، منهم: جدنا المحقق العلامة، محيي آثار الأئمة الطاهرة في المائة الحادى عشرة، جامع الأخلاق الرضية، والحالات والملكات الملكية المرضية، من كان له الكرامات والمقامات كالامور العادية، وإفاضة الحقايق والمعارف من الله تعالى على لسانه كالأنهار الجارية، التقى النقى الزكى المولى الأعظم محمد تقى، أسكنه الله أعلى درجات الجنان...».

له: «بهجة الأولياء» فى أحوال مولانا صاحب الزمان (عج). «صدره باسم السلطان حسين الصفوى... فرغ منه فى شهر الله المعظم من شهور سنة ۱۱۲۵»^۱.

فرزندش: میرزا عزیزالله عالم فاضل ادیب، دارای کمالات بسیار، و اخلاق حسنه، و در گفتن تاریخ ابجدی عديم النظير بوده،^۲ و در ۱۱۶۳ به رحمت ایزدی پیوسته است.^۳ وی در ۱۱۱۴ به دنیا آمده و بعدها تاریخ تولد خود را چنین به نظم درآورده:

خرد بهر تاریخ مولود او رقم زد: نموده خدایش عزیز
از او اشعار فراوانی به جای مانده که عمدتاً به سنین سی سالگی او مربوط می
شود، چنانچه در یک رباعی می گوید:

گفتم که مگر چون برسد سال به سی از نور هدایت به دل افتد قبسی
از سی به چهل رسید واز جرم وخطا دل تیره تر و جهل فزون گشت بسی

۱. مجله تراثنا ج ۲۱ ص ۲۵۱ - ۲۵۰.

۲. انساب خاندان مجلسی ص ۲۶۲.

۳. تذکرة الانساب ص ۱۸.

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله المرحوم الدعاء وسيله لانجاح المطالب والدار
 وزيده للوصول الى غيبه طالب وذخيره لعاوكل قاصد
 وراغب والصلوة والسلام على اشرف الاطياب محمد و
 اله بيته الذريه صلوات الله عليهم اجمعين خلقه واصارهم من قبل
 ان يزلزل عرشه وبعده فقد استجاب رزق المولى الفاضل الصالح
 المسمى المولى الامير المولى محمد باقر المولى الفاضل العالم المرحوم
 المولى محمد باقر المولى الفاضل المسمى المولى الفاضل المسمى
 واخرت له ودام ما يديه قراءه هذا الكتاب بطريقه المذكورين
 من الدعوات فمن صانف السيد الفاضل المولى الفاضل المولى الفاضل
 رضي الله عنه والدين محمد باقر بن محمد باقر بن محمد باقر بن محمد باقر
 الادهيه المسمى بهذا الكتاب المستطاب عليه اللطال المسمى المسمى
 والمسمى المسمى ان لا يعرفه باقتصادك عدو اذا كان مؤمنوا
 عاشقا او ظالما ولا بأس بان يعرفه بالعرفان المسمى المسمى
 المسمى المسمى المسمى المسمى المسمى المسمى المسمى المسمى
 المسمى المسمى المسمى المسمى المسمى المسمى المسمى المسمى
 المسمى المسمى المسمى المسمى المسمى المسمى المسمى المسمى

اجازه ملا محمد تقى الماسى به ميرزا محمد باقر شريف رضوى قمى

میرزا عزیزالله قصیده عینیه سید حمیری را به نظم فارسی درآورده و رباعیاتی در موضوع امامت و ولایت و اخلاق سروده است، از جمله:

یا رب به هوای فیض ادراکم کن از لطف به آب مغفرت پاکم کن
از آتش دوزخم خلاصی بخشای یعنی به زمین کربلا خاکم کن
گر صاحب عزّ و مستطاب است عزیز

با قدر به نزد شیخ و شاب است عزیز
این عزّت و آبرو از او نیست عجب

خاک قدم ابوتراب است عزیز
از آثار میرزا عزیزالله: «هدایة العالمین فی أصول الدین» است.

این کتاب در ۱۱۴۲ در مقصودآباد بنگاله، به نام مؤتمن الملک شجاع الدوله امیر جنگ نگاشته شده و ماده تاریخ تألیف آن: «کملت هدایة العالمین» است.

علامه فهامه میرزا حیدرعلی بن عزیزالله مجلسی «حاوی انواع فضایل، و تقاوه اتقیای کامل. در علوم عقلی و نقلی امام همام، و از افاضل علمای اعلام، و در دارالسلطنه اصفهان مدتی مرجع خاصّ و عام، و ملجأ کافه انام بوده است»^۱.

وی از عالم فاضل امیر عبدالباقی فرزند فاضل علامه فهامه امیر محمد حسین خاتون آبادی (نواده دختری علامه مجلسی) اجازه روایت داشته است.

از ملاّ حیدرعلی انساب خاندان مجلسی و تذکرة الأنساب به چاپ رسیده است. اثر دیگر او «منتخب اللؤلؤة» در انتخاب و اختصار «لؤلؤة البحرین» شیخ یوسف بحرانی است، که آن را در ۱۲۰۵ به عنوان اجازه برای میرزا حسنعلی فرزند عمّش میرزا ابوطالب بن میرزا محمد تقی الماسی، و پنج نفر پسران خودش نوشته است.^۲

۱. مرآت الاحوال، ص ۱۰۴.

۲. فهرست مرعشی ج ۱۶ ص ۵۹ به خطّ محمد تقی بن محمد مقیم موسوی در ۱۲۳۰ در اصفهان.

وفات: میرزا حیدرعلی در ۱۱۴۶ متولد شده و در ۱۲۱۴ وفات یافت و در تخت فولاد در صحن تکیه آقا حسین خوانساری مدفون شد.

عارف شاعر میرزا محمد کاظم واله اصفهانی در وفاتش گوید:

آه کز بیداد گردون کرد رحلت از جهان

میرزا حیدر علی آن مرتضای اهل علم
 قدوه ارباب دانش، قائد اهل یقین
 زبده اصحاب بینش، مجتبیای اهل علم
 آن صفی پاک طینت، کز ره علم و عمل
 بود در دین محمد، مصطفای اهل علم
 والی ملک ولایت، هادی راه هدی
 اکبر اصحاب عرفان، کبریای اهل علم
 ماحی کفر و ضلالت، حامی اسلام و دین
 عالم شرع مبین، فرمان روای اهل علم
 در دانش، گوهر بینش که در بحر وجود
 بود در کشتی عرفان ناخدای اهل علم
 مفتی دین مبین و قاضی حاجات خلق
 کاشف اسرار حق، مشکل گشای اهل علم
 در گلستان بلاغت بود هنگام سخن
 بلبل خوش نغمه بستان سرای اهل علم
 شمع جمع اهل دانش بود، چون رفت از میان
 رفت با او روشنایی از سرای اهل علم
 نخل قدش چون ز پا افتاد از باد اجل
 سرنگون شد بر زمین، گفتی لوای اهل علم

چون که در باغ افاضت بود نخل پر ثمر
 تا ز پا افتاد برپا شد عزای اهل علم
 از مساجد و مدارس رفت رونق تا که رفت
 آن امام عادل، آن رونق فزای اهل علم
 از وفور زهد و تقوا این جهانش تنگ شد
 رفت سوی آن جهان، آن پارسای اهل علم
 منخسف گردید ماهی ز آسمان اهل فضل
 منکسف شد آفتابی از سمای اهل علم
 کرد با ارواح قدسی التقا در آن جهان
 گر جدا در این جهان شد از لقای اهل علم
 الغرض چون زین جهان بی بقا راه جنان
 پیش بگرفت و برفت آن پیشوای اهل علم
 خواست واله دردومصرع سال تاریخش زمن
 تا بود هریک به فوتش رهنمای اهل علم
 گفتمش: شد سوی جنّت پیشوای اهل زهد
 گفتمش: سوی جنان شد مقتدای اهل علم

ان لانه في حفظان اجازة الرماة والهدوء من صم صا شانه و كان فذلك في يوم الملائكة
 و من زيارته و من صالحه و ابره في صرنا حستعل و انا حستعل من المشركين ان صرنا حستعل
 لي دعائهم بل اجازة ما اجازة في السير الفاضل العلامة المشركين الملقب بام طار القاسم من كس الغائبين والاعاد
 والنفقة والاصولين و صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل
 هو و وفهم لما حستعل و صرنا حستعل ان بود صرنا حستعل عن السير الغريب من صرنا حستعل المذكور في ذلك
 الاوراق من صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل
 ان لانه في حفظان اجازة الرماة والهدوء من صم صا شانه و كان فذلك في يوم الملائكة
 و من زيارته و من صالحه و ابره في صرنا حستعل و انا حستعل من المشركين ان صرنا حستعل
 لي دعائهم بل اجازة ما اجازة في السير الفاضل العلامة المشركين الملقب بام طار القاسم من كس الغائبين والاعاد
 والنفقة والاصولين و صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل
 هو و وفهم لما حستعل و صرنا حستعل ان بود صرنا حستعل عن السير الغريب من صرنا حستعل المذكور في ذلك
 الاوراق من صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل
 ان لانه في حفظان اجازة الرماة والهدوء من صم صا شانه و كان فذلك في يوم الملائكة
 و من زيارته و من صالحه و ابره في صرنا حستعل و انا حستعل من المشركين ان صرنا حستعل
 لي دعائهم بل اجازة ما اجازة في السير الفاضل العلامة المشركين الملقب بام طار القاسم من كس الغائبين والاعاد
 والنفقة والاصولين و صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل
 هو و وفهم لما حستعل و صرنا حستعل ان بود صرنا حستعل عن السير الغريب من صرنا حستعل المذكور في ذلك
 الاوراق من صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل و ابره في صرنا حستعل

اجازة ميرزا حيدر علي مجلسی

اجازته ملا حيدر على مجلسى

«أجزت^١ بعد ما استخرت الله أولادى الخمسة: محمد على و محمد كاظم و محمد تقى و عزيز الله و محمد صالح، وابن عمى ميرزا حسنعلی، وآقا حسنعلی بن المرحوم آقا محمد هادى رواية كل ما جازت لى روايته، بل كل ما أجازنى السيد الفاضل العلامة المير عبد الباقي دام ظلّه العالی من كتب التفاسير والأحاديث...

فلهم أن يرووا عنى عن السيد المعزى إليه عن مشايخه المذكورين فى تلك الأوراق معنعناً إلى النبی المختار والأئمة الأطهار، وآخذ عليهم بما أخذ على من شروط الرواية، وأتوقع منهم أن لا ينسونى فى مظان إجابة الدعاء، والله قدير على ما يشاء.

وكان تولدى فى يوم الثلاثاء ثامن عشر شهر رمضان المبارك سنة ست وأربعين ومائة بعد ألف من الهجرة قبل الزوال. وأريد الآن أن أذكر فضلاء سلسلتى؛

منهم: المولى درويش محمد بن الشيخ حسن العاملی، والد والدته الجدّ الأجد محمد تقى بن مجلسى. ومنهم: الشيخ عبدالله بن جابر العاملی.^٢

، ابن عمته. ومنهم: خاله المولى محمد قاسم. ومنهم: هو نفسه وقد ذكر تصانيفه. ومنهم: أولاده الثلاثة: المولى عزيزالله، وقد ذكر، والمولى عبدالله، والمولى الجليل العلامة محمد باقر المجلسى رحمه الله.

ومنهم: أصهاره الأربعة، وهم: المولى الجليل العلامة محمد على الاسترآبادى المشهورة. والمولى النحرير، جدى من قبل الأمّ، محمد صالح بن أحمد المازندراني شارح

١. بر اساس نسخه لؤلؤة البحرين به خط سيد محمد بن زين العابدين خوانسارى، نسخه كتابخانه مدرسه خالصيه اصفهان.

٢. «كان فاضلاً عالماً عابداً فقيهاً». أمل الآمل ج ١ ص ١١٢.

أصول الكافي وشارح الزبدة ومحشّى المعالم، وهو مشهور في الآفاق، رضى الله عنه. والمولى الفاضل الجليل ميرزا محمد بن الحسن الشيروانى المشهور بملا ميرزا، وتصانيفه مشهورة، مثل حاشية المعالم وحاشية الخفرى وحاشية المطالع وغير ذلك ره. والمولى العلامة ميرزا كمال الدين محمد الفسوى المشهور بميرزا كملا، صاحب شرح الشافية، طاب ثراه.

ومنهم: أسباطه، مثل: الفاضل العلامة آقا محمد هادى بن المحقق المولى محمد صالح المازندراني. له تصانيف، كشرح القواعد مبسوط، وشرح الفروع [من الكافي] وترجمة المعالم، وحاشية البيضاوى، وشرح الشافية فارسى، وأنوار البلاغة في علم المعاني والبيان وغير ذلك.

وولده: العلامة آقا محمد مهدى الشهيد، له حاشية على شرح المختصر للعضدى. وسبطه: الآخوند المولى محمد أمين بن محمد سعيد أشرف بن المولى محمد صالح المذكور. وكان فاضلاً محققاً، له شرح مبسوط على قسم الكلام من التهذيب لملا سعد الدين التفتازانى، ورسالة فارسية في الإمامة، ويكونان عندى.

وسبطه الآخر: المولى محمد شفيح بن المولى المحقق محمدعلى الاسترآبادى له تصانيف. وسبطه الآخر: المولى الفاضل المقدس حيدر على بن ملا ميرزا الشيروانى، له كتاب المجالس في الإمامة، ورسائل متعدّدة.

وسبطه المعاصر: العلامة المجتهد الآقا محمد باقر ابن بنت المولى نورالدين محمد بن العلامة محمد صالح المازندراني وابن المولى أكمل الاصفهاني المشهور ببههاني. له تصانيف، مثل: شرح المفاتيح وحاشية المدارك وغير ذلك، أطال الله تعالى في مدّته. وأيضاً سبطه: آقا محمد على بن آقا محمد باقر المذكور.

وسبطه الآخر: السيد محمد مهدى [بجرالعلوم ابن] السيد مرتضى بن العلامة السيد محمد الطباطبائي ره الساكن بالنجف الأشرف، أدام الله بقائهما.

وسبطه الآخر: المولى محمد صالح بن عبدالباقى بن المولى محمد صالح المازندراني

المذكور... له تصنيف في تهذيب الأخلاق.

ومن أسباطه: الفاضل المعاصر السيد على الطباطبائي المجاور بكر بلا زيد عمره وتوفيقه. له شرح مختصر النافع [رياض المسائل].

ومن أسباطه من جانب الابن: المولى العلامة محمد نصير بن المولى عبدالله بن محمد تقى المجلسي ره. له حواش على شرح اللمعة، وترجمة مجلد الفتن من كتاب البحار ره. ومن أسباطه: جدى العلامة الفهامة ميرزا محمد تقى بن ميرزا محمد كاظم بن المولى عزيز الله المذكور ره. له تأليفات، منها: كتاب بهجة الأولياء. ولولده المرحوم والدى ميرزا عزيز الله ره تأليف في أصول الدين المترجم بهداية العالمين.

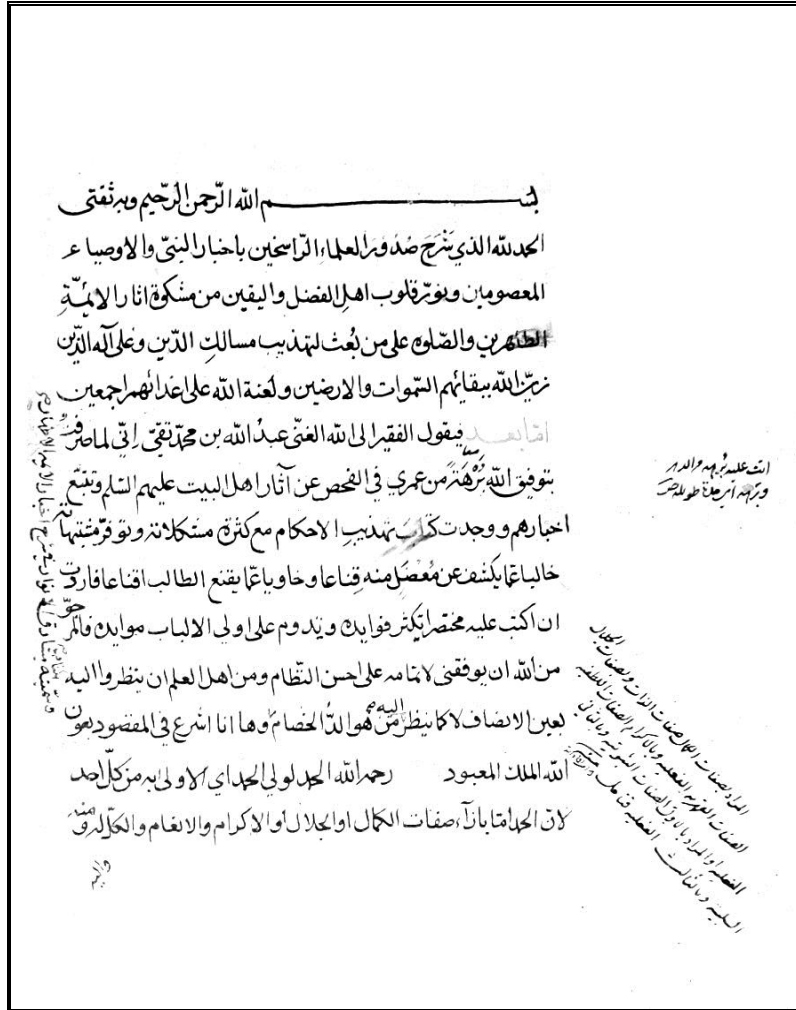
ومن أسباطه: الفاضل العلامة الأمير محمد حسين [الخاتون آبادى] ابن بنت المولى محمد باقر المجلسي، له تأليفات. ووالده الفاضل العلامة الأمير محمد صالح بن عبدالواسع الحسيني فاضل عالم، له تأليفات عديدة، منها: ذريعة النجاح في أعمال السنة. ومن أسباطه: شيخنا العلامة الأمير عبدالباقي بن الأمير محمد حسين المذكور. له تأليفات. ومن أسباطه من جهة الأم: الأمير سيد حسن بن السيد أبي طالب الطباطبائي ساكن قصبه كازرون، وكان فاضلاً عالماً.

ومن انتسب بالمصاهرة إلى هذه السلسلة: الفاضل العلامة المولى رفيع الجيلاني المجاور بالمشهد المقدس الرضوى عليه السلام صاحب تأليفات عديدة، وأخوه العلامة ملا محمد شفيع، والد النوّاب ميرزا محمد على.

ومن يكون منسوباً إليه من الفضلاء: خال والدة جدى العلامة ميرزا محمد تقى، وهو التحرير المقدس العلامة السيد السند الميرزا علاء الدين محمد الحسيني گلستانه شارح كتاب نهج البلاغة، لم يشرح كتاب مثله. كانت أخته جدّة لنا؛ لكونها حليّة للعلامة المجلسي ره. ومن المنسوبين إلى هذه السلسلة بالمصاهرة: المولى العلامة بهاء الدين محمد المشهور بالفاضل الهندي ره. له تصانيف، منها: شرحه للقواعد مشهور.

ومنهم: المولى محمد قاسم الهزارجربى رحمه الله.

هؤلاء مشهورون بالفضل والعلم، بل لكل واحد منهم تأليف، بل تأليفات. رفع الله تعالى درجاتهم، وأسكنهم بجبوة جنته...».



آغاز شرح تهذيب ملا عبد الله مجلسی، نسخه خطی نجف اشرف

ملا عبدالله بن مولانا محمد تقی مجلسی

«فقیه واعظ عالم صالح، ناقد لعلم الرجال، جلیل محدّث ورع عابد. وكان رحمه الله في أوائل حاله في حياة والده في اصفهان قد قرأ على والده العلامة في الشرعيات، والعقليات على الأستاذ المحقق [الآقا حسين الخوانساری]. واتفق أن ذهب إلى بلاد الهند بعد وفاة والده. وكان هناك أيضاً مشوّش البال؛ لحكايات يطول ذكرها. وأقام بها إلى أن مات غمّاً فيها، رُوِّحَ اللهُ روحه، سنة أربع وثمانين وألف تقريباً. وله من المؤلفات: شرح تهذيب الأحكام للشيخ الطوسي لم يتمّ. رأيتُه في المشهد المقدّس الرضوي، وهو لا يخلو من فوائد. وقد تعرّض فيه لكلام الأستاذ المحقّق في شرح الدروس. وله غير ذلك من الفوائد والتعليقات»^١.

«فاضل مقدّس صالح، جناب فضائل مآب، نقاوة الفضلاء والمجتهدين، مولانا عبدالله، عليه الرحمة، در تقدّس ذات، یگانه آفاق بوده است.

از ایشان تعلیقات شریفه ای بر کتاب حدیقه المتقین والد مرحوم آن جناب، به نظر رسیده است که از آن، شردّمه ای از مراتب فضل و تبخّر او معلوم می شود.^٢

نام شرح تهذیب او: «مشارق الأنوار فی شرح أخبار الأئمة الأطهار»^٣ است.

ملا عبدالله سؤالاتی از برادر خود علامه مجلسی پرسیده و او در رساله ای مستقل به آنها جواب داده است. وی نسخه ای از فروع کافی را در ۱۰۶۲ نزد پدر بزرگوار

١. ریاض العلماء ج ٣ ص ٢٣٧ - ٢٣٦.

٢. مرآة الاحوال ص ١٠٦.

٣. فهرست مرعشی ج ٥ ص ١١٤. فهرست کتابخانه دارالعلم آیه الله خوئی ص ٢٩.

خوانده و مقابله کرده،^۱ در ۱۰۵۸ نیز کتاب فقیه را نزد پدر قرائت کرده است.^۲
او در پایان نسخه خطی کتاب فقیه که در سال مزبور به خط محمد رضا بن محمد
صادق بن مجلسی اصفهانی کتابت شده^۳ نوشته است:

«لقد قابلت هذه النسخة الشريفة مع النسخة التي مرّ عليها والدي الماجد، الذي
ساحة فضله محطّ رحال الأماجد، وجناب لطفه مطمح كلّ راصد، السحاب المطير الذي
عمّ كافة الطالبين، والمنهل الواسع الذي استفاض منه عامة الواردين، محيي آثار الأئمة
الراشدين... وله الثروة في العلم بين أهل زماننا، وما تصاعدت في رياض الفضل دوحة
إلا وقد استفاض من سحايب فيضه حظّه الأوفى، كما لا يخفى على أحد من أهل
اصفهاننا؛ منكره معترفون في صمايم القلوب بفضله، والإنصاف ينادى شهادة على
سجاياه الملكية بلسان أهله. قلبه الملكوتي مشكاة أنوار المعرفة السبحاني، صدره
القدّوسى مخزن أسرار السبع المثاني، مجدّد مذهب أئمتنا الإثني عشر في هذه المائة الحادية
عشر، وإن قالت الحسدة فيه: إن هذا إلا سحر يؤثر. والضحى والليل إذا سجي، قد
حدث في دهرنا كلّ البدع، ولولاه لفضى. للأيتام كالوالد الشفيق، وللأرامل كالبعل
العشيق، كبّت الله تعالى بقية حاسديه، كما كبّت الذين من قبلهم وهم لا يشعرون، وجعل
أحباؤه وأصدقائه من الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون، وأدام الحىّ القيوم على...
وساير أهل العلم ظلّاله، وزيّن به كراسى العلم لبيّن حرامه وحلاله. مرة ثالثة مقابلة
لفظ وحرف و عجم، وامتازت كرة منها بتصحيح معانيها وترسيب مبانيها، بقرائتي على
حضرتة الشريفة، فأعطاني من المعاني ما كنت ظرفها، وأفاض علىّ من الحقائق ما
استفاض من المبدأ الفياض طرفها منها...».

۱. فهرست كتب خطی اصفهان ج ۲ ص ۳۳۹.

۲. إجازات الحديث، ص ۲۶۶.

۳. فهرست کتابخانه دانشکده حقوق ص ۴۲۳.

ملاً عبدالله در سفر تبریز از سید عبدالوهاب طباطبائی تبریزی اجازه دریافت کرده است. طباطبائی در اجازه مورخه ۱۱۲۹ خود نوشته است: «أما بعد، إني لما شرفت بصحبة الأخ في الله، المحبوب لوجه الله، المبتغى لمرضات الله تعالى، المولى الجليل الفاضل النبيل الأملعي اللوذعي ملا عبد الله، ابن العلامة الفقيه العارف الرباني المولى محمد تقى، أعلى الله درجاته في الجنان، في سفره الشريف لتفرّج إلى بلدتنا التبريز... وطال مكثه لدى؛ فاستجازني، وأجزت له أن يروى كلّما جاز لي روايته... بطرق التي أوردتها شيخى ومولائى العلامة الفقيه المحدث الجليل المولى محمد باقر بن محمد تقى...»^۱

اولاد امجاد ملا عبدالله سه پسر بوده اند:

۱. فاضل علامه ملا محمد نصير.

۲. آخوند ملا زين العابدين. از شاگردان علامه مجلسی که علامه در سال ۱۰۹۷

در پایان کتاب الحج استبصار آنها و اجازه ای برای او نوشته است.^۲

آخوند ملا زين العابدين مرحوم، مقدّسی است زاهد، و فى الجملة، در مرحله علوم رياضت كشيده است. و اولاد او يکى مرحوم ملا محمد مؤمن بوده است. و خلف او مرحوم آقا حسين مشهور به جتّى است که مجاور نجف اشرف بوده است؛^۳ چون از جانب والده نواده مرحوم ملا محمد صادق برادر آخوند ملا محمد تقى مجلسی [بوده] که تسخير جن نموده بود و هفت مرتبه، از اولاد خود که تنزل نماید [را] اجازه داده بود.^۴

۳. عالم زاهد متقى ملا محمد تقى بن ملا عبدالله. از شاگردان عموى خود علامه مجلسی که کتاب فقيه را در ۱۰۹۷ نزد او قرائت نموده است.

۱. فهرست خطی مرکز احیاء میراث ج ۴ ص ۳۲.

۲. إجازات الحديث، ص ۵۵.

۳. مرآت الاحوال ص ۱۰۵ - ۱۰۶.

۴. انساب خاندان مجلسی ص ۲۶۴.

فاضل علامه ملا محمد نصیر فرزند ملا عبدالله را فضایل و کمالات بسیار بوده، و ترجمه جلد نهم خلافت بحار الأنوار نموده و حواشی بر شرح لمعه داشته است.^١
قال العلامة المجلسی فی إجازته المؤرخة ١٠٧٨:

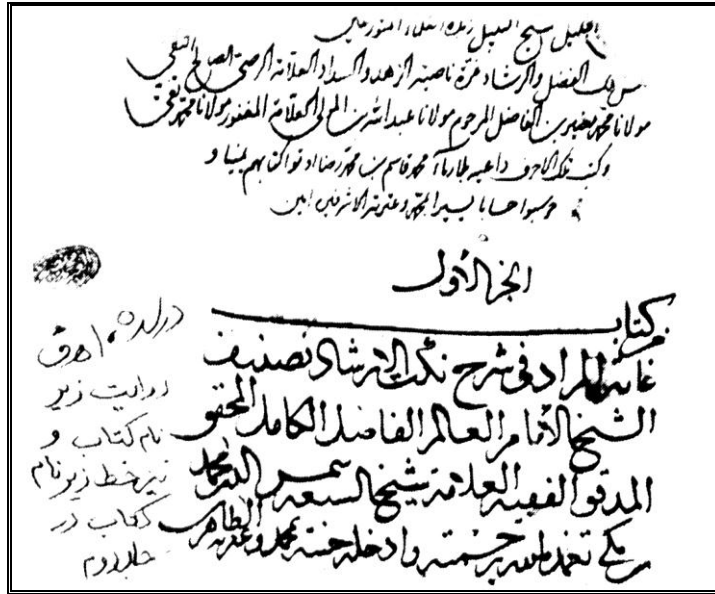
«استجازنی قرّة عینی و ثمرة فؤادی، ومن له بین عشائری خالص حبّی و وودادی، ابن أخی محمد نصیر، صانه الله الحفیظ القدير عن مزالق التقصیر، بعد أن قرأ علیّ وسمع منّی وأخذ عنّی شطراً وافیاً من العلوم النقلیة والعقلیة والأدبیة، حتّی فاز فی عنفوان شبابه بإحراز قصب السبق فی میادین الفضل من بین أشباهه وأقرانه...»^٢.

یروی عنه الشیخ أحمد الجزائری، قال فی إجازته المؤرخة ١١٥٠ للعلامة الشیخ عبدالنبي الشیرازی: «منهم: الفاضل المتبحّر الشیخ الأعلّم والفاضل الأتمّ الشیخ أبی الحسن الشریف المدرّس فی الغری، ولد الشیخ الفاخر محمد طاهر، ولد الشیخ الأجلّ الشیخ عبدالمجید، ولد الشیخ الورع الشیخ موسی الفتونی العاملی، قراءة وسماعاً وإجازة. ومنهم: العالم النبیل والفاضل الجلیل المولی محمد نصیر، ولد العالم العامل المولی عبدالله المجلسی، قراءة وسماعاً. ومنهم: المحقّق المدقّق الفاضل الأکمل السید الأجلّ شیخ الإسلام میر محمد صالح ولد میر عبد الواسع، قراءة وسماعاً، وإجازة بواسطة شیخنا المتقدم. ومنهم: العالم العلامة المولی محمد قاسم ولد محمد رضا الهزارجریبی. جمیعهم عن خاتمة المجتهدین المولی محمد باقر...». وقال فی إجازة المیر أسدالله بن السید عطاء الله: «وما أخبرنی به قراءة وسماعاً الفاضل النحریر، سحابة الفضائل ودوحة العلوم، مولانا محمد نصیر، عن عمّه ناشر لواء الآثار النبویة المولی محمد باقر...»^٣.

١. مرآت الأحوال ص ٢٤٣. در فیض القدسی ترجمه جلد هشتم بحار را به ملا محمد نصیر و ترجمه جلد نهم را به فرزندش آقا رضی نسبت داده است. بحار الأنوار ج ١٠٢ ص ٦٠ و ٥٧.

٢. اجازات الحدیث ص ٤٨٠.

٣. فهرست خطی مرکز احیاء میراث ج ٤ ص ٣٥٨.



یادداشت ملا محمد قاسم هزارجریبی در توصیف ملا محمد نصیر

ملاً محمد نصیر در سال ۱۱۲۲ وفات کرده است.

قال فی الرياض: «فاضل عالم جامع، وله من المؤلفات رسالة فی إثبات رؤية الجن، وذكر فيها كثيراً من أخبار الإمامية فی وقوع ذلك، فكيف جوازه! وله تعليقات علی أكثر الكتب الفقهية والحديثية وغيرها، منها علی شرح اللمعة الشهيدية».^۱

فرزندش: ملا محمد رضی صاحب منهج اليقين وصحيفة المتقين فی مناقب أمير المؤمنين عليه السلام است در ترجمه جلد نهم بحار که در يك مقدمه و ۱۱۷ باب و خاتمه تدوين شده.^۲ و مجالس الشهداء فی مقاتل السعداء که مختصر جلاء العيون است و به نام شاه سلطان حسين در ۱۰ مجلس و خاتمه تدوين شده است.^۳

۱. رياض العلماء ج ۳ ص ۲۳۷ - ۲۳۶.

۲. فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۱۶ ص ۹۰.

۳. فهرست الهيأت مشهد ج ۳ ص ۹۵۷.

فرزندش: میرزا محمد شفیع داماد ملا محمد قاسم هزارجریبی بوده، و از او ملا محمد نصیر، مشهور به آقا میرزا ساکن هزاره قندهار مانده و اولاد چند در آنجا داشته است. دختران آقا محمد رضی، یکی همسر آقا محمد مهدی منجم باشی ساکن لاهیجان، و دیگری زوجه میرزا محمد مهدی تاجر عباس آبادی^۱ بوده که بعد از او زوجه سید فاضل میر حسیب احمدآبادی برخورداری (امام جماعت آن سمت) شده است.^۲

۱. وی مردی عالی همت و صاحب مروّت و فاعل الخیرات والمبرّات بوده است. ربک: زندگینامه علامه مجلسی ج ۱ ص ۳۵۸ - ۳۵۹. آیه الله میرزا محمد تقی مجلسی از علمای بزرگ معاصر اصفهان از اعقاب اوست. ایشان در ۱۳۰۷ش از مادری علویه متولّد شد. در ۷ سالگی مادر و در ۲۲ سالگی پدر خود میرزا حسن را از دست داد. در ۱۳۲۵ وارد حوزه شد. ادبیات را نزد شیخ محمد علی حبیب آبادی، شرح لمعه را نزد شیخ محمد حسن عالم، قوانین را نزد مدرّس برزانی، رسائل را نزد شیخ علی قدیری و شرح منظومه را نزد شیخ محمد حسین مشکینی فراگرفت. سپس به قم مشرف شد و کفایه را نزد آیه الله مجاهدی تبریزی خواند و در درس آیه الله العظمی بروجردی شرکت کرد. در اوائل تأسیس حوزه علمیه خرم آباد یک سال به دعوت آیه الله کمالوند در آنجا تدریس کرد و پس از آن به نجف اشرف هجرت نموده و طی حدود هشت سال اقامت از محضر آیات عظام: خوئی، حکیم، سید عبدالهادی شیرازی و میرزا هاشم آملی بهره برد و تقریرات اصول آیه الله آملی را به نام منتهی الأفكار به چاپ رساند. در ۱۳۴۰ش با اخذ اجازه اجتهاد از آیه الله آملی به ایران بازگشت و حدود هشت سال در خرم آباد به تدریس پرداخته و حدود سه سال آخر عمر آیه الله کمالوند در درس او حاضر شد. در ۱۳۴۸ به قم رفت و به تدریس خارج فقه پرداخت. از سال ۱۳۶۱ به اصفهان بازگشت و به تدریس خارج ادامه داد. آثار وی همچون: ولایة الأولیاء، الدرّة البهیة فی مسائل التّحیّة، المنتقى فی شرح العروة الوثقی، السنة الوسطی فی التمسک بالعروة الوثقی، رساله فی الکرّ و رساله توضیح المسائل از ایشان به چاپ رسیده است.

جناب آقای سید ابراهیم کلاهدوزان در کتاب تندیس تواضع به شرح احوال ایشان پرداخته است. از نکات جالب این نوشته حکایت تشرف آیه الله مجلسی به محضر حضرت ولی عصر (عج) در جوانی در سفر کربلای معلی است. و نیز رؤیای زیبای ایشان در ایام اقامت نجف اشرف که در آن به منزل حضرت مشرف شده و حضرت ایشان را در آغوش گرفته اند.

۲. انساب خاندان مجلسی ص ۲۶۲.

علامه میرزا محمد بن حسن شیروانی

«یکی از دختران آخوند مرحوم [مولانا محمد تقی] در حباله جناب مستطاب عمدة المدققین وزبدة المحققین مرحوم مغفور آخوند ملا میرزا محمد بن الحسن الشیروانی مشهور به ملا میرزا علیه الرحمة است. و آن جناب از افاضل روزگار و از علماء عالی مقدار است. حواشی مختصر الأصول و معالم الأصول و غیر آنها از رسائل و تعلیقات آن جناب، محک افهام اعلام است»^۱.

«محمد بن الحسن الشیروانی المعروف بمولانا میرزا. العلامة المحقق المدقق الرضی الزکی، الفاضل الكامل المتبحر فی العلوم کلّها، دقیق الفطنة، کثیر الحفظ. وأمره فی جلالة قدره وعظم شأنه وسمو رتبته وتبحره وكثرة حفظه ودقة نظره وإصابة رأيه وحده أشهر من أن يذكر، وفوق ما يحوم حوله العبارة. له تصانيف جيدة...»^۲.

«علامه زمان، و من مثله قلیل أم عديم فی الأزمان، جامع فنون العلوم، قديمها و حديثها، حایز قصبات السبق فی عویصات المسائل، آخوندی آخوند مولانا ملا میرزای شیروانی در ۱۰۳۳» متولد شده است.^۳

«ولایت شیروان از وجود خیر نمودش به خیر و برکت قرین گردیده، و صدای کوس فضیلتش به گوش ساکنان عرش رسیده... به هدایت مرشد غیبی قرین آگاهی

۱. مرآت الاحوال جهان نما ج ۱ ص ۷۲.

۲. جامع الرواة ج ۲ ص ۹۲.

۳. وقایع السنین والاعوام ص ۵۰۶.

به اصفهان که صدف گوهر فضلاست تشریف آورده، مصاهرت علامی فهامی ملا محمد تقی مجلسی اختیار نموده، مدتی در حلقه درس بندگان رفیع مکان صاحبی آقا حسین به مباحثه مشغول بوده، با کوچ روانه زیارت عتبات عالیات شد، اراده توطن به نجف اشرف نموده، مدتی به این سعادت قرین بود، تا در این سال^۱ نواب اشرف اقدس ایشان را طلب داشته نهایت نوازش فرموده، خانه ای در محله احمدآباد جهت ایشان خریداری نموده در آنجا به افاده مشغولند^۲.

«در تحقیق و تدقیق و استقامت فکر و جامعیت، مسلّم بود. و در فنون فقه و اصول و کلام و حکمت و ریاضی ید طولایی داشت، و مبحث امامت را تتبع بسیار نموده بود، و در مکالمات و مناظرات قوّت و قدرت تمام داشت»^۳.

«كان عالماً فاضلاً كاملاً ماهراً محققاً مدققاً دقيقاً الذهن، حسن البحث، كثير الجدول... وله تحقيقات أنيقة وحواش مدوّنة رشيقة على الكتب الأصولية والحكمية والكلامية... وسمعت عن بعض الثقات أن له ترجمة كتاب القاموس فأرثته مبسوطه جيّدة»^۴.

شیخ حسن بن عباس بلاغی در وصف استاد خود نوشته است:

«شیخی و استادی، و من علیه فی علمی الأصول والفروع استنادی، أفضل المتأخرین، وأكمل المتبحرین، بل آية الله فی العالمین، قدوة المحققین وسلطان الحكماء والمتكلمین. أمره فی علو قدره وعظم شأنه وسمو مرتبته وتبحره فی العلوم العقلية والنقلية ودقة نظره وإصابة رأيه وحده وإحرازه قصبات السبق فی مضمار التحقيق والتدقيق أكثر من أن یحصی وأعظم من أن یتقصى، وأمره فی الثقة والجلالة أكثر من أن یذكر، وفوق أن

۱. در وقایع السنین والاعوام ذیل وقایع ۱۰۹۱ آمده: «آمدن آخوند مولانا میرزای شیروانی از عتبات عالیات به دارالسلطنه اصفهان به استدعای پادشاه دین پناه شاه سلیمان».

۲. تذکره نصرآبادی به کوشش احمد مدقق یزدی ص ۲۲۸ - ۲۲۷.

۳. حدائق المقربین ص ۲۴۹.

۴. ریاض الجنة ج ۲ ص ۵۲۰.

یحوم حوله العبارة. لم أجد أحداً يوازیه فی الفضل، وشدة الحفظ، وتقایة الكلام. فلعمری إثمٌ وحید عصره، وفرید دهره.

هیهات أن یأتی الزمان بمثلہ إنَّ الزمان بمثلہ لبخیل له تلامیذ فضلاء أجلاء علماء، وله تصانیف حسنة نقیة جیدة، لم یر عین الزمان مثلها، منها: کتاب أنموذج العلوم وحاشیة علی شرح مختصر الأصول وحاشیة علی أصول المعالم وحاشیة علی شرح مختصر الأصول وغير ذلك. فلعمری قد حقَّق فیها تحقیقات جلیلة، ودقَّق فیها تدقیقات جمیلة. جزاه الله أفضل جزاء المحسنین»^۱.

در یکی از نسخ خطی رسائل مدقَّق شیروانی یادداشت مفصّلی در ضبط تاریخ وفات و اسامی تصانیف او به نقل از فرزندش میرزا حیدرعلی آمده که بخشی از آن بدین شرح است: «وبعد، فقد أجاب داعی ربّه وآثر جواره علامة العلماء الراسخین میرزا محمد بن الحسن الشیروانی الشهیر بملاً میرزا - أفاض الله علی ترتبه الزکیة شآیب عفوه وغفرانه، وألبسه جلابیب رحمته ورضوانه - ضحوة یوم الجمعة تاسع عشری شهر الله الأعظم شهر رمضان من شهور سنة ثمان وتسعین بعد ألف من الهجرة الطاهرة فی بلدة اصفهان - صینت عن طوارق الحدیثان - مرجعه من زیارة بیت الله الحرام وقبر سید الأنام وآله الغرّ الکرام. وله رضی الله عنه یومئذ خمس وستون سنة.

واتَّفَق الصلاة علیه فی الجامع العتیق، ونقل إلى جوار بضعة الرسول... علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه علیه وعلی آبائه الطاهرین وأولاده المنتجبین عن وصیة منه، وقد كان رضوان الله علیه فاز بزیارته صلّی الله علیه قبل التاریخ بثلاثین سنة تقریباً، وتوسط بین ذلك سکناه قدّس الله روحه فی المشهد المقدّس الغروی علی ساکنه من الصلوات أعلاها وأماها إحدى عشرة سنة، یخوض إلى رضوان ربّه الغمرات، انتقم الله ممّن أخافه وأزعجه، حتی انتقل عن ذلك المشهد کرهاً.

۱. تنقیح المقال، بلاغی، مخطوط.

فدفن بعد نقله رفعه الله إلى منازل المقرّبين شمال القبة المطهّرة المقدّسة في المدرسة الجعفرية التي ينتهي بابها إلى الصحن المكرّم المقدّس، في السرداب تحت المدرس، تجاه الباب الثاني من باب السرداب عن الباب قاب قبرين. وقد صنّف قدّس الله روحه كتباً ورسائل، يشهد بفضلها ألوالحلوم والألباب، وهي سبع وأربعون. [ثمّ شرع في ذكر أساميها] وله رضوان الله عليه تعليقات على كتاب تهذيب الأحكام والاستبصار ومن لا يحضره الفقيه ومدارك الأحكام ومسالك الأفهام وشرح اللمعة، دوّنهما بعض تلامذته ضبطاً لها عن الانتشار والالتباس، وصوناً لها عن التغيير والاشتباه...».

وفات: «رحلت وحيد زمان، و فريد دوران، سيد مرتضى و شيخ مفيد و شيخ طوسی عصر خود، در ممارست مطالب امامت و متعلّقات او، و خواجه نصير عصر خود، در مطالب هيئت و هندسه و رياضی وغيره، آخوند مولانا ميرزای شيروانی قدّس الله روحه، در روز جمعه ۲۹ شهر رمضان سنه مزبوره [۱۰۹۸] قريب به زوال يا در عين زوال. قدّس الله روحه. از اخلاق فاضله او چه توان نوشت! در مدّت يك سال و نيم بيماری عظيمی به هم رسانيد در اسافل بدن، و به غایت مرتبه شدّت و صعوبت رسيد، و به قدری که آن مرض مهلك شديد شد، مراتب صبر و شکر و شکیبایی آخوند زياد شد، و در اين مدّت بيماری، از حالت اعتدال بيرون نرفت، و با غنی و فقير و وضع و شريف، در وقت عيادت، هيچ مرتبه ای از مراتب تفقّد از او مفقود نشد. سنّ شريفشان شصت و پنج إلا چند روزی... عدیل او نبود، و نخواهد به هم رسيد.»^۱ «نقل إلى المشهد الرضوی، ودفن هناك في سرداب المدرسة المعروف بمدرسة ميرزا جعفر،^۲ ولوح مرقدہ من الرخام الأبيض، مکتوب عليه بعد عدّ فضائله الباهرة،

۱. وقایع السنین والاعوام ص ۵۴۳.

۲. در تراجم الرجال (ج ۱ ص ۹۹) می نویسد: «اسفندیار الخادم المشهدی من علماء مشهد الرضا عليه السلام المدرّسين به. كتب الشيخ محمد بن عاشور تاريخ وفاته في آخر نسخة من كتاب منهج

وأنه كان حجّة الله على المعاصرين، آية الله في العالمين، أعلم علماء زمانه، وأفضل فضلاء عصره وأوانه، الذي حقيق أن يقال فيه: ^١

نساء حتى العلى عن مثله عقتت وإن يكن جلّ ولد المجد إخوانا
«توفّي رحمه الله في تاسع وعشرين من شهر رمضان سنة ثمانية وتسعين وألف.

وهذا الفاضل والمولى محمد باقر الخراساني السبزواري صاحب كتاب الذخيرة في الفقه مدفونان في المشهد الرضوى عليه السلام في حجرة واحدة من حجرات المدرسة الجعفرية المتصلة بالصحن المبارك من جانب الشمال، وتشرفت بزيارتها مراراً، ورأيت في لوح قبر المولى الشيرواني هذه الكلمات: وفات المولى الأعظم العالم الربّاني والفاضل السبحاني، قدوة المحققين، أسوة أهل اليقين، حجّة الله على العالمين، أعلم علماء زمانه، وأفضل فضلاء عصره وأوانه، مولانا ميرزا محمد بن الحسن الشيرواني، طهر الله رمله». ^٢
اولاد آن مرحوم از صبيّه آخوند [مجلسی]: فاضل علامه مقدّس ملا حيدرعلى مجاور نجف اشرف است كه در عتبات مشهور است، و تصلّيش در مذهب حق به درجه كمال بود، و در مسائل اصوليه طريقه سيد مرتضى عليه الرحمة را داشت. ^٣

المقال هكذا: «قد فات السيد السند الحسيني الصالح الورع النقي التقى الفاضل الزكي اللوذعي الأملعي، المدرّس الخادم مير اسفنديار، يوم الثلاثاء الخامس والعشرين من شهر رمضان المبارك سنة ١١٢٥، صلّي عليه الفاضل الكامل العالم العامل الصالح الزاهد المحقّق المدقّق الربّاني مولانا محمد رفيع الجيلاني يوم الأربعاء، ودفن في مقبرة الفضلاء الواقعة تحت مدرس مدرسة الطاهرية المشهورة بمدرسة ميرزا محمد جعفر، خلف العالم الربّاني ملا ميرزا محمد الشيرواني».

١. روضات الجنات ج ٧ ص ٩٢ - ٩١.

٢. رياض الجنة ج ٢ ص ٥٢١.

٣. و صبيّه مرحوم ملا ميرزاي شيرواني زوجه فاضل [مترجم تهذيب الأحكام به امر السلطان] ملا محمد تقى گيلاني بود، و از ايشان اولاد بسيار به هم رسيد... و دو صبيّه ملا محمد تقى گيلاني مزبور، يكي زوجه مرحوم ميرزا محمد جعفر، خلف علامه مغفور مبرور ملا محمد باقر مجلسي بوده... تذكرة الانساب ص ٣٢ - ٣٣. انساب خاندان ص ٢٤٧.

مجموع هذه الرسائل والمؤلفات والفرشجة المولى الاعظم الموصى
 الهام والمقتدى الأكرم ركن الاسلام العلامة افضل العلماء المذ
 واعلم الفضلاء المتقدمين والمتأخرين جامع الفروع والاصول
 مشيد مباني المعقول والمنقول وحيد العصر وقرب الدهر
 صاحب الاخلاق المرضية والصفات الكريمة محمد الزمان
 وواحد الدوران الزاهد الورع التقى من زاحل الحسن
 الشيرواني قدس الله روحه ونور ضريحه وحشره الله مع
 محمد واهل بيته الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين
 وغر مؤلفاته قدس الله روحه حاشية على الحاشية القديمة
 للمحقق الدرر والى على الشرح الجديد للتجويد وحاشية اخرى على حاشية
 المحقق على الشرح المذكور واخرى على الشرح المذكور
 بحث الصدوق في كلام الله تعالى وحاشية على اثبات الوجود
 وشرح على كتاب شرايع الاسلام من بحث مسقطات
 القضاء يبلغ عشرة الاف بيت ورساله في الشك والنسب
 كبيرة واخرى صغيرة يشتمل عليها هذه المجموعة وحاشية
 على شرح المطالع واخرى على شرح المحضر العوض
 واخرى على حكمة العين وحاشيتين على كتاب المعالم
 عربية وفارسية تجرئ على الشرح ورسالة حاشية على
 شبهة الاستلزام كبيرة واثبات متفرقة وحواشي على
 هامش كتب الفقه والحديث بعضها ورساله انموذج
 العلوم قدس الله روحه محمد واهل بيته
 الله اعلم

آغاز نسخه ای از رسائل مدقق شیروانی

مولانا محمد صالح مازندرانی

«محمد صالح بن أحمد بن شمس الدين المازندرانی. الإمام العلامة المحقق المدقق الرضى الزكى التقى النقى، جليل القدر، رفيع الشأن، عظيم المنزلة، دقيق الفطنة، فاضل كامل صالح، متبحر في العلوم العقلية والنقلية، ثقة ثبت عين. له أخلاق كريمة، وخصایل حسنة. وله كتب، منها: كتاب شرح أصول الكافي، كتاب حسن جید كبير، خمس مجلدات، وكتاب شرح الروضة، وكتاب شرح زبدة الأصول، وحاشية على معالم الأصول، وغيرها. توفي رحمه الله تعالى سنة ست وثمانين بعد الألف»^۱.

«علامة دوران صاحبقرانی حضرت مولانا محمد صالح مازندرانی است که از مشاهیر فضلاست. صبیہ فضیله صالحه افضل الزمان مولانا محمد تقی مجلسی در حباله عقد ازدواج ایشان است. تحصیل علم حدیث و فقه در خدمت مولانای مذکور، و اکتساب علم حکمت و کلام و منطق و سایر فنون ادبیه در خدمت جناب مجتهدالزمانی میرزا محمدرفیعا نائینی نموده، هذا اليوم که ۱۰۷۶ هجری و سن شریف آخوندی از عقد شصت بیش است از کبار فضلاء عصر شمرده می شود، و یکی از اجله مدرّسین دارالسلطنه اصفهان جناب علامی است. در تقوا و صلاح نظیر ندارد»^۲.

قال فی ریاض الجنة: «مولانا حسام الدين صالح، وهو محمد بن أحمد المازندرانی، المدعو بصالح، فاضل عالم محقق... وهذا الفاضل كان عالماً تقياً تقياً ورعاً ثقة متكلماً زاهداً عابداً، دائم الفكر، كريم الأخلاق، جليل القدر، عظيم الشأن. سمعت من شيخنا

۱. جامع الرواة ج ۲ ص ۱۳۱.

۲. قصص الخاقانی ج ۲ ص ۵۲.

الأوحد الآقا محمد باقر البهبهانی نبذاً من حالات جدّه المولى صالح بن أحمد المذكور. ذكرناه في بحر العلوم فقلنا: مولانا محمد صالح بن احمد مازندرانی، بعد از آن که از مازندران به قصد تحصیل وارد اصفهان شد، مدت ها در خدمت مولانا محمد تقی مجلسی به کسب معرفت و تحصیل علوم اشتغال نمود، و چون علی الظاهر کم رتبه و کم فهم بود، احدی او را اعتنا نمی کرد، و گمان فهم و ادراک به او نداشت، حتی آخوند مزبور او را به اسم نمی شناخت. گویند: به مرتبه ای کم شعور بوده است که در ایام طفولیت، از مکتب خانه، به خانه خود، بی رهبر راه نمی برد. و در آن ایام که در خدمت آخوند مزبور درس می خواند، کمال افلاس داشته، و به احدی اظهار فقر نکرده، در کمال قناعت و تقوا و ورع و سعی بلیغ به تحصیل علوم مشغول بود.

در اندک مدتی خود را علماً و عملاً به مرتبه اعلا رسانید، حتی این که گویند: اکثر تحقیقات و تدقیقات شرح اصول کافی را در آن وقت ها در اوراق متفرقه تحریر و تسطیر نموده بوده است. بعد از آن که آخوند مرحوم از کیفیت حال ایشان مطلع شد، صبیّه مرضیه عالمه متقیه خود، آمنه بیگم را به عقد ازدواج ایشان درآورده.

از جناب استاد مذکور مسموع شد که: همان صبیّه مرضیه آخوند مرحوم، مجتهد جامع الشرائط بوده، و در اکثر علوم مهارت داشته، و در تصانیف برادرش مولانا محمدباقر، سیما در جمع بحار الأنوار اعانت بسیار نموده است، و در فقه تألیفی دارد در عبادات، و در کمال خوبی نوشته.

و باز استاد مزبور می فرمود که: ملا صالح به مرتبه ای در عبادات و زهد و ذکر خدا ترقی نموده بوده است که در خواب و بیداری زبانش به ذکر «لا إله إلا الله» گویا بوده است. فرمودند که: خاله ای داشتم که از نبیره های مرحوم ملا صالح بود، نقل می کرد که: در اکثر اوقات، به خدمت آخوند مرحوم، من متوجه بودم.

یک شب رختخواب آخوند را انداختم؛ بعد از آن که استراحت فرمودند، در خانه را بسته بیرون رفتم؛ يك دفعه صدای «لا إله إلا الله» بلند شد، گویا که جمع کثیری در

آنجا به ذکر مشغول بودند. در کمال تعجب به اندرون خانه رفتیم. سوای آخوند کسی را ندیدم؛ نهایت همان صداها می آمد.»^۱

«تبحر آن جناب عالی شأن، کالتور فی الظلم، بر عالم و عالمیان مسلم، و بی نیاز از توصیف و بیان است. به زیور علم و فضل آراسته، و به حلیه زهد و تقوا پیراسته، و در مرحله احتیاط به حدی کوشیده بود که با آن اطلاع و استعدادی که حضرت وهاب به او عنایت کرده بود، گاهی فتوی نداد، و از شاگردان آن بزرگوار در اطراف، مفتیان عالی شأن بودند. و در مدّة العمر به جمع زخارف دنیویّه همت را مصروف نداشت، به عزلت و گوشه گیری خو کرده بود، و از معاشرت اهل دول بسیار اجتناب می داشت. و از جمعی از ثقات شنیده ام که مرحوم آخوند در مکان استجابت دعوات، همیشه از درگاه قاضی الحاجات، فقر و عزّت اولاد و سلسله خود را مسألت می فرموده است؛ به جهت آن که شخصی از ممولین در آن زمان فوت شده بود، و اولاد او در هنگام منازعه بر ترکه اش، او را به انواع سخن های نالایق یاد می کردند، و این معنی بر دل آخوند گران آمده بود. و ظاهر احوال آن است که تیر دعای آخوند به هدف اجابت رسیده است، که همیشه اولادش با عزّت و شأن اند، و کسی از آن ها مال دار نشده است به حدی که قابل نزاع باشد.

و اصل آن بزرگوار از مازندران، و اسم والدش ملا احمد است، و فقر و درویشی و پریشانی احوال او به درجه کمال رسیده بود؛ و لهذا از نهایت اضطرار، روزی به آخوند مرحوم فرمود که به جهت تحصیل معاش، به مضمون «إِنَّ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةٌ» باید تلاش نمود، و از من تحمّل اخراجات شما میسر نیست. از جانب من معذورید به هر وجه که خواهید تنقیح امور خود بنمایید.

آخوند مرحوم از مازنداران به دارالسلطنه اصفهان تشریف آوردند. در آن اوان -

۱. ریاض الجنّة ج ۳ ص ۳۲۸ - ۳۲۶.

کما هو الآن - از جانب سلاطین و اعیان، به جهت طلاب علوم دینی، مدارس و وظایف معین بود، و به قدر رتبه به هرکس چیزی می دادند.

آخوند چون اوّل تحصیلش بود در مدرسه ای مکان گرفت که روزی دو غازبکی که دو فلوس هند تقریباً می باشد به هر شخص می دادند، و آن کفاف اکل را به خوبی نمی کرد، تا به دیگر ضروریات چه رسد! و تا مدتی میسر نبودش که روشنی به جهت خود مهیا کند، هنگام مطالعه را در پای روشنی ها که به جهت مترددین بر در بیت الخلاء می گذاشتند ایستاده، تا صبح مطالعه می کرد.

تا آن که از افضال قادر متعال، به اندک زمانی قابلیت مجلس شریف آخوند ملا محمد تقی علیه الرحمة را به هم رسانید، و در مجلس آن بزرگوار با علمای نامدار هم سیق شد، و در اندک زمانی بر اغلب آنها فایق گردید. و آخوند را شفققی تام بالنسبة به آن عالم همام به هم رسید، و بر جرح و تعدیلش در مسائل اعتماد می فرمود.

در این اثنا ایشان را میلی به تمتع نساء حاصل شد. آخوند مرحوم از وجنات، احوال دریافت نمودند. روزی بعد از فراغ از تدریس به ایشان فرمودند که اگر اجازه دهی زنی را به جهت تو نکاح کنم و در حباله تو درآورم.

ایشان بعد از حیا و تأمل بسیار، اجازت دادند. آخوند به حرم رفته، آمنه فاضله مقدّسه مجتهده را که در تمام علوم به سرحدّ کمال بود طلبیدند، و فرمودند که: به جهت تو شوهری معین کرده ام که در نهایت فقر، و منتهای فضل و کمال است، و این امر موقوف به رضا و اجازه توست.

آن مقدّسه صالحه فرمودند که: فقر عیب مردان نیست. پس آخوند مرحوم، مجلسی که رشک بهشت برین بود آراسته، در ساعت سعد، نکاح را جاری فرمودند، و در هنگامی که مشتری با زهره دست و بغل بود، قران بین السعدین اتفاق افتاد.

در آن شب، آخوند داماد مسعود، جبهه عروس را گشوده، بعد از ملاحظه جمال و حمد قادر متعال، به گوشه ای رفته، به مطالعه مشغول شدند.

و از اتفاقات، مسأله بسیار مشکله ای پیش آمده بود که منحل نمی گردید. آمنه بیگم به هر تدبیری که بود بر آن مقام آگاهی یافت، و چون آخوند مرحوم به جهت تدریس طلاب از خانه بیرون تشریف برد، آن مرحومه آن مسأله را به شرح و بسط تمام نوشته، در آن مقام گذارد. و چون آخوند مرحوم در هنگام شب، به وقت مطالعه، به نوشته آن مرحومه برخورد، دید که آن عقده لم ینحل، به سرانگشت فکر آن فاضله منحل گردیده؛ جبهه نیاز به درگاه بی نیاز سوده، سجده شکر او به جا آورد، و تا به صبح مشغول عبادت ذوالجلال شد، و مقدمه زفات تا سه روز به طول انجامید.

آخوند مرحوم چون مطلع شدند فرمودند که: اگر این زوجه مرضی طبع تو نیست دیگری را به نکاح تو درآورم! عرض کردند که: این مقدمه نه به این علت است، بلکه ادای شکر جناب باری تعالی منظور است، هر قدر که در عبادت می کوشم ادای شکر ذره ای از عنایت و رحمت او نمی شود. آخوند مرحوم فرمودند که: اقرار بر عدم قدرت بر ادای شکر، نهایت شکرگزاری است.

و از جمعی از ثقات شنیده ام که آخوند ملا محمد صالح مرحوم مکرر می فرموده اند که من از جانب جناب اقدس الهی حجّت ام بر طلاب علوم دینی؛ زیرا که در فقر، از من افقری نبود، که مدّتی را به چراغ های بیت الخلاء در هنگام مطالعه گذرانیدم، و در عدم حافظه و ذهن از من بدتری نیست، که خانه خود را گم می کنم، و اسامی اولاد خود را فراموش می نمایم، و با این مراحل، سی سال از عمر من گذشته بود که ابتدا به درس نمودم، و از الف و با شروع کردم؛ ومع ذلك نهایت جدّ و جهد خود را مصروف داشتم، و رسیدم به آنچه از دریای رحمت بی پایان احدیت مقسوم من بود. لیس للإنسان إلا ما سعی»^۱.

۱. مرآت الاحوال جهان نما ج ۱ ص ۱۰۵ - ۱۰۱.

له كتب منها: شرح الكافي كبير حسن.^١ «لم يتمّ منه سوى شرح الأصول والروضة، وأما على الباقي فليس إلاّ تعليقات على هامش الكتاب».^٢

قال المحقق المجلسي في تقييظ كتبه في ١٠٦٢: «وبعد، فلما تشرّفت بمطالعة شرح الكافي لثقة الإسلام... الذي ألفه المولى الفاضل الكامل العالم العامل، جامع المعقول والمنقول، حاوي الفروع والأصول، العلامة الفهامة، مولانا محمد صالح المازندراني أدام الله تعالى تاييده، وكثر في العلماء مثله، فوجدته في غاية التحقيق، ونهاية التدقيق. أجزت له دام فضله أن يتمّ هذا الشرح، ودعوت الله الوهاب أن يوفّقه ويؤيده لإتمامه، وأن يروى عني هذا الكتاب مع ساير الكتب... بعد أن قرأ على هذا الضعيف برهة من الزمان جلّ كتب الأحاديث بأسانيد المتكثرة... والتمست منه دام ظلّه إخطاري بباله حياً وميتاً، وفي مظان إجابة الدعوات، وأن يبالي بجدّه وجهده في إتمام هذا الشرح، وأرجو من الله تبارك وتعالى أن يوفّقه لإتمام شرح هذا الكتاب، وبشرح باقي كتب الأحاديث...».^٣

قال العلامة الميرزا ابوالحسن الشعراي في مقدمة شرح الكافي للمازندراني: «وروى أيضاً أنه بعد فراغه من شرح أصول الكافي أراد أن يشرح فروعهِ أيضاً، فقليل له: يحتمل أن لا يكون لك رتبة الاجتهاد. فترك لأجل ذلك شرح الفروع... وليس الاجتهاد في الفروع أصعب حصولاً وأمنع وصولاً من التمهّر في الأصول، حتى يقتحم في الأصول من يحترز عن الفروع. والخطأ في الفروع سهل، بخلاف الأصول. ومن قدر على شرح أحاديث الأصول وبيان الأدلة فيها وتأويل ما يخالف أصول المذهب ببيان شاف، فهو قادر على حلّ مسائل الفقه، وفهم معاني أخبار الفروع بطريق أولى. والذي يظهر من بعض عبارات الشارح أن علم الفروع عنده لم يكن بمثابة المعارف

١. امل الآمل ج ٢ ص ٢٧٦.

٢. رياض العلماء ج ٥ ص ١١٠.

٣. فهرست نسخه هاي خطي خاندان ميدي ص ٣٦ (صورت تقييظ).

في الشرف والأهمية؛ ولذا لم ينظر إليه إلا بالقصد الثاني.

وصرّح بذلك في بعض كلامه، قال: إنَّ اسمَ الفقه في العصر الأول إنما كان يطلق على علم الآخرة، ومعرفة دقائق آفات النفوس، ومفسدات الأعمال، وقوة الإحاطة بحقارة الدنيا، وشدة التطلّع في نعيم الآخرة، واستيلاء الخوف على القلب.

ويدلّ عليه قوله تعالى «فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون».

فقد جعل العلة الغائية من الفقه الانذار والتخويف. ومعلوم أنّ ذلك لا يترتب إلا على هذه المعارف، لا على معرفة فروع الطلاق والمساقاة والسلم وأمثال ذلك.

ثمَّ إنَّ الشارح رحمه الله كان راغباً في التصوّف، شديد التمسك به؛ لكن تصوّفه وتصوّف أمثاله من علماء ذلك العصر كان خالياً من البدع والأهواء، وكانوا مرتاضين متشرّعين، عاملين في السلوك والرياضة بما يوافق الشرع المبين البتة.

قال في بعض كلامه... «وبين أهل السلوك خلاف في أنه هل يضطرّ السالك إلى الشيخ العارف أم لا؟ وأكثرهم يرى وجوبه. ويفهم ذلك من كلامه عليه السلام، وبه يتمسك الموجبون له. ويؤيده أنّ طريق المريد مع شيخه العارف بالله أقرب إلى الهداية، وبدونه أقرب إلى الضلالة؛ فلذلك قال عليه السلام: «فنجاً» أي النجاة متعلّقة به. ودلائل الفريقين المذكورة في مصباح العارفين» انتهى.

ثمَّ إنَّ الشارح مع تبخّره في الحديث والتقليبات، كان عارفاً بالعلوم المتداولة في عصره، كالعلوم الرياضية والطبّ والكلام والحكمة الإلهية، والمفهوم من تحقيقاته أنه كان خبيراً متضلّعاً بها. وكان في الأكثر معتقداً لأصول صدر المتألهين والفيض قدّس سرهما.

وكان يعترف بتشكيك الوجود وأثّه ذو مراتب، وأنَّ وجود الممكن بالنسبة إلى الواجب وجود ربطى تعلّقى، وكان معتقداً للحركة الجوهرية، والأجسام المثالية، وبتجسّم الأعمال في الآخرة، وأنها نشأة أخرى، وكان معتقداً بتجرّد النفوس وإمكان إتّحادها بالعقول المجرّدة، وغير ذلك من أصول صدر المتألهين.

ولم يكن مقلداً يقبل مجازفات قدماء المشائين التي لا دليل لهم عليها، على ما هو دأب بعض المتفلسفة، كحصر العقول في العشرة، وأن الله تعالى خلق كل عقل مع فلك إلى العقل العاشر. ولم يكن ينكر وجود العقول الجوهرية، ولكن كان ينكر ما يوهم ظاهر كلامهم أن الله تعالى فوض أمر العالم إلى العقول، ووساطة العقول عند أهل الحق نظير سببية الشمس والرياح والماء في النبات. وبالجملة، كانت فلسفته حكمة شرعية، أو شريعة مستدلة بالعقل، ومع ذلك كان في التعبير بحيث لا يشتمز منه طبع الجاهل».

وفات: ملا محمد صالح در ۱۰۸۶ وفات کرد و در جوار استاد و پدر همسر خود

محقق مجلسی مدفون شد. بر لوح مزار او مرثیه زاهد به شرح زیر منقور است:

آه و افسوس و فغان و فرياد	افضل و اعلم و امجد شده فوت
يعنى آخوند محمد صالح	کز همه بود سرآمد شده فوت
او ملك بود و عجب نيست اگر	گويمش روح مجرد شده فوت
جست تاريخ وفاتش «زاهد»	که کی آن ذات مؤيد شده فوت
هاتفی گفت به تاريخ که «آه	صالح دين محمد شده فوت»

اولاد مولانا محمد صالح عبارتند از:

۱. فاضل علامه آقا محمد هادی مترجم قرآن ۲. ملا نورالدین محمد ۳. ملا محمد

سعید متخلص به اشرف ۴. ملا حسنعلی ۵. ملا عبدالباقی ۶. ملا محمد حسین ۷.

زوجه سید فاضل علامه امیر ابوالعالی بزرگ، و صبیبه ای دیگر، علی المسموع.^۲

در کتابخانه فیضیه نسخه جلد اول شرح الکافی ملا صالح موجود است «کتابته الأمة

الفقيرة الحقيرة المحتاج إلى الله الغني زكي بنت مولانا محمد صالح مازندرانی».^۳

«فاضل نحریر و مقدس بی عدیل و نظیر، جناب مستطاب مستغنی الألقاب، فقیه

۱. تذكرة الانساب ص ۲۵.

۲. انساب خاندان ص ۲۶۹.

۳. فهرست فیضیه ج ۱ ص ۱۵۶.

الزمان آقا محمد هادی را تصانیف بسیار و فضایل بی شمار است، و علاوه بسیار خوش مزاج و لطیفه گو و ظریف بود.^۱

علاّمه مجلسی در نامه به شاه سلطان حسین ضمن عرض اسامی جمعی که به گمان ایشان به زیور فضل و صلاح محلی می باشند نوشته: «افادت و افاضت پناه آخوند ملاّ محمد هادی خلف مرحمت پناه آخوند مولانا محمد صالح مازندرانی از تلامذه داعی و والد مرحوم، و به مراتب عقلیه و تقلیه مربوط، و به دیانت و امانت موصوف است».

شیخ محمد علی حزین لاهیجی «بسیاری از کتاب تهذیب الأحکام شیخ طوسی را در مدرس مجتهد الزمان آقا هادی مازندرانی استفاده نموده است».^۲

آقا هادی در ۱۱۲۰ وفات کرد و در جوار جدّش مولانا محمد تقی مجلسی مدفون شد. میر عبدالعال نجات در وفاتش گوید:^۳

مقتدای جهان و هادی دین	چون از این کهنه دیر ویران رفت
بینوا کرد بزم دانش را	بلبلی بود کز گلستان رفت
چمن اجتهاد کرد خزان	تا ز دهر آن بهار عرفان رفت
محک امتیاز کم گردید	قدر دان دل فقیران رفت
بهر تاریخ چون به عالم فکر	دل زار «نجات» نالان رفت
از پی سال رحلتش گفت: «آه	هادی و رهنمای ایمان رفت»

میرزا بدیع نصرآبادی نیز چنین گفته است:

آقا هادی که داشت در هر وادی	بر هر فاضل مرتبه استادی
چون سوی بهشت رفت تاریخ آمد:	«شد راهنمای اهل جنت هادی»

۱ مرآت الاحوال جهان نماج ۱ ص ۱۰۶.

۲. تاریخ و سفرنامه حزین ص ۱۵۶.

۳. گلزار حجة بلاغی ص ۵۸.

مولانای فاضل عارف آقا مهدی، خلف مجتهد مبرور آقا هادی مازندرانی، از نیکان و اصدقای حزین لاهیجی بوده، و به دست افغانه مقتول گردیده است.^۱

قال الشيخ محمد بن محمد زمان الكاشانی فی إجازة الملاً محمد باقر المازندرانی: «شیخی وأستاذی ومن إلیه فی معضلات العلوم استنادی، الفاضل المحقق، والکامل المدقق... الفائق علی الحاضر والبادی مولانا محمد مهدی بن محمد هادی المازندرانی».

علامه ملا محمد اکمل اصفهانی داماد ملا نورالدین محمد بن ملا محمد صالح است که از او: فاضل علامه آقا محمد باقر اصفهانی مشهور به بهبانی، مجاور کربلای معلّ، و آقا حسن رضا، و آقا محمد حسین ساکن کازرون، و دو صبیبه به هم رسیده؛ ۱. زوجه آقا سید، والد مجتهد الزمان میر سید علی کوچک صاحب ریاض ۲. همسر سلالة الأطیاب سید منصور خراسانی، والد مرحوم سید علی بزرگ.^۲

اما اولاد آخوند ملا محمد صالح مازندرانی از صبیبه ایشان که زوجه سید فاضل علامه امیر ابوالمعالی بزرگ بوده: ۱. فاضل مقدّس میر ابوطالب، شاگرد علامه مجلسی^۳ ۲. مقدّس صالح میر سید علی ۳. میر سید محمد ۴. امیر ابوالمعالی کوچک، والد سید محمد علی معروف به آقا سید، والد امیر سید علی صاحب ریاض ۵. زوجه ملا محمد رفیع جیلانی، مجاور مشهد مقدس، ۶. زوجه ملا محمد شفیع، برادر ایشان.^۴

۱. تاریخ و سفرنامه حزین ص ۲۳۳.

۲. مرآت الاحوال ص ۱۷۹. فرزندان عالی جناب مجتهد الزمانی آقا محمد باقر بهبانی: ۱. فاضل علامه آقا محمد علی ساکن کرمانشاهان ۲. آقا عبدالحسین ساکن عتبات ۳. زوجه علامه میر سید علی کوچک صاحب ریاض ۴. زوجه میر سید علی بزرگ. [جدّ علامه سید هبه الدین شهرستانی].

۳. فرزندان میر ابوطالب: ۱. سید علامه وحید میر سید حسن کازرونی ۲. زوجه وحید الزمان آقا سید محمد بروجردی طباطبائی، که از او مخلف شد: ۱. آقا سید مرتضی، والد علامه بحر العلوم و اخوان و اخوات ایشان ۲. زوجه علامه آقا محمد باقر وحید بهبانی، والده علامه آقا محمد علی.

۴. تذکرة الأنساب ص ۲۹ - ۳۰.

مولانا محمد علي استرآبادى

«محمد علي بن أحمد بن كمال الدين حسين الاسترآبادى. شيخنا وأستاذنا الإمام العلامة المحقق المدقق النحرير، جليل القدر، رفيع المنزلة، عظيم الشأن، زكىّ الخاطر، حديد الذهن، ثقة ثبت عين، وحيد عصره، فريد دهره، أروع أهل زمانه وأتقاهم وأعبدتهم. ولد أول خميس رجب الأصبّ لحجة عشر وألف من الهجرة الشريفة، وتوفّي قدس الله روحه الشريف في أول خميس رجب من سنة ١٠٩٤»^١.

له: كتاب المشتركات في الرجال^٢. يروى عن: ١. المحقق المجلسى^٢. الفقيه الماهر السيد أبوالقاسم الرازى، الساكن بالنجف الأشرف^٣. العالم الفاضل السيد قاسم الحسينى الكويائى^٤. السيد محمد باقر الاسترآبادى الشهير بطالبان^٣. تلامذة الشيخ البهائى.

در وقایع السنین آمده: «فوت فاضل عالم كامل، أعبد اهل زمان وأحوظهم فى الفتوى، مولانا محمد علي استرآبادى در رجب ١٠٨٤»^٤. و در همان كتاب ضمن وقایع ١٠٩٤ نیز آمده: «فوت آخوند مولانا محمد علي استرآبادى در این سال. در شب جمعه، اول ماه رجب ١٠١٠ ولادت، و در شب جمعه اول رجب ١٠٩٤ فوت»^٥.

١. جامع الرواة ج ٢ ص ١٥٢.
٢. الذريعة ج ٢١ ص ٤٠. «ينقل فيه جملة من تحقیقات أستاذه الميرزا سراج الدين محمد قاسم الطباطبائى القهائى».
٣. التراث المکى، الشيخ حسين الوائقى، ص ١٤٣ - ١٤٤. (اجازه ملاّ محمد شفيع بن ملا محمد علي استرآبادى به سيد محمد بن علي حسینی).
٤. وقایع السنین والاعوام ص ٥٣٢.
٥. همان ص ٥٣٧.

به سلطان نوشته است. «له حواشی علی أوائل کتاب الشافی للسید الأجل المرتضی، وعندی شرح مبسوط علی القصیده المشهورة للفرزدق فی مدح سید العابدین علیه السلام أظنّ أنه تألیفه».^۱ وکتاب الأربعون حديثاً يوجد مجلده الأول بخط محمد علی بن محمد قاسم بن محمد شفیع الاسترآبادی.^۲ وکتاب فی اصول الدین بالفارسیة، کتبه باسم السلطان شاه سلیمان الصفوی.^۳

یروی عن والده العلامة، والشیخ علی بن محمد بن الحسن بن زین الدین العاملی، ویروی عنه جمع، منهم: العلامة الملائ محمد أكمل الاصفهانی والعلامة السید محمد بن علی بن حیدر الموسوی العاملی الکرکی (م: ۱۱۳۹) صاحب ایناس سلطان المؤمنین. ملا محمد شفیع دو پسر داشته است:

۱. ملا محمد قاسم استرآبادی ۲. ملا محمد طاهر استرآبادی.

ضیاء الدین بن میر محمد باقر حسینی باقری الموقی در ۱۱۰۲ محاکمات قطب الدین رازی را برای استادش مولانا محمد قاسم بن جامع المعقول والمنقول، حاوی الفروع والأصول، مولانا محمد شفیع کتابت کرده است.^۴ قوام الدین محمد ابراهیم رضوی نیز نسخه ای از جلد دوم اسفار را در ۱۰۹۴ در اصفهان برای او کتابت کرده است.^۵

۱. تتمیم أمل الآمل ص ۱۸۰. فهرست خطی مرکز احیاء ج ۶ ص ۵۲، مرعشی ج ۲۲ ص ۱۲۴.
 ۲. فهرست مرعشی ج ۹ ص ۲۶۴. در فهرست کتابخانه ملی ملک ج ۱ ص ۳۸۲ شرح الأربعین فی فضائل أميرالمؤمنین علیه السلام از محمد شفیع استرآبادی معرفی شده که در ۱۱۲۹ به وسیله محمد تقی فرزند مؤلف کتابت شده و جزو نخستین و تا حدیث چهارم است.
 ۳. فهرست مرعشی ج ۲۶ ص ۲۰۳ و فهرست الهیات مشهد ج ۲ ص ۹۵.
 ۴. فهرست نسخه های خطی سید مصلح الدین مهدوی ص ۲۶.
 ۵. فهرست کتابخانه مدرسه حجّتیّه ص ۵۶.

میرزا کمال الدین محمد فسایی

«المحقق العلامة والورع الزاهد الفهامة، المفسر المحدث الفقيه المتكلم الثقة العدل البدل الرضى المرتضى میرزا کمال الدین محمد بن معین الدین الفسوی الفارسی»^۱.

علامة متبحر میرزا کمالا «از افاضل شاگردان حضرت علامی مسیح الأنام فسائی بود. توفیق استفاده از بسیاری علمای اعلام دریافته، به مساعدت الطاف الهی و کمال استعداد ذاتی به مراقی مجد وعلا، و اعلی رتبه علم و تقوا صاعد گشته. کاشف معضلات اوایل، و حلال غوامض مسائل بود، و در علوم منقوله تتبع کامل، و در معقولات قسطی وافی حاصل نموده، تا پایان عمر سعادت فرجام، به افاضه افاضل، و تحریر قواعد، و مصنفات عالیه اهتمام می فرمود... و چون از بدایت تحصیل، پرورش یافته حجر تربیت حضرت علامی [مسیح الأنام] علیه الرحمة بود، به غایت خوش تقریر، و نیکو تحریر، و در انشاء شعر انگشت نما [بود] و ید بیضا می نمود»^۲.

«مولدش بلده فساست... در عنفوان صبا با والد دانشمند خود به شوق تحصیل علوم به دارالسلطنه اصفهان آمده، توطن اختیار نموده، تا آخر عمر در آن جا به افاده مشغول بود، و جمعی کثیر از مدارس او مستفید می شدند».

میرزا کمالا در سال ۱۰۸۶ کتاب الاستبصار را نزد محمد بن قاسم معروف به میرزا محمد اصفهانی خوانده است. میرزا محمد در حاشیه نسخه خطی استبصار که محمد هادی بن عبدالله قاضی آن را در سال ۱۰۸۰ کتابت کرده نوشته است:

۱. اجازه میرزا ابراهیم قاضی به علامه آقا محمد باقر هزارجریبی.

۲. تذکرة المعاصرین ص ۱۲۴.

«قد بلغ زیدت کمالاته فی مقابله هذا الكتاب المستطاب، وبذل جهده الکافی فی قراءته من المبدأ إلى المآب، فأمعن نظره الصائب فی تهذیب معانی الأخبار وجمع مفاد الآثار المروية فی کلّ باب، وبحث بجودة ذهنه الثاقب عن وجوه انطباقها على المذاهب المعروفة والآراء الخالية عن الارتیاب. وفقه الله تعالی بمّنه لنشرها حتى یكون ذریعة لرفع الدرجات الأخروية، وأیّده بعونه على العمل بها على وجه یصیر وسیلة إلى الفوز بالسعادات الأبدية، بالنبی وعترته خیر البرية. ثمّقه الفقیر المذنب الجانی محمد بن قاسم المدعو بمیرزا محمد الاصفهانی»^۱.

میرزا کمالا در هامش همین صفحه از استبصار چنین نوشته است:
 «وقفنی الله لإتمام قراءة هذا الكتاب المستطاب فی عدّة شهور یشبه أن یرتقی عددها إلى تسعة عشر شهراً، آخرها منتصف شهر شعبان المعظم من شهور السنة السادسة بعد مضیّ ثمانین وألف من الهجرة الأحمديّة، عند الفاضل الکامل الذی أجازنی بالآلی المنظومة فی الحاشیة، وأنا العبد المذنب کمال الدین محمد بن معین الدین محمد الفسوی».
 علامه شیخ محمد بن محمد زمان کاشانی در اجازة علامه آقا محمد باقر هزارجریبی

۱. میرزا محمد بن قاسم اصفهانی معروف به دیلماج صاحب حاشیه معروف بر شرح لمعه (تألیف ۱۰۸۴)، و رساله در نماز جمعه به فارسی است. ذکره تلمیذه عبدالوهاب الاصفهانی الذی قرأ علیه کتاب الفقیه وقابله معه فی ۱۰۸۶ ووصفه بقوله: العالم العامل الفاضل الکامل جامع المعقول والمنقول المیرزا محمد الدیلماج». الروضة النضرة ص ۵۱۷. حاشیه شرح لمعه در ۱۰۸۴ تألیف شده و رمضان علی بن محمد علی رارانی در ۱۰۸۷ در حیات مؤلف آن را استنساخ کرده است. ش ۶۸۹ فیضیه. در کتابخانه آستان قدس رساله ای در صلاة جمعه از مولانا محمد بن قاسم موجود است که در ۱۰۶۸ تألیف شده و در ۱۱۰۸ به دست محمد بن عبدالغنی در مدرسه محرمیه اصفهان کتابت شده و صورت تقریظ رفیع الدین محمد نائینی، مولانا ابوالحسن علی شهیر به حسنعلی، آقا حسین خوانساری و مولانا محمد حسین بروجردی در صدر و ذیل نسخه آمده است. فهرست آستان قدس ج ۵ ص ۵۱۱. وی غیر از محمد قاسم بن محمد صالح اصفهانی صاحب حاشیه بر خفری و حاشیه معالم (ت ۱۰۸۰) برادر ملا محمد رضا، شاگرد ملا شمسایلی است. فهرست گوهرشاد ص ۸۸۶.

مشایخ آقا کمال الدین محمد فسوی را چنین ذکر کرده است: ۱. آقا حسین خوانساری
 ۲. آقا جمال الدین خوانساری ۳. علامه مجلسی. ۴. مولانا میرزا شیروانی.^۱
 و از شاگردان اوست: شیخ محمد علی حزین لاهیجی، که مغنی اللیب را با تفسیر
 صغیر عروة الإسلام شیخ ابوعلی طبرسی و بعض مقاصد دیگر در حضور باهر
 النورس قرائت و استفاده نموده،^۲ و در مدرس آن فاضل نحریر به استفاده تفسیر
 بیضاوی و جامع الجوامع طبرسی و امور عامه شرح تجرید پرداخته است.^۳
 والمیرزا ابراهیم القاضی، قال فی إجازة الهزارجریبی: «العلامة الجلیل الورع المحقق
 الفقیه المفسر الأدیب المتکلم المولی کمال الدین محمد بن معین الدین محمد الفسوی».
 میرزا کمالا در ایام محاصره اصفهان [۱۱۳۴] در حالی که چشمش به سبب ضعف
 پیری و کثرت مطالعه از حلیه نور عاطل شده بود به جوار رحمت ایزدی پیوست.
 «تصانیف عالییه از او بر صفحه روزگار مانده، از آن جمله:

۱. شواهد مغنی اللیب ابن هشام، ۲. شواهد مطوّل، که از کمال متانت و کثرت
 فواید، مقبول ازکیای طلبه است. ۳. حاشیه بر امور عامه شرح تجرید، ۴. حواشی
 شرح مطالع، ۵. حاشیه بر شرح لمعه^۴ ۶. حاشیه بر معالم اصول، ۷. رساله شریفه در
 حلّ شبهات کاتبی قزوینی.^۵ ۸. شرح شافیة ابن الحاجب فی علم الصرف. شرح مزجی
 مبسوط ۹. شرح قصیده الحمیری^۶ ۱۰. شرح قصیده دعبل^۱ ۱۱. حاشیة علی شرح

۱. نخستین دو گفتار ص ۲۸ - ۲۷.

۲. تذکرة المعاصرین ص ۱۲۳.

۳. تاریخ و سفرنامه حزین ص ۱۶۹ - ۱۶۸.

۴. تا اینجا به نقل از ریاض الشعراء، ج ۳ ص ۱۹۳۷.

۵. تاریخ و سفرنامه حزین ص ۱۶۸.

۶. شرح قصیده عینیة سید حمیری: «لأَمِّ عمر باللوی مربع» است که در ۱۱۱۵ تألیف شده است. این
 شرح را آقای حسین درگاهی تصحیح کرده و در ۱۱۵ صفحه چاپ شده است.

حکمة العين ۱۲. رساله في علم الواجب. ۱۳^۲. شرح قصيدة بانة سعاد.
وله بياض في مباحث متفرقة، أكثرها فوائد رجالية تاريخية.^۳
«گاهی از فرط عقیدت، قصاید غراء در مدح پیغمبر و آل آن سرور، منظوم می
فرمود، و به دیگر اقسام شعر به ندرت میل می نمود».^۴

انها رابعة في الطرف شمال سما وليكن هذا اخر العجا لذي تصد تعلبها على هذه الرسا
مع الاحتراز عن الاجازات الخلل والاطالة والفرعها غير من السهو والخلل قلة البضا عت وكثرة
الشراغل وتوزن الدعوى الى الجهل واتفق تعلبها على يد مؤلفها الذي نسب الرابع ومولاه وشفا
من شفاعتهم غاير مناه والخلوص في ولايتهم ذخره لاولاد واخره في عدة اشهرها ثما
خاتمة شهر رمضان المبارك من السنة الثامن من المائة الثانية من الالف الثاني في الهجرة
والحمد لله المود في افعالها والصلوة على سيد
مدون
رسلا
قد وقع الفراغ من نسو بد هذا الكتاب على يد الفقير الحقير المحض الى الله العلي الجبار
الغفور الرحيم كاظم حجة علي الزاري يوم السبت من شهر جمادى الثاني في لايح الاحمد
الاعز الصالح المنق اعني مولانا واستناي ناقرة عيننا الحقة الى الله الذي انق
حجته صلى ق الكفا في عالمهم لله بلطفه الخفي والجلي بحق محمد صلى الله عليه وسلم
الله في
سنة
ملتس زنونان ووست
مم كم لان العفر بن برادست

انجام شرح شافيه ميرزا كمالا، نسخه خطي كتابخانه ابن مسكويه

۱. تأليف ۱۱۰۲. فهرست خطي مركز احياء ج ۵ ص ۴۰۹.
۲. از شماره ۸ تا ۱۲ را شاگردش علامه خوزاني ذكر کرده است. الاجازات لجمع... ص ۲۵۵.
۳. الذريعة ج ۳ ص ۱۷۰.
۴. رياض الشعراء، ج ۳ ص ۱۹۳۷.

علامه مولانا محمد باقر مجلسى



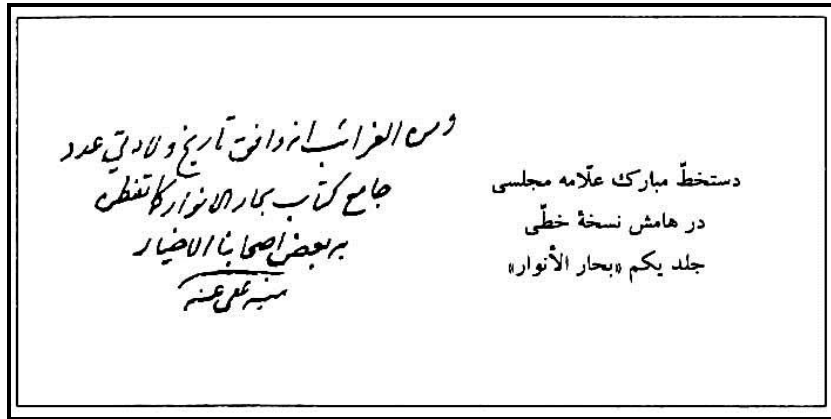
«شيخ الإسلام والمسلمين، خاتم المجتهدين، الإمام العلامة المحقق المدقق، جليل القدر، عظيم الشأن، رفيع المنزلة، وحيد عصره، فريد دهره، ثقة ثبت عين، كثير العلم، جيد التصانيف. وأمره في علو قدره وعظم شأنه وسمو رتبته وتبحره في العلوم العقلية والنقلية، ودقة نظره وإصابة رأيه وثقته وأمانته وعدالته أشهر من أن يذكر، وفوق ما يحوم حوله العبارة. وبلغ فيضه وفيض والده رحمهما الله تعالى ديناً ودنياً بأكثر الناس من الخواصّ»

والعوام، جزاه الله تعالى أفضل جزاء المحسنين»^۱.

«ملاذ المحدثين في كل الأعصار، ومعاذ المجتهدين في جميع الأمصار، غواص بحار أنوار الحقائق برأيه الصائب، مشكاة أنوار أسرار الدقائق بذهنه الثاقب، حياة قلوب العارفين، وجلاء عيون السالكين، وملاذ الأخيار، ومرآة عقول أولى الأبصار، مستخرج الفوائد الطريفة من أصول المسائل، مستنبط الفرائد اللطيفة من متون الدلائل مبين غامضات مسائل الحلال والحرام، موضح مشكلات القواعد والأحكام، رئيس الفقهاء والمحدثين، آية الله في العالمين، أسوة المحققين والمدققين، من أعظم العلماء، وقدوة المتقدمين والمتأخرين من فحول أفاخم المجتهدين والفقهاء، شيخ الإسلام وملاذ المسلمين وخادم أخبار الأئمة المعصومين، المحقق النحرير، والعلامة المولى محمد باقر المجلسي»^۲.

ولادت باسعادت او در روز پنجشنبه ۲۷ ماه رمضان ۱۰۳۷ واقع شده است.^۳

ومن الغرائب أنه وافق تاريخ ولادته عدد: «جامع كتاب بحار الانوار».



۱. جامع الرواة ج ۲ ص ۷۸.

۲. مجمع الاجازات (مناقب الفضلاء مير محمد حسين خاتون آبادی) ص ۳۷ - ۳۶.

۳. نخستين دوگفتار ص ۷۷.

آقا احمد اصفهانی کرمانشاهی به نقل از بعض ثقات آورده است:

«مرحوم آخوند ملا محمد تقی علیه الرحمة نقل کرده است که در شبی از شب ها، بعد از تهجد و گریه و زاری بسیار به درگاه قادر علی الاطلاق، خود را به حالتی دیدم که هرچه از درگاه احدیت مسألت کنم البتّه به اجابت مقرون شده، عنایت خواهد شد؛ و در دل خود متفکّر بودم که کدام چیز از امور اخرویه یا دنیویه را بخواهم؟ که ناگاه آواز گریه محمد باقر را که در گهواره بود شنیدم. بلا تأمل عرض کردم: خداوندا! به حقّ محمد و آل محمد این طفل را مروّج دین و ناشر احکام سیّد المرسلین گردان، و او را موفّق به توفیقات بی پایان خود بدار. و یقین حاصل است که این خوارق عادات که از آن بزرگوار به ظهور رسیده است، نیست مگر از دعای چنین بزرگواری»^۱.

فقیه محقق آقا سید محمد مجاهد صاحب مناهل و مفاتیح در کتاب اغلاط مشهوره، پس از ذکر و ردّ برخی از خواب های معمول، سه رؤیای معتبر که کاشف از بزرگواری علامه مجلسی است ذکر کرده که اولین آن بدین شرح است:

در عصر پدر مرحوم آخوند رحمه الله عالمی در خراسان بود که به آخوند ملا محمد تقی رحمه الله دوستی داشت. آن عالم سفر کربلای معلی نمود و چون بیرون آمد پیش از آن که به اصفهان برسد در یکی از شب ها در راه خواب دید که داخل اصفهان شد و به خانه آخوند ملا محمد تقی رحمه الله رفت و آخوند او را تکریم کرد و گلایبی آورد و عالم آن را استعمال نمود. پس به منزل خود رفت و طفلی که در قنطاق پیچیده بود در آن مجلس آورد.

پس عالم دید در این حال که رسول خدا ﷺ در صدر آن مجلس نشسته است و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به جانب راست آن حضرت ﷺ نشسته است، و حضرت امام حسن علیه السلام در پهلوی پدر بزرگوار خود، و امام حسین علیه

۱. مرآة الاحوال ج ۱ ص ۷۸.

السلام به پهلوی برادر بزرگوار خود نشسته است، و همچنین به ترتیب هر امامی بعد از امام دیگر نشسته است، تا به حضرت قائم علیه السلام. و آن عالم دید که او نزد حضرت قائم علیه السلام نشسته است.

حضرت رسول ﷺ آن طفل را از دست آخوند ملا محمد تقی رحمه الله برگرفت و بر روی دست بلند فرموده و گفت: خداوندا! تو این طفل را عالم ربّانی و مروج دین خود گردان و نفع او را به اهل دین برسان.

آنگاه به حضر امیرالمؤمنین علیه السلام داد و فرمود که یا علی! تو نیز چنین دعا کن. و آن حضرت علیه السلام آن طفل را گرفت و برای او چنین دعایی کرد. پس هر یک از امامان علیهم السلام چنین دعا کردند.

وقتی که از دعای او فارغ شدند به دست آن عالم داد و گفت: تو نیز برای او دعا کن. عالم می گوید که من نیز به این مضمون دعا کردم. آنگاه از خواب بیدار شدم. چون به اصفهان رسیدم آن خواب از خاطر من رفته بود. پس به خانه آخوند ملا محمد تقی رفتم و بار خود را در آنجا فرود آوردم.

پس آخوند مرحوم بعد از تعارف و گلاب آوردن، طفلی را آورد که در قنطاق بود و به دست من داد و گفت که حق تعالی امروز این طفل را به ما داده، می خواهم که برای او دعا کنی که حق تعالی او را عالم ربّانی و مروج دین خود گرداند. عالم می گوید که من آن طفل را گرفتم و بر روی دست بلند کردم و گفتم خداوندا! تو این طفل را عالم ربّانی و مروج دین خود گردان.

و چون این دعا را کردم در حال آن خواب به خاطر من آمد. پس چون متوجه آخوند ملا محمد تقی رحمه الله شدم و گفتم: خوشا به حال تو! و خوشا از حال این کودک! پس سبب این سخن را از من پرسید، قصه رؤیا را برای او نقل کردم.^۱

۱. اغلاط مشهوره، چاپ سنگی ص ۳۲ - ۳۰.

اساتید: علامه مجلسی مراتب علوم را در خدمت والد ماجد خود استفاده نموده، و در اندک زمانی جامع علوم دینی و معارف یقینیه، و حاوی کمالات صوریه و معنویه گردید،^۱ و صیت و آوازه فضائش با وجود پدر بزرگوار، به اطراف و اکناف عالم رسید.^۲ «قرأ العقیبات علی المولی الأستاذ آقا حسین، والنقلیات علی والده».^۳

استاد دیگر علامه مجلسی، شیخ علی شهیدی عاملی صاحب درّ المنثور است. علامه مجلسی رابطه وثیقی با او داشته، در حدّی که او را پدر گرامی خود می خوانده و در اجازات خود از او با القابی همچون «الشیخ الأفضل الأکمل»^۴ و «الشیخ الفاضل الصالح الکامل»^۵ و «شیخنا المعظم، بل والدنا المکرّم، نجل الأفاضل الفخام، وقدوة الأتقیاء الکرام، الشیخ علی بن الشیخ محمد العاملی» نام برده^۶ و در مجلد اجازات بحار صورت اجازه مورّخه ۱۰۶۸ او را نقل کرده است.

علامه مجلسی از ۲۰ تن از علما از جمله پدر بزرگوار خود اجازه روایت داشته است. مولانا محمد تقی دو اجازه روایی مفصل برای فرزند برومند خود نگاشته است؛ ۱. اجازه بدون تاریخ که بر جلد دوم الاستبصار کتابخانه ملک نگاشته شده است. این اجازه در سال ۱۳۴۸ش به کوشش استاد محمد واعظ زاده خراسانی در کتاب الذکری الألفیه للشیخ الطوسی در ۲۸ صفحه چاپ شده و در آن چنین آمده است:

۱. «مولد شریف و مکان نشو و نماي آن صاحب تألیف تقی طویّت دارالسلطنه اصفهان است. اکتساب انواع علوم در خدمت والد بزرگوار نموده، هذا الیوم از جمله مشاهیر شده، سنّ شریف آن متقی پاک طینت شاید که از سی متجاوز باشد. از جمله تألیفاتش کتابی است مشتمل بر مواعظ حسنه و نصایح جمیله، قریب به سی هزار بیت، موسوم به عین الحیات». قصص الخاقانی ۲ ص ۵۱.

۲. مرآت الاحوال جهان نما ج ۱ ص ۷۸.

۳. ریاض العلماء، ج ۵، ص ۳۹ - ۲۰.

۴. إجازات الحدیث، ص ۲۲۵ (اجازه علامه مجلسی به میر محمد اشرف).

۵. همان ص ۴۶۵ (اجازه به ملا محمد مقیم) و ص ۵۲۱.

۶. همان ص ۴۱۴ (اجازه به محمد فاضل مشهدی).

«ثم إنَّ الولد الأعزَّ محمد باقر - أدام الله تبارك وتعالى تأييداته، ووقفه للعروج إلى أعلى معارج اليقين، وسلوك مسالك المتقين - ممَّن انقطع بكليته إلى طلب المعالي، ووصل يقظة الأيام بإحياء الليالي، وقرأ على أكثر العلوم العقلية والنقلية، سيِّما الأخبار النبوية والأحاديث المرتضوية، محققاً لمعانيه على أكمل التحقيق والتدقيق، وقد أجزت له بعد الاستجازة أدام الله تأييده، وكثر في العلماء مثله أن يروى عنِّي جميع ما قرأه وسمعه علىَّ وأن يقرئه ويعمل به عن مشايخي الذين عاصرتهم واستفدت منهم أو اتصلت الرواية بهم... وطرقى إليهم كثيرة...»

وقال في آخر الإجازة: ولى طريق أعلى من هذه الطرق، أخذتها عن مولانا ومولى الثقلين، صاحب الزمان وخليفة الرحمان، صلوات الله وسلامه عليه. فإني كنت في عنفوان الشباب طالباً أقرب الطرق إلى الله تبارك وتعالى بالرياضات والمجاهدات، فرأيت في الرؤيا بين النوم واليقظة مولانا صلوات الله عليه، وسألت عنه مسائل اشكلت عليَّ. وبعده سألت عنه كتاباً أعمل عليه، فأعطاني الصحيفة الكاملة. وانكشف عليَّ منها علوماً كثيرة، وشاعت في الآفاق، حتى إنَّه لا يوجد في بلادنا دار لا تكون فيها متعددة. وكذلك في النجف الأشرف قرأت الزيارة الجامعة الكبيرة على الحجّة صلوات الله عليه، فقال: نعمت الزيارة. فقلت: روحى فداك! هذه زيارة جدك. فقررني، ولاطفني بملاطفات كثيرة، ووقع جميع ما بشرني في تلك الرؤيا.

وكذلك جميع أخبار أهل البيت باسناد أقرب؛ فإني رأيت في أحيان المجاهدات في الطيف أنه جاء شخص نوراني، وكان معه ثوب نوراني... فلمَّا لبسته انفتح عليَّ معاني الاخبار ومشكلاته، ووقفني الله لترويج الأحاديث بعد ما كانت متروكة...

وآخذ على الولد بما أخذ عليَّ من العهد بملازمة التقوى من الله سبحانه فيما يأتي ويذر، ودوام مراقبته والأخذ بالاحتياط التام في جميع أموره سيِّما في النقل والفتوى؛ فإنَّ المفتي على شفير جهنم، وبذل العلم لأهله، وبذل الوسع في تحصيله وتحقيقه، والإخلاص لله تعالى في طلبه وبذله؛ فليس وراء هذا السبب من مطلب إذا حصلت شريطته...».

۲. اجازہ مورّخہ ۱۰۶۸ کہ نسخہ اصل و نسخہ دیگرى کہ میر جعفر حسینی در سال ۱۰۸۲ برای پدرش امیر محمد حسینی اصفهانی (مجاز از علامه مجلسی) کتابت، و علامه مجلسی آن را تصحیح کرده، در کتابخانه مجلس موجود است.^۱

قال فیها: «ثم إن الولد الأعزّ، المترقى من حضيض التقليد إلى أوج الاستدلال، محمد باقر، لما قرأ على كتب الفقه والأحاديث سيما الكتب الأربعة... وسمع منى بالفحص والتدبر والتحقيق والتدقيق وسمع وقرأ على غيرها من كتب الأخبار الموجودة في هذا الزمان كقرب الاسناد للحميرى والمحاسن للبرقى والبصائر للصفار وعيون أخبار الرضا والأمالى وعلل الشرائع والمخصل والتوحيد والأصول وكمال الدين وتمام النعمة وغيرها للصدوق وصحّحها التمس منى أن أجزى له ما يجوز لى روايته...

وقال فى آخر الإجازة: «فليرو الولد الأعزّ، أدام الله تبارك وتعالى تأييداته وتوفيقاته، هذه الكتب وغيرها مما لم أذكره اختصاراً، من الكتب التى صنّف فى الإسلام، سيما كتب التفاسير والأحاديث عنى. وأخذ عليه ما أخذ على من الاحتياط فى الرواية والفتوى، وأن لا يعمل ولا يفتى إلا بالأحوط؛ فإنه لا يضلّ سالكه، سيما اليوم، فإن السبيل منحصر فيه، إلا ما يكون واضحاً، كصلاة الجمعة فى زمان الغيبة، مع أئى احتاط فيها أيضاً، مع أن وجوبه كالمتيقن عندى. وأمّا مثل وجوب السورة أو استحبابه، وكذا السلام والقنوت، فإنّ الظاهر أنّ أمثالها من المتشابهات، والاحتياط فيها أن لا يتركها ولا يفتى بالوجوب ولا الاستحباب، كما يرى من عملى.

ثمّ إئى أوصيه ونفسى الخاطئة بتقوى الله تبارك وتعالى؛ فإنّها وصية الله تعالى فى الأولين والآخريين، وإيثار مراقبته، والإخلاص له فى العلم والعمل؛ فإنّ الناس كلهم هلكى إلا العالمين، والعالمون هلكى إلا العاملين، والعالمون هلكى إلا المخلصين،

۱. فهرست کتابخانه مجلس ج ۴۳ ص ۱۳. اجازہ مزبور در قصص العلماء ص ۲۶۶ تا ۲۸۱ به گونه مغلوط چاپ شده، به عنوان مثال قاضى ابوالشرف به قاضى ابوالسرور تصحيف شده است.

والمخلصون على خطر عظيم. وأن يقرأ كل يوم من القرآن العظيم جزءاً بالتدبر والتفكير. وأن يلاحظ كل يوم وصية مولانا أمير المؤمنين صلوات الله عليه لابنه أبي محمد الحسن، سيد شباب أهل الجنة أجمعين، التي مذكورة في نهج البلاغة، وأن يعمل بها وبوصايا الآخر وبوصايا باقى الأئمة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين. وأن لا يترك الرياضات والمجاهدات، كما قال تعالى: «والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وإن الله لمع المحسنين». وعليه أن يتدبر في الأخبار الواردة في الأخلاق المرضية وفي الأطوار الرديئة والاجتناب عنها. وعليه بالمداومة بالدعوات، وأن يسأل منه تعالى أن يجعله من أوليائه الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون...».



۴۲

وَاَنْ يَلَا خَطَّ كُلِّ يَوْمٍ وَصِيَّةَ مَوْلَانَا امير المؤمنين صلوات
 الله عليه لابنه ابى محمد الحسن سيد شباب اهل الجنة
 اجمعين التي المذكورة في نهج البلاغة وان يعمل بها و
 الاخر و بوصايا باقى الائمة المعصومين صلوات عليهم
 اجمعين و ان لا يترك الرضايات و المجاهدات كما
 قال تعالى و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا
 و ان الله لمع الحسنيين و عليه ان يتدبر في الاخبار
 الواردة في الاخلاق المرضية و في الاطوار الردية
 و الاجتناب عنها و عليه بالمد اوته بالدعوات و
 ان يسال الله تعالى ان يجعله من اوليائه الذين لا خوف
 عليهم ولا هم يحزنون ثم المأمول منه ان لا يساند
 حيا و ميتا سيما في مظان اجابة الدعوات و تحبب
 الصلوات فتمت بمبناه الدائرة احوج المرء بين الى
 رحمة ربه العنى محمد بن محمد بن علي عنها و آله و رتب العالمين
 و الصلوة على ائمة الانبياء و المرسلين محمد و عترته الطيبين
 الطاهرين و كان ذلك في شهر جمادى الاخرة
 سنة ثمان و ستين بعد الالف الهجرية

گزارشی مهم از زندگی و وفات علامه مجلسی

از آنجا که شرح خدمات و تألیفات علامه بزرگوار مجلسی را در مجلّدی دیگر تدوین کرده ایم در اینجا تنها به نقل گزارشی مهم و خواندنی از زندگی آن بزرگمرد که در حاشیه نسخه ای از امل الآمل درج شده و تاکنون به چاپ نرسیده می پردازیم. شرح مزبور را کاتب نسخه ای از بحار الأنوار (نسخه کتابخانه امام صادق علیه السلام اردکان) در هامش نسخه خود کتابت کرده که متن آن تقدیم می گردد:

«توفی الفاضل الکامل العلامه، علامه العلماء فی جمیع الأعصار والامصار، خاتم المجتهدین، وآیه الله فی العالمین، المولی محمد باقر - طیب الله مضجعه الشریف - طلوع الفجر یوم الاثنین السابع والعشرین من شهر الله الأعظم المتبرک شهر رمضان المبارک من شهور سنة عشر ومائة وألف من الهجرة المقدسة النبویة، علی هاجرها ألف صلاة وتحية. ومن الغرائب أن اتفق مولده الشریف أيضاً فی مثل هذه الساعة من مثل هذا الیوم من الشهر العظیم، ووافق تاریخ تولّده: جامع کتاب بحار الأنوار. وكان سنّه الشریف ثلاثاً وسبعین سنة بلا زیادة ونقیصة.

وقد عاش فی زمن والده السعید الزاهد المتورّع، ملاذ الفضلاء والمحدثین، التحریر التقی النقی ثلاثة وثلاثین سنة، وبقی بعد وفاته قدّس الله روحه أربعین سنة، كما عاش والده بعد وفاة شیخنا البهائی طاب ثراه أربعین سنة.

وكان رحمه الله صلّى صلاة الجمعة فی المسجد الجامع العبّاسی عشرين سنة بعد وفاة الفاضل الکامل التحریر إلى رحمة الله الباری مولانا محمد باقر السیزواری.

وكان قد ارتكب شيخ الإسلام والمسلمين، وكان ارتكابه لهذا الأمر مع وجوبه عليه مع إصرار شديد عند تكليف عفيف من السلطان المرحوم المبرور السلطان سليمان، وكان زمن ارتكابه لهذا الأمر اثني عشر سنة.

وكان بعد أن صَلَّى الجمعة يفسر القرآن على المنبر.

وكان في شهر الله الأعظم صَلَّى في المسجد الجامع العتيق في الاصفهان كل يوم، ويصلي الظهرين مع نوافلهما، ثم يفسر القرآن المجيد، وبعده يقابل الصحيفة السجادية - صلوات الله على من أهمها - ويترجمه ويبيّن معانيه ونكاته وأسراره بأحسن تبين. ومن الغرائب أيضاً أن آخر يوم وعظه كان يفسر سورة الرحمان وختم على هذه الآية: «كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاکرام».

وختم من أدعية الصحيفة الكاملة على دعاء التوبة.

وكان آخر مجلس درسه يوماً راح الايلچی من الروم... القيصر، وعرض على السلطان أن يرى مجلس درسه، فرخصه السلطان، ف جاء إلى المسجد العتيق وشرع في المباحثة، إلى أن جاء الايلچی حين الدرس وسلم عليه وجلس على جنبه، فقال: سمعت أوصافكم في بلاد الروم ومشتاقون إلى لقاءكم غاية الاشتياق. فلما راح قال إني حسبتة كان هذا نوراً مجسماً قد جهل في هذه البلاد قدره. ثم أهدى إليه بعض الأجناس.

وكان آخر ما كلمه مع سلطان المرحوم المبرور الشاه سلطان حسين يوم التحويل، وكان شايعاً في زمن السلطان ضرب العود والطنبور يوم التحويل، فسأل السلطان عن حلّيته، فأجاب بآئه حرام. ثم قال السلطان: هذا على سبيل الميمنة والبركة. فأجاب بأن لا بركة في المحرم. قال: إله هل يضرّ بالصوم أو لا؟ فأجاب إله ينقص ثوابه وأجره. فعند ذلك أمر السلطان بترك هذه السنة القبيحة الغير المشروعة.

ولقد زار المشهد المقدس الغروي مرتين؛ مرة في زمن والده، ومرة بعد وفاته عند مجيئه إلى مكة المعظمة، وصتف فيه مجلّد المزار من بحار الأنوار وترجمة فرحة الغري.

وتوطن في الغرى قريباً من سنتين، وراح مكة والمدينة.
 وزار مشهد الرضا عليه السلام وتوطن فيه أيضاً قريباً من سنتين. وكان يدرس
 ويصنف فيه، حتى صنف كتاب الأربعين فيه، وكتاب الرجال في طريقه.
 وبعد أن مات طاب ثراه صلى عليه في المسجد الجامع العتيق الفاضل المحقق والعالم
 المدقق، وحيد عصره وفريد دهره، السابق في مضمار الفضل والكمال جميع الأقران
 والأمثال، المولى جمال الدين محمد الخوانساري. وكان كثرة الناس بحيث يخافوا من الهلاك
 والبوار، حتى جزوا اللباس الذي هو من سريره قطعات متفرقات، وكذا الجنازة كسروها
 وأخذوا قطعاتها على سبيل الميمنة والبركة.
 ودفن بقرب المسجد الجامع العتيق في قبة معروفة مشهورة بمجنب والده طيب الله
 مضجعهما. وقد دفن في تلك القبة وذلك الموضع الشريف جمع كثير من السادات
 والفضلاء المتورعين؛

منهم: السيد الفاضل والنحرير الكامل، أسوة الزهاد والعباد، وقدوة الفضلاء
 والسادات في جميع البلاد، النائل رحمة الكريم وغفرانه السيد علاء الدين محمد المسمى
 بگلستانه، وله تصنيفات وتعليقات وفوائد متفرقات، منها: شرحا نهج البلاغة الصغير
 والكبير بالعربية، ولقد بالغ جهده في توضيح أسراره وتبيين نكاته وإبانه أنواره، وكتاب
 منهج اليقين في الكبائر والصغائر.

ومنهم: الفاضل الكامل العلامة الفهامة، زين العلماء والمحدثين، المغمور في بحار
 أطفاف السبحاني المولى محمد صالح المازندراني، وله تأليفات وشروح وتعليقات، منها:
 شرح الأصول من الكافي، فلقد أحسن في حل مشكلات أخباره، وأوضح دقائق نكات
 أسراره بما لا مزيد عليه، وشرح المعالم، فقد حل فيه مشكلاته، وأوضح سرائره
 ومعضلاته. ومنهم: الفقيه البارع الورع والخبير المتورع مولانا محمد علي الاسترآبادي.

ومنهم: الفاضل الكامل العالم العامل الحبر الزاهد المولى محمد هادي المازندراني ابن
 المولى محمد صالح السابق ذكره طاب ثراه ابن أخت العلامة المجلسي المذكور ألقابه

الشريفة - شكر الله مساعيهم الجميلة - الماهر في أكثر الفنون من التفسير والفقہ والحديث وأصول الفقہ والمعاني والبيان والصرف والنحو، وقد ألف في جلها بل كلها تأليفاً وافياً محتويًا على فوائد شريفة ودقائق منيفة، منها: تفسير القرآن وترجمته ومعانيه، وشرح بعض فروع الكافي والقواعد وشرح الشافية والصمدية وشرح المعالم. وغيرهم من العلماء والصلحاء والسادات وغيرهم طيب الله مضجعهم.

وكان [العلامة المجلسي] رحمه الله في أيام اشتغاله بأمور الشرع يباحث في كل أسبوع يومين في المسجد العتيق.

وكان في أوائل شغله يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر، حتى أطلع أن جماعة من أهل السند كانوا في الاصبهان يعبدون الأصنام؛ ولما كان هذا مخالفاً لشرائط الذمة توجه إلى رفعها وكسرها. فتوصلوا إلى جماعة من الأمراء، وتعهدوا أنه لو رفع منهم هذا الأمر وتركوا يعبدون الأصنام أن أعطوا إلى السلطان عشرة آلاف تومان.

وكان رحمه الله اشتد الأمر عليهم، حتى عرض إلى السلطان، وقام بهذا الأمر حتى أمر السلطان بكسر الأصنام؛ فأمر رحمه الله إلى إحضار الأصنام إلى باب السلطان، وجلس هناك وكسرها. وأمر أن يرمى كلما كان من الأصنام من الحجر إلى الخلاء، وما كان منها من ... أمر أن يصاغ منه ظرف متعارف في هذه الأزمنة يوضعها في المجالس لإدخال البصاق إليها؛ فصيغ منها ثلاث وأرسل واحدة منها إلى السلطان، وأرسل واحد منها إلى الدستور الأعظم شيخ على خان، وكان الآخر وضع عنده.

وهكذا كانت سنته إلى انقضاء نحبه. وكان رحمه الله يصلّي المغرب والعشاء والفجر في المسجد، ويصلّي الظهرين في بيته. وكان زمن اشتغاله بأمور الشرع يرافع من طلوع الشمس إلى وقت الظهر في كل أسبوع أربعة أيام.

وكان في يوم الاثنين والثلاثاء يباحث في المسجد إلى قريب الظهر ومدرسه معروف. وقد كان في مدرسه كثرة الناس بحيث لا يسع له مكان، فلقد عدّ في مدارس كتاب الأصول من الكافي أربعمائة رجل، كان أكثرهم من الفضلاء.»

علامه مجلسی و فلسفه و عرفان

علامه مجلسی علوم عقلی را نزد علامه آقا حسین خوانساری تحصیل کرده و در آن تبخّر یافته بود. میر محمد صالح خاتون آبادی در شرح حال استاد خود آقا حسین خوانساری نوشته است: «اصول مسلمة حکما، و قوانین مقررہ فلاسفہ، کہ از زمان ارسطو کہ معلّم اول، و شیخ ابونصر فارابی کہ معلّم ثانی، و شیخ ابوعلی کہ معلّم ثالث است، تا این ازمہ مسلم بوده، و اکثر آنها مخالف ظواهر آیات و اخبار و معتقدات علمای دیندار است، و اذعان بہ آنها موجب ضلالت، و مورث غوایت و سوء عاقبت است؛ ہمہ را در تعلیقات و حواشی خود ابطال و تزییف نموده؛ و تا زمان او احدی این کار را نکرده؛ زیرا کہ تا کسی را رتبہ‌ای مانند رتبہ جلیله او نباشد، بر تزییف آن اصول، و قدح در دلایل آنها قادر نیست»^۱.

پیداست کہ قضاوت خاتون آبادی در هر دو مورد، یعنی مخالفت اکثر اصول حکماء با ظواهر آیات و اخبار، و نیز نحوه تعامل آقا حسین خوانساری با مسائل فلسفی، بسیار مبالغه آمیز بوده و در واقع بخشی از آن بیانگر دیدگاه استاد خود علامه مجلسی است، امّا واقعیت این است کہ علامه مجلسی علیرغم مخالفت با برخی از معتقدات حکمای مشاء، احترام خاصی برای حکما و عرفای شیعه قائل بوده کہ نمونہ های آن را پس از این ذکر خواهیم کرد.

۱. حدائق المقرین ص ۲۵۰ - ۲۴۹.

علامة مجلسی در آغاز کتاب ارجمند مرآة العقول نوشته است:
 «إني لما ألفت أهل دهرنا على آراء متشعبة وأهواء مختلفة، قد طارت بهم الجهالات
 إلى أوكارها، وغاصت بهم الفتن في غمارها، وجذبتهم الدواعي المتنوعة إلى أقطارها،
 وحيرتهم الضلالة في فيافيها وقفارها.

فمنهم من سمى جهالة أخذها من حثالة من أهل الكفر والضلالة المنكرين لشرائع
 النبوة وقواعد الرسالة حكمة، واتخذ من سبقه في تلك الحيرة والعمى أئمة، يوالى من
 والاهم ويعادى من عاداهم، ويفدى بنفسه من اقتفى آثارهم، ويبدل نفسه في إذلال من
 أنكر آراءهم وأفكارهم، ويسعى بكل جهده في إخفاء أخبار الأئمة الهادية صلوات الله
 عليهم وإطفاء أنوارهم (ويأبى الله إلا أن يتم نوره ولو كره المشركون).

ومنهم من يسلك مسالك أهل البدع والأهواء المنتمين إلى الفقر والفناء، ليس لهم في
 دنياهم وأخراهم إلا الشقاء والعناء، فضحهم الله عند أهل الأرض كما خذلهم عند أهل
 السماء، فهم اتخذوا الطعن علي أهل الشرائع والأديان بضاعتهم، وجعلوا تحريف العقائد
 الحقّة عن جهاتها وصرف النواميس الشرعية عن سماتها بضمّ البدع إليها صناعتهم...

فبصر الله نفسى بحمده تعالى هداها، وألهمها فجورها وتقواها، فاخترت طريق الحق؛
 إذ هو حقيق بأن يبتغي... فعلمت يقيناً أن الله تعالى لم يكلنا في شئ من أمورنا إلى
 آرائنا وأهوائنا، بل أمرنا باتباع نبيّه المصطفى، المبعوث لتكميل كافة الورى، وتبيين طرق
 النجاة لمن آمن واهتدى، وأهل بيته الذين جعلهم مصابيح الدجى وأعلام سبيل الهدى،
 وأمرنا في كتابه وعلى لسان نبيّه بالردّ إليهم والتسليم لهم والكون معهم، فقرنهم بالقرآن
 الكريم وأودعهم علم الكتاب، وآتاهم الحكمة وفصل الخطاب، وجعلهم باب الحطة
 وسفينة النجاة، وأيدهم بالبراهين والمعجزات.

وبعد ما غيب الله شمس الإمامة وراء السحاب، أصبح ماء الهداية والعلم غوراً، فمنعنا
 عن الوصول إلى البحر العباب، واستتر عنا سلطان الدين خلف الحجاب، أمرنا بالرجوع
 إلى الزبر والأسفار، والأخذ بمنّ تحمّل عنهم من الثقات الأخيار، المأمونين على الروايات

والأخبار؛ فدریت بما ألفت إليك أن حقيقة العلم لا توجد إلا في أخبارهم، وأن سبيل النجاة لا يعثر عليه إلا بالفحص عن آثارهم.

فصرفت المهمة عن غيرها إليها، واتكلت في أخذ المعارف عليها، فلعمري لقد وجدتها مجوراً مشحونة بجواهر الحقائق ولآليها، وكنوزاً مخزونة عمّن لم يأتها موقناً بها، مذعناً بما فيها، فأحبيت بحمد الله ما اندرس من آثارها، وأعليت بفضل الله ما انخفض من أعلامها، وجاهدت في ذلك وما باليت بلؤم اللاتمين، وتوكلت على العزيز الرحيم الذي يراني حين أقوم وتقلبي في الساجدين».

در عبارات فوق دو طایفه از مدّعیان حکمت و عرفان نکوهش شده اند:

۱. حکمای پیرو منکران شرایع نبوت و قواعد رسالت، که با توان تمام در اخفاء اخبار ائمه اطهار و اطفاء و خاموش کردن انوار آن پیشوایان هدایت می کوشند.
۲. مدّعیان عرفان و فقر و فنا که اهل بدعت و پیروی از هوای نفس و طعن بر متشرّعین و دین داران می باشند.

ناگفته پیداست که حکمای متشرّع و عرفای ربّانی تخصّصاً از این دو گروه و نکوهش علامه بزرگوار خارج می باشند؛ چرا که علامه علاوه بر پدر عارف بزرگوارش که اشتغال به سیر و سلوک عرفانی را با تلاش و همت کم نظیر در ترویج احادیث و معارف اهل بیت علیهم السلام جمع فرموده بود، از محضر برخی از اساتید دیگر که جامع معارف قرآنی و برهانی و عرفانی بوده اند بهره برده، و در آثار خود از آنان با عظمت و تبجیل نام برده، که در آن میان تجلیل کم نظیر ایشان از مقام فلسفی حکیم نامدار شیعه میر داماد بسیار قابل توجه است:

«السيد الجليل والواقف على رموز التنزيل والتأويل، فحل فحول العلماء المتبحرين، ومفخر الحكماء المتأهين، سمى خامس أجداده الأئمة الطاهرين، صلوات الله عليهم

أجمعين، الأمير محمد باقر الشهير بالداماد، حشره الله مع أجداده يوم المعاد»^١.
 علامه از شيخ اجازہ خود، فقيه حكيم ميرزا رفيعا نائيني صاحب حاشيه بر كافي و
 شجره الهيہ نيز چنين تجليل كرده است: «سيد الحكماء المتألهين وقدوة العلماء المتبحرين
 الأمير رفيع الدين محمد بن الأمير حيدر الحسنى الحسينى النائينى»^٢.
 و درباره شيخ ديگر اجازہ خود، فقيه محدث و حكيم عارف شهير علامه ملا محسن
 فيض كاشانى با اين عناوين ياد نموده: «قدوة العارفين»^٣ «المولى المحقق العارف»^٤ و
 «المولى الجليل العالم العارف الربانى مولانا محمد محسن القاشانى رحمه الله»^٥.
 اين در حالى است كه علامه از منحرفان از مكتب اهل بيت عليهم السلام تعبير به
 «مبتدعة الصوفية، و متزندقه الحكماء» كرده است.

قال رحمه الله كما عن خطه الشريف فى نسخة من التهذيب:

«أما بعد، فيقول الخاطيء العائر العارى عن المفاخر والمآثر المفتاق إلى رحمة ربه
 الغافر ابن الغريق فى بحار رحمة الله محمد تقى بن محمد باقر عفى الله عنهما: إئى لما
 ألفت أهل زماننا متشبثين بذيل أهل الضلال، ساعين فى ترويج مذاهب أهل البدع
 والأهواء، وراغبين فى سلوك مسالك مبتدعة الصوفية و متزندقه الحكماء، ناكبين عن
 صراط أهل البيت صلوات الله عليهم، يصدون الناس عن سلوك مسالكهم بشبههم التى
 ألقى الشيطان فى قلبهم وأجراها على لسانهم؛ فتارة يسمون المتمسكين بحبل متابعة
 أهل بيت الرسالة الذى هو عروة الوثقى التى لا انفصام لها حشوية، وتارة يشبهونهم
 بالخوارج، حكم الله بيننا وبينهم. «وسيعلم الذين ظلموا أى منقلب ينقلبون».

١. إجازات الحديث ص ٢٢٧.

٢. همان ص ١٦.

٣. همان ص ٢٢١.

٤. همان ص ٤٦٥.

٥. بحار الأنوار، ج ١٠٧، ص ١٢٤.

فخشیت آن یتراک تلك الآثار، وتطفیء تلك الأنوار، فبذلت جهدی فی تصحیح أخبارهم وترویج آثارهم، فسمعت بأذنی ما سمعت فما بالیت، وجبهونی بتعریضات وتصریحات فما قابلت وما عادیت؛ علماً منی بأئی علی الحقّ المبین، وأنّ مردّنا ومردّهم إلى مالک یوم الدین. حتّی لقد ظهر بحمد الله آثار ما قال تعالی فی أسرار کلامه المجید: «یریدون لیطفّئوا نور الله بأفواههم والله متمّ نوره ولو کره المشرکون» وکتبت فی أثناء المباحثة والمذاکره مع الإخوان الذین هداهم الله إلى طلب آثار أهل بیت نبیّه صلوات الله علیهم والافتباس من أنوارهم بعض الحواشی علی الكتب الأربعة وغيرها، خصوصاً علی هذا الكتاب المستطاب، فمنها ما أخذته عن كتب القوم أو سمعته مشافهة من العلماء الأعلام فأسندته إلیهم، ومنها ما خطر بیالی الفاتر القاصر، ولما کتبت فی أثناء المباحثة علی سبیل الاستعجال أرجو ممّن نظر فیها بعین الإنصاف إن عشر علی زلل أو خطأ أن یصفح عنها بصفح جمیل ویذکرنی بصلح دعائه، والحمد لله أولاً وآخراً»^۱.

البته در اجازات علامّه به برخی از شاگردانشان (از جمله: میر محمد اشرف نواده میر داماد و نیز مولانا مسیح الدین محمد شیرازی) از این که آنان علوم عقلی را رها کرده و به تتبع آثار اهل بیت علیهم السلام روی آورده اند تمجید شده، که با توجه به موارد فوق، و تجلیل علامّه از بزرگانی که قدرت جمع بین حکمت و حدیث را داشته اند و وی آنان را «سیدّ الحکماء المتأهلین» یا «مفخر الحکماء المتأهلین» خوانده، می توان نتیجه گرفت که وی هرگز حکمای متأله پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام را مورد طعن یا تکفیر قرار نداده، بلکه برای آنها نهایت احترام را قائل بوده، و مذمت ایشان متوجّه حکمایی است که دست در دست وحی نداشته اند.^۲

۱. تهذیب الأحکام، نسخه خطی کتابخانه حاج شیخ احمد کلباسی، اصفهان.

۲. در این جا نقل این مطلب را نیز مناسب می داند که جناب دکتر غلامحسین رضائزاد (نوشین) از شاگردان حکیم متأله و فقیه بزرگ آیه الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی می نویسد: در حدود ده

یکی از صدها حکیم پیرو مکتب اهل بیت، مولانا محمد صالح مازندرانی داماد مولانا محمد تقی مجلسی است. علامه آیه الله میرزا ابوالحسن شعرانی در مقدمه ارزشمند خود بر شرح اصول کافی وی، به خوبی چهره زیبای حکمی آن محدث و حکیم بزرگوار را ترسیم نموده و چنین نوشته است:

«کان فی الأكثر معتقداً لأصول صدر المتألهین والفیض قدس سرهما.

وكان يعترف بتشكيك الوجود وأنه ذو مراتب، وأن وجود الممكن بالنسبة إلى الواجب وجود ربطى تعلقى، وكان معتقداً للحركة الجوهرية، والأجسام المثالية، ويتجسم الأعمال فى الآخرة، وأنها نشأة أخرى، وكان معتقداً بتجرّد النفوس وإمكان إتّحادها بالعقول المجردّة، وغير ذلك من أصول صدر المتألهين.

ولم يكن مقلداً يقبل مجازفات قدماء المشائين التى لا دليل لهم عليها، على ما هو دأب بعض المتفلسفة، كحصر العقول فى العشرة، وأن الله تعالى خلق كل عقل مع فلك إلى العقل العاشر. ولم يكن ينكر وجود العقول الجوهرية، ولكن كان ينكر ما يوهم ظاهر كلامهم أن الله تعالى فوّض أمر العالم إلى العقول، ووساطة العقول عند أهل الحق نظير سببية الشمس والرياح والماء فى النبات.

وبالجملة، كانت فلسفته حكمة شرعية، أو شريعة مستدلة بالعقل، ومع ذلك كان فى التعبير بحيث لا يشتمز منه طبع الجاهل»^۱.

روز پس از درگذشت ایشان، شب آن حکیم را به هنگام غروب در خانه ای سه متر در چهار متر و نیمه تاریک، در حدود ده سانتیمتر بالاتر از سطح اتاقی، بر روی چاهی عمیق و سیاه در حالت چهار زانو نشسته دیدم، و چون این فقیر از درب روبروی آن حکیم وارد خانه شدم به من فرمودند که استاد! بفرما برو توی این چاه، پرسیدم این چاه چیست؟ پاسخ داد: این چاه حکمت و فلسفه است. پرسیدم: چرا خود شما در این چاه نمی افتید؟ پاسخ داد: آخر دست من در دست وحی است. و این فقیر از خواب بیدار شدم. حکمت ابوالحسن، محمد رضا بندرچی ص ۲۱۳.

۱. شرح أصول الكافي ج ۱ ص ۹.

ملاً محمد زمان تبریزی از شاگردان علامه مجلسی در فرائد الفوائد نوشته است:
 «فی دائم چه باعث است بعضی از علمای ما را که ایستادگی تمام دارند در تکفیر
 بعضی، و کمال اهتمام دارند در اثبات جرح و نفی بعضی!
 از آن جمله شیخ ما رحمه الله در کتاب بحار الأنوار و سایر مصنفات خود غایت
 مبالغه کرده اند در بدی حال شیخ ابوعلی [سینا]...
 بلی ظاهراً به نحوی که صاحب مجالس المؤمنین فرموده اند نیست، چنانچه از شفا و
 اشارات و غیر آن ظاهر می شود، و اما به وضعی که شیخ ما رحمه الله اختیار نموده اند
 و ایستادگی در بدی وی کرده اند ظاهراً نیز ضرور نباشد».^۱
 نکته مهم دیگر این که علامه مجلسی قدمای حکماء را پیرو انبیاء دانسته و اکثر
 آراء آنان را موافق تعالیم شرع می داند، اما معتقد است که متأخرین از حکماء به
 انحراف افتاده اند.

ایشان در بحار پس از نقل قولی از بلیانس در کتاب علل الأشیاء او فرموده است:
 «إنما أوردت ملخصاً من كلامه لتعلم أن أكثر كلمات قدماء الحكماء الذين أخذوا
 العلوم من الأنبياء موافقة لما ورد في لسان الشرع، وإنما أحدث المتأخرون منهم ما
 أحدثوا بآرائهم العليلة الفاسدة».^۲
 گفتنی است که علامه محقق میرزا محمد باقر خوانساری در شرح حال علامه فیض
 کاشانی از کتاب ارجمند خود روضات الجنات به درستی حکما و عرفای پیرو مکتب
 اهل بیت علیهم السلام را از غیر آنان جدا کرده و چنین نوشته است:

۱. فرائد الفوائد در احوال مدارس و مساجد ص ۲۹۹ - ۲۹۸. شیخ علی بن شیخ فضل الله گیلانی
 فومنی زاهدی (زنده در ۱۰۶۴) رساله ای به نام توفیق التطبيق نگاشته و در آن اثبات کرده که ابن
 سینا یک دانشمند موحد و شیعه امامیه است. فهرست گوهرشاد ج ۵ ص ۶۴۱.
 ۲. بحار الأنوار ج ۵۶ ص ۲۴۵.

«أقول: ويشهد أيضاً ببرائته من هذا المذهب الفاسد والمتاع الكاسد أن شيخه وأستاذه والذي كان قد أكثر عليه اعتماده، وهو المولى صدرا الشيرازي صاحب كتاب الأسفار وغيره كان منكرًا لطريقة أولئك الملاحدة من صميم صدره، بحيث قد كتب في ردّهم كتاباً سمّاه «كسر الأصنام الجاهلية في كفر جماعة الصوفية»...^١

والعجب كلّ العجب من [المحدّث البحراني] صاحب اللؤلؤة حيث حسب الرجلين [الفيض والصدرا] جميعاً من هذه الجماعة، وكان ذلك من جهة غاية بُعد [أى البحراني] عن طريقة أرباب المعقول، وعدم فرقه بين مكاشفات أرباب العلم والفهم المتبعين للرسول وآل الرسول، ومن خرقات أهل الجهل والحمق المحتملين لإمكان حصول الوصول بغير حبلهم الموصول، وأنّ من كان من الفرقة الأولى يدعى بالحكيم الربّاني والوليّ الإيماني، ومن كان من الثانية بالفقير الصوفي واللاقيد المدّعي، وبينهما من البعد والمباينة شيء كثير، أكثر ممّا كان من المباينة بين الأعمى والبصير، والفرق بين أصحاب الجنة وأصحاب السعير، والفصل بين الطالبين للحقيقة وأرباب التزوير.

ولنعم ما قيل في بعض كتب الرجال في ذيل ترجمة هذا المفضال [الفيض]:

كان من جهابذة المحدّثين، رمى بالتصوّف، وحاشاه، ثمّ حاشاه! بل هو من العرفاء الأماجد، وأما صنّف في العلوم في مقام التتبع والتفتيش جرياً على مسالك أرباب الفنون، فتوهّم من توهّم ما توهّم.^٢

١. قال صدر المتألهين في أوّل أسفاره: «فابدأ يا حبيبي قبل قراءة هذا الكتاب بتزكية نفسك عن هواها؛ فقد أفلح من زكّاه، وقد خاب من دسّاه، واستحكّم أولاً أساس المعرفة والحكمة ثمّ ارق ذراها وإلا كنت ممن أتى الله بنيانهم من القواعد، فخرّ عليهم السقف إذ آتاها، ولا تشتغل بترهات عوامّ الصوفية من الجهلة، ولا تركزن إلى أقاويل المتفلسفة جملة؛ فإنها فتنة مضلة، وللأقدام عن جادة الصواب مزلة، وهم الذين إذا جاتهم رسلهم بالبيّنات فرحوا بما عندهم من العلم، وحاق بهم ما كانوا به يستهزؤون، وقانا الله وإياك شرّ هاتين الطائفتين، ولا جمع بيننا وبينهم طرفه عين». الأسفار ج ٢ ص ١٢.

٢. روضات الجنّات ج ٦ ص ١٠٠ - ٩٩.

عرفان فیض

چنان که گفته شد عالم ربّانی مولانا محمد محسن فیض کاشانی از شاگردان محقق مجلسی و از مشایخ اجازه علامه مجلسی بوده، و از آنجا که شرح احوال و مقامات و خدمات آن بزرگمرد و خاندان جلیل او را در مجلّد شاگردان محقق مجلسی بیان داشته ایم در اینجا به مناسبت اشاره ای به بعد عرفانی آن جناب می نمایم.

جناب فیض در سال ۱۰۸۳ رساله ای به نام انصافیه نگاشته و در آن با اشاره به چهار دسته: متفلسفه، متصوّفه، متکلمین و من عندین [اصولیین ظ] گفته: در جوانی گاهی در تلخیص سخنان طوایف اربع، علی حسب التمرین کتب و رسائلی نگاشته است، من غیر تصدیق بکُلّها. فلم یجد فی شیء من إشاراتهم شفاء علّته... فهده الله ببرکة متابعة الشرع المبین إلى التعمّق فی أسرار القرآن وأحادیث آل سیّد المرسلین صلوات الله علیهم. او در پایان رساله نامبرده فرموده:

«ولیعلم أنّ هذه الطوائف الأربع وإن كانوا یسیرون فی الحیرة ویجولون فی الضلال، إلاّ أنّ الإنصاف یحکم بأنهم علی اختلاف مذاهبهم لم یخرجوا بشیء من أقاویلهم وعقائدهم من الإسلام، ولم یأتوا بما یوجب علی أحدهم إسم الکافر... نه متکلمم، نه متفلسف، و نه متصوّفم و نه متکلف، بلکه مقلّد قرآن و حدیث، و تابع اهل بیت آن سرور. از سخنان حیرت افزای طوایف اربع ملول و بر کرانه، و از ماسوای قرآن مجید و حدیث اهل بیت و آنچه بدین دو آشنا نباشد بیگانه».

برخی با استناد به سخنان فوق، معتقد به بازگشت فیض از حکمت و عرفان شده اند، امّا با دقّت در رساله مزبور و عنایت به سیره فیض در نگارش چندین رساله حکمی و عرفانی در سال های بعد، معلوم می شود که فیض نه تنها از آن مسیر

بازنگشته، بلکه در آثار متأخر خود، در اثبات هماهنگی بین آموزه های وحیانی و معارف حکمی و عرفانی کوشیده، و مدلل فرموده که آراء عرفانی او مأخوذ از قرآن و حدیث می باشد. فیض در همان رساله انصافیه می نویسد: «این قوم گمان کرده اند که بعضی از علوم دینییه هست که در قرآن و حدیث یافت نمی شود و از کتب فلاسفه یا متصوفه می توان دانست... مسکینان نمی دانند که خلل و قصور نه از جهت حدیث یا قرآن است، بلکه خلل در فهم و تصور در درجه ایمان ایشان است».

فیض متعبد به شرع، کتاب و سنت بوده، اما این معانی را مخالف کتاب و سنت ندیده و مأخوذ از آن دو دانسته، و در نوشته های خود برای تبیین این معنا تلاش نموده و تا حدّ زیادی نیز موفق بوده است.^۱

از جمله آثار فیض کتاب «کلمات مکنونه» است که در آن یک دوره عرفان نظری شیعی را با رویکرد وحدت وجودی در قالب عرفان نظری ابن عربی ارائه کرده است.^۲ درباره این کتاب ادعا شده که فیض آن را در جوانی و به شیوه جمع آوری بدون اعتقاد به آن تألیف کرده است، اما واقعیت این است که فیض این اثر عرفانی ارجمند را در سال ۱۰۵۷ نگاشته و حدود سی سال بعد در سال ۱۰۸۸ (و پس از نگارش رساله انصافیه) آن را تحریر مجدد کرده، و با حذف و اضافاتی به صورت کتاب «قرّة العیون فی أعزّ الفنون» درآورده است. «کلمات مکنونه» یکی از بحث انگیزترین کتاب های فیض است که شامل مباحث مورد انکار مخالفین حکمت و عرفان است.

«قرّة العیون» همان «کلمات مکنونه» است که مؤلف به آن رنگ حدیثی و قرآنی داده است، و جالب آن که مقدمه کتاب «قرّة العیون» جملات پایانی همان «رساله انصافیه» است، و فیض با همان الفاظ آورده است: «نه متکلمم، نه متصوف...».

^۱. فیض پژوهی ص ۵۰۱ مقاله استاد محسن بیدارفر.

^۲. همان ص ۵۳۳ مقاله استاد سعید رحیمیان.

محقق ارجمند آقای محسن بیدارفر در تحقیقی ارزشمند پس از تطبیق میان دو کتاب نامبرده می نویسد: مسائل اصلی و پایه ای عرفانی در هر دو کتاب موجود است، ولی در کلمات مکنونه به صورت آشکار و با روش کتاب های عرفانی و اصطلاحات ایشان، و در قرّة العیون تا جایی که ممکن است به زبان حدیثی و قرآنی و اصطلاحات روایات بیان و تکمیل شده است. نصوص منقول از اهل عرفان در قرّة العیون نیامده است مگر به ندرت. گو این که مضمون ها در بیشتر موارد آورده شده است.

اصطلاحات اهل حکمت، تا آن جا که ممکن بوده در قرّة العیون به صورت غیر اصطلاحی بیان شده، و بحث از اعیان ثابتة و متعلّقات آن به مسأله اسماء و مظاهرشان تبدیل شده است. و خلاصه این که فیض از آنچه در کلمات مکنونه از معارف عرفانی آورده برنگشته است. در قرّة العیون در پی تألیف کتابی بوده که مورد قبول اکثریت مردمان به ویژه اهل ظاهر باشد. و سبب رجوع به این روش ناراحتی هایی است که از این مردمان به او رسیده است، و حقیقتی را که امام صادق علیه السلام فرموده است دریافته که: برخی از مسلمانان یک سهم دارند و برخی از ایشان دو سهم... و برخی هفت سهم. پس نمی شاید دارنده یک سهم را تکلیف دارنده دو سهم بار کنیم... فیض دریافته که روش پسندیده، روش انبیا و ائمه علیهم السلام است، یعنی سخن گفتن با مردمان به زبان ایشان و به مقدار فهم آنان.^۱

از دیگر آثار عرفانی فیض که پس از انصافیة و سال ها پس از انصافیة نگاشته الکلمات المخزونة است که آن را در ۱۰۸۹ از همان کتاب کلمات مکنونه گزینش کرده، و نیز الکلمات المضمونة در باب توحید که در ۱۰۹۰ تصنیف کرده است. و نیز «أصول المعارف» که آن را در ۸۲ سالگی در ۱۰۸۹ تصنیف فرموده و به

^۱. فیض پژوهی، مقاله «معنای فیض» از استاد محسن بیدارفر.

منزله تلخیصی از «عین الیقین» اوست که در ۳۶ سالگی به رشته تحریر درآورده بود.^۱ «أصول المعارف» از جمله آخرین مصتفات فیض است که می توان آن را بیانگر عقاید نهایی او نیز دانست. عقایدی که وی آن ها را مستظهر به برهان عقلی، ذوق کشفی و تأیید نقلی می داند. محقق ارجمند آقای سعید رحیمیان پس از مقایسه «کلمات مکتونه» و «أصول المعارف» می نویسد: در «کلمات» پای بندی بیشتری به عرفان نظری (خصوصاً مکتب ابن عربی) به ویژه در صبغه شیعی و ولایی آن (متأثر از سید حیدر آملی و ابن ابی جمهور) مشاهده می شود، اما «أصول المعارف» بیشتر متأثر از حکمت متعالیه (مکتب صدرالمتألهین) است. به عنوان جمع بندی می توان ثبات رأی فیض کاشانی را در طول حدود نیم قرن فاصله بین دو اثر مورد بحث نتیجه گرفت، هرچند پختگی ایام کهن سالی و تجربه شداید و گذر ایام و برخی برخوردها، اثر خود را در نحوه ارائه معارف مد نظر او و زبان مورد استفاده او نهاده است.^۲

در نجوم السماء به نقل از محدث بجرانی آمده است: «ملا محسن علم حکمت و اصول را از ملا صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی حاصل نموده... و چون در آن زمان مذهب صوفیه در بلاد عجم اشتهار بسیار داشت، و اکثر اهل علم عجم مایل به تصوف بودند - بلکه غلو در آن داشتند - ملا محسن در زمان خود میان ایشان صاحب مرتبه علیا گردید، و نزد مردم بر اقران خود تفوق یافت، تا آن که بعد از او مولانا محمد باقر مجلسی علیه الرحمة در رسید، و به نهایت سعی، در اطفای نایره

۱. به نوشته محقق ارجمند آقای محسن بیدارفر: نادرست نخواهد بود اگر بگوییم به دست آوردن دیدگاه های صدرایی از کتاب های فیض مثل عین الیقین در مواردی آسان تر از کتاب های استادش است؛ چرا که وی این سخنان را پردازش کرده و به ذکر اصل مطالب پرداخته تا خواننده با ذکر اقوال مختلف سردرگم نشود. و خطا نخواهد بود اگر مدعی شویم کتاب عین الیقین تقریر استفاده های او از محضر صدر المتألهین است. فیض پژوهی ص ۵۰۳.

۲. فیض پژوهی ص ۵۳۸ و ۵۳۵.

تصوّف و انسداد شقوق این بدعت کوشید».^۱

کلام محدّث بحرانی به غایت دور از صواب است؛ چرا که فیض همچون مولانا محمد تقی مجلسی در عین انسلاک در سلک اهل عرفان و اعتقاد به معتقدات ایشان و اشتغال به ریاضات شرعی و تصفیه نفس، تمام عمر شریف را به تعمّق در دریای روایات و تدوین و تنقیح و تصحیح و ترجمه و نشر آن گذرانده، به حدّی که نقش این دو عارف ربّانی در ترویج احادیث و معارف اهل بیت علیهم السلام بسیار بیشتر و چشمگیرتر و اثرگذارتر از محدّثین ضدّ عرفانی است که به بهانه عرفان به این دو چهره پرفروغ شیعه تاخته اند. در بی پایگی قضاوت محدّث بحرانی توجّه به این نکته کافی است که مولانا محمد طاهر قمی با تمام ضدّیتی که با عرفان و عرفا از جمله مولانا محمد تقی دارد، در سال ۱۰۸۶ به فیض کاشانی اجازه روایت داده و از او با عنوان «مروّج آثار الائمه الاطهار» یاد کرده است.

بر خلاف مولانا محمد تقی مجلسی که تا پایان عمر به دفاع آشکار از عرفان و عرفا ادامه داده و در این راه دشمنی محدّثان معروفی همچون سید میرلوحی و مولانا محمد طاهر قمی را به جان خرید، جناب فیض در دهه آخر عمر شریف خود از تظاهر به عرفان احتراز نموده، و در آثار خود - با حفظ اصول فکری سابق - تغییراتی همچون حذف اصطلاحات خاصّ عرفا و به کاربردن اصطلاحات دینی و قرآنی روایی به جای آن انجام داده، و با کتمان جواهر علم خود، از گزند اهل ظاهر محفوظ ماند. «وبالجمله توغّل و تمّهّر او در احادیث و اخبار ملّت حنیفه و فقه امامیه اتنی عشریه کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار است» و چنانچه سید محمد شفیع بروجردی نوشته: به تحقیق که ملاّ محسن مذکور صرف نموده عمر شریف خود را

^۱. نجوم السماء ص ۱۲۳.

در ترویج آثار مرویه و علوم الهیه، و کلمات او در غایت تهذیب و متانت اند.^۱ گفتنی است که غالب علمای بعد از فیض که مخالف عرفان بوده اند با استناد به کلمات فیض در رساله انصاف وی را از اعتقادات عرفانی تبرئه کرده و از او به احترام یاد کرده اند، اما علامه سید حسن صدر در تکمله أمل الآمل شرح حال موهنی برای فیض آورده و در پایان نوشته است: «ولا یغرّک تدلیساته فی کتاب الإنصاف... واعتذاره عن مصتفاتہ فی التصوّف والفلسفة... بأنّها للجمع والتوفیق بین بعضها مع بعض من غیر تصدیق بکّلها، وأنه کتب ما کتب علی نحو التمرین. کلاً؛ فإنه علی الطریقه الفاسده لا یجید عنها حتی فی هذه الرساله التي یرید جلب بسطاء العقول فیها؛ فإنه أشار فی غیر موضع فیها إلی وحدة الوجود...»^۲

تفطن مرحوم صدر به این مطلب که جناب فیض از عقائد عرفانی خود بازنگشته قابل توجه است، اما تعابیر توهین آمیز وی درباره آن عارف الهی قابل توجیه نیست. علامه ملا حبیب الله شریف کاشانی در لباب الألقاب فرموده:

«وطن السوء به فی عقائده توهین بالشعائر، وهو علی ما أراه مبرء عن کلّ شین»^۳.

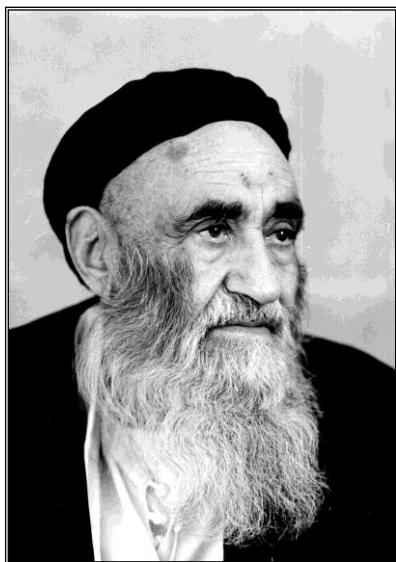
۱. نجوم السماء ص ۱۲۴.

۲. تکمله أمل الآمل ج ص ۵۰۹.

۳. لباب الالقباب ص ۳۲.

چند رؤیای شگفت

در پایان به نقل چند رؤیای معتبر که بیانگر مقام و منزلت بی نظیر حضرت علامه مجلسی نزد پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم الصلاة والسلام است می پردازیم.
۱. آیه الله حاج شیخ علی نمازی شاهرودی در کتاب اثبات ولایت می نویسد:



در روز جمعه ۱۹ شهر رجب سنه ۱۳۹۱ در بلده طیبه قم محضر مقدس منور سماحة العلامة المرجع الديني آية الله العظمى شهاب الدين النجفي المرعشي دام ظلّه العالی رسیدم و از سؤال کردم حضرتعالی درباره علامه مجلسی أعلى الله مقامه الشریف مطلب تازه ای دارید؟ فرمودند: در هیجده سال قبل تخمیناً شبی مقید شدم که تمام ادعیه و آداب مأثوره در وقت خواب را انجام دهم تا آن که در عالم خواب مطالبی برای من روشن شود. چون

خوابیدم قیامت کبری را مشاهده نمودم. در جانبی حضرت خاتم الأنبياء صلى الله عليه وآله نشسته و حساب علماء کرام با او است. علماء قرن اول در صف اول و علماء قرن دوم صف دوم و قرن سوم صف سوم و همچنین تا این قرن حاضر. دیدم خدمت حضرت دو شیخ

بزرگوار نشستند در دو طرف حضرت، و مقابل ایشان کتاب هایی است، نزد یکی بیشتر است. دیدم شغل این دو بزرگوار شفاعت مجرمین از علماء است. چون نوبت به قرن چهاردهم رسید سؤال کردم: این دو نفر کیستند؟ برای آن که اگر محتاج شدم به اسم آنان را بخوانم و استنصار و استعطف نمایم.

به من گفته شد: یکی جناب شیخ مفید قدس سره، و دیگری که نزد او کتاب های بیشتر است علامه مجلسی می باشد که خدمت پیغمبر شفاعت می نمایند.^۱

۲. محدث نوری در الفیض القدسی از یکی از فضلاء پرهیزکار مجاور نجف نقل کرده که استاد ما شیخ الفقهاء صاحب جواهر روزی در مجلس درس فرمود: دیشب در خواب دیدم که وارد مجلس بزرگی شدم که تعدادی از علما در آنجا بودند. از دربان اجازه خواسته و داخل شدم. در آن مجلس تمام علمای گذشته و متأخر گرد آمده بودند، و در صدر مجلس علامه مجلسی نشستند بود. تعجب کرده و از دربان علت تقدّم علامه را پرسیدم. گفت: او نزد ائمه علیهم السلام به باب الائمّه معروف است؛ و این مقام از آن روست که وی سنت چاووش را برای زوّار برقرار نمود.

۳. مرحوم سید مصلح الدین مهدوی از مرحوم سید ابوالحسن مرتضوی کزونی از علما و وعّاظ و مفسّرین ساکن تهران نقل کرده: او ایلی که شریعت سنگلجی در طهران شهرت یافته بود و مطالب تازه ای در منبر بیان می کرد، از پدرم عالم ربّانی آیه الله سید محمد کاظم مرتضوی استجازه کردم که در مجلس او شرکت کنم. او مخالفت کرد، امّا پس از اصرار من با اکراه رضایت داد و من شبی به مسجد او رفتم. او در منبر حدیثی از بحار الانوار راجع به ایمان و عدم ایمان برخی حیوانات نقل کرد و علامه مجلسی را به خاطر نقل آن، مورد انتقاد و سرزنش قرار داد. مریدانش نیز باور کرده و خندیدند. من پس از پایان منبر نزد او رفته و با او به بحث پرداختم، امّا او گوش

۱. اثبات ولایت و رساله علم غیب ص ۲۶۲.

شنوایی نداشت. مریدانش نیز می گفتند آقا درست می گوید. پس بدون گرفتن نتیجه از او جدا شدم. در راه بازگشت در عالم خیال مرحوم علامه را مورد خطاب قرار دادم که چرا با نقل این گونه احادیث ضعیف، خود و کتابتان را مورد انتقاد قرار داده و ما را نیز در دفاع از خود دچار زحمت نموده اید.

به منزل آمده و جریان را به عرض پدر رساندم. فرمود: من می دانستم که حرف های او اساس و بنیان ندارد و تو را ناراحت می کند.

چون به خواب رفتم دیدم در اصفهانم و به قصد زیارت مرقد علامه مجلسی به مسجد جامع رفته ام. عده زیادی از مرد و زن در رفت و آمد بودند.

دم در صحن تکیه، سید بزرگواری را دیدم که ایستاده بود و گویا منتظر کسی بود. خواستم وارد شوم؛ با اشاره دست مانع شد. چندین مرتبه خواستم همراه جمعیت وارد شوم؛ اما گویا آن بزرگوار مراقب من بود و هر دفعه از ورود من جلوگیری می نمود.

من بسیار متأثر و ناراحت در کناری ایستاده بودم که دو سید جوان بسیار زیبا و جذاب از بقعه خارج شدند و با آن بزرگوار مشغول صحبت گردیدند. چون صحبت آنان تمام شد و خواستند خارج شوند جلو رفته و پس از عرض سلام استدعا نمودم که نزد آن سید بزرگوار وساطت نمایند که به من اجازه ورود بدهد. آن دو بزرگوار با محبت تمام به من فرمودند: چرا نسبت به مجلسی چنان فکر باطلی کردی؟! مجلسی به ما (یا به دین ما) خیلی خدمت کرده است. پس وساطت نموده و من داخل بقعه شدم.

پس از زیارت و دعا، از کسی پرسیدم که آن سه بزرگوار چه کسانی هستند؟ گفت: آن آقای بزرگوار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و آن دو نیز حسنین علیهما السلام می باشند.^۱

۱. رساله شرح حال سید ابوالحسن مرتضوی، مخطوط. این حکایت را آقای شیخ محمود خلیلی نیز از مرحوم سید ابوالحسن مرتضوی کرونوی نقل کرده است. جرعه ای از دریا ج ۲ ص ۳۳۲ - ۳۲۱.

۴. از رؤیاهای صادقه و شگفت آوری که بیانگر مقام بلند علامه مجلسی است رؤیای زاهد صالح متقی میرزا یحیی امهری زنجانی است.

محدث نوری در کتاب الفیض القدسی با اشاره به کرامت حسینی علیه السلام و ماجرای شفای تمامی امراض میرزا یحیی در شب جمعه ۲۸ ذی القعدة ۱۲۹۱ که تفصیل آن را در کتاب دار السلام آورده و آن را درخشان ترین کرامت آن روزگار دانسته، ادامه ماجرا را چنین نقل کرده است:

میرزا یحیی دوازده روز پس از بهبودیش، در ایام زمستان و سرمای شدید نیمه شب عرفه برای زیارت به حرم مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام رفت. زوآر عرب زیادی داخل حرم خوابیده بودند و جایی برای ایستادن و زیارت نبود. او از طرز خوابیدن و بی ادبی زوآر که پایشان را به طرف ضریح مطهر دراز کرده بودند متعجب و ناراحت شد. به مسجد متصل به حرم رفت، آنجا نیز مردان و زنان و کودکان خردسال خوابیده بودند. پس با ناراحتی بیرون رفت و تا صبح نزد قبر حبیب بن مظاهر نشست. صبح هنگام دید که آن جماعت از حرم بیرون می روند و در وسط صحن قضای حاجت کرده و به بدترین وجه وضو گرفته و با پاهای آلوده به حرم می روند. شب بعد دوباره به حرم رفت و وضع را به همان صورت دید و مکانی برای نماز خواندن پیدا نکرد. ناچار با چشم گریان به خانه بازگشت و خوابید.

در خواب دید گویا کسی به او می گوید: عالم بزرگوار ملا محمد باقر مجلسی در صحن شریف به تدریس مشغول است. با عجله برخاست و به صحن رفت و از حجره سمت راست وارد ایوان شد. مشاهده کرد که آنجا دری است و گویا مسجدی است و حدود پانصد نفر از علما و فضلا نشسته اند و علامه مجلسی بر منبر دو پله ای نشسته و مشغول وعظ و خطابه است. حدیثی از امام رضا علیه السلام خواند و به نصیحت حاضرین پرداخت. چون خواست ذکر مصیبت کند شخصی از داخل حجره وارد شد و گفت: صدیقه طاهره علیها السلام می فرماید: مصیبت های وداع فرزند شهیدم را

بخوان. او نیز به ذکر آن مصائب پرداخت. در این وقت افراد بسیاری به مسجد وارد شده و مشغول گریه و زاری شدند. اشکی زیاد که در مدت عمر چنان گریه ای ندیده بود. باز همان شخص وارد شد و به علامه مجلسی گفت: پیامبر تشریف آورده و اکنون در حرم اند، نزد آن حضرت بیا. ایشان برخاست و داخل حرم شد.

میرزا یحیی نیز برای زیارت برخاست. وقتی به محلّ چهل چراغ رسید شخصی از حرم بیرون آمد و گفت: صدیقه طاهره علیها السلام از پدر بزرگوار خود اجازه خواست تا زائران فرزند شهیدش را زیارت کند، حضرت امام حسن علیه السلام نیز از جدّ بزرگوار اجازه خواست که همراه مادر گرامی زائران برادر شهیدش را زیارت کند، و الآن از حرم بیرون رفتند تا زوّار را زیارت نمایند.

میرزا یحیی می گوید: ناگاه آن دو بزرگوار را دیدم که با جمع زیادی از حرم بیرون رفته و وارد صحن شدند. زوّار زیادی خوابیده بودند. حضرت زهرا علیها السلام به سمت مسجد علامه شیخ عبدالمحسین طهرانی که در سمت سر مبارک واقع شده رفتند. من زودتر وارد مسجد شده و خود را در جمع زوّار عرب قرار داده و در بین آنها خوابیدم. حضرت با امام مجتبی علیهما السلام و گروهی زیاد وارد شدند.

حضرت صدیقه سلام الله علیها نزدیک در ایستاده و در حالی که می گریستند فرمودند: شما از راه دور و نزدیک، سواره و پیاده، در این هوای سرد آمده اید تا فرزند شهیدم را زیارت کنید؛ شما او را زیارت می کنید و من شما را. آنگاه حضرت مجتبی علیها السلام نزدیک آمد و زوّار را با همان عبارات زیارت نمودند.

پس از آن برگشتند و در هر جای صحن که گروهی از زوّار بودند ایستادند و آنها را زیارت فرموده و از درب قبلی بیرون رفتند. من مقصدشان را پرسیدم، گفته شد: به هر خانه و مسافرخانه و جایی که زائری باشد می روند تا آنان را زیارت کنند، و سپس به حرم مطهر باز می گردند. پس از خواب بیدار شدم و از بدبینی ام نسبت به زوّار توبه کرده و به صحن مطهر رفته و چهره هریک از زوّار را که دیدم بوسیدم.

مؤلف گوید: چندین خواب موهن در افواه مردم درباره علامه مجلسی نقل و متأسفانه در برخی کتاب‌ها نیز ثبت شده که هیچ یک مأخذ صحیحی ندارد و ساخته و پرداخته دشمنان علم و روحانیت است. از جمله خوابی که در خزائن علامه نراقی به نقل از ملا محمد صالح مازندرانی نقل شده، و طبق آن هیچ یک از اعمال و خدمات علامه مورد قبول درگاه الهی واقع نشده، به جز احسانی جزئی که به کودکی یهودی کرده بوده است. این در حالی است که ملا محمد صالح سی سال قبل از علامه مجلسی رحلت کرده، علاوه بر آن که عالم فرزانه‌ای همچون علامه مجلسی که تمام عمر بابرکت خود را در خدمت به مکتب اهل بیت علیهم السلام گذرانده، لحظه لحظه عمر شریفش ارزش و بهای فوق تصور دارد، چه رسد به اعمال و خدمات پربار و کم نظیرش.

همچنین در کتاب روضات الجنّات با واسطه از برخی اجازات سید نعمه الله جزائری خواب مفصّلی نقل شده که طبق آن هیچ یک از اعمال و خدمات علامه مورد قبول قرار نگرفته، به جز دادرسی از فردی فقیر و مدیون، و پرداخت دین وی. محقق فقیه حجة الاسلام سید محمد جزائری در کتاب «نابغه فقه و حدیث» با تصریح به این که چنین مطلبی در هیچ یک از اجازات جدّش محدث جزائری دیده نشده، دلایل بطلان و ساختگی بودن این خواب را برشمرده است.^۱

عالم بزرگ شیعه آقا سید محمد طباطبائی مجاهد صاحب مناهل و مفاتیح الأصول نیز در کتاب ارزشمند اغلاط مشهوره به جعلی بودن خواب‌های موهن درباره علامه مجلسی تصریح فرموده و آن‌ها را ساخته و پرداخته صوفیان ضدّ دانش دانسته است. در عین حال عالم ربّانی آیه الله العظمی شاه آبادی توضیح و توجیهی برای این گونه خواب‌ها ذکر فرموده که هرچند فرمایش ایشان در جای خود متین و مغتنم است، ولی اصل وقوع رؤیاهای مزبور قابل اثبات نیست.

۱. نابغه فقه و حدیث ص ۴۳۱.

آیه الله العظمی شاه آبادی فرموده: «ظهور باطن اعمال به حسب عالم برزخ و ملکوت و جبروت، مختلف است. مثلاً احسان و اسائه به اهل دنیا، در برزخ نمایش داده شود، مثل سُور و حزن که ایجاد در قلب انسان نماید؛ ولی ظهور صفات و اخلاق و صفت پرستش که سرآمد همه صفات است در ملکوت و جنت جسمانی ظاهر شود، و معرفت و علم به حقایق، در عالم جبروت و جنت عقلانی.

نقل شده که بعضی خواب دیده اند مرحوم مجلسی طاب ثراه را و از امور وارده بر ایشان بعد از موت از آن جناب سؤال نموده، و فرموده‌اند: بعد از ارتقاء روح، من را در معرض عرض الهی درآوردند و از من سؤال کردند چه آورده‌ای؟ عرض کردم: بحار الأنوار. پس سؤال شد دیگر چه آورده‌ای؟ ساکت شدم. پس خطاب شد که نزد ما چیزی داری و آن سیبی است که به یک طفل یهودی داده‌ای و این دستگاه برزخی به سبب آن سیب است.

توضیحاً عرض می شود که شخص خواب بیننده گمان کرده است چون ترتیب اثری بر بحار الأنوار داده نشده و بر آن سیب ترتیب اثر داده شده بحار الأنوار مورد قبول واقع نشده؛ لکن نه چنین است؛ بلکه مورد اثرش برزخ نبوده، چون علم باید در جبروت ظاهر شود.

وبعبارة أخرى چون بحار الأنوار مشتمل بر علوم و حقایق و معارف [است] و لامپ برزخ کوچک است نمی تواند نور علم را نمایش دهد.

بلکه لامپ ملکوت [هم] قاصر است از این اظهار، و لامپ جبروت می تواند نمایش نور توحید دهد؛ لذا در مُطَّلَع، بحار الأنوار مسکوتٌ عنه شده، و نور احسان که لامپ برزخ می تواند [آن را] نمایش دهد، مورد لطف واقع شده»^۱.

فقیه ربّانی آقا سید محمد مجاهد پس از ذکر این خواب جزء اغلاط مشهوره آن را

۱. شذرات المعارف ص ۱۲۴ - ۱۲۳.

به چند وجه غلط و باطل دانسته، از جمله فرموده: آخوند رحمه الله در عصر خود آیتی از آیات خدا بود که حق تعالی او را برای هدایت خلق برگزیده بود، مانند علامه [حلی] رحمه الله در عصر خود، و تشییع جمیع عرب و عجم به برکت آخوند است.

چگونه این نقل صحیح باشد و حال [آن که] نص قرآن مجید است که هرکه یک کس را هدایت کند چنین است که گویا همه خلق را هدایت کرده است.

و کسی می تواند دعوی کند که منفعت هر یک از کتاب های آخوند مرحوم بیشتر است از منفعت پیغمبری از پیغمبران سابق... که ما می بینیم که هرکه از شیعیان اعتقاد [صحیح دارد] به برکت حق الیقین اوست، و اگر از دنیا دوری می کند به برکت عین الحیة اوست، و اگر طالب شنیدن تعزیه صحیح باشد که دروغ در آن نباشد به برکت جلاء العیون آن مرحوم است، و اگر اعتقاد صحیحی به آثار و اطلاع به طریقه پیغمبران علیهم السلام داشته باشد به برکت حیاة القلوب آن جناب است، و اگر به زیارت ائمه علیهم السلام مشرف گردد به برکت تحفة الزائر اوست، و اعمال معتبره سال در زاد المعاد آن مغفور است، و تعقیبات معتبره در مقباس المصابیح اوست، و اعمال هفته در ربیع الاسابیع اوست، و آداب و سنت ها در حلیة المتقین اوست.

و اما بحار الانوار پس فواید بسیاری از علوم بلکه کل آن، و اکثر اخبار وارده از اهل بیت علیهم السلام در آن است... پس در جلالت چنین مرد بزرگواری که را مجال تأمل است؟! مگر کسی بهره ای از دین و ایمان نداشته باشد.

و خواب هایی که در بزرگواری آن مرحوم دیده شده اند بسیار است».

اخوند ز برای امکان نشد پس بر سر قبر اخوند رخت دریا کسبت و
 شبر خواسید و در خواب دیدم که قیامت برپا شد و منبر عالی را دیدم
 که دو کس بالای منبرند که بوزرگانشان تمام محشر را روشن کرده است در
 آن محشر از حتم کارکنان خلاق هستند لیکن از آن منبر بوزرگانشان
 نزدیک منبر از دو کس آمدند پس از یکی سؤال کرد که کیستند این دو
 کس که در بالای منبرند گفتند یکی محمد است و دیگری علی است گفتند
 جماعتی که منبر نزدیکترند کیانند گفتند آنها پیغمبران و اوصیای ایشان
 پس را بخیال دیدم که حضرت رسول بحضرت امیرالمؤمنین فرمود که
 کجا است محمد باقر حضرت امیرالمؤمنین متوجه شد و عرض کرد که آن
 است که در آخر صفها میاید پس حضرت رسول ندا کرد که ای محمد
 باقر بیا و کرات او را ندا کرد و از من خود صفها را امیثکافت و بیست
 تا آنکه در صف پیغمبران رسید باز حضرت میفرمود که بیا میاید تا
 آنکه از پیغمبران گذشت و نزدیک منبر رسید نگاه حضرت باو فرمود
 که بنشین عرض کرد که یا رسول الله من چگونه بنشینم که اینها در
 تو ایستاده اند فرمود که تو بنشین عرض کرد یا رسول الله این چه
 راه فریبند که پیغمبران در خلعت تو ایستاده باشند و من
 بنشینم پس حضرت فرمود که ای پیغمبران بنشینند تا آنکه محمد باقر
 بنشیند پس ایشان نشستند و او نیز نشست و من خواب دیدم
 شدم و سادگشتم که او از پیغمبران گذشته است چون این را دانستم
 پس بدان که چنانچه خواب علامه را از اخباری افرا کرده است
 خواب اخوند را نیز صوفیه افرا کرده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 انما من خط مؤمن منقول مما لا يخفى
 نقلت كما كتبني انما من خط مؤمن منقول
 نظر من افاد باغ في قلب اللفظ كمن يعنى
 بين خزانة ودره ففقدت كمن
 كذبتا العبد الفاضل وتوكل الكاتبين
 بخواند صا كره انبست دعا يس الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله من اول الدنيا الى اخرها
 على كل نعمة استغفر الله من كل ذنب
 الراجين كسنة العبد الالف لرب العالمين
 المؤمن احمد التبريزي
 في سنة ١٢٢٠ لله

دعایی منسوب به علامه مجلسی به خط میرزا احمد نیریزی

فهرست اهمّ منابع

۱. اثبات ولايت و رساله علم غيب، حاج شيخ على نمازی شاهرودی، چاپخانه خراسان، مشهد، ۱۳۵۱.
۲. اجازات الحديث، مولى محمد باقر مجلسى، تدوين سيد احمد حسيني، كتابخانه، موزه و مركز اسناد مجلس شورى اسلامى، تهران، ۱۳۹۰.
۳. الاجازات لجمع من الاعلام والفقهاء والمحدثين، تحقيق سيد مهدى رجائى، مكتبة آية الله العظمى مرعشى نجفى، ۱۴۲۹.
۴. الاجازة الكبيرة، سيد عبدالله موسى جزائرى تسترى، تحقيق محمد سمامى حائرى، مكتبة آية الله العظمى مرعشى نجفى، ۱۴۰۹.
۵. اغلاط مشهوره و ردّ اخبار غير صحيح و بى اصل مجعوله و موضوعه، سيد محمد طباطبائى حائرى مجاهد، خط على قلى دهخوارقانى، چاپ سنگى، ۱۳۳۳.
۶. أمل الآمل، شيخ محمد بن حسن حرّ عاملى، تحقيق سيد احمد حسيني، مطبعة الآداب، نجف اشرف، ۱۳۸۵ق.
۷. بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسى، مؤسسة الوفاء، بيروت، ۱۴۰۳.
۸. بزرگان كاشان، افشين عاطفى، انتشارات مرسل، ۱۳۸۹.
۹. تاريخ عالم آراى عباسى، اسكندر بيك تركمان، به كوشش فريد مرادى، مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۰.
۱۰. تاريخ و سفرنامه حزين، شيخ محمد على حزين لاهيجى، تحقيق و تصحيح على دوانى، انتشارات مركز اسناد انقلاب اسلامى، ۱۳۷۵.
۱۱. تتميم أمل الآمل، شيخ عبدالنبي قزوينى، تحقيق سيد احمد حسيني، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، ۱۴۰۷.
۱۲. تراجم الرجال، سيد احمد حسيني، مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ۱۴۱۴.

۱۳. تذکرة الذاکرین، میرزا محمد بن سلطان محمد اردبیلی معروف به محقق بیدگلی، تصحیح افشین عاطفی، همگام با هستی، کاشان، ۱۳۹۰.
۱۴. تذکره ریاض العارفین، رضاقلی هدایت، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۸.
۱۵. تذکرة القبور، عبدالکریم گزی اصفهانی، به کوشش ناصر باقری بیدهندی، قم، کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی، ۱۳۷۱.
۱۶. تذکرة المعاصرین، محمد علی بن ابی طالب حزین لاهیجی، مقدمه تصحیح و تعلیقات، معصومه سالک، نشر سایه، ۱۳۷۵.
۱۷. تذکره نصرآبادی، محمد طاهر نصرآبادی، به کوشش احمد مدقق یزدی، انتشارات دانشگاه یزد، ۱۳۷۸.
۱۸. جامع الرواة، محمد بن علی اردبیلی غروی، مکتبة آیه الله مرعشی، ۱۴۰۳.
۱۹. حدائق المقربین، میر محمد صالح بن عبدالواسع حسینی خاتون آبادی، تصحیح میر هاشم محدث، شرکت چاپ و نشر بین الملل، تهران، ۱۳۸۹.
۲۰. در حریم دل، علامه مجلسی، مصحح سید جعفر نبوی، مرصاد، ۱۳۷۶.
۲۱. دوّمین دوگفتار، سید محمد علی روضاتی، مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء علیها السلام، ۱۳۸۶.
۲۲. دیوان اشعار اشرف مازندرانی، به کوشش دکتر محمد حسن سیّدان، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۷۶.
۲۳. دیوان علامه ملاّ محمد محسن فیض کاشانی، انتشارات اسوه، ۱۳۷۰.
۲۴. ذکر أخبار اصبهان، ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، مطبعة بریل لیدن، ۱۹۳۴.
۲۵. الذکری الالفة للشیخ الطوسی، دانشکده الهیات و معارف مشهد، ۱۳۵۰.
۲۶. الرسائل الرجالية، ابوالعالی محمد بن محمد ابراهیم کلباسی، دارالحدیث، ۱۴۲۲.
۲۷. الرسائل الفقهية، فیض کاشانی، تحقیق سید ابوالقاسم نقیبی، مدرسه عالی شهید مطهری، تهران، ۱۳۸۹.

۲۸. روضة المتّقين، مولى محمد تقى مجلسى، بنياد فرهنگ اسلامى حاج محمد حسين كوشانيور، تصحيح موسوى كرماني، اشتهاردى، طباطبائى، قم، ۱۴۰۶.
۲۹. رياض الجنّة، ميرزا محمد حسن حسيني زنوزى، تحقيق على رفيعى، قم، كتابخانه بزرگ آية الله العظمى مرعشى نجفى، ۱۴۲۰.
۳۰. روضات الجنّات فى أحوال العلماء والسادات، ميرزا محمد باقر موسوى خوانسارى اصفهانى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، ۱۴۳۱.
۳۱. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ميرزا عبدالله افندى اصفهانى، تحقيق سيد احمد حسيني، مكتبة آية الله العظمى مرعشى نجفى، ۱۴۰۳.
۳۲. رياض المؤمنين وحدث المتّقين وفقه الصالحين، محمد تقى مجلسى، تحقيق على فاضلى، پژوهشكده باقرالعلوم عليه السلام، قم، ۱۳۸۹.
۳۳. زندگينامه علامه مجلسى، سيد مصلح الدين مهدوى، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۵.
۳۴. شجره طيّبه، در انساب سلسله سادات علويه رضويه، ميرزا محمد باقر الرضوى، مدرّس اول آستان قدس رضوى، تصحيح: سيد محمد تقى مدرّس رضوى، ويرايش و بازنگرى مهدى سيّدى، مشهد، آهنگ قلم، ۱۳۸۴.
۳۵. شذرات المعارف، محمد على شاه آبادى، بنياد علوم و معارف اسلامى، ۱۳۸۰.
۳۶. شرح الصحيفة السجادية، محمد تقى مجلسى، تحقيق على فاضلى، پژوهشكده باقرالعلوم عليه السلام، قم، ۱۳۸۹.
۳۷. شرح الكافى الاصول والروضة، ملا محمد صالح مازندرانى، تعليق حاج ميرزا ابوالحسن شعرانى، المكتبة الاسلاميه، تهران، ۱۳۸۲.
۳۸. صفويّه در عرصه دين، فرهنگ و سياست، رسول جعفریان، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹.
۳۹. طبقات أعلام الشيعة، (الروضة النضرة فى علماء المائة الحادية عشرة) شيخ

- آغا بزرگ طهرانی، مؤسسه فقه الشیعة، بیروت، ۱۴۱۱.
۴۰. طبقات أعلام الشیعة، (الکواکب المنتشرة فی القرن الثانی بعد العشرة) شیخ آغا بزرگ طهرانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۴۱. طبقات المحدثین باصبهان، ابو عبدالله بن محمد بن جعفر بن حیّان معروف به ابی الشیخ، مؤسسه الرسالة، ۱۴۱۱.
۴۲. الفوائد الطریفة فی شرح الصحیفة الشریفة، علامه محمد باقر مجلسی، تحقیق سید مهدی رجائی، مکتبه العلامة المجلسی، اصفهان.
۴۳. الفوائد الرضویة، حاج شیخ عبّاس قمی، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷.
۴۴. فهرست نسخه های خطی کتابخانه بزرگ آیه الله العظمی مرعشی نجفی، سید احمد حسینی و دیگران، سالهای مختلف.
۴۵. فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، جلد پنجم، مهدی ولائی، بازنگاری سید محمد رضا رضایور، ۱۳۷۹.
۴۶. فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، سید عبدالله انوار و دیگران، سالهای مختلف.
۴۷. فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، عبدالحسین حائری و دیگران، سالهای مختلف.
۴۸. فهرست کتابخانه اهدائی آقای سید محمد مشکوة به کتابخانه دانشگاه تهران، علینقی منزوی طهرانی، چاپخانه دانشگاه، ۱۳۲۹.
۴۹. فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی ملک، زیر نظر ایرج افشار، محمد تقی دانش پژوه، تهران، ۱۳۵۲.
۵۰. فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، جلد شانزدهم، محمد تقی دانش پژوه، ۱۳۵۷.
۵۱. فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء میراث، سید احمد حسینی، قم، ۱۴۱۹.

۵۲. فهرست نسخه های خطی کتابخانه جامع گوهرشاد، محمود فاضل، ۱۳۶۲.
۵۳. فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، محمود فاضل، دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۴.
۵۴. فهرست نسخه های خطی مدرسه علمیه عالی نواب، محمود یزدی مطلق (فاضل) مشهد، ۱۳۹۰.
۵۵. فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، محمود فاضل، دانشگاه فردوسی، ۱۳۶۰.
۵۶. فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران، محمد تقی دانش پژوه، چاپخانه دانشگاه، ۱۳۴۰ ق.
۵۷. فهرست نسخه های خطی کتابخانه صدوقی یزد، سید احمد حسینی اشکوری، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۳.
۵۸. فهرست نسخه های خطی خاندان میبدی کرمانشاه، سید احمد حسینی اشکوری، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۰.
۵۹. فهرست نسخه های خطی کتابخانه دارالعلم آية الله العظمی خوئی نجف، سید احمد حسینی اشکوری، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۶.
۶۰. فهرست نسخه های خطی کتابخانه فرهنگ و ارشاد اسلامی کاشان، سید احمد حسینی اشکوری، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۰.
۶۱. فهرست نسخه های خطی کتابخانه مدرسه صدر بازار، سید جعفر حسینی اشکوری، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۴.
۶۲. فهرست نسخه های خطی کتابخانه سریزدی (مسجد حظیره)، سید جعفر اشکوری، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۳.
۶۳. فهرست کتابخانه امام صادق علیه السلام قزوین، محمود طیار مراغی، محمد کریم باریک بین، قزوین، ۱۳۷۸، ۱۳۹۰.

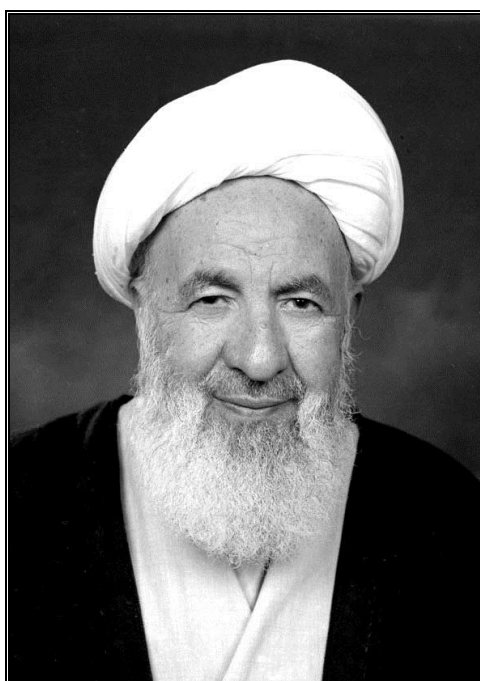
۶۴. فهرست مخطوطات مكتبة العتبة العباسية المقدسة، حسن موسوی بروجردی، كربلاء، ۱۴۳۱.
۶۵. فهرست كتب خطی اصفهان، سيد محمد علی روضاتی، مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء (س)، ۱۳۸۶.
۶۶. فهرست نسخه های خطی كتابخانه مدرسه فیضیه قم، رضا استادی، ۱۳۹۶.
۶۷. فهرست نسخه های خطی مدرسه امام عصر (عج) شیراز، محمد برکت، ۱۳۷۳.
۶۸. فهرست كتابهای خطی كتابخانه حضرت شاهچراغ (۳) با همکاری محمد برکت، فلاح، ۱۳۸۲.
۶۹. فیض پژوهی، به كوشش دكتر شهناز شایان فر، خانه كتاب، ۱۳۹۲.
۷۰. قصص الخاقانی، ولی قلی بن داودقلی شاملو، تصحیح و پاورقی حسن سادات ناصری، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۵.
۷۱. قصص العلماء، میرزا محمد بن سلیمان تنكابنی، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹.
۷۲. كتابشناسی علامه مجلسی، به ضمیمه: تذكرة الانساب حیدرعلی مجلسی، فهرست تألیفات علامه مجلسی، منابع شرح احوال و آثار مجلسی، حسین درگاهی، علی اكبر تلافی داریانی، بنیاد فرهنگی امام رضا علیه السلام، ۱۳۷۰.
۷۳. كتاب شیعه، ویژه تراجم، كتابشناسی، نسخه پژوهی... سال سوم، ۱۳۹۱.
۷۴. گلزار حجة بلاغی، سيد عبدالحجة بلاغی، ۱۳۵۰.
۷۵. لباب الالقب، حبيب الله شريف كاشانی، مؤسسه كتابشناسی شیعه، ۱۳۹۴.
۷۶. لوامع صاحبقرانی، علامه محمد تقی مجلسی، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۴.
۷۷. لؤلؤة البحرين فی الإجازة لقرتی العین، شیخ یوسف بن احمد بحرانی، تحقیق سيد محمد صادق بحر العلوم، دارالأضواء بیروت.
۷۸. مجمع الاجازات ومنبع الافادات، شیخ محمد باقر بن شیخ محمد تقی آقانجفی اصفهانی شهیر به الفت، تحقیق مهدی رضوی، دارالتراث النجف الأشرف، ۱۴۳۶.

۷۹. مرآت الاحوال جهان نما، آقا احمد بن محمد علی بهبهانی (آل آقا) تحقیق مؤسسه علامه مجدّد وحید بهبهانی، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۳.
۸۰. مرآت الاحوال جهان نما (بخش یکم)، آقا احمد بن محمد علی بهبهانی، به انضمام انساب خاندان مجلسی از میرزا حیدرعلی مجلسی، به اهتمام علی دوانی، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۷۰.
۸۱. مرآة العقول، مولی محمد باقر مجلسی، دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۴.
۸۲. منبر الوسيلة، سید ابوالقاسم دهکردی، بوستان کتاب، قم.
۸۳. منشور اخلاق در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام، شرح خطبه همام، علامه مجلسی اوّل، تصحیح محمود حیدری آقائی، انتشارات پیام علم و فن، ۱۳۸۴.
۸۴. نابغه فقه و حدیث سید نعمت الله جزائری، سید محمد جزائری، مجمع الفکر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸.
۸۵. نجوم السماء فی تراجم العلماء، شرح حال علمای شیعه، محمد علی آزاد کشمیری، تصحیح میر هاشم محدّث، شرکت چاپ و نشر بین الملل، تهران، ۱۳۸۷.
۸۶. نخستین دوگفتار، سید محمد علی روضاتی، مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء.
۸۷. نفحات الانس من حضرات القدس، نورالدین عبدالرحمان جامی، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰.
۸۸. نقد الرجال، سید مصطفی حسینی تفرشی، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۸.
۸۹. وقایع السنین والاعوام، سید عبدالحسین الحسینی خاتون آبادی، تصحیح محمد باقر بهبودی، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۲.
۹۰. یاد یار، ۱۶۰ خاطره از علامه جعفری، قادر فاضلی، فضیلت علم، ۱۳۸۴.

منابع خطی:

۱. أمل الامل و لؤلؤة البحرين، نسخه خطی کتابخانه مدرسه خالصیه اصفهان.
۲. بحار الانوار، نسخه کتابخانه امام صادق علیه السلام اردکان.
۳. حدائق المقرّبین، نسخه کتابخانه سید ضیاء الدین علامه.
۴. دانشوران و رجال اصفهان، سید محمد علی مبارکه ای، نسخه خاندان مؤلف.
۵. دستورالعمل عرفانی، مولانا محمد تقی مجلسی، نسخه کتابخانه ابن مسکویه.
۶. دستورالعمل عرفانی، مولانا محمد تقی مجلسی، نسخه کتابخانه مجلس.
۷. روح الاسلام والایمان، میرزا یحیی بیدآبادی، نسخه کتابخانه آیه الله مرعشی.
۸. شرح خطبة البيان، مولانا محمد تقی مجلسی، نسخه کتابخانه علامه روضاتی.
۹. کفایة المهتدی، میرلوحی سبزواری، نسخه کتابخانه مجلس.
۱۰. کنز الفقراء، محمد باقر بن محمد تقی گزی ابوالفقراء، کتابخانه دانشگاه تهران.
۱۱. مسؤولات، ملا کلبعلی بروجردی، نسخه کتابخانه ملی.
۱۲. نورالعیون، میرزا محمد باقر شریف اصفهانی، نسخه کتابخانه شخصی.

یادی از یک عالم ربّانی



آیه الله حاج شیخ احمد زاهد نجفی فرزند زاهد وارسته حاج مهدی بن عبدالحمید بن ملاّ محسن بن ملاّ اسماعیل حکیم، در سال ۱۳۰۴ش (سلخ شعبان ۱۳۴۲) در اصفهان متولّد شد. تحصیلات مقدّماتی را نزد سیّد نورالله قاضی عسکر و شیخ محمّد تقی نجفی قمشه‌ای آغاز کرد. سپس به نجف اشرف عزیمت نمود، و نزد علمای اعلام: شیخ محمّد علی مدرّس افغانی، میرزا علی آقا فلسفی، سیّد اسدالله مدنی شهید و شیخ

محمد تقی آل راضی سطوح عالیّه را تکمیل نمود. آن‌گاه در درس خارج آیات عظام: حاج سید ابوالقاسم خوئی، سید محسن طباطبائی حکیم، سید محمود شاهرودی، امام خمینی، و سید حسین همای حاضر شد.

در این سال‌ها ایشان در کنار تحصیل، به تدریس رسائل، مکاسب و کفایه برای طلاب و فضلاء نجف مشغول بود.

در سال ۱۳۹۵ پس از تیره شدن روابط دولت‌های عراق و ایران، به زادگاه خود اصفهان بازگشت و به تدریس، اقامه نماز جماعت و ارشاد و راهنمایی مردم اهتمام ورزید. وی دارای خلقی خوش و رویی گشاده بود.

در رسیدگی به حال طلاب و نیازمندان کوشا بود و مانند پدری مهربان با مردم برخورد می نمود. طلاب نجف اشرف و نیز مردم اصفهان خاطرات شیرینی از همراهی و همدلی و برخورد کریمانه این عالم صالح با خویش دارند.

چهره ای آرام و دوست داشتنی داشت و همیشه متبسم بود. هرکس در اولین برخورد احساس می کرد که آقا با او چندین سال سابقه رفاقت و آشنایی دارد.

تا چند سال اخیر، با وجود کهولت سن، مسافت منزل تا مسجد را که مسافتی طولانی بود پیاده طی می کرد، و در بین راه به سؤالات مردم پاسخ می داد.

آیه الله زاهد در مبارزات مردم اصفهان در جریان انقلاب اسلامی، نظیر تظاهرات و تحصن و امضای اعلامیه‌های اعتراض آمیز شرکت داشت، و در دوران دفاع مقدس در جبهه حضور یافت، و فرزند ۱۹ ساله اش شهید هادی زاهد را تقدیم اسلام کرد.

او عضو هیأت امناء چندین صندوق قرض الحسنه، مرکز خیریه و هیأت مذهبی بود و در تمام صحنه های مذهبی، سیاسی، اجتماعی و انقلاب حضور فعال داشت.

وی در عصر جمعه روز دحو الأرض ۱۴۲۹ به رحمت حق واصل شد و در مقبره علامه مجلسی در کنار آیه الله حاج سید اسماعیل هاشمی مدفون گشت.



آیة الله زاهد نجفی و فقیه عارف آیة الله حاج شیخ حسن صافی

